دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران

انتشارات دانشگاه ، ۲۵۶

مسائل عصر ایلخانان

تألیف

منوچهر مرتضوی

تبریز ، بهمن ماه ۱۳۵۸

انتشارات ، شماره ۳۶ ـ سلسلهٔ تاریخ و باستان شناسی ، شماره ۳

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران

سلسلهٔ تاریخ و باستان شناسی ، شماره ۳

مسائل عصر ایلخانان

تألیف

منوچهر مرتضوی

تبریز ، بهمن ماه ۱۳۵۸

انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران ـ شماره ۳۶

از این کتاب یك هزار نسخه در چاپخانهٔ شفق تبریز به چاپ رسید .
بهمن ماه ۱۳۵۸ هجری شمسی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين

تشخیص اهمّیت و امتیاز ادوار تاریخی به چند عامل بستگی دارد که اساسی‌ترین آن عوامل عبارتند از « تنوّع و اهمیت حوادث سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در دورهٔ مورد بحث » و « وقوع حوادث تعیین کننده و نقطهٔ عطف در جریان تاریخ جهان یا یك سرزمین و تأثیر شگرف آن حوادث در ادوار بعدی » و « وجود منابع کافی تحقیق » .

بی‌تردید ، با توجّه به معیارهای مذکور ، عصر مغول یکی از مهمترین اعصار تاریخ جهان و ایران و عصر ایلخانان یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران به شمار می‌رود و نتایج و ابعاد وسیع تأثیر حوادث این دوره را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد :

* وارد شدن آسیبهای سهمگین بر پیکر جامعهٔ ایران و دیگر جوامع در ممالك شرقی اسلامی .

* گسستن رشتهٔ سیر طبیعی فرهنگ و تمدن در ممالك شرقی اسلامی و شروع انحطاط شعر و ادب فارسی .

* انقراض خلافت عربی بغداد و انتقال مراکز قدرت اسلامی به مصر و شام و تغییرات متوالیِ کیفیت روابط دولت قراقروم و دولت ایلخانی و مسلمین ایران و مسلمین مصر و شام و دول مسیحی با یکدیگر و آثار و نتایج ناشی از این تغییرات و تحوّلات .

* تجدید حیات دینی و فرهنگی و اجتماعی از آغاز دورهٔ غازانی و ترقّی بعضی رشته‌های علمی و تأسیس چند حوزهٔ علمیّه و دارالعلم بزرگ ، یعنی حوزات اربعهٔ رصدخانهٔ مراغه و ربع رشیدی و شام غازان و سلطانیه ، در ایران .

* نهضت بی‌نظیر وقایع نگاری و تاریخنویسی و سرودن منظومه‌های تاریخی .

* گسترش مهاجرت فرهنگی از ایران به سوی هند و آسیای صغیر و استحکام بنیان فرهنگ ایرانی در این دو سرزمین.

* وضع قوانین و تجربه های جدید اجتماعی و اقتصادی در دورهٔ غازانی و تحوّلات منفی و مثبت در روابط طبقات جامعه.

* گسترش نفوذ شیعه در ایران و از بین رفتن اقتدار بلامنازع مذاهب سنّت و رسمیّت یافتن آیین تشیّع برای نخستین‌بار و فراهم آمدن مقدّمات نهضت مذهبی و سیاسی دورهٔ صفوی و رهایی ایران و دیگر ممالک اسلامی از سلطهٔ روحانی و سیاسی خلافت عباسی.

* توسعهٔ بازرگانی و جهانگردی و روابط فرهنگی بین قلمرو شرقی و غربی مغول و گسترش طبیعی ارتباط بین متصرفات مغول و کشورهای اسلامی و مسیحی با ابعادی که مکمّل نتایج اجتماعی و فرهنگی و سیاسی جنگهای صلیبی، و آغاز عصر جدیدی از لحاظ انتقال تمدّن و فرهنگ بین‌آسیای شرقی و جنوبی و میانه و غربی و افریقا و همچنین اروپا، محسوب می‌شود.

* تغییر چهرهٔ اجتماعی ایران بخصوص آذربایجان در مسیری که به دوران صفویه و قاجار ختم می‌شود.

***

در کتاب حاضر بعضی از مسائل مهمّ تاریخی و سیاسی و فرهنگی عصر ایلخانان به ترتیب زیر بررسی شده است:

در **بخش نخست** اهداف و مقاصد سیاسی و نظامی دربار قراقـروم و «استراتژی» فرمانروایان مغول و علل و عوامل شکست مسلمانان در آسیای مرکزی و ایران و آسیای صغیر و علل و نتایج انقراض خلافت عبّاسی و کیفیّت انتقال مرکز قدرت و مقاومت مسلمانان به مصر و شام و نقش امیال و طبیعت تاریخی اقوام ایرانی در مواجهه با این واقعهٔ هولناك و روابط متغیر مغول و مسیحیان و مسلمانان بایکدیگر مورد بحث قرار گرفته و در **بخش دوم** مسألهٔ دین و مذهب در عصر ایلخانان با توجّه به مصائب وارده برمسلمین در دورهٔ «ایلخانان تابع قراقروم» و تجدید حیات اسلام در روزگار «سه ایلخان بزرگ (محمود غازان و محمّد اولجایتو و ابوسعید)» و کاهش قدرت پیروان مذاهب سنّت و نیرو گرفتن شیعه

در ممالك ایران و فراهم‌آمدن مقدّمات استقرار و رسمیّت آیین تشیّع و وضع و موضع نصاری و یهود در این عهد و سیاست مغول نسبت به ادیان و مذاهب و در **بخش سوم** وضع طریقت و نفوذ و تأثیر مشایخ تصوّف درآن روزگار به عنوان تکمله‌ای برمبحث دین و مذهب اجمالاً شرح داده شده است .

بخش چهارم به تاریخنویسی و معرفی منابع مهمّ تاریخی فارسی و عربی عصر مغول و بخصوص بررسی اهمیت و کیفیت تألیف جامع‌التواریخ و دیگر آثار و تألیفات خواجه رشیدالدین فضل‌الله اختصاص یافته و ضمناً ارزش و اعتبار مطالب و دیدگاه کتب مهم تاریخ فارسی و عربی تألیف شده در عصر مغول و ایلخانان در داخل و خارج قلمرو مغول تحلیل و بررسی شده است .

بخش پنجم یعنی مبحث مقلّدانِ سخنور بزرگ طوس در دورهٔ مغول و تیموری و منظومه های تاریخی این دوره پژوهشی مختصر دربارهٔ ادامهٔ سنّت ادبیات منظوم حماسی ایران و در واقع مکمّل مبحث تاریخنویسی درعهد ایلخانان به شمار می‌رود .

* * *

با طبع و نشر کتاب حاضر ، شامل مباحث مذکور ، گامی بسیار کوچك در طریق روشن ساختن بخشی محدود از مسائل تاریخ سیاسی و اجتماعی وفرهنگی ایران در یکی از پُرحادثه ترین و آشفته‌ترین ادوار برداشته شده . داوری دربارهٔ کتاب با صاحب نظران است و همین‌قدر که هر پژوهنده‌ای در خلال سطور و زوایای فصول‌آن به نکته‌ای سزاوار توجّه و درخور اعتنا دست یابد کوشش ناچیز مؤلّف را بهترین پاداش خواهد بود .

در پایان این مقال مراتب تشکرمخلصانهٔ خود را به حضور دوست دانشمند استاد حسن قاضی طباطبائی که از روی کمال بزرگواری همواره مشوّق و راهنمای نگارنده بوده‌اند و دوست فاضل آقای قادر فتاحی‌قاضی که در استخراج فهرستهای کتاب صمیمانه همکاری نموده‌اند و دوست عزیز آقای مجید رستم زاده که ، گذشته از همکاری در تنظیم فهرست ، طبع کتاب با این نفاست مرهون مراقبت و محبّت ایشان است تقدیم می کند و از مدیر و کارکنان محترم چاپخانهٔ شفق تبریز که مثل همیشه ازمساعدت ممکن و تحمّل وسواس و ناسازگاری مؤلف دریغ نورزیده‌اند سپاسگزار است .

همچنین یادی از استادان و یاران رفته بخصوص بدیع‌الزمان فروزانفر و ابراهیم پور داود و محمّد معین و مجتبی مینوی و حاج حسین نخجوانی و عبدالرسول خیامپور و علی اکبر محققی و استادان و دوستان دانشمند بخصوص استاد محمد تقی مدرّس رضوی و آقا میرزا جعفر سلطان القرّائی و ایرج افشار و میرودود سید یونسی را که هر یک به نحوی علاقه‌مند به مباحث مربوط به کتاب حاضر یا مشوّق نگارنده بوده‌اند بر ذمّهٔ خود فرض می‌داند.

کوشش و اخلاص از بندهٔ ناتوان است و توفیق و تأیید از خدای توانا و پاک والحمدلله اوّلا وآخرا.

تبریز - روز یکشنبه هفتم بهمن ماه ۱۳۵۸ هجری شمسی
مطابق نهم ربیع‌الاول ۱۴۰۰ هجری قمری
منوچهر مرتضوی

فهرست مطالب

فهرست تفصیلی مطالب کتاب

مسائل مهم تاریخی و سیاسی

در عهد

ایلخانان

ادوار عصر مغول در ایران

برای آشنایی اجمالی با عصر مغول، که یکی از مهمترین و پرحادثه ترین اعصار تاریخ ایران و قلمرو بحث ما به شمار می‌رود، نظری به ادوار مختلف این عصر وهمچنین بررسی فهرست سلاطین دورهٔ ایلخانی بایسته می نماید:

نخستین تماس سلطان محمد خوارزمشاه با سپاهیان مغول در زمستان سال ۶۱۲ هجری در حدود دشت قرقیز اتفاق افتاد. پس از این تماس خشونت آمیز، خوارزمشاه با اعزام هیأتی به ریاست بهاءالدین رازی به دربار خان مغول باب روابط دوستانه با چنگیزخان را گشود[۱] و ادامهٔ این روابط منجر به عقد معاهدهٔ دوستی بین دو پادشاه شد. ولی حادثهٔ اترار و جنایت تاریخی غایرخان و اشتباهات جبران ناپذیر خوارزمشاه درسال ۶۱۶ سیل بنیان‌کن مغول را به سوی ایران سرازیر ساخت[۲]. عرایس

۱ـ دربارهٔ رسالت سید اجل بهاء الدین رازی ر ك : طبقات ناصری تألیف قاضی منهاج سراج، به مقابله و تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری، جلد دوم، ۱۹۵۴ میلادی، ص ۶۵۱ - ۶۵۰.

۲ـ بعضی ازمورخان هجوم مغول را به ایران ناشی‌از طبیعت جهانگشایی امپراتوری چنگیزی و تأثیر عوامل مهم سیاسی ازقبیل تحریکات دستگاه خلافت ←

ماوراء النهر یعنی بخارا و سمرقند دستخوش تاراج و کشتار شد، اترار و بناکت و خجند گشوده گشت، بلاد سرزمینهای دامغان و سمنان و مازندران را پایمال کردند، ری و گرگانج و بلخ و مرو را ویران ساختند، نیشابور با خاک یکسان شد و مغول برای اینکه مبادا اشتباهی که در مرو مرتکب شده بودند در نیشابور تکرار شود و کسی از مردم شهر خود را بین کشتگان پنهان کند و زنده بماند در این شهر سر کشتگان را از تن

← بغداد می‌دانند و معتقدند که حادثهٔ اترار در سلسلهٔ علل و عوامل حملهٔ مغول بهانه ای بیش محسوب نمی‌شود. تردیدی نیست طبیعت جهانگشایی حکومت چنگیزی زمینهٔ اساسی حملهٔ مغول به ایران و گسترش متصرفات غربی بوده است و از سوی دیگر خلیفهٔ عباسی الناصرلدین الله با توجه به مناقشات و اختلافاتی که با خوارزمشاه داشت و می کوشید تا دولتهای همسایه را برضد خوارزمشاه بشوراند نمی‌توانست نسبت به ظهور دولت مقتدری مثل دولت چنگیزخان در شرق دور بی‌اعتنا باشد و در صدد تحریک چنگیز بر ضد خوارزمشاه برنیاید. ولی به نظر نگارنده تأثیر این عوامل در پیش آمدن مصیبت حملهٔ مغول غیر مستقیم بوده و بطور کلی می‌توان واقعهٔ غدر و ناجوانمردی غایرخان با تجار مغول و عمل ابلهانهٔ خوارزمشاه را در کشتن سفرای چنگیز، اگر چه ظاهراً امری جزئی به نظر می‌آید، علت واقعی و اصلی توجه چنگیز به ایران و حمله به ممالک خوارزمشاهی دانست (رک: تاریخ جهانگشای جوینی، طبع لیدن به تصحیح مرحوم قزوینی، جلد اول ص ۶۲-۵۸؛ طبقات ناصری، جلد دوم ص ۶۵۱ و ۶۶۳؛ نسخهٔ خطی تاریخ منظوم مغول از شمس الدین کاشانی «شمارهٔ ۱۴۴۳ کتابخانهٔ ملی پاریس» از ورق ۷۵ با عنوان «.... آمدن بازرگانان مغول پیش چنگیزخان») زیرا از اسناد و مدارکی که در دست است نکته ای که چنگیزخان را قبل از آن وقایع عازم حمله به ممالک خوارزمشاهی نشان دهد استنباط نمی‌شود. بررسی این مسأله نیاز به بحثی مفصل و تحقیقی مجزا دارد.

بریدند، هرات در سال ۶۱۸ و طالقان و بامیان و طخارستان نیز در سال ۶۱۹ به دست مغول افتاد.

ادوار عصر مغول

عصر مغول در ایران از سال ۶۱۶ هجری آغاز می‌شود و به سال ۷۵۶ پایان می‌پذیرد. این دورهٔ صد و چهل ساله قابل تقسیم به دو دوره است:

۱ـ دوره ای که از سال ۶۱۶، یعنی شروع حملهٔ چنگیز به ایران، آغاز می‌شود و به سال ۶۵۱ که سال حرکت هولاگو به سوی این سرزمین است خاتمه می‌یابد.

۲ـ دوره ای که ازسال ۶۵۱، یعنی سال حرکت هولاگو به ایران، آغاز می‌شود و به انجام کار انوشیروان در ۷۵۶ پایان می‌پذیرد.

هر یك از این دو دوره نیز شامل دو دورهٔ مشخص به شرح زیر است:

الف ـ دورهٔ اول (۶۵۱ ـ ۶۱۶) به ادوار زیر قابل تقسیم می‌باشد:

۱ـ از سال ۶۱۶ یعنی سال هجوم چنگیز به ایران تا ۶۱۹ که سال عزیمت چنگیز از ایران است، و باید «دورهٔ قتل و غارت و تخریب و ایلغار» نامیده بشود و طبیعی است که از چنین دورانی انتظار رواج علم و ادب و فرهنگ نباید داشت.

۲ـ ازسال ۶۱۹ تاسال ۶۵۱ که دراین مدت خانان مغول ازمغولستان یك نفر را مستقیماً به عنوان حاکم برای ادارهٔ امور ایران و سرداری

قشون مقیم در این سرزمین می‌فرستادند و این قبیل حکّام به دستیاری عمّال و دبیران ایرانی به جمع مالیات و ادارهٔ امور کشور و دفع مخالفین قیام می‌کردند. حکام و سردارانی که در این مدت حکومت کرده اند عبارتند از: **جِنتَمور** که پس از فتح خوارزم جوجی او را به حکومت مملکت خوارزم منصوب کرد. درسال ۶۲۶ اوگتای قاآن **جورماغون نویان** را مأمور ایران و دفع سلطان جلال الدین کرد. درسال ۶۳۰ اوگتای قاآن به مناسبت اینکه جنتمور دو تن ازملوك ایران یعنی ملك بهاء الدین صُعلوك از ملوك خراسان و نصرة الدین ملك کبود جامه را به رسم ایلی و برای قبول ایلی به حضرت خان بزرگ فرستاده بود حکومت خراسان و مازندران را بدو سپرد و جورماغون را از مداخله در کار او منع کرد. جنتمور **شرف الدین خوارزمی** را به وزارت و **بهاء الدین محمد جوینی** پدر عطا ملك جوینی وممدوح شیخ سعدی را به صاحبدیوانی اختیار کرد وتا سال ۶۳۳ که وفات یافت حکومت خراسان و مازندران با او بود. بعداز جنتمور **نوسال** (۶۳۷ - ۶۳۳) و سپس **گرگوز** (۶۴۱ - ۶۳۷) به حکومت رسیدند. گرگوزکه در آخر عمر دین اسلام را پذیرفته بود پس از وفات اوگتای قاآن به‌دست قرا اوغول نوادهٔ جغتای به‌قتل رسید. پس‌ازگرگوز **امیر ارغون** که نیابت گرگوز را داشت به فرمان توراکینا خاتون به‌امارت ممالکی که در تصرف گرگوز بود منصوب گشت و حکومت او تا سال ۶۵۴ قریب پانزده سال در ایران طول کشید و در آغاز حکومت عازم عراق و آذربایجان شد و دست سرداران بزرگ مغول مثل جورماغون

و بایجو را که به استبداد و بیداد با مردم رفتار می‌کردند کوتاه کرد و طریق رفق و عدالت پیش گرفت. در سفرهایی‌که وی برای دادن حساب حوزهٔ حکومتی خود و دفع افترا و سعایت معاندین به دربار خان بزرگ می‌کرد بهاء الدین جوینی‌را یا کفیل حکومت می‌کرد یا با خود می‌برد. حکومت ارغون ادامه داشت تا هولاگو به ایران آمد و امیر ارغون در خدمت او داخل شد تا آنکه در سال ۶۷۳ درگذشت.

از این دو دوره اگر دورهٔ نخست را دورهٔ جهانگشایی بنامیم این دوره را باید «دورهٔ برزخ و تمشیت امور و سر و سامان دادن به اوضاع درهم پاشیدهٔ مملکت و تمهید مقدمات جهانداری و ترمیم ویرانیها» بدانیم، چنانکه از حکام این دوره گرگوز وامیرارغون تا جایی‌که میسر بود به آباد ساختن خرابیها و تعمیم امن و عدالت و ترفیه مردم توجه داشتند وهمین‌کوشها بودکه کم‌کم زمینه را برای شروع دورهٔ جهانداری مغول یعنی‌حکومت ایلخانی‌آماده ساخت. این دوران نیز دوران مساعدی برای پیشرفت علم و ادب و تشکیل حوزه های بزرگ علمی نبود.

ب ـ دورهٔ دوم (۷۵۶ ـ ۶۵۱) نیز به دو دوره تقسیم می‌شود:

۱ـ از سال ۶۵۱ یعنی سال حرکت هولاگو به ایران که مبدأ تاریخ تشکیل حکومت ایلخانی محسوب می‌شود[1] تا سال ۷۳۶ یعنی سال وفات

۱ـ سال ۶۵۱ سال حرکت هولاگوخان به سوی ایران است ولی چون هولاگو کوچکترین شتابی در طی طریق نداشت و به آهستگی و تأنی کامل راه می‌پیمود در واقع باید سال ۶۵۳ یعنی سال ورود وی به سمرقند را مبدأ این دوره محسوب داشت.

سلطان ابوسعید بهادرخان بن اولجاتیو. ایـن دوره و بخصوص روزگار فرمانروایـی دو ایلخان بزرگ غازان خان و اولجاتیو دوران طـلائی و درخشان عصر ایلخانی به شمار می‌رود و با وجود حکومت بیگانگان در سرزمین ایـران، از لحاظ تأسیس بنیادهای خیر و حوزه های بـزرگ علمی و دارالعلمهای معتبر و اعزاز و اکرام و ترفیه حال علما و متصوفه و تشویق اهل حرفه و صنعت و رونق تجارت و فلاحت و عمران وآبادی بلاد و اعطای آزادی مذهبی و تأمین رفـاه مردم و وضع قوانین مفید و مترقی در مسیر تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی و تعدیل مظالم دیوانی و طبقاتی از ادوار استثنائی و منحصر بفرد در تـاریخ میهن ما محسوب می‌شود.

۲ـ از سال ۷۳۶ تا سال ۷۵۶ یعنـی دوران ایلخانان دست نشاندهٔ امرای متخاصم که دورهٔ تنزل و افول طالع حکومت ایلخانی است. در این دوره بر اثر از بین رفتن اقتدار و وحدت حکومت و وقوع خصومت واختلاف بین امرای دربار ایلخانان و ظهور امرای خودکامه و جاه طلب و خالی ماندن عرصهٔ مملکت از امثال مشاوران و وزرای مقتدر و مدبّر و دانشمندی چون خـواجه نصیر الدین طوسی و خـواجه شمس الدین محمد جوینی و خواجه رشید الدین فضل الله وخواجه غیاث الدین محمد دنبالهٔ خدمات بزرگ وتدابیر حکیمانهٔ آن رادمردان ایرانی مهمل ماند و توسعهٔ دایرهٔ علم و فرهنگ و تمدن وترقی اقتصادی و اجتماعی که در دورهٔ غازان‌خان به حد اعلی رسیده بود دچار توقف ورکود گشت ودوباره

به قول حافظ «کار ملک و دین ز نظم و اتساق» افتاد.

دورهٔ مورد بحث در این کتاب دورهٔ اول از دورهٔ دوم یعنی دوره‌ای است که از ورود هولاگوخان به ایران آغاز می‌شود و به مرگ سلطان ابوسعید خاتمه می‌یابد (۷۳۶ - ۶۵۱) . برای اینکه کوتاهی دورهٔ مزبور و مقصور بودن قلمرو بحث ما به این زمان محدود موجب تعجب نشود توضیح می‌دهد که مسائل مختلف اجتماعی و علمی و ادبی این دورهٔ هشتاد و پنج ساله تا آن اندازه وسیع و متنوّع و مهم است که بدون ادنی مبالغه ای می‌تواند موضوع دهها و شاید صدها تألیف و تحقیق قرار گیرد.

یك تقسیم بندی دیگر

گروهی از محققان، با تأیید اصالت وصحت تقسیم بندی تاریخی که در بالا گذشت، معتقدند از یك لحاظ دیگر دورهٔ حکومت ایلخانی به دو دورهٔ متمایز تقسیم می‌شود و مبنای این تقسیم پشتیبانی جدّی و حمایت صمیمانهٔ **غازان خان** از دین اسلام است[1]. جلوس غازان خان از لحاظ اینکه به قول پرفسور برون «خط فاصل غلبهٔ مجدّد اسلام را بر بت پرستی مغولان رسم می‌نماید، وابتدای تجدید حیات واستقلال سیاسی ایران می‌باشد»[2] اهمیت خاصی در تاریخ ایران دارد.

نکتهٔ دیگری که اهمیت جلوس غازان خان را به عنوان خط فاصل

۱ــ ر ك : تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی) تألیف ادوارد برون، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۷ شمسی، ص ۲۰ - ۱۹ .

۲ــ از سعدی تا جامی، ص ۴۲ - ۴۱ .

در دوران فرمانروایـی ایلخانان نشان مـی دهد مسألهٔ روابط حکومت ایلخانان ایران با دربار مرکزی مغول است . چنانکـه به اجمال شرح دادیم تاآمدن **هولاگوخان** به ایران حکّام وامرای مغول دراین سرزمین به‌عنوان نمایندهٔ دربار مرکزی مغول وحاکم منصوب ازطرف خان بزرگ حکمرانی می کردند . با آمدن هولاگو که فرزند تولوی بن چنگیزخان و برادر منگو قاآن و قوبیلای قاآن و از شاهزادگـان درجه اول مغول محسوب می‌شد اغلب اختیارات مرکزی به فرمانروای مغـول در ایران منتقل‌گردید و هولاگوخان با رعایت حدودکلی سیاست قراقروم دراداره‌ٔ امور قلمرو غربی امپراتوری و تعیین خط مشی سیاسی و نظامی آزاد و تام الاختیار بود ، ولی‌هنوز حکومت مغول درسرزمین ایران تابع رسمی دربار قراقروم محسوب می‌شد و اجرای تصمیمات مهم واعمال اختیارات اساسی به نام و فرمان خان بزرگ صورت می گرفت .

با جلـوس **اباقاخان** و انتخاب او به جانشینی هولاگـو که برای نخستین بار طبق رأی و تصویب امرا و بزرگـان مغول در ایران و بدون دخالت مستقیم دربـار قراقروم انجام پذیرفت[۱] سلسله ای کـه مشهور به

۱– پس از وفـات هولاگوخان (۱۹ ربیع‌الاخر سال ۶۶۳ هجری) زوجهٔ او دوقوز خاتون که کیش مسیحی داشت پس‌از مشورت با امنای مغول پسر خود اباقا را که در این تاریخ حکـومت خراسان و مازندران داشت به جانشینی هولاگو نامزد کرد و او را که در ارّان بـه گذراندن زمستان مشغول بود به اردو خواست . سرداران و بزرگان مغول اباقا را در سوم رمضان ۶۶۳ رسماً به عنوان اولین ایلخان اختیار کردند . ازاین‌تاریخ تاروزگار غازان خان انتخاب ایلخان ←

«سلاطین مغول ایران» یا «ایلخانان» است آغازشد. در روزگار ایلخانی اباقاخان نفوذ و حکم دربار مرکزی مغول در دستگاه خان مغول ایران کم‌کم زایل می‌شود وسلطنت ایلخانی صبغهٔ یك سلطنت وحکومت ایرانی به خود می‌گیرد.

باجلوس **غازان خان** استقلال سلطنت ایلخانی درایران تکمیل شد و نفوذ و نظارت دربار خان بزرگ در دربار ایلخان ایران از بین رفت و رابطهٔ بین خان بالیغ و تبریز صورت عادی و کاملا تشریفاتی به خود گرفت و به تدریج قطع شد[1]. سلطان محمود غازان در قوریلتای قراباغ

← با تصویب و نظر قوریلتای بزرگان مغول در ایران انجام می‌یافت ولی هنوز تابعیت رسمی وتشریفاتی حکومت ایلخانان به دربار خان بزرگ مغول برقراربود. رجوع شود به شرح رسیدن ایلچیان از بندگی قاآن وآوردن یرلیغ وتاج وتشریف و جلوس اباقا و ارغون نوبت دوم برتخت، جامع التواریخ، جلد سوم، باکو ۱۹۵۷، صفحه های ۱۳۸ و ۲۰۴.

۱ـ دربارهٔ قطع ارتباط دربار ایلخانی بادربار خان بزرگ مغول دردورهٔ غازان خان سرهنری هوارث در تاریخ مغول خود می‌گوید: «وقتیکه غازان مسلمان شد ارتباط خود را با خان بزرگ مغول در اقصای شرق منقطع ساخت، چه تا آن تاریخ ایلخانان مغول زیردست خاقان مغولستان و چین شمرده می‌شدند. از آن زمان ایلخانان مستقل گشتند و طبعاً عباراتی که بر سکه ها ضرب می‌کردند تغییر یافت» هوارث، چاپ ۱۸۸۸، ص ۴۸۶.

در واقع رابطهٔ مغول ایران با دربار مرکزی مغول که از سال ۶۱۶ تا آمدن هولاگو به ایران جنبهٔ «تابعیت کامل» و از دوران هولاگو تا عصر غازانی جنبهٔ «تابعیت تشریفاتی و ارتباط بین خان مغول ایران و خان بزرگ قراقروم» داشت پس از جلوس غازان واستقلال دولت ایلخانی تاعهد ابوسعید به صورت «دوستی واتحاد» میان سلاطین ایران وامپراتوری چین ومغولستان ادامه می‌یابد. در دورهٔ ←

(ارّان) از شاهزادگان و خواتین مغول به سلطنت خود موچلکا گرفت و رسماً عنوان «سلطان» اختیار نمود و به استدعای امیر نوروز فرمان داد که بعد از آن در ابتدای فرمانها و مکتوبها بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و در سکه هایی که به نام سلطان محمود غازان ضرب می‌شود به رسم خلفای عباسی نام خلفای راشدین را نقش کنند[۱].

پایان عصر مغول در ایران

درباره پایان حکومت فرزندان وجانشینان هولاگوخان که به‌نام «ایلخانان مغول» نامیده می‌شوند چند نظر از طرف مورخان و محققان ارائه شده که جمع بین آنها اشکالی ندارد :

←اخیرشاید بتوان ارتباط بین دولت ایلخانی و امپراتوری قاآنان مغول را منحصر به بقایای علقهٔ قومی و «استراتژی دیرین امپراتوری مغول از لحاظ پیشروی به سوی غرب» و رؤیای تصرف مصر وشام دانست .

۱ــ اگرچه پیش‌از غازان خان ، سلطان احمد تگودار نیز با لقب سلطان نامیده شده ولی سلطان محمود غازان نخستین ایلخانی‌است که نام اورا در کتابهای تاریخ با عناوین و القاب و اوصاف خاص سلاطین ایرانی مأنوس می‌یابیم . به‌این عبارت کریم اقسرایی دربارهٔ جلوس غازان خان برتخت ایلخانی توجه بفرمایید : «بر مقتضای فضل ربانی و تأیید لطف یزدانی در شب دیجور ضلالت و پریشانی کوکبهٔ صبح امانی از شرق کامرانی طلوع کرد .... و خاقان اعظم قازان معظم سلطان محمود که آسمان به صد هزار دیدهٔ گوهر نگار مثل او پادشاهی عدل‌گستر تاجدار در هیچ عهدی از عهود روزگار ندیده بود و نه در انحا و ارجاء جهان گوش دوران زمان آنچنان خسرو صاحب قران شنیده ... خورشید وار بر موکب سپهر جولان سوار شد» (مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار ، ص ۱۸۷ - ۱۸۶) .

۱ـ چنانکه از تاریخ «روضة الصفا» بر می‌آید باید سال ۷۳۶، سال شکست ارپاخان و خواجه غیاث الدین به دست امیر علی پادشاه، را تقریباً سال خاتمهٔ دورهٔ ایلخانی دانست[1].

۲ـ پرفسور برون در کتاب تاریخ ادبیات ایران پایان تقریبی دورهٔ ایلخانان را بعد از مرگ سلطان ابوسعید می‌داند: «حادثهٔ مرگ سلطان ابوسعید عصر سلطنت ایلخانان مغول را که هلاکو تأسیس نموده بود تقریباً خاتمه داد و از آن به بعد دورهٔ هرج و مرج و اختلال در مملکت ایران روی داد که مدت سی و پنج سال ادامه داشت»[2]. اما پایان قطعی دورهٔ ایلخانان مغول را پس از قتل فجیع شیخ حسن کوچك نوشته است: «اما عاقبت کار شیخ حسن کوچك نوادهٔ امیر چوپان این بود که در سال ۱۳۴۳ م. وقتی که برای جنگ با رقیب خود تهیهٔ لشکر می‌دید زنش موسوم به عزت ملك برای اینکه گناه خود را مکتوم نماید به طرزی فجیع زندگانی شوهر را خاتمه داد و او را هلاك ساخت .... پس از این واقعه دورهٔ استیلاءِ مغول در ایران بکلی خاتمه پذیرفت و تا زمانی که اردوی خونریز امیر تیمور در سنوات ۱۳۹۳ - ۱۳۸۴ به آن مملکت یورش نیاورده بودند خاك ایران ما بین چهار سلسله سلاطین تقسیم

۱ـ بعد از این تاریخ با روی کار آمدن امرای کوچك و تسلسل فتنه‌ها چنان اوضاع درهم می‌ریزد که دیگر حصول وضعی نظیر دورهٔ آرامش غازانی، که لازمهٔ پیشرفتهای علمی و فرهنگی واجتماعی واقتصادی است، محال می‌نماید.

۲ـ تاریخ ادبیات ایران (از سعدی تا جامی)، ص ۶۵.

گردید ...».[1]

۳ـ مؤلف «تاریخ مفصل ایران، جلد اول از حملهٔ چنگیز تا تشکیل دولت تیموری» مرحوم عباس اقبال **پایان سلطنت انوشیروان عادل** راکه ملك اشرف او را به ایلخانی برداشت پایان دورهٔ حکومت مغول در ایران می‌داند. عاقبت انوشیروان که بعضی او را از اولاد هولاگو وبعضی ازمردم قبچاق و برخی‌هم از نژاد کاویانی (!) دانسته‌اند معلوم نیست ولی تا سال ۷۵۶ هجری مسکوکاتی از او در دست است، از اینرو مرحوم اقبال سال ۷۵۶ را که بیست سال بعد از وفات ابوسعید بهادرخان است پایان تاریخ حکومت مغول ایران معرفی می کند.[2]

صاحب حبیب السیر نیزپایان‌کار انوشیروان را خاتمهٔ عصرایلخانان می‌داند: «طایفه‌ای از چنگیزیان که در ولایات ایران برمسند جهانبانی نشسته‌اند هفده نفر بوده‌اند و ازآن جمله نه نفر در کمال اعتبار واقتدار پادشاهی نموده‌اند و هشت کس دیگر اختیار و استقلال نداشته‌اند و به موجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمانروا می‌پنداشتند، و اول این طبقه هلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیز خان است وآخر ایشان نوشیروان که ملك اشرف بن تیمور تاش‌بن چوپان اورا به سلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکوخان در اوایل ایام دولت برادر خویش منکوقاآن

۱ـ از سعدی تا جامی، ص ۶۸.

۲ـ تاریخ مفصل ایران، جلد اول، تألیف عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲ شمسی هجری، ص ۳۶۴ - ۳۶۳.

فی‌شهر ذیحجهٔ سنهٔ ثلث و خمسین و ستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان به اتفاق ملك اشرف در سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه رخت بقا به باد فنا داد، پس زمان اقبال این طایفه نزدیك به صد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می‌یابد»[۱].

حق این است که سنهٔ اخیر یعنی سال ۷۵۶ را خاتمهٔ عصر مغول در ایران و ۱۳ ربیع الاخر سال ۷۳۶ هجری قمری یعنی سال وفات ابوسعید خان را پایان دورهٔ عظمت ایلخانان بدانیم. ابوسعید آخرین ایلخان بزرگ سلسلهٔ ایلخانان مغول‌است. بامرگ او دورهٔ انحطاط عصر ایلخانی شروع شد و مقام ایلخانی ملعبهٔ امرای متخاصم قرار گرفت و نظم و نسق دورهٔ ایلخانان نامدار یعنی غازان خان بن ارغون و اولجاتیو خدابنده بن ارغون وابوسعید بهادرخان بن اولجاتیو یکسره بر باد رفت و عملا دورهٔ حکومت ایلخانان به سر آمد.

فهرست اسامی و سالهای حکومت ایلخانان

فهرست زیر نام و عنوان و ترتیب حکومت ایلخانان مغول در ایران و سالهای سلطنت آنان را نشان می‌دهد:

۱ـ **هولاگوخان** بن تولوی بن چنگیزخان ۶۶۳ـ(یا: ۶۵۳) ۶۵۱
(بودایی، هواخواه مسیحیان)

۱ـ تاریخ حبیب السیر، از انتشارات کتابخانهٔ خیام ۱۳۳۳، جزء اول جلد سوم، ص ۹۴ - ۹۳.

۲ـ **اباقاخان** بن هولاگوخان ۶۶۳ـ۶۸۰
(بودایی ، هواخواه و متحد مسیحیان)

۳ـ **سلطان احمد تگودار** بن هولاگوخان ۶۸۱ـ۶۸۳
(درجوانی مسیحی ، سپس مسلمان و هواخواه مسلمین)

۴ـ **ارغون‌خان** بن اباقاخان ۶۸۳ـ۶۹۰
(معتقد به آیین مغولی ، هواخواه یهود و مسیحیان)

۵ـ **گیخاتوخان** بن اباقاخان ۶۹۰ـ۶۹۴
(هواخواه مسلمین ، مهربان با اهل کلیهٔ ادیان)

۶ـ **بایدو خان** بن ترغای بن هولاگوخان ۶۹۴
(مسیحی ، مهربان با مسلمانان)

۷ـ **سلطان محمود غازان خان** بن ارغون خان ۶۹۴ـ۷۰۳
(نخست بودایی ، سپس مسلمان متعصب و باطناً مایل به تشیع)

۸ـ **سلطان محمد خدابنده (خربنده) اولجاتیو** بن ارغون خان ۷۰۳ـ۷۱۶
(نخست مسیحی، سپس مسلمان سنّی، سپس شیعه و هواخواه تشیع)

۹ـ **سلطان ابوسعید بهادرخان** بن اولجاتیو ۷۱۶ـ۷۳۶
(مسلمان ، علاقه‌مند به تعظیم شعائر اسلامی)

۱۰ـ **ارپاگاون** بن ... بن اریق بوکا بن تولوی ۷۳۶

۱۱ـ **موسی خان** بن علی بن بایدو خان ۷۳۶

۱۲ـ **محمد خان** بن یولقتلغ بن انبارجی بن منکوتیمور بن هولاگوخان
۷۳۶ـ۷۳۸

۱۳ـ طغا تیمورخان	۷۳۷ - ۷۵۳
۱۴ـ ساتی بیک دختر اولجایتو	۷۳۹ - ۷۴۰
۱۵ـ شاه جهان تیمورخان بن آلافرنگ بن گیخاتو	۷۳۹ - ۷۴۰
۱۶ـ سلیمان خان بن ... بن یشموت بن هولاگو (شوهر ساتی بیک)	۷۴۰ - ۷۴۴
۱۷ـ انوشیروان عادل (شاید از اولاد هولاگوخان)	۷۴۴ - ۷۵۶[1]

۱ـ برای فهرست اسامی و سالهای سلطنت ایلخانان ایران به منابع زیر رجوع شود:

۱- طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی‌لین‌پول، ترجمهٔ عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲ شمسی، صفحات ۱۹۷ - ۱۹۳.

۲- تاریخ مفصل ایران (جلد اول)، تألیف عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲ شمسی، صفحهٔ ۳۶۴.

۳- تاریخ ایران تألیف سرپرسی‌سایکس، ترجمهٔ فخر داعی گیلانی، تهران ۱۳۳۰ شمسی، جلد دوم صفحهٔ ۱۶۵.

۴- سلسله های اسلامی نوشتهٔ کلیفورد ادموند بوسوُرث، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، ۱۳۴۹، صفحات ۲۲۸ - ۲۲۶.

۵- معجم‌الانساب والاسرات الحاکمة فی‌التاریخ الاسلامی، للمستشرق زامباور، طبع قاهره ۱۹۵۱، ص ۳۶۳ - ۳۶۲.

هدفهای سیاسی و نظامی فرمانروایان مغول

از همان زمان که مرزهای امپراتوری چنگیزی با حدود شرقی قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه تماس یافت و رابطهٔ دو فرمانروای شرق وغرب (چنگیزخان خود را فرمانروای شرق وسلطان محمد خوارزمشاه را فرمانفرمای غرب می‌شمرد[1]) نخست بر اساس احترام متقابل توأم با احتیاط و انتظار و سپس (بعد از واقعهٔ قتل رسولان و بازرگانان مغول در اترار) عداوت و خصومت و حمله و ایلغار و ترس و فرار قرارگرفت[2] و

۱ــ سید بهاء الدین رازی سفیرخوارزمشاه تقریر کرده است که: «چنگیزخان را بدیدیم ... دروقت مراجعت تحف و هدایاء بسیار با ما به خدمت خوارزم شاه فرستاد و گفت: محمد خوارزم شاه را بگوئید که من پادشاه آفتاب برآمدم و تو پادشاه آفتاب فرو شدن» طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد دوم، ص ۶۵۱ - ۶۵۰.

۲ــ دربارهٔ کینهٔ چنگیزخان ازخوارزمشاه به مناسبت کشتن رسولان وبازرگانان مغول در اترار (چنگیزخان بعد از آن واقعه خوارزمشاه را همواره «محمد اُغُری» می‌نامید) ر ك: طبقات ناصری، جلد دوم، ص ۶۶۴ ـ ۶۶۲ حکایت منقول از قاضی وحیدالدین فوشنجی؛ و تاریخ منظوم مغول از شمس الدین کاشانی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس) ورق ۷۵ به بعد (یکی از بازرگانان مغول از مرگ جسته خود را به چنگیزخان می‌رساند:

همی تاخت تا پیش چنگیزخان بخون جگر رنگ کرده رخان ... الخ).

برای ترس و خوف خوارزمشاه و خوارزمیان ازمغول و زهرچشمی که ←

بی‌خبری و نادانی سلطان بخت برگشتهٔ خوارزمشاهی آتش کشتار و تاراج و انهدام را درسر تاسر سرزمین پهناور ایران و آسیای غربی از ماوراءالنهر تا شام و بحر الروم برافروخت ، پیشروی به سوی غرب و رؤیای سیراب ساختن ستوران از آبهای فرات و نیل و دانوب و مدیترانه آرمان سیاسی و

--- مغول ازمردم آن روزگار بخصوص خوارزمیان بدبخت گرفته بودند ر ك به منابع زیر : مختصر «سلجوقنامهٔ ابن بیبی » ، جلد چهارم از « مجموعهٔ متون راجع به تاریخ سلاجقه » به کوشش M. Th. Houtsma ، ص ۱۹۱ – ۱۹۰ (توجه بفرمایند به سخن عبرت انگیز مادر زن قیرخان یکی از رؤسای خوارزمیان در آسیای صغیر که به صاحب ضیاء الدین گفت : «اگر کلاهی‌مغلی درمیان هزاران سوارخوارزمی اندازید جمله متفرق گردند رعب مغل در دل خوارزمی چنان نشسته است ») ؛ الاوامر العلائیه فی‌الامور العلائیه ، تألیف ابن بیبی ، آنکارا ۱۹۵۶ ، ص ۴۳۲ - ۴۳۴ (همان حکایت مذکور در مختصر سلجوقنامه) ؛ همچنین ر ك : تاریخ منظوم مغول شمس الدین کاشانی (نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس) ، در ضمن صفت بهادری تیمور ملك که ملك خجند بود و کشته شدن سپاهیان او و به کار نیامدن دلاوریهایش دربرابر قشون مغول (Fol . 86b) :

سپاه تمور کشته شد سر بسر و لیک او بمردی برون برد سر
همی‌تاخت تا پیش سلطان رسید بگفت از سپاه مغول آنچ دید ...
چوسلطان شنید این ازان پهلوان شد از بیم همچون تنی بی‌روان

شمس الدین کاشانی در جای دیگر نیز ترس و بیم خوارزمشاه را نیکو پرورانده می‌گوید چون خوارزمشاه شنید که سپاه مغول « نجویند پیکار باهیچکس * طلبکار خوارزمشاهند و بس » برای یافتن پناهگاهی امن که مغول را بدان دسترس نباشد با مهتران کنکاش کرد ولی هرجا را نشان دادند « نیفتاد خوارزم شه را پسند * نه دریای ژرف و نه کوه بلند » و :

همی گفت هرجا که این امن‌گاه چه سنجد به نزدیک توران سپاه ...
چومهتر بدین سان بود درهراس توان کرد ازین کهتران راقیاس (Fol.93a)

نظامی دربار قراقروم محسوب می‌شد. درمسیر اجرای این آرمان بی‌تردید اقدامهای زیر ضروری به نظر می‌رسید[۱]:

الف - تصرف ایالات تسخیر نشده و سرکوبی عناصر مقاوم در ممالك خوارزمشاهی

تصرف ایالات تسخیر نشده و سرکوبی عناصر مقاوم در ممالك خوارزمشاهی و استقرار مبانی جهانداری در سرزمینهای مفتوحه برای تأمین امنیت و آرامش و امکان استفاده از منابع این مناطق برای مقاصد جهانگشایی مغول ضروری بود.

ب - سرکوبی اسماعیلیه

سرکوبی اسماعیلیه و برانداختن آنان در واقع یکی از مظاهر هدف نخستین به شمار می‌رود. روشن است که وجود قدرتی مستقل مانند قدرت پیروان الموت به عنوان عاملی مخلّ در امر حکومت وقدرت مطلقهٔ امپراتوری مغول نمی‌توانست برای فرمانروایان آن قوم تحمل پذیر باشد و طبیعی بود که پس از مدتها حکمفرمایی برجبال ایران می‌بایست طومار قدرت این طایفه در نوشته شود. ازطرف دیگر کینهٔ تسکین ناپذیرمردم مسلمان و علمای اسلام نسبت به این طایفه و نفوذی که علما و بزرگان

۱- دراین بخش ازکتاب هدفهای سیاسی ونظامی مغول درممالك غربی و بخصوص سیاست ایلخانان ایران مورد توجه است، ومسائل داخلی امپراتوری مرکزی مغول و سیاست دربار قراقروم درآسیای خاوری مطرح نخواهد شد.

مسلمین مستقیم وغیرمستقیم در دستگاه مغول بهم رسانده بودند باعث شد که نظر خان بزرگ متوجه قلع ریشهٔ آنـان گردد تا از یك سوی این خار از سر راه حکومت بلامنازع مغول برداشته بشود و از سوی دیگر مردم بلاد و قصبات وقراء ایران از تاخت وتاز فدائیان و وحشتی که یك قرن و نیم در دلها انداخته بودند بیاسایند و بالاتر از همه با این اقدام آتش کینه و عناد مسلمانان نسبت به مغول فرو نشیند و مسلمین مغلوب خود را مدیون یاری ومساعدت فاتحان جدید احساس نمایند[1]. بنابراین توجه دربار خان بزرگ به قلـع ریشهٔ اسماعیلیه جنبـهٔ سرکوبی و تصفیه داشت و ضمناً اقدامی در مسیر سیاست جهانداری و جلب قلوب مسلمانان و علما و بزرگـان اسلام محسوب می‌شد و نمی‌تـوان آن را از مقاصد و هدفهای اساسی دربار قراقروم به شمار آورد. باید توضیح داد که اگـر

۱ـ ر ك : تاریخ مفصل ایران ، جلد اول (تاریخ مغول) تألیف عباس اقبال ، ص ۱۷۷ - ۱۷۰ (مأموریت هولاگو و دفع اسماعیلیه) . همچنین رجوع شود به طبقات ناصری ، جلد دوم ، ص ۷۰۱ - ۶۹۷ (حدیث بـر افتادن ملاحده لعنهم الله) بخصوص صفحهٔ ۶۹۸ داستان مسافرت قاضی شمس الدین احمد کافی قزوینی از قزوین به خطا و تحریك و تحریض منگوقاآن به هدم اساس ملاحده و قلع ریشهٔ اسماعیلیه . حکایت رفتن قـاضی شمس الدین به خدمت قاآن در جامع - التواریخ رشیدی (جلد سوم ، باکو ۱۹۵۷ ص ۲۰) و کتاب الفخری (ص ۲۱) تألیف ابن الطقطقی و همچنین روضة الصفا (ج ۲ ، ص ۷۰ - ۶۹) و حبیب السیر (جزء اول از جلد سوم ، ص ۹۴) با اختلافاتی ذکر شده است . برای آگاهی از تـوسل اسماعیلیه بـه اروپاییان و استمداد به منظور دفـع مغول و جواب منفی اسقف وینچستر ر ك : ترجمهٔ تاریخ ایران تـألیف سرپرسی سایکس ، جلد دوم ، ص ۱۳۳ (چاپ وزارت فرهنگ) ؛ و ایضاً : از سعدی تـا جامی ، ص ۵ (در ترجمهٔ تاریخ سایکس به غلط منچستر ذکر شده) .

در تواریخ بعد از مغول سرکوبی اسماعیلیه و تصفیهٔ ممالك متصرفی را از فدائیان ملاحده با آب و تاب جلوه داده‌اند ریشهٔ آن را باید در سابقهٔ حیرت انگیز قدرت و تهور فدائیان و رعب و خوفی که در دل مسلمین انداخته بودند و نفرت و عداوت مردم نسبت به این جماعت جستجو کرد نه در اهمیت واقعی اسماعیلیه[۱].

ج - فتح بغداد و برانداختن خلافت عباسی

برافکندن حکومت بغداد و خلافت عباسیان ، که مرکز روحانی وسیاسی ممالك اسلامی وقبلهٔ توجه اهل سنت به شمار می‌رفت ، درردیف هدفهای اساسی دربار مغول قابل ذکر است . توجه دربار قراقروم به این مسأله بیشتر جنبهٔ سیاسی‌داشت نه نظامی ، و در واقع غریزهٔ جهانگشایی

۱- برای آگاهی از اهمیت انقراض دولت الموت در نظر مسلمانان و انعکاس آن واقعه درسدهٔ هفتم هجری رجوع شود به پایان «نسخهٔ فتح نامهٔ الموت» در جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی ، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی ، طبع لیدن ۱۳۵۵ هجری مطابق ۱۹۳۷ مسیحی ، ص ۱۴۲ . ایضاً آغاز فتح نامهٔ الموت ، ص ۱۱۵ - ۱۱۴ . در تاریخ وصاف نیز از اهمیت فتح بلاد و قلع قلاع ملاحده با مبالغه یاد شده و بدین مناسبت منّت هولاگو را بر گردن مسلمانان جهان ثابت شناخته است (رك تحریر تاریخ وصاف به قلم عبدالمحمد آیتی ، ص ۱۵) . همچنین دربارهٔ استخراج کتابهای خزانه و کتابخانهٔ الموت از طرف عطا ملك جوینی ، که سندی مهم و مستقیم حاکی از عقیده و نظر عوام و خواص نسبت به اسماعیلیه و آراء و عقاید اسماعیلی و کیفیت معامله با اسناد و مدارك و کتب آن قوم به شمار می‌رود ، ببینید : جهانگشای جوینی ، ج ۳ ، ص ۱۸۷ - ۱۸۶ و ایضاً همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۲۷۰ - ۲۶۹ .

فرمانروایان مغول حکم می‌کرد که با بر انداختن مرکز خلافت اسلامی مسلمانان کشورهای تسخیر شده را از اندیشهٔ قیام و مقاومت و انتظار وقوع معجزه برهانند وملوك و امم دیگرممالك اسلامی‌را که هنوز ایلی و فرمانبرداری خان بزرگ را نپذیرفته بودند مأیوس سازند.

مسلماً هولاگو از طرف دولت مغول مأمور فتح بغداد بوده و این مأموریت در ردیفهای نخستین وظایف او هنگام حرکت به سوی غرب امپراتوری مغول قرار داشته است. ازین‌رو عواملی نظیر تشویق وتحریك خواجه نصیر الدین طوسی و مخالفت او با ابن علقمی وزیر را، که در عرف ادب و تاریخ ایران از علل اصلی توجه هولاگو به بغداد تلقی‌شده، به فرض صحت باید از عوامل درجه دوم و علل فرعی در وقوع این واقعهٔ شگرف محسوب داشت یعنی تأثیر خواجه نصیر الدین و دیگران از حد تقویت نظر و رفع تردد خاطر هولاگو درهجوم به آشیانه‌ای‌که مسلمین آن را شکست ناپذیر و تسخیر نشدنی و مؤید به تأیید الهی می‌شمردند نمی‌تواند بیرون باشد[1].

۱ـ «در حین وداع منکو قاآن با برادر (یعنی هولاگو) گفت که تو را با لشکرگران و سپاه بی‌پایان از مرز توران به کشور ایران که جای سلاطین عظیم الشان بوده می‌فرستم ... چون از مهم ملاحده فارغ شوی باید که آهنگ عراق‌کنی اگر خلیفهٔ بغداد به خدمت و طاعت مبادرت نماید او را به هیچ وجه تعرضی نرسانی واگر لجاج و عنادکند به دیگرانش ملحق گردانی» روضة الصفا، جلد ۲، ص ۷۰. در جزء اول از جلد سوم تاریخ حبیب السیر نیز در شرح جلوس منکوقاآن بن تولی خان بن چنگیزخان و وصول شکایت بایجو نوین از مستعصم خلیفه و ملاحدهٔ اسماعیلیه تصریح شده‌که هولاگوخان مأموریت داشته ←

در بررسی مسألهٔ فتح بغداد و انقراض خلافت عباسی ناگزیریم به نظریهٔ مورخانی که رابطهٔ دربار قراقروم را با مسیحیان اروپا و حضور سفیران پاپ را در بارگاه خان مغول[۱] از علل توجه مغول به سرزمینهای غربی اسلام محسوب داشته‌اند عنایت بکنیم. ولی گمان می‌رود مقصود اصلی مسیحیان از ارتباط با مغول تمهید وسایل درهم شکستن قدرت سلاطین مصر و شام وگرفتن انتقام جنگهای صلیبی بوده است نه برانداختن

→ «از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر» را به تصرف درآورد (حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم، ص ۹۴). ایضاً در جزء سوم از مجلد دوم حبیب السیر (ج ۲ ص ۳۳۸) شکایت بایجو از مستعصم و ملاحدهٔ اسماعیلیه به عنوان مقدمهٔ مأموریت هولاگو ذکر شده است.

دربارهٔ خدعه و خیانت ابن علقمی وزیر و تردد خاطر وملاحظات هولاگو و مشورت او با خواجه نصیر الدین طوسی و قتل مستعصم ر ك : روضة الصفا، جلد دوم، ص ۷۲ و بعد. خدعه و خیانت ابن علقمی قابل تأمل است و گروهی از مورخان او را بری از خیانت و معتقد به رعایت مصلحت و سیاست در معامله با مغول دانسته‌اند. ظاهراً بدبینی اهل سنت به ابن علقمی و تهمت رفض وبدبینی عمومی نسبت به هرگونه سازشکاری با مغول موجب تهمت خیانت بوده است (ر ك : تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۴۵۲ - ۴۵۱ حاشیه مربوط به دوات دار صغیر؛ ایضاً ببینید : طبقات ناصری، ج ۲، ص ۷۰۴، قاضی منهاج سراج ابن احمد العلقمی را «بد مذهب و رافضی» خوانده و داعی هولاگو به بغداد و مسبب شکست و اضمحلال خلافت معرفی کرده است). ایضاً رجوع شود به : تاریخ ایران سرپرسی سایکس، ج۲، چاپ وزارت فرهنگ، ص۱۳۷ - ۱۳۴ (بخصوص صفحهٔ ۱۳۷ دربارهٔ اهمیت سقوط بغداد).

۱- ترجمهٔ فارسی تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون (از سعدی تا جامی)، ص ۱۲ - ۵.

خلافت بغداد که شاید پایگاه مهمی در سیاست جهانگشایی مغول داشته ولی خطری برای اروپا و اروپاییان محسوب نمی‌شد. دقت و تأمل در روابط مغول با مسیحیان و تعمق در هدف واقعی از این تماسها و روابط حاکی از زیرکی خاص وشمّ سیاسی قابل تحسین این قوم است و درواقع فرمانروایان مغول از تمایلات و معتقدات و تمنّیات اقوام گوناگون به عنوان بهانهٔ اقدام و وسیلهٔ توجیه اعمال و «یك تیر و دو نشان» زیرکانه استفاده می نمودند[1].

می‌توان تماس قلمرو نفوذ مغول با قلمرو حکومت بغداد و فراهم بودن وسایل و مناسبات برای حرکت به سوی بغداد و مزایای بی‌شمار تسخیر آن شهر و از هم پاشیدگی دستگاه خلافت و ضعف خلیفهٔ بغداد را عوامل اصلی تشویق و تحریض مغول در این لشکرکشی محسوب داشت وبی‌تردید هرگاه بخواهیم هدف اساسی از این اقدام خطیر را دریابیم باید سیاست نهائی (استراتژی) قوم مغول یعنی «معدوم ساختن همهٔ مراکز قدرت نظامی و سیاسی و روحانی در شرق و غرب امپراتوری چنگیزی» را فراموش نکنیم. فقط اقتضای چنین سیاست کلی و منظور اساسی

۱ــ از این‌قبیل است برافتادن دولت قوم نایمان و کوچلك خان به فرمان چنگیز و به دست جبه نویان و برطرف ساختن بیداد وفشاری که کوچلك به مسلمین ختن و کاشغر و دیگر نواحی ترکستان شرقی تحمیل کرده بود، و قلع و قمع اسماعیلیه به عنوان اقدامی درجهت ارضای عامهٔ مسلمین، وجلب توجه دربار پاپ و مسیحیان اروپا در هنگام لشکرکشی به سوی بغداد و زور آزمایی با ملوك شام و مصر.

می‌توانست در کفّهٔ مقابل نگرانی و اندوه و تأثر عمومی مسلمانان سنّی آن روزگار سنگینی بکند[1] و چنین اقدامی را قابل توجیه سازد.

اغلب مورخـان مسلمان هولاگوخان را نسبت بـه ضعف دستگاه خلافت بی‌اطلاع نشان داده‌اند تاجایی که می‌نویسند باوجود تکرّر اصرار و تواتر ابرام از طرف ابن علقمی درلزوم حرکت موکب ایلخان به جانب بغداد هولاگو قبل از مشورت با خواجه نصیر الدین طوسی و اخذ فتوای نجومی جرأت نکرد به این کار اقدام نماید. ولی این داستانها به فرض صحت نمی‌تواند نمـایندهٔ تمام حقیقت باشد زیـرا چنانکه اشارت رفت هولاگو مأموریت صریح داشته است که نخست با ملاطفت خلیفهٔ بغداد را به قبول ایلـی و فرمـانبرداری دعوت کنـد و در صورت امتناع خلیفـه

۱ــ نرم شدن استخوانهای مستعصم در لای نمد یا در جوالی زیرضربات چماق و لگد در حکم قطـع رشتهٔ امید و انتظار مسلمانان بوده و چـون ابـداع و آفرینش امید بـرای امکان ادامهٔ حیات از خواص طبیعت انسانی به شمار می‌رود ظاهراً سوکواران مستعصم و خلافت عباسی نیز پس از قتل عام بنی‌عباس به زنده ماندن پسر کوچك خلیفه که گویند هولاگو او را به زوجهٔ خویش بخشید (جامع التواریخ، جلد سوم، باکو ۱۹۵۷ ص ۶۱) امید بستند و بدین اخگر نیم مرده از آن کانون خاموش دل خوش کردند. به گمان نگارنده تصریح مورخان اسلامی دراین مورد یعنی زنده ماندن پسرکوچك مستعصم بیش از آنکه ذکر واقع وشرح واقعه باشد نوعـی تبشیر و اعلام امید است (ر ك : طبقات نـاصری، جلد اول، ص ۱۵۹، ذکرانقراض عباسیان وتصریح باقی ماندن «یك پسر او»؛ ایضاً همان کتاب، جلد دوم، ص ۷۰۸). انتصاب ابـوالقاسم احمد با لقب المستنصر بالله به مقام خلافت در مصر از طـرف الملك الظاهر بیبرس (۶۵۹ هجری) و شروع دورهٔ خلافت صغری نیز کوششی برای تعبیر این رؤیا به شمار می‌رفت.

«به دیگران ملحقش سازد» و همین فرمان صریح خان بزرگ حکایت می‌کند که دربار قراقروم با علم و آگاهی کافی نسبت به اطراف وجوانب قضیه وبدون تردد و بیم چنین مأموریت بزرگی‌را به هولاگوخان واگذار کرده است[۱].

بطورکلی در جریان عزیمت هولاگو به سوی بغداد و انقراض خلافت عباسی سه مسألهٔ مبهم وجود دارد:

۱ـ روابط نهانی ابن علقمی وزیر خلیفهٔ بغداد با هولاگوخان و خیانت او به خلیفه. اغلب مورخان سنّی مذهب مؤید الدین ابوطالب

۱ـ نظیر این مطالب و خیال پروری های بی‌اساس در مورد حملهٔ چنگیز به ممالك خوارزمشاه نیز درکتابهای تاریخ مذکور است و سعی کرده اند چنگیز را از اوضاع دربار خوارزم بی‌اطلاع واز قدرت خوارزمشاه هراسان نشان داده گناه این شکست و رسوایی را یکجا به گردن بخت واژگون خوارزمشاه و تقصیر و اشتباه او در طرح نقشه های جنگی و عدم قبول نظر مستشاران مؤتمن بیندازند (ازجملهٔ پیشنهادهای مهم ونقشه های شایسته که سلطان محمد هیچ‌کدام را نپذیرفت نظر امام شهاب الدین خیوقی در مورد کمك خواستن از اکناف ممالك اسلامی و دفاع در کنار سیحون یا طرح نقشهٔ عاقلانه ای برای جنگ و دفاع در قلعهٔ فرّزین به یاری پسرش رکن‌الدین و نقشهٔ ملك نصرة الدین هزار اسب در بارهٔ جنگ و کمین در معابر تنگ و گذرگاههای سخت بین فارس ولرستان با استفاده از چابك سواران عشایر فارس و لرستان و کوه گیلویه اهمیت خاص دارد) در حالی که می‌دانیم چنگیزخان در حدودی‌که در آن روزگار میسر بوده اطلاع کافی نسبت به دربار خوارزمشاه وترتیبات سپاه ولوازم وسرداران او داشته وبرای‌کسب اطلاعات از همهٔ وسایل ممکن استفاده می‌کرده است، و مسلماً نمی‌توان حملهٔ چنگیز را به ایران نوعی بخت آزمایی با امیدواری به اشتباهات وخطاهای نامعلوم وغیرقابل پیش‌بینی خوارزمشاه دانست!

محمد بن احمد بن العلقمی را متهم می‌سازند که به علت عداوت با خلافت بنی‌عباس و بر اثر تألم از قتل وغارت محلهٔ کرخ بغداد ومشهد امام موسی به دست ابوبکر پسرخلیفه می‌کوشید تا هولاگو را به جانب بغداد بکشاند و به دست کفار انتقام شیعه را از اهل سنت بستاند و خاندان بنی‌عباس را منقرض سازد. صاحب روضة الصفا روابط پنهانی ابن علقمی را با دستگاه هولاگوخان و تمهیدات خیانت آمیز او را بیان داشته دربارهٔ سرنوشت او می‌گوید به خاطر ایلخان «گذشت که از کسی که با مخدوم خویش بی‌وفایی کند وفا چون طمع توان داشت» و او را محکوم حکم‌ابن عمران کرد. صاحب حبیب السیر نیز در اثبات تهمت خیانت بر ابن علقمی کوشیده و مثل صاحب روضة الصفا او را به سرنوشت دیگر خائنان دچار ساخته است (حبیب السیر: جزء سوم جلد دوم، ص ۳۴۰ ـ ۳۳۸؛ جزء اول جلد سوم، ص ۹۶). اما گروهی از مورخان شیعی مذهب دامن ابن علقمی را از تهمت خیانت منزّه دانسته و این نسبتها را از نوع تهمت دشمنان درحق آن وزیر شریف شمرده‌اند، چنانکه صاحب کتاب الفخری مطالبی کاملا برخلاف روضة الصفا و حبیب السیر نقل کرده پس از ذکر تفویض امور بغداد به ابن علقمی ازطرف هولاگو چنین نتیجه می‌گیرد که «اگر این وزیر خیانت پیشه بود و نسبت به خلیفه راه کفران رفته بود هرگز هولاگو به او وثوق نمی‌کرد و بغداد را به او نمی‌گذاشت». ملاحظه می‌شود که استنباط محمد بن علی بن طباطبا از سپردن شهر بغداد به ابن علقمی درست نقطهٔ مقابل استنباط دیگر مورخان است. از تواریخ مهم مربوط

به دورهٔ ایلخانی در ذیل جهانگشای جوینی منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی (رك : جهانگشای جوینی ، جلد سوم ، ص ۲۹۱ حاشیهٔ ۶) تنها یك بار (در بعضی نسخ) به نام ابن علقمی برمی‌خوریم ، ولی در دو تاریخ دیگر معتبر آن دوره یعنی جامع التواریخ رشیدی و تاریخ وصاف در یکی مصرحاً (تاریخ وصاف) و در دیگری (جامع التواریخ) تلویحاً و به صورت نقل قول روابط این وزیر با هولاگوخان و خیانت او به خلیفهٔ بغداد تأیید و ذکر شده است.[۱]

از بررسی روایات و اخبار گوناگون در بارهٔ ابن علقمی ، که به مهمترین آنها اشاره کردیم ، می‌توان نتیجه گرفت که ابن العلقمی اگر

۱ــ رك : جامع التواریخ ، جلد سوم ، باکو ۱۹۵۷ ص ۴۱ ــ ۴۰ ؛ تحریر تاریخ وصاف به قلم عبدالمحمد آیتی ، ۱۳۴۶ ، ص ۲۲ ــ ۱۴ . ایضاً برای آگاهی از جزئیات این مسأله رجوع شود به : تاریخ مفصل ایران ، جلد اول ، تألیف عباس اقبال ، ص ۱۸۹ - ۱۷۸ . در طبقات ناصری که تقریباً همزمان با واقعهٔ فتح بغداد تألیف شده خیانت احمد العلقمی مصرح است و مؤلف همه جا از او با عناوین « رافضی ، بد مذهب ، ملعون مدبر علیه اللعنة » نام می‌برد و دربارهٔ سرنوشت او روایاتی نقل می‌کند (رك : طبقات ناصری ، ص ۷۰۹ - ۷۰۴) . در تاریخ ابوالفدا (المختصر فی اخبار البشر) نیز خیانت و توطئهٔ ابن العلقمی مشروحاً ذکر شده ، رك : تاریخ أبی‌الفداء ، طبع بیروت ، الجزء السادس ص۹۹ .

ابن تغری بردی ابن العلقمی را باعث اصلی در واقعهٔ سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی دانسته تصریح می کند : « وکان وزیر الخلیفة المستعصم بالله مؤید الدین بن العلقمی ببغداد ، وکان رافضیاً خبیثاً حریصاً علی زوال الدولة العباسیة و نقل الخلافة الی العلویین » النجوم الزاهرة ، الجزء السابع ، ص۵۳ - ۴۷ .

هم مرتکب خیانتی نشده ومستقیماً با دستگاه هولاگوخان مکاتبه نداشته و هولاگو را به بغداد دعوت نکرده باشد لامحاله از اقدام صمیمانه طبق لوازم مسؤولیت و وظایفی که هنگام روی آوردن چنین خطری برعهدهٔ او بوده خودداری کرده و از جادهٔ موافقت و ملایمت با مهاجم منحرف نشده است ، و بدیهی است که اگر جز این بود امکان نداشت هولاگوخان بعد از فتح بغداد او را مجدداً به وزارت بغداد منصوب کند و مورد اعتماد قرار دهد زیرا به وزارت گماشتن ابن العلقمی رفتاری بود که خانان مغول فقط با دوستان و معتمدان خود داشتند . ناگفته نگذریم که ابن علقمی ، با توجه به اعمال و کردار ابلهانهٔ خلیفه بخصوص در ماجرای دوات دار صغیر و تحمل اهانت و خفت در مقابل خدمت و صداقت و جریحه دار بودن غرور شخصی و عقاید مذهبی و امتناع خلیفه از قبول مناصحت و پیشنهادهای او ، در اتخاذ چنین شیوه‌ای وجدانی آسوده و ذمه‌ای بری از خدمت و محبت بنی‌عباس داشته است و اگر رفتار و افکار او با معیار معتقدات اهل سنت خیانت به شمار می‌رفته با میزان عقاید خود وی و شیعه مذهبان نوعی خدمت ولااقل روشی طبیعی بوده است .

۲ـ کیفیت و حدود تأثیر **خواجه نصیرالدین طوسی** در عزیمت هولاگو به بغداد . در کتابهای تاریخ متأخر از قبیل روضة الصفا وحبیب السیر خواجه نصیرالدین طوسی از عوامل اصلی و مؤثر در لشکرکشی هولاگوخان به بغداد معرفی‌شده است چنانکه صاحب روضة الصفا پس‌از شرح خدیعهٔ ابن علقمی وزیر با خلیفه و رسیدن رسولان و پیغام از

جانب او به درگاه هولاگو که «اگر ایلخان بصوب این دیار عنان عزیمت سبک گرداند پیش ازآنکه به تسویهٔ صفوف احتیاج افتد تا به استعمال آلات حرب چه رسد مملکت بغداد تسلیم شود» وعدم التفات هولاگو به سبب شهرت آلت و عدّت و قدرت خلافت و سابقهٔ شکست مغول در دورهٔ اوکتای قاآن از لشکر خلیفه وتأکید ابن‌علقمی وزیر نوشته است: «چون پیغام ابن علقمی سخت تکرار یافت ایلخان دراین باب ازخواجه نصیرالدین محمد طوسی که در ملازمت او بـه درجهٔ رفیع و مرتبهٔ بلند رسیده بود و در تقرب از ابنای زمان در گذشته مشورت نمود و از اوضاع فلکی و دلایل نجومی استکشاف فرمـود، خواجه بعد از تسییر درجهٔ طالع و تقویم کواکب و تحقیق نظرات عرضه داشت که از تشکّلات انجم چنان معلوم می‌شود کـه استخلاص بغداد بی‌مزید تحمل کلفت و مشقتی بردست مواکب منصور میسر خواهد شد زیرا که مدت امامت و خلافت عباسیان انقراض یافته و سرآمده وهلاکوخان خواجه نصیرالدین طوسی را در این حکم مصدّق داشته با دلی ثابت و ضمیری منشرح فرمان داد تا لشکریان اسباب یورش بغداد را آماده سازند»[1]. درجریان قتل مستعصم نیز صاحب روضة از مشورت هولاگو با خواجه نصیر الدیـن و تشویق خواجه نصیر در این مورد به صراحت یاد کرده است.

۱ـ روضة الصفا، جلد ۲، ص ۷۲. در حبیب السیر نیـز تصریح شده که «هلاکو بنا بر استصواب خواجه تسخیر بغداد را پیشنهاد همت ساخته عنان بدان صوب انعطاف داد» (ج ۲، ص ۳۳۸)

در تاریخ « تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار » که از منابع مهم و معتبر مربوط به دورهٔ ایلخانان به‌شمار می‌رود مشورت هولاگو با مولانا نصیرالدین در مورد لشکرکشی به بغداد ذکر شده است[۱].

درجامع التواریخ رشید الدین فضل الله مطالب قابل‌توجهی دربارهٔ مقام ومنزلت خواجه نصیرالدین طوسی درحضرت ایلخان ذکرشده است. چون جامع التـواریخ رشیدی از لحاظ تاریخ مغول و ایلخانـان ایران رسمی‌ترین و موثق تریـن منبع در میان تواریخ فارسی و عربی محسوب می‌شود از مطالب مذکور در آن و با استفاده از تاریخ وصاف می‌توان به حدود تقرب خواجه نصیرالدین طوسی در پیشگاه هولاگوخان و کیفیت و میزان تأثیر خواجه در واقعهٔ تسخیر بغداد پی‌برد. روایات مندرج در جامع التواریخ در این باره اغلب مندرجات روضة الصفا و حبیب‌السیررا تأیید می‌کند و به گمان نگارنده میرخواند و خواند میر درنقل حوادث مربوط به دورهٔ مغول و عصر ایلخانی اساس مطالب خود را از این کتاب و همچنین دو منبع معتبر دیگر معاصر مغول یعنی تاریخ جهانگشای و تاریخ وصاف برداشته، غالباً با افزودن شاخ و برگهایی و دربعضی موارد با وارد کردن مطالبی از دیگر تواریخ گاهی با رعایت اجمال و گاهی

۱ـ رك : تحریر تاریخ وصاف به قلم عبدالمحمد آیتی، ص ۱۶ . نظری به مطالب تاریخ وصاف دربارهٔ حوادث فتح بغداد و خدعه و خیانت ابن علقمی و پایان کار او و جریان قتل مستعصم نشان می‌دهد که این کتاب یکی از مراجع و مآخذ اصلی تاریخهای متأخر مثل روضة الصفا و حبیب السیر بوده است.

تفصیل، حوادث را به رشتهٔ تحریر کشیده‌اند[۱].

از بررسی منابع تاریخی مذکور و دیگر منابع در بارهٔ حدود دخالت و تأثیر خواجه نصیرالدین طوسی در انقراض خلافت عباسی چنین برمی‌آید که مسألهٔ تسخیر بغداد و برانداختن خلافت مسلماً یکی از مهمترین هدفهای دربار مرکزی مغول و از جملهٔ مأموریتهای اساسی هولاگوخان بوده و خواجه نصیرالدین طوسی نیز در جریان این واقعهٔ

۱ـ برای آگاهی از منزلت خواجه نصیرالدین طوسی در دستگاه مغول و تقرب او در پیشگاه هولاگو خان رجوع شود به جامع التواریخ فضل‌الله رشیدالدین، جلد سوم، باکو ۱۹۵۷: صفحهٔ ۳۱ (ملال و تنفر خواجه از ملازمت ملاحده و میل او به هوا خواهی هولاگوخان)، صفحهٔ ۳۶ (سیورغامیشی فرمودن هولاگو خان خواجه نصیر الدین را)، ص ۵۱ – ۵۰ (بحث خواجه باحسام الدین منجم و لشکرکشی هولاگو به بغداد به استصواب خواجه)، ص ۵۲ و ۵۷ (ملازمت و رسالت خواجه در واقعهٔ بغداد)، ص ۵۸ (اعتبار خواجه در پیشگاه هولاگو و امان یافتن مردم به واسطهٔ حضور او)، ص ۶۳ (مکتوبی که خواجه نصیر الدین به فرمان هولاگوخان به عربی سواد کرده بود)، ص ۶۷ ـ ۶۶ (بنا کردن رصد به شهر مراغه)، ص ۹۴ (شعر خواجه نصیرالدین در مرثیهٔ هولاگو)، ص ۱۰۱ (برتخت نشستن اباقا خان به اختیار خواجه).

طبق روایت جامع التواریخ بحث خواجه نصیر الدین طوسی باحسام‌الدین منجم و مشورت هولاگو خان باخواجه پیش از لشکرکشی به بغداد صورت‌گرفته وخان مغول پس از شنیدن استدلال متین خواجه در ردّ تحذیر وتخویف حسام‌الدین باخاطری‌آسوده و عزمی جزم به سوی‌بغداد لشکرکشیده است. ولی در روضة‌الصفا این مشورت و مباحثه پس از فتح بغداد و در باب قتل خلیفه ذکر شده و درهرحال چنانکه از سیاق هر دو روایت برمی‌آید موضوع تحذیر حسام الدین و استدلال خواجه نصیرالدین مربوط به «نتایج و عواقب‌کشتن خلیفه و قصد خاندان خلافت کردن» بوده است.

بزرگ به عنوان یکی از عوامل مؤثر فرعی حضور داشته است[۱]. اشتغال خاطر و توجه دائم هولاگو به مسألهٔ بغداد از روز حرکت به سوی ایران و تمهیدات سیاسی و نظامی و بهانه جوییهای وی برای فراهم آوردن مقدمات تسخیر بغداد حاکی از سبق تصمیم در این مورد است و بعید نمی‌نماید که مشورتهای مکرر و استصوابهای هولاگو خان در این مورد همراه با دعوتها و فرستادن رسول و پیغام به بغداد و تظاهر به بیمناکی از دولت عباسی همه جزو تمهیدات و بازیهای سیاسی برای آماده ساختن افکار عوام و خواص در آستانهٔ وقوع یکی از بزرگترین وقایع سیاسی و اجتماعی تاریخ بوده باشد.

۳ـ **کیفیت کشته شدن خلیفه المستعصم بالله**. پایان زندگی خلیفه المستعصم بالله در تواریخ به صور گوناگون نقل شده است. بعضی از مورخان نوشته‌اند که چون گفته شد «شمشیر تیز را به خون مستعصم رنگین نتوان نمود این ترحم مؤثر افتاده ایلخان فرمان داد تا او را در نمد پیچیده برشیوهٔ آنکه نمد بمالند اعضا و اجزای آخرین خلیفهٔ عباسی را چنان ساختند که از حس و حرکت باز ماند»[۲]. بعضی نیز گفته‌اند

۱ـ برای آگاهی از تردد خاطر هولاگو در لشکرکشی به بغداد واندیشناکی او از حشمت خلیفه رجوع شود به: جامع التواریخ، جلد سوم، ص ۳۹ - ۳۸ (وصول بایجونویان و بازخواست فرمودن هولاکو خان ازو)، ایضاً همان کتاب ص ۴۸.

۲ـ رجوع شود به روضة الصفا، ج ۲ ص ۷۲ به بعد. همچنین رك: حبیب السیر، جزء سوم از جلد دوم ص ۳۴۰. ظاهراً منشأ اصلی این روایت تاریخ وصاف است (رك: تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۱).

خلیفه را در جوالی زیر سُم اسبان پایمال و یا باچوب و چماق و لگد له کردند[۱]. در رسالهٔ «کیفیت واقعهٔ بغداد» منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی به ذکر اینکه «آنروز در آن دیه‌کار او بآخر رسید» اکتفا رفته است[۲]. اگر آگاهی از چگونگی قتل خلیفهٔ عباسی اهمیتی داشته باشد از مجموع مدارکی که در دسترس است برمی‌آید که «هولاگوخان خون خلیفهٔ عباسی را نریخته است».

د ـ تصرف مملکت روم و افزودن آسیای صغیر به ممالک ایلخانی

خواجه رشید الدین فضل الله، در شرح داستان هولاگو خان و مأموریت او در ولایات غربی، نام مملکت روم را جزو ولایات غربی که هولاگو از طرف مونککو خان (منکوقاآن) نامزد آنها شده بود تصریح

۱ـ تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس، جلد دوم ص ۱۳۶ - ۱۳۴ . طبقات ناصری، ص ۷۰۸ .

۲ـ تاریخ جهانگشای، جلد سوم ص ۲۹۱ . در جامع التواریخ (جلد سوم ص ۶۱) نیز بدون ذکر کیفیت قتل خلیفه به اشارهٔ مبهمی در این مورد اکتفا شده . طبق روایت ابوالفدا (طبع بیروت، جزء سادس ص ۹۹) خفه‌کردن یا غرق ساختن خلیفه در دجله نیز شایع بوده است . ایضاً رجوع شود به : النجوم الزاهرة، الجزء السابع ص ۵۱ - ۵۰ . همچنین رك : سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، ترجمهٔ محمد علی موحد، ص ۳۷۳ .

کرده است[۱]. توفیق انجام کامل این مأموریت پس از « فتح بلاد وقلاع ملاحده » و پیش از « فتح بغداد » حاصل شد و بایجو نویان سردار مغول که پیش از آمدن هولاگو به ایران در سال ۶۴۱ با درهم شکستن سلطان غیاث الدین کیخسرو در کوسه داغ دولت سلاجقهٔ روم را متلاشی و تحت الحمایهٔ مغول ساخته بود به فرمان هولاگوخان کار دولت سلجوقی را یکسره ساخت و تمامت آسیای صغیر را در حیطهٔ اختیار و تصرف ایلخان درآورد.

مطالعهٔ فصول زیر از تاریخ ابن بیبی (الاوامر العلائیه فی امور العلائیه) برای آگاهی اجمالی از روابط مغول باسلاجقهٔ روم و کیفیت تسلط مغول برآسیای صغیر سودمند خواهد بود[۲]:

* ذکر تاختن‌آوردنِ قراولِ مغول تا محروسهٔ سیواس - حماها الله تعالی - در سنهٔ تسع و عشرین و ستّمایه (۴۱۸/۱۹)
* ذکر ورودِ ایلچیان اوردوی اوگتای قاآن نزد سلطان علاءالدین کیقباد (۴۵۲/۱۲)
* ذکر سواد یرلیغ که نزد علاءالدین کیقباد آمد (۴۵۴/۱۳)
* ذکر واقعهٔ خطّهٔ ارزن الروم و استیلای لشکر مغل و چشم زخمی

۱ـ جامع التواریخ، جلد سوم، ص ۲۱، بااین عبارت: مونککوخان « یك برادر خویش قوبیلای قاآن را نامزد ولایات ممالك شرقی .... گردانید و هولاکو را جهت ولایات غربی ایران زمین و شام و مصرو روم وارمن معین گردانید».

۲ـ الاوامر العلائیة فی‌الامور العلائیة، تألیف ابن بیبی، آنکارا ۱۹۵۶.

که در کوسه داغ روز پنجشنبه یازدهم ماه محرّم سنهٔ احدی و اربعین و ستّمایه سلطان غیاث الدین کیخسرو را روی نمود، و ذکر خرابی قیصریه و هلاك محصوران آن بر دست لشکر جرّار تتار و ذکر عزیمت صاحب مهذّب الدین علی نزد بایجو نوین و تمهید قواعد مصالحت و تقریر شرایط مهادنت و ذکر عودت صاحب مذکور از خدمت بایجو نوین و اتمام مصلحت مصالحت .... (۵۳۹-۵۱۴).

* ذکر سبب تورّد بایجو نوین بار دوم در ممالك روم (۶۱۶/۷)
* ذکر توجه سلطان شهید رکن الدین به خدمت الخان (۶۲۷/۱۰)
* ذکر عزیمت هر دو سلطان (عزالدین و رکن الدین) به خدمت الخان (۶۳۱/۲۰)
* ذکر تشرّف ملکهٔ سلجوقی خاتون ابنة السلطان المرحوم رکن الدین قلج ارسلان به تزوج پادشاه زادهٔ روی زمین ارغون خان (۶۶۶ - ۶۶۱)
* ذکر حرکت پادشاه روی زمین ایلخان اعظم اباقا خان به تخوم ممالك روم (۶۷۹/۲)
* ذکر بعضی از خصال حمید امیر معین الدین سلیمان پروانهٔ شهید (۶۸۴/۸)
* ذکر سبب تشرف ممالك روم به قدوم همایون خدیو معظم دستور مکرم سلطان الوزراء فی العالم شمس الدین اعظم اینانج الغ قتلغ صاحب دیوان (۷۰۱/۱۵)

طبق روایت جامع التواریخ واقعهٔ جنگ کوسه داغ که به شکست سلطان غیاث الدین کیخسرو پسر علاء الدین از بایجو نویان خاتمه یافت پس از ملاقات بایجو نویان با هولاگوخان در سنهٔ خمس و خمسین و ستمایه (۶۵۵ هجری) در نزدیك همدان یعنی یك سال پیش از فتح بغداد اتفاق افتاده است[۱]. ولی این روایت قطعاً درست نمی‌تواند باشد زیرا دوران سلطنت غیاث الدین کیخسرو ثانی پسر علاء الدین کیقباد اول که آخرین سلطان مستقل سلاجقهٔ روم به شمار می‌رود از ۶۳۴ تا ۶۴۳ هجری بوده است[۲] و بنابراین نبرد کوسه داغ که در سالهای آخر سلطنت او اتفاق افتاده نمی‌تواند مربوط به روزگار هولاگوخان و سنهٔ ۶۵۵ هجری باشد. ظاهراً مؤلف جامع التواریخ نیز مثل بعضی دیگر از مورخان دورهٔ مغول به حوادث دورهٔ حکومت امرای مغول در ایران (از چنگیز تا هولاگو) توجهی اندك مبذول داشته و وقایع آن دوره را با پیش آمدهای دورهٔ هولاگوخان آمیخته است.

براساس روایت ابن بیبی در کتاب الاوامر العلائیه، که شاید معتبرترین منابع در بارهٔ تاریخ سلاجقهٔ روم باشد، نخستین تماس مغول با دولت سلاجقه در سنهٔ ۶۲۹ هجری اتفاق افتاد و در این سال که جرماغون نویان سپهسالاری مغول را در ایران برعهده داشت فوجی از

۱ــ جامع التواریخ، جلد سوم، ص ۳۹ - ۳۸.

۲ــ الاوامر العلائیة فی‌الامور العلائیة، ص ۴۶۴. ایضاً: طبقات سلاطین اسلام، تألیف استانلی لین پول، ترجمهٔ عباس اقبال، طهران ۱۳۱۲ شمسی، ص ۱۳۸.

لشکر مغول به نواحی سیواس و کاروانسرای اصفهانی (رباط کمال‌الدین احمد بن راحت) تاختن آوردند . در سال ۶۳۳ نخستین رابطهٔ سیاسی مستقیم میان دربار قراقروم و دربار سلاجقهٔ روم، با آمدن امیرشمس‌الدین عمرقزوینی به رسالت از جناب اوگتای قاآن نزد سلطان علاء الدین کیقباد، برقرار شد و سلطان علاء الدین ایلی خان بزرگ را پذیرفت . پیش از حرکت سفیر قاآن از آسیای صغیر سلطان علاء الدین کیقباد وفات یافت و پسرش سلطان غیاث الدین کیخسرو بر تخت سلطنت نشست و برمقتضای رأی و تصمیم پدر با قبول ایلی مغول سفیر قاآن را با سفیری از جانب خود و تحف و هدایای فراوان به حضرت خان بزرگ فرستاد . قاآن ایلی سلطان غیاث الدین پسندیده داشت و حکم کرد که امیر شمس الدین بار دیگر به سوی روم رود ولی هنگامی که فرستادهٔ قاآن به عراق رسید در سال ۶۴۱ هجری « بایجو نوین به کوسه داغ با لشکر سلطان غیاث الدین مقابل شده بود و نکبت رسانیده و حالات ازان مقالات که تقریر رفته بود تغیّر پذیرفته »[۱] . شکست کوسه داغ و قتل و غارت قیصریّه سرآغاز دوران انکسار و انقراض سلاجقهٔ روم است . در دورهٔ سلطنت عزالدین کیکاوس ثانی که از سال ۶۴۳ تا ۶۵۵ طول کشیده است و باید دورهٔ برزخی دولت سلاجقهٔ روم نامیده شود اگر چه سلطان سلجوقی محکوم حکم فرمانروایان مغول بود و گرفتار امیال بایجو نویان، ولی هنوز تشبّثی

۱ــ رك : الاوامــر العلائیة فی‌الامور العلائیة ، صفحات ۴۱۸ و ۴۵۶-۴۵۲ و ۵۱۷ .

مذبوحانه برای صیانت حرمت دولت سلجوقی داشت و بیهوده می‌کوشید تا در عین حالِ فرمانبرداری از خان بزرگ و سپس ایلخان ایران از تطاول و تجاوز بایجو جلوگیری نماید و بدین مناسبت کوششی فراوان برای حفظ ارتباط مستقیم با دربار خان و مقابله با بد حادثه مبذول می‌داشت[۱]. حوادث سال ۶۵۴ و چشم زخم و نکبتی که در بیست و سوم رمضان آن سال در صحرای نزدیك کاروانسرای سلطان علاء الدین لشکر سلطان را رسید این آخرین مقاومت و اجتهاد را هم نقش بر آب کرد[۲] وپس از آن با توجه سلطان رکن الدین‌قلج ارسلان به خدمت هولاگوخان و سپس رسیدن سلطان عزالدین کیکاوس وسلطان رکن الدین قلج‌ارسلان به حضرت خان برای تهنیت فتح بغداد سلاطین سلجوقی در ردیف بندگان ایلخان درآمدند و کار به جایی رسید که سلطان عزالدین صورت خویش بر نعلجهٔ موزه‌ای شاهانه نقش و تقدیم هولاگو داشت و گفت « مأمول بنده آنست کی پادشاه بقدم مبارك سر این بنده را بزرگ گرداند »[۳].

نمی‌توان اهمیت سوق الجیشی تصرّف آسیای صغیر را از لحاظ مقابله باملوك مصر و شام ، که یکی ازخطیرترین آرمانهای دربار قراقروم

۱ـ الاوامر العلائیة ، ص ۶۱۶ و بعد .

۲ـ الاوامر العلائیة ، ص ۶۲۳ - ۶۱۸

۳ـ جامع التواریخ ، جلد سوم ، ص ۶۶ . برای توجه رکن الدین و عزالدین به خدمت هولاگوخان رجوع شود به : « الاوامر العلائیه » ص ۶۲۷ و ۶۳۲ ، و « مختصر سلجوقنامهٔ ابن بیبی » جلد چهارم از « مجموعهٔ متون راجع به تاریخ سلاجقه » به کوشش هوتسما صفحه های ۲۹۱ و ۲۹۴ .

و دربار ایلخانی به شمار می‌رفته، نادیده گرفت و در واقع فتح بغداد و آسیای صغیر برای تأمین امنیّت پشت جبههٔ مصر و شام و تسلط برخطوط و مراکز سوق الجیشی در برابر «دشمن بزرگ» ضروری بوده است.

نباید فراموش کرد که همزمان با وقوع حوادثی که طومار دولت سلاجقهٔ روم را در نوردید متفکّر بزرگ و عارف بی‌نظیر جلال الدین مولوی در قونیه یعنی مرکز دایرهٔ حوادث روم می‌زیسته و کاخ رفیع عرفان و اندیشهٔ لاهوتی خود را در قالب زمان و مکانی اینچنین آشفته و روزگاری چنین تیره و تاریك پی افکنده است. منابع مربوط به مولانا و زندگی او شامل اشاراتی سودمند و مهمّ دربارهٔ حوادث سیاسی و نظامی آن روزگار است و بخصوص از این لحاظ که طرز تلقّی مردم آن روزگار و قضاوت و معتقدات آنها را نسبت به واقعهٔ تسلّط مغول و «مسألهٔ بزرگ روز» نشان می‌دهد اهمیّتی خاص دارد.

قضاوت صریح و گفتگوی بی پردهٔ مولانا با معین الدین پروانه دربارهٔ مغول و خواری و گرفتاری پروانه در خدمت آن قوم و ماجرای کرامت مولانا در واقعهٔ محاصرهٔ قونیه و نظایر این حکایات که در منابع ادبی ذکر شده دارای ارزش استثنائی و فوق العاده است. در واقع از پرتو این منابع و مدارك دور نمای مبهم و بیجان تاریخ را زنده وجاندار و محسوس و در برابر چشم مجسم می‌یابیم[1].

۱ــ برای نمونه رجوع شود به: مناقب العارفین، آنکارا ۱۹۵۹، جلد اول ص ۲۶۰ - ۲۵۸. همچنین ببینید: فیه ما فیه با تصحیحات و حواشی استاد بدیع الزمان فروزانفر، طهران ۱۳۳۰ شمسی، صفحه های ۵-۴ و ۱۱ و ۶۵-۶۴ و ۷۷.

هـ - چاره اندیشی برای مسألهٔ شام و مصر

اشاره کردیم که تصرّف ممالك غربی اسلام و درهم کوفتن قدرت سلاطین مصر و شام یکی از سه مأموریت اساسی هولاگوخان (دو مأموریت دیگر یکی قلع و قمع اسماعیلیه و دیگری فتح بغداد و برانداختن خلافت عباسی) بود[۱]. از این سه مأموریت مسألهٔ بغداد و مسألهٔ مصر و شام هدف اصلی دربار قراقروم محسوب می‌شد و قلع قلاع اسماعیلیه و خاتمه دادن به حضور سیاسی و نظامی آن قوم را باید مأموریت فرعی هولاگو به شمار آورد. پیشتر گفته شد که اگر مورخّان اسلامی این مأموریت هولاگو (برانداختن اسماعیلیه) را با اهمیّت خاص تلقی کرده‌اند ریشهٔ آن را باید در نفرت و کینهٔ دیرین مردم ایران و مسلمانان نسبت به ملاحده و فدائیان اسماعیلی جستجو کرد، و گرنه تسخیر قلاع اسماعیلیه و برچیدن باقی ماندهٔ دستگاه آن جماعت اهمیت سیاسی و نظامی قابل توجهی نداشت و به هرصورت قابل مقایسه با فتح بغداد و برانداختن خلافت بنی‌عباس نبود. بدین ترتیب مأموریت اصلی هولاگو بعد از خاتمه دادن به باقی ماندهٔ نفوذ ملاحده آغاز شد و نخستین بخش این مأموریت یعنی فتح بغداد و قتل المستعصم بالله، به سبب اینکه قدرت بغداد و نفوذ خلافت عباسی سیر طبیعی صعودی خود را تمام کرده در حقیقت منتظر بهانه‌ای برای انحلال بود، با پیروزی کامل و به آسانی خاتمه یافت ولی

۱- جامع التواریخ، جلد سوم ص ۲۱.

مانع دوم یعنی قدرت سلاطین مصر هنوز روی در پیشرفت داشت و آنچنان سهل و آسان درهم کوفتنی نبود چنانکه جانشینان هولاگوخان نیز بالاخره موفق به درهم شکستن این سدّ آهنین نشدند و از پرتو پایداری و دلاوری مردان مجاهد و مبارزان دست از جان شسته‌ای که امیدها وکینه های مسلمانان جهان را در وجود خود خلاصه کرده بودند حملات و لشکرکشیهای قوم مغول بر علیه مصر و شام رفته رفته حُکمِ مُشت بر نیشتر زدن را پیدا کرد « و در حقیقت وقتی سپاه مغول به اوایل خاك سوریه رسید خود را با عالم اسلام و باسپاهی که از مردم نخبهٔ مسلمانان تشکیل یافته بود روبرو یافت و در نتیجه نتوانست پیشرفت کند وشکست خورد. جنگهای کفّار مغول با مسلمانان در حدود شامات بیش از نیم قرن بطول انجامید و همواره شکست و ناکامی نصیب مغولان می‌شد »[1].

همین مقاومت شدید ملوك مصر و مسلمانان شام و مصر در برابر توسعهٔ امپراتوری مغول و اندیشهٔ کشورگشایی ایلخانان ایران باعث شد که بین سلاطین مغول و ملوك مصر کینه و خصومت عمیق و شدیدی به وجود آید و این کینه و مخالفت به صورت عقده‌ای سیاسی و قومی در تمام دوران حکومت فرزندان هولاگو جزء اصلی سیاست ایلخانان محسوب گردد.

مسألهٔ تهمت دوستی و رابطه با سلاطین مصر که بزرگترین تهمت دورهٔ ایلخانان به شمار می‌رفت از مظاهر همین کینه و عُقدهٔ سیاسی

۱ــ سرگذشت سه اختر تابناك ایران، تألیف رحیم زاده صفوی، ص ۴۸.

می‌باشد.

سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران می‌نویسد که هولاگو بعد از تسخیر بغداد مدت هفت سال زنده بود و در این مدت پادشاه مسلم ایران شمرده می‌شد. او حلب را گرفته تا حدود شام پیش تاخت تا در سال ۱۲۶۰ میلادی بعد از حرکت وی لشکریان مغول به دست ممالیك مصر شکست خوردند و این شکست چنانکه هوارث می‌نویسد مصر آخرین پناهگاه فرهنگ و تمدن و ترقی و تهذیب اسلامی را از حملهٔ مغول نجات داد[۱] و همین شکست مغول از ممالیك در سال ۱۲۶۰ میلادی باعث شد که مصر یکی از موانع بزرگ پیشرفت مغول و بسط امپراتوری مغول محسوب گردد و در دربار ایلخانان مخالفت سختی با مصریان به وجود آید.

آثار و نتایج خصومت ایلخانان ایران با ملوك مصر

از روزگار هولاگوخان تا عهد ابوسعید در خلال وقایع مختلف و قیامها و جنگهای متعدد بین ایلخانان و امرای سرکش یك مسألهٔ ثابت و پایدار وجود دارد که همان «مسألهٔ مصر و شام» است. در دورهٔ ایلخانان بزرگ (از عهد هولاگو تا پایان سلطنت ابوسعید بهادر خان) **رابطهٔ دربار ایلخانی با پادشاهان مصر بطور کلی شامل سه مرحلهٔ متمایز می‌باشد:**

۱ـ مرحلهٔ جنگ بین ایلخانان و ملوك مصر.

۲ـ مرحلهٔ خصومت. در این مرحله اگر چه جنگ ظاهری بین

۱ـ تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۱۳۸ - ۱۳۷.

طرفین وجود نداشت ولی طرفین (بخصوص ایلخانان) درکینه وخصومت نسبت به یکدیگر باقی و مترصّد فرصتی برای وارد کردن ضربت به دشمن بودند.

۳ـ مرحلهٔ صلح و دوستی و مسالمت، بخصوص در دورهٔ اولجایتو و سلطان ابوسعید.

کینه و دشمنی شدید ایلخانان مغول نسبت به ملوك مصر آثار و نتایجی به ظهور رسانید که از لحاظ تاریخ دورهٔ ایلخانی اهمیّت بسزایی دارند:

۱ـ جنگ و خونریزی در سرزمین شام و کشته شدن جمعی کثیر ازطرفین و پایمال شدن آن سرزمین. جنگهای اصلی ایلخانان بامصریان در دورهٔ اباقا و غازان خان صورت گرفته و مهمترین آن جنگها جنگ ابلستین در سال ۶۷۵ هجری (۱۲۷۷ میلادی) و جنگ حمص در سال ۶۸۰ هجری (۱۲۸۱ میلادی) و اردوکشی غازان خان به سوریه در سال ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹ میلادی) و بالاخره جنگ مرج الصفر در سال ۷۰۲ هجری است.

۲ـ تظاهر کینهٔ ایلخانان نسبت به مصریان به شکل « تهمت همکاری و رابطه داشتن با پادشاهان مصر » که موجب متهم شدن و قتل عدّه‌ای از امرا و وزرا شد.

۳ـ مخالفت ایلخانان با پادشاهان مصر نخست فقط رنگ سیاسی داشت ولی در دورهٔ غازان خان، که یك بار در ۶۹۹ هجری و بار دیگر

در ۷۰۰ هجری به سوریه حمله برد و در ۷۰۲ شکست خورد ، رنگ اسلامی هم به خود گرفت چنانکه غازان خان از علمای اسلام برای جنگ با مصریان و آزاد کردن مسلمین از جور و ستم آنان فتوی گرفت و در دمشق طی اعلامیه‌ای سلطان مصر و شام را «سلطان مردود و بی‌بهره از رحمت آلهی» نامید ، اما در هر صورت رنگ سیاسی خصومت کاملا محفوظ و آشکار بود . گمان می‌رود رقابت با ملوك مصر و دشمنی با آنان را باید از عوامل غیر مستقیم توجه ایلخانان به آیین حنیف و دین اسلام محسوب داشت . یعنی ایلخانان ایران برای آنکه حربهٔ «جهاد باکفّار مغول» را از دست ملوك مصر بگیرند و از پشتیبانی و حمایت افکار عامّهٔ مسلمین برخوردار گردند به تقویت اسلام و تحکیم مبانی دین مبین پرداختند و بدین ترتیب دشمنی با مسلمین مصر و شام موجب رونق یافتن اسلام در قلمرو پهناور ایلخانی شد و فاصلهٔ دربار ایلخانی از عامّهٔ مردم و خشونت حکومت مغول ، تحت تأثیر نیاز روحی و سیاسی فرمانروایان به حمایت معنوی مردم ، کاهش یافت و زمینهٔ پیشرفت علمی و ادبی و ارتقای مظاهر اسلامی فراهم آمد . آری چون خدا می‌خواست عدو و عداوت سبب خیر شد .

۴ـ خصومت ایلخانان با ملوك مصر و دشمنی دیرین ملل مسیحی با مسلمین مصر و شام مهمترین انگیزهٔ ارتباط دربار ایلخانی با دستگاه پاپ و دربارهای اروپا محسوب می‌شود . اگر چه گسترش امپراتوری قراقروم در اوایل عصر مغول اروپا را به سختی مورد تهدید قرار

داده بود[۱] تا جایی که به قول ماتیو پاریس Matthew Paris سالنامه‌نویس انگلیسی «مسلمانان می‌خواستند با مسیحیان همداستان و متحد شوند به امید آنکه با قوای متحد خود در برابر آن عفریتان (مغولها) مقاومت کنند» ولی در دورهٔ ایلخانی با استقلال یافتن حکومت مغول ایران و تجزیهٔ قدرت مغول غرب از قدرت مرکزی مغول و تعدیل سیاست خشن و دامنه‌دار جهانگیری که در روزگار چنگیزخان پی‌ریزی شده بود کم‌کم از خطر مغول کاسته شد و کینه و عداوت ایلخانان نسبت به ملوک مصر موجب گردید که اروپاییان برای گرفتن انتقام شکستهای جنگهای صلیبی و شکستن سدّ مقاومت دلاورانهٔ مجاهدین مصر و شام در صدد ایجاد رابطه با دربار ایلخانان و تحریك و تشویق آنان برای لشکرکشی به شام و جنگ با پادشاهان مصر برآیند. بدین ترتیب پیروان متعصب مسیح برای خاتمه دادن به نفوذ و قدرت مسلمین که به مراتب بیش از مسیحیان به کمال ایمان و علم و صنعت و تمدّن آراسته بودند با فرزندان و جانشینان همان قوم مکروه و شیطانی، که به قول خود اروپاییان مانند شیاطین و عفاریتِ طبقات جهنم به دنیا هجوم آورده و از هرگونه قانون و قاعدهٔ انسانی بی‌بهره بودند، برعلیه مسلمین راه دوستی و اتّحاد پیش

۱ــ در این باره تاخت و تاز مغول در جنوب شرقی اروپا و حمله به روسیه و لهستان و مجارستان و نفوذ به سیلزیا و مراویا و دالماسیا و شکست سپاه متحد آلمانی و اتریشی و مجارستانی و لهستانی تحت فرماندهی هنری پرهیزگار دوك سیلزی در نبرد هولناك لیگنیتز Liegnitz قابل ذکر است.

گرفتند[۱].

در حقیقت نفع و درد مشترك باعث نزدیکی مغول و مسیحیان شد و در روزگار ایلخانان نامه های مودّت آمیزی بین دربار پاپ و دربارهای پادشاهان اروپا و دربار ایلخانی مبادله شد و نمایندگان ایلخانان از ایتالیا و اسپانیا و انگلستان و فرانسه دیدن کردند وبه حضور پاپ و پادشاهان بزرگ اروپا رسیدند[۲].

تذکّر این نکته ضرورت دارد که اظهار دوستی پاپ اعظم و پادشاهان اروپا با ایلخانان عاری از هرجنبهٔ صادقانه بود و صرفاً روی در مصلحت سیاسی و تبلیغ مذهبی داشت و تشویق و تحریك ایلخانان به جنگ با ملوك مصر چنانکه اسقف وینچستر در موقع توسّل اسماعیلیه به دربار های اروپا برای استمداد از اروپاییان به منظور دفع حملهٔ مغول گفته بود هدفی جز این نداشت که « این سگان همدیگر را بدرند و نسل هم را کاملاً براندازند »[۳]. اگر چه مقصود اصلی که برانداختن

۱ــ برای آگاهی اجمالی از زهر چشمی که مغولها از اروپاییان در آغاز دورهٔ جهانگیری گرفته بودند و نظر اروپاییان در بارهٔ قوم مغول و تحقیقات D'ohsson و روایات جالب و هراس انگیز ماتیو پاریس در این باره رجوع شود به : ترجمهٔ جلد سوم تاریخ ادبیات برون (از سعدی تا جامی) ، ص ۷-۴ .

۲ــ هنوز نامه های ایلخانان ایران که به آل تمغای ایلخان مزین است در آرشیو ملی فرانسه محفوظ می‌باشد . رك : تاریخ جهانگشای جوینی ، جلد اول ، طبع لیدن ۱۹۱۲ ، مقدمهٔ مرحوم قزوینی ، صفحهٔ یط حاشیهٔ ۳ .

۳ــ هنگامی که فرستادهٔ آخرین سیدنا (رکن الدین) در دربار هنری سوم حضور یافت وبرای دفاع طریقهٔ اسماعیلی ودفع مغول کمك خواست اسقف ←

ملوك مصر بود حاصل نشد ولی دستگاه مسیحیت توانست امتیازات قابل توجّهی برای مسیحیت و مسیحیان در قلمرو ایلخانان به دست بیاورد. در این باره نظر به اهمیتی که دارد بحثی مستقل و مفصل خواهیم داشت.

سلطنت مصر و شام در دورهٔ ایلخانان

مقارن آمدن هولاگو به ایران شام و الجزیره و مصر در دست سلاطین ایوبی بود و شش شعبه از آن خاندان در میّافارقین وحصن کیفا و کَرك و حلب و حماة و حمص سلطنت می‌کردند. سلاطین و امرای ایوبی که از ایّام سلطان صلاح الدین ایّوبی مجاهد بزرگ اسلام سلطنت و حکومت مصر را داشتند با وجود اینکه از مدّتی پیش گرفتار کشمکش با عیسویان اروپا و صلیبیون وجهاد با اقوام فرنگ بودند دائماً بایکدیگر و با امرای دیگر الجزیرة و شام و سلاطین سلجوقی آسیای صغیر خلاف و جدال داشتند و بر سر یك قلعه یا یك وجب زمین در تضعیف وتخفیف همدیگر می‌کوشیدند و حتی کار نفاق در میان آنان به جایی رسیده بود که مغول را به گرفتن سرزمینهای همدیگر تحریك می‌کردند. بطورکلی بعد از فوت الملك الکامل که در ۶۳۵ هجری اتفاق افتاد و افراد خاندان ایّوبی با وجود خطر صلیبیّون عیسوی و هجوم مغول به نزاع

← وینچستر چنین گفت: «بگذارید این سگان همدیگر را بدرند ونسل هم را کاملا براندازند، آنوقت ما برخرابه های بلاد ایشان بنیان آیین کاتولیك را استوار سازیم، در آن صورت دنیا یك چوپان و یك گله بیش نخواهد داشت»، رك: تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، جلد دوم، ص ۱۳۳. همچنین رك: تاریخ ادبی برون (از سعدی تا جامی) ص ۵.

با بنی اعمام خود در شام و فلسطین و دامن زدن آتش نفاق خانمان سوز مشغول بودند و گاهی برای توفیق در منظور های شخصی از کمك به صلیبی‌ها نیز خودداری نداشتند[۱].

۱ــ سلسلهٔ ایّوبیان از ملك ایوب بن شادی و ملك اسد الدین بن شادی که از ملوك کُرد بودند (در شام) آغاز می‌شود ولی مؤسس واقعی ایوبیان سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب است که در سال ۵۶۴ هجری مالك مطلق مصر شد. در زمان او آخرین خلیفهٔ فاطمی مصر فوت کرد و در ماه محرم سال ۵۶۷ که عاضد آخرین خلیفهٔ فاطمی در بستر احتضار بود به فرمان صلاح الدین خطبه به نام خلیفهٔ عباسی بغداد خوانده شد و مصر باردیگر تحت لوای خلافت عباسی قرار گرفت. صلاح الدین دولتی تشکیل داد که از فرات تا نیل امتداد داشت. وی دولت عیسوی بیت المقدس را از میان برداشت و بر اورشلیم دست یافت و باجهاد دلیرانهٔ خود در جنگ سوم صلیبی غازی و مجاهد بزرگ اسلام شناخته شد. پس از صلاح الدین برادرش سیف الدین عادل دست فرزندان صلاح الدین را از سلطنت شام و مصر (جز حلب که در تصرف اخلاف صلاح الدین باقی ماند) کوتاه ساخت و بعد از او شاخه های چند از ملوك ایوبی که همه از فرزندان عادل بودند در مصر و دمشق و الجزیره تشکیل یافت. در سال ۶۴۸ هجری ملك عادلیان مصر نصیب ممالیك بحری گردید. متصرفات شاخهٔ ملوك دمشق نیز در سال ۶۵۸ به دست مغول افتاد. ایوبیان الجزیره در سال ۶۴۳ و ایوبیان حمص در سال ۶۶۱ و امرای ایوبی یمن در سال ۶۲۵ برافتادند و فقط شاخهٔ امرای حماة از خاندان صلاح الدین تا سال ۷۴۲ هجری به حکومت باقی بودند (مورخ مشهور ابوالفدا از مشاهیر ایشان است).

برای آگاهی اجمالی از ملوك و امرای این سلسله که در منابع مختلف «ایوبیان» و «عادلیان» و «ملوك الکرد» و «کردیان» نامیده شده‌اند و شاخه‌های ایوبیان مصر و دمشق و حلب و الجزیره و حماة و حمص و عربستان رجوع شود به: طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول (ترجمهٔ فارسی از عباس اقبال) ص ۶۹-۶۴. ایضاً برای احوال اتابکان موصل و آل ایوب رك: حبیب السیر، ←

سلطنت سلسلهٔ ایوّبی عادلی مصر در سال ۶۴۸ خاتمه یافت و حکومت ممالیك آغاز شد . در این سال تورانشاه الملك المعظم پسر و جانشین الملك الصالح که عیسویان را منهزم کرده و سر کردهٔ آنان لوئی نهم (لوئی‌مقدس) را با چند تن دیگر از سران مسیحی اسیر کرده بود در صدد بر آمد خود را از چنگ امرا و ممالیك خلاص نماید ولی ممالیك

← ج ۲ ص ۵۵۶ - ۵۵۱ و ۵۹۸ - ۵۸۴ .

قاضی منهاج سراج ، که کتاب خود را در بحبوحهٔ حوادث شگرف دههٔ ششم قرن هفتم هجری یعنی مقارن سقوط خلافت عباسی و ظهور ممالیك بحری و انقراض ملوك ایوبی مصر و دمشق به دست ممالیك و مغول تألیف کرده ، در پایان مبحث طبقهٔ پانزدهم از قول ثقات روایت کرده است « که در حوادث و وقایع ایران که فتنهٔ چنگیز خان ظاهر شد جماعت ترکان خوارزم و ترك خوارزم شاهی بعد شکست سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد خوارزم شاه به زمین مصر و شام افتادند و ملك عادلیان را در تصرف آوردند » . مقصود قاضی منهاج در این عبارت غلبهٔ ممالیك بر ملوك ایوبی است . رك : طبقات ناصری ، جلد اول ، به مقابله و تصحیح و تحشیهٔ عبدالحی حبیبی ، ص ۳۴۹ - ۳۳۷ .

برای اطلاع از تاریخ مفصل ایوبیان مطالعهٔ کتاب نفیس « السلوك لمعرفة دول الملوك » تألیف تقی الدین احمد بن علی المقریزی الشافعی توصیه می‌شود (قسمت راجع به تاریخ مصر و شام در زمان سلطنت سلاطین ایوبی) . این کتاب در قاهره در دو جزء به سال ۳۵ - ۱۹۳۴ میلادی به چاپ رسیده است . ادگار بلوشه همین قسمت از کتاب السلوك (بخش مربوط به سلاطین ایوبی) را با عنوان « تاریخ مصر مقریزی » از عربی به فرانسه ترجمه کرده و با یادداشتهای تاریخی و جغرافیایی درگ سال ۱۹۰۸ در پاریس به طبع رسانیده است . نسخهٔ کاملی از کتاب السلوك در دو مجلد شامل تاریخ مصر از آغاز سلطنت ایوبیان تا سال ۸۴۴ هجری (یك سال پیش از وفات مقریزی در سال ۸۴۵) در کتابخانهٔ ملی پاریس با شمارهٔ Ancien fonds 672_673 محفوظ می‌باشد .

شورش کرده او را به قتل رساندند و سلسلهٔ ایّوبی مصر خاتمه یافت. ممالیك غلامانی بودند که بر اثر استیلای مغول و فرار مردم از جلو آنان در شام و مصر فراوان شده بودند و الملك الصالح جماعتی از ایشان را به عنوان قراولان خاصه و مستحفظین خود نگاه داشته و از آنان افواجی ترتیب داده بود. پس از کشته شدن الملك المعظم مادرش شجرة الدُرّ که یکی از کنیزکان محبوبهٔ الملك الصالح و در واقع نخستین فرمانروای مملوك بود عزّالدین آیبك ترکمانی از رؤسای ممالیك را با خود همدست کرده سلطنت مصر را در دست گرفت و چون خلیفهٔ بغداد او را به علت زن بودن به سلطنت نشناخت عاقبت شجرة الدُرّ به ازدواج آیبك درآمد و آیبك با لقب الملك المُعزّ پادشاه شد. از ۶۴۸ تا ۶۵۰ اسماً سلطنت با موسی اشرف (الملك الاشرف موسی) از خاندان ایّوبی بود ولی پس از او ممالیك رسماً سلطنت مصر را به دست گرفتند. پس از آیبك امیر سیف الدین قدوز (قطز) ملقب به الملك المظفر پادشاه شد و بعد از او یکی از رؤسای ممالیك امیر بیبرس رکن الدین بندقداری با لقب الملك الظاهر به سلطنت مصر رسید و او یکی از مشاهیر سلاطین اسلام به شمار می‌رود و می‌توان همان پایگاهی را که صلاح الدین ایوبی در میان سلاطین ایّوبی داشت برای او در میان سلاطین مملوك قائل شد[۱]. اگر صلاح الدین ایّوبی نفوذ و سلطهٔ روحانی و سیاسی خلافت

۱ــ شاخه های ملوك ممالیك عبارتند از: ممالیك بحری، ممالیك صالحی، ممالیك بُرجی. ممالیك بحری از سال ۶۴۸ تا ۷۹۲ هجری (شجرة الدُرّ ←

عباسی را در مصر احیا کرد و در برابر مسیحیان به عنوان مجاهد اسلام شناخته شد امیر رکن الدین بیبرس بندقداری نیز کوشید تا نام و نفوذ خلافت عباسی را با برگزیدن ابوالعباس احمد ملقّب به الحاکم بامرالله به مقام خلافت بار دیگر زنده سازد و با جهاد در برابر ایلخانان مغول لقب مجاهد را به خود اختصاص دهد .

← تا حاجی ملقب به مظفر) سلطنت کردند و به دست ممالیك بُرجی برافتادند . سلطنت ممالیك برجی از ۷۸۴ تا ۹۲۲ هجری (از سیف الدین برقوق تا تومان بیك) طول کشید و انقراض آنان به دست سلاطین عثمانی بود .

برای آگاهی اجمالی رجوع شود به : طبقات سلاطین اسلام ، استانلی‌لین پول ، ص ۷۵ - ۷۰ . همچنین : تاریخ مفصل ایران از عباس اقبال ، ص ۱۹۵-۱۹۳ . ایضاً رك : حبیب السیر ج ۲ ص ۵۹۸ و ج ۳ ، ص۲۶۳ - ۲۵۱ .

برای اطلاع از تاریخ مفصل ممالیك به منابع زیر مراجعه فرمایند :

« السلوك لمعرفة دول الملوك » تألیف مقریزی ، چاپ قاهره در دو جزء ، ۳۵ - ۱۹۳۴ میلادی ، قسمت راجع به دورهٔ سلطنت ممالیك .

« تاریخ سلاطین مملوك مصر » یا « تاریخ سلاطین الممالیك » ، اتین‌کاترمر قسمتی از کتاب السلوك سابق الذکر را که حاوی شرح وقایع سلطنت یازده تن از ممالیك است تحت این عنوان (تاریخ سلاطین مملوك مصر) به فرانسه ترجمه و با توضیحات لغوی و تاریخی و جغرافیایی در دو جلد طبع و منتشر کرده است (پاریس ۱۸۳۷ و ۱۸۴۰ میلادی) .

« کتاب النهج السدید و الدُرّ الفرید فیما بعد تاریخ ابن العمید » از مفضل بن ابی الفضائل که ادگار بلوشه تحت عنوان « تاریخ سلاطین مملوك » در مجلدات دوازدهم وچهاردهم و بیستم مجموعهٔ بسیارنفیس Patrologia Orientalis منتشر کرده است (متن و ترجمه) . این کتاب حوادثی را که بعد از زمان مورد بحث در تاریخ ابن العمید ، در مصر و شام رخ داده (یعنی تاریخ مشروح ممالیك از جلوس الملك الظاهر بیبرس «۶۵۸ هجری» تا مرگ الملك الناصر « ۷۴۱ ←

جنگهای ایلخانان با سلاطین مصر و شام

خصومت پایان ناپذیر ایلخانان ایران با سلاطین مصر و شام از دورهٔ هولاگوخان با استمداد الملك الناصر یوسف از خان مغول بر علیه دیگر سلاطین ایوّبی آغاز شد و به لشکرکشی سلطان اولجایتو به شام و محاصرهٔ قلعهٔ رَحبة در سال ۷۱۲ هجری پایان پذیرفت.

جنگهای مهم میان ایلخانان ایران و سلاطین مصر عبارتند از:

← هجری ») شامل است.

در بارهٔ ممالیك مصر و شام توجه به نکات زیر لازم می‌نماید:

۱ـ سلاطین مملوك از یك خاندان نیستند و در واقع امرا و سلاطینی را که بعد از ایوبیان بر مصر فرمان رانده‌اند ممالیك نامیده‌اند. در میان سلاطین مملوك از غلامان خوارزمشاهی تا غلام صقلابی وجود داشته و حتی از اسیران مغولی نیز در ردیف ممالیك حکومت کرده‌اند.

۲ـ حوادث مصر و شام در دورهٔ هولاگوخان با ممالیك مصر و همچنین بازماندگان سلسلهٔ ایوبی ارتباط پیدا می‌کند ولی از دورهٔ اباقاخان فقط ممالیك در برابر دولت ایلخانی قرار می‌گیرند.

۳ـ بعضی از مورخان مبدأ دولت ممالیك را در مصر و شام از سال ۵۲۱ هجری یعنی جلوس عماد الدین زنگی بن آقسنقر سر سلسلهٔ اتابکان موصل که از سلالهٔ غلامان سنجری بوده‌اند محسوب داشته و بدین ترتیب سلسله های اتابکان شام و ملوك کُرد یا ایوبیان و سپس ممالیك را که از لحاظ جهاد با مسیحیان و اعتقاد به خلفای عباسی و دفاع از حدود و ثغور غربی اسلام مشخصات یکسانی دارند دورهٔ تاریخی واحدی تلقی کرده‌اند.

نام جنگ	تاریخ	ایلخان ایران	سلطان مصر	طرف پیروز
عین‌جالوت	رمضان ۶۵۸	هولاگو خان	الملك المظفر، امیرقدوز	مسلمین
بیره	۶۷۱	اباقاخان	الملك الظاهر ، بیبرس	مسلمین
ابلستین	ذی‌القعدهٔ ۶۷۵	اباقاخان	الملك الظاهر ، بیبرس	مسلمین
حمص	رجب ۶۸۰	اباقاخان	الملك المنصور، قلاوون	مسلمین
مجمع‌المروج	ربیع‌الاول ۶۹۹	غازان‌خان	الملك الناصر ، محمد	غازان خان
مرج الصفر	رمضان ۷۰۲	غازان خان	الملك الناصر ، محمد	الملك‌الناصر[۱]

چنانکه از فهرست مذکور برمی‌آید از شش جنگ بزرگ میان

۱ـ وقایع و حوادث ناشی از دست اندازی مغول به قلمرو سلاطین ایوبی و ممالیك منحصر به این جنگهای بزرگ نبوده و می‌توان مهمترین آن حوادث را در فهرست بسیار مختصری به شرح زیر برشمرد :

دورهٔ هولاگوخان : اظهار فرمانبرداری صاحب حلب الملك‌الناصر یوسف در سال ۶۵۶ ، دشمنی دیگر سلاطین ایوبی با الملك الناصر و استمداد او از هولاگو ، عزیمت هولاگو به جانب شام ، اطاعت بدرالدین لؤلؤ سالار موصل ، مقاومت مردم حلب و قتل و غارت آن شهر به دست مغول . گشوده شدن دمشق بدون جنگ ، بازگشت هولاگو به علت رسیدن خبر فوت منگو قاآن ، شکست کیتوبوقا از الملك المظفر در محل عین جالوت در فلسطین و دستگیر و کشته شدن کیتوبوقا ، گشوده شدن میافارقین به دست یشموت پسر هولاگو و کشته شدن الملك الكامل ایوبی ، گشوده شدن شهر ماردین به دست یشموت بر اثر خیانت پسر صاحب قلعهٔ ماردین ، فتح موصل در رمضان ۶۶۰ به دست مغول و کشته شدن الملك الصالح اسماعیل پسر بدرالدین لؤلؤ و قتل عام شهر .

دورهٔ اباقاخان : زمان اباقا مصادف بود با سلطنت دو پادشاه بزرگ مملوك الملك الظاهر بیبرس بندقداری و الملك المنصور قلاوون . حوادث مهم ←

ایلخانان و ممالیك مصر پنج جنگ به پیروزی مسلمین مصر و شام و شکست سپاهیان ایلخانی منجر شده است و همین مسأله علت خصومت و کینهٔ شدید ایلخانان را نسبت به سلاطین مصر و شام به خوبی نشان می‌دهد. بخصوص هرگاه توجه داشته باشیم که از میان هدفهای سیاسی

← زمان اباقا: حملهٔ الملك الظاهر به ارمنستان صغیر و استمداد هیتوم از اباقاخان و اسیر شدن پسر هیتوم لیفون (لئون)، معاوضهٔ شمس‌الدین سنقرالاشقر سمرقندی از دوستان بیبرس که اسیر هولاگوخان شده بود با لئون پسر هیتوم به خواهش و وساطت هیتوم، حملهٔ بیبرس به انطاکیه که از متصرفات عیسویان بود در سال ۶۶۶ و گشودن آن شهر و استمداد عیسویان از اباقا، غارت شهرهای شمال حلب به دست فرمانده لشکر مغول در آسیای صغیر که با معین الدین پروانه مأمور حمله به شام شده بودند ولی کاری از پیش نبردند، عبور سلطان مصر از فرات و تصرف اردوگاه مغول و مستخلص کردن بیره در سال ۶۷۱، تار و مار شدن قشون مغول در صحرای ابلستین به دست بیبرس در سال ۶۷۵ هجری، حرکت اباقا به طرف بلاد روم و قتل عام مسلمین به انتقام شکست ابلستین، مخالفت شمس الدین سنقر الاشقر با امیر سیف الدین قلاوون الفی الملك المنصور و استمداد سنقر از اباقا و منگو تیمور، حرکت اباقا و منگو تیمور به سوی شام و آسیای صغیر و منهزم شدن سپاه منگو تیمور از قلاوون در نزدیکی شهر حمص (۶۸۰ هجری) و بازگشت هزیمت آمیز اباقا و منگو تیمور.

دورهٔ سلطان احمد تگودار و ارغون و گیخاتو و بایدو: در این ادوار جنگی بین ایلخانان ایران و سلاطین مصر رخ نداد و با اسلام آوردن سلطان احمد تگودار امکان مصالحه و لااقل «تحمل همدیگر» برای طرفین متخاصم مطرح شد. در سال ۶۹۱ الملك الاشرف (صلاح الدین خلیل فرزند سیف الدین قلاوون) پس از مستخلص ساختن آخرین متصرفات عیسویان صلیبی، درنتیجهٔ تشویق وتبلیغ ابوالعباس احمد ملقب به الحاکم بامر الله قلعة الروم را که در دست مغول و ارامنه بود مسخر ساخت و پیغامهای تند و خصومت آمیزی بین گیخاتو والملك ←

و نظامی مغول تقریباً همهٔ آن هدفها (تسخیر ایران ، برانداختن اسماعیلیه ، فتح بغداد و منقرض ساختن خلافت عباسی ، تصرّف آسیای صغیر) یکی پس از دیگری به دست آمده و تنها مسألهٔ مصر و شام چنین سرنوشت غیر منتظر دردناکی پیدا کرده بود علّت و سبب تکوین این «عُقدهٔ سیاسی لاینحل» را به آسانی در خواهیم یافت .

مورخّان مسلمان در بارهٔ جنگهای ایلخانان با سلاطین مصر از دیدگاه عصبیّت قومی و تعصب دینی قضاوت کرده و همهٔ این جنگها را

← الاشرف مبادله شد ولی به علت گرفتاریهای داخلی سلطنت گیخاتو و کوتاهی دورهٔ ایلخانی بایدو خیال انتقام واقعهٔ قلعة الروم و دیگر تجاوزات مسلمین به موقع اجرا و مرحلهٔ عمل در نیامد .

دورهٔ غازان خان : در سال ۶۹۶ هجری پس از روی کار آمدن چند نفر از امرا و رؤسای ممالیك که هیچیك توانایی سلطنت و مقاومت در برابر مخالفان را نداشتند لاچین که از غلامان صقلابی بود به اسم الملك المنصور زمام سلطنت را در دست گرفت و پیش از او کُتبُغا که از جملهٔ اسرای مغول و برکشیدهٔ سلطان قلاوون بود با لقب الملك العادل سلطنت ممالیك را داشت . در زمان غازان خان که سلطانی مقتدر و در اندیشهٔ تجدید جهانگشایی مغول با رنگ اسلامی بود آتش خصومت دیرین میان دولت ایلخانی و سلاطین مصر و شام که مدتی زیر خاکستر مانده بود بار دیگر مشتعل شد و حوادث مختلف . از جمله پناهندگی گروهی عظیم از طایفهٔ مغولی اُوَیرات به ریاست طرغای به الملك العادل کتبغا و پناهنده شدن گروهی از امرای لاچین به غازان خان و تشویق او به تصرف مصر و شام و حمایت لاچین از سُلامش یکی از امرای مغول که در بلاد روم سر به طغیان برداشته بود ، ایلخان را مصمم ساخت که عنان توجه به سوی شام و مصر معطوف دارد .

خلاصهٔ حوادث : حملهٔ مسلمین شام به دیار بکر و تسخیر قلعهٔ ماردین و ←

«هجوم مغول به ممالک اسلامی و جهاد مسلمین مصر و شام برعلیه کُفّار مغول» محسوب داشته‌اند. ولی نباید فراموش کرد که اگر هولاگوخان و اباقاخان در هجوم به شام قصد تصرّف آخرین پناهگاه و سنگر اسلامی و تتمیم و تکمیل نقشهٔ جهانگشایی چنگیزی و اجرای سیاست دربار قراقروم را داشتند سلطان محمود غازان به عنوان مجاهد و حامی اسلام و مدافع حقوق و جان و مال مسلمانان در برابر تجاوزات

← قتل و غارت اماکن اسلامی، استفتای غازان ازعلما و ائمه و تشویق آنان غازان را به دفاع از بلاد اسلامی، به سلطنت رسیدن الملك الناصر محمد پسرسیف الدین قلاوون برای بار دیگر، عزیمت غازان در سال ۶۹۹ از تبریز به قصد بلاد شام و عبور او از فرات با نود هزار سپاهی، فتح مجمع المروج در ۲۷ ربیع‌الاول ۶۹۹ با مساعدت و یاری امرای مصر و شام که در زمان لاچین به غازان خان پناهنده شده بودند بخصوص قفجاق، تصرف دمشق و بیت المقدس وغزّه به دست سپاهیان ایلخانی، مراجعت غازان و قرارگرفتن مجدد بلاد شام تحت سلطهٔ ملك مصر، حرکت غازان در زمستان سال ۷۰۰ هجری به سوی شام و بازگشت او به علت مشکلات سوق الجیشی، رفت و آمد رسولان بین‌سلطان محمود غازان والملك‌الناصر و مصمم شدن غازان به هجوم مجدد به شام، لشکرکشی غازان در ۷۰۲ هجری به شام و منهزم شدن مقدمهٔ لشکر ایلخانی در شعبان آن سال، جنگ مرج الصفّر (نزدیك دمشق) در دوم رمضان سال ۷۰۲ هجری و شکست سپاه ایلخان از الملك الناصر، تأثر شدید غازان خان از شکست مرج الصفر و به یرغو نشاندن و به یاسا رسانیدن سرداران و امرای لشکر که مسؤول شکست شناخته شده بودند.

دورهٔ اولجایتو: اولجایتو در سال ۷۱۲ هجری به تشویق و تحریك چند تن از امرای الملك الناصر محمد سلطان مصر که به او پناهنده شده بودند عازم لشکرکشی به شام شد و با قشونی مهیا از موصل به طرف شط فرات حرکت کرد ولی پس از محاصرهٔ قلعهٔ رَحبة بدون اینکه موفقیتی به دست آورد مجبور به بازگشت شد.

عمّال ممالیك مصر رو در روی سلطان مصر قرار گرفت و اگر در دورهٔ هولاگو و اباقا دعای خیر و همّت مسلمانان ایران و جهان بدرقهٔ راه سپاه مصر و شام بود در لشکرکشی‌های دورهٔ غازان خان فتوای علما وائمه و تأییدات معنوی مسلمانان ایران با موکب ایلخانی همعنانی داشت.

در حصول این توفیق یعنی جلب حمایت معنوی و تأیید مسلمانان ایران عوامل مختلفی مؤثر بوده است که می‌توان اصلاحات وسیع و قوانین مترقّی غازانی و تأمین رفاه اجتماعی از پرتو مساعی و تدابیر دولت ایلخانی و روابط بسیار دوستانهٔ صدور و بزرگان مملکت بخصوص خواجه رشید الدین فضل الله با علما و ائمه و اهل فضل و ادب و منافست و رقابت و تنافر دیرین میان مسلمین شرق و غرب[1] و ارادت ورزی آشکار غازان به خاندان نبوّت و علویان و جلب حمایت قلبی گروه عظیمی از مسلمانان ایران را که از دیرباز گرایش و تمایلی روحانی به اهل بیت داشته‌اند مهمترین این عوامل به شمار آورد.

۱- این رقابت و تنافر در واقع جنبهٔ سیاسی و قومی داشته و مظاهر دینی و مذهبی فقط صورت ظاهر قضیه بوده است. چنانکه در دورهٔ غزنویان تهمت ارتباط با فاطمیان مصر سر حسنك را برباد می‌دهد و سنی متعصبی چون محمود غزنوی با بنی‌فاطمه کینه توزی می‌کند و در دورهٔ ایلخانان تهمت دوستی با ملوك مصر و شام بزرگترین تهمت محسوب می‌شود و سلطان محمود غازان مغول نو مسلمان متمایل به آل علی با «میراث خواران صلاح الدین ایوبی، براندازهٔ خلافت فاطمی، که مدعیان تجدید شعار خلافت منقرض بغداد بودند» سر جنگ و ستیز دارد. ملاحظه می‌فرمایید که شکل دینی و مذهبی قضیه متفاوت است ولی طرفین خصومت همچنان در جای خود قرار دارند.

رنگ اسلامی جنگهای غازان با سلاطین مصر و شام

اهمیت خاص دورۀ غازانی نسبت به دورۀ ایلخانان پیشین، هم در زمینۀ سیاست داخلی و هم در مورد سیاست خارجی، از لحاظ رنگ اسلامی و ایرانی مشخّصی است که در همۀ جهات اقدامات این ایلخان به چشم می‌خورد.

جلوس سلطان محمود غازان بی‌تردید نه تنها حکومت مغول در ایران را تبدیل به سلطنتی مأنوس و ایرانی می‌کند بلکه از پرتو تحولات اجتماعی و دینی و خاتمه بخشیدن به تعصّبات مذهبی حادّ و محروم ساختن پیروان مذهب سنّت از حمایت دولت و حکومت زمینه را برای برخورد طبیعی آراء و عقاید مذهبی و ظهور تمایلات نهفته و سرکوفتۀ ایرانیان و رشد آزادانۀ گرایشهای علوی و شیعی آماده می‌سازد.

سنجش حوادث روزگار غازان با دورۀ ایلخانان پیشین امتیاز این دوره را به خوبی نشان می‌دهد. اگر در روزگار اباقاخان وزیری چون خواجه شمس الدین محمد جوینی مجبور بود در بزم میخواری ایلخان کاسه بگیرد و لقمۀ گوشت خوك بخورد و از بیم جان دم نزند در روزگار غازان خان مرتکبین شرب خمر را حدّ شرعی می‌زدند و به امر غازان برعروس مستان می‌آویختند[1]. فرمانهای غازان در ابطال بت پرستی و تخریب معابد بت پرستان و منع لشکریان و مردم از سخن

۱ــ تحریر تاریخ وصاف ص ۲۳۳.

کفر گفتن و شراب و دیگر مسکرات خوردن و منع از نشاندن کنیزکان در خرابات[1] و فرمان او مبنی بر تعظیم و تفخیم سادات مکّه و خادمان بیت الله و امن ساختن راه مکه و امیر الحاجّ کردن امیر قتلغشاه برای رونق بخشیدن به فریضهٔ اسلامی حجّ و ارسال پرده برای کعبه و برقرار کردن ادرارات ملوك مکه و مدینه و انعامات و تشریفات مشایخ عرب و قبایل[2] همگی آیاتی است حاکی از وسعت و اهمیّت سیاست اسلامی این ایلخان.

« قبول مخلصانهٔ دین اسلام و تقویت بی‌قید و شرط شرع محمدی با حذف و ردّ تعصّبات افراطی مذهبی »[3] و « گرایش قلبی و عملی به سلسلهٔ سادات و علویان و تقویت ضمنی مذهب تشیّع » و « برقرار کردن احکام و فرمانهای غازانی به جای یاساق و یوسون چنگیزی »[4]

۱ــ تاریخ مبارك غازانی به تصحیح کارل‌یان، قسم سوم، ص ۱۶۱ به بعد.

۲ــ تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۳۵ - ۲۳۴.

۳ــ برای آگاهی از عقاید و تفکرات و معتقدات دینی غازان رك: تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۸۹ - ۱۸۸ و ص ۱۶۹ - ۱۶۶.

۴ــ این سیاست و بی‌اعتنایی آشکار غازان به رسم و یوسون چنگیزی مواجه با اعتراض و خشم و مخالفت بعضی امرا و رؤسای بزرگ مغول بوده و گاهی وصایا و اصول تقسیمات چنگیزی به منظور های سیاسی و به رغم غازان مورد استناد قرار می‌گرفته است، چنانکه تقتای (توقتا پادشاه اولوس قبچاق) به همین استناد داعیهٔ تصرف ارّان و آذربایجان را داشت ولی غازان التفاتی به تشبثات او نکرد، رك: تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۴۲ - ۲۴۱ . ایضاً رك: تاریخ مبارك غازانی صفحات ۱۰۰ و ۱۳۶ (در این مورد نیز مثل بسیاری موارد دیگر به اشارهٔ مبهمی اکتفا رفته است) .

و « قطع روابط ویژهٔ دربار ایران با دربار قاآن قراقروم »[۱] را می‌توان به عنوان ویژگیهای اساسی حکومت غازان تلقّی کرد.

برای آگاهی از رنگ اسلامی سیاست غازان خان در مقابله با سلاطین مصر و ملوک شام توجّه به حوادث زیر سودمند می‌نماید:

۱ـ غازان پس از جلوس نامه‌ای آشتی جویانه به سلطان مصر نوشت و در ضمن آن متذکر شد که موجب تعرّض ایلخانان پیشین به مصر و شام مخالفت در دین بود و اکنون که این اختلاف از میان رفته است سلطان مصر می‌تواند از جانب او آسوده خاطر باشد[۲].

۲ـ اعمال زشت لشکریان مصر و شام در روم و دیار بکر و ارتکاب مناهی شرعی و اخلاقی وانسانی از قبیل شراب خوردن در پیشگاه مسجد و اسیر گرفتن زنان آزادهٔ مسلمان و قتل و غارت، و عزم غازان خان به خونخواهی مسلمانان و استفتاء از علما و ائمهٔ اسلام و فتوای علما حاکی از « فریضه بودن حمایت از حریم اسلام بر پادشاه عادل غازان خان » و پناهنده شدن قبچاق و بکتمور از امرای مصر به غازان[۳].

۳ـ نماز نیاز گزاردن غازان با همهٔ امیران و سپاهیان پیش از شروع جنگ با پادشاه مصر[۴].

۱ـ رجوع شود به پاورقی ۴ صفحهٔ ۶۱ .

۲ـ تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۲۲ .

۳ـ تاریخ مبارك غازانی، لشکرکشیهای غازان به شام ص۱۳۴ - ۱۲۴ و ص ۱۵۰ - ۱۴۳ ؛ تحریر تاریخ وصاف، محاربات غازان با شامیان و مصریان ص ۲۲۹ - ۲۲۲ و ص ۲۴۹ - ۲۳۹ ؛ حبیب السیر، جلد سوم ص ۱۵۶- ۱۵۰ .

۴ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۲۶ (ایضاً ادای نماز به نیاز از طرف غازان ص ۱۴۱) ؛ تحریر تاریخ وصاف ص ۲۲۵ .

۴ـ زیارت غازان مشهد امام حسین علیه السلام را و درآویختن پرده های با عظمت که بجهت آنجا ترتیب کرده بودند و اعطای صدقات بی‌اندازه به مجاوران و حاضران مشهد امام و تعیین میاومهٔ سادات مقیم آنجا[1].

۵ـ اعراض غازان از تقابل قبله در جنگ اول با مصریان[2].

۶ـ در ماجرای مبادلهٔ ایلچیان میان دربار غازان و دربار الملك الناصر اگر چه خلوص ایمان و صدق عقیدت غازان مورد تردید مسلمانان مصر قرار می‌گیرد ولی درهرحال شؤون اسلامی ایلخان درحدّی است که دشمنان پیشنهاد می‌کنند در ممالك مصر و شام بریك روی سکّه‌ها نام سلطان محمود غازان پس از نام خلیفه امیرالمؤمنین نقش بشود. صحّت مضمون نامه و پیغام غازان و الملك الناصر و بخصوص مفاد نامهٔ سلطان مصر به صورتی که در کتابهای تاریخ منعکس است از لحاظ جزئیات قابل اعتماد نیست و اختلاف روایات که در این‌باره به چشم می‌خورد حاکی از این می‌تواند باشد که جزئیات مکاتبات میان غازان و سلطان مصر و عین نامه‌ها محرمانه تلقّی شده و در اختیار وقایع نگاران درباری قرار نگرفته است و در نتیجه هریك از مورخّان زمان برحسب مسموعات و اطلاعات خود شرح این واقعه و مضمون نامه و پیغامی را که

۱ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۴۴ - ۱۴۳؛ تحریر تاریخ وصاف ص ۲۴۲. ایضاً رجوع شود به تاریخ مبارك غازانی صفحهٔ ۱۲۲ (زیارت مشهد علی علیه السلام).

۲ـ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، ص ۲۷۳ - ۲۷۲.

بین تبریز و قاهره مبادله شده به رشتهٔ تحریر کشیده است. اختلاف آشکار میان روایات مذکور در منابع فارسی و مصادر عربی و همچنین اختلاف متن و مضمون نامه های غازان و محمد بن قلاوون در منابع عربی جز با قبول تعدّد احتمالی مکاتبات بین طرفین و تحریف و تغییر مضمون نامه ها از طرف مورّخان ایرانی و عرب و مخلوط شدن مفاد نامه ها با پیغامهای شفاهی که رسولان حامل آنها بوده‌اند قابل حلّ به نظر نمی‌رسد. به هرحال هرگاه روایت وصّاف الحضرة دربارهٔ پاسخ سلطان مصر و پیشنهاد نقش‌کردن نام سلطان محمود غازان پس از نام خلیفه در یك سوی سکّه های رایج در مصر و شام موثق باشد جای تردید نیست که چنین پیشنهادی برای غازان تحمل ناپذیر و ناگوار بوده و مفهومی جز تخفیف ایلخان ایران و منسلك ساختن او در سلك تابعان خلیفهٔ دست نشاندهٔ سلطان مصر نداشته است[1].

۱- درجامع التواریخ رشیدی (تاریخ مبارك غازانی، به تصحیح کارل‌یان) که ناچار موثقترین منبع تاریخی فارسی دربارهٔ وقایع عصر غازانی محسوب می‌شود دوبار از رسولان غازان که به مصر رفته‌اند نام برده شده و دربارهٔ پاسخ نامه‌های ایلخان به اشارهٔ مجملی اکتفا رفته است. در صفحهٔ ۱۳۶ ذکر شده که « دوشنبه شانزدهم ربیع‌الآخر (سنهٔ ۷۰۱) قاضی کمال الدین موصلی و علی خواجه که به رسالت به مصر رفته بودند برسیدند » و در صفحهٔ ۱۴۳ در ضمن حوادث سال ۷۰۲ هجری چنین آمده است: « مولانا قاضی نصیر الدین تبریزی و قاضی کمال‌الدین موصلی که ایشان را از حدود ارّان به رسالت به مصر فرستاده بود از آنجا مراجعت نموده با ایلچیان مصر به حلّه به بندگی رسیدند و جواب رسالات که نه بروجه صواب گفته بودند ادا کردند و ... یکشنبه غرهٔ جمادی الآخر که سر سال ترکان بود طوی کردند و ایلچیان مصر ... در آن روز تکشمیشی کردند ... و مصریان ←

۷- بیم و خوف مردم دمشق پس از استماع خبر شکست سلطان مصر از غازان خان در روز چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول سال ۶۹۹ (در وادی الخازندار نزدیك سَلَمیة) فوق العاده بود و خاطرهٔ وحشت انگیز معاملهٔ سپاهیان چنگیز و هولاگو بر رُعب و پریشانی آنان می‌افزود .

← را به تبریز فرستاد و شهربند گردانید » . اگر چه رشید الدین دربارهٔ مضمون نامهٔ سلطان مصر به ذکر « جواب رسالات که نه بر وجه صواب گفته بودند » اکتفا کرده است ولی رنجش شدید غازان از جواب مصریان درجای دیگر جامع التواریخ به وضوح منعکس است (ص ۱۴۶ - ۱۴۵) .

در **تاریخ وصاف** مذکور است که در آغاز سال ۷۰۲ قاضی نصیرالدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی به رسالت نامزد شدند و در جمادی الاول سال ۷۰۲ رسولان مصر پاسخ آوردند که در آن رعایت احترام غازان نشده بود . آنگاه مفصلا پاسخ سلطان مصر دربارهٔ نقش کردن نام غازان بر سکّه و ذکر القاب او بر منبرها و ارسال خراج شرح داده شده است (تحریر تاریخ وصاف : ص ۲۴۰ - ۲۳۹) . طبق روایت تاریخ وصّاف غازان فرمان داد رسولان مصر تا زمان بازگشت او در همدان اقامت کنند (تحریر تاریخ وصاف : ص ۲۴۲) .

در تاریخ **حبیب السیر** عین روایت تاریخ وصاف نقل شده و تردیدی نیست که خواندمیر مثل بسیاری موارد دیگر در این مورد نیز از روایت وصاف الحضرة استفاده کرده است (تاریخ حبیب السیر ، از انتشارات کتابخانهٔ خیام ۱۳۳۳ شمسی ، ج ۳ ص ۱۵۵ - ۱۵۴) . شادروان **عباس اقبال** نیز در تاریخ مغول خود ظاهراً از حبیب السیر استفاده کرده و ماجرای اعزام رسولان و پاسخ سلطان مصر را بر همان نهج مرقوم داشته است (تاریخ مفصل ایران ، ۱۳۱۲ شمسی هجری ، جلد اول ، ص ۲۷۵) .

روایت وصاف و پیروان او اختلافاتی اساسی با **روایت خواجه رشید الدین فضل الله** دارد بدین شرح : نام یکی از ایلچیان غازان در جامع التواریخ قاضی کمال الدین موصلی و در تاریخ وصاف قاضی قطب الدین موصلی ذکر ←

ولی آگاهی از مسلمانی غازان و رفتار ملایمت آمیز سپاهیان ایلخان با منهزمین و خودداری از کشتار فراریان موجب تسکین وحشت و تخفیف خوف مردم شد (رك : النجوم الزاهرة ، الجزء الثامن ص ۱۲۲).

۸ـ ورود پیروزمندانهٔ غازان به دمشق و فرمان و پیام او دربارهٔ

← شده ، تاریخ اعزام و بازگشت رسولان غازان و ایلچیان سلطان مصر در تاریخ وصاف مبهم ولی در تاریخ مبارك غازانی روشنتر است ، خواجه رشید الدین به مضمون نامهٔ سلطان مصر نپرداخته ولی وصاف الحضرة در این‌باره به تفصیل سخن گفته است ، در جامع التواریخ محل موقوف داشتن مصریان تبریز و در تاریخ وصاف محل اقامت آنان تا بازگشت غازان همدان ذکر شده .

منبع بسیار مهمی که جزئیات بی‌نظیری ، در این باره و دیگر مسائل مربوط به روابط ایلخانان با ممالیك ، در دسترس ما می‌گذارد کتاب « **النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهرة** » تألیف جمال الدین أبی المحاسن یوسف بن تغری بردی الاتابکی است . طبق روایت ابن‌تغری بردی پس از رسیدن نامه و رسولان غازان به مصر (رسولان غازان در شب دوشنبه ۱۵ ذی الحجة سال ۷۰۰ به مصر وارد شدند و اعیان رسولان سه تن بوده‌اند که مقدم آنان قاضی موصل کمال الدین بن بهاءالدین بن کمال الدین بن یونس الشافعی و دو تن دیگر یکی ایرانی و دیگری ترك بود) الملك الناصر رسول غازان یعنی قاضی موصل کمال الدین را طلبیده حقوق مسلمانی وفریضهٔ همکیشی را که برعهدهٔ اوست گوشزد می کند و از او دربارهٔ حقیقت منظور و مقصود غازان سؤال می کند و قاضی سوگند می‌خورد که از غازان و خواص او غیر از صلح و جلوگیری از خونریزی و رواج تجارت و تسهیل رفت و آمد بازرگانان و اصلاح رعیت چیزی نمی‌داند ، آنگاه قاضی آنچه را که به مصلحت مصریان و مسلمانان می‌دانـد بیان می کند . **مضمون نامهٔ غازان** مفصلا ذکر شده است (النجوم الزاهرة ، چاپ مصر ، الجزء الثامن ص ۱۳۵ - ۱۳۹) .

نسخهٔ نامهٔ سلطان مصر ، کـه در سال ۷۰۱ هجری تسلیم سفرا شده ، متضمن تخفیف و تحقیر ایلخان ایران و متهم ساختن او به تظاهر به دین اسلام ←

اجرا و استقرار اصول عدل و احسان و انصاف و خوانده شدن خطبه به نام غازان در روز جمعه ۱۴ ربیع الآخر در جامع دمشق از فصول زرّین کتاب زندگی این ایلخان به شمار می‌رود . در خطبه‌ای که آن روز خوانده شد خطیب دمشق از ایلخان ایران با القاب و عناوین « مولانا السلطان الاعظم سلطان الاسلام و المسلمین مظفّر الدنیا والدین محمود غازان » نام بُرد (النجوم الزاهرة ، الجزء الثامن ص ۱۲۵ - ۱۲۳) .

← و انتصار عبدهٔ صُلبان (چلیپاپرستان و صلیبیان) نیز در این کتاب مندرج است (الجزء الثامن ، ص ۱۴۶ - ۱۴۲) .

اصل نامهٔ غازان به الملك الناصر به مغولی (در اصل نسخه های النجوم الزاهرة « و هومکتوب بالترکی » ولی در تاریخ سلاطین الممالیك و السلوك « وهو مکتوب بالمغلی » آمده است) بوده و با دقتی که ابن تغری بردی در بیان مشخصات نامه مبذول داشته (و هو مکتوب بخط غلیظ فی‌نصف قطع البغدادی) گمان نمی‌رود در نقل مضمون آن مرتکب تسامح قابل توجهی شده باشد . مفاد نامهٔ الملك الناصر به غازان ، به استثنای جزئیات و تفصیل مذکور در کتابهای تاریخ فارسی ، با اشارهٔ خواجه رشید الدین در این باره که « جواب رسالات نه بروجه صواب گفته بودند » مطابقت کامل دارد .

نام و عنوانِ قاضی موصل فرستادهٔ غازان به مصر در نسخه های اصلی النجوم الزاهرة « قاضی ضیاءالدین » ثبت شده ولی در دیگر منابع معتبر از قبیل **کتاب السلوك لمعرفة دول الملوك** و **عقدالجمان** و **الدررالکامنة** به صورت « قاضی کمال الدین » است که با جامع التواریخ رشیدی مطابقت دارد .

در **صبح الاعشی فی‌صناعة الانشا** و کتاب **عقدالجمان فی‌تاریخ أهل‌الزمان** صورت دیگری ، متفاوت با النجوم الزاهرة ، از نامهٔ غازان نقل شده است . در این مورد **تاریخ سلاطین الممالیك** و همچنین **عیون‌التواریخ** که تقریباً باالنجوم الزاهرة مطابقت دارد نباید فراموش بشود .

« جواب الملك‌الناصر محمد بن قلاوون الی قازان » نیز در **عقدالجمان** ←

۹ـ سوگواری عمومی در شهرهای ایران و شهر تبریز به مدّت دو ماه برای کشته شدگان جنگ مرج الصفر به شرحی که مورّخان عرب روایت کرده‌اند به یك اعتبار حاکی از حمایت معنوی عموم از غازان و پیوند محبت‌آمیز میان او و مردم ایران است (النجوم الزاهرة ، الجزء الثامن ص ۱۶۴) .

ـــــــــــ

← در ذیل حوادث سنهٔ ۷۰۱ و در صبح الاعشی (جزء هفتم) بااسلوبی واحد ، ولی متفاوت با النجوم الزاهرة و تاریخ سلاطین المماليك ، منقول می‌باشد .

در کتاب قلقشندی نامهٔ غازان مصدّر به « بسم الله الرحمن الرحیم ، بقُوّة الله تعالی و مَیامین الملّة المحمّدیة ، فرمان السلطان محمود غازان » آغاز شده و حاملان نامه به تصریح غازان امیر کبیر ناصر الدین علی خواجه و امام العالم ملك القُضاة جمال الدین موسی بن یوسف (ظاهراً تحریف کمال الدین موسی بن یونس است ، یعنی همان موسی بن محمد بن موسی بن یونس الاربلی القاضی کمال الدین الرضی بن یونس قاضی الموصل متوفی در سنهٔ ۷۱۵ هجری : الدرر الکامنة) بوده‌اند . رجوع شود به : صبح الاعشی ، طبع قاهره ، الجزء الثامن ص ۶۹ - ۷۱ .

پاسخ الملك الناصر در این کتاب بعد از حمد و سلام و صلاة با عنوان « باقبال دولة السلطان الملك الناصر ، کلام محمد بن قلاوون ، فلیعلم السلطان المعظم محمود غازان » آغاز شده و سلطان مصر با بیانی حاکی از تردّد و شك در اخلاص و ایمان غازان و ردّ تقاضای او در مورد ارسال هدایا و تُحف و ذکر خیری از عمّ غازان سلطان احمد تگودار به تکرار همان طنز و تخفیف که پدرش قلاوون دربارهٔ مسلمانی سلطان احمد روا داشته بود پرداخته و با ذکر آیهٔ « قل لاتَمُنّوا عَلَیَّ اسلامَکُم بل‌الله یَمُنُّ عَلَیکُم أنْ هَدیٰکُم للایمان » تفاخر خالصانهٔ اسلامی و غرور انسانی غازان را جریحه دار ساخته است . انشای این نامه به تصریح قلقشندی از قاضی علاءالدین علی بن فتح الدین محمد بن محیی الدین بن عبدالظاهر صاحب دیوان الانشاء مملکت مصر است و در محرم سنهٔ ۷۰۱ هجری نگارش یافته . ←

۱۰ـ نامهٔ غازان به الملك الناصر بعد از بسمله با عبارت « بقوة الله تعالی ، و میامین الملة المحمدیة ـ فرمان السلطان محمود غازان » آغاز می‌شود . غازان نخستین ایلخانی است که عنوان « قان الاعظم » یا « باقبال قان » را از سرآغاز مکاتیب و فرمانهای خود افکنده و « و میامین الملة المحمدیة » را به جای آن نگاشته و بدین ترتیب هرگونه وابستگی خود به دربار خان بزرگ قراقروم (حتی وابستگی صوری و تشریفاتی) را منقطع و منتفی ساخته است (مقایسه شود سرآغاز و عنوان نامه های احمد تگودار و غازان به سلاطین مصر در : صبح الاعشی ، الجزء الثامن ، صفحه های ۶۵ و ۶۹) .

← رجوع شود به : صبح الاعشی ، طبع قاهره ، الجزء السابع ص ۲۵۰ - ۲۴۲ .
مکاتیب مذکور در صبح الاعشی با توجه به توافق بعضی جزئیات مطالب با منابع ایرانی و قرائن تاریخی (از جمله نام رسولان غازان و عناوین دقیق نامه ها) ظاهراً از دقت و صحت بیشتری برخوردار است . بطورکلی روح و مضمون مکاتیب که در منابع عربی ثبت شده با جامع التواریخ رشیدی متوافق به نظر می‌رسد و از مطالب مذکور در تاریخ وصاف (بخصوص جزئیات تقاضاهای غازان و پاسخهای الملك الناصر) فاصله دارد .

برای ملاحظهٔ **نمونه های مکاتیب و نامه های ایلخانان** رجوع شود به **صبح الاعشی (الجزء الثامن)** به شرح زیر :

الکتب الواردة عن القانات العظام من بنی جنکزخان : پیش از اسلام آوردن و پس از مسلمان شدن آنان ، شامل نامهٔ **هولاکوخان** به **الملك المظفر قطز** و نامهٔ **سلطان احمد تگودار به الملك المنصور قلاوون** و نامهٔ **سلطان محمود غازان** به **الملك الناصر محمد بن قلاوون** ، ص ۷۱ - ۶۳ .

برای پاسخ نامه های مذکور که از طرف سلاطین ممالیك داده شده ، رجوع کنید به : **همان کتاب** ، **الجزء السابع** ، ص ۲۵۰ - ۲۳۶ .

اختلاف لحن مورّخان ایرانی و عرب دربارهٔ حوادث مصر و شام :

جریان حوادثی که با حملهٔ چنگیز به ممالك خوارزمشاهی آغاز شد چنان سریع و متوالی بود که مسلمانان را از شرق تا غرب مناطق اسلامی متوحّش و متحیر و مأیوس ساخت. در آغاز کار پس از هرمرحله از فتوحات مغول چشم امید مسلمین به مرحلهٔ بعد دوخته می‌شد و پس از گشوده شدن هرشهر به دست سپاهیان چنگیز قلوب امیدوار مسلمانان در انتظار معجزه‌ای بود که آب رفته را به جوی باز آورد ولی از دست رفتن همهٔ بلاد شرقی اسلام یکی پس از دیگری و سرنوشت دردناك سلطان محمد خوارزمشاه رفته رفته امیدها را به یأس مبدّل ساخت و عظمت و اهمیت خطر و ابعاد تاریخی واقعه را آشکار ساخت. هنوز در ظلمت نومیدی، نام خلیفهٔ عباسی که مرکز ثقل و محور روحانی اعتبار و اقتدار عالم اسلام محسوب می‌شد و آوازهٔ جلال و شکوه سلاجقهٔ آسیای صغیر و بخصوص سلطان علاءالدین کیقباد به کردار چراغی نیم مرده کورسویی می‌زد و نوری ضعیف می‌پراکند تا اینکه مرگ آخرین خلیفهٔ عباسی در لای نمد و در زیر چماق و لگد دژخیمان هولاگو و تبدیل دولت و عزت سلاجقهٔ روم به ذلّت بندگی مغول آخرین بارقهٔ امید را نیز خاموش و مسلمانان ایران را معتقد ساخت که از سرنوشت مقدّر گریز وگزیری نیست.

چنانکه پیش ازین نیز گفته‌ایم یکی از عجایب روح آدمی، اعمّ

از فرد و اجتماع ، این است که در نومیدی امیدواری خود را از دست ندهد و حتی پس از گسستن همه رشته های امید و آرزو با « تشبّث بکل حشیش » و استمساك درعروة الوثقای خیال و افسانه و حماسه و اعتقادات و باورهای گوناگون ادامهٔ زندگی را برای خویشتن امکان پذیر سازد. مسلمانان نیز از سال ۶۱۶ که سدّ یأجوج و مأجوج از شومی ناجوانمردی و نادانی غایرخان و خوارزمشاه بشکست تا سال ۶۹۵ (تقریباً سال دوم سلطنت غازان) همین حال را داشتند و در گرداب حوادث از حشیشی به حشیشی دیگر دست می‌یازیدند و هرروز افسانه‌ای را وسیلهٔ تسکین خاطر و امیدی موهوم را جانشین امید بر باد رفته‌ای می‌کردند[1] .

پس از سقوط بغداد و تصرّف آسیای صغیر توجه عمومی مسلمانان ، بلکه دنیای آن روز که با مسألهٔ حملهٔ تاتار مواجه بود ، به سوی تنها قدرت بازماندهٔ اسلامی یعنی مصر و شام معطوف و امید و انتظار مبهم آنان به دولت جوان بخت و نوخاستهٔ ممالیك که وارث اشتهار و اقتدار افسانه‌ای صلاح الدین ایّوبی و مفاخر جنگهای صلیبی بود منحصر شد . ضمیر ناآگاه مسلمان پیروزی و توفیقی را که در کنار سیحون وجیحون

۱ــ به عنوان مثال برای شایعات و افسانه های مسکّن و امیدبخش آن روزگار حکایت منقول از خواجه رشید الدین حکیم بلخی (در سنهٔ ۶۴۸ هجری) را که در طبقات ناصری آمده است مطالعه بفرمایید (ص ۶۹۶ - ۶۹۵) . طبقات ناصری نمایندهٔ احساسات مردم مسلمان در برابر حادثهٔ مغول و اعتقادات و امیدهای مذهبی آنان است .

و دجله ، میسّر نشد در ساحل فرات و نیل جستجو می‌کرد و برای توجیه این امید موهوم ، که با صرف نظر از نتیجهٔ برخوردها و جنگهای مغول و مصریان سودی برای کشتگان نیشابور و بلخ و بخارا و مرو و اورگنج و ابنیه و آثار و کتابهای درهم کوفته و سوخته و نتیجه‌ای برای بازماندگان زبون مناطق تسخیر شده نمی‌توانست داشته باشد ، باب جعل و ابداع و تفسیر و تعبیر اخبار و احادیث گشوده شد و اخبار مربوط به ظهور و افول ترك و تاتار و اصطلاح «قران عاشر» و «نصف قران» و مضامین قصیدهٔ منسوب به امام یحیی بن اعقب حاوی بیم و امید و انذار و تبشیر نَقل مجالس عوام و نُقل محافل خواص گردید. قاضی منهاج سراج در کتاب خود فصلی «در تقریر برافتادن مغل لعنهم الله» آورده و قصیدهٔ منسوب به یحیی بن اعقب را با ترجمهٔ آن ذکر نموده است که چند بیتی از آن نقل می‌کنیم :

اِحْذَرْ بُنَیَّ مِنَ القِرانِ العاشرِ ... وَ انْفِرْ بِأَهْلِكَ قَبْلَ نَفْرِ النّافِرِ
واسْكُنْ بِلاداً بِالحِجازِ وَكُن بِها ... وَاصْبِرْ علی مَضَضِ الزمانِ الجائرِ
مِن فِتْیَةٍ فُطْسِ الأنُوفِ كَأَنَّهُم ... سَیْلٌ طما أو كالجَرادِ الناشِرِ
خُزْرِ العُیونِ تَرونَهُم فی ذِلّةٍ ... كَمْ قَد أذَلُّوا مِنْ مَلیكٍ قاهرِ
سَیُریك خوارزماً یَعُودُ منابِتاً ... لِلعُشْبِ لَیْسَ لِاَهْلِها مِن قابرِ
وكَذا خُراسانَ و بَلخَ بَعْدَها ... و هَراتَ تُؤخَذُ بَعْدَ آخذِ نَشاور
بَلَدا الدَّیلَمیینَ جبالُها و قِلاعُها ... تُضْحی خَرابا مالَها مِنْ عامِرِ
والرّیُّ فیها یَقْتُلُونَ عِصابَةً ... مِنْ آلِ أحْمَدَ هُم بِسَیْفِ الكافرِ

وَيَفِرُ مِنْ سفكِ الدِّماءِ مَليكُهم   فَرَّ الحَمامِ مِنَ العُقاب الكاسرِ
والويلُ إن حَلّوا بشاطِىء دِجْلَةٍ   وَ مضوا إلى بَلَدٍ بغيرِ تناكُرِ
وَ لَرُبَّما ظَهَرت عَلَيْهِم فِتْيَةٌ   مِن آلِ صَعْصَعَةَ كِرامِ عشائرِ
هَذا وَ يَسْقُونَ الفُراةَ خُيُولَهُم   مِنْ باب طاوى فَوقَ ظَهْرِ الطّامِرِ
وَيلفهم حَلَبُ بِجَيْشٍ لَوْسَرَى   فى البحر أظْلَمَ كالعَجاج الثائرِ
وَ إذا مَضَى نصف القِرانِ رَأيْتَهُمْ   فى ارض جِلّق فى عِدادِ عساكِرِ
يُفنيهِمُ الملك المظفّر مثلَما   فنيَت ثمودُ فى الزمانِ الغابِرِ[1]

۱ــ طبقات ناصری تقریباً هفت قرن و نیم پیش به قلم یکی از دانشمندان خبیر خراسان قاضی منهاج سراج جوزجانی در دهلی نوشته شده . منهاج سراج از رجال معروف عصر است که به دربار سلاطین غور و آلِ شنسب انتساب داشت و بسیاری از حوادث تاریخی را در اوایل خروج مغل برأی العین مشاهده کرده . کتاب طبقات ناصری به نام پادشاه هندوستان ناصرالدین ابوالمظفر محمود بن السلطان التتمش نگارش یافته است . این پادشاه در سال ۶۴۴ جلوس کرده و تا زمان تألیف کتاب ۱۵ سال سلطنت کرده بود (برای اطلاع بیشتر دربارهٔ طبقات ناصری و مؤلف آن رجوع شود به : طبقات ناصری به مقابله و تصحیح و تحشیهٔ عبدالحی حبیبی ، سال ۱۳۲۸ ش ،کابل ، ص۶-۱ و ۷۷۲ - ۷۲۴ ؛ برای شرح حال محمود بن السلطان التتمش رجوع شود به : طبقات ناصری ، ص ۵۷۸ - ۵۵۵) .

بدیهی است پایان کار هولاگو بر قاضی منهاج سراج روشن نبوده و نمی‌توانست هم روشن باشد زیرا کتاب در ربیع‌الاول ۶۵۸ انجام یافته (تقریباً دو سال پس از انقراض خلافت عباسی ؛ برای پایان کار مستعصم رك : ص ۱۵۹ و ۷۰۹ - ۷۰۸) و می‌دانیم که هولاگو در ۶۶۳ درگذشته است . مؤلف می‌گوید : « بعضی روایت می کنند که ملك ناصر حلب ، از جمله لشکر شام وحلب و فرنگ استمداد نمود ، و با او لشکرگران جمع شد ، تا بدین تاریخ هلاؤ (= هولاگو) ملعون بدیشان مشغول است .... و یکی از بندگان اطراف ←

دربارهٔ انعکاس مسائل و حوادث عصر مغول در کتابهای تاریخ تألیف شده در آن روزگار و همچنین منابع مهمی که پس از آن عصر نگارش **یافته توجه به نکات زیر بایسته می‌نماید:**

۱ـ بطورکلّی لحن و قضاوت مورّخانی که بیرون از منطقهٔ نفوذ مغول می‌زیسته‌اند با مورّخانی که مقیم ایران بوده‌اند دربارهٔ حوادث زمان متفاوت است. سنجش کتابهایی چون تاریخ جهانگشای و تاریخ وصّاف و جامع التواریخ (تألیف شده در ایران در روزگار ایلخانان) باکتابهایی مانند طبقات ناصری و تاریخ ابی‌الفدا (تألیف شده در دهلی و حماة) این تفاوت و اختلاف نظرگاه را آشکار می‌سازد.

← چنین روایت کردند که هلاؤ به دوزخ رفت» (ص ۷۱۲ - ۷۱۱).

منهاج سراج جوزجانی اخبار و احادیث مربوط به ظهور ترك وتتر را که مقدمه و از علامات قیامت تلقی شده در آغاز طبقهٔ بیست و سوم (فی‌وقایع الاسلام و خروج الکفار دمرهم الله) از کتاب سنن ابو داود سجستانی و احداث الزمان ابو عبدالله شیبانی و البدو والتاریخ مطهر بن طاهر المقدسی و تواریخ و قصص ابوالحسن الهیضم بن محمد النابی نقل کرده (ص ۶۴۵ - ۶۴۲) و سپس در پایان همان طبقه قصیدهٔ منسوب به امام یحیی بن اعقب شاگرد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و استاد حسن و حسین علیهم السلام را در خروج ترك و ظهور فتنهٔ چنگیزخان و ظهور ترك چین از اول حال ایشان تا وقت فنای‌آن جماعت با ترجمهٔ فارسی بیان نموده ومعنی قران عاشر که ظهور فتنه است و نصف قران را که علامت آخر شدن دولت‌کفار مغل است بااستفاده از روایات‌گوناگون شرح داده و پیش‌بینی مذکور در قصیده را دربارهٔ برافتادن آن قوم به اهتمام آل صعصعة (کُردان شام) بدان هنگام که اسبان خود را از فرات آب دهند و با لشکر حلب قتال نمایند و فنای ایشان به دست الملك المظفر» باحوادث زمان تألیف کتاب (۶۵۸ هجری) که لشکر مغول با لشکر شام و حلب مشغول قتال بوده‌اند تطبیق و خاتمهٔ فتنهٔ ←

۲ـ ثبت وقایع اصلی و حوادث مهم در کتابهای تاریخ ، اعمّ از فارسی و عربی و اعمّ از تواریخ تألیف شده در ایران و هند و ممالك اسلامی خارج از قلمرو مغول ، کمابیش یکسان است ولی کیفیت بررسی علل و نتایج حوادث و تعیین ارزش امور بستگی به طرز بینش و شیوهٔ داوری و احساسات و عواطف مورّخان دارد .

۳ـ در کتابهای تاریخ تألیف شده در ایران (در روزگار ایلخانان) وقایع و حوادث عصر مغول (از سال ۶۱۶ هجری یعنی سال شروع حملهٔ مغول تا ۶۹۴ هجری که تاریخ جلوس غازان است) باشیوه‌ای خاص روایت شده و مؤلّفان این قبیل کتابها ، که از یك سوی

← مغول و اتمام دولت آن طایفه را در سال ۶۵۹ تا ۶۶۱ پیش‌بینی کرده است (رجوع شود به صفحات ۷۱۷ - ۷۱۲) .

موفق الدین ابوالعباس احمد بن القاسم معروف به ابن أبی أصیبعة (۶۶۸ - ۶۰۰ هجری) در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء این قصیده را به شیخ الرئیس ابن‌سینا منسوب دانسته و گفته است : « وکان الاعتماد بما فی هذه القصیدة من کتاب الجفر عن امیرالمؤمنین علی بن‌ابی‌طالب علیه السلام . والله اعلم ، أن یکون الشیخ الرئیس‌قال هذه القصیدة او غیره .» . تعداد ابیات قصیده در عیون الانباء ۵۲ و در طبقات ناصری ۲۹ و روایت دو کتاب در نقل ابیات متفاوت است . ابن أبی أصیبعة از انطباق و موافقت مطالب و پیشگوییهای قصیده با وقایع زمان اظهار شگفتی کرده می‌گوید : « وجملة ما قیل فی هذه القصیدة من أحوال التتر و قتلهم للخلق و خرابهم للقلاع جری ، وقدرأیناه فی‌زماننا . ومن أعجب ما أتی‌فیها عن‌التتر یفنیهم الملك المظفر ، وکان کذلك أفناهم الملك المظفر قطز لما وصل من‌الدیار المصریة بعساکرالاسلام ... » ، رجوع شود به : عیون الانباء فی طبقات الاطباء ، طبع بیروت ۱۹۶۵ ، ص ۴۵۷ - ۴۵۴ .

تحت تأثیر وجدان مذهبی و ملی و از سوی دیگر مجبور به رعایت مصلحت زمانه و احتراز از تحریك خشم و بدگمانی فرمانروایان جدید و در واقع متعهّد جمع اضداد بوده‌اند، ناگزیر در اغلب موارد به وقایع نگاری اکتفا کرده از قضاوت دربارهٔ حوادث چشم پوشیده‌اند. گاهی نیز ازین فراتر رفته در شرح هدم و تخریب و غارت و کشتار بلاد و اهل بلاد جزئیات آن وقایع دردناك و مصائب توصیف ناپذیر را آینه‌وار منعکس ساخته بی‌آنکه قاتلان بیرحم را لعنتی بفرستند در سوك مقتولان بیگناه مرثیه‌ای دردناك پرداخته‌اند[۱].

بطورکلی می‌توان مشخصات این قبیل تواریخ (کتابهای تاریخ تألیف شده در ایران در روزگار ایلخانان) را در «رعایت احترام چنگیز و چنگیزیان و نام بردن از خانان و ایلخانان مغول بالحن مساعد، تلقّی واقعهٔ حملهٔ مغول مانندی امری مقدّر، تصریح مصائب و قتل و غارت مسلمانان و بلاد ایران در ضمن شرح حوادث حملهٔ چنگیز، تعظیم اسلام و عناوین و شعائر اسلامی، لحن بی‌تفاوت و عدم ابراز تأسف در ذکر فتح بغداد و انقراض خلافت عباسی، اظهار رضایت و خشنودی در مورد وقایعی از قبیل دفع شرّ کوچلك خان به فرمان چنگیز وقلع وقمع اسماعیلیه به دست هولاگو، شرح مصائب مسلمین در زمان سلطنت بعضی ایلخانان از قبیل ارغون و اباقا، تعظیم خاص ایلخانان مسلمان

۱– برای مطالعهٔ نمونهٔ چنین تأثرات و توصیفاتی رجوع شود به: تاریخ جهانگشای جوینی، جلد اول، صفحهٔ ۷۵ (دربارهٔ کُشش و غارت خراسان و عراق و ماوراءالنهر) و ص ۸۳ (دربارهٔ حال بخارا پس از واقعهٔ حملهٔ مغول).

و تأیید اخلاص و ایمان آنان، لحن موافق و حمایت آمیز نسبت به ایلخان ایران در شرح روابط دولت ایلخانی با دولت ممالیك » خلاصه کرد.

بررسی دقیق روش مورّخان دورهٔ ایلخانی نشان می‌دهد که کتابهای تاریخ تألیف شده در این دوره از مزیّت « ثبت وقایع با تدقیق کافی و تحقیق در حد امکان » و « اشارهٔ اجمالی به علل و نتایج امور و حوادث با بی‌نظری نسبی و در حدودی که شرایط زمان و مکان اجازه می‌داده است » برخوردار می‌باشند و همین قدر دقت و امانت در مورد کتابهایی که می‌بایست بطور رسمی به حضور ایلخان یا صدور دولت ایلخانی تقدیم بشوند سزاوار تحسین است.

۴ـ ظاهراً از میان کتابهای تاریخ دورهٔ ایلخانی تألیف جامع التواریخ رشیدی به علت مقام ممتاز مؤلّف آن و تعهّدات سیاسی و اجتماعی و موقع حساس خواجه رشید الدین فضل الله با دشواریهای ویژه‌ای روبرو بوده و همین شرایط در فصول راجع به تاریخ مغول موجب گرایش مؤلّف به شیوهٔ اجمال و تفصیل برحسب ماهیت مطالب و موادّ شده است.

۵ ـ عوامل و شرایطی را که موجب تسهیل کار مؤلّفان دورهٔ ایلخانی بوده و ثبت حوادث و شرح وقایع عصر مغول را با رعایت امانت نسبی امکان پذیر می‌ساخته است می‌توان به شرح زیر برشمرد:

الف ـ عدم تعصّب دینی و مذهبی فرمانروایان مغول تظاهر

احساسات دینی و روحیهٔ اخوّت اسلامی مورّخان را امکان پذیر می‌کرد.

ب ـ «عدم تعهد دینی و سیاسی» و «فراغت از قیود سنتهای ریشه دار مذهبی و اجتماعی» که ویژگی اساسی حکومت مغول به شمار می‌رفت آزادی قابل توجهی برای مؤلّفان کتابهای تاریخ فراهم می‌ساخت.

ج ـ در دورهٔ سلطنت ایلخانان مسلمان شرح مصائب مسلمانان و ذکر بیداد چنگیزیان مغایرتی با عقیده و قضاوت ایلخان دربارهٔ اغلب این امور نداشت[۱].

د ـ شرح خشونت و قهر غلبه و قتل و غارت مغول در کتابهای تاریخ در واقع بیان همان مطالبی است که در اسناد و مدارك رسمی فرمانروایان مغول و فرمانها و نامه های آنان به صراحت ذکر شده و شاید اشاعهٔ این اخبار وحشتناك جزئی از سیاست ارعاب و تخویف و مورد تمایل سلاطین مغول بوده است[۲].

۱ـ مطالعهٔ دقیق داستان غازان خان در جامع التواریخ (تاریخ مبارك غازانی) شواهد روشنی از عقیده و اندیشه و داوری بزرگترین ایلخان مسلمان دربارهٔ این مسأله به دست می‌دهد.

۲ـ توجه بشود به: بیرحمیهای مغول وفرمان چنگیز دربارهٔ جدا کردن سرهای کشتگان از تن برای اینکه هیچ کشته‌ای دوباره زنده نشود! (طبقات ناصری، به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیقات عبدالحی حبیبی، صفحهٔ ۶۶۵). همچنین مطالعه بشود نامهٔ هولاگوخان به الملك المظفر قطُز که بااین مقدمه آغاز می‌شود:

«یعلم الملك المظفر و سائر امراء دولته و اهل مملکته بالدیار المصریه و ماحَوْلَها من الاعمال، أننا جُنْدُ الله فی‌ارضه، خَلَقَنا من سخطه، وسَلَّطنا علی مَنْ أحلَّ علیه غضبه، ... وقد عرفتم أنّا خرَّبنا البلاد، وقَتَلنا العباد ...» (صبح الاعشی، الجزء الثامن، صفحهٔ ۶۳).

هـ ـ در دورهٔ ایلخانان ریاست امور کشوری و غیر نظامی با وزرا و صدور ایرانی بوده و مؤلّفان این دوره کتابهای خود را به توسط آنان تقدیم می‌کرده‌اند. در واقع آگاهی ایلخان و بزرگان مغول دربارهٔ ارزش و مطالب کتابهای تقدیمی براساس گزارش صدور و خواجگان ایرانی و متّکی به توضیحات آنان بوده و بنابراین مؤلّفان این کتابها در مورد جزئیات مطالب و موادّ کتاب نگرانی نداشتند[1]. حجاب رنگین

---

۱ ـ غازان به فارسی وعربی آشنایی داشته (تاریخ مبارك غازانی، به تصحیح کارل یان، ص۱۷۱) وظاهراً درعلم انساب وتاریخ مغول بعد از پولاد چینگ سانگ از همه داناتر بوده (تاریخ مبارك غازانی ص ۱۷۱ ؛ برای پولاد چینگ سیانگ یا پولاد چینگ سانگ یا پولاد آقا یا پولاد جکسان رك : تاریخ مبارك غازانی ص ۱۷۱ و ۱۴۲ و تاریخ منظوم مغول شمس الدین کاشانی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس به شمارهٔ ۱۴۴۳ صفحه های Fol. 4a ـ 6a و Fol.7a) و به تصریح خواجه رشید الدین تألیف بخش تاریخ مغول جامع‌التواریخ با استفاده از علم و دانش غازان میسر گشته است (تاریخ مبارك غازانی ص ۱۷۱). غازان و اولجایتو شخصاً اهتمامی در تشویق و ترغیب و راهنمایی مورخان داشته و مستقیماً دربارهٔ موضوع و کیفیت تألیفات تاریخی اوامری صادر کرده‌اند. سلطان ابوسعید نه تنها با شعر و موسیقی اُنس داشت و گاهی طبع آزمایی می‌کرد ظاهراً خطی بسیار پخته و خوش نیز می‌نوشت (رك : صبح الاعشی، چاپ قاهره، الجزء السابع، ص ۲۵۶) و بی‌تردید عشق سرکش ابوسعید به بغداد خاتون دختر امیر چوپان که از نوادر عشقهای تاریخی به شمار می‌رود از مظاهر رقّت طبع ولطافت ذوق این ایلخان است.

با وجود این، تردیدی نیست که ایلخان جز در موارد استثنائی توانایی و فرصت آگاهی از جزئیات مطالب کتابها و تألیفاتی را که تقدیم حضرت می‌شده نداشته است.

زبان ادبی فارسی و نقاب ملمّع نثر مصنوع نیز روپوش دقایق معانی بوده و اشارات و ایهامات مؤلف را تا حدّی که جز برای ادبا و فضلای ایرانی مفهوم نباشد محجوب و مستور می‌داشته است.

۶ـ چنانکه پیشتر اشاره شد منابع تاریخی دورهٔ ایلخانان با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی از ارزش و اعتبار قابل توجهی برخوردار است. بدیهی است انتظار نباید داشت مؤلفان تاریخهای رسمی این دوره که کتاب خود را به حضور ایلخان تقدیم داشته و به نام او تألیف کرده‌اند در سوك مستعصم آخرین خلیفهٔ عباسی بغداد مانند شیخ سعدی مرثیه بسرایند[1] و نظیر قاضی منهاج سراج برزوال ملك عباسیان اشك حسرت از دیده ببارند و نام هولاگو را با لقب «ملعون» و نام مغل را با نفرین «لعنهم الله» و «دمّرهم الله» یاد کنند و مرگ

۱ـ سعدی در مرثیهٔ مستعصم به فارسی و عربی قصیده سروده ولی در مراثی او اشارهٔ زننده‌ای نسبت به ایلخان مغول به چشم نمیخورد و بیشتر متضمن بیان تأثرات و عبرت و اعتبار است. مطلع هر دو مرثیه:

آسمان را حق بود گر خون بگرید برزمین ٭ بر زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

حبست بجفنیّ المدامع لاتجری ٭ فلمّا طغی الماءُ استطال علی السکر

ناگفته نگذاریم که سعدی در قصیده‌ای دربارهٔ «انتقال دولت از سلغریان به قوم دیگر» ایلخان مغول را ستایش کرده و هولاگوخان را «شیر» و حریف او را «روباه» نامیده است:

این منّتی براهل زمین بود از آسمان ٭ وین رحمت خدای جهان بود برجهان

تا گردنان روی زمین منزجر شدند ٭ گردن نهاده بر خط و فرمان ایلخان

با شیر پنجه کردن روبه نه رای بود ٭ باطل خیال بست و خلاف آمدش گمان

ایلخان را با عبارت کینه آمیز « به دوزخ رفت » بیان نمایند[۱].

۷ـ مهمترین و برجسته ترین اختلاف میان کتابهای تاریخ تألیف شده در ایران (در دورهٔ ایلخانان) و تواریخی که در کشورهای دیگر اسلامی و بیرون از حیطهٔ نفوذ مغول نگارش یافته طرز قضاوت و اظهار نظر این دو دسته از مورّخان دربارهٔ دو مسألهٔ معظم یعنی « واقعهٔ بغداد » و « جنگهای ایلخانان با ملوك مصر » است . مورّخان ایرانی دربارهٔ فتح بغداد و انقراض خلافت عبّاسی ، که از دیدگاه اغلب مؤلّفان و مورّخان اسلامی مقیم هند و مصر و شام و مغرب و آسیای صغیر (بیرون از حیطهٔ فرمان مغول یا دور از مرکز قدرت و قلمرو مستقیم آنان) مصیبتی جبران ناپذیر و فاجعه‌ای تاریخی بوده ، با بی‌اعتنایی و تسامح آشکار بحث کرده توجهی به اهمیت واقعه و جنبهٔ اسلامی آن نشان نداده‌اند و با شرح ضعف و اختلال دستگاه خلافت و ذکر کیفیت قتل مستعصم به صورتی که « اعتقاد به تقدس و حرمت روحانی خلیفه و زوال

۱ـ قاضی منهاج سراج کتاب تاریخ خود (طبقات ناصری) را در حدود سال ۶۵۸ هجری یعنی دو سال پس از واقعهٔ فتح بغداد و قتل مستعصم و تقریباً همزمان با سروده شدن قصیدهٔ مشهور سعدی تألیف کرده است .

این دو اثر منظوم و منثور (قصیدهٔ سعدی و شرح قتل مستعصم و انقراض عباسیان در طبقات ناصری) که نمایندهٔ تأثرات دو تن از بزرگان مسلمین معاصر فتح بغداد است وحشت و اندوه و یأس عمومی را در برابر این واقعهٔ « غیر قابل تصور برای مسلمانان سنّی » نشان می‌دهد . البته سعهٔ صدر و لطافت ذوق و موقع اجتماعی سعدی و روابطش باارکان دولت ایلخانی طبعاً نحوهٔ بروز احساسات و تأثرات او را از امثال قاضی منهاج سراج متمایز ساخته است .

ناپذیری خلافت » را در ردیف « خرافات و موهومات » قرار می‌دهد وقوع این واقعه را امری طبیعی بلکه حادثه‌ای ضروری جلوه‌گر ساخته‌اند.

در مورد روابط ایران با مصر و جنگهای ایلخانان با سلاطین مصر نیز اختلاف نظر و تفاوت شیوهٔ بحث کاملا آشکار است. برخلاف مورّخانی که بیرون از قلمرو مغول می‌زیسته و مناقشات ایلخانان و ممالیك را به صورت « پایداری دلاوران اسلام در برابر گسترش فتوحات قوم تتار یا مغل » و « جهاد غازیان مصر و شام در مقابل کفّار » جلوه داده‌اند تاریخنویسان ایرانی در دورهٔ ایلخانان از این جنگها به عنوان « تکمیل جهانگشایی و دفع تجاوزات ملوك شام و مصر » یاد کرده‌اند.

غالباً پنداشته‌اند اختلاف دیدگاه مورّخان دربارهٔ این دو مسألهٔ مهم تاریخی و سیاسی (انقراض خلافت عباسی و جنگهای دولت ایلخانی با ممالیك) ناشی از تعهّدات و قیودی است که مورّخان ایرانی مانند عطا ملك و خواجه نصیر الدین طوسی (اگر نسبت رسالهٔ فتح بغداد به او صحیح باشد) و ادیب عبدالله وصّاف الحضرة و خواجه رشید الدین و حمدالله مستوفی و شمس الدین کاشانی داشته و مجبور بوده‌اند شرح حوادث را بر وفق نظر و طبق دلخواه فرمانروایان مغول به رشتهٔ تحریر بکشند، در حالی که دیگر مورّخان اسلامی فارغ از چنین قیودی توانسته‌اند ارزش حوادث و حقایق وقایع را چنانکه باید وشاید منعکس سازند.

این پندار باتوجه به ماهیت مسائل تاریخی قابل تردید است وگمان نمی‌رود اختلاف دیدگاه دربارهٔ وقایع مورد بحث صرفاً ناشی ازملاحظات و محظورات وقیود مورّخان ایرانی وآزادی اندیشه وقلم دیگرمورّخان باشد. به عبارت دیگر هرگاه چنین قضاوتی را بپذیریم طبیعت تاریخی و آرمانهای مغفول مردم ایران را که درگیرودار عصرمغول مجالی برای ظهور و بروز یافته بود نادیده‌گرفته‌ایم. انقراض خلافت پانصد سالهٔ عباسی و سقوط مرکز تاریخی قدرت و حکومت عربی برای مردم ایران نه تنها امری غم‌انگیز و ناخوشایند نبود بلکه از دیدگاه ضمیر ناآگاه قومی و ملّی تحقّق یکی از آرزوهای دیرین به شمار می‌رفت. روایات حاکی از دخالت خواجه نصیر الدین طوسی و تأثیر دیگر مستشاران ایرانی در واقعهٔ لشکرکشی هولاگوخان به بغداد در هرحال از حضور سیاسی ایرانیان در جریان این اقدام معظم تاریخی حکایت می‌کند، و بانگاهی به چشم انداز تاریخ می‌توان به سادگی دریافت که ورود هولاگو به بغداد و خُرد شدن استخوانهای آخرین خلیفهٔ عباسی در لای نمد یا زیرچوب و چماق و لگد در واقع تحقق آمال و امیال سرکوفتهٔ ایرانیان و سرمنزل راهی دراز است که مردانی چون یعقوب لیث و بابك خُرم دین و دیگر عیاران و جوانمردان ایران در قرون سالفه پیموده بودند.

قابل توجه است که در این زمان دو جریان متضادّ و متفاوت از لحاظ سیاسی و مذهبی در ایران به چشم می‌خورد. یعنی از یك سوی انحلال نهضت اسماعیلی که خودیکی از مظاهر قیام ومقاومت ملی و مذهبی

و فکری ایران در برابر سیطرهٔ حکومت عربی به شمار می‌رود با تأیید و خرسندی جامعهٔ ایران روبرو می‌شود و از سوی دیگر لشکرکشی به بغداد و معدوم ساختن دولت عباسی، که قطب مخالف همهٔ جنبشهای ایرانی در طول تاریخ ایران اسلامی بوده، با حمایت و پشتیبانی معنوی و تشویق ایرانیان انجام می‌پذیرد. همچنین وظیفهٔ کاملا مختلف و نقش متضادّی که مردان برجسته و برگزیده‌ای مانند نصیرالدین طوسی و منهاج سراج جوزجانی و سعدی شیرازی و رشیدالدین فضل‌الله در صحنه‌آرایی این نمایش و تحریر این فصل مهم از تاریخ ایران برعهده داشته‌اند نمایندهٔ صورت دیگری از همین تضادّ شگفت انگیز است.

در حقیقت، تضادّ مذکور امری طبیعی و ناشی از تظاهر دو جنبهٔ مختلف احساسات اجتماعی ایران یعنی عقاید ظاهری و سنّتی از یک سوی و بازتاب وجدان ناآگاه اجتماعی از سوی دیگر بوده است و توجه به این «قانون» نه تنها برای درک این مورد بلکه برای توجیه بسیاری از تضادّهای اجتماعی و سیاسی در ادوار تاریخی ضرورت دارد.

در مورد جنگهای ایلخانان و سلاطین مصر نیز طرز تلقّی و دیدگاه مورّخان ایرانی، گذشته از موجبات و شرایط سیاسی محیط، بی‌تردید با «آرمانهای سرکوفته و زنجیرگسیخته و طبیعت تاریخی مردم ایران» انطباق داشته است. به احتمال قوی روح اجتماعی ایران مبارزه و مقابله با سلاطین مصر و شام را گامی نهائی در مسیر رهایی از نفوذ مزمن معنوی و سیاسی خلافت عربی، که پس از بغداد از قاهره تجلّی

داشته ، و اظهار استقلال مطلق در برابر عناصر بیگانه تلقی می‌نموده و با اغتنام این فرصت تاریخی از قدرت نظامی و سیاسی جدیدی که قادر به تأمین این منظور بود حمایت می‌کرده است.

تجربه های مکرّر ناموفق در مدّت شش قرن[۱] ، ظهور قدرتی «مختار و بی‌تعهّد در برابر معتقدات و سنتهای ریشه‌دار عصر اسلامی» و «قادر به تأمین آرمانهای نهفته‌ای که به‌گواهی تجربه های قرون به‌دست افراد و اقوام ایرانی و مسلمان قابل تحقق نبود» را به عنوان «واقعهٔ موعود و انتظار تاریخی‌ضمیر ناآگاه جامعهٔ ایران» اجتناب ناپذیر ساخته بود و بالاخره این‌آرزوی ناگزیر به بهای «تحمّل مصیبتی سنگین چون ایلغار مغول» برآورده شد و سپس «مکانیسم شگفت انگیز انطباقی جامعهٔ ایرانی» باسعی در مستهلك ساختن دولت مغول در محیط مذهبی و اداری و سیاسی و اجتماعی ایران و ایجاد دولت ایلخانی که از دورهٔ غازان خان از لحاظ مشخصّات اساسی و بخصوص از نظر «استراتژی ملّی و تاریخی» دولتی کاملا ایرانی محسوب می‌شد راه این مرز و بوم را

۱ــ جنبشهای شعوبی ، قیامهای متعدد (بظاهر مختلف ولی دارای هدف واحد) مانند قیام ابومسلم و بابك و یعقوب لیث و دیلمیان و آل زیار ، یورش و سلطنت اقوام و سلسله های نیرومند تُرك چون غزنویان و سلاجقه ، نهضتهای مذهبی و ملل و نحل گوناگون ایرانی که شاید بتوان باطنیان و علویان را برجسته ترین آنان محسوب داشت ، ظهور فرقه های متعدد عیاران و فتیان وصوفیان مهمترین تجربه های تاریخی ناموفق در برابر نفوذ وسیطرهٔ سیاسی و روحانی خلافت عربی به شمار می‌روند .

در مسیر تاریخ به سوی سرنوشتی مستقل و مجزّا از سرنوشت دیگر اقوام مسلمان پیدا کرد[۱].

۸ ـ جلوس سلطان محمود غازان برتخت سلطنت (سال ۶۹۴ هجری) بی‌تردید حدّ فاصلی بین دو دورهٔ مشخّص عصر مغول بلکه نقطهٔ عطفی در تاریخ ایران به شمار می‌رود. چنانکه پیشتر نیز اشاره شد دولت ایلخانی از آغاز سلطنت غازان رنگ ایرانی کامل به خود گرفت تاجایی که می‌توان دولت و روزگار غازانی را درطول تاریخ ایران اسلامی تا آن زمان نخستین سلطنت و دولت معظم ایرانی و دارای مشخصات و ویژگیهای استثنائی و منحصر بفرد دانست و از لحاظ وسعت و عظمت و جلال و رونق با دورهٔ ساسانیان و از نظر وحدت جغرافیایی و استقلال سیاسی و اجتماعی با عصر صفوی مقایسه کرد.

برای درک این مطلب و آشنایی بیشتر با اهمیت دورهٔ تاریخی مورد بحث، **مختصات مهم دولت غازانی** را به اجمال بررسی می‌کنیم:

الف ـ تشکیل بزرگترین امپراتوری ایرانی در دورهٔ اسلامی. در ایرانی بودن مرکز و ارکان دولت و دستگاه اداری و اجتماعی و «استراتژی

۱ـ دولت ایلخانان از یک سوی خلافت عربی را، که قرنها خود را به عنوان «سرنوشت محتوم و مقدّر» و «الحاکم بامرالله (همچون نام یکی از خلفا)» برهمه اقوام مسلمان در سرتاسر دنیای قدیم تحمیل کرده بود، نابود و بردگان قرون را از بند این طلسم تاریخی رها ساخت و از سوی دیگر آنچنان ریشه‌دار نبود که خود جانشین سیطرهٔ از بین رفتهٔ خلافت عربی بشود و خطر دفع فاسد به افسد یا برعکس پیش بیاید.

سیاسی و نظامی » این امپراتوری جای تردید نیست .

ب ـ قوانین مترقی انسانی و اجتماعی و اخلاقی غازانی ، ناظر به تأمین نظم کشوری و لشکری و تأمین عدالت اجتماعی و رفع ظلم و اجحاف عناصر دیوانی و اداری و تصفیهٔ دستگاه قضاوت و تعدیل تعصبات و مناقشات و اختلافات مذهبی و استقرار نظام اقتصادی و تجاری شایسته و حمایت از توسعهٔ موقوفات و ابواب البرّ وحوزه های علمیه و تشویق و تقویت اهل دانش و بینش . مجموعهٔ قوانین غازانی از لحاظ اهمیت و عمق هدفهای انسانی و اجتماعی در ادوار تاریخی ایران کم نظیر و اعجاب انگیز است .

ج ـ تأمین استقلال سیاسی و اجتماعی و تمهید استقلال مذهبی ، که مهمترین عامل تعیین کننده در حیات تاریخی قوم ایرانی در عصر اسلامی محسوب می‌شود ، پس از هفت قرن در روزگار غازان امکان پذیر می‌گردد و شرایط لازم برای تأسیس « واحد بزرگ جغرافیایی وسیاسی و مذهبی متحد و مستقل به نام ایران در مفهومی که از دوران صفویه تا امروز می‌شناسیم » فراهم می‌آید .

مهمترین شرایط و عوامل مؤثر در جریان تحول تاریخی مورد بحث بدین شرح قابل ذکر است : وارد شدن ضربت تاریخی شدید وبیدار کننده بروجدان و پیکر اجتماع ایرانی ، زوال دولت عباسیان و سقوط مرکزخلافت عربی ، تضادّ سیاسی و رقابت نظامی با آخرین سنگرحامیان حکومت معنوی و سیاسی تازیان (سلاطین مصر و ملوك شام) ، رها

شدن عقاید و مذاهب از ربقهٔ نفوذ و سیطرهٔ سنّتی هفتصد ساله، گرایش و حرکت بارز اجتماعی به سوی آیین تشیع.

د ـ حکومت غازانی وشخص غازان نسبت به جامعه ومحیط ایران سرشت بیگانه نداشت و از معایب دوران ایلخانان پیشین یعنی هولاگو تا بایدو (بخصوص اباقا و ارغون) و نقطهٔ ضعف بودایی یا مسیحی بودن مبرّا بود.

هـ ـ مشخصات و رنگ ایرانی سلطنت غازان از لحاظ «اعتقاد به اسلام بدون رنگ و صبغهٔ عربی» و «انطباق باگرایش مذهبی مستقل جامعهٔ ایران در دورهٔ اسلامی که توجه به تشیع صورت برجسته و نهائی آن به شمار می‌رود» بیش از همهٔ دولتهای سابق و در طول هفت سده از آغاز دوران اسلامی تا عهد غازان بی‌نظیر و منحصر بفرد بود.

و ـ سازمان دولت غازانی مستهلك در عناصر ایرانی بود و استقلال سیاسی و اجتماعی ایران را پس از هفت قرن تأمین می‌کرد. شیوهٔ سیاسی و «استراتژی جهانبانی» غازان جنبهٔ انطباقی داشت نه تحمیلی، یعنی انطباق تصادفی تدابیر و سیاست این ایلخان با طبیعت تاریخی ملت ایران شرایط اجتماعی و سیاسی مساعدی برای توحید ملّی و ظهور دولتی بزرگ فراهم می‌ساخت و سرّ توفیقات غازان را بیش از هرچیز درهمین «جنبهٔ انطباقی» باید جستجو کرد. بدیهی است تأثیر شخصیت استثنائی و نبوغ سیاسی و هوشمندی غازان را، در انتخاب خط مشی مناسب و منطبق با مقتضیات تاریخی و اجتماعی محیط ایران، نمی‌توان نادیده

گرفت و ناچیز انگاشت.

به عنوان نتیجهٔ این بحث می‌گوییم سلسلهٔ تحولات وحوادث مرتبط و مهمی که در دورهٔ ایلخانان یکی پس از دیگری متوالیاً اتفاق افتاده است[۱] بهیچوجه تصادفی نبوده بلکه مرحله‌ای از تحوّل طبیعی وجبری تاریخ ایران محسوب می‌شود.

در واقع باید پذیرفت حرکت تاریخی و جریان «سیاسی‌اجتماعی» شگرفی که منجرّ به تشکیل دولت صفوی و ظهور و تکوین ایرانی‌ترین و ضدّعربی‌ترین مذهب اسلامی (تشیع) و تظاهر شدید امیال و عقده‌های دیرین اجتماع ایران، به صورت برخورد و کینه توزی تسکین ناپذیر پیروان و سرسپردگان «مرشد بزرگ و شاه صوفی» با «باب عالی‌عثمانی یعنی جانشین خلافت بغداد»، شد در دورهٔ ایلخانان به دست غازان و سلطان محمد خدابنده و ارکان ایرانی دولت ایلخانی بنیان یافته است.

۹ـ با توجه بدانچه گذشت اختلاف نظر و تفاوت دیدگاه «مورّخانی که منعکس کنندهٔ خواستهای ناآگاه و در واقع آیینهٔ وجدان مغفولهٔ ملت ایران بوده‌اند» با «مورّخانی که تحت شرایط سنّتی و عادی هفت قرن گذشته به تألیف و ثبت وقایع پرداخته‌اند» امری طبیعی و منطقی است، و در واقع می‌توان روش تاریخنویسی گروه نخستین

۱ـ مشارکت ضمنی ایرانیان در تمهید لشکرکشی به بغداد و برانداختن عبّاسیان، مخالفت شدید با عناصر حامی سنّت خلافت و بخصوص باسلاطین مملوک مصر، گرایش آشکار به تشیّع و حمایت علنی از سادات و علویان و بازسازی مذهب ویژهٔ ایرانی.

(مثل عطاملک و خواجه رشید الدین و وصّاف الحضرة) و انطباق اضطراری و جبری شیوهٔ بحث و بیان آنان را با امیال سرکوفتهٔ اجتماعی ایران نوعی « توفیق اجباری و عقده‌گشایی تاریخی » محسوب داشت.

۱۰- پژوهندگان تاریخ دورهٔ ایلخانان مسلّماً با منابع تاریخی فارسی تألیف شده در ایران (در عهد ایلخانان) آشنایی دارند[1]. برای آشنایی با شیوهٔ بحث و طرز قضاوت دستهٔ دیگری ازمورّخان که کتابهای خود را دور از حیطهٔ نفوذ و فرمانروایی ایلخانان تألیف کرده‌اند مطالعهٔ سه کتاب تاریخ به عنوان نمونهٔ این قبیل منابع توصیه می‌شود.

از این سه کتاب، یکی به زبان فارسی در بحبوحهٔ تشکیل دولت ایلخانی در هندوستان و دیگری مقارن سلطنت ایلخانان بزرگ در حماة و سومی نزدیك ۱۳۶ سال پس از سپری شدن عصر ایلخانان بزرگ در مصر تألیف شده است، به شرح زیر :

طبقات ناصری، تألیف قاضی القضاة صدرجهان ابوعمرو منهاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد افصح العجم و اعجوبة الزمان ابن منهاج الدین عثمان الجوزجانی معروف به قاضی منهاج سراج،

۱- شاید بتوان مهمترین این منابع را به شرح زیر نام برد :
جامع التواریخ رشیدی، تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ وصاف، تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی، ظفرنامه یا تاریخ منظوم مغول از صاحب تاریخ گزیده، شاهنامهٔ منظوم مغول ازشمس‌الدین کاشانی، چنگیزنامهٔ منظوم احمدتبریزی، تاریخ اولجایتوی ابوالقاسم کاشانی، رسالهٔ «کیفیت واقعهٔ بغداد» منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی، مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار تألیف کریم اقسرایی و چند کتاب دیگر.

تألیف شده در حدود سال ۶۵۸ هجری (این کتاب به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیقات عبدالحی حبیبی قندهاری در دو جلد ، جلد اول به سال ۱۹۴۹ در کویته و کابل و جلد دوم به سال ۱۹۵۴ در لاهور به طبع رسیده است) . این کتاب شامل بیست و سه طبقه در تاریخ انبیا و خلفا و ملوك عجم و یمن و تاریخ ایران و هند در دورهٔ اسلامی است .

کتاب المختصر فی اخبار البشر ، تألیف الملك المؤید عماد الدین اسماعیل ابی‌الفداء صاحب حماة متوفی در ۷۳۲ هجری ، این کتاب تاریخ مختصر عمومی‌است درهفت جزءکه جزء اول شامل مقدمه وپنج فصل (تاریخ انبیاء ، ملوك فرس ، فراعنهٔ مصر ، ملوك عرب پیش از اسلام ، امم و اقوام) و شش جزء دیگر متضمن تاریخ دورهٔ اسلامی تا سال ۷۲۹ هجری می‌باشد و چنانکه در مقدمهٔ مؤلّف می‌خوانیم موضوعهای تواریخ قدیمه در فصول خمسه درآغاز کتاب ولی تواریخ اسلامی مرتّب به ترتیب سنین (به شیوهٔ تألیف الکامل ابن الاثیر) تألیف یافته[1] . این کتاب به طور مکرّر در اروپا و قسطنطنیه و مصر و بیروت به طبع رسیده است .

۱ـ تبویب و تدوین اصلی کتاب چنین است : در دو قسم (قسم اول در تاریخ دوران جاهلّیت و قسم دوم در تاریخ دوران اسلامی) که شامل چهار جزء می‌باشد ؛ جزء اول متضمن مقدمات مفید دربارهٔ تواریخ معروف درآن عصر ومقابلهٔ تورات عبرانی و سامری و یونانی و سپس ذکر تواریخ انبیاء و قدمای فرس و عرب جاهلی و دیگر امم قدیم و بخصوص بحثی کم نظیر دربارهٔ أحیاء و قبائل بائدة و باقیة و ملوك و دول عرب در دوران جاهلیت و آنگاه ظهور اسلام و خلفای راشدین و امویان و بنی‌عباس تا خلافت المنصور ، و جزء دوم در تاریخ دولت امویان در اندلس و دول اسلامی معاصر تا سال ۵۲۳ ، و جزء سوم تا ←

النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهرة، تألیف جمال الدین ابی المحاسن یوسف بن تغری بردی الاتابکی (۸۷۴ ـ ۸۱۳ هجری). شامل تاریخ مصر مرتّب برحسب سنین که به فتح عمروبن عاص از سال ۲۰ هجری (۶۴۰ میلادی) آغاز می‌شود و تا اثناء سنهٔ ۸۷۲ هجری (۱۳۶۷ میلادی) ادامه می‌یابد. اجزاء مختلف این کتاب در لیدن هلند (حوادث سالهای ۲۰ تا ۳۶۵ هجری) وکالیفرنیای امریکا (حوادث سالهای ۵۶۶ ـ ۳۶۵ و ۸۷۲ ـ ۸۰۱) وسپس تمام آن در مصر چاپ شده است. برای شرح حال و مؤلّفات ابن تغری بردی به مقدمهٔ جزء اول النجوم الزاهرة طبع مصر رجوع بشود[۱].

← سال ۶۶۳ و جزء چهارم تا سنهٔ ۷۲۹ هجری.

ابن الوردی متوفی در ۷۴۹ هجری تاریخ ابوالفدا را به نام «تتمة المختصر فی أخبار البشر» تلخیص و تا حوادث سنهٔ ۷۴۹ تذیل نموده و همچنین محمد بن ابراهیم بن أبی الرضا اختصاری از المختصر به نام «لب لباب المختصرفی اخبار البشر» ترتیب داده و ابن الشحنة نیز کتاب «روض المناظرفی علم الاوائل والاواخر» را ظاهراً باتفصیل و اضافات براساس همین تاریخ تألیف کرده است.

طبع نفیس دارالبحار بیروت در دو مجلّد شامل هفت جزء درسالهای ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ هجری قمری منتشر شده و متضمن تاریخ ابوالفدا تا پایان سال ۷۲۹ و ذیل آن از ابن الوردی (از آغاز سال ۷۳۰ تا ۷۴۹) است.

۱ــ ابن تغری بردی کتاب النجوم الزاهرة را تلخیص کرده و آن را «الکواکب الباهرة من النجوم الزاهرة» نامیده است. ازمیان تألیفات این مؤلف غیراز النجوم الزاهرة بخصوص باید از «المنهل الصافی والمستوفی بعدالوافی»، که شامل ترجمهٔ مشاهیر رجال از سنهٔ ۶۵۰ هجری تا اواخرزندگی مؤلف و ذیلی بر «الوافی» تألیف صفدی می‌باشد، یاد کرد. مؤلف، این کتاب خود را نیز به نام «الدلیل الشافی علی المنهل الصافی» تلخیص کرده است. همچنین از تألیفات ابن تغری بردی کتاب «حوادث الدهور فی مدی الایام و الشهور»، که ←

مطالعهٔ مطالب مربوط به «مغول و ملوك مصر و شام و جنگهای ایلخانان با سلاطین مصر و ملوك شام» در این سه کتاب و سنجش آن با فصول موازی در منابع تاریخی فارسی (تألیف شده در ایران در عهد ایلخانان) اختلاف دیدگاه و طرز قضاوت این دو دسته از مورّخان را دربارهٔ وقایع و حوادث عصر مغول و بخصوص وقایع دورهٔ غازان به خوبی آشکار خواهد ساخت[۱].

← ذیلی بر کتاب السلوك مقریزی به شمار می‌رود، قابل ذکر است.

برای آگاهی اجمالی ازفهرست مورخان وکتابهای تاریخ عربی در عصر مغول رجوع شود به: تاریخ آداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان، الجزء الثالث، فصل «التاریخ و المؤرخون فی‌العصرالمغولی» ص۲۳۳-۱۶۰. باید درنظر داشت که جرجی زیدان به شیوهٔ معهود بسیاری از محققان اروپایی و مورخان اسلامی «عصر مغولی» را اعم از عصر مغول و ایلخانان و دورهٔ تیموریان منظور داشته و در فصل مربوط نام و آثار مورخان را تا سدهٔ دهم هجری برشمرده است.

۱ـ برای سنجش منظور، مطالعهٔ فصول و مطالب زیر از سه کتاب مورد بحث توصیه می‌شود:

طبقات ناصری: ترجمهٔ المستعصم بالله از طبقهٔ رابعه ص ۱۵۹ -۱۵۷، ترجمهٔ الملك الصالح بن الکامل از طبقهٔ خامسة عشر ص۳۵۰ - ۳۴۹، شرح حال سلطان محمد خوارزمشاه از طبقهٔ سادسة عشرص۳۶۹ - ۳۶۵، سلطان جلال‌الدین منکبرنی از طبقهٔ ۱۶ ص ۳۷۴ - ۳۷۲، الطبقة الثالثة والعشرون فی وقایع الاسلام و خروج الکفار دمّرهم الله ص ۷۲۱ - ۶۴۲ بخصوص صفحه های ۶۴۵ - ۶۴۲ و۶۵۱ - ۶۵۰ و ۶۵۸ - ۶۵۷ و ۶۶۶ - ۶۶۲ و ۶۷۵ و ۶۸۳ - ۶۸۰ و ۷۰۲ - ۶۹۷ و۷۰۹ - ۷۰۴ (واقعهٔ فتح بغداد و قتل المستعصم بالله)، ۷۱۷ - ۷۱۱ (لشکرکشی هولاگو به شام و پیش‌بینی برافتادن مغول لعنهم الله). صفحه ها مربوط به چاپ کابل و لاهور به تصحیح عبدالحی حبیبی است. ←

تجدید شعار خلافت عباسی در مصر

یکی از وقایع و مسائل مهم تاریخی در عصر ایلخانان تجدید شعار خلافت در مصر است که از جملهٔ اقدامات نمایان الملک الظاهر بیبرس بندقداری و از توفیقات بزرگ سیاسی دولت ممالیک به شمار می‌رود.

←

المختصر فی‌اخبار البشر (طبع دارالبحار بیروت) : الجزء الخامس (الدولة العلویة فی مصر والحروب الصلیبیة : اتابکان موصل و ایوبیان و جنگهای صلیبی و انقراض دولت علویان مصر و تجدید خطبهٔ عباسیان و جنگهای سلطان صلاح الدین) ، الجزء السادس (اخبار ملوك الطوایف و غزو التتار : حملهٔ مغول و استیلای چنگیز برممالك خوارزمشاهی ، فتح بغداد و انقراض خلافت عباسی ، لشکرکشی هولاگو به شام و تصرف آن دیار ، شکست مغول و قتل کتبغا ، سلطنت ممالیك ، تجدید خلافت عباسی در مصر) ، الجزء السابع (ادامهٔ سلطنت ممالیك در مصر ، جنگهای سلاطین مصر با مغول ، قتل گیخاتو و بایدو و شروع سلطنت غازان ، جنگ مجمع المروج و شکست سلطان مصر و استیلای غازان بر دمشق ، شکست سپاه غازان در مرج الصفر و پیروزی عظیم مسلمین ، وفات «قازان ملك التتر») . الملك المؤید عماد الدین ابوالفدا اسماعیل صاحب حماة که ازمشاهیر امرای ایوبی حماة و از ارکان و مجاهدین دولت مسلمین مصر و شام در جنگ با دولت غازانی به شمار می‌رود انصافاً در ذکر حوادث و شرح وقایع تاریخی از طریق امانت و مسلك حقیقت عدول ننموده و تا آنجا که حتی از مورخی بیطرف نسبت به دولت ایلخانان می‌توان انتظار داشت در ذکر حوادث به بیان واقع اکتفا کرده است ، ولی در هرحال تفاوت دیدگاه او با مورخان ایرانی کاملا آشکار و انکار ناپذیر می‌باشد . بخصوص باید توجه داشت که مورخانی چون ابوالفدا دولت ایلخانی را مطلقا دولت مغولی وحتی غازان خان را بی‌هیچ قید و شرطی «ملك تتر» تلقی کرده و با حصر و تخصیص وصف مطلق «مسلمین» به «مسلمین مصر و شام» تمام ویژگیها و امتیازات دولت غازانی را نسبت به دورهٔ ایلخانان ←

این اقدام که تشبث و اهتمامی برای احیای « مرکز روحانی و سیاسی اسلام » و تدارك و جبران « فاجعهٔ تسخیر بغداد و قتل آخرین خلیفهٔ عباسی به فرمان هولاگوخان » محسوب می‌شد اگر چه نتوانست آب رفته را به جوی باز آورد و شمع مردهٔ دولت عباسیان را باردیگر فروزان

← پیشین نادیده گرفته‌اند .

النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهرة (طبع مصر) : برای شرح احوال « سلاطین ایوبی » از صفحهٔ ۳۸۱ جزء خامس (حوادث سنهٔ ۵۶۴) تا پایان جزء سادس ، و برای « ممالیك » به جزء سادس (از صفحهٔ ۳۷۳ ، حوادث سنهٔ ۶۴۸) و تمام جزء سابع و جزء ثامن و جزء تاسع رجوع شود .

بخصوص مطالب جزء ثامن دربارهٔ لشکرکشیهای غازان به شام و جنگهای او با سلطان مصر از لحاظ مقایسه با شرح همین وقایع درتواریخ ایرانی قابل توجه است ، بدین شرح : جنگ غازان با الملك الناصر در سال ۶۹۹ و شکست الملك الناصر (ص ۱۲۲ - ۱۱۹) ، وحشت وخوف مردم دمشق از خبر نزدیك شدن غازان و تسلی‌آنان پس ازآگاهی از مسلمانی غازان و سپاهیانش (ص۱۲۲) ، پیام غازان به مردم دمشق دربارهٔ اعتقاد به اصول عدل و احسان و انصاف در کار جهانداری (ص ۱۲۵) ، خطبه‌ای که به نام غازان در دمشق خوانده شد والقاب غازان در خطبه (ص۱۲۵) ، لشکرکشی دوم غازان به شام و بازگشت او به سبب برف و باران (ص۱۳۲) ، رسیدن رسولان غازان به مصر در سال ۷۰۰ و مضمون نامهٔ غازان به سلطان مصر (ص ۱۳۹ - ۱۳۵) ، نسخهٔ نامهٔ سلطان مصربه غازان که در سال ۷۰۱ تسلیم سفرا شد متضمن ردّ تقاضاهای غازان و متهم ساختن او به تظاهر به دین اسلام (ص۱۴۶ - ۱۴۲) ، وصول خبر عزیمت غازان به قصد شام به سلطان مصر در صفر سنهٔ ۷۰۱ (ص ۱۴۷ - ۱۴۶) ، سرباز زدن تکفور ملك سیس از طاعت سلطان مصر و روی آوردن او به غازان در سال ۷۰۱ (ص۱۵۴) ، جنگ سپاه غازان و الملك الناصر در رمضان ۷۰۲ و جزئیات شکست و هزیمت سپاه ایلخان (ص ۱۶۴ - ۱۵۷) ، سوگواری عمومی در شهرهای ایران و شهر تبریز برای کشته شدگان جنگ مرج الصفر (ص ۱۶۴) ، خشم شدید غازان و←

سازد ولی از لحاظ تقویت روحی مسلمین مصر و شام و برخورداری دولت ممالیك از جاذبهٔ روحانی و دینی و سیاسی خلافت و ایجاد روحیهٔ جهاد اسلامی در مقابله با ایلخانان ایران تأثیری به سزا داشت.

اهمیت خلافت در نظر مسلمانان متعصّب آن روزگار بخصوص در

← خون جاری شدن از دماغ او و تنبیه امیر اعظم قتلغشاه و امرای دیگر به مناسبت شکست مرج الصفر (ص۱۶۵ - ۱۶۴)، ورود پیروزمندانهٔ الملك الناصر به قاهره و استقبال بی‌نظیر از او و تخفیف امرای اسیر مغول که سرهای کشتگان را برگردن آنان آویخته و با طبلهای دریده و هزار سربریده بربالای نیزه ها نصب کرده همراه موکب سلطانی پیش می‌راندند (ص ۱۶۸ - ۱۶۶).

شاید بتوان **کتابهایی را که مورخان مسیحی تألیف کرده‌اند** (اعم از «یادداشتها و سفرنامه های جهانگردان وسفیران از قبیل خاطرات ویلهلم فون روبروك ویوهان فون پلانوکارپینی و مارکوپولو» و تواریخ رسمی مانند مختصرالدول) قسم سومی در برابر دو قسم مذکور از منابع تاریخی (کتابهای تاریخ تألیف شده در ایران در دورهٔ ایلخانان و کتابهایی که بیرون از قلمرو مغول تألیف شده) تلقی کرد. در این منابع غالباً، از دیدگاهی متفاوت با دیدگاه مورخان ایرانی عصر ایلخانان، از قاآن ها و ایلخانان بالحنی موافق و تأییدآمیز یاد شده و نویسندگان این مدارك آشکارا تحت تأثیر رفتار دوستانه وعنایات بزرگان مغول نسبت به مسیحیان بوده‌اند. شاید مشهورترین کتاب از این قسم «**تاریخ مختصر الدول**» تألیف غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون المعروف بابن العبری باشد که در کتاب خود وقایع و حوادث دورهٔ مغول را تا روز سه شنبه پنجم ماه شعبان سنهٔ ۶۸۳ هجری یعنی روز قتل خواجه شمس الدین صاحب دیوان ثبت کرده است. برای آشنایی بانظر این مورخ دربارهٔ بزرگان مغول رك: تاریخ مختصرالدول چاپ بیروت ۱۹۵۸، صفحه های: ۲۴۸ (سُرقویتی) و ۲۵۶ (توراکینا خاتون) و ۲۵۷ (قداق و چینقای) و ۲۸۵ - ۲۸۴ (هولاگوخان و دوقوز خاتون) و ۲۸۹ (شرکت اباقاخان در مراسم و اعیاد نصاری).

سرزمین های عربی تا حدّی بود که از روز قتل مستعصم (۲۴ صفر ۶۵۶ هجری) جهان را سوگوار و محروم از سایهٔ خلافت و بی‌حامی و حافظ می‌دانستند و منتظر معجزه‌ای بودند که این شام تاریك را به روز روشن مبدّل سازد. مورّخان نیز که سخنگوی افکار عمومی مسلمین و روح اجتماع در این کشورها بودند در ضمن شرح حوادث از تاریخ کشته شدن آخرین خلیفهٔ عباسی در بغداد تا ظهور نخستین خلیفه در قاهره جای جای از این فترت و «مدّة الشغور» با تأثر و اندوه یاد کرده‌اند[۱].

۱ـ ابن تغری بردی باعباراتی از این قبیل اهمیت و ضرورت خلافت و عظمت مصیبت فقدان خلیفه را یادآور شده است:

«... کل ذلك و الدنیا بلاخلیفة من سنة ست و خمسین وستمائة» النجوم الزاهرة، الجزء السابع ص ۱۰۹. در ضمن شرح حوادث سال ۶۵۹ و ظهور خلیفه المستنصر بالله ابوالقاسم احمد: «... وقد تقدم أن الناس کانوا بغیرخلیفة منذ قتل التتار ابن أخیه الخلیفة المستعصم بالله فی اوائل سنة ست و خمسین و ستمائة الی یومنا هذا، فکانت مدة شغور الخلافة ثلاث سنین و نصفاً و الناس بلاخلیفة» النجوم الزاهرة، الجزء السابع ص ۱۱۰.

تا مدتی پس از کشته شدن المستعصم بالله در بعضی ممالك اسلامی بیرون از قلمرو مغول خطبه و سکه به نام سی و هفتمین وآخرین خلیفهٔ عباسی باقی بود. قاضی منهاج سراج در پایان «حدیث شهادت امیرالمؤمنین المستعصم بالله» درضمن دعای دولت پادشاه هندوستان ناصر الدین ابوالمظفر محمود بن السلطان التتمش به باقی بودن خطبه و سکه به نام مستعصم در مملکت سلاطین غور و آل شنسب در اوان تألیف طبقات ناصری (حدود ۶۵۸) اشاره کرده است: «دولت و ملك سلطان سلاطین اسلام را که الی یومنا هذا خطبه و سکه براسم آن امام و خلیفهٔ بحق مزین میدارد، در مسند سلطنت باقی و پاینده داراد، بحرمت الشهداء من آل علی و عباس و ارواح المؤمنین برحمته و هوارحم الراحمین» طبقات ناصری، ص ۷۰۹.

بعضی مورّخان از ابوالعباس احمد ملقّب به الحاکم بامرالله به عنوان نخستین خلیفهٔ عباسی در مصر نام برده‌اند، ولی در واقع الحاکم دومین خلیفهٔ عباسی مصراست و پیش ازو المستنصربالله درقاهره برسریر خلافت جلوس کرده بود. چون تجدید شعار خلافت در مصر از وقایع مهم دورهٔ ایلخانان و یکی از مسائل سیاسی مؤثر در زمینهٔ روابط ایران با دولت عربی مصر و شام به شمار می‌رود[1] شرح مختصر آن خالی از فایده نخواهد بود.

ابوالقاسم احمد المستنصربالله که باجمعی ازبنی‌عباس به امر مستعصم در بغداد زندانی بود پس از تسخیر آن شهر به دست هولاگوخان آزادی خود را باز یافته[2] چند سالی در میان قبایل عرب عراق به‌سر می‌برد و

۱– تجدید خلافت عباسی در قاهره به عنوان آلت دست سلاطین مصر و شام که دشمنان آشتی‌ناپذیر ایلخانان بودند دوشادوش گرایش تدریجی جامعهٔ ایران به آیین تشیع، انقطاع عُلقهٔ ایرانیان را از عوامل صوری و معنوی «مذهب سنّت» تسریع کرد و برشتاب حرکت طبیعی اجتماع ایرانی در جهت «بازیافتن استقلال مطلق مذهبی و سیاسی و نیل به تشخص ملی در قبال دیگر جوامع اسلامی» افزود.

۲– آزاد ساختن گروهی از بنی‌عباس که به فرمان مستعصم محبوس بودند و چشم پوشی از قتل مبارکشاه کوچکترین پسر مستعصم به خواهش زوجهٔ هولاگو اولجای خاتون برخلاف روش سلاطین قدیم که پس از دست یافتن بردشمن و خاندان دشمن برای احتراز از هرگونه فتنه و فساد براطفال شیرخوار نیز ابقا نمی‌نمودند، بخصوص در مورد خاندان عباسی که کانون اقتدار در قرون و اعصار و قبلهٔ اذهان و انظار درآن روزگار بوده، حاکی از اعتماد به نفس فوق‌العاده و روحیهٔ استثنائی هولاگوخان است. یکی از ویژگیهای مهم فرمانروایان مغول ←

درآغاز دوران سلطنت الملك الظاهر بیبرس عازم مصر می‌شود. ابوالقاسم احمد در هشتم رجب ۶۵۹ هجری به قاهره وارد و از طرف سلطان و ارکان دولت ممالیک مورد استقبال قرار می‌گیرد و روز ۱۳ رجب پس از تسجیل و تصدیق نسب در پیشگاه قاضی القضاة تاج الدین بن بنت‌الاعزّ سلطان و امرا و وزرا و اعیان مملکت با او بیعت می‌کنند. المستنصر سی و هشتمین خلیفهٔ عباسی و نخستین خلیفه از عباسیان مصر و نام کامل وی «المستنصر بالله ابوالقاسم احمد الأسمر ابن الظاهر بأمرالله محمد» و برادر المستنصر بالله ابوجعفر المنصور ابن الظاهر بأمرالله[1] و عمّ المستعصم بالله است. المستنصر مشهور به «الخلیفة الاسود» یا «الزرابینی» پس‌از القای خطبه‌ای بلیغ در مناقب و شرف بنی‌عباس و الباس الملك الظاهر به خلعت سلطنت، همراه با سلطان به دمشق رفت و بعد از تودیع با سلطان

← همین اعتماد به نفس و اعتقاد به نفاذ تقدیر و اتکاء به قدرت نظامی و در نتیجه عدم نیاز روحی به وسواس و احتیاط مفرط و کینه توزی لجام گسیخته بوده و باید انصاف داد غریزهٔ سادهٔ این قوم بیابانگرد و چادرنشین بیش از نازپروردگان تنعّم با طبیعت امور جهان آشنایی داشته و نیك احساس می‌کرده است که تا زور در بازو و زر در ترازو و گردش دوران به کام باشد نه تنها از جانب مبارکشاه‌ها و المستنصربن‌الظاهرها و الحاکم بن‌الحسن‌ها خطری متوجه نیست حتی ریگ‌آمو و درشتیهای او و آب دجله و فرات با همه پهناوری و حُرمت مستعصم و شهامت و تدبیر الملك الظاهر بیبرس و طالع الملك الناصر نیز سدّ راه جریان تقدیر نتواند شد و چون روزگار بستیزد و بخت پشت نماید برای خروج از عرصهٔ تاریخ نیازی به فتنهٔ دشمنان و ظهور احفاد عباسیان نخواهد بود.

۱ــ «وهذا لم تَجْرِ به العادةُ من أنّ خلیفة یُلَقَّب بلَقَب خلیفة تقدّمه من أهل بیته» النجوم الزاهرة، الجزء السابع ص ۱۱۱.

از دمشق برای جهاد با مغول و به قصد تصرّف بغداد عازم عراق شد و عانه و الحدیثة را فتح کرد ولی در انبار در ده فرسخی غرب بغداد با سپاهیان مغول مواجه شده روز یکشنبه سوم محرّم ۶۶۰ هجری باغلب اصحابش کشته شد. از جملهٔ کسانی که ازین مهلکه جان بدر بردند ابوالعباس احمد بود که پس از کشته شدن مستنصر به خلافت رسید.

در ۲۷ ربیع‌الاخر (در بعضی منابع از قبیل تاریخ الدول والملوك لابن الفرات: ربیع‌الاول) سال ۶۶۰ الحاکم بأمرالله أبوالعباس أحمد ابن الامیرأبی علی الحسن ابن الامیرأبی بکر بن الحسن بن علی القُبّی ابن‌الخلیفة المسترشد بالله أبی‌منصور الفضل ابن‌الخلیفة المستظهر بالله احمد العباسی وارد مصرمی‌شود[1] و روز پنجشنبه نهم محرّم سنهٔ ۶۶۱ پس ازتصدیق و اثبات نسب در پیشگاه قاضی القضاة از طرف سلطان و امرا و وزرا و اعیان مصر مورد بیعت قرار می‌گیرد و به نام او برمنابر خطبه می‌خوانند. الحاکم پس از چهل سال و چند ماه که از نام و نان خلافت برخوردار بود در

۱ــ ورود ابوالعباس احمد به مصر در سنهٔ ۶۵۹ و بیعت با او (پس از کشته شدن خلیفة الاسود) در روز پنجشنبه اواخر ذی‌الحجهٔ ۶۶۰ نیز روایت شده و نسب او هم مورد اختلاف می‌باشد «رك: تاریخ ابی‌الفداء، الجزء السادس ص ۱۲۳». ظاهراً الملك الظاهر به المستنصر بالله بیش از الحاکم حرمت و اهمیت قائل بوده و دوران بسیارکوتاه خلافت المستنصر بیش از دوران چهل سالهٔ خلافت الحاکم، که درواقع جز ذکر نام خلیفه در خطبه تظاهر و نمودی دیگر نداشته، منشأ آثار بوده است «رك: النجوم الزاهرة و تاریخ أبی‌الفداء». همچنین برای اغراض و منظورهای بیبرس بندقداری از تأسیس خلافت صوری و متابعت با بازماندگان بنی‌عباس رجوع شود به: السلوك مقریزی، ص ۴۴۸.

لیلهٔ جمعه ۱۸ جمادی الاولی سال ۷۰۱ هجری در مسکن خود واقع در مناظر کبش (نزدیك قاهره) درگذشت. پیش ازین نیز گفته‌ایم که خلافت عباسی در مصر جنبهٔ صوری و تشریفاتی داشته و خلفای مزبور از هیچ نوع اختیار و اقتداری برخوردار نبودند و در واقع این خلافت وسیله‌ای سیاسی برای اجرای مقاصد سلاطین مصر در زمینهٔ سیاست داخلی (تأیید و تثبیت سلطنت سلطان وقت در مقابل رقبای داخل) و خارجی (انتقال میراث بغداد به قاهره و ارتقای موقع روحانی و سیاسی دولت ممالیك به عنوان قبلهٔ توجّه اُمم اسلامی و حامی خلافت و بخشیدن رنگ جهاد اسلامی به جنگهای سلاطین مصر با ایلخانان ایران) به شمار می‌رفت.

پس از فوت الحاکم بأمرالله فرزندش ابوالربیع سلیمان بن احمد در روز پنجشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۷۰۱ بالقب المستکفی‌بالله به خلافت رسید.

خلفای عباسی مصر هفده تن بوده‌اند و آخرین آنان المتوکل (الثالث) بن‌المستمسك در سال ۹۲۳ هجری به خلافت منصوب شده است[۱].

۱ـ برای تفصیل این مطلب (تجدید شعائر خلافت عباسی در مصر) رجوع شود به:
النجوم الزاهرة، الجزء السابع ص ۱۱۹ - ۱۰۹ و الجزء الثامن ص ۱۴۹ - ۱۴۷.
المختصرفی‌اخبار البشر، الجزء السادس ص۱۲۳- ۱۲۱ و الجزء السابع ص ۵۶.
حبیب السیر، جلد سوم ص ۲۵۴ - ۲۵۳.
معجم الانساب و الاسرات الحاکمة فی التاریخ الاسلامی، للمستشرق زامباور، چاپ قاهره ۱۹۵۱، ص ۵-۴.

همدستی و دوستی ایلخانان و مسیحیان در برابر مسلمین مصر و شام

هجوم مغول به حدود و ثغور ممالک مسیحی و صدمات هولناکی که به ممالک شرقی اروپا وارد آوردند چنان موجب وحشت و نفرت ملل مسیحی شد که در آغاز کار نوعی حس همدردی نسبت به مسلمین، که صدمهٔ این آسیب هولناک تاریخی را به مراتب سخت تر از اروپاییان چشیده بودند، در آنان به وجود آورد. این نفرت و همدردی به وضوح در نوشته های مورّخان و نویسندگان اروپایی آن زمان منعکس است و می توان مطالبی را که ماتیوپاریس مورخ و سالنامه نویس انگلیسی متوفی به سال ۱۲۵۹ میلادی دربارهٔ قوم مغول نوشته است بهترین نمونهٔ این قبیل نوشته ها به شمار آورد[1]. ماتیوپاریس Matthaeus Parisiensis پس از بیان بیداد و تاراج و کشتار مغول در ممالک مسلمانان و اروپای شرقی و توصیفی وحشت انگیز و شاعرانه از این قوم شیطانی که «روی زمین را مانند ملخ فرا گرفته ... و عفاریتی به صورت آدمیان هستند که ... هیچ قاعده و قانون انسانی ندارند و راحت و لذت نمی‌شناسند و از شیر و خرس خونخوارترند» می‌گوید مسلمانان می‌خواستند با مسیحیان متّحد شوند به امید آنکه به یاری یکدیگر در برابر آن عفریتان مقاومت کنند.

به عبارت روشنتر تا هنگامی که مناطق شرقی اروپا معرض تاخت و تاز مغول بود و ابعاد این خطر نظامی بلکه بلای آسمانی غیرقابل پیش بینی

۱ــ سالنامهٔ بزرگ Chronica Maiora، ۶ جلد، لندن ۱۸۸۳-۱۸۷۲.

می‌نمود اروپاییان در وحشت و اضطراب به سر می‌بردند. ولی پس از رفع خطر از اروپای غربی و برخورد شدید میان مغول و مسلمین مصر و شام و به وجود آمدن موازنهٔ قدرت در کرانه های فرات، وحشت و نگرانی اروپاییان از بین رفت و حس همدردی با مسلمانان جای خود را به کینهٔ دیرین جنگهای صلیبی و رؤیای شیرین برافراشتن چلیپای مسیح در اقصی نقاط مشرق زمین داد و پیشوایان مسیحیت معتقد شدند که باید از این بلای آسمانی برای گرفتن انتقام از مسلمین و برچیدن اساس قدرت و دولت سلاطین مصر و شام و تبلیغ آیین عیسی در ممالک شرقی و قلمرو پهناور مغول استفاده کرد. بدین‌ترتیب باب روابط سیاسی میان جهان مسیحیت و امپراتوری مغول گشوده شد و آمد و رفت نمایندگان و مبادلهٔ سفرا آغاز گردید.

روابط مغول و مسیحیان باتوجه به اهمیتی که از لحاظ تاریخ مغول و ایلخانان و تاریخ اروپا در سده های سیزده و چهارده میلادی دارد در منابع معتبری چون «تاریخ مغول، از چنگیزخان تا تیمور بیگ» تألیف Baron Abraham Constantin Mouradgea d'Ohsson (۴ جلد، آمستردام ۱۸۵۲ میلادی) و «تاریخ مغول از قرن نهم تا نوزدهم» تألیف Sir Henry Hoyle Howorth (۴ جلد، لندن ۱۸۸۸ - ۱۸۷۶ میلادی) و «یادداشتهایی دربارهٔ روابط سیاسی سلاطین مسیحی و بخصوص پادشاهان فرانسه با امپراتوران مغول» تألیف Jean Pierre Abel - Rémusat (مجموعهٔ Mém. Acad. Inscr.، مجلدات ۶ و ۷، ۱۸۲۲ و ۱۸۲۴

میلادی) به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است[1].

چون حتی اشارهٔ اجمالی به تاریخ روابط مغول و مسیحیان از حوصله و موضوع کتاب ما بیرون است به ذکر نکات ومسائل مهمّی که آگاهی از آنها برای آشنایی با این فصل از کتاب تاریخ ایران و جهان (بخصوص مسألهٔ نفوذ مسیحیت در دربارهای مغول و تأثیر متقابل روابط مغول با مسلمین مصر و شام و دول مسیحی و همچنین روابط مسیحیان با مسلمین مصر و شام و مغول) ضرورت دارد بسنده می‌کنیم :

الف ـ برای روابط مغول با مسیحیان می‌توان سه دورهٔ مشخص در نظر گرفت :

۱ ـ دورهٔ وحشت و نفرت و تهدید و مخاصمت که ازآغاز انتشار اخبار حملهٔ مغول در اروپا تا دورهٔ فترت بعد از وفات اوگتای قاآن (۶۴۴ ـ ۶۳۹ هجری مطابق با ۱۲۴۶ ـ ۱۲۴۱ میلادی که زمام امور امپراتوری مغول عملاً در دست توراکینا خاتون زوجهٔ اوگتای بود) و

۱ـ کسانی نیز که در این باره طالب منابعی به زبان فارسی باشند می‌توانند از کتابهایی چون ترجمهٔ تاریخ مغول برتولد اشپولر و تاریخ ادبی برون و تاریخ ایران سایکس و همچنین تاریخ مغول عباس اقبال استفاده بکنند :

تاریخ مغول در ایران ، تألیف برتولد اشپولر ، ترجمهٔ دکتر محمود میرآفتاب ، ص ۲۵۲ - ۲۰۳ و ۳۷۴ - ۳۶۲ .

تاریخ ادبی ایران . تألیف ادوارد برون ، جلد سوم (از سعدی تاجامی) ترجمهٔ علی اصغر حکمت ، ص ۶۹ - ۱ .

تاریخ ایران ، تألیف سرپرسی سایکس ، جلد دوم ، ص ۱۶۰ - ۱۱۹ .

تاریخ مفصل ایران ، جلد اول ، تألیف عباس اقبال ، ص ۳۴۹ - ۱۵۱ .

جلوس گُیوک خان (کیوک و در بعضی منابع کیاك ، دورهٔ سلطنت : ۶۴۷ ـ ۶۴۴) طول می‌کشد [۱] .

۲ـ دورهٔ روابط عادی سیاسی که از جلوس گیوك خان تا روزگار هولاگوخان و تأسیس دولت ایلخانان در ایران (از ۶۴۴ تا مقارن فتح بغداد یعنی ۶۵۶ هجری) ادامه دارد. در این دوره از پرتو حضور عناصر مسیحی در دربار خان بزرگ و رفع خطر تجاوز مغول به اروپای غربی روابط دربار قراقروم با دربار پاپ و دولتهای مسیحی « عادی متمایل به دوستانه » است ، ولی هنوز نمی‌توان برای این روابط نقش مؤثری در عرصهٔ مقاصد اساسی امپراتوری مغول قائل شد [۲] .

۱ـ در اواخر این دوره جنوب شرقی اروپا طعم تاخت و تاز مغول را چشیده و نفوذ پیش قراولان تتار به داخل سیلزی و مراوی و شکست قوای متحد آلمانی و اتریشی و مجاری و لهستانی به فرماندهی هنری متقی دوك سیلزی در جنگ لیگنیتز (۱۲۴۱ میلادی) اروپای غربی را مورد تهدید قرار داده بود .

۲ـ تردیدی نیست که دربار پاپ و دولتهای مسیحی از همان آغاز کار و آگاهی از ظهور دولت مقتدر مغول در شرق از اندیشهٔ اتحاد با مغول برعلیه مسلمانان شام و مصر و تبلیغ آیین مسیح در دربار قراقروم (و سپس دربار ایلخانان) غافل نبودند و سودای انتقام شکست جنگهای صلیبی به دست حریف زورمند نوخاسته و تعبیر و تحقق خواب طلائی « تشکیل امپراتوری مقدس ملك یوحنّا در مشرق زمین » را در سر می‌پختند . ولی برای مغولها روابط سیاسی با دولتهای عیسوی فقط پس از « مواجه شدن با پایداری شکست ناپذیر مسلمین درکرانه های فرات و به وجود آمدن مسألهٔ مصر و شام » ارزش و اهمیت پیدا کرد .

ناگفته نگذریم که اغلب مورخان وسوسه های هتوم (حاتم) پادشاه مسیحی کیلیکیا را در دربار گیوك خان و منگوقاآن از عوامل مؤثر در تشویق و تحریك منگوقاآن برضد مسلمانان و تصمیم اعزام هولاگوخان به ایران می‌دانند . ولی ←

۳ـ دورهٔ روابط دوستانه و « تمایل به اتحاد » که تقریباً همزمان با « تشکیل دولت ایلخانی ایران و به وجود آمدن مسألهٔ مصر و شام در زمینهٔ سیاست جهانگشایی مغول » آغاز می‌شود[۱]. نویسندگان و مورّخان غربی غالباً دو موضوع مستقّل یعنی « وضع اقلیت مسیحی در قلمرو مغول و رفتار محبت‌آمیز سلاطین مغول با مسیحیان » و « روابط سیاسی مغول با دربارهای عیسوی » را موضوعی واحد یا لااقل دو موضوع کاملا مربوط و مکمّل یکدیگر تلقی کرده‌اند. اگر چه نفوذ عناصر

← این بدان معنی نیست که هنگام عزیمت هولاگوخان به سوی ایران دربار مغول اهمیتی خاص و استثنائی برای مسلمین مصر و شام قائل بود و نیازی به اتحاد با مسیحیان برای مقابله با آنان احساس می کرد، بلکه می‌توان یقین داشت که در نظر فرمانروایان قراقروم بغداد و خلافت عباسی مهمترین هدف و مسألهٔ سیاسی و نظامی محسوب می‌شد. در واقع فقط پس ازشکست عین‌جالوت بود که موضوع مصر و شام به تدریج به صورت یك « مسأله و عُقده » برای دولت مغول درآمد.

۱ـ ظاهراً باید شکست سپاه مغول به فرماندهی کیتوبوقا از امیر قدوز (الملك المظفّر قُطز) را در عین‌جالوت (رمضان ۶۵۸) مبدأ « مسألهٔ مصر و شام در سیاست دولت مغول » دانست. به وجود آمدن این مسأله تأثیر فوق‌العاده در سیاست داخلی و خارجی مغول (بخصوص دولت ایلخانی) داشت و حوادث و وقایعی را باعث شد که از لحاظ تاریخ ایلخانان وتحول سیاست دولت ایلخانی دارای اهمیت فراوان است. از جملهٔ این حوادث در درجهٔ اول « ایجاد محیط سوء ظن و تهمت همکاری و ارتباط با سلاطین مصر در ایران و دربار ایلخانان » و « گرایش ایلخانان به اقدامات و تظاهرات اسلامی به منظور رقابت با ممالیك مصر و از بین بردن نفوذ معنوی و محبوبیت مسلمین مصر و شام در جامعهٔ مسلمان ایران » و « استقبال از دعوت اتحاد دولتهای مسیحی و تمایل به توسعهٔ روابط دوستانه با دشمنان دشمنان » قابل ذکر به نظر می‌رسد.

مسیحی در دربارهای مغول را نمی‌توان در روابط سیاسی مغول با دولتهای مسیحی و تسهیل مأموریت سفرا و نمایندگان عیسوی بی‌تأثیر دانست ولی شکی نیست که سیاست اساسی دولت مغول (اعم از دربار مرکزی قراقروم و دربار ایلخانی) در این مورد یعنی رابطه با دولتهای اروپایی هرگز تحت تأثیر عوامل و عناصر داخلی نبوده و از مصالح و مقاصد سیاسی و نظامی الهام می‌یافته است .

ب – می‌توان تقسیم بندی دیگری به ترتیب زیر برای ادوار روابط مغول و دولتهای مسیحی پیشنهاد کرد که شاید برای شناخت بیشتر این مسأله خالی از فایده نباشد :

۱ـ دورهٔ نخست پیش از هولاگوخان که می‌توان آن را دورهٔ روابط دربار مرکزی مغول (یا خان بزرگ یا قراقروم) با دولتهای مسیحی نامید . این دوره به دو بخش تقسیم می‌شود :

بخش اول (از دورهٔ نخست) از آغاز هجوم مغول به ممالک خوارزمشاهی تا روزگار زمامداری توراکینا خاتون و جلوس گیوک خان که دورهٔ انتظار و آمادگی همه ملل غربی اعمّ از مسلمین و مسیحیان برای مقابله با سیل ایلغار محسوب می‌شود . در این دوره حرکت نظامی مغول هنوز با سدّ مشخّصی روبرو نشده بود و بغداد و آسیای صغیر و شام و مرزهای شرقی اروپا به عنوان هدفهای سیاست جهانگشایی دربار قراقروم یکسان در معرض تهدید قرار داشت .

بخش دوم (از دورهٔ نخست) از جلوس گیوک خان تا روزگار

ایلخانی هولاگوخان در ایران. در این دوره نمایندگان و هیأتهای مسیحی عازم دربار قراقروم و ایران می‌شوند ولی هنوز روابط دوستانهٔ مشخصی بین دربارهای اروپا و دربار قراقروم برقرار نشده و سرنوشت مأموریت فرستادگان مسیحی بستگی به اوضاع و احوال و تصادفات دارد. هیچیك از این هیأتها موفقیتی اساسی و قابل ذکر به دست نیاوردند. ادامهٔ روابط دربار مرکزی مغول با دربارهای مسیحی را در عهد ایلخانان ایران می‌توان ذیلی براین دوره به شمار آورد[۱].

۱ــ در این دوره است که مسیحیان به فکر تبلیغ دینی در دربار مغول می‌افتند و یکی از دو هیأتی که طبق تصمیمات شورای مذهبی لیون (۱۲۴۵ میلادی) عازم دربار خان بزرگ می‌شوند در سال ۱۲۴۶ میلادی (۶۴۴ هجری) مقارن جلوس گیوك خان به جای اوگتای قاآن به قراقروم می‌رسد و مورد پذیرایی دوستانه قرار می‌گیرد. اوگتای قاآن در ۶۳۹ وفات یافت ولی جلوس گیوك خان به علت اختلاف نظر بزرگان مغول و بخصوص مانع تراشیهای باتو پادشاه روسیه و دشت قبچاق تا سال ۶۴۴ به تأخیر افتاد. هنگام تشکیل قوریلتایی که گیوك را به عنوان خان بزرگ برگزید سفرا و هیأتهایی از طرف خلیفهٔ عباسی و علاءالدین صاحب الموت و پاپ در دربار مغول حضور داشتند. گیوك خان سفیران خلیفه و اسماعیلیه را با بی‌اعتنایی به حضور پذیرفت و بخصوص با فرستادگان صاحب الموت با خشونت رفتار کرد ولی چنانکه اشاره کردیم هیأت نمایندگی پاپ اینوسان چهارم به ریاست ژان دوپلان کارپن (یوهان فون پلانوکارپینی) مورد لطف و محبت قرار گرفت. (برای آگاهی از بزرگان غیر مغول و نمایندگانی که در قوریلتای انتخاب گیوك خان حاضر بودند و رفتار گیوك با فرستادگان خلیفه و ملاحده و یرلیغهای پیمان و امان که برای تکفور حاتم « هتوم » پادشاه ارمنی و الملك الناصر صاحب حلب فرستاده شد، رك : تاریخ مختصر الدول ابن‌العبری طبع بیروت ۱۹۵۸ ص ۲۵۷ - ۲۵۶).

هیأت دیگر در سال ۱۲۴۷ به اردوی بایجونویان در ایران رسیده ←

۲ ـ دورهٔ دوم یا عصر روابط ایلخانان با دولتهای عیسوی نیز شامل دو دوره و دو بخش است که دورهٔ نخست از زمان هولاگوخان تا جلوس سلطان محمود غازان طول می‌کشد و دورهٔ دوم از آغاز ایلخانی غازان عصر ایلخانان بزرگ را دربر می‌گیرد.

پ ـ تا روزگار غازان خان نفوذ مسیحیت در دربار های مغول (اعمّ از دربار قراقروم و دربار ایلخانان ایران) بیش از اسلام بوده و اقلیت مسیحی در قلمرو مغول از حمایت و امتیازات ویژه‌ای برخورداری داشتند. علّت این امر با توجّه به سابقهٔ آشنایی اقوام مغول با آیین مسیح و گرویدن بعضی از قبایل به کیش عیسوی و حضور عناصرمسیحی در دربار مغول کاملاً آشکار است.

← با رفتاری بسیار خشن و تحقیرآمیز مواجه می‌شود تا جایی که بایجو امر می‌کند پاپ باید شخصاً برای اظهار بندگی و قبول ایلی در پیشگاه قاآن حضور یابد. نام این سردار مغول در بعضی منابع باکونویان یا بایدو ذکر شده که اشتباه است (رك: تاریخ ادبی برون «از سعدی تا جامی» ص ۱۰؛ و تاریخ ایران سرپرسی‌سایکس، جلد دوم ص ۱۲۸).

هیأت معروفی نیز به ریاست گیوم دو روبروك (گیوم روبروکی، ویلهلم فون روبروك، ویلیام‌آف روبروك) از طرف سن‌لویی در سال ۱۲۵۳ به دربار منگوقاآن رسیده مورد لطف و عنایت قرار می‌گیرد.

شاید ذکر نام سیاحان مشهور ونیزی مافیوپولو و نیکوپولو و بخصوص «مارکوپولو پسر نیکوپولو» قهرمان حوادث و ماجراهای شگفت‌انگیز در روزگار قوبیلای قاآن نیز، که نامشان در خلال حوادث دورهٔ ایلخانان ایران (از اباقا تا غازان و بخصوص ارغون و گیخاتو و غازان پیش از جلوس برتخت ایلخانی) به چشم می‌خورد، در این یادداشت ضروری باشد.

مقارن انتشار اخبار حملهٔ مغول اعتقادی افسانه‌ای در اروپا شایع بود که از وجود امپراتور عیسوی بزرگ « پرسترجان » Prester John در آسیای مرکزی یا شرقی حکایت می‌کرد و چنین شایعه‌ای بیمناکی اروپاییان را از عواقب حملهٔ مغول با امید به « اتّحاد با تاتار برضدّ مسلمین و ترویج کیش عیسی در سرتاسر مشرق زمین » همراه می‌ساخت . این امپراتوری تصوّری غالباً با قبایل نایمان و کرائیت که پیش از ظهور چنگیز دین مسیح را پذیرفته بودند و بخصوص با دربار کرائیت تطبیق می‌شد و اونگ خان آخرین خان قبیلهٔ کرائیت را که در جنگ با چنگیز مغلوب و کشته شد همین « پرسترجان » یا « پرترژان » Prêtre Jean یا « ملک یوحنا » می‌پنداشتند[۱] .

وجود شاهزاده خانمها و مشاوران و وزرای مسیحی در دربار مرکزی مغول و مغول ایران موجب اساسی نفوذ مسیحیت بوده و بیش از هر عامل دیگر در تخصیص امتیازات ویژه برای مسیحیان و حُسن سلوک و رفتار دوستانه با هیأتهای مسیحی تأثیر داشته است .

از جملهٔ خاتونهای بزرگ مسیحی دربار مغول می‌توان از « **توراکینا خاتون** » زوجهٔ اوگتای قاآن و مادر گیوک خان و « **سُرقویتی** »[۲]

۱ـ برای تسمیهٔ اونگ خان به « ملک یوحنا » رجوع شود به : « تاریخ مختصرالدول ، للعلامة غریغوریوس الملطی المعروف بابن العبری » ، طبع بیروت سنة ۱۹۵۸ ، ص ۲۲۶ .

۲ـ ابن‌العبری در شأن این خاتون شعر زیر را آورده است (مختصر الدول ، ص ۲۴۸) :

فلو کان النساءُ کمثل هذه
لَفُضِّلت النساءُ علی الرجال

(سُیورقوقتیتی ، سرقوتنی بیگی) زوجهٔ تولوی خان (تولی) و دختر برادر اونگ خان کرائیت و مادر چهار شاهزادهٔ بزرگ یعنی مونککا وقوبلای و هولاگو و اریغ بوقا و « دوقوزخاتون» زوجهٔ مشهور هولاگوخان و « مریم (دسپینا) » دختر میخائیل پالئولوگوس امپراتور روم شرقی و همسر اباقاخان و همچنین از همسران مسیحی منگوقاآن (مونککا) نام برد.

از وزرای مسیحی دربار مغول نام قُداق نویان و چینقای امرای دورهٔ اوگتای قاآن و وزیران گیوک خان و همچنین بلغای نسطوری (بلغاآقا) وزیر منگوقاآن ، که حضورشان در دربار مغول موجب افزایش نفوذ مسیحیان و رفتار دوستانه با سفرا و هیأتهای مسیحی بود ، در تاریخ مذکور است [۱].

ت ـ از آغاز دورهٔ مغول در ایران تا روزگار سلطنت غازان به علّت زمامداری قومی بیگانه ، که نه تنها هیچگونه تعهّدی نسبت به ادیان آسیای غربی و اروپا (اسلام و مسیحیت و آیین یهود) نداشتند بلکه گاهی خود را آشکارا متمایل و علاقه‌مند به مسیحیان نشان می‌دادند ، همچنانکه مذاهب اقلیت اسلامی در برابر مذهب سنّت و جماعت قادر به اظهار وجود شدند اقلیتهای دینی (مسیحیت و یهود) نیز به جنبش درآمدند و با احساس مصونیت پای از گلیم خود فراتر نهاده حتی در

۱ـ برای ملاحظهٔ شواهدی دربارهٔ حمایت خاتونها و وزرای مسیحی مغول از مسیحیان رجوع شود به : تاریخ مختصرالدول تألیف ابن‌العبری ، بیروت ۱۹۵۸ ، ص ۲۴۸ و ۲۵۷ .

شرایط مناسب به توطئه علیه جامعهٔ اسلامی پرداختند[۱].

از توطئه های مسیحیان و یهودیان برضدّ مسلمانان در این دوره نباید چنین نتیجه‌گیری بشود که سیاست دربار مغول براساس تمایلات مذهبی مبتنی بوده و دولت مغول از پیروان یك مذهب در مقابل پیروان مذاهب دیگر حمایت می‌کرده است[۲]. بلکه این حوادث را در درجهٔ اول

۱– دربارهٔ بعضی توطئه های مسیحیان و بوداییان برضد مسلمین ورفتار و سلیقهٔ متفاوت بزرگان و خانان مغول در قبال این توطئه ها شواهد و حکایات جالبی در طبقات ناصری ذکر شده است که مطالعهٔ آنها برای آگاهی از گرفتاریها و مصائب مسلمانان در عصر مغول (پیش از ایلخانان) سودمند می‌نماید. رجوع شود به: طبقات ناصری، صفحه های ۶۸۳-۶۷۹ و ۶۹۴-۶۹۱ و ۷۲۰-۷۱۹.

۲– تضادهای شگفت انگیز در شیوهٔ رفتار و عکس‌العمل بزرگان و سران مغول نسبت به فرستادگان و سفیران مسیحی گواهی می‌دهد که سیاست دولت مغول از هرگونه «تمایل اساسی به کیش مسیحی» و اصولا «گرایش مذهبی» مبرّا و دور بوده است. چنانکه از دو هیأت نمایندگی که طبق تصمیمات شورای مذهبی لیون از طرف پاپ اینوّسان چهارم عازم قلمرو مغول می‌شوند یك هیأت در سال ۶۴۴ هجری مورد مرحمت و سیورغامیشی از طرف گیوك خان قرار گرفت و هیأت دیگر در سال ۶۴۵ در اردوی بایجونویان با اهانت و تحقیر و حتی خطر مرگ مواجه شد و با نامه‌ای مشحون از تهدید و وعید خطاب به پاپ مراجعت کرد. این عبارت از نامهٔ مزبور که بایجونویان به پاپ نوشته سیاست خشن و بی‌تبعیض مغول را نسبت به همهٔ اقوام و دول و ملل آشکارا نشان می‌دهد: «اگر می‌خواهی صاحب برّ و بحر و ملك خود باشی باید که تو ای پاپ به شخص خود نزد ما بیایی و به آن کسی که سراسر روی زمین در تصرف اوست تسلیم شوی، و اگر تو به ندای خدا و آن کسی که سراسر روی زمین را مالك است (یعنی خان بزرگ مغول) گوش نکنی ما آن را ندانیم و خدای داند»، ابل رموسات: یادداشتهایی در بارهٔ روابط سیاسی سلاطین مسیحی با امپراتوران مغول، جلد ←

باید نتیجهٔ طبیعی « به وجود آمدن خلاء قدرت و محروم شدن مذهب اکثریت از حمایت دولت ، و به عبارت روشنتر غیر مذهبی شدن دولت و حکومت » و « خارج شدن حاکمیت سیاسی و نظامی از دست مسلمین » و « فرصت طلبی و توطئهٔ اقلیتهای دینی و مذهبی » در قلمرو اسلامی مغول دانست.

برای درک این مسأله یعنی « عدم تعهّد و تعصّب دینی و اصولاً غیر مذهبی بودن دولت و سیاست مغول » توجّه به مجموع حوادث دورهٔ مغول ضرورت دارد و فقط بدین ترتیب می‌توانیم وقایع و امور متضادّی را که جز با قبول نظریهٔ مذکور قابل توجیه نخواهد بود ، از قبیل خصومت و مخالفت شدید توراکینا خاتون زوجهٔ مسیحی اوگتای قاآن با چینقای امیر مسیحی قاآن و اعتماد قاآنان و ایلخانان شمنی و بودایی به مشاوران و وزرای مسلمان[1] و تأسیس مدرسهٔ علوم اسلامی در بخارا از طرف سُرقویتی زوجهٔ عیسوی تولوی خان و شرکت اباقاخان در مراسم عید پاک مسیحیان و امتیازات خاص نصاری در عهد هولاگوخان و توجّه

← دوم ص ۴۲۱ (Mém. Acad. Inscr. 1821–1822). مقایسه شود این عبارت بایجو که از لاتینی ترجمه شده با نظیر همین تهدید در موارد دیگر : تاریخ جهانگشای (جلد اول ص ۱۸) ، و جامع التواریخ (جلد سوم ، باکو ۱۹۵۷ ص ۴۵ . پیغام هولاگو به خلیفهٔ عباسی) .

۱ــ به عنوان مثال در این مورد می‌توان از **جعفر** سفیر چنگیزخان در نزدآلتون خان و **محمود یلواج** مشاور چنگیز و حاکم چین شمالی از طرف اوگتای قاآن و **مسعودبیگ** پسر محمود یلواج از حکّام معتبر دورهٔ اوگتای و همچنین از صدور و وزرای ایلخانان ایران ، که همه غیر از یکی ایرانی و مسلمان بودند ، یاد کرد .

هاله‌ای از ابهام پوشیده بوده و مسیحیان و مسلمانان مصر و شام وحتی مردم ایران و اطرافیان غازان تصوّرات گوناگون دربارهٔ وی داشته‌اند[۱]. برای حصول تصوری روشن از این تضادّها بدین اشاره اکتفا می‌کنیم که غازان ، از نژاد مغول و فرزند ارغون بن اباقا ، در جوانی بت پرست و انیس و جلیس بخشیان ، سپس مسلمان متعصب و سختگیر در اجرای احکام اسلامی ، متمایل به تشیع و دوستار علویان ، دشمن آشتی‌ناپذیر

۱ـ ظاهراً بعضی دول مسیحی می‌پنداشتند که غازان در باطن متمایل به آیین مسیح و لااقل دارای عواطف مسیحیت است . مسلمانان مصر و شام گرویدن غازان را به دین اسلام نوعی نیرنگ و خدعه می‌دانستند و در همدستی او با دول و ملل مسیحی تردید نداشتند . گروهی از مسلمین ایران نیز در خلوص مسلمانی غازان متردّد بودند و تعصّب وی را در مورد اجرای احکام و تعظیم شعائر اسلامی نوعی اقدام صوری و مصلحتی تلقی می‌کردند و به همین سبب خواجه رشید الدین فضل الله در تاریخ مبارک غازانی اثبات و تأکید در بارهٔ اخلاص و ایمان واقعی غازان را لازم تشخیص داده و برای ردّ و تکذیب این شایعات مجبور به بحث و استدلال شده است . مسلمین سنّی تمایل باطنی ایلخان را به مذهب تشیع مسلم می‌دانستند و بدین مناسبت از وی ناراضی و گله مند بودند و شاید از میان اتهامات و تصورات گوناگون که ذکر کردیم همین تصور حقیقت و واقعیت داشته است .

رجوع شود به : تاریخ ایران سایکس ، جلد دوم ص ۱۵۹ - ۱۵۸ (مطرح بودن تمایل غازان به مسیحیت) ؛ تاریخ مبارک غازانی ، ص۱۶۹ - ۱۶۵ (استدلال خواجه رشید الدین در باب خلوص ایمان غازان و ردّ ظن و تصور اکثر خلق که شایع بوده) ؛ النجوم الزاهرة ، الجزء الثامن ص ۱۴۶ - ۱۴۲ و صبح الاعشی ، الجزء السابع ص ۲۵۰ - ۲۴۲ (نامهٔ الملك الناصر به سلطان محمود غازان متضمن شك و تردید در خلوص ایمان ایلخان. طبق نسخهٔ مندرج در النجوم الزاهرة غازان به « انتصار عبدهٔ صلبان » و یاری مسیحیان متهم شده است) .

ملوك مصر، دارای روابط دوستانه با دول مسیحی» بوده و با جنبه های گوناگون شخصیت و رفتار خود قضاوتهای متفاوتی به وجود آورده و احساسات متضادّی را له و علیه خود برانگیخته است.

آنچه مسلّم است دشمنی غازان با ملوك مصر و شام و روابط او با دولتهای عیسوی مطلقا عاری از تمایل عاطفی و مذهبی و صرفاً دارای جنبهٔ سیاسی بوده است.

بطورکلّی می‌توان روابط غازان و مسیحیان را چنین توصیف کرد:

۱ـ خصومت غازان با دولت ممالیك مهمترین و شاید تنها علت علاقهٔ این ایلخان به حفظ و ادامهٔ روابط دوستانه با دربارهای مسیحی است.

۲ـ موقع مشخّص غازان از لحاظ تقویت آیین اسلام و تظاهر به جهاد دینی در مقابله با سلاطین مصر موجب دلسردی و نا امیدی دول مسیحی بوده و روابط دربارهای اروپا با دربار ایلخانی در روزگار غازان رنگ صمیمانه و شور و هیجان دورهٔ اباقا و ارغون را ندارد.

۳ـ مسیحیان ایران در دورهٔ سلطان محمود غازان از نفوذ و آزادی ادوار پیشین برخوردار نیستند و پس از نزدیك نیم قرن بهره‌مندی از عزّت و اقتدار استثنائی دوباره به وضع عادی و شرایط طبیعی «اقلیت مذهبی» باز می‌گردند[۱]. با وجود این در روزگار غازان، از پرتو قوانین

۱ـ برتولد اشپولر، که آشکارا به مسألهٔ «روابط دوستانهٔ ایلخانان ایران با دولتهای مسیحی در زمینهٔ سیاست خارجی و حمایت از مسیحیان در زمینهٔ سیاست داخلی» علاقه مند است و این روابط و حمایت را مزیتی اساسی برای ←

۲ـ فرستادن نمایندگانی به دربار پادشاه ولایت آراگن Aragon برای جلب کمك و همراهی او در جنگ با مسلمین. امپراتور روم شرقی هم که با ایلخان ایران قرابت داشت نمایندگانی به همراهی نمایندگان اباقا به اسپانیا فرستاده بود ولی پادشاه آراگن ظاهراً به علت بیم از عهد شکنی و بیرحمی مغول به وعده هایی که در این مورد داد عمل نکرد.

۳ـ فرستادگان اباقا در سال ۶۷۳ هجری (۱۲۷۴ میلادی) در شهر لیون در شورایی که به امر پاپ گرگوار دهم Grégoire X تشکیل یافته بود شرکت کردند، ولی مسیحیان و صلیبی‌ها آنچنان از قدرت مسلمین در هراس بودند و عزمشان در مقابله با مجاهدان اسلام سست شده بود که نتوانستند با اباقاخان در مورد لشکرکشی به شام و مصر به توافق برسند.

۴ـ در حدود سال ۶۷۵ هجری اباقا، که دربارهٔ مصالح مسیحیت دلسوزتر از خود عیسویان بود، نمایندگانی به حضور پاپ ژان بیست و یکم فرستاد و پیروان مسیح را به پس گرفتن بیت المقدس از دست مسلمین دعوت کرد و در این باره وعدهٔ مساعدت داد، و نمایندگان اباقا به پاپ و پادشاهان فرانسه و انگلستان اظهار داشتند که اباقا و قوبیلای قاآن مایل به قبول کیش عیسوی می‌باشند[1].

۱ـ بعضی نامه هایی که از طرف پادشاهان اروپا به اباقاخان نوشته شده (از جمله نامهٔ ادوارد اول پادشاه انگلستان) در دست است. همچنین از مدارك موجود برمی‌آید که در سال ۶۷۷ هجری (۱۲۷۸ میلادی) هیأتی از طرف پاپ به دربار اباقا اعزام شده است.

به این ترتیب اساس سیاست اباقاخان جلب کمك و دوستی مسیحیان و دشمنی با اسلام و مسلمین بود و نتیجهٔ این سیاست آن شد که چشم امید مسلمین ایران به مسلمانان مصر و شام و مقاومت آنان باشد و همین توجه معنوی موجب حصول نتیجهٔ معکوس یعنی تضعیف سیاست اباقا در مقابله با سلاطین مصر و باعث تقویت و افزایش نفوذ مسلمین مصر و شام گردد.

دورهٔ غازان خان ـ فتوحات و توفیقات غازان خان در شام (بخصوص فتح مجمع المروج در سال ۶۹۹ هجری) موجب شد که توجه دشمنان مسلمین مصر و شام به سوی ایلخان ایران معطوف بشود و مسیحیان، که در جنگ با سلاطین مصر و شام موفقیتی نیافته و براثر پایداری و دلاوری مجاهدان اسلام از ممالك اسلامی رانده شده بودند، برای گرفتن انتقام شکستهای خود ایلخان را در جنگ با مسلمین مصر و شام و برانداختن قدرت مسلمین تشویق بکنند. بدیهی است چنانکه مکرر اشاره کرده‌ایم روابط سلطان محمود غازان با مسیحیان هرگز شور و حرارت روابط اباقا و مسیحیان را نداشت زیرا غازان خود مسلمان بود و جنگ برضد سلاطین مصر و شام را نوعی جهاد تلقی می‌کرد و عنوان سیاست او این بود که می‌خواهد مسلمانان و ممالك اسلامی را از جور و بیداد ملوك مصر و امرای سرکش شام نجات دهد و کلیهٔ مسلمین را در زیر لوای واحد امپراتوری اسلام گردآورد و طبیعی است که چنین منظوری نمی‌توانست برای مسیحیان خوش‌آیند باشد.

می‌توان گفت که اگر روابط اباقا با ملل و دول مسیحی جنبهٔ «سیاسی و گرایش مذهبی ضدّ اسلامی» داشت روابط غازان خان براساس «مصلحت و تشریفات» و دارای جنبهٔ «سیاسی و اسلامی ضدّ مصری» بود و به‌عبارت روشنتر و از دیدگاهی دیگر می‌توان سیاست این ایلخان را «سیاست اسلامی ایرانی» در برابر «سیاست اسلامی عربی» دانست[1].

البته نباید فراموش کرد که سلطان محمود غازان، با وجود پذیرفتن دین اسلام و پیروی از سیاست اسلامی مشخص در زمینهٔ امور داخلی و مسائل خارجی، همچنان از «اصول سیاست جهانگشایی چنگیزی» و «استراتژی کلّی سیاسی و نظامی مغول» پیروی می‌کرد وگرایش سنتی دولت غازانی به حفظ روابط دوستانه با دولتهای عیسوی آبشخوری جز کینهٔ دیرینهٔ مسیحیان و مغول نسبت به مسلمین مصر و شام نداشت.

چنانکه اشاره کردیم شکست سلطان مصر در مجمع المروج و ورود پیروزمندانهٔ غازان به دمشق و تصرف بیت المقدس از طرف سپاه ایلخانی، که پس از شکستهای پی‌درپی اباقاخان و پیروزیهای مکرّر سلاطین مصر فتحی نمایان و در واقع نوعی فتح الفتوح محسوب می‌شد، انعکاسی وسیع در شرق و غرب عالم داشت و موجب افزایش اعتبار و عظمت غازان در انظار جهانیان و جلب توجّه دولتهای مسیحی شد. غازان در رمضان سال ۷۰۰ هجری مکتوبی از پادشاه آراگن (از ممالك

۱ــ دلائل این نظر و پیشنهاد در فصول پیشین مطرح شده است.

اسپانیا) دریافت کرد که در آن نامه پادشاه آراگن غازان خان را مقتدرترین و بزرگترین سلاطین مغول و شاهنشاه مشرق زمین خوانده و اظهار داشته بود که عموم رعایای او حاضرند برای باز گرفتن اراضی مقدسهٔ فلسطین در رکاب ایلخان شمشیر بزنند ، و درخواست کرده بود ایلخان یك پنجم از اراضی مقدسه را که از تصرف مسلمین خارج کرده به عیسویان واگذارد . اعزام هیأتهایی از طرف اندرونیکوس امپراتور بیزانس و ادوارد اول پادشاه انگلستان به دربار ایلخانی نیز قابل ذکر است . اندرونیکوس ضمن پیشنهاد ازدواج یکی از شاهزاده خانمهای یونانی با غازان خان استدعا کرده بود اوامر ایلخانی برای رفع تجاوزات ترکان آسیای صغیر در سرزمین روم شرقی صادر بشود . غازان خان نیز که مایل بود حال اتحاد بین دربار ایلخانی و دربارهای اروپا را حفظ بکند سفرایی به اروپا فرستاد ولی به همان علل که در دورهٔ اباقا مانع از پیشرفت منظور مسیحیان و اباقا شد و نیز به علت اینکه وجه اشتراك و تشابهی بین هدف مسیحیان و ایلخان مسلمان ایران وجود نداشت از این مبادلهٔ سفرا نتیجه‌ای به دست نیامد .

دورهٔ اولجایتو ـ سلطان محمد خربنده اولجایتو با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا و روم شرقی ارتباط داشت و در سال ۷۰۴ هجری نمایندگانی با مکتوبی که به خط اویغوری نوشته شده بود به فرانسه و انگلستان و ایتالیا فرستاد . این فرستادگان به حضور فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه و ادوارد دوم پادشاه انگلیس و پاپ کلمان پنجم بار یافتند ولی از این

سفارتها و مکاتبه‌ها نتیجه‌ای حاصل نشد و منظور اولجایتو که ظاهراً به دست آوردن متحدانی برای حمله به شام و مصر بود تأمین نگردید.

دورهٔ ابوسعید بهادر خان ـ در دورهٔ این پادشاه روابط نسبةً دوستانه‌ای میان دربار ایلخانی و سلطان مصر برقرار بود ولی این روابط مانع ازین نبود که گاهی گوشه‌ای از رقابت و خصومت دیرین تجدید بشود، چنانکه در واقعهٔ هجوم سپاهیان الملک الناصر پادشاه مصر به ارمنستان صغیر و غارت شهر سیس و به اسیری بردن گروهی کثیر از ارامنه پاپ ژان بیست و دوم نامه‌ای به تاریخ ژوئیه ۱۳۲۲ میلادی (جمادی الثانی ۷۲۲ هجری) به ابوسعید نوشت و ضمن یادآوری سیاست سابق ایلخانان در خصومت با مسلمین مصر و شام و دوستی و اتحاد با عالم مسیحیت او را به کمك ارمنستان تشویق کرد و به قبول مذهب مسیح دعوت نمود[۱]. در سالهای بعد لئون پادشاه ارمنستان از ابوسعید استمداد کرد و ایلخان باوجود معاهدهٔ دوستانه‌ای که با سلطان مصر داشت سپاهی به مدد او روانه کرد ولی پیش از رسیدن سپاهیان ایلخان ارامنه در برابر سلطان مصر از پای درآمدند و به موجب پیمانی که میان ارمنستان و الملك الناصر بسته شد جنگ پایان یافت و پادشاه ارمنستان در سال ۷۲۹ هجری رسماً تبعیت الملك الناصر را پذیرفت.

۱ـ برای متن این نامه و همچنین تأسیس کلیسا در شهر سلطانیه (۱۳۱۸ میلادی مطابق با ۷۱۸ هجری) به امر پاپ و تعیین «فرانسوا دوپروز» و بعد از او «گیوم دادا» به اسقفی سلطانیه و خلیفگی مسیحیان ایران رجوع شود به: «تاریخ مغول از چنگیز تا تیمور» تألیف بارون دهسن، جلد چهارم ص ۶۶۴ - ۶۶۲.

صلح و دوستی بین ایلخانان و سلاطین مصر

در ضمن خصومت و عداوت و جنگ بین ایلخانان ایران و ملوک مصر و شام گاهی تیز عداوت دیرینه موقتاً فراموش می‌شد و صلح و دوستی جانشین جنگ و دشمنی می‌گردید. می‌توان عهد هولاگوخان و اباقاخان و غازان خان را «عصر خصومت و عهد کینه توزی» و روزگار سلطان احمد تکودار و سلطان ابوسعید را «دوران صلح و آرامش» به شمار آورد.

سلطان احمد تگودار پس از جلوس بر تخت ایلخانی در همان اوایل سلطنت چند تن نماینده، که مشهورترین آنان کمال الدین عبدالرحمن رافعی شیخ الاسلام و قطب الدین شیرازی قاضی شهر سیواس بودند، در اواخر جمادی الاولی سال ۶۸۱ هجری پیش سیف الدین قلاوون پادشاه مصر فرستاد و در مکتوبی که نوشت تشرّف خود به دین اسلام و اقداماتی را که در زمینهٔ تقویت شروع محمّدی و اجرای احکام شرع مبین و اصلاح امور اوقاف و تمشیت کار حج و حجاج به عمل آورده بود شرح داد و تصمیم خود را (برخلاف سیاست مقرّر از طرف قوریلتای مغول که جنگ و خصومت با سلاطین مصر را لازم شناخته بود) به ترک خصومت دیرینه و داشتن روابط دوستانه به اطلاع پادشاه مصر رسانید.
الملک المنصور سیف الدین قلاوون در پاسخ سلطان احمد از اسلام آوردن ایلخان و کوششهای او در زمینهٔ تقویت مبانی دین حنیف اظهار شعف کرد و دوستی میان ایلخان ایران و دولت مصر را موجب خیر و

سعادت شمرد. اگر چه قلاوون در نامهٔ خود ادّعای مسلمانی تکودار را چندان جدّی نگرفته و بالحنی متکبّرانه و کنایه‌آمیز و دو پهلو پاسخ داده است ولی در هرحال لحن پاسخ او با لحن خشن و بی‌ادبانه و استهزاءآمیزی که در پاسخ الملک الناصر محمد بن قلاوون به سلطان محمود غازان به چشم می‌خورد قابل مقایسه نیست[1] و می‌توان گفت سلطان احمد تکودار نخستین بلکه تنها ایلخانی است که تمایل واقعی به صلح و دوستی با سلاطین مصر داشته و شاید جان برسر این کار نهاده است.

در روزگار سلطنت سلطان ابوسعید، سلطان مصر الملک الناصر گروهی از فدائیان اسماعیلی شام را که مورّخان عدهٔ آنها را سی نفر نوشته‌اند برای قتل قراسنقر که در عهد اولجایتو به ایران پناهنده شده بود محرمانه به تبریز فرستاد. اگر چه این فدائیان به مقصود خود که کشتن قراسنقر بود نرسیدند و غالب ایشان دستگیر و کشته شدند ولی این پیش‌آمد در رابطهٔ دربار ایلخانی و ملک مصر تأثیر بدی بخشید و چون احتمال می‌رفت که فدائیان مأموریتی مهمتر از کشتن قراسنقر

۱ـ رجوع شود به: مسامرة الاخبار، تألیف کریم اقسرایی، ص ۱۳۷ - ۱۳۶؛ صبح الاعشی تألیف قلقشندی، الجزء السابع ص ۲۴۲ - ۲۳۷ و ص ۲۵۰ - ۲۴۳؛ النجوم الزاهرة تألیف ابن تغری بردی، الجزء الثامن ص ۱۴۶ - ۱۴۲. ذکرخیری که در نامهٔ محمد بن قلاوون به غازان خان از عمّ غازان یعنی سلطان احمد (در واقع عمّ پدر غازان) به میان آمده و از مراسله و مبادلهٔ هدایا و تحف بین سلطان احمد و قلاوون یاد شده حاکی از حسن ظن سلاطین مصر دربارهٔ سلطان احمد است، رك: صبح الاعشی، الجزء السابع ص ۲۴۹.

یعنی قصد جان ایلخان و امرای بزرگ را داشته باشند امیر چوپان در صدد قتل فرستادهٔ سلطان مصر که در اردوی ایلخانی بود برآمد ولی خواجه علیشاه از این عمل جلوگیری کرد وقرار شد برای روشن ساختن رابطهٔ ایران و مصر سفیری به مصر فرستاده بشود. سفیر ایران در شام و مصر با احترام مورد استقبال قرار گرفت و چون در این زمان سلطان ابوسعید به علّت وقوع قحط و غلا و طوفان و تگرگ امر داده بود میخانه ها و طرب خانه ها را ببندند و از اشاعهٔ فحشا و رواج شرب خمر و زنا که به نظر زهاد و علما موجب خشم الهی و نزول مصائب آسمانی شده بود جلوگیری بکنند این اقدامات در نزد سلطان مصر سخت مقبول و مطلوب افتاد و براثر وجود همین زمینهٔ مناسب در سال ۷۲۱ هجری معاهده‌ای میان طرفین با شرایط دوستانه منعقد شد و بین دو مملکت روابط صلح آمیز برقرار گردید و یکی از خاتونهای مغول به عقد الملک الناصر درآمد. این دوستی تا آخر روزگار ابوسعید برقرار بود و تا سال ۷۳۶ (سال وفات آخرین ایلخان بزرگ ایران) مبادلهٔ سفرا و مراسلات و هدایا بین طرفین ادامه داشت[1].

بزرگترین تهمت در روزگار ایلخانان

در هر روزگاری موضوعی پایهٔ تهمت و تکفیر قرار می‌گیرد و

۱ـ رجوع شود به: تاریخ ادبی براون (از سعدی تا جامی) ص ۵۹؛ تاریخ مفصل ایران (تاریخ مغول) عباس اقبال، ص ۳۴۷ - ۳۴۶؛ تاریخ مغول از چنگیز تا تیمور، تألیف بارون دهسن، جلد چهارم ص ۶۵۶ - ۶۵۴.

بجا یا نابجا مردم را به این تهمت متّهم می‌دارند و طعمهٔ شکنجه و مرگ می‌سازند. چنانکه در روزگار پیش از اسلام در دورهٔ ساسانیان تهمت مانوی و مزدکی بودن تهمت رایج بود و هزاران بیگناه را به این تهمت زنده زنده پوست کندند و سوزاندند و کشتند و در دورهٔ غلبهٔ اسلام تهمت رفض و الحاد جانشین تهمت «مانوی و مزدکی بودن» شد و گروهی بی‌شمار به جرم هوا خواهی هفت و دوازده امام و اعتقاد به «مخلوق بودن کلام ربانی» و «عدم امکان رؤیت الهی» و «ارکان ثلاثهٔ ایمان» یا «اثبات منزلة بین المنزلتین» یا «نفی صفات ازلیه از ذات» یا «قبول دوگانگی مصادر خیر و شرّ» داغِ «مجوس هذه الامّة» خوردند و سر به باد دادند.

نباید تصور کرد که بیگناهان و فرزندان آدم را به بهانهٔ کفر و الحاد و به جرم مذهب و فکر و اعتقاد کشتن فقط در مشرق زمین رایج بوده است. تاریخ غرب از لکه های خون بیگناهانی که روزگاری به جرم مسیحی بودن طعمهٔ حیوانات درنده می کشتند و زمانی به گمان عدم اخلاص به آیین مسیح زنده زنده سوزانده می‌شدند و گاهی به گناه گرویدن به مذهب پروتستان آماج تیر تکفیر کاتولیکها قرار می گرفتند و در حمّام خون «سن بارتلمی» غوطه می‌خوردند پوشیده شده است.

چنانکه از بررسی تاریخ ایران در دورهٔ اسلامی برمی‌آید بزرگترین تهمت و مستمسك تکفیر در ایران پیش از دورهٔ مغول تهمت رفض و اعتزال و الحاد و هواخواهی علویان و فاطمیان بود. در دورهٔ

مغول کم‌کم رنگ تهمت عوض می‌شود و بازار تعصبات مذهبی از گرمی می‌افتد و اگر چه نفوذ سنّت و تهمت رفض هنوز در اذهان باقی است، تا جایی که سلطان محمد خدابنده هنگامی که امیر طرمطاز او را به قبول مذهب تشیع تشویق می‌کرد بانگ براو می‌زند و می‌گوید «ای بدبخت می‌خواهی مرا رافضی سازی؟»، ولی براثر غلبهٔ مغول و برافتادن دولت عباسیان از تعصبات مذهبی کاسته شده و اگر هم تعصبی باشد تعصبی رو به زوال و محروم از حمایت حکومت و بقیه و دنبالهٔ خوی اجتماعی گذشته است. آزادی مباحثات و مناظرات مذهبی و مصونیت اصحاب عقاید مختلف و محترم بودن علمای مذاهب شافعی و حنفی و شیعه در دربار ایلخانان، به شرحی که در مبحث «دین و مذهب در عهد ایلخانان» گفته خواهد شد، از مظاهر بارز این خرق تعصب به شمار می‌رود.

ولی آنچه در این دوره مایهٔ تکفیر و تهمت و موجب عذاب و محنت محسوب می‌شود رابطه داشتن با سلاطین مصر و شام و مسلمین آن دیار است.

اتّهام مکاتبه با سلاطین مصر و شام در دورهٔ ایلخانان مسبب زجر و شکنجه و اثبات این اتّهام مایهٔ مرگ فجیع حتمی بود و چه بسا وزرا و امرای بیگناه که به این اتهام مقیّد و مغلول بلکه مقتول شدند.

این تهمت یادآور «تهمت تمایل به خلفای فاطمی مصر» در روزگار غزنویان است و چنانکه حسنک وزیر جان برسر آن اتهام نهاد در عهد ایلخانان نیز تنی چند از وزرا و امرا جان و هستی برسر این

تهمت نهادند. فرق این دو تهمت در دو عصر این بود که تهمت دورهٔ غزنویان جنبهٔ «ضدّ شیعی و ضد علوی» داشت و از نفوذ روحانی و سیاسی دولت عباسی سرچشمه می‌گرفت ولی تهمت دورهٔ ایلخانی برعکس دارای جنبهٔ «ضدّ عباسی وضدّ عربی» و ناشی ازمصالح سیاسی ونظامی دولت مغول بود و چنانکه پیش ازین نیزگفته‌ایم می‌توان در «روابط خصومت آمیز ایلخانان و ملوک مصر» رنگ تصادم عنصر ایرانی و غیر ایرانی و آثار گرایش تدریجی دولت و جامعهٔ ایران را به سوی احراز موقع مذهبی مستقل تشخیص داد. نکتهٔ دیگری که در این مورد یعنی امتیاز تهمت بزرگ دورهٔ غزنویان و ایلخانان نسبت به همدیگر قابل ذکر می‌نماید این است که در دورهٔ غزنوی تهمت ارتباط با فاطمیان اگر چه از مقاصد سیاسی و مصالح جهانداری مایه می‌گرفت ولی به ظاهر صد در صد رنگ مذهبی داشت امّا در عهد مغول تهمت تمایل به سلاطین مصر مطلقا از دشمنی سیاسی و نظامی سرچشمه می‌گیرد و رنگ تکفیر مذهبی ندارد. در واقع نتایج اجتماعی و مذهبی مهمی از این خصومت (بخصوص از آغاز دورهٔ غازان) حاصل می‌شود بدون آنکه اصل مسأله ریشهٔ مذهبی و رنگ تعصب دینی داشته باشد[1].

۱- به عقیدهٔ بعضی مورخان یکی از علل مهم توجه امرا و بزرگان دربار ایلخانی به مذهب تشیع همین «تهمت ارتباط با ملوک قاهره و خلیفهٔ عباسی مصر» است یعنی ارکان دولت و بزرگان کشور آشکارا خویش را شیعه معرفی می‌کردند تا از تهمت و افترای حسودان و دشمنان در امان بمانند. این احوال در ممالک مصر و شام هم بی‌عکس‌العمل نماند و مردم شیعه در آن ممالک سخت دچار رنج و تعب شدند و هرکس به عنوان رفض و تشیع متهم می‌شد بی شبهه خونش هدر بود زیرا شیعه را هواخواه سلاطین ایران و دشمن دولت ممالیک و خلافت عباسی می‌شمردند.

از میان وزرا و امرا و بزرگانی که در دورهٔ ایلخانان مغول آماج تیر این تهمت قرار گرفتند عطا ملک جوینی و معین الدین پروانه و امیر نوروز از همه مشهورترند :

۱ـ **علاءالدین عطا ملک** را دشمنان به این گناه متهم کردند ولی کوشش آنان به جایی نرسید و این داستان چنان بود که « قرابوقا نامی که از جانب مغول شحنهٔ بغداد بود با نایب خود اسحق ارمنی یکی از اعراب بدوی را فریفته به وی آموختند تا درهمه جا بگوید که علاءالدین عطا ملک او را از بادیه طلب کرده تا دلیل راه وی باشد به شام و قصد آن دارد تا با اموال و اولاد و علایق خود به ممالک شام مهاجرت نماید ، و معلوم است که در آن عهد عداوت و همچشمی بین پادشاهان مغول و سلاطین مصر و شام معروف به ممالیک تا چه درجه اسباب سوء ظنّ طرفین بوده و بالاترین تهمتی در ایران عبارت بود از اتهام به مکاتبهٔ سلاطین مصر و شام و در مصر اتهام به مکاتبهٔ با مغول ، باری چون از اعرابی مطمئن شدند خانهٔ عطا ملک را محاصره کرده وی را گرفته با اعرابی به اردوی اباقاخان بردند ، اعرابی در زیر شکنجه و چوب اقرار کرد که سخنان وی تهمت صِرف و محرّک وی در این عمل اسحق ارمنی بوده است فرمان شد تا اسحق ارمنی و اعرابی هر دو را به قتل رسانیدند »[1] و عطا ملک کماکان به حکومت بغداد باقی ماند .

۱ـ مقدمهٔ مرحوم علامه قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی ، طبع لیدن سنهٔ ۱۹۱۱ مسیحی ، جلد اول صفحه های لج و لد ، به نقل از « تاریخ مختصرالدول لابی‌الفرج بن العبری ، طبع بیروت ص ۴۹۸ - ۴۹۷ » (چاپ جدید بیروت ، ۱۹۵۸ ، ص ۲۸۵) .

علاءالدین عطاملک در رسالهٔ مجهول الاسمی که نام آن معلوم نیست و مندرجات آن متمم تسلیة الاخوان است چنین می‌نویسد در شرح سعایت و سعی دشمنان در متهم ساختن او که «چون جماعت اعدا هر تیر مکیدت که در جعبهٔ تزویر داشتند بیفکندند و از مدفونات و مودعات اموال موهوم ترشحی پیدا نشد و آفریده‌ای از او شکایتی نگفت و گناهی بر او ثابت نگشت از سیئات افعال و اکاذیب اقوال خود ترسان بودند و از کرده و گفته هراسان و بدین سبب باز مفسدان خلوت نشینی آغاز کردند و بعد از فکر طویل بر آن قرار نهادند تا به مکاتبت و مراسلت ملوک شام و مصر عرض ما را آلوده کنند و مزاج ایلخانی را ازین رهگذر متغیر سازند»[۱].

۲ـ قتل فجیع **معین‌الدین پروانه**، پروانهٔ بدبخت روم و مرید مولانا جلال الدین محمد، بعد از جنگ مشهور ابلستین هم صفحه‌ای مشخص از کتاب قربانیان تهمت رابطه با ملوک مصر محسوب می‌شود. در سال ۶۷۵ هجری که بیبرس سلطان مشهور مصر به دعوت بعضی از فراریان روم و با اطمینان از همدستی و همدلی پروانه عازم لشکرکشی به آن سرزمین گردید لئون پادشاه ارمنستان معین الدین پروانه و امرای

۱ـ مقدمهٔ تاریخ جهانگشای جوینی، ص مح و مط و ص مج. علاءالدین دو رسالهٔ تسلیة الاخوان و رسالهٔ مجهولة الاسمی را که متمم آن است در شرح مصائب وارده برخود تألیف نموده و هرکدام از این دو رساله در ذیل یکی از نسخ جهانگشای موجود در کتابخانهٔ ملی پاریس نوشته شده است (Suppl. pers. 1556 و Suppl. pers. 806).

مغول را از حرکت لشکر مصر آگاه کرد ولی پروانه قول لئون را پیش امرای مغول دروغ جلوه داد و آنان را اغفال کرد تا اینکه بیبرس در رسید و به شرحی که در فصول پیشین گذشت قشون مغول و روم را در صحرای ابلستین تار و مار کرد. پروانه که مسؤول واقعی این شکست بود مورد عتاب اباقا، که از این واقعه سخت متألم و خشمناک بود، واقع شد ولی در مقام عذرخواهی برآمده سعی کرد بیگناهی خود را ثابت بکند. اباقا نیز در ظاهر پروانه را مورد محبت قرار داده خشم خود را پنهان داشت و او را با خود به اردوگاه آلاتاغ آورد و در آنجا به امر ایلخان او را به یارغو نشانده محکوم ساختند. بیبرس هم که از پروانه خوشدل نبود و از اینکه در قیصریه به حضور او نرفته است دلی رنجیده داشت به نمایندگان ایلخان که نامهٔ تهدیدآمیزی پیش او برده بودند تلویحاً فهمانید که لشکرکشی او به تحریك پروانه بوده است. این مقدمات و اصرار زنان و فرزندان داغدیدهٔ مغول که تشنهٔ انتقام بودند باعث شد که اباقاخان فرمان قتل معین الدین را صادر کرد. معین الدین پروانه و کسانش به دست یکی از امرای مغول به قتل رسیدند و مغول جسد پروانه را قطعه قطعه کرده از غیظ و غضب گوشت او را پختند و خوردند.

چنانکه از منابع معتبر تاریخ دورهٔ ایلخانی، مانند جامع التواریخ و تاریخ وصاف و تاریخ ابن بیبی و حبیب السیر، برمی‌آید معین الدین پروانه که مسلمانی مؤمن و مخلص بود با سلطان مصر روابطی داشته و نهضت و حرکت الملك الظاهر بیبرس بندقداری به جانب روم بنا بر

استدعای او به وقوع پیوسته است. ولی معین الدین همواره سعی داشت که در ضمن کمك به پیشرفت سلطان مصر الملك الظاهر معتمد ایلخان ایران نیز باشد و ازین رو تا پایان زندگی نتوانست روش مستقیمی اختیار کند و بالاخره هم جان برسر این بازی نهاد.

خیانت معین‌الدین پروانه به ایلخان ایران و مکاتبهٔ او با بندقداری در تاریخ ابن‌بیبی و کتاب ادیب شرف الدین معروف به وصاف الحضرة به تصریح مذکور است، ولی در جامع التواریخ رشیدی به ذکر واقعه و تهمت رابطه و مکاتبه با بندقداری بدون تأیید یا تردید اکتفا شده است. صاحب حبیب السیر به نقل نظر وصاف الحضرة در این مورد بسنده کرده و ابن عبری چنانکه از مورخی شایسته و باریك بین انتظار می‌رود دو وجه و دو احتمال مختلف را دربارهٔ تسامح پروانه به نفع سلطان مصر و تکذیب قول لئون ملك ارمن قابل توجه دانسته است. اما در کتاب کریم اقسرایی اشاره‌ای به خیانت پروانه نمی‌یابیم[1].

۱ـ رجوع شود به: الاوامر العلائیه فی‌الامور العلائیه تألیف ابن بیبی، آنکارا ۱۹۵۶، ص ۶۸۴ - ۶۸۲. تحریر تاریخ وصاف به قلم عبدالمحمد آیتی ۱۳۴۶، ص ۵۴ - ۵۳. جامع التواریخ، جلد سوم، باکو ۱۹۵۷، ص ۱۴۷ - ۱۴۳. مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، آنکارا ۱۹۴۴، ص ۱۱۷-۱۱۳. مختصرسلجوقنامهٔ ابن بیبی، چاپ هوتسما، ص ۳۲۰ - ۳۱۶. تاریخ مختصرالدول تألیف ابن العبری، بیروت ۱۹۵۸، ص ۲۸۸ - ۲۸۷. حبیب السیر، جزء دوم از مجلد سوم ص ۲۵۴. تاریخ جهانگشای، جلد اول، مقدمه ص لح ح ا. تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال، جلد اول ص۲۱۴. رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد، تألیف استاد بدیع الزمان فروزانفر، طهران سال ۱۳۳۳، ص ۱۳۹ - ۱۳۷. فیه ما فیه، طهران سال ۱۳۳۰ شمسی، حواشی و تعلیقات استاد فروزانفر ص ۲۴۱ - ۲۴۰. مکاتبات رشیدی، طبع لاهور ۱۹۴۷، ص ۲۷۳ ح ۱.

چنانکه اشاره کردیم معین الدین پروانه در سلک مریدان و مقرّبان حضرت مولوی قرار داشته و ، به شهادت حکایات مذکور در فیه‌ما فیه و مناقب العارفین و همچنین مکتوبات مولانا ، از میان صدور و بزرگان عصر به شمول لطف و محبت خاص مولانای بزرگ مستظهر و مخصوص بوده است . شاید اشارات مذکور در فیه‌ما فیه مهمترین و معتبرترین شواهد و قرائنی باشد که حقیقت تمایلات باطنی معین الدین پروانه و تردّد خاطر وی را در میان دو قطب متضادّ روحی یعنی « حُبّ مقام و مصلحت دنیوی » و « خارخار وجدان و وظیفهٔ دینی و معنوی » مکشوف می‌سازد . از فیه‌ما فیه برمی‌آید که پروانه ، بخصوص در مقام فرمانروای دست نشاندهٔ مغول و مأمور مقابله با مسلمین مصر و شام ، سخت دچار عذاب وجدان و از وضع و سرنوشت خود ناخشنود و مأیوس بوده و مولانا نیز به صراحت او را از همدستی با مغول ملامت می‌کرده و به خلاص ازین تنگنا و مهلکهٔ روحانی و مزلّهٔ اخروی امید می‌داده است و شاید این تلقینات در روش خاص پروانه در سالهای بعد و هنگام واقعهٔ ابلستین بی‌تأثیر نبوده باشد [۱] .

۱ــ در فیه‌ما فیه چنین آمده است :
« **خداوندگار** (منظور مولانا جلال الدین است) فرمود در تفسیر این (مطالب قبلی منظور است) که من این را به **امیر پروانه** برای آن گفتم که تو اول سَرِ مسلمانی شدی که خود را فِدی کنم و عقل و تدبیر و رای خود را برای بقای اسلام و کثرت اسلام فدا کنم تا اسلام بماند و چون اعتماد بررای خود کردی و حق را ندیدی و همه را از حق ندانستی پس حق تعالی عین آن سبب را ←

۳ـ قتل امیر نوروز به اتهام توطئه و مکاتبه با مصریان یکی از اشتباهات بزرگ غازان خان بود و کشتن آن امیر کاردان و با تدبیر که بیش از هر کسی به غازان خان خدمت کرده و اساس سلطنت او را استحکام بخشیده بود ناجوانمردی مسلّمی به شمار می‌رود. امیر نوروز پیش از رسیدن غازان به سلطنت سعی داشت که این شاهزاده قبول اسلام کرده به ایلخانی برسد و در هردو منظور هم توفیق یافت و اگر تأثیر انکارناپذیر اسلام آوردن غازان خان را در به وجود آمدن تحول شگرف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در دورهٔ سلطنت این ایلخان و علل و عوامل این واقعهٔ بزرگ را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم به مقام ممتاز و اهمیت وجود امیر نوروز پی خواهیم برد.

افول ستارهٔ اقبال امیر نوروز با قتل خواجه جمال‌الدین دستجردانی در سال ۶۹۵ و صاحبدیوانی مجدّد خواجه احمد زنجانی صدرجهان که از دشمنان امیر نوروز بود شروع شد و صدرجهان پس از جلوس برمسند

← وسعی را سبب نقص اسلام کرد که تو باتاتار یکی شده‌ای و یاری میدهی تا شامیان و مصریان را فنا کنی و ولایت اسلام خراب کنی، پس آن سبب را که بقای اسلام بود سبب نقص اسلام کرد پس درین حالت روی به خدای عز و جل آورد که محل خوفست و صدقها ده که تا ترا ازین حالت بد که خوفست برهاند و ازو اومید مبر اگر چه ترا از چنان طاعت در چنین معصیت انداخت ... اکنون درین معصیت نیز اومید مبر و تضرع کن که او قادر است که (همچنانکه) از آن طاعت معصیت پیدا کرد ازین معصیت طاعت پیدا کند و ترا ازین پشیمانی دهد و اسبابی پیش آرد که تو باز در کثرت مسلمانی کوشی و قوت مسلمانی باشی»، فیه ما فیه، با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ص ۵-۴.

وزارت درصدد انتقام گرفتن از امیر نوروز ، که سابقاً در عزل او سعی کرده بود ، برآمد . صدرجهان و دیگر دشمنان امیرنوروز در هنگامی که او در خراسان بود موقع را مناسب یافته به داشتن روابط پنهانی با سلطان مصر متهمش ساختند و از زبان امیر مراسلاتی خطاب به سلطان مصر جعل کرده در کیسه و جامه دان علم الدین قیصر ، که قبل از جلوس غازان خان به تخت ایلخانی به نمایندگی امیرنوروز برای جلب حمایت سلطان مصر از غازان و ترتیب اتحاد طرفین به مصر رفته بود ، گذاشتند . چون به فرمان ایلخان علم الدین قیصر را دستگیر و بار و بنهٔ او را تفتیش کردند و آن مراسلات ساختگی که مضمونشان دعوت سلطان مصر به لشکرکشی به ایران و وعدهٔ کمك و همراهی با او بود پیدا شد ایلخان پس از کشتن علم الدین قیصر و کسان امیر نوروز امر به دستگیری امیرنوروز داد و آن امیر خادم و کافی به شرحی که در کتابهای تاریخ مذکور است براثر دنائت و خیانت ملك فخرالدین کرت دستگیر و به دست قتلغ شاه که غازان خان مأمور دستگیری او کرده بود به سعادت شهادت نایل شد[1] .

۱ــ برای تفصیل این داستان عبرت انگیز و سرنوشت غم‌انگیز امیرنوروز ، که یک « تراژدی » تمام عیار در ردیف تراژدیهای تاریخ ایران مانند داستان حسنك و سرانجام آلتونتاش خوارزمشاه و سرنوشت خواجه رشید الدین فضل‌الله و میرزا تقی خان امیر کبیر به شمار می‌رود ، رجوع شود به : جامع التواریخ ، جلد سوم ، باکو ۱۹۵۷ ، ص ۳۲۳ - ۳۰۸ .

دورهٔ خیانت و توطئه و خونریزی

از مجموع حوادثی که در دورهٔ ایلخانان به وقوع پیوسته است، با چشم پوشی از تحولات اجتماعی و مذهبی و فرهنگی و اهمیت علمی و ادبی، این نتیجه حاصل می‌شود که باید دورهٔ ایلخانان را از لحاظ سیاست داخلی دورهٔ خیانت و دسیسه و توطئه و خونریزی نام نهاد و شاید در میان اعصار تاریخی ایران عصری که در آن در زمانی محدود این همه قتل و خونریزی و تهمت و خیانت اتفاق افتاده باشد نظیر دورهٔ ایلخانان وجود نداشته باشد.

خشونت و شدّت عمل و شکنجه و قتل به مجرّد سوءِ ظن از طرف ایلخانان و تهمت و خیانت و ناجوانمردی وزرا و امرای ایلخانی نسبت به همدیگر از مشخّصات بارز این دوره محسوب می‌شود و شاید تنها خواجه رشید الدین فضل الله وزیر و فرزند او خواجه غیاث الدین را بتوان از این قضاوت و قاعدهٔ کلّی مستثنی دانست. چنانکه تاریخ این روزگار نشان می‌دهد تنها این دو وزیرِ فاضل و کافی و متّقی بودند که در حق دشمنان خود نیز از گذشت و اغماض و یاری و مساعدت دریغ نورزیدند.

خیانت خواجه تاج الدین علیشاه به خواجه رشید الدین وزیر
با آن همه محبت و مساعدتی که خواجه رشید الدین در اوایل کار در حق خواجه تاج الدین علیشاه کرده بود، بیدادی که از علی پادشاه بر خواجه

غیاث الدین رفت ، رفتار نا جوانمردانهٔ امیرچوپان نسبت به خواجه رشید الدین در روزگار سختی و گرفتاری آن وزیر دانشمند و خیرخواه ، خیانت نامردانهٔ ملوك بیوفای کرت به امیرنوروز و امیرچوپان به شرحی که در تواریخ مذکور است از مظاهر و شواهد دسیسه و تهمت و ناجوانمردی و خیانتِ متداول در این دوره به شمار می‌رود[1] .

۱– چنین اتفاقاتی ، که از مظاهر طبیعت انسانی و غریزهٔ سودجویی و برتری طلبی و کینه و آز و حسد بنی‌آدم به شمار می‌رود ، منحصر به یك دوره و مخصوص یك قوم و یك سرزمین نیست و بی‌هیچ تردیدی در همه ادوار و همه جای جهان از شرق تا غرب قانون « غریزهٔ انسانی و امیال نفسانی » را می‌توان قادرترین حاکم و مؤثرترین عامل در جریان تاریخ و حوادث جوامع بشری تلقی کرد . با این تفاوت که شدت و ضعف و درجهٔ ظهور و کمون این خصلت فردی و اجتماعی بستگی به شرایط زمان و مکان و میزان مساعدت محیط سیاسی و اجتماعی داشته و در هر عصری در حدود امکان و برحسب اقتضای زمان تظاهر کرده است . بنابراین در دورانی لبریز از « سوء ظن و خشونت » چون عصر مغول گرمی بازار دسیسه و خیانت و رواج کالای ناجوانمردی و تهمت نباید موجب شگفتی باشد .

برای آگاهی از طرز تفکر غازان ، که به عنوان خردمندترین و دادگرترین ایلخانان و یکی از تواناترین سلاطین ایران اشتهار دارد ، دربارهٔ شیوهٔ خشن ضبط امور پادشاهی و سیاست بی‌اغماض جهانداری رجوع شود به : تاریخ مبارك غازانی به تصحیح کارل یان ، ص ۱۰۲ - ۱۰۱ و ص ۱۳۵ .

پریشانی و اختلاف و عدم اتحاد مسلمانان در برابر مغول

بررسی ژرف وقایع عظیم تاریخی و طلوع و افول آفتاب دولت اقوام و اعتلا و اضمحلال دولتها و تمدنها، نظیر چیرگی و اعتلای عنصر مغولی و انکسار و انطوای طومار قدرت و دولت ممالک شرقی اسلام[1]، نشان می‌دهد که عوامل اساسی این وقایع بیرون از موارد زیر نبوده است:

۱ــ برتری قدرت نظامی و بصیرت سوق الجیشی و اسباب و عدّت و روحیهٔ جنگی قوم غالب.

۲ــ ضعف و فرسودگی و از دست دادن روحیهٔ پویایی و کوشایی و خوگری به آسایش و تنعّم و غرور و غفلت قوم مغلوب. پژوهش سرنوشت نامطلوب اقوام مقتدر و دولتهای نیرومند و تمدنهای معتبر در طول تاریخ نشان می‌دهد که بدبختانه غالباً بین «طول مدت آسایش و امنیت و پیشرفت تمدن و گسترش تجمل و تنعّم و توسعهٔ صوری سازمان

۱ــ ازآسیای مرکزی و ترکستان تا شبه جزیرهٔ عربستان و غزّه و صحرای سینا و سواحل دریای سیاه و دریای مدیترانه که به تصرف مغول درآمده بود، در مقابلِ ممالک غربی اسلام شامل بخشی از شام و مصر و مغرب.

دولتی » و « تحرک و هوشیاری ملی و روحیهٔ پایداری و فداکاری »
نسبت معکوس وجود داشته است.

۳ ـ نالایقی و غرور و غفلت و اشتباهات سازمان رهبری قوم مغلوب.

۴ ـ به وجود آمدن محیط ترس و بیم و اضطراب و وحشت و روحیهٔ تسلیم و نا امیدی در جامعه و همچنین دستگاه رهبری اقوام مغلوب، بر اثر وارد شدن ضربات سهمگین و غیر منتظره از طرف قوم غالب و عدم تحمل شرایط سخت دوران جنگ و مقاومت و مواجهه با خطر و محرومیت و عدم مطلقِ آشنایی و خوگری و تجربهٔ نسلهای نازپرورده نسبت به سختیها و دشواریهای واقعی و حقیقی.

۵ ـ نظام استوار اجتماعی و حکومتی و اعتقادی و اخلاقی و یکدلی و یکزبانی قوم غالب[1] و رواج نفاق و اختلاف و پریشانی و عدم اتحاد و سفاهت و خیانت در میان اجتماعات و دولتهایی که باید طعمهٔ قوم غالب گردند.

از مطالعهٔ دقیق تاریخ عصر مغول برمی‌آید که جامعهٔ اسلامی در آن روزگار با همهٔ این عوامل پنجگانه روبرو و شرایط سقوط دولتها و

۱ـ مقصود از نظام استوار اعتقادی و اخلاقی اصالت و عمق و ارزش معنوی و انسانی اعتقادات و اخلاق قوم غالب نیست بلکه صلابت رسوم و سُنن و استحکام معتقدات و شعائر قومی و مذهبی و مبتنی بودن نظام سیاسی و اجتماعی براین رسوم و سنن و معتقدات و شعائر و پذیرش و ایمان بی‌چون و چرا نسبت به نظام موجود منظور است. از سازمان اجتماعی و نظام فرهنگی ملت آلمان در روزگار فرمانروایی آدُلف هیتلر می‌توان به عنوان آخرین نمونه و مصداق این قبیل نظامهای استوار اجتماعی و اعتقادی و سیاسی یاد کرد.

ممالك شرقی اسلام از هر حیث فراهم بوده و موجبات اضمحلال و بدبختی اقوام مسلمان از هیچ لحاظ کم و کسری نداشته است.

به عنوان مقدّمه پیش از ورود در مبحث اصلی به ذکر چند سند جالب توجه، که هریك نمایندهٔ جنبه‌ای از عوامل پنجگانهٔ مذکور و شارح گوشه‌ای از بدبختیها و خودباختگیها و روحیهٔ ترس و تسلیم اقوام و دول اسلامی و پریشانی و دو دستگی مغلوبان در برابر قوم غالب است، می‌پردازیم:

گروهی از خوارزمیان در صحرای طوغطاب میان خطهٔ اخلاط و ارزن الروم گرفتار حملهٔ لشکر مغول و علف شمشیر شدند. سحرگاه صاحب ضیاء الدین که در شهر اخلاط بود از حادثه آگاه شد و سواری چند را از جُند منصور جهت استکشاف حال از سور بیرون فرستاد. سواران پیرزنی را که مادرزن قیرخان سالار خوارزمیان بود یافته پیش صاحب بردند و او حکایت کرد که هفتصد مرد جوشن پوش از لشکر مغول در صحرای طوغطاب برخوارزمیان که در خواب بودند تاخته آنان را تار و مار کردند. «صاحب فرمود که چون چهار هزار مرد خوارزمی زبون هفتصد سوار تتار گردد عاری و شناری عظیم باشد. پیرزن جواب داد که اگر کلاهی مغلی در میان هزاران سوار خوارزمی اندازند جمله متفرّق گردند، ایزد تعالی رعب مغول را در دل خوارزمی نه بدان سان انداخته است که بیان آن در امکان آید. صاحب را از مقال و گفتار آن گفتار انفعال تمام ظاهر شد...»[1].

۱– ابن بیبی (الاوامر العلائیة فی‌الامور العلائیة)، ص ۴۳۴ - ۴۳۲.

پیش از شروع نبرد عبرت انگیز یاسی چمن میان سلطان جلال الدین خوارزمشاه و سلطان علاء الدین کیقباد، که روز شنبه بیست و هشتم رمضان سنهٔ ۶۲۷ هجری یعنی بحبوحهٔ گسترش خطر و فتوحات مغول در ممالك اسلامی اتفاق افتاد و در آن نزدیك به صد هزار مرد جنگی از هر سوی شرکت داشتند[۱]، سلطان جلال الدین « خوارزمشاه بر پشته‌ای رفت و در سواد لشکر منصور (یعنی لشکر علاء الدین کیقباد و ملك اشرف) نظر انداخت، آنگه آهی سرد از سر درد برآورد که **اگر این لشکر مرا بودی و پیش سپاه تاتار با این گروه به کارزار رفتمی دمار ازیشان برمی‌آوردم** و نباتات زمین را به میاه دماء آن سگان ضاری می‌پروردم »[۲]. حسرت و اندوه و افسوس سلطان جلال الدین خوارزمشاه از مشاهدهٔ دو سپاه گران و دو سلطان عظیم الشأن مسلمان که غافل از سرنوشت مقدر، در مسیر سیل آتشین و کمینگاه دشمن پر خشم و کین، چنگ و دندان برای نابود ساختن همدیگر تیز کرده‌اند رمزی از حسرت و افسوس نسلها و قرنهاست که هنوز پس از گذشت روزگاران حیران از جهل و غفلت انسان انگشت تعجب به دندان می‌گزد و با دیدهٔ اعتبار آن

۱ــ مختصر سلجوقنامهٔ ابن بیبی، ص ۱۶۹ و ص ۱۷۴ . تعداد سپاهیان جلال الدین و علاء الدین با اغراق و مبالغه ذکر شده ولی تردیدی نیست که سپاهی گران با هر دو سلطان همراه بوده است.

۲ــ مختصر سلجوقنامهٔ ابن بیبی، ص ۱۷۴ . در اصل سلجوقنامهٔ ابن بیبی (الاوامر العلائیة) شرح مقابلهٔ دو لشکر به نظم حکایت شده و یکی دو بیت افتادگی دارد، الاوامر العلائیة ص ۴۰۴ .

صحنه های عبرت انگیز را در آیینهٔ دوران تماشا می کند.

بعضی مورّخان سلطان علاء الدین کیقباد، محتشم ترین سلطان سلجوقی روم، را که با همهٔ احتشام و اقتدار معتقد به لزوم مصالحه با مغول و قبول ایلی تتار بوده به همین مناسبت سلطانی خردمند و دور اندیش دانسته‌اند و عقیده دارند این پادشاه دانا و بینا انجام کار را از آغاز با چشم دل می‌دیده و بانگ واویلای مسلمانان آسیای صغیر و بین‌النهرین و شام و فریاد الامان مردم بی‌پناه بغداد و حمص و حلب و دمشق را به گوش جان می‌شنیده و دولتهای باقی ماندهٔ اسلامی را به عبرت گرفتن از وقایع هولناك چین و ماوراء النهر و خراسان و عراق و «علاج واقعه قبل از وقوع» توصیه می کرده است.

این قضاوت دربارهٔ علاء الدین کیقباد، با توجه بدانچه سالها بعد اتفاق افتاد و آب دجله و فرات از خون مسلمانان رنگین گشت، قضاوتی درست می نماید. ولی نباید فراموش کرد که آنچه گواه صحّت این قضاوتها محسوب می‌شود یعنی کتاب تاریخ آن روزگار به دست عاقلان و دوربینانی چون علاء الدین کیقباد و مغروران غافلی چون محمد خوارزمشاه و غایر خان و دلیران سست اندیشه‌ای چون جلال الدین خوارزمشاه و خفتگان بی‌خبری چون خلیفهٔ عباسی بغداد نوشته شده و معلوم نیست اگر این عاقلان و جاهلان و غافلان به جای خودپروری و جهل‌آزمایی و غفلت گزینی دست اتحاد به هم می‌دادند و کردار واحد و یگانه را جانشین پندار و گفتار مختلف و دوگانه می‌ساختند چه پیش می‌آمد!

هنگامی که جلال الدین خوارزمشاه پس از مغلوب ساختن سرکشان گُرج و ابخاز در صدد زورآزمایی مجدّد با مغول و افتتاح باب مودّت و اتحاد با سلطان علاء الدین کیقباد بود امید خود را به تحصیل موافقت علاء الدین با این عبارت ظاهر می‌ساخت: «اگر پیش ازین تغیّر روزگار و تقلّب ادوار راه مکاتبت و مراسلت را .... مسدود می‌داشته است بعد الیوم در رفع حجاب مغایرت و بیگانگی و فتح باب مودّت و یگانگی می‌باید کوشید ... چه بحمدالله و منّه مشارکت در مشایعت سنّت جهاد و محاربت ثابت است و مساهمت در توافق دین و ملت حاصل ... و از پادشاهان مغرب مجلس سامی است دام سامیا که واسطهٔ سدّ ثغور و قمع اهل کفر و فجورست و در دیار مشرق ماهم (شاید: مائیم) که بواسطهٔ شمشیر آبدار آتش فتن کفار می‌نشانیم»[۱].

ولی علاء الدین کیقباد پاسخ می‌دهد: «درین حال چون محقق شد که به تسویل اصحاب اغراض که شیاطین الانس‌اند همّت بر محاصرهٔ قبّة الاسلام اخلاط نهاده است این معنی از رأی سدید بعید می‌نماید بر موجب حکم وأْمُرْ بالمعروفِ وَانْهَ عن المُنکَرِ می‌نماییم که اولی آنست که با لشکر تاتار راه مواساة سپرد و اگر ممکن گردد از جهت خود قرع باب مصالحت به هرچه در امکان گنجد تقدیم فرماید و ما را در خاطر چنان گذرد که به خدمت ایلچیان (ظ: ایلخان) رسولان فرستیم و به جهت مصلحت کافّهٔ اهل اسلام عذر تعجیلی که سلطان شهید علاء الدین محمد انار الله برهانه

۱ــ مختصر سلجوقنامهٔ ابن بیبی، ص ۱۵۵.

کرده است بخواهیم ... و بی‌شبهت تا به خدمة معلوم باشد که این اندیشه از قوت به فعل خواهیم آوردن ... الخ »[۱].

علاء الدین کیقباد همین طرز اندیشه یعنی نیّت بیم و تسلیم در برابر مغول را به کرّات به ظهور رسانیده ، چنانکه چون خلیفهٔ عباسی محیی‌الدین ابن الجوزی را به رسالت نزد سلطان می‌فرستد و پیغام می‌دهد که « جواسیس چنین انها کردند که ایشان (مغول) قصد این حدود می‌نمایند ، اگر دو هزار سوار به سبب بعد مسافت نه بیشتر به رسم نجده احتیاط و نام را از ممالک روم بدین تخوم روانه شود متضمن مصالح ملک و ملت و دین و دولت باشد » ، سلطان علاء الدین در خلوت رأی و عزم خلیفه را انتقاد کرده می‌گوید « **ما را بر بُعد غور درایت امیرالمؤمنین اعتقاد بیش ازین بود ، با لشکری (یعنی لشکر مغول) که چون سیل عرم با دولت تازه و بخت جوان چون دریای آتشین در اضطراب و التهاب آمده باشند جز به مدارا پیش باز نشاید رفت** و صواب آن می‌نماید که امیرالمؤمنین اشارت فرماید که از هر کشوری رسولی با تحف و هدایا .... در صحبت رسول امیرالمؤمنین به خدمت خان روان گردند و عذر خواهند ... »[۲].

با ذکر این مقدمه می‌گوییم : یکی از مهمترین عوامل بدبختی و تسریع سقوط دولتهای مسلمان در برابر حملهٔ مغول و شاید مؤثرترین

۱ــ مختصر سلجوقنامهٔ ابن بیبی ، ص ۱۶۲ - ۱۶۱ .

۲ــ الاوامر العلائیة فی‌الامور العلائیة ، ص ۲۶۰ - ۲۵۶ ؛ مختصر سلجوقنامه ، ص ۱۰۸ - ۱۰۶ .

و مهمترین آنها پریشانی و خلاف و نفاق و عدم اتحاد دولتها و حکومتهای اسلامی بوده است. **شواهد اختلاف و نفاق و عدم اتحاد مسلمانان بی‌شمار است ولی می‌توان مظاهر اساسی این پریشانی و خلاف را به شرح زیر برشمرد:**

الف ـ تحریکات و دسیسه های خلیفهٔ بغداد بر علیه خوارزمشاه و دشمنی و عداوت علاء الدین محمد خوارزمشاه با خلیفهٔ عباسی.

ب ـ کینه توزی و خصومت مسلمین سنّی با اسماعیلیه و اقدامات خصمانهٔ این اکثریت و اقلیت مسلمان بر علیه همدیگر.

ج ـ جنگ عبرت انگیز سلطان جلال الدین خوارزمشاه با سلطان سلجوقی روم.

د ـ اختلاف علاء الدین کیقباد سلطان بزرگ سلجوقی روم با سلطان جلال الدین خوارزمشاه و خلافت بغداد برسر چگونگی مقابله با خطر مغول.

هـ ـ مناقشات سلاجقهٔ روم بین خودشان.

و ـ اختلافات داخلی ملوک مصر و شام.

ز ـ جنگهای ملوک شام با سلاجقهٔ روم.

ح ـ تحریکات و اختلافات داخلی دستگاه خلافت.

ط ـ در عصر مغول استمداد طبقات مختلف مسلمان از مغولها بر علیه همدیگر بی‌شمار است.

ی ـ اختلافات شیعه و سنی در این دوره به علت آزادی مذهبی ظهوری بیشتر دارد.

برای تصویر دورنمای روشنی از وضع آشفته و سیاست متشتت دولتهای اسلامی و اختلاف و نفاق میان فرمانروایان مسلمان در عصر مغول، شمه‌ای از حوادث آن روزگار را به اجمال ذکر می‌کنیم:

۱ ـ دشمنی علاء الدین محمد بن تکش خـوارزمشاه (۵۹۶ ـ ۶۱۷) با خلیفهٔ عباسی ابو العباس احمد الناصر لدین‌الله بن المستضیء (۵۷۵ ـ ۶۲۲) و تحریکات خلیفه بر علیه خوارزمشاه در آستانهٔ ایلغار مغول از حوادث جالب توجه زمان محسوب می‌شود. از جملهٔ اقدامات و تحریکات الناصر، دعوت سلاطین غور برای اتحاد با قراختائیان بر علیه خوارزمشاه قابل ذکر است. سلطان محمد که نسبت به خلیفه بدبین و ظنین بود پس از گرفتن غزنه در آن شهر به نامه های خلیفه در این مورد دست یافت و تصمیم به یکسره کردن کار الناصر گرفت و ناصر را در شورایی که به سال ۶۱۲ هجری در خیوه تشکیل داد بدین اتهام که هواخواه اسماعیلیه و باطناً ملحد و پیرو ملاحده است از خلافت خلع و یکی از اولاد علی علیه السلام را به خلافت نصب کرد و برای از قوه به فعل آوردن این اندیشه و به کرسی نشاندن این عزم در صدد فتح بغداد برآمد.

الناصر لدین الله که گذشته از کینهٔ دیرینه از عزم و آهنگ سلطان محمد آگاه و بیمناک و از ظهور دولت مقتدر چنگیزی مطلع بود از چنگیزخان برضد علاء الدین محمد خوارزمشاه مخفیانه استمداد کرد و چنانکه بعضی مورّخان نوشته‌اند ظاهراً خان مغول پیش از واقعهٔ اترار (علت ظاهری هجوم مغول به ایران) به تحریک ناصر خلیفه مترصد بهانه‌ای برای سرکوبی خوارزمشاه بود.

آری خوارزمشاه و الناصر غافل از سرنوشت مقدّر و بی‌آنکه بدانند برلب هولناکترین پرتگاه تاریخ قرار دارند با خاطری آسوده به تحریک و توطئه برعلیه یکدیگر مشغول بودند و بی‌خبر از نقش قضا برعرصهٔ شطرنج هوس بیدقی می‌راندند و تیشه به ریشهٔ خود می‌زدند. خوارزمشاه گرفتار مالیخولیای قدرت و حشمت با غفلتها و اشتباهات مکرر راه خود را به سوی جزیرهٔ آبسکون یا میعادگاه مرگ و بدبختی هموار می‌ساخت و الناصرلدین‌الله با دعوت چنگیزخان به‌ممالک اسلامی رخنه در سدّ یأجوج و مأجوج می‌گشاد و برای نبیرهٔ واژگون بخت خود المستعصم نمدی خونین می‌پرداخت.

۲ـ **اسماعیلیان** ایرانی و مسلمان بودند ولی کینهٔ جامعهٔ متعصب مسلمان نسبت به آنان تا حدی بود که برای برانداختن آنان از مغول و خان مغول استمداد می‌کردند. شگفت انگیز است که مسلمانی چون قاضی منهاج سراج از برافتادن ملاحده به دست مغول اظهار مسرت و شادی می‌نماید و قاضی شمس الدین قزوینی ضمن تشویق و تحریک منگوقاآن به برانداختن ملاحده دین ترسایی و مسلمانی و مغولی را در یك ردیف قرار داده ملاحده (اسماعیلیه) را مخالف و دشمن این ادیان معرفی می‌کند و مسلمین را تلویحاً در پناه مغول می‌داند[۱].

۱ـ طبقات ناصری، جلد دوم ص ۷۰۳ - ۶۹۷ (حدیث برافتادن ملاحده لعنهم الله اجمعین). ذکر عبارتی از گفتگوی قاضی شمس الدین قزوینی با منگوقاآن برای دریافتن میزان تعصب و کینهٔ مسلمانان آن روزگار کافی می‌نماید: «منکوخان گفت: قاضی در مملکت ما چه عجز مشاهده کرده است که ازین ←

الملک الظاهر بیبرس ، که با فتوحات خود در بیره و ابلستین (۶۷۱ و ۶۷۵ هجری) افسانهٔ شکست ناپذیری مغول را به فراموشی سپرد و سلطان مجاهد اسلام شناخته شد ، جنگ با اسماعیلیه را مقدّم برجهاد برعلیه مغول و در ردیف جنگ با صلیبیان وجههٔ همت قرارداد و از سال ۶۶۶ تا ۶۷۱ در چندین سفر جنگی به شام قلاع اسماعیلیهٔ شام و لبنان را مسخّر ساخت و به قول مورّخان اسلامی به فتنهٔ باطنیهٔ شام پایان بخشید ، و در واقع این مجاهد اسلام کاری را که پیش ازو هولاگوخان انجام داده بود تکمیل کرد[1].

← جنس کلمات موحش برزبان می‌راند ؟ قاضی شمس الدین گفت : عجز ورای این چه باشد که جماعتی ملاحده قلعهٔ چند را بنا ساخته‌اند ، و دین آن جماعت برخلاف دین ترسایی و خلاف دین مسلمانی و مغلی است و به مالی شما را غرور می‌دهند و منتظرآنکه اگر دولت شما اندک فتور پذیرد آن جماعت از میان کوهها و قلاع خروج کنند و باقی ماندگان اهل اسلام را براندازند و از مسلمانی نشانی نگذارند » طبقات ناصری ، ص ۶۹۸ .

ایضاً برای آگاهی از اهمیت برافتادن اسماعیلیان و باطنیان از نظرمسلمانان رجوع شود به : تاریخ جهانگشای ، جلد سوم ص ۱۴۲ ، پایانِ « نسخهٔ فتح نامهٔ الموت » .

۱ــ از سفرنامهٔ ابن بطوطه برمی‌آید که پس از سال ۷۲۵ هجری (آغاز مسافرت ابن بطوطه) نیز فدائیان اسماعیلی دژهای متعددی در شام در اختیار داشته و فدائیان به منزلهٔ شمشیری در دست الملک الناصر بوده‌اند . الملک الناصر به شیوهٔ فرمانروایان الموت از این فدائیان برای کشتن دشمنان خود استفاده می‌کرده است . چنانکه در سال ۷۲۰ هجری عده‌ای از فدائیان را برای کشتن قراسنقر به تبریز می‌فرستد ولی این فدائیان دستگیر و کشته می‌شوند . رجوع شود به : سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ترجمهٔ محمد علی موحد ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۶۸ - ۶۵ .

یکی از اقدامها و کارهای مهم سلطان جلال الدین نیز تاخت و تاز در مناطق اسماعیلی‌نشین الموت و قومس و قتل و غارت اسماعیلیان بود. اسماعیلیه نیز که در آغاز کار در صدد استمداد از مسیحیان برعلیه مغول بودند در برابر خطری که از دو سوی تهدیدشان می‌کرد (مسلمین و مغول) ناگزیر به پیروی از روش دیگر مسلمین روی نیاز به درگاه ایلخان نهادند، چنانکه در قوریلتای انتخاب گیوک خان به مقام «قاآنی» نمایندگان علاء الدین صاحب الموت در دربار مغول حضور داشتند و به شرحی که در کتابهای تاریخ مذکور است و پیش از این اشاره کرده‌ایم با بی اعتنایی و خشونت خان بزرگ روبرو شدند.

۳ـ جنگهای ملوک مصر و شام با سلاجقهٔ روم و مصاف عساکر مصر و دمشق با سلطان سلجوقی و تصرف خرتبرت و حرّان و رها و قتل عام رها به دست علاء الدین کیقباد، در حالی که آسیای صغیر و شام یکسان مورد تهدید بود، یکی دیگر از مظاهر اختلاف و نفاق مسلمین به شمار می‌رود[1]. ظاهراً این امر در همان ایّام نیز مورد انتقاد و توجه بوده و صاحب نظران را به تعجب و تأسف وا می‌داشته است، چنانکه پس از افتادن آسیای صغیر در دامن مغول در روزگار ایلخانان و پیش از واقعهٔ ابلستین مولانا جلال الدین به همین مناسبت یعنی «در فنای ملوک

۱ـ رک: تاریخ ابی‌الفداء، جزء ششم. همچنین رجوع شود به: الاوامر العلائیة، ص ۴۴۲ - ۴۳۶ (ذکر اطماع ملک کامل بر ممالک روم و فکر فاسد او در آن باب و ذکر محاربت ملوک شام و شمس الدین صواب با عساکر سلطان و منهزم شدن شامیان).

مصر کوشیدن » معین الدین پروانه را مورد سرزنش قرار می‌دهد[۱].

۴ــ از عبرت انگیزترین و مضحکترین حوادث آن روزگار می‌توان **روابط سلطان جلال الدین خوارزمشاه و سلطان علاء الدین کیقباد** را یاد کرد. این دو سلطان، که بیش از هر کسی از نزدیکی و اهمیت خطر آگاه بودند، به مصداق « خواجه در بند نقش ایوان است » یکی در سودای تجدید خاطرهٔ غزوات سلطان محمود سبکتکین و دیگری در خیال خام احیای مجد و عظمت دولت طغرلی و ملکشاهی و سنجری نرد غفلت می‌باختند و در حالی که کوکب طالع دولتهای اسلامی یکی پس از دیگری در پشت ابر سیاه ایلغار مغول رنگ می‌باخت و نشانه های غروب آفتاب تمدن آسیای غربی چون روز آشکار بود به قتل عام مسیحیان می‌نازیدند و مانند کودکان از نشاطِ « برافراشتن اعلام و به فلک رسانیدن ماهچهٔ رایات خود » در دیار گرج و ارمن سرمست بودند[۲].

جلال الدین و علاء الدین، که یکی مصمم به جنگ و مقاومت در برابر مغول و دیگری معتقد به صلح و مدارا و اطاعت و قبول ایلی

۱ــ فیه ما فیه، ص ۵.

۲ــ در این مورد باید از فتح گرجستان و قتل عام تاریخی گرجیان تفلیس به فرمان سلطان جلال الدین خوارزمشاه، که در ردیف کشتارهای بیرحمانه و قتل عام شهرهای ماوراء النهر و خراسان به دست مغول در اوراق تاریخ ثبت شده است، و « ذکر مداخلت سلطان علاء الدین کیقباد در دیار گرج (الاوامر العلائیة، ص ۴۲۰) » یاد کرد. در « تاریخ منظوم شمس الدین کاشانی » نیز جنگ سلطان جلال الدین با گرجیان در بحبوحهٔ ایلغار مغول و همچنین استمداد جلال الدین از خلیفه و التفات نکردن خلیفه مشروحاً مذکور است.

بود ، پس از مدّتی قهر و آشتی بالاخره راه جنگ را برای حلّ اختلافات خود برگزیدند و در بیست و هشتم رمضان ۶۲۷ هجری با رنگین ساختن خاک یاسی‌چمن از خون مسلمین خوارزمی و رومی منشور غفلت و سفاهت خود را به مُهر تاریخ مسجّل ساختند . باور کردنی نیست که صد هزار تا دویست هزار سپاهی مسلمان ، که اگر دست به دست هم می‌دادند شاید می‌توانستند کاری نمایانتر از کار سلاطین مصر در برابر مغول انجام دهند ، به خاطر اختلاف برسر جنگ یا صلح با مغول خون همدیگر را بریزند و دو سلطان مقتدر مسلمان به بهانهٔ چنین خلاف و اختلافی و یا به علّت طمع در ملک و دولت و حسادت به قدرت و شوکت همدیگر یکی از آخرین امیدهای جامعهٔ اسلامی را به پایداری در برابر دشمن مشترک برباد دهند[۱] .

پس از پایان کار جلال الدین نیز مسألهٔ خوارزمیان که از برابر مغول گریخته و به ممالک مختلف اسلامی از آسیای صغیر تا شام و مصر پناهنده شده بودند موجب بروز مشکلات و گرفتاریهای سیاسی و نظامی برای دولت سلاجقهٔ روم و ملوک شام و مصر محسوب می‌شد و بخشی از وقت و مال و نیروی مسلمانان مصروف این مسأله بود[۲] .

۱ــ برای تفصیل روابط سلطان جلال الدین خوارزمشاه و سلطان علاءالدین کیقباد رجوع شود به : الاوامر العلائیة یا تاریخ ابن‌بیبی ، صفحه های ۳۶۶ و ۳۷۴ و ۳۷۶ و ۴۱۶ - ۳۹۱ .

۲ــ برای حمایت سلطان سلجوقی از ملوک شام برعلیه خوارزمیان رجوع شود به : « تاریخ ابن‌بیبی » (از جمله به صفحهٔ ۴۸۷) .

۵ ـ **روابط سلطان جلال الدین با سلاطین ایّوبی شام و مصر** نیز دست کمی از روابط وی با سلاجقهٔ روم نداشت. برادران ایّوبی که در آغاز کار نسبت به سلطان جلال الدین به عنوان مجاهدی دلیر و قهرمانی بزرگ ارزش و احترام بیکران قائل بودند پس از دست اندازی سلطان به خلاط یا اخلاط از بلاد تحت تصرّف الملک الاشرف (که به تشویق و تحریک الملک المعظّم برادر الملک الاشرف صورت گرفت) برعلیه جلال الدین متّحد شدند و الملک المعظم صاحب دمشق نیز که خود بانی این تجاوز و محاصرهٔ خلاط بود از سیاست سابق چشم پوشی کرده جانب برادر را گرفت. شهر خلاط بالاخره به تصرّف سلطان جلال الدین درآمد و کشتار و نهب و غارت و بیدادی که برمردم آن شهر رفت یاد کشتار تفلیس و کشتارهای مغول را باردیگر زنده کرد.

پس از این حوادث بود که سلطان جلال الدین در یاسی‌چمن از نواحی ارزنجان از قوای متحد سلطان علاءالدین کیقباد و الملک الاشرف ایّوبی صاحب حرّان و رُها شکست خورد.

۶ـ برای ارائهٔ تصویر روشنتری از خلاف و نفاق میان مسلمین در آن روزگار باید از «**جنگ و مناقشه بین سلطان جلال الدین و اتابک اوزبک** و محاصره و فتح تبریز به دست جلال الدین و توطئهٔ شمس‌الدین طغرائی و نظام الدین رئیس شهر تبریز به هواخواهی اتابک و ازدواج سلطان جلال الدین با ملکه زوجهٔ اتابک و حملهٔ سلطان به مناطق اسماعیلی نشین و قتل و غارت در بلاد اسماعیلیان و خیانت زوجهٔ

جلال الدین (ملکه زوجهٔ سابق اتابک اوزبک) و همدستی با حاجب علی حاکم خلاط برعلیه سلطان » یاد کرد.

۷ـ **اختلافات داخلی سلاطین ایّوبی** که پیش از ممالیک، ممالک شام و مصر را در تصرّف داشتند و با خطر بزرگ مغول روبرو بودند از مظاهر جالب توجه نفاق و فساد جامعهٔ اسلامی در عصر مغول محسوب می‌شود. در این مورد تحریکات الملک المعظم برعلیه برادران خود و دشمنی الملک الکامل و الملک الاشرف و استمداد الملک الناصر صلاح الدین یوسف صاحب حلب و دمشق (۶۵۸-۶۳۴) از هولاگوخان برضدّ دیگر ملوک ایوبی و روابط خائنانه و پنهانی بعضی از ایوبیان با مسیحیان صلیبی و دشمنی و عداوت ملوک ایوبی مصر و شام قابل ذکر می‌نماید.

۸ـ **اختلاف نظر سلاجقهٔ روم و خلافت بغداد** دربارهٔ کیفیّت مقابله با خطر مغول یکی از عوامل تسریع سقوط خلافت عباسی وضعف و اضمحلال دولت سلجوقی آسیای صغیر است. حکایت رسالت محیی‌الدین ابن الجوزی از حضرت خلافت به خدمت علاء الدین کیقباد، به شرحی که در کتابهای تاریخ مذکور است و پیش ازین اشاره کرده‌ایم، آثار تزلزل روحیهٔ علاء الدین و ترس و وحشت او را از مغول آشکارا نشان می‌دهد[1]. همین وحشت و تزلزل روحی، که در مقام مقایسه با عزم راسخ و جرأت ممالیک مصر و حتی شهامت نافرجام ولی قابل ستایش

۱ـ الاوامر العلائیة فی‌الامور العلائیة، ص ۲۶۴ - ۲۵۶.

سلطان جلال الدین مایهٔ تعجّب و افسوس است ، دولت با رونق سلاجقهٔ روم را ذلیل و زبون و آسیای صغیر را طعمهٔ مغول ساخت .

۹ ـ **اختلاف امرای سلجوقی آسیای صغیر** از دوران الب ارسلان و ملکشاه شاهان بزرگ سلجوقی ایران سابقه‌ای دراز دارد . این نفاق و اختلاف که تا زمان سلطنت علاء الدین کیقباد اول (۶۳۴ـ۶۱۶ هجری) کمابیش ادامه داشت پس از مرگ علاء الدین کیقباد یعنی در گرما گرم تاخت و تاز مغول در آسیای صغیر و حرکت هولاگوخان به سوی ایران بار دیگر شدّت یافت .

سیاست صلح و مدارای علاء الدین کیقباد ، که با قبول اطاعت از اوگتای قاآن در سال ۶۳۰ هجری امیدوار به دفع شرّ مغول و حفظ استقلال دولت سلجوقی و امنیّت آسیای صغیر بود ، در زمان سلطنت غیاث الدین کیخسرو دوم با حملهٔ بایجونویان سردار مغول به ارزنة الروم و انهزام غیاث الدین کیخسرو در کوسه داغ و قتل و غارت شهرهای سیواس و قیصریه و توقات با شکست روبرو شد[1] . از آن پس پادشاهان

۱ـ نبرد کوسه داغ (از نواحی ارزنجان) که به استقلال نسبی دولت سلاجقهٔ روم پایان بخشید و آسیای صغیر را در ردیف ممالک امپراتوری مغول قرار داد روز پنجشنبه یازدهم محرّم ۶۴۱ هجری روی داد . فرماندهی سپاه مغول در این جنگ با بایجونویان و فرمانده سپاه غیاث الدین کیخسرو سردار گرجی شرواشیدز بود . شاید قابل ذکر باشد که مسیحیان گرجی و ارمنی در جنگ کوسه داغ جزو عساکر سلطان غیاث الدین بودند و جانفشانیها و مردانگیها نمودند. برای جنگ کوسه داغ و مقدمات و نتایج آن رجوع شود به : الاوامر العلائیة ، ص ۵۳۹-۵۱۴ .

سجلوقی با تحمّل ذلّتها و خفّتهای فراوان به عنوان دست نشاندگان مقهور و مغلوب مغول نام بی‌نشان حکومت و اسم بی‌مسمّای سلطنت را حفظ کردند و در اثر «نغز بازی روزگار» به حال وروزی افتادند که، بجای رقابت در تشیید ارکان استقلال و سلطنت، همچشمی و مسابقت در پابوسی هولاگوخان و جلب کرشمهٔ عنایت فرمانروایان مغول را وسیلهٔ اعتبار و مایهٔ افتخار می‌پنداشتند و شگفتا که در همین حال به دشمنی و مخالفت و کینه توزی و مناقشت بایکدیگر سرگرم بودند و از نجوای نقش‌بندان قضا غافل که «هست از پس پرده گفتگوی من و تو * چون پرده برافتد نه تومانی و نه من»[1].

۱۰ _ **اختلافات سنّیان و شیعیان**، و یا به عبارت روشنتر خصومت وکینهٔ جاهلانه و توجیه ناپذیر اهل سنّت که اکثریت مسلمین را تشکیل می‌دادند نسبت به اقلیت شیعه، از فصول مشخص کتاب نفاق و تشتّت جامعهٔ اسلامی در دورهٔ مغول به شمار می‌رود. در حالی که شیعیان و علویان در ردیف اسماعیلیان و ملاحده مورد آزار و بیداد اهل سنت بودند و عنوان «رافضی» با عناوین «زندیق» و «ملحد» و «قرمطی» و «مرتد»

۱ـ رجوع شود به: الاوامر العلائیة، ص ۶۰۸ (ذکر سبب مخالفت سلطان عزالدین و سلطان رکن‌الدین و محاربت ایشان کرّت دوم و انهزام سلطان رکن‌الدین) و ص ۶۲۷ (ذکر مراجعت سلطان مرحوم عزالدین از جانب لشکری و توجه سلطان شهید رکن‌الدین به خدمت الخان). ایضاً رک: مختصر سلجوقنامهٔ ابن بیبی، ص ۲۹۸ - ۲۹۱. همچنین نگاه بکنید به فصل «تصرف مملکت روم و افزودن آسیای صغیر به ممالک ایلخانی» در همین کتاب، ص ۳۵ به بعد.

عنان برعنان می‌رفت مغولها به ایران تاختند و ، چنانکه درفصول گذشته و همچنین در بخش «دین و مذهب» مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است ، با درهم شکستن سیطرهٔ نفوذ دیرپای خلافت عباسی و محروم ساختن مذهب اکثریت از پشتیبانی دولت و حکومت و دگرگون کردن شرایط سیاسی و اجتماعی زمینهٔ مساعدی برای تحول طبیعی گرایشهای جامعهٔ ایران فراهم آوردند . اگرچه اسماعیلیان و دولت الموت ، که دو قرن در برابر حوادث روزگار و دشمنی خلافت بغداد و دولتهای اسلامی ایستادگی کرده و از پرتو بیباکی و دلیری فدائیان خود یکی از حماسه‌های تاریخ را آفریده بودند[۱] ، قربانی سیاست دربار قراقروم شدند[۲] ولی

۱ــ مولانای بزرگ در ضمن بیتی چند ، که خود حماسه‌ای فلسفی و انسانی محسوب می‌شود ، از دلیری و بیباکی و بی‌حذری «اسماعیلیان» یاد کرده است (مثنوی ، به تصحیح نیکُلسون ، دفتر سوم ص ۲۳۴) :

خود تبوراک است این تهدیدها — پیش آنچه دیده است این دیدها
ای حریفان من از آنها نیستم — کز خیالاتی درین ره بیستم
من چو اسماعیلیانم بی حذر — بل چو اسماعیل آزادم ز سر

۲ــ عنایت دربار قراقروم به قلع و قمع اسماعیلیه و اهتمام هولاگوخان در این مورد بیش از آنکه جنبهٔ پیروی از آمال مسلمین را داشته باشد دارای جنبهٔ سیاسی و نظامی بود . در واقع فرمانروایان مغول نمی‌توانستند وجود قدرت روحانی و سیاسی و نظامی ریشه داری مثل تشکیلات الموت را در قلب متصرفات خود تحمل بکنند و سازمان فدائیان را که در هرحال و در همه جا مظهر مقاومت و مخالفت در برابر دولت حاکم به شمار می‌رفت مشمول اغماض و عدم تعصب نسبت به فرقه های مذهبی قرار دهند و یا اطاعت مصلحتی و ادعای قبول ایلی آنان را بپذیرند . بدیهی است انطباق این سیاست اساسی با شرایط محیط جامعهٔ ←

برادران شیعهٔ آنان به مصداق «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» از تحول تاریخی عظیمی که بر اثر گسیختن تاروپود سنتهای اجتماعی و سیاسی ممالک اسلامی به وجود آمده بود برخوردار گشتند و در بحبوحهٔ دوران طلایی ایلخانان کار به جایی رسید که زیارت مشاهد ائمهٔ شیعه از طرف ایلخانان و حمایت غازان از علویان و مباحثات رسمی و علنی میان علمای سنی و شیعه در پیشگاه سلطان اولجایتو امری عادی شد و بالاخره مذهب شیعه ، اگرچه برای مدتی کوتاه ، در ممالک پهناور ایلخانی رسمیت یافت .

اگرچه در دورهٔ استیلای مغول بر ایران و بخصوص در عهد ایلخانان تسلط مطلق و حاکمیّت بی‌چون و چرای مذاهب سنّت متزلزل می‌شود و شیعه و رافضیان ! فرصتی برای اظهار وجود پیدا می‌کنند ، و چنانکه در بخشها و فصول مختلف کتاب به شرح گفته شده ظاهراً این تحول با گرایش و اقتضای طبیعت جامعهٔ ایران موافق بوده است ، ولی اختلافات و تکفیرها و اتّهامها کماکان در این دوره ادامه دارد . این خصومت و اختلاف و همچنین اختلافات میان پیروان مذاهب اربعهٔ سنت طبعاً از عوامل مهم نفاق و دو دستگی در جامعهٔ اسلامی بوده و تسلط و استقرار دولت مغول

← اسلامی ، یعنی تنفر شدید مسلمین از اسماعیلیه و تحریکات بزرگان و علمای اسلام برعلیه آنان ، و مقتضیات سیاسی دیگر از قبیل قدرت نمایی نظامی (یعنی انجام کاری که دولتهای مقتدر سلجوقی و خوارزمشاهی قادر به انجام آن نشده بودند) از یک سوی و تحبیب ضمنی مسلمین از سوی دیگر در تسریع این اقدام مؤثر بوده است .

را تسهیل می‌کرده است.

مظاهر مهم اختلافات مذهبی مسلمین را در عصر مغول می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف ـ به اقتضای طبیعتِ «اختلافات و تعصبات مذهبی»، پیروان مذاهب مختلف در صدد جلب حمایت فرمانروایان مغول و توجیه و تزیین مذهب خود و ذمّ و تشنیع مذاهب دیگر بودند.

ب ـ سرشت خصومتهای مذهبی چنان است که پیروان مذاهب یک دین نسبت به اهل دیگرمذاهب بیش از ادیان دیگر احساس دشمنی می‌کنند، چنانکه سنّیان رافضیان و اسماعیلیان را بیش از مسیحیان و یهودیان و بوداییان دشمن می‌داشتند و در ادوار بعدی یعنی پس از صفویه نیز شیعیان ایران همین تعصب و روش خصمانه را نسبت به اهل سنت در پیش گرفتند.

ج ـ خصومت و کینهٔ جاهلانه نسبت به اهل تشیع تا جایی بود که خانان مغول، با همه بی‌تعصبی و بی‌تعهّدی نسبت به اسلام و مذاهب اسلامی، «رافضی بودن» را تهمتی مسلّم و انحرافی مشخص می‌پنداشتند[1].

۱ـ هنگامی که امیر طرمطاز (= ترمتاز، ترمتاس) سلطان محمد اولجایتو را به اختیار مذهب شیعه ترغیب می‌کرد اولجایتو «بانگ بروی زد و گفت ای بدبخت مرا رافضی سازی؟». رجوع شود به: تاریخ اولجایتوی ابوالقاسم کاشانی، به اهتمام مهین همبلی ص ۹۹. همچنین به: ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو، با مقدمه و حواشی دکتر خانبابا بیانی، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۱ (نقل از: مجمع‌التواریخ حافظ ابرو، نسخهٔ کتابخانهٔ مرحوم ملک، جلد سوم ورق ۲۳۷).

د ـ غازان خان ایلخان مقتدر مسلمان علناً متمایل به تشیّع بود ولی به ملاحظهٔ افکار عمومیِ جامعهٔ ایران از اظهار آن خودداری می‌کرد[1]. اولجایتو آیین شیعه را پذیرفت و فرمان داد شعائر تشیع را در خطبه و سکه رعایت بکنند ولی سنّیان در برابر این فرمان مقاومت کردند و در جامعهٔ اسلامی ایران، که کمترین سرکشی و مخالفتی در برابر حکومت مغول نشان نداده بود، آثار طغیان و اغتشاش و پایداری ظاهر شد و کار بدانجا رسید که اولجایتو از بیم طغیان عمومی از سر این تصمیم و نیّت گذشت.

هـ ـ منفور بودن سلطان محمد خربنده اولجایتو در نظر اکثریت مسلمین سنّی مذهب به علّت تشیّع و تمایل او به خاندان علی بوده است نه به سبب مغول و بیگانه بودن او[2].

۱ـ برای آگاهی از تعصب و خشونت اهل سنت و نظر غازان دربارهٔ تعصبات نامعقول و خصومت وحشیانهٔ سنّیان نسبت به علویان و تصمیم آن ایلخان به نصرت اهل بیت و خذلان دشمنان آل علی و اختلاف نظر خواجه رشیدالدین فضل‌الله با سلطان محمود غازان در این مورد و منصرف ساختن خواجه ایلخان را از تعجیل در اظهار تشیع و تغییر خطبه، رجوع شود به: تاریخ اولجایتو ابوالقاسم کاشانی، تهران ۱۳۴۸، ص ۹۵-۹۰.

۲ـ ظاهراً قضاوت تعصب‌آمیز دربارهٔ اولجایتو بخصوص در کشورهای عربی زبان اسلامی شایع بوده است. ولی در ایران، باوجود مخالفت شدید اهل سنت با «اقدامات اولجایتو به منظور رسمیت بخشیدن به تشیع»، به علت آزادی نسبی مذاهب و رُشد روزافزون اقلیت شیعه و اقتدار دولت ایلخانی مجال اعتراض و انتقاد و ناسزاگویی نسبت به ایلخان تنگ بود و پذیرش لقب «خدابنده» برای سلطان خربنده از طرف جامعهٔ ایران مؤید این حقیقت تواند بود. ←

و ـ در دوران ایلخانان بزرگ پیروان تشیع در مناطق مختلف ممالک اسلامی اقلیتی نیرومند محسوب می‌شدند و در بعضی نقاط نیز اکثریت داشتند ، ولی با وجود این هنوز اکثریت سنّی جامعهٔ اسلامی به‌چشم قبول در پیروان تشیع نمی‌نگریست و تهمت «رافضی بودن» اگر هم منجر به قتل و حبس نمی‌شد مایهٔ نفرت و اکراه و موجب منع و زجر بود . ابن بطوطه ، که مسافرت و سیاحت تاریخی خود را در سال ۷۲۵ یعنی اواسط دورهٔ سلطنت ابوسعید بهادرخان آغاز کرد و تا سال ۷۵۴ یعنی تا پایان عصر ایلخانان از مغرب و افریقا تا عربستان و شام و آسیای صغیر و ایران و هند و اندونزی و چین را در نوردید و یکی از معتبرترین و مهمترین اسناد تاریخ اجتماعی و فرهنگی و جغرافیای تاریخی جهان را به یادگار گذاشت ، در رحلهٔ خود تصویر روشنی از مسائل مربوط به تشیع و نواحی شیعه نشین در آن روزگار و روابط اهل سنّت و شیعه

←

برای آگاهی از چگونگی قضاوت و نظر نویسندگان سنّی دربارهٔ اولجایتو به این عبارت از «الدرر الکامنة فی‌اعیان المائة الثامنة» تألیف ابن حجرالعسقلانی توجه بفرمایید : «وکان حسن الاسلام لکن لعبت بعقله الامامیة فترفض» . ایضاً از همان کتاب : «وکان فیما یقال قد رجع عن‌الرفض و اظهر شعار اهل السنة فقال بعضهم فی ذلک :

رأیت لخربندا اللعین دراهماً — یشابهها فی‌خفّة الوزن عقله

علیها اسم خیرالمرسلین وصحبه — لقد رابنی هذا التسنّن کلّه»

الدرر الکامنة ، چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۷۳ هجری قمری ، جلد سوم ص ۳۳۵ - ۳۳۴ .

پرداخته است.[۱]

ز ـ برای تجسّم وضع جامعهٔ اسلامی از لحاظ اختلافات و مخاصمات و مناقشات بین مذاهب در دورهٔ مغول و نتایج و تأثیرات این اختلافات یادآوری بعضی حوادث و اتفاقات آن روزگار بسنده می‌نماید:

تحریک و تشویق قاضی شمس الدین قزوینی منکوقاآن را به برانداختن ملاحده، تملّقات علاء الدین صاحب الموت نسبت به مغول و حضور نمایندگان او در دربار گیوک خان، تحریکات و توطئه‌های ابن العلقمی وزیر المستعصم بالله، جنگ سنّیان و شیعیان بغداد در سال ۶۵۰ و قتل و غارت محلّهٔ کرخ به دست ابوبکر پسر المستعصم، تأثیر و حضور خواجه نصیرالدین طوسی در واقعهٔ فتح بغداد و استدلال متین خواجه در ردّ نظر حسام الدین منجم دربارهٔ «نتایج و عواقب کشتن خلیفه و قصد خاندان خلافت کردن»، کوششهای هواخواهان سنّت و علویان برای جلب نظر مساعد غازان خان به مذهب خود، مخاصمات و مناقشات علمای حنفی و شافعی در دربار سلطان اولجایتو و مجادله و مباحثهٔ وقیحانه بین پسر صدرجهان بخارائی حنفی و نظام الدین عبدالملك مراغه‌ای شافعی، تشویق امیر طرمطاز اولجایتو را به قبول مذهب تشیع،

۱ـ برای مثال به این موارد توجه بشود: اختلافات سنیان و شیعیان اصفهان (سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمهٔ محمد علی موحّد، تهران ۱۳۳۷، ص ۱۹۰)، اکراه ابن بطوطه از ورود در شهر بئرالملاحه به علت رافضی مذهب بودن مردم آن (ص ۲۱۳)، رواج تهمت رفض در روزگار ابن بطوطه و متهم شدن ابن بطوطه و همراهانش به رافضی بودن در شهر صنوب (ص ۳۱۹ - ۳۱۸).

مناظرات و مباحثات علمای مذاهب اربعهٔ سنّت با علمای شیعه در دربار سلطان خربنده و بخصوص مناظرات مفصّل و قابل توجّه علّامه جمال‌الدین حسن حلّی با قاضی القضاة نظام الدین عبدالملک مراغه‌ای، مقاومت و مخالفت مردم بغداد و اصفهان و شیراز در برابر فرمان سلطان اولجایتو دربارهٔ تغییر خطبه از شیوهٔ سنت به طرز تشیع، اعتقاد مسلمین آن زمان به کرامت و خرق عادت قاضی مجد الدین شیرازی در جریان مخالفت مردم با تغییر خطبه و انصراف سلطان از تشیع [1].

۱ــ برای این وقایع و حوادث به فصول و مباحث مربوط رجوع بشود.

دین و مذهب
در
عهد ایلخانان

مقدمه

مهمترین مسألهٔ اجتماعی دورهٔ ایلخانان که از هر لحاظ تأثیر عمیقی در تاریخ ایران داشته مسألهٔ دین و مذهب در این عصر است. این موضوع یعنی «دین و مذهب در عصر ایلخانان» تاکنون با همهٔ اهمیتی که دارد در هیچ منبعی بتفصیل مورد بحث انتقادی قرار نگرفته و نوشته های تاریخنویسان در این باره از حدود شرح واقعات مذهبی این دوره از قبیل قبول اسلام فلان ایلخان یا اقدامات ایلخانان مسلمان در زمینهٔ تقویت دین مبین تجاوز نمی‌کند!

نگارنده پس از مطالعهٔ دقیق اغلب مدارك تاریخی راجع به این دوره اعتقاد پیدا کرده است که مهمترین و مؤثرترین مسأله و موضوع قابل بحث دورهٔ ایلخانی همین مسأله و موضوع است. حتی اگر حمل به افراط در مهم پنداشتن موضوع نشود گمان می‌کند، با توجه به اینکه تأثیر مسائل اجتماعی و مذهبی در تاریخ و سیاست یك قوم بیش از هر موضوع و مسألهٔ دیگر است، بررسی تأثیر مغول در دین و مذهب مردم ایران و فراهم آمدن مقدّمات از بین رفتنِ تعصبات مذهبی و آزادی نسبی

مذاهب اسلام و پی‌ریزی شالودهٔ تشیع در این دوره از هر لحاظ بایسته‌تر و مهمتر از دیگر موضوعها و مسائل از قبیل تاریخ و ادبیات در دورهٔ مورد بحث می‌باشد. زیرا تاریخ آیینهٔ حوادث و شرح صوری وقایع و ادبیات نمایندهٔ ذوق و افکار اجتماعی یك قوم بشمار می‌رود در حالیکه دین مذهب و تطور آن، بخصوص در مملکتی نظیر مملکت ایران که همواره عرصهٔ واقعات مذهبی بوده، مؤثر اصلی و زمینهٔ واقعی و معنوی بسیاری از حوادث بزرگ تاریخی و سیاسی و یکی از بواعث عمدهٔ پیشرفت و انحطاط اجتماعی و تحولات فرهنگی و ادبی محسوب می‌شود. بدیهی است که پیوستگی بین مظاهر و مسائل مختلف راجع به یك قوم در مورد «دین و مذهب» از یك سوی و «تاریخ سیاسی» و «ادبیات و آثار ذوقی و فکری» از سوی دیگر نیز صادق است و مسلماً بررسی هر یك از این مسائل نمی‌تواند از لحاظ دو موضوع دیگر خالی از فایده باشد.

با توجه بدانچه گذشت تحقیق در این موضوع کمال لزوم را دارد و نگارنده می‌کوشد با رعایت اختصار و اجمال در حدّ توانایی خود تصویر روشنی از وضع دین و مذهب در دورهٔ ایلخانی ارائه دهد و جریان این مسألهٔ شگرف اجتماعی را در یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران مستقلاً بررسی بکند، و چون مقصود از این بررسی از حدود ارائهٔ مقدمهٔ تحقیق و طرح کلی تجاوز نمی‌کند ناگزیر است از بحث در جزئیات و آوردن عین اسناد و مدارك تا آنجا که امکان دارد چشم بپوشد.

از آنچه تاریخ نشان می‌دهد برمی‌آید که سیر مسألهٔ دین و مذهب در دورهٔ ایلخانان با آنچه منطقاً انتظار می‌رفت متفاوت است و حصول نتایجی از آن قبیل که در عهد غازان و اولجایتو و ابوسعید به دست آمد با آنچه که از قوم بیابانگرد و خشن مغول و فرزندان چنگیز انتظار می‌رفت مطابقت چندانی ندارد و نرمی و انعطاف و مساعدتی که از بعضی ایلخانان چون غازان خان و سلطان محمد خدابنده در مورد اسلام و اجرای قوانین شرع مبین به ظهور رسید و روش عدم تعصّبی که در دربار ایلخانان بزرگ مغول نسبت به مسائل مذهبی اتخاذ شد و کم‌کم درسراسر اجتماع بسط یافت و مقدمهٔ دگرگونی اساسی گرایش مذهبی جامعهٔ ایران را در سده‌های آینده فراهم ساخت از پشت عینك بدبینی محض نسبت به مغول و حکومت مغول بسی شگفت‌آور و مستبعد می‌نماید. ولی اگر منصفانه قضاوت بکنیم جریان این حوادث باطبیعت نژادی و نظام سیاسی و اجتماعی و اخلاقی مغول مغایرتی نداشت و در برابر همه معایب و نقایص سلاطین مغول قطعاً یك هنر آنان یعنی هنر «عدم تعصب در مسائل سیاسی و نظامی و مذهبی» را نمی‌توان انکار کرد.

خشونتها و قساوتهایی که از فرمانروایان و سرداران مغول در کشورهای اسلامی وحدود شرقی اروپا به ظهور رسید از باب سیاست عادی و طبیعی جهانگیری بود نه از باب تعصب و کینه توزی و انتقام‌کشی، چنانکه دریاسای ساده و محکم چنگیزی که قانون اساسی و نمایندهٔ هدفهای روشن سیاسی و نظامی و اجتماعی آن قوم به شمار می‌رود جنگ

و خونریزی بیهوده ممنوع می‌باشد و مصونیت و امنیت اقوامی که از درِ اطاعت و قبول ایلی درمی‌آیند تأمین شده است و راجع به تحمیل آیین و دین و عقیدهٔ بخصوص چیزی در آن یافت نمی‌شود و اصولاً فاقد هر نوع هدف معنوی می‌باشد. بطورکلی می‌توان گفت از خلال یاسای چنگیز و لابلای اوراق تاریخ مغول زمینه و هدفی جز یك هوس ساده و تمایل طبیعی و اشتیاق غریزی به مطیع ساختن اقوام مخالف و سرکش و دوستی با اقوام مطیع و موافق و تأمین نظم و انتظام امور بروفق مقتضای سیادت مغول مستنبط نیست و اگر در نظر بگیریم که بهانهٔ حملهٔ چنگیز به ایران، یا موجبات مجبور شدن او به این کار، به دست خود ایرانیان فراهم آمد موضوع روشنتر خواهد شد. گفتهٔ جوینی دربارهٔ عدم توسل پادشاهان مغول به تهدیدات لفظی شدید آنجا که می‌گوید پادشاهان مغول برخلاف دیگر سلاطین و جهانگشایان هیچگاه به تهدیدات لفظی شدید نپرداخته وقتی که دشمن را به تسلیم و اطاعت دعوت می‌کردند غایت‌انذار و تهدیدشان همین‌قدر بود که می‌نوشتند «اگر ایل و منقاد نشوند ما آن را چه دانیم خدای قدیم داند»[1] گواه این سادگی و صراحت است.

۱ــ «و در امثله که به اطراف می‌فرستادست و ایشان را به طواعیّت می‌خوانده چنانک رسم جبابره بودست که به کثرت سواد و شوکت عُدّت و عَناد تهدید کنند هرگز تخویف ننمودست و تشدید وعید نکرده بلك غایتِ انذار را این قدر می‌نوشته‌اند که اگر ایل و منقاد نشوند ما آن را چه دانیم خدای قدیم داند و چون درین معنی تدبّری می‌افتد سخن متوکلانست قال الله تعالی و من یتوکل علی الله فهوحسبه ... و چون متقلد هیچ دین و تابع هیچ ملّت نبود از تعصب و ←

مقصود از این بحث اثبات هنری برای قوم مغول نیست بلکه منظور ما تحلیل و نشان دادن علل انعطاف ومساعدت وعدم تعصب ایلخانان مغول است و گرنه کیست که نداند یاد بیداد مغول تا روز رستاخیز موی براندام هرشنونده و خواننده‌ای راست خواهد کرد.

برای تکمیل مطلب می‌گوئیم ایلخانان ایران با همهٔ بی‌تعصبی یك تعصب شدید داشتند و آن تعصب حفظ قدرت و توسعهٔ قلمرو سلطنت بود و در این راه از هیچ خشونت و بیدادی محترز نبودند وحتی هنگامی که کسی مورد سوء ظن و تهمت خیانت قرار می گرفت چندان لزومی به تحقیق کامل و اثبات عادلانهٔ گناه برمتهم نمی‌دیدند و چه بساکه بعد از اجرای سیاست به کشف حقیقت موضوع می‌پرداختند و چون کذب تهمت روشن می‌شد درسیاست وتنبیه متهمان به « افترا و دروغگویی وخصومت باشخص

← رجحان ملتی برملتی و تفضیل بعضی بربعضی مجتنب بودست بلک علما و زهاد هرطایفه را اکرام و اعزاز وتبجیل می کردست و در حضرت حق‌تعالی‌آن را وسیلتی می‌دانسته و چنانک مسلمانان را به نظر توقیر می‌نگریسته ترسایان و بت پرستان را نیز عزیز می‌داشته و اولاد و احفاد او هر چند کس برموجب هوی از مذاهب مذهبی اختیار کردند بعضی تقلید اسلام کرده و بعضی ملت نصاری گرفته و طایفهٔ عبادت اصنام گزیده و قومی همان قاعدهٔ قدیم آبا و اجداد را ملتزم گشته و به هیچ طرف مایل نشده اما این نوع کمتر ماندست و باتقلد مذاهب بیشتر از اظهار تعصب دور باشند و از آنچ یاسای چنگیزخانست که همه طوایف را یکی شناسند و بریکدیگر فرق ننهند عدول نجویند . » تاریخ جهانگشای ، طبع لیدن ، جلد اول صفحهٔ ۱۸ . ایضاً توجه بشود به پیغام هولاگوخان به خلیفهٔ بغداد : « کی من با لشکری چون مور و ملخ متوجه ملک بغدادم اگر گردش گردون دگرگون بود حکم از آن خدای بزرگست » جامع التواریخ ، جلد سوم ، باکو ۱۹۵۷ ص ۴۵ .

مقتول » نیز همان روش را در پیش می‌گرفتند.

آثار حکومت ایلخانان از لحاظ دین اسلام

آثار حکومت ایلخانان از لحاظ دین اسلام باتوجه به موارد و جنبه های مثبت و منفی آن آثار از این قرار است:

۱- برچیده شدن دستگاه خلافت عباسی و از بین رفتن نفوذ مرکز اسلامی بغداد.

۲- با از بین رفتن مرکز قدرت اسلامی بغداد آثار ناشیه از وجود آن مرکز یعنی مرکزیّت و اقتدار سیاسی و نفوذ مذهب سنّت نیز از بین رفت یا لااقل ضعیف شد.

۳- در دورهٔ جهانگیری مغول و دورهٔ ایلخانان بخصوص تا روزگار حکومت غازان عکس‌العمل بدبینی و نفرت مسلمین نسبت به قوم مغول به صورت قدرت و نفوذ معنوی دشمنان سرسخت آن قوم یعنی سلاطین مصر و شام ظاهر گردید و چشم امید مسلمین از هرسو به جانب ممالیک دلاور و مجاهد مصر دوخته شد.

۴- با اسلام آوردن غازان خان دین حنیف مجدّداً قدرت یافت و حتی گاهی از طرف غازان خان تازه مسلمان در تقویت دین اسلام همّتی قابل‌تحسین که از پادشاهان مسلمان کمتر دیده شده بود به ظهور رسید.

۵- در دورهٔ غازان خان و اولجایتو در اجرای آیین و احکام شریعت اسلام کوششی بسزا رفت و حتی در بعضی موارد مبالغه شد.

۶- با از بین رفتن موجبات تعصب و خشونت و انحلال مراکز

مذهبی و خلوّ ذهن ایلخانان مسلمان از تأثیرات تقلیدی و سنّتی و پیروی نکردن سلاطین مغول از سیاست مذهبی بازار تعصبات و رافضی‌کشی از رونق افتاد و آزادی در بحث و مناظره بین علمای مذاهب مختلف جانشین تعصبات خشن دیرین شد. باید در نظر داشت که اگر چه گاهی مؤیّداتی برای تصور پیروی از سیاست مذهبی در دورهٔ ایلخانان به نظر میرسد ولی اصولاً ایلخانان مغول سیاست مذهبی حادّی نداشتند و نمی‌توانستند چنین سیاستی داشته باشند.

۷ـ تمایل شدید غازان خان به خاندان رسول اکرم و تقویت او از تشیّع و قبول تشیّع از طرف سلطان محمد خدابنده پایه های مذهب شیعه را محکم کرد و برای اولین بار تشیع به عنوان مذهب رسمی و درباری ایران پذیرفته شد و زمینه برای غلبهٔ قطعی تشیع بر تسنن، که در دورهٔ صفویه به‌وقوع پیوست، آماده گشت.

۸ـ بعضی از پژوهندگان و صاحب نظران، در مورد اسلام‌آوردن ایلخانان ایران سیاست ومصلحت را بیش از صداقت وایمان مؤثرمیدانند و تمایل ایلخانان را به تشیّع عکس‌العمل رقابت و مخالفت با سلاطین مصر و سعی در احراز موقع ممتاز دینی و ایجاد حوزهٔ اقتدار و قطب مستقل مذهبی در مقابل مسلمین مصر و شام و جاذبیّت روحانی خلافت عباسی[1] می‌پندارند. اگر چه بعید نیست این نظر و بخصوص نظر اخیر

۱ـ خلافت عباسی که درسال ۶۵۶ هجری با فتح بغداد و قتل المستعصم بالله به فرمان هولاگوخان منقرض گردید در سال ۶۵۹ هجری در روزگار فرمانروایی الملک الظاهر بیبرس با جلوس ابوالقاسم احمد المستنصر بالله عموی المستعصم ←

راجع به علّت توجه ایلخانان به مذهب تشیع درست باشد ولی بهتر است قبل از بررسی مدارك و تحلیل و مطالعهٔ کامل حوادث و امور آن روزگار از اظهار نظر در این باره خودداری کنیم.

در هر صورت اعمّ از اینکه انگیزهٔ ایلخانان در تقویت دین اسلام و مذهب تشیع ایمان و عقیده بوده باشد یا سیاست و مصلحت، در نتیجهٔ موضوع فرقی حاصل نخواهد شد.

← و سپس در سال ۶۶۰ با جلوس ابوالعباس احمد ملقب به الحاکم بامرالله از نوادگان المستعصم برسریر خلافت در مصر دوباره در عرصهٔ حوادث زمان ظاهر شد و تا مدتی به عنوان یك وسیلهٔ سیاسی و اجتماعی و روحانی در دست ممالیك مصر به حیات صوری خود با خواری و زبونی ادامه داد. خلافت عباسی مصر که شایسته است خلافت صغری نامیده بشود فاقد هرگونه لوازم اقتدار سیاسی و نظامی بود و اگر چه از بعضی خلفای عباسی مصر جدّی بلیغ در راه تجدید شؤون خلافت و تشویق مسلمین به جهاد برعلیه مغول و مسیحیان به ظهور رسید نمی‌توان آن را ادامهٔ واقعی خلافت بغداد دانست.

مذهب ایلخانان

چند تن از ایلخانان ایران بودایی و چند نفر مسیحی و چند تن مسلمان بودند، به شرحی که در زیر یاد می‌کنیم:

ایلخانان بودایی و مسیحی

ایلخانانی که دین بودایی و مسیحی داشتند عبارتند از:

۱ـ **هولاگوخان**: مادر هولاگو سرقوی تی مذهب مسیح داشت و زوجه‌اش دوقوزخاتون نیز به مذهب مسیح مؤمن بود. هولاگو شخصاً مذهب بودایی داشت و در خوی بتخانه‌ها ساخته بود ولی برای رعایت خاطر زوجه‌اش دوقوزخاتون که فرزند زادهٔ آوانگ خان آخرین پادشاه قوم کرائیت بود عیسویان را محترم می‌داشت و آنان را به کارهای مهم مملکتی می‌گماشت و به امر او برای ایشان کلیساها ساخته شد.

۲ـ **اباقاخان**: این ایلخان نیز باوجود بودایی بودن به کیش مسیح تعلق خاطر داشت و دختر امپراتور روم شرقی میخائیل پالئولوگوس را به همسری اختیار کرده بود و چنین شهرت داشت که قبل از ازدواج با مریم دختر امپراتور روم به خواهش او آداب تعمید بجا آورده و قبول

مسیحیت کرده است. در دورهٔ این ایلخان بر مسلمین بیدادها رفت و کار سفّاکی او به جایی رسید که پس از شکست لشکر مغول از سلطان مصر در صحرای ابلستین امر به قتل عام مسلمین آن بلاد داد و دویست یا بقولی پانصد هزار نفر از مردم بیگناه آن نواحی کشته شدند.

۳ــ **ارغون‌خان**: این ایلخان دین اجدادی مغول را داشت و از اسلام و مسلمین سخت بیزار بود و همین دشمنی جبلّی با مسلمین فرصت مناسبی به سعدالدولهٔ یهود داد که نظر خود را در دشمنی با مسلمین و طرد آنان از مقامات و مشاغل دیوانی و دولتی و سپردن کارها به دست یهودیان و مسیحیان به موقع اجراء بگذارد. سعدالدولهٔ یهود درآخر کار برای قلع ریشهٔ هستی امرا و بزرگان و علمای مسلمان توطئه‌ای ترتیب داده ارغون خان را پیغمبر خدا نامید و او را به جهاد در راه قلع مخالفین و قتل کسانی که از قبول ملّت جدید سرباز زنند تشویق کرد و بانصویب ارغون مصمم شد خانهٔ کعبه را پرستشگاه اصنام سازد ولی خدا جز این می‌خواست و سعدالدوله در ایام بیماری ارغون به دست امرای مغول که از خودسری و نفوذ او در مزاج ایلخان خشمگین بودند به قتل رسید و ارغون نیز در ربیع‌الاول سال ۶۹۰ چشم از جهان پوشید و دین ارغونی را باخود به زیر خاك برد. ارغون برخلاف سلطان احمد با عیسویان روابط دوستانه داشت و در صدد بود کلیساهایی را که به دست سلطان احمد ویران شده بود مرمّت کند و بیت‌المقدّس را از مسلمین گرفته به ایشان باز دهد و مکاتباتی نیز با پاپ هونوریوس چهارم و نیکلای

چهارم و فیلیپ لُبل پادشاه فرانسه بعمل آورد ولی چنانکه می‌دانیم این نقشه‌ها بجایی نرسید و از حدود اندیشه و خیال تجاوز نکرد.

۴ـ **گیخاتوخان**: این ایلخان نیز پیرو دین اجدادی خود بود ولی نسبت به اسلام و مسلمین نظر بدی نداشت و علما و سادات و ائمهٔ دین را از پرداخت مالیات معاف کرد.

۵ـ **بایدو**: کیش عیسوی داشت و در احیای آداب و سنن این مذهب می‌کوشید ولی نسبت به آیین اسلام هم بدبین نبود و برای دلجویی از مسلمین پسر خود را برای ادای نماز با ایشان می‌فرستاد.

از دورهٔ حکومت پنج ایلخان مذکور در بالا دوران ایلخانی اباقا و ارغون روزگار سیه‌روزی مسلمین محسوب می‌شود و خفّتها و ذلّتهایی که مسلمین در دورهٔ اباقا و ارغون و بخصوص ایلخان اخیر متحمل شدند از حدّ شرح و وصف بیرون است.

ایلخانان مسلمان:

۱ـ **سلطان احمد تگودار**: این ایلخان بعد از جلوس اوّل کاری که کرد اعلام مسلمانی بود و مراسله‌ای در این باب به علما و بزرگان بغداد نوشت و خود را حامی دین مبین اسلام و پیرو شرع محمدی معرفی نمود. سلطان احمد در مسلمان کردن مغول و تبدیل بتخانه‌ها و کلیساها به مساجد و احترام علمای اسلام سعی فراوان کرد و همین موضوع یکی از علل تنفر امرا و شاهزادگان مغول از او و گرویدن به ارغون خان

بود[1]. مشوّق سلطان احمد در تقویت اسلام و مسلمین خواجهٔ کافی شمس‌الدین محمد جوینی بود.

صاحب حبیب السیر در مخالفت شاهزاده ارغون و بوقا با سلطان

۱- سلطان احمد تگودار (۶۸۳ - ۶۸۱) برادر اباقاخان پس از اباقا در قوریلتای آلاتاغ در ۲۶ محرم سال ۶۸۱ به سلطنت برگزیده شد. وی پسر هفتم هولاگو بود و در جوانی به آیین مسیح گرویده ولی پس از حشر با مسلمین متمایل به اسلام شده بود. چون او به سلطنت رسید مخالفت گروهی از امرا و سرداران و خواتین که هواخواه ارغون و مایل به سلطنت او بودند به دشمنی علنی انجامید. ارغون خود را به مناسبت فرزند اباقا بودن مستحق سلطنت می‌شمرد و گروهی از مغول نیز که دل پرخونی از مسلمانی ایلخان و نقض رأی قوریلتای از طرف او در مورد لشکرکشی به شام و مصر داشتند از ارغون حمایت می‌کردند. بالاخره مخالفت و رقابت علنی شد ولی براثر جد وجهد و تدبیر خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان در صفر ۶۸۳ قشون ارغون شکست خورد و ارغون به ناچار از در معذرت درآمده در قوچان به خدمت سلطان رسید و مورد مرحمت واقع شد ولی سلطان نهانی عزم قتل او را داشت. بالاخره امیر بوقا به عنوان اینکه تگودار قصد برانداختن خاندان چنگیزی و تفویض امور به مسلمین را دارد امرای مغول را با خود همدست و همداستان ساخت و در شب ۱۸ ربیع‌الآخر ۶۸۳ ارغون را مستخلص گردانیده بسیاری از امرای سلطان احمد را کشتند و سلطان احمد که قصد فرار به آذربایجان را داشت در راه دستگیر و به دست کسان قونغرتای در شب پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی کشته شد و با مرگ او دوران عزت دو روزهٔ مسلمین به سر رسید و بار دیگر آداب و رسوم و یاسای چنگیزی به جای شریعت اسلام نفوذ یافت.

در روزگار تگودار مقام تولیت و شیخ الاسلامی کلّ ممالک ایلخانی به شیخ کمال‌الدین عبدالرحمن رافعی تفویض شد و چنانکه در تواریخ مذکور است وی در مدّت سلطنت سلطان احمد با کمال قدرت در تعذیب مسیحیان و ترویج اسلام بکوشید.

احمد و خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان چنین گوید : « ... و بوقا بقوت برادر خود که رتبت تقرب داشت برصحیفهٔ شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد الوس چنگیزخان را ویران ساخته و از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان را بتعلیم صاحبدیوان تا ایوان کیوان برافراخت »[۱].

۲ـ **سلطان محمود غازان** : سلطان محمود غازان بزرگترین ایلخان مغول است . قبل از رسیدن به ایلخانی به تشویق امیر نوروز قبول اسلام نمود و در روزگار سلطنت خود تاجایی که در توانایی داشت اسلام و مسلمانی را تقویت کرد . اگر چه شیعه بودن غازان خان روشن و ثابت نیست ولی در تمایل او به تشیع و ارادت ورزی به خاندان رسول اکرم و احترام فوق‌العادهٔ سادات تردیدی نیست .

۳ـ **سلطان محمد خدابنده اولجایتو** : این ایلخان در تقویت اسلام و اجرای اصول و فروع دین مبین جدّی بلیغ داشت وگرویدن او به مذهب تشیع مورد اجماع مورّخان است . چون وقایع مذهبی دورهٔ سلطنت این ایلخانان را به تفصیل خواهیم دید فعلاً از شرح وبسط موضوع خودداری می‌کنیم .

۴ـ **سلطان ابوسعید بهادرخان** : این سلطان نیز دل به نور اسلام روشن داشت ولی متعصب نبود . پس از طوفان و قحط و غلای سال ۷۱۹ که در غالب بلاد مملکت او پیش آمد و مقدسین آن را نتیجهٔ اعمال قبیح

۱ـ تاریخ حبیب السیر ، از انتشارات کتابخانهٔ خیام ۱۳۳۳ ، جزء اول از مجلد سوم ص ۱۲۳ .

مردم جلوه دادند فرمان داد شرابخانه ها را ببندند و خُمها را شکستند وخراباتها را خراب کردند و همین اقدام او از بواعث عمدهٔ جلب اطمینان و محبّت سلطان مصر و انعقاد پیمان دوستی بین ابوسعید و الملک الناصر بود. مناسب است گفتهٔ مرحوم بهار را در مورد سلطان ابوسعید نقل کنیم که: «از ایلخانان احمد خان جانشین اباقا مسلمان شد و بعد از او بفاصلهٔ دو تن غازان خان نیز اسلام آورد و اولجایتو پسر غازان موسوم به خربنده و معروف به خدابنده تشیع اختیار کرد و ابوسعید نیز بین‌بین می‌زیست زیرا از تعیّش و جنگ‌های بیهوده به کار دیگر نمی‌رسید»[۱].

سعدالدولهٔ یهود دشمن اسلام و مسلمین

وزرای ایلخانان مغول عموماً مسلمان بودند تنها سعدالدولهٔ یهود ولد صفی‌الدوله با وجود اینکه نخست اظهار اسلام و سعی در مسلمانی نمود ولی بعد از رسیدن به اوج قدرت دشمن خونی اسلام و مسلمین گشت و یهود را روی کار آورده حتی چنگیز و ارغون را پیغمبر خواند و با استفاده از کینهٔ باطن ارغون او را برعلیه اسلام و مسلمانان برانگیخت و دست به قتل بیگناهان گشوده مسلمین را از خدمت دیوان ممنوع ساخت[۲].

۱ــ سبک شناسی بهار، ج ۳ ص ۱۸۳.

۲ــ برای تتمیم فائدت فهرست وزرای ایلخانان را از زمان هولاگوخان تا عهد ارپاخان ذکر می‌کنیم:

۱ــ زمان هولاگوخان: خواجه سیف‌الدین بتکچی که در محرّم سنهٔ ←

سابقهٔ مسلمانی امرای مغول

اگر چه سلطان احمد تگودار نخستین ایلخانی است که اسلام آورد و مغول را به قبول اسلام تشویق کرد ولی مسلمانی امرا و بزرگان مغول قبل از آمدن هولاگو به ایران سابقه دارد. اصولاً چنانکه اشاره

← ۶۶۱ با خواجه عزیز عامل گرجستان و خواجه مجدالدین تبریزی به یاسا رسید. بعد از او **خواجه شمس‌الدین محمد جوینی** معروف به صاحبدیوان به وزارت رسید.

۲ـ زمان اباقاخان: **خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان**.

۳ـ زمان سلطان احمد تگودار: **خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان** که پس از کشته شدن سلطان احمد در شعبان ۶۸۳ با پسرانش به امر ارغون کشته شد.

۴ـ زمان ارغون خان: **سعدالدولهٔ یهود** که در اواخر سلطنت ارغون به دست امرا کشته شد.

۵ـ زمان گیخاتوخان: **خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی** ملقب به صدر جهان، که در عهد بایدو از وزارت معاف و به ضبط مملکت روم و دیار بکر منصوب شد.

۶ـ زمان بایدوخان: **خواجه جمال‌الدین دستجردانی**.

۷ـ زمان غازان خان: **خواجه صدرالدین احمد زنجانی** که پس از مدتی به تصرف در مال دیوان محکوم و معزول شد و **خواجه جمال‌الدین دستجردانی** وزارت یافت و در محرم ۶۹۶ به یاسا رسید و صدرجهان باز به وزارت منصوب گشت و در رجب ۶۹۹ به امر غازان خان کشته شد و در آخر این سال وزارت و صاحبدیوانی به **خواجه رشیدالدین فضل‌الله** و **خواجه سعدالدین ساوجی** مفوض گشت.

۸ـ زمان سلطان اولجایتو: **خواجه رشیدالدین** و **خواجه سعدالدین محمد** بقرار زمان غازان خان، تا اینکه براثر تهمت زدن خواجه سعدالدین برخواجه رشیدالدین و معلوم شدن تهمت خواجه سعدالدین به یاسا رسید و **خواجه تاج‌الدین** ←

کردیم حملهٔ چنگیز به ایران رنگ ضدّ اسلامی نداشته و خان مغول بیشتر برای گرفتن انتقام خون رعایای خود و حفظ حیثیت و سطوت سلطنت اقدام به این کار کرد و نخستین عمل چنگیزخان پس از مصمم شدن به حمله این بود که تصمیم گرفت کوچلك خان را که در ترکستان

← **علیشاه جیلان** بجای او به مشارکت در وزارت با خواجه رشید معین شد.

۹ــ زمان سلطان ابوسعید: **خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه**. خواجه رشیدالدین در جمادی‌الاولی سنه ۷۱۸ به سعایت خواجه علیشاه محکوم و مقتول شد و خواجه علیشاه بسال ۷۲۴ بیمار شد و درگذشت. **خواجه غیاث‌الدین ابن رشیدالدین** بعد از علیشاه به وزارت رسید. خواجه غیاث‌الدین نخست با **خواجه علاءالدین محمد** وزارت راند ولی پس از مدتی خواجه علاءالدین به سر شغل استیفا رفت و خواجه غیاث الدین در وزارت مستقل شد. **رکن‌الدین صاین** نیز بعد از خواجه علیشاه وزیر شد و لقب ملك نصرةالدین عادل یافت و به دست امیر چوپان به قتل رسید.

۱۰ــ زمان ارپاخان: **خواجه غیاث‌الدین ابن رشیدالدین** که در رمضان ۷۳۶ به دست کسان امیر علی پادشاه کشته شد.

بدبخت‌ترین وزیر ایلخانان

عاقبت شوم وزرای ایلخانان مغول درصفحات تاریخ منعکس‌است. هیچیك از وزرای ایلخانی جز خواجه تاج‌الدین علیشاه به مرگ طبیعی نمرد و جملگی فدای خیانت دشمنان و رقبا شدند و کشتهٔ تیغ بیداد ایلخانان گشتند ولی به نظر نگارنده بین وزرای مغول وزیری به بدبختی خواجهٔ کافی فاضل شمس‌الدین محمد جوینی نبوده است و اهانتها و خفّتهایی که او در دورهٔ حکومت اباقا متحمل شد در تاریخ زندگانی وزرای دیگر دیده نمی‌شود. البته سرنوشت دردناك خواجه رشیدالدین محمد وزیر کمتر از داستان قتل و عذاب خواجه شمس‌الدین نیست ولی خواجه رشیدالدین در مدت وزارت کمال قدرت و احترام را داشت و بخصوص رفتار غازان خان با اوبس ملایم و احترام‌آمیز بود در حالیکه روزگار صدارت خواجه ←

شرقی مستقر شده به آزار مردم مخصوصاً مسلمین اشتغال داشت از میان بردارد و جبه‌نویان را برای انجام این منظور با قشونی معظم به کاشغر فرستاد. جبه‌نویان کاشغر را به سهولت گرفت و اول کاری که کرد این بود که به مردم آزادی مذهب داد و فشاری را که کوچلك به مسلمین ختن و کاشغر و غیره تحمیل کرده بود برطرف ساخت. کوچلك پس از فراری شدن در حدود بدخشان به قتل رسید و دولت قوم نایمان در سال

← شمس‌الدین مصادف بود با عهد ایلخانی اباقا که با اسلام ومسلمین راه نفاق می‌پیمود و خشونتی بیحد و سبعیتی به‌کمال داشت. صاحبدیوان در اثر سعایت و دشمنی مجدالملك یزدی خفتهایی کشید و اهانتهایی دید و دندان صبر برجگر فشرده تحمل کرد که خود اباقا از اینهمه جرأت و استقامت و تحمل در عجب ماند. صاحب حبیب السیر می‌نویسد که «روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجدالملك یزدی را احضار فرمود و فرمود که به مشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسم است هر دو پهلوی یکدیگر زانو زدند. اباقا فرمان داد که خواجه شمس‌الدین محمد فروتر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست‌کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را برنهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثناء مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هربار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کرّت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه ازگوشتی که بنا برنص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته به سر کارد لقمه به صاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده در کشید و اباقاخان‌گفت این تازیك عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسهٔ او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و در خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیدهٔ او را هم به سر این کارد از چشم خانه بیرون کشم» حبیب السیر، جزء اول از مجلد سوم، ص ۱۱۴ (از انتشارات کتابخانهٔ خیام، ۱۳۳۳ شمسی).

۶۱۵ منقرض شد. دفع کوچلك خان و آزادی بخشیدن به مسلمین از طرف اتباع چنگیز در میان مسلمانان کاشغر و ختن موجب شعف و مسرت گردید و مسلمین آن حدود مغول را رحمت الهی دانسته قدوم ایشان را استقبال کردند.

بین‌سالهای ۶۱۸ و ۶۵۴ یعنی فاصلهٔ فتح ایران به دست چنگیز و آمدن هولاگو به ایران از جملهٔ امرای مغول که از طرف خان بزرگ در ایران حکومت کرده‌اند چند نفر با کمال رفق و عدالت حکومت کردند و با مسلمین معاملهٔ کاملاً دوستانه داشتند و از آن جمله می‌توان از جنتمور (حکومت از ۶۳۰ تا ۶۳۳) و گرگوز (حکومت از ۶۳۷ تا ۶۴۱) و امیر ارغون (حکومت از ۶۴۱ تا ۶۵۴) نام برد و بخصوص در دورهٔ حکومت گرگوز و امیر ارغون دست استبداد و بیداد سرداران مغول مثل جورماغون و بایجو قطع گردید و رفتار مغول با مسلمین برپایهٔ رفق و عدالت استوار شد و گرگوز و ارغون به آبادی و تعمیر ویرانیهای حملهٔ مغول پرداختند. گرگوز که از طرف اوگتای قاآن حمایت می‌شد پس از مردن اوگتای به دست قرا اوغول نوادهٔ جغتای به قتل رسید. این امیر در اواخر حکومت خود قبول اسلام کرده بود.

اسلام در دورهٔ ایلخانان مغول

تاریخ دورهٔ تسلط مغول نشان می‌دهد که اسلام پس از حملهٔ مغول همچنان به حیات خود در ایران ادامه داد و پادشاهان و امرای مغول نیز رفته رفته تحت تأثیر نفوذ معنوی دین اسلام و تبلیغ و تشویق وزرا و مشاوران خود و بزرگان دین مُبین قرار گرفته مسلمان شدند. نکتهٔ قابل توجه در جستجوی علل این موضوع، یعنی ادامهٔ حیات و قوّت اسلام در دورهٔ تسلط مغول، سادگی آن قوم و نداشتن تعصب خاص مذهبی و عدم پیروی از سیاست دینی و ضدّ اسلامی است.

پادشاهان مغول از زمان چنگیزخان تا اواخر حکومت ایلخانان ایران هیچوقت به فکر تحمیل مذهب و عقیدهٔ مخصوصی به مردم ممالک مفتوحه بر نیامدند و خود چنگیزخان هنگامی که از کشته شدن رعایا و سفرای خود در ایران سخت غضبناك و عازم حمله به ایران و گرفتن انتقام از خوارزمشاهیان بود در موقع تسخیر ترکستان شرقی و گرفتن ختن و کاشغر و دست یافتن به مردم آن سامان و مسلمین آن سرزمینها نه تنها خشونت و بیدادی نشان نداد بلکه فرمان داد آزادی مذهب به مردم داده شود و فشار و تحمیل دورهٔ حکومت کوچلك خان و اعوان

او خاتمه یابد. پس از ورود به ایران و شروع به فتح و گشودن شهرها نیز بین آنهمه خونریزی و کشتار و جنایت و هدم و تخریب اثری از سیاست تحمیل مذهبی و بازداشتن مردم از دین و عقیدهٔ خود مشهود نیست.

در دورهٔ ایلخانان در عهد سلطنت اباقا و ارغون فشارهایی به مسلمین وارد شد و ستمهایی رفت ولی عجیب اینست که در اغلب این وقایع دست وزرای ایرانی در کار بود و جاه طلبان خبیثی نظیر سعدالدولهٔ یهود مسؤول واقعی آن حوادث و محرّك ایلخانان بودند. البته درمورد این سختگیریها تأثیر تبلیغات و تشبّثات مسیحیان و سعی دربارهای اروپا را در جلب دوستی و همکاری ایلخانان ایران برضدّ مسلمین نباید فراموش کرد.

به هر صورت مسلّم است که اگر هم گاهی سختگیری و خشونتی دربارهٔ مسلمین از ایلخانان به ظهور رسیده مولود سوء ظن و بدبینی و تحریك محرّکین و معلول خشونت ذاتی و قومی آنان بوده است نه ناشی از سیاست مذهبی یا ضدّ اسلامی. شبلی نعمانی در کتاب شعر العجم خود ضمن بحث از ادبیات در دورهٔ مغول می‌گوید: « شعر و ادب بلکه تمامی علوم و فنون اسلامی در اوج کمال بود که ناگهان سیل بنیان‌کنی از سمت تاتار سرازیر شده دنیای اسلام را زیر و زبر نمود .... لیکن اسلام تا آن درجه سخت جان بود که در این حادثهٔ مرگبار هم محفوظ ماند ».

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم اینست که اسلام پس از حملهٔ چنگیز به حیات خود در ایران و قلمرو اسلامی مغول ادامه داد و حتی، اگر سیاست متعصبانهٔ خلافت بغداد و عملیات فدائیان اسماعیلیه

را که به دست مغول بساط آنان برچیده شد از مظاهر قدرت و نفوذ اسلام به شمار نیاوریم ، باید گفت که اسلام تضعیف هم نگردید و حکومت ایلخانان در ایران موجد عواملی شد که به ضرر اسلام نبود . در واقع به عقیدهٔ نگارنده نمی‌توان « سیاست تعصّب‌آمیز و دنیوی و مادّی خلافت فرتوت عباسی که به جامهٔ دین ومعنی آراسته بود و تعصبات وسختگیریهای دینی و رافضی‌کشیهای پیش از حمله و تسلّط مغول » را مزیّت و نفوذی برای اسلام محسوب داشت تا از بین رفتن آن عوامل را دلیل ضعف اسلام بدانیم . ولی این موضوع محقق است که تمدّن خاص اسلامی قبل از مغول براثر حملهٔ وحشیانهٔ آن قوم یکباره مضمحل شد و در دورهٔ ایلخانان ایران در جامه‌ای دیگر و با رنگی ممتاز زندگی از سر گرفت و این تمدن جدید اسلامی از بعضی جهات بر تمدن پیش از مغول رجحان داشت.

آنچه از مطالعهٔ اوضاع مذهبی در دورهٔ ایلخانان مغول برمی‌آید چنین است :

۱ــ اسلام‌آوردن ایلخانان ایران و تمایل غازان خان و اولجایتو به مذهب شیعه در تعدیل اجحاف و خشونت مغول و حمایت از نقشه‌های علمی و عمرانی وزرای ایرانی ایلخانان نظیر خواجه رشیدالدین محمّد و خواجه غیاث الدین محمّد تأثیر کلی‌داشت ، و از برکت مسلمانی‌غازان خان و اولجایتو و سلطان ابوسعید تربیت علماء مجتمع در دارالعلمهای اربعه[۱]

۱ــ حوزه‌های علمی رصدخانهٔ مراغه ، ربع رشیدی ، شام غازان (شنب غازان) و سلطانیه .

و تأسیس خانقاه‌ها و مدارس و مساجد و حوزه‌های علمی و دارالسیاده‌ها در اکناف ممالک اسلامی و تخصیص موقوفات عظیم و بیحساب به بنیادهای خیر و توفیقات شگرف و بی‌نظیر در زمینهٔ تشویق و ترویج دانش و فرهنگ و تأمین آسایش و فراغ خاطر علماء و ترفیه آنان میسّر گشت.

۲ـ تمایل سلطان محمود غازان به مذهب تشیع و قبول تشیع سلطان محمد خدابنده اولجایتو دورهٔ مشعشعی از ایران شیعی را قبل ازصفویه درایران و آذربایجان نشان می‌دهد. نقش اسامی ائمهٔ دوازده‌گانه برسکه ها در دورهٔ غازان خان (به نقل رشیدالدین در تاریخ غازانی) و انداختن نام خلفای سه‌گانه از خطبه و سکه در دورهٔ سلطان اولجایتو از آب آمویه تاتخوم روم از مظاهر قوت گرفتن تشیع در این دوره و فراهم آمدن زمینه برای غلبهٔ قطعی آن مذهب است، و تردیدی نیست که تمایل به خاندان رسول و مذهب شیعه حاکی از آزادگی و سلامت نفس غازان خان و اولجایتو و موجب تعدیل صلابت و خشونت قوم مغول و بطور کلی تلطیف خشونت محیط بوده است.

۳ـ رواج اسلام و تدیّن ایلخانان به دین اسلام و تمایلشان به تشیع، تصوف را در این دوره تقویت کرده و در ایجاد و توسعهٔ خانقاها و توجّه به اهل تصوّف مؤثر بوده است.

۴ـ برخورد افکار مختلف، از بین رفتن یا ضعیف شدن مراکزی که از مذهب سنّت پشتیبانی می‌کردند، تازه مسلمانی ایلخانان که پیشتر دینی دیگر داشتند، وجود مذاهب و عقاید گوناگون، اختلاف امرای

مغول در انتخاب دین اسلام یا باقی ماندن به دین اجدادی ، تردّد تازه مسلمانان در انتخاب بین تشیع و تسنن و تحیّر تازه سُنّیان در اختیار یکی از مذاهب اربعهٔ سنّت همه دست به دست داده محیط آزادی از لحاظ عقاید مذهبی به وجود آورد .

محیط و مردم طبعاً تابع پادشاه بوده‌اند و پادشاه نیز اگر چه تحت تأثیر عقاید مردم و محیط بود ولی چون صفحهٔ ذهن و اندیشه‌اش از نقش تعصّب و تقلید ساده بود و سبق ذهنی و جزم فکری و عادت ارثی در انتخاب یکی از مذاهب نداشت و از سوی دیگر برتری مسلّم اسلام را بر مذهب مغول تشخیص می‌داد به عقل و منطق و مطالعه درپی احسن شعب و الطف و ارجح فِرَق دین مُبین می‌گشت . به همین منظور و برای کشف چند و چونی مذاهب اسلام بود که ایلخان اجازه می‌داد علمای مذاهب مختلف اسلام آزادانه و بی‌آنکه بیمی از تکفیر داشته باشند در حضرت سلطنت به بحث و مناظره و ردّ نظر یکدیگر بپردازند و این خود محیط آزاد و مساعدی در مباحثات و مناظرات دینی و اظهار عقاید مذهبی به وجود می‌آورد و بی‌تردید کمتر دوره‌ای در تاریخ ایران اسلامی سراغ داریم که تا این حدّ آزادی در بحث و اظهار نظر و دوری از تعصبات حکمفرمای محیط و دربار پادشاه بوده باشد .

مناظرات علمای شافعی و حنفی درحضور سلطان اولجایتو وحمایت امیرطرمطاز ازتشیع وعلاقه‌مندی اولجایتو به مذهب حنفی و سپس توجهش به تشیع و اعتقاد خواجه رشیدالدین به مذهب شافعی و عنایت غازان خان

به تشیّع و ارادتش به خاندان رسول اکرم بدون اینکه اختلاف عقیده ها موجب بروز وقایع جبران ناپذیر و حوادث خونین بشود مؤیّد این آزادی و عدم تعصب است، و اگر چه هنوز در بین مردم و جامعهٔ دورهٔ ایلخانی تعصبات گذشته باقی بود ولی چون این تعصب مذهبی متّکای سیاسی و دولتی نداشت و دربار ایلخانی مخالف چنین خشونتها و تعصباتی بود مجال بروز و ظهور نمی‌یافت. این سیاست آزادی مذهبی و عدم حمایت حکومت از تعصبات دینی به پیشرفت علوم مذهبی و غیر مذهبی مستقیماً و غیر مستقیم کمك فراوانی کرد و علمای بزرگی چون «نظام‌الدین عبدالملك مراغه» در مذهب تسنّن و «علامه حلّی» در تشیع ظهور کردند.

رنجش سلطان محمود غازان از کشته شدن علوی به دست اهل تسنن در مسجد جامع به علّت اینکه اقتدا به امامان مسجد را انتقاد کرده و مجدّداً نماز خوانده بود[1] و مباحثات آزادانه در حضور سلطان اولجایتو بین مولانا نظام‌الدین و علمای حنفی و مولانا نظام الدین و علمای شیعه و دلیری امرای مسلمان در جانبداری از تشیع که توجه بدان به عنوان رفض و رافضی بودن ذنب لایغفر شمرده می‌شد همه حاکی از این آزادی مذهبی می‌باشد و اگر چه قتل سید تاج الدین آوجی و پسرش به امر سلطان اولجایتو[2] و توطئهٔ امرای مغول بر علیه سلطان احمد تگودار

۱ــ ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو، با مقدمه و حواشی و تعلیقات دکتر خانبابا بیانی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۸ ح ۱ (نقل از مجمع‌التواریخ حافظ ابرو، نسخهٔ آقای ملك جلد سوم ورق ۲۳۷).

۲ــ ذیل جامع‌التواریخ، ص ۴۸ تا ۵۰.

پادشاه مسلمان و اجتماع بر سر ارغون خان از تضادّهای مذهبی و مظاهر تعصبات دینی به شمار می‌رود ولی باید در نظر داشت که این قبیل حوادث نتایج جزئی و اضطراری تضادّ عقاید مذهبی بوده ادّعای سابق را در مورد آزادی کلّی مذهبی و نبودن تعصبات شدید نقض نمی‌کند.

حتّی آنجا که خواجه رشیدالدین در تاریخ مبارك غازانی از تمایل غازان‌خان به‌تشیع سخن می‌گوید، باوجود اینکه خواجه متمایل به‌مذهب شافعی بوده است، لحن موافق و تحسین‌آمیزی دارد و باکمال بیطرفی و علاقه‌مندی از توجه ایلخان به خاندان نبوّت یاد می‌کند بطوریکه اگر خواننده از مذهب و تمایلات مذهبی خواجه آگاهی نداشته باشد تصور خواهد کرد که خود خواجه نیز متمایل به تشیع است و این موضوع نیز از آزادگی و بی‌تعصبی خواجه رشید الدین و امانت او در نقل مطالب تاریخی و مهرورزی به خاندان رسول در عین حالِ شیعه نبودن حکایت می‌کند. اگر بیم از سلطان و رعایت مصلحت در دنباله روی از عقاید غازان خان را دلیل ذکر این مطالب در تاریخ غازانی بدانیم به این نکته توجه نکرده‌ایم که به تصریح خود رشیدالدین سلطان محمود غازان علناً مذهب تشیع نداشت و باطناً به خاندان نبوت مهر می‌ورزید و این علاقه‌مندی و مهرورزی جنبهٔ توجّه و تمایل باطنی داشته نه بستگی رسمی و پیروی از تشیع. پس منطقی نیست که تصور بکنیم خواجه رشیدالدین برای تقرّب و خوش آمد ایلخان این سخنان را به میان آورده است آنهم در دوره‌ای که وزیر و ایلخان هر یك به دین خود بوده و کاری

به عقیده و دین همدیگر نداشته‌اند و حتّی امثال خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان که گرفتار مصیبتِ وزارت ایلخانانی چون اباقاخان بودند با وجود بدبینی ایلخان نسبت به مسلمین هرگز دین خود را پوشیده نمی‌داشتند و لزومی برای این‌کار نمی‌دیدند. باید توجّه داشت که اگرهم در این دوره تبلیغ و کوششی برای قبولاندن و تحمیل عقیدهٔ دینی و مذهبی بعمل آمده از طرف وزرا و امرا و علمای مسلمان بوده نه از طرف ایلخانان. بنابراین از لحن ارادت‌آمیز خواجه رشیدالدین دربارهٔ خاندان نبوت و ستودن غازان در این مورد جز آزادگی و بی‌تعصبی خواجه و نبودن تعصب و نفاق شدید مذهبی در دورهٔ ایلخانان استنباط دیگری نمی‌توان کرد.

۵ـ توجه و تدیّن ایلخانان مغول به دین اسلام، ایجاد و توسعهٔ حوزه های علمی اسلامی، وزارت وزرای ایرانی مسلمان، تشویق و احترام علما، تقویت و اعزاز متصوفه، ترویج فوق‌العادهٔ دانش و فرهنگ اسلامی در دوره غازان و اولجایتو و ابوسعید از غلبهٔ معنوی عنصر ایرانی و تمدن اسلامی بر مهاجمان وحشی و فاتحان نیرومند مغول حکایت می‌کنند. یعنی مطابق معمول و چنانکه در دیگر ادوار تاریخ ایران نیز مشاهده می‌شود قوم مهاجم و غالب بالاخره در مقابل سیاست و تدبیر و نفوذ معنوی عنصر ایرانی مغلوب و در تمدّن ایرانی مستهلك می‌شود و در دورهٔ ایلخانان جز یك مشت لغت و اسم و لقب و عناوین مغولی و چند سنّت چنگیزی و چند شجره و نسب نامه و مقداری خاطره از آثار مغول

چیزی باقی نمی‌ماند و براستی هم مغولان چیزی جز همین‌ها نداشتند که بجای ماند.

۶ـ توجّه و علاقه‌ای که از غازان خان و اولجایتو نسبت به اسلام و احکام اسلام مشاهده می‌شود و روح حکیمانه و عارفانه‌ای که گاهی از آنان به ظهور رسیده اگر پرداخته و ساختهٔ مورخان نباشد، که چنین چیزی بسیار مستبعد می‌نماید، از دیگر پادشاهان مسلمان دیده نشده یا لااقل کمتر دیده شده است. به عنوان نمونه باید از کلمات عارفانه و حکمت آمیز غازان خان که در تاریخ مبارك غازانی مندرج است و تردّد سلطان اولجایتو هنگامی که امرا او را به دست کشیدن از اسلام تحریك می‌کردند یاد نمود. حتی ارپاخان که از لحاظ اهمیّت و کمال و فضیلت بهیچوجه قابل مقایسه با سه ایلخان بزرگ نیست چون بنا به وصیت سلطان ابوسعید و به همّت خواجه غیاث الدین به ایلخانی می‌رسد روی به ارکان دولت آورده می‌گوید: «مرا چون دیگر پادشاهان به تجمّل و تنعم در خور نیست و از کمر زرین و کلاه مرصع مرا طسمهٔ میان بند و از نمد روسی کلاهی کافیست، و بعد ازین برمن خواب و خورد حرام است، از لشکر متابعت و مطاوعت و از من موافقت و مظاهرت.»[۱].

۷ـ تشرّف بعضی از ایلخانان به دین اسلام مانند سلطان احمد تکودار و سلطان محمود غازان و سلطان محمد خدابنده اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان و اخلاص و اعتقاد بعضی از امرای بزرگ و

۱ـ ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۴۶

مهمتر از همه امیر نوروز که اسلام آوردن سلطان محمود غازان و سلطنت او به همت مردانهٔ آن امیر باکفایت و مسلمان میسّر شد و حمایت این پادشاه از دین مبین اسلام، در تجدید دورهٔ تمدن اسلامی و حفظ علوم و علما تأثیر فراوان داشت. البته وزرای ایلخانان اغلب مسلمان بودند و مساعی آنان در حفظ و بسط تمدن و علوم اسلامی و اشاعت عدل و انصاف و تعدیل اجحاف و عدوان مغول تأثیر کلی داشت ولی روشن است که بدون حمایت قدرتی مثل قدرت غازان خان و اولجایتو از تدبیر و سیاست وزرایی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله، اینهمه نتایج و آثار از کوششهای وزرای باکفایت ایرانی حاصل نمی‌شد.

تجدید حیات اسلام در دورهٔ ایلخانان

منظور از تجدید حیات اسلام تجدید حیات رسمی و سیاسی است و گرنه بعد از هجوم مغول اسلام کماکان دین عموم مردم این سرزمین به شمار می‌رفت و مردم چنانکه دیدیم در حفظ دین و آیین خود آزادی داشتند و به استثنای چند توطئه که برعلیه مسلمین چیده شد چیزی که حاکی از تحمیل دین و مذهب و عقیدهٔ خاصی باشد حتی در دورهٔ سلطنت هولاگو و اباقا و ارغون به نظر نمی‌رسد.

چنانکه دیدیم نخستین ایلخانی که دل به نور اسلام روشن ساخت **سلطان احمد تگودار** بود که به تشویق و ترغیب خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان خود را حامی دین اسلام و پیرو شرع مبین معرّفی کرد و فرمان داد تا بتخانه ها و کلیساها را ویران سازند و جهت خاتمه دادن

به مخالفت و خصومت دیرین میان ایلخانان و ملوك شام و مصر و بنابر مصلحت وقت و برای ایجاد صلح و وداد قطب‌الدین شیرازی و بهاءالدین رودکردی را به رسالت به خدمت سلطان مصر و شام فرستاد و مسلمانی خود و اقداماتی را که در اجرای قوانین شرع محمدی بعمل آورده بود اطلاع داد. ولی بشرحی که در تاریخهای دورهٔ ایلخانی مضبوط است اگر چه منظور سلطان احمد حاصل گشت و جنگ و نزاع بین حکومت ایلخانی و سلطنت ممالیك برای مدتی از بین رفت امّا پادشاه مصر به سبب خشونتی که در طبیعتش بود از جادّهٔ « فقولا له قولاً لیناً لعله یتذکر أو یخشی » تجاوز نمود و زیادت التفاتی نکرد و در اکرام رسولان مبالغتی ننمود و در نامه‌ای که در پاسخ سلطان احمد تکودار نوشت کارهای او را دد راه تحکیم اسلام و تقویت دین محمدی با خونسردی و بی‌اعتنایی تلقی کرد و وظیفهٔ فریضهٔ هر پادشاه دیندار و مؤمن شمرد و مباهات بدان را ، که وظیفه و تکلیفی است برای هر پادشاه که به کرامت سلطنت مخصوص گشته ، ناشایست دانست[1] .

۱ــ در اکثر کتابهای تاریخ ضمن شرح احوال سلطنت سلطان احمد تگودار مذکور است که سلطان احمد رسولانی پیش پادشاه مصر فرستاده با اظهار اشتیاق به دوستی با پادشاه مصر و علاقه‌مندی به اسلام و مسلمین تصمیم خود را در ترك خصومتهای دیرینه اعلام داشت (در جمادی الاولی سال ۶۸۱) و سلطان مصر سیف الدین قلاوون نیز نامه‌ای نوشته از اسلام آوردن سلطان احمد اظهار شعف کرد و اقدامات او را ستود . برای آگاهی از مطالبی که در این باره در کتابهای تاریخ ذکر شده می‌توان به تاریخ مفصل ایران (جلد اول ، صفحهٔ ۲۲۵) تألیف مرحوم عباس اقبال مراجعه کرد . مرحوم اقبال می‌نویسد : « قلاوون در نامه‌ای که در جواب سلطان احمد نوشت اقدامات او را تمجید کرد و اسلام ←

سلطان احمد درتکمیل این اقدامات شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی را نیز به سمت تولیت و شیخ الاسلامی کلّ ممالك ایران و عراق نامزد نمود و تمام اوقاف ممالك خود را تحت امر او قرار داد تا آنها را به مصرف شرعی برساند. رافعی در مدّت سلطنت سلطان احمد شاغل این شغل و صاحب این مقام بود و آنچه از دستش برآمد در تقویت اسلام و بالابردن عزّت و احترام مسلمین و علما وائمه بکوشید و مواجب و مستمرّیات عیسویان و یهود را از دفاتر ایلخانی حذف کرد و وظیفه‌ای

← آوردن او را عین خیر و سعادت شمرد و با این مبادلهٔ رسائل و رسل بین این دو پادشاه طرح دوستی ریخته شد و موقتاً کینهٔ سابق فراموش گردید».

ولی بطوریکه از تاریخ «مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار تألیف محمود بن محمد المشتهر بالکریم الاقسرایی» که در سال ۷۲۳ هجری تألیف شده برمی‌آید اگر چه اقدامات سلطان احمد در تقویت اسلام و دوستی با سلاطین مصر و شام تا حدی مفید و مؤثر واقع شده اما پادشاه شام در اکرام رسولان سلطان احمد مبالغتی ننموده و ادعای مسلمانی او را مورد طعن و بی‌اعتنایی قرار داده است. عین مطالب تاریخ مزبور در این‌باره چنین است:

«او (سلطان احمد تگودار) در ذی‌الحجّهٔ سنهٔ ثمانین و ستمایه بر سریر سلطنت نشست و مملکت به جلوس او رونقی تمام یافت و همت بررعایت شرائط اسلام و مصالح اسلامیان مصروف گردانید و جهت نیت و عقیدت خویش و دفع ضرر خوارج لشکر شام که پیوسته در ثغور روم آشوب می کردند و متلصصان اطراف ممالك مشوش می‌داشتند بنابر مصلحت وقت و اساس صلح از اکابر علماء جهان قطب الدین شیرازی را و از اکارم زمان بهاءالدین رودکردی را که در صدد وزارت روم بود به حکم رسالت به خدمت پادشاه شام فرستاد، و از جملهٔ قضایا که در مکتوب عرض داشته بودند یکی این بود که ما دین مسلمانی اختیار کردیم و همت برعمارت بلاد و حفظ عباد مصروف می‌داریم و در تمامت ممالك ←

جهت حجّاج بیت‌الله الحرام مقرّر نمود و معابد و کلیساها را به مساجد مبدّل ساخت و احیاناً از تحمیل دین اسلام به عیسویان و یهود و قتل و آزار آنان نیز مضایقه نمی‌کرد.

چنانکه دیدیم مسلمانی سلطان احمد مخالفت امرای مغول را برانگیخت و چون ارغون خان روی کار آمد آنچه سلطان احمد در زمینهٔ تقویت و تحکیم اسلام رشته بود پنبه کرد. از این‌رو محقّقان تاریخ مغول

← فرمودیم که محصولات اوقاف برموقوف علیه مجری دارند و متوجهات اوقاف بر موجب شروط واقفان به مصب استحقاق رسانند تا بعد ازین مساجد و مدارس و خوانیق و ابواب البر و مسبلات رونقی تمام یابد و ازین نوع مقدمات کلمات بسیار باز نموده چنانکه شرح آن تطویلی دارد، از خشونتی که در طبیعت پادشاه شام بود از جادهٔ * فقولا له قولاً لیناً لعله یتذکر أو یخشی * تجاوز نمود و زیادت التفاتی نکرد و در اکرام رسولان مبالغتی ننمود و جواب مکتوب برخلاف تمناء احمد نوشت، از آنجمله در جواب اوقاف ذکر کرده بودند که محصولات اوقاف مال مردگانست، مال مرده را که تصدق نموده باشد به مستحقان آن باز گذاشتن مباهات را نشاید، آن خود امریست شرعی در ذمت پادشاه لازم و واجب که تدارک آن واجب داند و رسوم خیرات به اقامت رساند و اما آنکه قدم در دایرهٔ اسلام نهاده‌است منت نهادن را نشاید، بلکه منت حق تعالی بر او وارد است که بدان کرامت او را مخصوص گردانید» مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، از انتشارات انجمن تاریخ ترک، آنقره ۱۹۴۴، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

برای مطالعهٔ متن نامهٔ سلطان احمد که ظاهراً انشاء آن از فخربن عیسی الموصلی است و پاسخ الملک المنصور قلاوون که بخط ناصرالدین شافع بن علی بن عباس نوشته شده بود رجوع شود به: «صبح‌الاعشی فی‌صناعة الانشا» تألیف قلقشندی، طبع قاهرة، الجزءالثامن ص ۶۸ - ۶۵ و الجزءالسابع ص ۲۴۲ - ۲۳۷. هر دو نامه متضمن فواید فراوان در بارهٔ حوادث زمان و روابط نخستین ایلخان مسلمان ایران با سلاطین ممالیک است.

و تاریخ ایلخانان رسمیّت و تجدید حیات واقعی دین اسلام را از دورهٔ ایلخانی غازان خان می‌دانند و حتی به همین مناسبت دورهٔ ایلخانی را به دو دورهٔ مجزّا تقسیم می‌کنند که دورهٔ اول تا آغاز سلطنت غازان خان طول می‌کشد و دورهٔ دوم از آغاز سلطنت غازان خان شروع می‌شود. غازان غان قبل از جلوس به استدعای امیر نوروز اسلام آورده بود و چون برتخت ایلخانی نشست دین اسلام را دین رسمی حکومت ایلخانی اعلام کرد و مغول را وا داشت که دین اسلام را قبول کنند. غازان خان کار ترویج اسلام و تقویت مبانی شرع مُبین و اجرای تعالیم اسلامی را به جایی رسانید که بحق یکی از بزرگترین پادشاهان مسلمان به شمار آمد و در مقابل سلاطین مصر که تا روزگار غازان چراغ امید مسلمین ایران به شمار می‌رفتند مجاهد و غازی اسلام شناخته شد و به عنوان دفع جور و ستم پادشاه مصر از سر مسلمین شام و انجام وظیفهٔ شرعی و اسلامی به شام لشکرکشی کرد، و بالاخره چنانکه پروفسور برون می‌گوید «جلوس غازان نبیرهٔ بزرگ هولاگو خط فاصل غلبهٔ مجدّد اسلام را بر بت پرستی مغولان رسم می‌نماید».

همانطور که ایام سلطنت و زندگانی سلطان محمود غازان نموداری از ترقی و تعالی آیین اسلام و تحکیم و تقویت موقع مسلمانان ایران است داستان پایان زندگی و وصیّت او نیز آیتی باهر از ایمان و اعتقاد و اخلاص در بارهٔ دین محمّدی است: «و چون پادشاه به یقین دانست که کار نوع دیگر است و دامن مشیّت در قبضهٔ قضا و قدر، نخست به تیغ توکل

قطع علایق کرد پس خواست که شرط وصیت که از شعار ارباب انتباه است بجای آورد ، لاجرم خواتین با حشمت را که محارم حریم حضرت بودند حاضر گردانید و به احضار امراء رفیع مقدار و وزرای عالم آرای اشارت فرمود ، نوئین اعظم قتلقشاه و چوپان بیك و بایدو و سونتای و پولاد و سلطای و مولای و خواجه رشیدالدین و خواجه سعدالدین و دیگر ایناقان و مقربان حاضر گشتند . پادشاه فرمود که : به نور یقین و دیدهٔ دوربین نزد ما محقق و مقرر شد که از این منزل فانی به‌سرای باقی ارتحال خواهیم کرد و از این مرحلهٔ ناپایدار به جوار ملك غفار و دارالقرار باید پیوست و بحمدالله والمنه که در این اندك مدّت که زمان سلطنت ما بود به تأیید ایزدی در تقویت دین محمدی ص و رونق احکام اسلام و تمهید بساط عدل و داد و ترفیه حال عباد و بلاد و وضع قوانین عدل و سیاست و رفع مراسم ظلم و بدعت بقدر میسور سعی نمودیم و می‌خواستیم که دیگر آثار حسنه و اعمال فاضله به ظهور رسانیم اما روزگار مسامحت ننمود و اجل مهلت نداد و آن آرزو با خود بردیم و بمقتضی نیت‌المؤمن خیر من عمله امیدواریم که از مثوبات آن نیز بی‌نصیب نمانیم اکنون باید که شما بعد از من طریق موافقت مسلوك دارید و از مخالفت که عاقبت نمیم دارد احتراز و اجتناب واجب و لازم شناسید و برادرم خدابنده را که مدت سه چهار سال است که به ولایت عهد مقرر شده برخود حاکم واجب الاذعان دانید و از فرمان او سر نکشید و رعایا را به تکلیفات زیاده متعرض نشوید » [1] .

۱– تاریخ روضة الصفا ، ص ۱۲۵ .

تدبیر و سیاست حکیمانهٔ غازان خان و قوانین متینی که از خود بجای گذاشت نام او را در شمار پادشاهان بزرگ و جهانداران با عزم و تدبیر ثبت کرد. در دورهٔ اولجایتو و سلطان ابوسعید قوانین موضوعهٔ عهد غازانی قوت و اعتبار خود را حفظ کرد و «**یاسای غازان**» که رنگ تمدن و حکمت داشت جانشین «**یاسای چنگیز**» که از افکار خشن و ساده دشتهای مغولستان سرچشمه گرفته بود شد چنانکه چون اولجایتو به ایلخانی رسید «نخست حکم شد که کائناً من کان در تعظیم و تنظیم شرع محمدی ص و ترویج احکام احمدی ص سعی بلیغ نمایند و در مهم مملکت از یاسای غازان که تفصیل جزئیات و کلیات آن در موضع خود مذکور است تجاوز جایز ندانند»[۱].

توطئه برعلیه اسلام و مسلمین

قبل از ورود در تفصیل وقایع مذهبی دورهٔ ایلخانان به ذکر توطئه‌ای که در عهد ارغون خان بر علیه اسلام و مسلمین ترتیب داده شد می‌پردازیم:

ارغون خان درمملکت ایران مدت هفت سال سلطنت نمود. اعزام سفرای متعدد به دربارهای اروپا، مخصوصاً سفارت سال ۱۲۸۸-۱۲۸۷ میلادی که یکی از افراد آن هیئت اعزامی موسوم به رابان سوما Rabban Sawma سرگذشت مفصلی از آن به زبان سریانی باقی گذاشته

۱- روضة الصفا، ص ۱۲۶.

همه نشان می‌دهند که در زمان ارغون سیاست اباقاخان که در زمان احمد تگودار منقلب شده بود ، دوباره تجدید گردیده است . در اواخر ایام سلطنت ارغون ، سعدالدولهٔ یهودی وزیر با اقتدار دربار او شد . این مرد طبیبی یهودی بود و نظر به اینکه توطئه های بسیار خطرناك برضد اسلام به او منسوب می‌داشتند طرف بغض و نفرت مسلمانان واقع شد . وی اصلاً اهل ابهر و بعدها در بغداد به طبابت مشغول بوده . یکی از همکیشان او را به ارغون معرفی کرد و بنابر سخن صاحب تاریخ وصّاف جلب اعتماد و توقیر ایلخان را از آن راه نموده بود که علاوه بردانستن زبان مغولی و ترکی وسائلی بکار برد که حرص و آز شاه مغول را به وسیلهٔ انباشتن خزانهٔ او ارضاء نمود[1] و از این راه خویشتن را در خاطر او جای داد و برای به دست آوردن وجوه و اموال دیوانی در بغداد چنان مهارت و لیاقتی به خرج داد که ارغون او را منصب خزانه داری و مستوفی الممالکی مملکت اعطاء نمود ، و از آن روز کوکب دولت ابناء ملّت او که تا آن تاریخ در محاق ذلّت و مسکنت بودند روی به عزّت و استعلاء آورد و در سایهٔ قدرت روز افزون او غالب مشاغل دولتی و امور مهمّهٔ مملکتی را عهده‌دار گشتند ، چنانکه یکی از شعرای زمان در بغداد این قطعه را سروده و ترقی ایشان را وصف کرده است :

یهود هذا الزمان قد بلغوا   مرتبـة لاینالهـا فلـك

الملك فیهم و المال عندهم   و منهم المستشار و الملك

۱ــ تاریخ وصاف ، ص ۲۳۶ .

یامعشر الناس قدنصحت لکم تهوّدوا قد تهوّد الفلك
فانتظروا صیحة العذاب لهم فعن قلیل تراهم هلکوا

جسارت و عداوت سعدالدوله نسبت به دین اسلام پیوسته همراه اقتدار او افزوده می‌شد تا جایی که ارغون را بر آن داشت که کلیهٔ عمّال مسلمان را از تمام مشاغل و مناصب عالیهٔ کشوری و لشکری اخراج نمود[1] و به این هم اکتفا نکرده در صدد برآمد که دین اسلام را بکلی از میان بردارد. برای این مقصود در خاطر ارغون وسوسه نمود که مقام پیغمبری و رسالت همانا از عرب به مغول منتقل گشته و ایشان از درگاه الهی مأموریت دارند که پیروان نافرمان و منحطّ محمّد ص را مجازات نمایند، و همچنین به ایلخان پیشنهاد کرد کعبه را معبد اصنام بی‌نام سازد و اهل اسلام را به عبادت اوثان الزام کند. سپس در بغداد سفائنی جنگی بیاراست که به مکّه حمله نماید و یکی از همکیشان خود را موسوم به خواجه نجیب الدین کحّال به خراسان گسیل داشت و صورتی از اسامی دویست نفر اعیان و متمولان آنجا به او داده برقتل آنها مأمور ساخت، همچنین صورتی دیگر که متضمن اسامی هفده نفر از ائمه و اکابر شیراز بود برای همین مقصود نزد شمس‌الدوله یهودی فرستاد لیکن در همان اوان که نفوذ و قدرت سعدالدوله به منتهای کمال رسیده و تدابیر او در شرف انجام بود ارغون در شهر تبریز مبتلا به مرضی شدید شد. سعدالدوله که بخوبی می‌دانست بعد از سلطان دوام و بقایی نخواهد

۱ــ تاریخ وصاف، ص ۲۴۲.

داشت گرفتار آلام و هموم گردید و از خدمت او آنی منفکّ نمی‌شد و از اداء خیرات و مبرّات لحظه‌ای قصور نمی‌ورزید، چنانکه سی هزار دینار به فقرای بغداد و ده هزار دینار به درویشان شیراز بذل کرد. همچنین بسیاری از محبوسان را آزاد ساخته از اعطای صدقات ذرّه‌ای فروگذار نکرد[۱].

ولی هیچ تدبیری دفع اثر تقدیر را نکرد و بیماری ارغون چنان شدّت یافت که امیدی به حیات او نماند. سعدالدوله که ایام حکومت و قدرت بلکه حیات و بقا را با رسیدن اجل پادشاه رو به فنا می‌دید برای اینکه خود را تحت حمایت ایلخان جدید قرار دهد رسولانی خدمت غازان فرستاده او را از مرض علاج ناپذیر ارغون و قطع امید از حیات وی آگاه کرد و خواست که هر چه زودتر برای گرفتن جای ارغون و به دست آوردن تخت و تاج حرکت کند ولی این تدابیر او را از دست دشمنان نجات نداد و چند روز قبل از وفات سلطان امرا او را دستگیر کرده در خانهٔ طغاجار هلاکش ساختند و این واقعه در سلخ صفر ۶۹۰ هجری مطابق با ۹ مارس ۱۲۹۱ میلادی اتفاق افتاد.

۱- رجوع کنید به تاریخ ادبیات ایران تألیف برون، جلد سوم (از سعدی تا جامی) ص ۳۳ تا ۳۶. ایضاً برای کارهای زشت سعدالدوله یهود رك: تاریخ مغول عباس اقبال، ص ۲۳۷ تا ۲۴۳. همچنین ببینید فصل «ذکر وزارت سعدالدوله یهودی صاحب دیوان و تقریر واقعهٔ حکّام روم» را در کتاب مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، ص ۱۵۶ به بعد. ایضاً برای تفصیل حوادث روزگار وزارت سعدالدوله رجوع شود به: تاریخ حبیب السیر، جلد سوم ص ۱۳۳ - ۱۲۸.

مسلمانی غازان خان و اسلام در عهد او

اسلام آوردن غازان خان

غازان پیش از جلوس بر اثر تشویقهای امیر نوروز بن ارغون آقا که مربّی و مشاور او بود به اسلام متمایل شد و چون می‌خواست بر بایدو و امرای مقتدر او ظفر یابد و امیر نوروز گفته بود در صورت اسلام آوردن غازان جمیع مسلمین جانب او را خواهند گرفت و قدرت او مضاعف خواهد گردید مصلحت را نیز در قبول اسلام می‌دید، تا اینکه در شورایی که غازان با حضور امیر نوروز برپا کرده بود امیر نوروز گفت: منجّمین و علما و اهل زهد و ورع چنین پیشگویی کرده‌اند که در حدود ۶۹۰ سلطانی قیام خواهد کرد که اسلام در کنف حمایت او رونق پیشین خود را از سر خواهد گرفت و رعایای او قرین امن و رفاه خواهند شد و دولت او به طول دوام مقرون خواهد بود؛ اگر غازان قبول اسلام کند به سلطنت ایران برقرار خواهد شد و مسلمین در سایهٔ دولت او از حال نکبت و مذلّت خلاص یافته از ننگ تبعیت کفّار تاتار خواهند آسود و خداوند به پاداش این امر خیر لشکریان او را نصرت و ظفر خواهد بخشید. این بیانات در مزاج غازان مؤثر افتاد و چون سابقاً هم به امیر نوروز

وعدهٔ قبول اسلام داده بود در چهارم شعبان سال ۶۹۴ در لارِ دماوند غسل کرده جامه‌ای نو پوشید و بر دست شیخ صدرالدین ابراهیم پسر عارف معروف شیخ سعدالدین محمد بن حمویهٔ جوینی اسلام آورد و از این تاریخ به نام محمود خوانده شد و به تبعیت از او قریب صد هزار نفر از مغول مسلمان شدند. سلطان محمود غازان پس از تشرف به دین مبین اسلام در رعایت آداب و رسوم اسلامی و زیارت اماکن مقدسه و مساجد و احترام و اعزاز علما و ائمهٔ دین و شیوخ و سادات جدّی بلیغ کرد و کارها را به دست عُمّال و کفاة و رجال مسلمین سپرد و به این ترتیب دوران سرشکستگی و خفّت مسلمین و افزایش نفوذ تاتار و عیسویان و یهود که کم‌کم از دورهٔ اباقاخان وارد کارها شده و بعد از سلطان احمد زمام بسیاری از کارهای دولتی و دیوانی را به دست گرفته بودند به‌سر آمد و اسلام و عنصر ایرانی اسلامی باردیگر بر رقبا و مخالفین خود غلبهٔ قطعی یافت[۱].

ملخّص داستان اسلام آوردن غازان خان در کتاب **تاریخ حبیب‌السیر** بدین قرار است :

« چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را به غازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود. امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق به وی

۱ــ تاریخ مغول عباس اقبال، ص ۲۵۶ - ۲۵۵ .

می‌داشت و جمال حال امیر نوروز به زیور ایمان و اسلام وحلیهٔ متابعت سنّت حضرت خیرالانام علیه الصلواة و السلام مزیّن و محلّی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام ملت بیضا مساعی جمیله بذل می‌فرمود . در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت ... در اوایل سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه ... خبر قتل گیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمده بعد از وصول به سلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر ممالک موروث به اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت ؛ نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزادهٔ عالمیان را بر سریر سلطنت و جهانبانی بنشانم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخّر فرمان گردانم بشرطی‌که شاهزاده باطن خجسته میامن را با نور ایمان و عرفان منوّر سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لواء متابعت ملّت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان به قبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت به صوب آذربایجان برافراخت »[۱] .

پروفسور برون در کتاب تاریخ ادبیات ایران ، اسلام آوردن غازان خان را چنین نقل می‌کند :

« امیر نوروز که خود قبول دیانت اسلام کرده بود غازان را نیز به قبول مذهب حنیف ترغیب نمود ، و در ابتدای جنگ و کشمکشی‌که با رقیب خود بایدو داشت از او عهد گرفت که هرگاه خداوند فتح و ظفر

۱– حبیب السیر ، جزء اول از مجلد سوم ، ص ۱۴۱ و ۱۴۳ .

را نصیب او فرماید او نیز به دین اسلام ایمان آورد. چون این مقصود حاصل گردید او هم به عهد خود وفا کرد و در تاریخ چهارم شعبان ۶۹۴ ه./ ۱۹ ژوئن ۱۲۹۵ م. مسلمان گشته هزار نفر مغول همگی در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ الاجل سعدالدین الحموی[1] به دین

۱ـ در **تاریخ حبیب السیر** مشرف شدن غازان خان به دین اسلام در حضور شیخ صدرالدین چنین تصریح شده است: «به تاریخ چهارم شعبان سنهٔ مذکوره (یعنی سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه) غازان خان به موجب وعده‌ای که سابقاً به امیر نوروز کرده بود در حضور **شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حموی** کلمهٔ توحید برزبان رانده از روی اخلاص دین‌مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرّا کرده ترک شرکت و ملّت مذموم اتراك گرفت و در آن روز فیروز قرب صد هزار مشرك متمرد مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته به انوار توحید و عرفان رسیدند» (حبیب السیر، ج ۳ ص ۱۴۴). ولی در همین کتاب در فصل «ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند باآن پادشاه عالی مقام (یعنی سلطان ابوسعید بهادرخان)» روایتی مغایر با روایت بالا ذکر می‌کند و می‌نویسد: «دیگری از آن جمله **شیخ سعدالدین قتلق خواجه خالدی قزوینی** است که در سلك احفاد شیخ نورالدین کیل انتظام داشت و شیخ سعدالدین عالمی متبحر بود و **به رغم حمدالله مستوفی غازان خان و امرا و لشکریان او بردست او مسلمان شدند**. وفاتش در ماه محرم الحرام سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال بود» (حبیب السیر، ج ۳ ص ۲۲۰).

در **تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی** در ضمن داستان اسلام آوردن غازان خان چنین آمده است: «بعد از دو روز (دو روز بعد از هزیمت لشکر بایدوخان) امیرنوروز به عرض خان رسانید که حق سبحانه و تعالی نصرت ارزانی داشت، خان نیز وعده و عهدی که کرده می‌باید که به وفا رساند، چون نور ایمان در دل خان شعله می‌زد و قابل بود سخن امیرنوروز مؤثر شد بلکه جذبهٔ حقانی ←

اسلام درآمدند، و بعد از آن هم غازان از شرایط مجاهده و کوشش در ترویج مذهب جدید خود فروگذار ننمود و بعد از چهار ماه که از آن

← کشش و کوشش کرد بیت آن را که بدانیم که او قابل عشق است * رمزی بنماییم و دلش را بربابیم، خان فرمود که البته کاملی می باید ازین دین تا من به واسطهٔ او از کفر تبرّا نمایم و به ارشاد او مسلمان شوم و آداب و ارکان مسلمانی به من آموزد. فی‌الحال رقم بر شیخ الاسلام مفخرالعارفین سلطان المحدثین **صدرالدین ابراهیم بن الشیخ العارف المحقق سعدالحق و الدین الحموی** قدس‌الله سرهما زدند و او را به اسپ یام از بحرآباد به اندك فرصتی به آذربایجان بردند، و بعد از جشنها و طویها و اختیار ساعت خان غسل اسلام برآورد و به خرقهٔ حضرت شیخ مذکور مشرف شد ... و این حالت در شعبان المعظم سنهٔ احدی و تسعین و ستمائه بود، و در **تاریخ بناکتی** در شهور سنهٔ ثلاث و تسعین ستمائه نوشته شده، والعلم عندالله » (تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، از انتشارات کتابفروشی بارانی، تهران ۱۳۳۷ شمسی، ص ۲۳۸ - ۲۳۷).

در **تاریخ مبارك غازانی** یعنی قسمت راجع به سلطنت غازان ازجامع‌التواریخ رشیدی، که معتبرترین و مستقیم ترین منبع دربارهٔ احوال غازان خان است، در فصل « منشرح شدن سینهٔ مبارك پادشاه اسلام غازان خان به نور ایمان و اسلام آوردن او و امرا به حضور **شیخ زاده صدرالدین حمّوی جوینی** دام برکته » داستان مسلمان شدن غازان خان در سنهٔ ۶۹۴ هجری مشروحاً بیان شده است: « برجمله غازان خان در اوائل شعبان سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه به حضور شیخ زادهٔ بزرگ صدرالدین ابرهیم حموی با تمامت امرا کلمهٔ توحید گفت و جمله مسلمان شدند و در آن ماه طویها کردند و به عبادت اشتغال نمودند و جماعت سادات و ائمه و مشایخ را نواخت فرمود و ادرارات و صدقات داد و در باب عمارت مساجد و مدارس و خانقهات و ابواب البرّ احکام به مبالغت اصدار فرمود و چون ماه رمضان درآمد با جمعی ائمه و مشایخ به طاعت و عبادت مشغول شد **و برکافهٔ عقلا پوشیده نیست که اسلام و ایمان پادشاه اسلام غازان خان از سرصدق و اخلاص بود و از شوائب** ریا و رعونت مبرّا و مصفّا چه با وجود عظمت و شوکت پادشاهی و کمال ←

تاریخ بگذشت امیر نوروز را اجازت فرمود تا تمام کلیساها و کنیسه ها و بتخانه ها را در تبریز خراب نماید»[1].

→ قدرت فرمان روائی اجبار و الزام متصوّر نباشد و با عدم احتیاج وفرط استغنا ریا و مرا ممکن نه» (تاریخ مبارك غازانی، به تصحیح کارل یان، طبع هرتفورد انگلستان سنهٔ ۱۹۴۰ مسیحی، ص ۸۰ - ۷۹؛ و جامع‌التواریخ، جلد سوم، باکو ۱۹۵۷ ص ۲۹۷ - ۲۹۴ و ایضاً همین کتاب ص ۶۰۷ - ۶۰۴ داستان اسلام آوردن غازان خان و کیفیت آن).

بنابراین تردیدی نیست که تشرف سلطان محمود غازان به دین مبین اسلام در حضور شیخ صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن شیخ سعدالدین محمّد بن المؤید بن ابی‌بکر بن محمد بن حمّویه الجوینی الشافعی به سال ۶۹۴ هجری قمری بوده و اقوال دیگر در این مورد قابل اعتنا نیست. نیازی به توضیح ندارد که مطلب مذکور در پاورقی ۱ صفحهٔ ۴۲ ترجمهٔ تاریخ ادبیات برون (از سعدی تا جامی) دربارهٔ نظر صاحب حبیب السیر و دولتشاه مغشوش و بی‌پایه است، و **شیخ ابراهیم جوینی** مذکور در **مجمل فصیحی خوافی** نیز کسی جز همین **شیخ (صدرالدین) ابراهیم (بن‌سعدالدین حمّوی) جوینی** نمی‌تواند باشد.

برای اطلاع از احوال صدرالدین ابراهیم و سعدالدین محمد حمّویهٔ جوینی و منابع مربوط به ترجمهٔ شیخ صدرالدین، که در جریان یکی از وقایع مهم تاریخ ایران یعنی اسلام آوردن غازان خان شرکت مؤثر داشته و ممدوح همام تبریزی بوده است، رجوع شود به:

شدّ الازار فی‌حطّ الاوزار عن زوّار المزار تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، به تصحیح و تحشیهٔ علامهٔ فقید مرحوم محمد قزوینی و عباس اقبال، طهران ۱۳۲۸ شمسی، صفحات ۳۲۲ - ۳۲۱ (ح ۷) و ۴۵۹ (ح ۳).

تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، طبع لیدن سنهٔ ۱۹۱۱ مسیحی، مقدمهٔ جلد اول صفحات سب و سج.

المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی تألیف جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن سیف‌الدین التغری بردی، در ذیل «ابراهیم بن محمد».

۱ــ تاریخ ادبیات برون، ج ۳ (از سعدی تا جامی) ص ۴۲.

خلوص عقیدهٔ غازان در مسلمانی

اگرچه آثار و نتایج اسلام‌آورن غازان خان، خواه این مسلمانی را روی در مصلحتی بوده و خواه از باب ایمان قلبی و توجّه باطنی باشد، اظهر من الشمس است و عهد سلطنت آن ایلخان بـه تمام معنی عصری اسلامی به‌شمار می‌رود و ظاهر کردار و رفتار غازان خان در تمام مدّت سلطنت حاکی از علاقه‌مندی و اعتقاد به دین مبین می‌باشد ولی لازم است تا جایی که مدارك و اسناد تاریخی یاری می‌دهد در تحقیق این مطلب و کشف خلوص یا مصلحتی بودنِ مسلمانی و اعتقاد غازان سعی بکنیم.

این موضوع، یعنی اخلاص یا تکلّف غازان در مسلمانی، در روزگار خود او نیز مورد بحث و توجه بوده است چنانکه وزیر کافی فاضل عالِم خواجه رشید الدین محمّد در تاریخ نفیس غازانی در این مطلب وارد شده پس از بحثی دلکش و منطقی خلوص عقیدت غازان و اخلاص او را در قبول دین اسلام تصدیق کرده است. خواجه رشید الدین با توجه به این شایعه و عقیده که سبب اصلی و واقعی اسلام‌آوردن غازان تشویق و تحریض بعضی امرا و مشایخ و بخصوص امیر نوروز بوده است، چنین می‌گوید: «وظن اکثر خلق چنان بود که سبب اسلام او ترغیب و تحریض بعضی امرا و مشایخ بود و لیکن بعد از تفحص معلوم گشت که آن ظن خطاست چه وقتی در خلوتی با من بندهٔ ضعیف که مؤلف این کتابم تقریر فرمود که چند گناه آن باشد که خدای تعالی آن را عفو نکند و از آن جمله معظم‌تر آن گناهیست که کسی سر پیش بت برزمین نهد چه قطعاً آن را

آمرزش نخواهد بود مسکین مردم به جهل گرفتار شده که پیش بت سر برزمین می‌نهند و من نیز همچنین بودم لیکن حق تعالی روشنایی و دانش داد و از آن خلاص یافتم »[1].

آنگاه خواجه برحکمت و عرفان او و روح بلندش گواهی می‌دهد و به استدلالی شیرین ، مصلحتی یا تحمیلی بودنِ مسلمانیِ غازان خان را رد می‌کند : « چون تقریری بدین ترتیب به عبارات خوب و معانی باریك فرمود نور باطن و صدق و صفای او به تمام معلوم شد و بعد از آن همواره حکایات ازین جنس و سخنان عمیق در باب عرفان و تحقیق که هرگز از هیچ حکیمی و عارفی نشنیده باشند می‌فرمود و چون سالی دو سه بر سریر سلطنت متمکن گشت روز بروز در تقویت دین اسلام می‌افزود و به صدق و اخلاصی هرچه تمامتر به کار دین داری اهتمام می‌نمود تمامت عالمیان را معلوم و محقق گشت که سبب اسلام او نه تقریر بعضی امرا و مشایخ بود الّا هدایت ایزدی چه مجرّب است که اگر کمتر آدمئی را پادشاهی یا حاکمی به اجبار مسلمان گرداند برقرار میل او با کیش‌خویش باشد چون فرصت یافت در همان ولایت یا ولایتی دیگر با سر مذهب خود می‌رود پس چنین پادشاهی عالی قدر قهّار چه احتیاج داشته باشد که در باب چنین امری معظم به سخن کسی التفات نماید و مذهب خود بگرداند یا به تکلّف مذهبی دیگر اختیار کند »[2].

۱ــ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۱۶۷ - ۱۶۶ .

۲ــ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۱۶۸ .

دلایل و شواهد دیگری در دست است که غازان خان در روزگار قدرت و حتی در موقع پیش‌آمدن حوادث جدّی نیز خلوص نیّت و اعتقاد راسخ خود را به دین مبین اسلام و سنن مقدسهٔ آن به ظهور می‌رسانده است چنانکه اقسرایی درتاریخ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیارمی‌گوید: «**مصاف با لشکر دیار شام** ❊ درصحراء حمص التقاء فریقین و مقابلهٔ طائفتین اتفاق افتاد، از حسن اعتقادی که در جبلّت قازان مرکوز بود از تقابل قبله اعراض نمود و برصوب جهتی قلب و جناح لشکر برآراست که پشت آن برقبله بود تا در روی قبله تیغ نکشیده باشد و چندان توقف کرد که سلالهٔ صبح از مشیمهٔ ظلام بدر آمد و از طرفین اداء فرض صلوة به اقامت رسانیدند»[۱].

همچنانکه خواجه رشیدالدین فضل الله در کتاب تاریخ خود گفته است، با فحص در اسناد راجعه به دین و آیین و اعتقاد غازان خان به خلوص ایمان و روشنی دل و پاکی عقیدهٔ او پی می‌بریم و او را از روز جلوس برتخت عزّت و سلطنت تا دم مرگ و اختیار تختهٔ تابوت در اجراء قوانین شرع مبین مُصرّ و در حفظ احکام و معانی دین حنیف مُبرِم می‌یابیم. آیا می‌توان تصور کرد که اگر در موقع جلوس اظهار تمایل به اسلام و قبول دین محمّدی متضمن فایده‌ای برای این ایلخان مقتدر و قویّ‌الاراده بوده در دم مرگ نیز که زمان زوال علایق دنیوی و ریختن پیرایه‌های مصلحتی و هنگام جلوهٔ حقیقت باطن است، وصیّت خود را به مناسبت

۱ــ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، ص ۲۷۳ - ۲۷۲ .

مصلحتی یا بیم و پروایی به اشارات اسلامی و ایمانی آراسته و به روش مسلمین و برطبق سنّت مقدّس اسلام چشم از جهان پوشیده است ؟!

صاحب روضة الصفا جلوس غازان خان را چنین شرح می‌دهد :

« و در ماه ذی‌حجّه سال مذکور شهریار جهانیان سلطان محمود غازان خرامان و نازان بر تخت سلطنت عروج کرد غلغلهٔ تکبیر کرّوبیان در خم طاق مقرنس گردون افتاد و بدایت جلوس آن پادشاه کامران از حکم یرلیغ نوروز بیك زبان هادی توفیق منادی فرمود تا تمامت مغول و ایغور کایناً من کان که از متابعت شریعت غرّا خود را مستغنی می‌دانستند و محرّمات را که پیش از آن بموجب نص اجتناب ثابت حلال می‌شمردند به وحدت پروردگار عالمیان و نبوّت رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم اقرار آورند و در جمیع امور و قضایا بمقتضی شریعت غرا عمل نمایند و هر که گردن از انقیاد و ارتکاب دین قویم بپیچد سرش بیندازند و اهل کتاب را که ملتزم جزیه باشند بنا برحکم مفتی قوانین شرع تعرضی نرسانند اما بنظر استخفاف در ایشان نگرند »[1].

وصیّت غازان خان در بستر مرگ نیز چنانکه اشاره کردیم حاکی از اتّکاء و اتّکال به خداوند و ایمان و اعتقاد به دین مبین است بخصوص در آنجا که می‌گوید : « بحمدالله والمنه که در این اندك مدت که زمان سلطنت ما بود به تأیید ایزدی در تقویت دین محمدی صلی الله علیه و آله و رونق احکام اسلام و تمهید بساط عدل و داد و ترفیه حال عباد و بلاد و وضع

۱ــ روضة الصفا ، ص ۱۱۵ .

قوانین عدل و سیاست و رفع مراسم ظلم و بدعت بقدر میسور سعی نمودیم و می‌خواستیم که دیگر آثار حسنه و اعمال فاضله به ظهور رسانیم امّا روزگار مسامحت ننمود و اجل مهلت نداد و آن آرزو با خود بردیم و بمقتضی نیّت المؤمن خیر من عمله امیدواریم که از مثوبات آن نیز بی‌نصیب نمانیم »[1].

تمایل غازان به تشیّع و محترم داشتن سادات و پوشیده داشتن این تمایل برای رعایت مصلحت عام

حافظ ابرو در مجمع‌التواریخ دربارهٔ غازان خان وسلطان اولجایتو مطالب مفیدی نقل کرده که چون در فصل راجع به « تشیع در دورهٔ ایلخانان » به تفصیل خواهد آمد در اینجا خلاصهٔ قسمتی را که مربوط به غازان خان است می‌آوریم :

در زمان پادشاهی غازان به سال ۷۰۲ در مسجد جامع علویی را به جرم اینکه « بعد از اداء نماز جمعه نماز فرض را باز گذاشت و دعوی او آن بود که نماز درعقب این امامان درست نیست » بکشتند و غازان خان « از آن حرکت ناپسندیده بسیار رنجیده و گفته که بجهة کثرت نماز چون یکی را توان کشتن خصوصاً علوی را ؟ » و بعد از آن پیوسته « متفحص احوال دین و ملّت می‌بود و آزادانه استفاده می‌فرمود . جمعی امرا و ایناق که میل به مذهب شیعه داشتند از آن جمله یکی طرمطاز بود پسر بایجو بخشی که از کودکی باز در نزد حضرت غازان بزرگ

1- روضة الصفا ، ص ۱۲۵ .

شده بود و گستاخ و در ولایت ری در میان شیعیان نشو و نما یافته پیوسته در حضرت پادشاه غازان تقویت آن مذهب می‌کرد و چون خاطر پادشاه از آن غوغای عام متغیر شده بود بدان سخنان که امیر طرمطاز گفتی گوش کردی و اکثر در محل قبول می‌افتاد و حکم رفت که چند عدد دارالسیاده در شهرهای بزرگ چون اصفهان و کاشان و سیواس روم و غیر آن بنیاد نهادند و املاك بسیار بر آن وقف فرمودند و درمشهدامیرالمؤمنین و در شنب تبریز و غیره چنانکه هنوز اثر بعضی از آنها باقی است و پادشاه غازان خان را میلی تمام بدان طایفه بودی اما هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را زهرهٔ آنکه اظهار کند نبودی ... ».

غلبهٔ اسلام در عهد غازان خان و عوض شدن قضاوت مردم نسبت به او

با جلوس غازان خان سیادت و نظارت عالیهٔ خاقان ها و نفوذ دربار قراقروم در دربار ایران و اطاعتی که ایلخانان ایران از آنها داشتند از بین رفت. غازان خان فرمان داد کلمهٔ شهادت را بجای نام و القاب خاقان روی سکّه ها نقش بزنند و در آخر او و امرا و سرانش بجای کلاه، عمامه را اختیار نمودند و به حکم او کلیساها و کنائس و بتخانه های مسیحی و یهودی و بودایی را ویران کردند تا اینکه پادشاه ارمنستان شفاعت و وساطت کرد و در نتیجه به همان تخریب و انهدام معابد و بتخانه های کفّار و مشرکین اکتفا رفت.

بر اثر اقدامات اسلامی غازان خان بدبینی مردم نسبت به ایلخانان و حمایت معنوی و باطنیشان از سلطان مصر از میان رفت و قضاوت مردم نسبت به او بکلی با آنچه نسبت به فرزندان چنگیز داشتند عوض شد. هنگامی که در سال ۶۹۸ هجری به او خبر رسید که چهار هزار نفر از مسلمین شام به دیار بکر هجوم کرده قلعهٔ ماردین را مسخّر خود ساخته‌اند و تا حد رأس عین پیش آمده و بواسطهٔ غارت مساجد و قتل و غارت مسلمین مرتکب شنایع بسیار شده‌اند ، رسیدن این اخبار غازان خان را سخت متغیر کرد و از علما و ائمه به چاره اندیشی استفتا نمود . ایشان همه او را به دفاع بلاد اسلامی از تعرض متجاوزان و جلوگیری از مهاجمان تشویق نمودند و غازان خان به عنوان مجاهد و غازی اسلام و منجی مسلمین عازم هجوم به ممالک ممالیک گردید و چون در لشکرکشی به شام (۶۹۹ هجری = ۱۲۹۹ میلادی) وارد دمشق شد بعد از تسلیم شهر و انقیاد و اطاعت سکنهٔ آن ، اعلامیه‌ای حاوی مقتبسات قرآنی صادر کرد بدین‌قرار که « من آمده‌ام تا سرزمین شام را از چنگ سلطان مردود و خارج از رحمت الهی (منظور سلطان مصر است) نجات بخشم ، و نباید در این شهر به احدی اذیّت و آزار وارد آید » و قشون را از ورود به شهر و تعرض به مردم شهر منع فرمود ؛ ولی علی رغم نیّت او بواسطهٔ کینهٔ متحدین ارمنستانی ایلخان و دشواری جلوگیری از سربازانی که به غارتگری خوگر بودند دمشق از آسیب نجات نیافت .

سوگواری عمومی مردم ایران در مرگ غازان [۱] نشانه‌ای از

۱ــ برای شرح سوگواری مردم ایران و بخصوص مردم تبریز در مرگ غازان رجوع شود به : تاریخ مبارک غازانی ، ص ۱۶۰ - ۱۵۹ .

علاقه و محبّت مردم نسبت به او و از بین رفتن بدبینی و کینه‌ای است که مسلمین نسبت به اولاد چنگیز داشتند. به نظر می‌رسد این سوگواری عمومی جز از روی اخلاص و علاقه نبوده است زیرا اولا پس از مرگ غازان خان اجباری نبوده است که عموم مردم در سوگواری شرکت کرده شیون و زاری کنند و بعلاوه خدمتی که غازان به مذهب اسلام کرد مستوجب این قدردانی بود زیرا غازان مذهب اسلام را به مکانتی که قبل از حملهٔ چنگیز داشت برگرداند و بت پرستی را برانداخت و مزاحمت مسیحیان و یهودیان را از بین برد و با وضع یاسای غازانی هرج و مرج را به نظم و انتظام مبدّل فرمود و حمایت اهل علم و ادب و رعایت فقرا و صلحا و رعیّت را وجههٔ همت قرار داد و از ظاهری زشت و حقیر فهم و فراستی بی‌اندازه و اندیشه‌ای صائب و نظری نافذ و روحی حسّاس و طبعی بلند نمایان ساخت و بالاتر از همه بدبختی و محنتی را که در اثر قساوت و خشونت ایلخانان قبلی دامنگیر مردم ایران شده بود از بین برد و ابر سیاه سرافکندگی و ذلّتی را که به دست سلاطینی بیگانه و جبّار و ناآشنا به روحیه و عواطف مردم ایران و بی‌اعتنا به سعادت و شقاوت آنان، بر سر ساکنین این سرزمین سایه افکنده بود برطرف کرد[۱].

۱ـ برای آگاهی از اعتقادات و خلوص ایمان و تفکرات عارفانه وحکیمانه و تأثرات و عواطف انسانی غازان نمونه های زیر مطالعه بشود:

* طوی عام فرمودن پادشاه اسلام در اوردوی زرین بموضع باغ اوجان: تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۴۰ - ۱۳۷.

* عبرت و اعتبار و تأثرات حکیمانهٔ غازان در تماشای بارگاهی عالی ←

بیمناسبت نیست ملخّصی از مطالبی را که پروفسور برون با استفاده از کتاب تاریخ مغول هوارث آورده است در اینجا نقل کنیم. برون می‌گوید: «وقتیکه غازان مسلمان شد ارتباط خود را با خان بزرگ مغول در اقصای شرق منقطع ساخت، چه تا آن تاریخ ایلخانان مغول

← که ترتیب داده بودند: مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، ص ۲۹۷ - ۲۹۶.

* زیارت درخت ونصایح غازان: تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۴۲-۱۴۱.

* وفات کرمون خاتون ... و کلماتی چند حکمت‌آمیز که پادشاه اسلام در حال خلق فرموده است: تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۵۷ - ۱۵۶.

* چهلّه برآوردن غازان و به یاسا رسانیدن پیر یعقوب: تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

برای آشنایی با اهمیت اقدامات اسلامی غازان و ژرف‌نگری و بصیرت خارق‌العادهٔ او در مسائل اجتماعی و انسانی مطالعهٔ **قسم سوم از داستان غازان خان** (تاریخ مبارك غازانی، ص ۳۶۴ - ۱۶۱) که شامل چهل حکایت می‌باشد ضرورت دارد. بخصوص رجوع شود به حکایات زیر:

* حکایت دوم در عفّت و عصمت پادشاه اسلام.

* حکایت هفتم در ابطال دین بت‌پرستی و تخریب معابد ایشان و شکستن تمامت اصنام.

* حکایت هشتم در دوستی پادشاه اسلام درحق خاندان رسول علیه‌السلام.

* حکایت دهم در نصیحت فرمودن پادشاه اسلام قضاة و مشایخ و زهّاد و اهل علم و تقوی را.

* حکایت یازدهم در منع فرمودن پادشاه اسلام لشکریان و غیرهم را از سخن کفر گفتن.

* حکایت بیست و ششم در دفع و منع فرمودن از زر بسود دادن و معاملات بعین فاحش.

* حکایت بیست و هفتم در منع فرمودن از کار کاوین بمال بی‌اندازه ←

زیر دست خاقان مغولستان و چین شمرده می‌شدند ، از آن وقت ایشان مستقل گشته و بالطبیعه عباراتی که در سکّه ضرب می‌نمودند تغییر نمود » (هوارث ص۴۸۶) . از این تاریخ به بعد تفوّق کلمهٔ راهبان بودایی و شَمَنی بر علماء اسلام موقوف شد . معبدها و بتخانه های ایشان به مدارس و مساجد تبدیل یافت ، علوم اسلامی که از جهاتی غنی و از جهاتی دیگر فقیر و ناتوان بود دوباره مورد احترام و تشویق واقع گردید ، همچنین مقدّمات ترقی مادّی که برای بهبودی اوضاع تبعهٔ مظلوم و مقهور ایلخانان مغول لازم بود فراهم گشت[1] .

← کردن و برنوزده دینار و نیم مقرر فرمودن .

* حکایت بیست و نهم در منع فرمودن خلق از شراب خوردن و دیگر مسکرات منکر .

* حکایت چهلم در منع فرمودن از نشاندن کنیزکان بزور در خرابات .

همچنین رجوع شود به تاریخ حبیب السیر ، جزء اول از مجلد سوم ، صفحات ۱۸۹ - ۱۵۸ (بیست حکایت در « محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیدهٔ آن بانی مبانی جهانبانی » مندرج است) .

ایضاً بینید وصیت نامه ویرلیغ غازان را در : تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم کاشانی ، به اهتمام مهین همبلی ص ۱۵ - ۱۰ .

۱ـ تاریخ ادبیات ایران (از سعدی تا جامی) ص ۴۸ - ۴۷ .

مسلمانی و تشیّع سلطان محمد خدابنده و اسلام در عهد او

تمایل سلطان محمد اولجایتو به مذهب حنفی و وزیر رشیدالدین به مذهب شافعی

یکی از مفصّل ترین و بهترین مدارك راجع به تمایلات دینی و مذهب سلطان محمد خدابنده مجمع التواریخ حافظ ابروست. در تاریخ مذکور در بارهٔ مذهب سلطان سعید اولجایتو بحثی مستوفی رفته و شرح داده است که چگونه او متمایل به مذهب حنفی بود و وزیر رشیدالدین تمایل به مذهب شافعی داشت و سپس رفته رفته سلطان را از مذهب حنفی برگرداندند و براثر اختلاف و مباحثات خشن و عداوت‌آمیز حنفیان و شافعیان امرای مغول به دین اسلام بی‌اعتقاد شدند و نزدیك بود به اغوای امرای مغول سلطان از اسلام برگردد تا اینکه ابرام و تمهیدات زیرکانهٔ طرمطاز موجب شد که سلطان به مذهب اهل شیعه درآمد و تشیّع رونقی گرفت[1].

۱ـ مجمع‌التواریخ، نسخهٔ ملك، جلد سوم ورق ۲۳۷.

حافظ ابرو چنین می‌نویسد: «چون سلطان سعید اولجایتو بر سریر سلطنت ممکّن شد جمعی از ائمهٔ حنفی به وقتی که در خراسان بوده، ملازم بوده‌اند و خاطر سلطان را بدان مذهب مایل گردانیده‌اند و چون سلطان از خراسان بیامد تقویت مذهب امام اعظم ابوحنیفه رضی‌الله عنه می‌فرمود و آن طایفه را اعزاز و اکرام فرمودی و عظیم مایل بودی به مذهب اهل سنت و جماعت چنانکه نام خلفای اربعه بر زر و نقره فرمود نهادن و حنفیان عظیم مبالغت کردندی و تعصبات چنانکه اکابر وزراء را از آن تعصبات رنجیدی و صاحب اعظم خواجه رشیدالدین رحمه‌الله را مذهب شافعی داشت و سخت مایل بودی به‌ائمه و علمای شافعیه و مجالست و مباحثهٔ او با این طایفه بودی و از تعصبات حنفیان بغایت ملول بودی اما جهت خاطر پادشاه اظهار نکردی و با آن در ساختی و مولانا سعید قاضی القضاة نظام الدین عبدالملك مراغه که در علوم معقول و منقول یگانهٔ جهان و سرآمد دوران بود به شرف علم و فضیلت و مباحثه و مناظره براهل علم فائق، خواجه رشیدالدین پیش پادشاه تعریف او کرد و او را طلب داشته ملازم سلطان گردانید و قضاء ممالك ایران بدو مفوّض شد و منظور نظر سلطان گشت و آن یگانهٔ جهان شافعی مذهب را به‌گزاف با ائمهٔ حنفیه در حضور سلطان مباحثات می‌افتاد، ایشان را الزام می‌فرمود و آن طایفه از مناظره و مباحثهٔ او عاجز می‌شدند و سلطان را تقریر و مبحث او خوش آمد و مستحسن داشت و از فحاوی مباحثات حقیقت مذهب امام شافعی فهم می‌فرمود و این حکایت مشهور است که

از مولانا قطب الدین شیرازی پرسیدند که اگر حنفی خواهد که شافعی شود چه کند مولانا در جواب فرمود سهل باشد بگوید لا اله الاّ اللّٰه محمد رسول اللّٰه. فی‌الجمله سلطان مولانا نظام الدین را به انواع سیورغامیشی خود مخصوص گردانید و یرلیغ و پائیزه و خلعت و دیگر عواطف پادشاهانه و ملازم شد تا در سنهٔ سبع و سبعمائه پسر صدر جهان بخارا به حضرت سلطان آمد جماعت حنفیان شکایت مولانا نظام الدین به او حکایت کردند که ما را او به عقیدت و مذهب در نظر پادشاه خوار گردانیده و به اهانت و استخفاف مشهور گردانیده، او ایشان را استمالت داد و در روز جمعه به حضور سلطان روی به مولانا نظام الدین کرد و بر سبیل استهزاء و افسوس مسئلهٔ نکاح مخلوقة من ماء الزنا القاء کرد و سؤال نمود مولانا در جواب روایتی بی فکر و تردّد داد، گفت که این مسئله در مذهب امام شافعی رضی اللّٰه عنه براین وجه نیست که شما تقریر می‌فرمائید و معهذا معارض است به مسئلهٔ نکاح مادر و خواهر. میان فریقین نزاع متمادی شد ایشان منکر شدند که در مذهب ابوحنیفه این مسئله نیست، نظام‌الدین از منظومه که ملخّص‌ترین کتب فقه حنفیان باشد این بیت بخواند:

و لیس فی لواطة من حد ولا لوطی الاخت بعدالعقد

ایشان فرو ماندند و از آن مباحثات بر وجه سلطان و امرا و وزراء رنجیدند و زمانی خاموش شدند و به همدیگر می نگریدند. سلطان از سر غضب از آن مجلس برخاست و به وثاق رفت قتلغشاه با دیگر امرا گفت که این چکار بود که ما کردیم و یاسا و یسون چنگیز خان و پدران

خود بگذاشتیم و به دین عرب رو آوردیم که به چندین قسم منقسم است و این رسوائی میان ایشان قائم که با مادر و دختر این حرکت می‌کنند و ما به دین اسلاف خود می‌رویم و میان تمامت امراء و خواتین و اصحاب اردوها این خبر شایع شد متنفر شدند و هر که را از اصحاب عجایم (ظ: عمائم) می‌دیدند طنز و افسوس آغاز می‌کردند و طباع تمامت اتراك ازین قضیه نفرت گرفت و اتفاقاً هم در آن ایام به وقت مراجعت به گلستان رسید بر کوشکی که غازان خان در آن حوالی عمارت فرموده به عشرت مشغول شد، شب رعد و برق و بارانی عظیم بود و چند کس از نزدیکان سلطان به‌صاعقه بمردند و سلطان از آن حالت مستشعر و مخوف (کذا، ظاهراً: مستشعر بخوف گشت. یقال «استشعر خوف الله» ای اجعله شعار قلبك) گشت و برفور کوچ فرمود بر عزیمت سلطانیه و بعضی امراء عرضه داشتند که بموجب قواعد مغول و یاسای چنگیزخان بر آتش می‌باید گذشت، بخشیان را که صاحب این فن بودند حاضر کردند بخشیان گفتند که این واقعه از شومی مسلمانی است اگر پادشاه ترك آن گیرد از آتش گذشتن منجح آید و در مدّت سه ماه در فتور و تذبذب می‌بودند، سلطان در این فکر و تردّد با این ایناقان و قتها می‌گفت که مدتی است که در دین اسلام و ادرار طاعات و عبادات کلفتی بسیار کشیدم ترك اسلام بکلّی چون توان کرد ...».

تحکیم مبانی اسلام در عهد سلطان اولجایتو و تمایل او به تشیع

در تاریخ روضة الصفا در بارهٔ مسلمانی و عقیدهٔ سلطان محمد

خدابنده بر محبّت اهل بیت نبی و ولی چنین مسطور است: «و (پس از جلوس سلطان محمد اولجایتو) نخست حکم شد که کائناً من کان در تعظیم وتنظیم شرع محمدی ﷺ وترویج احکام احمدی ﷺ سعی بلیغ نمایند و در مهم مملکت از یاسای غازان که تفصیل جزئیات و کلیات آن در موضع خود مذکور است تجاوز جایز ندارند... و چون عقیدهٔ سلطان محمد خدابنده بر محبت اهل بیت نبی و ولی منطوی بود فرمان داد تا بر وجوه دنانیر لفظ علی ولی الله را ردیف کلمهٔ لااله الا الله محمد رسول الله ﷺ گردانیدند و اسامی سامیات ائمهٔ معصومین ع را در مسکوکات نقش کردند و ضبط اوقاف ممالك محروسه به نظر اهتمام قتلق قیا و بهاءالدین یعقوب مفوض گشت و از ایشان خط ستاندند که حاصل آن را به موجب شروط واقفان به مصرف وجوب رسانند و از اخذ عشر که ولاة و متصرفان سابق به خلاف شرع شریف می گرفته‌اند دست تصرف کشیده دارند و اگر براحوال اوقاف وقوف حاصل نکنند یا در تدارك خللهاء معلوم توقف جایز شمرند در موقف خطاب و عتاب سلطان موقوف مانند»[۱].

راجع به علت نام یافتن سلطان اولجایتو به خدابنده و خربنده بعضی مورّخان نوشته‌اند که سلطان محمد اولجایتو را به مناسبت تعلقی که به مذهب شیعه اظهار می‌داشته شیعیان خدابنده لقب داده‌اند ولی اهل تسنن از راه دشمنی و کینه‌جویی این کلمه را خربنده کرده و سلطان محمد اولجایتو به همین علت در کتب قدما به هر دو عنوان خدابنده و

۱ـ روضة الصفا، ص ۱۲۶ به بعد. حبیب السیر، ج ۳ ص ۱۹۱.

خربنده مذکور است[۱] ، ولی نباید فراموش کرد که اولجایتو از کودکی و پیش از جلوس بر تخت سلطنت ملقّب به خربنده بوده و سپس خدابنده لقب یافته است[۲] و ظاهراً ایرانیان که از مفهوم مغلی « خُربنده » آگاه نبوده‌اند آن را به خدابنده تبدیل کرده‌اند[۳] .

۱ــ تاریخ مفصل ایران ، جلد اول (تاریخ مغول) تألیف عباس اقبال ص ۳۰۸ .

۲ــ پروفسور برون در کتاب تاریخ ادبیات خود ضمن شرح حال اولجایتو خدابنده چنین می‌گوید که او « در زمان کودکی برحسب میل مادرش اروك خاتون غسل تعمید یافته بنام نیکولاس دین مسیح گرفت لکن بعد از آن زوجه‌اش که در ابتدای عهد شباب با او مزاوجت کرده بود او را به دین اسلام درآورد . در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خربنده‌اش لقب دادند ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خدابنده لقب یافت » (تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳ ص ۵۰ - ۴۹) .

۳ــ دربارهٔ ملقّب شدن سلطان محمد اولجایتو به لقب خربنده اطلاع برموارد زیر لازم است :

۱ــ سلطان محمد اولجایتو رسماً ملقب به این لقب بوده است چنانکه خواجه رشید الدین وزیر در دیباچهٔ تاریخ خود قطعه شعری دربارهٔ وجه لقب یافتن اولجایتو به « خربنده » نقل کرده و از این ابیات معلوم می‌شود که برخلاف نظر مرحوم عباس اقبال این لقب فقط زبانزد دشمنان اولجایتو نبوده و از طرف معاندان به آن پادشاه داده نشده است زیرا در این صورت خواجه رشید الدین سلطان اولجایتو را رسماً « شاه خربنده » نمی‌نامید :

« یکی از اکابر افاضل وقت کی از کمال فصاحت سحبان زمانست و بمدح این حضرت حسّان دوران در فحوی حروف اسم مبارك بر حسب الالقاب تنزل من السماء تأمل کرده عین این معنی را بنظم آورد : دوش در نام شاه خربنده * فکر میکرد ساعتی بنده » جزء اول از جلد اول جامع التواریخ رشید الدین فضل‌الله ، چاپ مسکو ۱۹۶۵ ، مقدمه ص ۱۳ - ۱۲ .

و بعلاوه چگونه ممکن است در دورهٔ سلطنت آن پادشاه دشمنان و ←

مادر اولجایتو که از قبیلهٔ عیسوی کرائیت بود فرزند خود را در ابتدا به اسم نیکلا مطابق آیین مسیح تعمید داد ولی پس از مرگ مادر اولجایتو زوجه‌ای مسلمان اختیار کرد و زوجه‌اش او را به قبول اسلام تشویق کرد و بر اثر نفوذ علمای حنفی به ترتیبی که دیدیم اولجایتو مذهب حنفی را از مذاهب اربعهٔ سنّت پذیرفت و رسماً مسلمان شد و نام خلیفهٔ اول را بر مسکوکات نقش نموده به تشویق علمای این مذهب پرداخت. تقویت اولجایتو از مذهب حنفی موجب سختگیری و بدگویی علمای حنفی نسبت به مذاهب دیگر اسلام و آزار پیروان آنها شد ولی

← مخالفان او گستاخی را به جایی رسانده باشند که چنین لقبی به او بدهند و از آن عجیب‌تر این لقب تحقیری و وهن‌آور چنان رسمیتی پیدا کند که وزیر پادشاه آن لقب تحقیری را به عنوان نام پادشاه بپذیرد.

۲ـ پروفسور برون انگلیسی چنانکه دیدیم اشاره می‌کند که «در جوانی عنوان عجیبی بر او نهاده و خربنده‌اش لقب دادند. ولی بعد از آن این اسم تغییر کرد و خدابنده لقب یافت» ولی اظهار نظر صریحی دربارهٔ علت و کیفیت پیدایش این لقب نمی‌کند و حتی از صفت «عجیب» که برای این «عنوان» بکار برده معلوم می‌شود که به چگونگی آن آگاه نبوده است.

۳ـ خواجه رشیدالدین وزیر نیز این لقب را شگفت‌آور و عجیب میداند و دربارهٔ معنای آن و رمزی که دارد می‌اندیشد و اگر چه در ابیات مذکور در مقدمهٔ جامع التواریخ مفهوم «سایهٔ خاص آفریننده» که به حساب جمل برای «شاه خربنده» استخراج و ابداع شده از باب مدح و ظرافت شاعرانه بیرون نیست ولی از دو بیت اول این قطعه شعر میتوان دانست که اولا «شاه خربنده» لقب و نام سلطان اولجایتو بوده نه ناسزایی از جانب دشمنان و ثانیاً مفهوم این لقب در نظر خواجه چندان روشن نیست و خواجه میکوشد از زبان سرایندهٔ شعر با تمهید تفسیری نیکو کراهت و رکاکت این واژه را جبران کند: ←

سلطان که اصولاً تعصبی نداشت به توصیهٔ خواجه رشید الدین فضل الله که پیرو مذهب شافعی بود نظام الدین عبدالملك مراغه‌ای شافعی را ملازم حضرت کرد و سمت قاضی القضاتی کلّ ایران داد و آن مناظرات و مباحثات به شرحی که رفت بین نظام الدین و پسر صدرجهان بخارایی حنفی واقع شد و کار از مباحثه و مناظره به مخاصمه و مفاحشه کشید و طرفین برای

←

دوش در نام شاه خربنده	فکر میکرد ساعتی بنده
کی‌مگرمعنیی دراین‌اسم است	کی از آن غافلست خواننده
اندرین حیرتم بگوش آمد	کای هوا خواه شاه فرخنده
معنیی درحروف این‌لفظ است	کی بشاه است سخت زیبنده
عقد کن از ره حساب جُمل	یك بیك حرف شاه خربنده
تا بدانی که هست معنی آن	« سایهٔ خاص آفریننده »
نُه حروف است آن و پانزده‌این	کی بعقداند هر دو ماننده
گویی‌آن‌نام‌نه طرف صدفیست	بده و پنج گوهر آگنده
یا طلسمیست این همایون اسم	بر در گنج ایزد افکنده
سرّ این اسم چون بدانستم	جمع شد خاطر پراکنده
کردم ادراك معنی و گفتم	شاه خربنده باد پاینده

« جزء اول از جلد اول جامع التواریخ، چاپ مسکو ۱۹۶۵، ص ۱۳-۱۲»

در تاریخ منظوم شمس الدین کاشانی (محفوظ در کتابخانهٔ ملی پاریس تحت شمارهٔ ۱۴۴۳، رك: کاتالوگ بلوشه ج ۳ شماره ۱۵۰۹) نیز که معاصر رشید الدین و سلطان اولجایتو می‌باشد از اولجایتو با لقب خربنده یاد شده و گواهی است بررسمی بودن و تداول این لقب در روزگار آن پادشاه:

چو شه زاده خربنده آگاه شد	که تخت غزان افسر ماه شد
زملك خراسان به ارّان شتافت	به نزدیك شاه جهانبان شتافت

← Fol. 265 a

پیش بردن نظر خود از بیان فضایح مذهبی و قبایح دینی و عقاید سخیفهٔ یکدیگر خودداری نکردند و در اثر این فضیحت و مناظرهٔ خصومت‌آمیز و نفاق خیز ابهت و حرمت اسلام و مسلمانی را در نظر سلطان و امرای مغول از بین بردند و امرای مغول از اینکه دین سادهٔ اجدادی خود را از دست داده چنین دینی را پذیرفته‌اند که اینهمه اختلاف و نفاق و عداوت

← ایضاً در مطلبی که از Fol. 281a به بعد زیر عنوان « تخلص بنام مبارك الجایتو سلطان خلّد الله ملکه ... » آمده :

جهاندار شه زادهٔ شادکام　　　که فرخنده چهرست خربنده نام

۴ــ مرحوم عباس اقبال نوشته‌اند که شیعیان سلطان اولجایتو را خدابنده لقب داده‌اند و اهل تسنن او را از راه دشمنی خربنده نامیده‌اند ولی چنانکه دیدیم این نظر درست نمی‌نماید.

۵ــ دولتشاه سمرقندی می‌گوید علت اشتهار اولجایتو به این اسم آن است که چون ارغون بمرد و غازان خان سلطنت یافت « الجایتو خان از وی بگریخت و چند سال در نواحی کرمان و هرمز با خربندگان می‌گردید و از آن سبب او را خربنده می‌گفته‌اند ، و بعضی میگویند نه چنین است بلکه فرزندی که بسیار نیکو روی باشد پدر و مادر او را نام زشت می‌نهند تا چشم زخم بر وی کار نکند و ازین جهت او را خربنده می‌گفته‌اند » (تذکرة الشعراء ، از انتشارات کتابفروشی بارانی ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۲۴۰) .

۶ــ ادگار بلوشه در مقدمه بر تاریخ مغول رشید الدین معتقد است که کلمهٔ خربنده یا خربندا (مضبوط در کتابهای عربی از قبیل تالی وفیات الاعیان تألیف فضل الله بن ابی الفخر الصقاعی و النجوم الزاهره و المنهل الصافی) از کلمهٔ مغولی قوربندا یا از لهجهٔ Ordos خوربندا (معادل کلمهٔ چینی اولپانتا) که بمعنی « سومی » است ، پیدا شده ولی علت اطلاق این لقب را به سلطان اولجایتو روشن نکرده است (مقدمه بر تاریخ مغول رشید الدین ، چاپ لیدن ۱۹۱۰ ، ص ۵۱ - ۵۰) .

بین علمای آن وجود دارد تا جایی که عالم شافعی می‌گوید اگر حنفی خواهد شافعی شود باید بگوید لااله الا الله محمد رسول الله ، متأسف و متحسر شدند و بخشیان مغول پیش آمدن طوفان و صاعقه و بلایای آسمانی را از شومی مسلمانی دانستند و سلطان را به ترك اسلام و بازگشت

← ۷- ابن بطوطه در رحلهٔ خود سبب تسمیهٔ سلطان اولجایتو را به «خربنده» چنین بیان میکند : « و قیل أن سبب تسمیته بهذا الاخیر هوان التتر یسمون المولود باسم اول داخل علی البیت عند ولادته ، فلمّا ولد هذا السلطان کان اول داخل الزمال و هم یسمونه « خربنده » فسمی به .... » (رحلهٔ ابن بطوطه ، طبع مصر ص ۱۴۳ ؛ همچنین رجوع شود به سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ترجمهٔ محمد علی موحد ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۲۱۹) . نظر ابن بطوطه در این باره شایان توجه نیست زیرا اگر چنین وجهی برای تسمیهٔ « شاه خربنده » می‌بود از نظر خواجه رشید الدین فضل الله ، که بیش از هرکس به وقایع دربار ایلخانان آشنایی داشت و تحقیق در این باره برایش میسرتر از هرکس دیگر بود ، پوشیده نمی‌ماند ؛ همچنین رجوع شود به کتاب « تاریخ مغول در ایران » تألیف برتولد اشپولر ترجمهٔ دکتر محمود میر آفتاب ، مسئلهٔ نام گذاری نزد مغولان ، ص ۲۰۲-۱۹۸ .

۸- از نظرهای مختلفی که دربارهٔ ملقب شدن سلطان اولجایتو به «خربنده» ذکر شد در درجهٔ اول نظر ادگار بلوشه (خربنده = خوربندا = قوربندا) و در درجهٔ دوم نظر دولتشاه سمرقندی (تسمیه به نام زشت برای دفع چشم زخم ، با توجه به وجود این عقیده در میان قوم مغول) درست و مطابق با واقع می‌نماید . آنچه مسلم است اولجایتو از کودکی و پیش از جلوس بر تخت سلطنت رسماً این عنوان را داشته تا جایی که وزیر بزرگ خواجه رشید الدین و شمس کاشانی سرایندهٔ شاهنامهٔ مغول او را « شاه خربنده » و « شه زاده خربنده » نامیده‌اند و ظاهراً لقب « خدابنده » در دوران سلطنت اولجایتو ، به علت کراهت صورت مکتوب یا ملفوظ « خربنده » در زبان فارسی و برای جبران آن ، از طرف ایرانیان و شیعیان ابداع و معمول شده است .

به دین اجدادی ترغیب کردند ولی سلطان که مدّتی از عمر را در اسلام و اجرای آداب آن به سر آورده بود و می‌فهمید که در برتری اسلام بر آیین‌ها و ادیان دیگر جای شک و در حقّانیّت آن تردیدی نیست و هر عیب که هست در مسلمانی حنفی‌ها و شافعی‌هاست نمی‌خواست و نمی‌توانست برخلاف میل قلبی خود و وصیّت برادر دست از اسلام بشوید و دوباره به پرستش بت بیجان بپردازد. در این موقع امیر طرمطاز که از امرای زیرک و مسلمان دربار سلطان بود و راه رشاد را در پیروی از راه و رسم اولاد اطهار حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یافته بود به ترتیبی که بیاید سلطان را به قبول تشیّع دعوت کرد و اگر چه نخست این توصیه و تشویق سلطان را سخت گران آمد و بیم «تهمت رفض» که دستمایهٔ تکفیر اهل سنّت بود تکانش داد ولی امیر طرمطاز با زیرکی تام مزایا تشیع و منافع آن را چنان در برابر دیدهٔ دل سلطان آراسته گردانید که سلطان متوجه و متمایل به تشیع شد و چون از بخت بلند شیعیان قاضی نظام الدین مراغه‌ای که حامی مقتدر مذهب سنت محسوب می‌شد در سال ۷۰۹ اردو را برای ترتیب امر اوقاف آذربایجان ترک گفت طرفداران شیعه و امرای شیعی مذهب از فرصت استفاده کرده بر تبلیغ و ترغیب سلطان افزودند تا اینکه اولجایتو قبول تشیع کرد و اقدامات زیادی در ترویج مذهب تشیع بعمل آورد و حضور علامه حلّی و پسرش فخرالمحققین فخرالدین محمد که از علمای معروف شیعه بودند، در اردوی ایلخانی بر رونق تشیع افزود ولی چون اشاعهٔ تشیّع و تغییر خطبه و سکه در بلاد ایران

به اشکالاتی برخورد و مخالفت مردم را برانگیخت سلطان اولجایتو کم‌کم از سختگیری در طرفداری از تشیّع و اجرای رسوم آن کاست و در اواخر عمر او سنن مذهب سنّت دوباره در قلمرو ایلخانی جاری شد.

ابوسعید بهادرخان و اسلام در عهد او

در عهد ابوسعید بهادرخان، که پادشاهی کریم و رشید و علم دوست بود و آخرین ایلخان مقتدر سلسلهٔ ایلخانان ایران محسوب می‌شود، اسلام و مسلمانی رونق خود را حفظ کرد و همچنان مذهب رسمی دربار ایلخانی به شمار می‌آمد. سلطان و وزیر با کفایتش خواجه غیاث الدین محمّد بن رشید الدین هر دو حامی علوم و ادبیات و اسلام و سُنن اسلامی بودند و اگر چه سلطان ابوسعید شخصاً تعصبی نداشت ولی به اشارت مشاورین مسلمان خود در اجرای قوانین اجتماعی اسلام و رعایت سنن و شعائر اسلامی جدّی بلیغ مبذول داشت و بعضی کلیساها را بست و مسیحیان و یهود را محدود کرد. در سال ۷۱۹ هـ (۱۳۱۹ ـ ۱۳۱۸ م) قحط و غلای شدیدی در آسیای صغیر و نواحی دیگر روی داد و سال بعد طوفان شدیدی درگرفت و تگرگ سختی بارید؛ ابوسعید از این بلایا به وحشت افتاده از ائمه و علمای اسلام استمداد کرد و ائمه و علما این بلایای آسمانی را معلول رواج خمر و زنا و فحشاء دانستند و محصول شومی میخانه‌ها و خراباتها و طربخانه‌ها که در غالب بلاد در جوار مساجد و مدارس واقع شده بود شمردند و ابوسعید فرمان داد

که درِ میخانه ها را بستند و خُمها را شکستند و تارِ چنگ و چغانه گسستند و مقرر فرمود که در هرمحلّت فقط یك شراب فروشی برای رفع حاجت مسافران و غیر مسلمانان باز باشد. در این موقع براثر اقدامات فدائیان اسماعیلیهٔ شام که از طرف الملك الناصر برای قتل قراسنقر از امرای یاغی و مغضوب مصر به ایران اعزام شده بودند روابط دربار ایلخانی باسلطان مصر رو به تیرگی رفته بود ولی به‌کوشش خواجه علیشاه مقدّمات انعقاد قراردادی بین الملك الناصر و سلطان ابوسعید فراهم شد و الملك الناصر که خود مردی متعصب و سختگیر در اجرای قوانین و حدود شرعی بود و در ممالك خود خرید و فروش باده را ممنوع ساخته و خراباتها را بسته بود از اینکه سلطان ابوسعید نیز دست به نظایر این اقدامات زده است خوشحال شد و از سفرای ابوسعید با احترام استقبال کرد و عاقبة الامر در سال ۷۲۱ بین دو دولت عهدنامه‌ای دوستانه بسته شد.

تشیّع در دورهٔ ایلخانان

چنانکه گذشت دورهٔ ایلخانان مغول از لحاظ رواج تشیع و قوّت یافتن آن مذهب دورهٔ مشعشعی محسوب می‌شود. توجه به مذهب تشیع از عهد غازان خان شروع شد و آن ایلخان، که به گواهی کلیهٔ اسناد و مدارك تاریخی ذهنی روشن و اندیشه‌ای عمیق و صدری منشرح و استعدادی مِن لَدُنْ داشته، اگر چه تظاهر به تشیع نمی‌کرده ولای حضرت علی‌علیه‌السلام و اولاد او را در دل داشته و گاه و بیگاه به‌مناسبتی این مهر و ولای باطنی را به ظهور می‌رسانده است. ولی در روزگار او مذهب تسنّن همچنان مذهب رسمی ممالك ایلخانی بود تا اینکه در عهد سلطان محمد اولجایتو به ترتیبی که دیدیم و به تفصیلی که خواهیم دید مذهب تشیّع رسمیّت یافت و تا اواخر عمر آن پادشاه مذهب رسمی دربار ایلخانی بشمار می‌رفت.

عواملی را که موجب توجّه و تمایل ایلخانان و بخصوص غازان‌خان و سلطان محمد خدابنده به مذهب تشیع شده نگارنده چنین تشخیص می‌دهد:

۱ـ ایلخانان تازه مسلمان که دین اسلام را پذیرفته بودند، با ذهنی

فارغ و خالی از سوابق تقلیدی و سنن سینه به سینه و ریشه دارِ مذهب سنّت، دین تازه را دین محمّدی می‌شناختند و علاقه و اعتقاد به آن حضرت را طبیعةً به فرزندان و خاندان جلیل حضرتش تعمیم می‌دادند و ارجحیت حضرت علی علیه‌السلام و اولاد او در سرپرستی و هدایت معنوی مسلمین در نظرشان طبیعی‌تر و منطقی‌تر از خلافت و ریاست خلفای اربعه جلوه می‌کرد و تصوّر غریزی و طبیعی سلطنت موروثی را در مورد سلطنت معنوی خاندان رسول نیز نمی‌توانستند از ذهن خود دور کنند و این سلطنت موروثی را شایسته‌تر از حکومت نامأنوس ابوبکر و عمر و عثمان می‌دیدند و بعلاوه اساس مذهب سنت یا جمهوریت اسلامی را چنانکه امیر طرمطاز هم به سلطان اولجایتو گوشزد کرده بود با اصول سلطنت و اساس حکومت توارثی ایلخانی و رسوم یاسای چنگیزی سازگار نمی‌یافتند.

۲ـ ایلخانان مسلمان متوجه بودند که قبول اسلام و پذیرفتن مذهب سنت، تبعیت تلویحی بلکه تصریحی از سیاست و اساس خلافت بنی‌عباس که به دست مؤسس سلسلهٔ خودشان یعنی هولاگوخان برافتاده بود محسوب می‌شود و آثار این توجه و ناراحتی را در دورهٔ حکومت غازان خان بخوبی حس می‌کنیم چنانکه چون سلطان مصر در پاسخ نامهٔ غازان خان که خواسته بود نام ایلخان ایران را در ممالك مصر و شام در خطبه جاری و بر سکه نقش سازند نوشت که این تقاضا قابل قبول است مشروط براینکه در یك طرف سکه نام سلطان مصر در زیر عبارت «لا اله الاّ الله» و برجانب دیگرش نام سلطان محمود غازان در زیر نام

امیر المؤمنین خلیفهٔ عباسی نقش شود غازان آنچنان خشمناك شد که اگر منع ایمان قلبی و مصلحت جهانداری نبود ممکن بود از مسلمانی پشیمان گردد . غازان خان که مسلمانی مؤمن بود و در تقویت اسلام و مسلمانی از بذل مجهود مضایقتی نداشت می‌دید که مذهب سنّت خواه نا خواه از نفوذ معنوی « خلافت عباسی » که حربهٔ دست سلاطین مصر محسوب می‌شد بر کنار نیست و از طرف دیگر در مقابل سلطان مصر که مظهر قدرت مسلمانان و غازی و مجاهد اسلام شناخته شده بود با وجود اسلام آوردن و خدمت به اسلام احساس بیگانگی در بین مسلمین می‌کرد و بعلاوه با وحدت کامل دین و مذهب در ایران و مصر و شام اتّخاذ سیاست قاطع و معقول ضدّ مصر را غیر ممکن می‌دید و از اینرو طبعاً متمایل به روشی بود که در عین حالِ حفظ اساس دین مورد اعتقادش یعنی اسلام خالی از معایب و مضار سابق‌الذکر باشد و چنین روشی و مذهبی جز مذهب تشیّع که هم متضمن بستگی بیشتر با رسول بزرگوار اسلام و هم بری از معایب مذکور بود نمی‌توانست باشد [۱].

۳ـ اصولاً محیط ایران از آغاز تسلط تازیان به مناسباتی که جای بحث آن نیست محیط چندان مساعدی برای مذهب سنت نبوده و همواره آثار توجه به تشیع ، اگر چه بسیار جزئی و مستتر ، در خلال

۱ــ در کتاب « سرگذشت سه اختر تابناك ایران » به‌قلم آقای رحیم زادهٔ صفوی مطالبی راجع به سیاست مذهبی ایلخانان و تمایل آنان به مذهب تشیع آمده است که اطلاع بر آنها خالی از فایده نیست . ←

حوادث و اتفاقات این سرزمین مشهود بوده و روشن است که در چنین محیطی بعد از انقراض خلافت عباسی و زوال قدرت حامی مذهب سنّت و روی کار آمدن حکومت و سلطنتی که اگر هم تمایل ظاهری به تشیع نداشت از مذهب سنت هم طرفداری نمی‌کرد تا چه اندازه موجبات تبلیغ به نفع تشیع فراهم خواهد بود.

← مؤلف کتاب مذکور چنین گوید:

« غازان خان هنگامیکه مسلمان می‌شد به این نکته متوجه بود که هرگاه به مذهب اهل سنت و جماعت درآید ناگزیر خواهد شد که از خلیفهٔ عباسی مصر پیروی نماید و طبعاً سیاست و قدرت با دولت مصر خواهد شد و نتیجهٔ این کار پیشرفت دشمن دیرین و ناکامی مغول می‌باشد، این بود که مذهب شیعه را پسندید. عجب آنست که بسیاری از مؤرخین معاصر ما متوجه نشده یا نخواسته‌اند متوجه شوند که غازان خان به مذهب شیعه گرائیده و معاصرین ما تشیع را فقط به برادرش سلطان اولجایتو نسبت می‌دهند و حال آنکه خواند میر در حبیب السیر و خواجه رشید الدین فضل الله وزیر که جامع التواریخ خود را زیر نظر شخص غازان خان تألیف کرده است با اشارات روشن‌تر از تصریح این معنی را می‌نگارد چنانکه نقل میکند سلطان محمود غازان در پاسخ پرسش برخی‌ها چنین فرمود که « من حضرت رسول اکرم را دو بار در خواب دیده‌ام و در خدمت ایشان فقط حضرت علی ع و دو فرزندش امام حسن و امام حسین حضور داشتند » و بویژه این جمله را از قول سلطان می‌نویسد: « من منکر دیگران نیستم اما چون حضرت رسول ص فقط در بارهٔ فرزندانش به من توصیه فرمود نسبت به ایشان اخلاص و ارادت می‌ورزم ... » طبیعی است که عبارت « من منکر دیگران نیستم » از یك پادشاه تازه مسلمان که میخواهد رعایای مسلمان خود را از هر مذهب که باشند خواه سنی و خواه شیعه هواخواه خویش گرداند کافیست که میل او را نشان دهد که به کدام جانب است. در اینجا باید یادآور شویم که مذهب شیعه در آن دوره با لعن وسب خلفا همراه نبود و فقط سب معاویه و لعن یزید را جایز می‌شمردند و اما طریقهٔ ←

۴ـ آزادی بحث و مناظره در دربار ایلخانی و اجازه یافتن علمای شیعه به بحث آزادانه در بارهٔ مزایای مذهب خود و ردّ دلائل و اعتراضات مخالفین که طبعاً، با توجّه به موجبات دیگری که ذکر شد، در مزاج ایلخان مؤثر می‌افتاد.

۵ ـ فضیحت علمای تسنن در اثر مباحثات و مناظرات خصومت‌آمیز

← غالیین یعنی تندروهای شیعه به اعراب جبل عامل و اعراب جزایر بحرین انحصار داشت و روایتی هم هست که لعن شیخین میانهٔ بعضی از صوفیه وجود داشته و جزء اسرار فقر تعلیم میشده است ... خلاصه آنکه مغول در ایران مذهب شیعه را تقویت کرد و به لحاظ سیاسی ترویج تشیع هم به نفع استقلال ایران و هم به نفع سلطنت مغول بود که می‌خواست با دولت مصر پنجه در افکند. بسیاری از طوایف ترك در دورهٔ مغول نه فقط شیعهٔ دوازده امامی شدند بلکه در تشیع از حد معقول و معتدل تجاوز نمودند چنانکه طایفهٔ آق قویونلو که به سلطنت نیز رسیدند از آن قبیل بودند ... بعد از مغول دورهٔ امیر تیمور و هجوم او به شامات روی داد و امیر تیمور خود را شیعه مشرب نشان می‌داد و بعد از آن دوره هم که عهد صفویه بود هر چند دولت عثمانی سلطنت مصر را برانداخت اما پیوسته با ایران در جنگ بود و مسئلهٔ سنی و شیعه هم بهانهٔ بی‌شرمانهٔ آن جنگها قرار می‌گرفت ... مسئلهٔ تشیع امیر تیمور نیز تا حدی با تشیع مغولان شباهت داشت زیرا امیر تیمور میخواست به بلاد سوریه و مصر و عثمانی بتازد و پادشاه مصر و سلاطین عثمانی سلطنت خود را چون به فرمان خلیفهٔ عباسی تکیه داشت مشروع می‌شمردند و بطوری که مکرر طی نامه هائی به امیر تیمور نوشته‌اند خویشتن و سپاهیان خویش را «مجاهدین اسلام» معرفی می‌نمودند. در چنین وضعی لازم بود امیر تیمور متمایل به مذهب شیعه باشد تا بتواند نسبت به خلیفه و طریقهٔ او دربارهٔ پیروانش اظهار بی‌اعتقادی نموده عیب جوئی و ایراد وارد کند. در موضوع تشیع تیمور مؤرخین عرب که معاصر او بوده‌اند و کسانیکه در حلب و در شام بصحبت او رسیده‌اند اتفاق نظر دارند.» ص ۵۵ - ۵۰.

و وقیعت علمای حنفی و شافعی در عرض همدیگر که به شرحی که گذشت موجب ملال و تغیّر خاطر ایلخان و پشیمانی امرای مغول از قبول اسلام گشت و زمینه را برای تأثیر تبلیغ علمای شیعه و امرای طرفدار تشیّع فراهم ساخت.

۶ـ نفوذ کلام و قوّت منطق علّامه حلّی و تشویق و ترغیب زیرکانهٔ امیر طرمطاز به ترتیبی که خواهیم دید.

تمایل غازان خان به تشیّع و دوستی او در حقّ خاندان رسول

حافظ ابرو نوشته است که «پادشاه غازان را میلی تمام بدان طایفه (اهل تشیع) بود امّا هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را زهرهٔ آنکه اظهار کند نبودی»[۱].

خواجه رشید الدین فضل‌الله در تاریخ مبارك غازانی تصریح می‌کند که «وخطبه و سکّهٔ ممالك بنام مبارك اوست و فرمود تا درستهای طلا هر یك صد مثقال زدند... و آیات قرآن و اسامی دوازده امام علیهم‌السلام بر آن سکّه منقوش است»[۲].

حکایت هشتم از تاریخ مبارك غازانی نیز «در دوستی پادشاه اسلام در حق خاندان رسول علیه‌السلام» است که عیناً نقل می‌کنیم: «پادشاه اسلام خلّد سلطانه دو نوبت جمال خواجهٔ کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دیده و پیغامبر علیه الصلوات و السلام او را بمواعید

۱ـ مجمع التواریخ، نسخهٔ ملك جلد سوم ورق ۲۳۷.

۲ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۸۶ - ۲۸۵.

خوب مستظهر گردانیده و میان ایشان محاورهٔ بسیار رفته و امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین علیهم‌السلام با نبی صلوات‌الله علیه بهم بوده‌اند و تعریف ایشان فرموده و گفته می‌باید که شما برادران باشید و فرمود تا پادشاه اسلام با ایشان معانقه کرده و از جانبین برادری قبول کرده‌اند و از آن وقت باز پادشاه اسلام را نیز بسیاری گشایش و فتوحها دست داد و از آن جمله معتبرترین آن بود که این خیرات و ضبط و ترتیب عدل و سیاست در عالم شائع گردانید و او را توفیق حصول نیک نامی دست داد و خویشتن را ذخیرهٔ چندین دعاء خیر خلائق اندوخت بزرگتر ازین سعادتی و موهبتی چه تواند بود و از آن تاریخ باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم‌السلام زیادت شد و همواره جهت سبیل‌الحاج مددها می‌فرماید و مزارات خاندان را زیارت کند و نذرها پذیرد و فرستد و سادات را عزیز و محترم دارد و صدقات و ادرارات در حق ایشان فرماید و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی می‌ساخت و اوقاف معین می‌فرمود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوائف هست و از آن سادات نیست از آن علویان نیز واجب است و فرمود تا در تبریز و دیگر ولایات معظم در تمامت ممالك در بلاد معتبر چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالها دارالسیاده سازند تا سادات آنجا فرو آیند و جهت مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید بموجبی که وقف نامها بذکر آن ناطق است معین فرمود تا ایشان نیز از خیرات او با بهره باشند و

همواره در عبارت آورد و فرماید که من منکر هیچکس نیستم و به بزرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را علیه الصلوة و السلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هر آینه با اهل البیت دوستی زیادت می‌ورزم و الّا معاذالله که منکر صحابه شوم و فرمود تا جهت مشهد حسین علیه‌السلام نهری جاری گردانیدند چنانکه شرح حال آن بیاید و همواره نعت خاندان فرماید بی‌تعصب چه بحمدالله و منّه حکیم و کاملست، حقّ تعالی این پادشاه عادل کامل را سالهای نامتناهی بعالمیان ارزانی داراد »[۱].

خواجه رشید الدین می‌نویسد که غازان خان قبل از اسلام‌آوردن و بعد از آن به زیات مشهد مقدس طوس و مشهد مقدس حضرت علی علیه‌السلام مشرّف شد: « و در اوائل حال در خراسان به زیارت مشهد مقدس طوس علی ساکنه السلم و تربت سلطان با یزید و ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و دیگر اولیاء آنجا روّح الله رمسهم رفته بود... و بعد از آن چون مسلمان شد زیارت مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و دیگر مشاهد و مزار اولیای بغداد قدّس الله ارواحهم دریافت و روزی فرمود که کسی که برین وجه مرده باشد مشهد و مزار او برین گونه بود او را چگونه از مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگرانست »[۲].

۱ــ تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

۲ــ تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۰۸

در جای دیگر خواجه رشید الدین ضمن شرح دادن واقعهٔ پیر یعقوب باغبانی آورده است که چون پیر یعقوب و یارانش در حضور غازان خان محاکمه شدند و گناه برایشان ثابت گشت « یعقوب گفت پیران ما را نگاه دارند پادشاه اسلام فرمود که پیران من خدا و مصطفی و مرتضی‌اند بنگریم تا قوت ایشان غالب تراست یا از آن تو و فرمود تا او را از بالای کوهی که برآنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را به یاسا رسانیدند »[1].

پروفسور ادوارد برون در کتاب تاریخ ادبیات خود تحت عنوان « تمایل غازان به اصول عقاید شیعه » چنین می نویسد : « اسلامیت درغازان بنیانی محکم داشت ، و تمایل نمایانی نسبت به شیعه و اصول عقاید آنان بروز می‌داد و بطوریکه ذکرشد حرم مبارك کربلا را به هدایا و تحف خود مزیّن و غنی ساخت . همچنین به مقبرهٔ امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) در مشهد نذور و موقوفاتی تقدیم کرد . این ایمان و عقیدهٔ او تا چه درجه به خلوص عقیدت قلبی و باطنی ربط داشته یا اینکه معلل بعلل سیاسی بوده است مسئله ایست قابل بحث . علی ایّ حال مسلمانی او برای ایران نعمت و سعادتی شمرده می‌شود »[2].

در جای دیگر باز به زیارت دشت کربلا از طرف غازان اشاره می‌کند و تمایل قلبی او را به مذهب شیعه تأیید می‌نماید : « در آخر

۱ـ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۱۵۳ .

۲ـ تاریخ ادبیات برون ، ج ۳ (از سعدی تا جامی) ص ۴۷ .

ژانویه ۱۳۰۳ ، غازان باز به رزم مصریان حرکت کرد و بعد از آنکه از رود فرات گذر نموده به کربلا فرود آمد . نظر به تمایل قلبی که به مذهب شیعه داشت آن وادی مقدّس را زیارت نموده به آن بقعهٔ مبارکه هدیه های شاهانه نیاز کرد »[۱] .

قاضی نورالله شوشتری در مجلس هشتم از مجالس المؤمنین که « در ذکر ملوك نامدار و سلاطین کامگار از فرقهٔ ناجیهٔ اولی البصائر و الابصار » است شرح احوال سلطان محمود غازان را با سبك و سلیقهٔ مخصوص شیعه سازی و امامیه پردازی خود آورده و از ورای « عینك » شیعه بین غازان خان را شیعهٔ مسلم پنداشته و به اثبات ارادت او به خاندان نبوّت و حمایت کلّی از تشیّع که ثابت است قناعت نورزیده و تصریح وزیر فاضل خواجه رشید الدین فضل الله را به اینکه غازان خان « همواره در عبارت آورد و فرماید که من منکر هیچکس نیستم و بزرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را علیه الصلوة و السلام در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هرآینه با اهل البیت دوستی زیادت می‌ورزم و الا معاذالله که منکر صحابه شوم »[۲] از باب مصلحت و « اصلاح حال سلطان در نظر سنّیان » دانسته است . نکتهٔ قابل ذکر اینست که از مطالب مجالس المؤمنین آنچه که جنبهٔ تتبع و استفاده از مدارك و منابع مختلفه دارد مفید و قابل استفاده است ولی آنجا که قاضی

۱– برون ، ص ۴۴ .

۲– تاریخ مبارك غازانی ، ص ۱۹۱ .

نورالله شوشتری توسن استنباط و اجتهاد شخصی را به جولان در می‌آورد تشخیص درست از نا درست مشکل می‌شود و اعتماد را نشاید چنانکه با کمال سهولت هولاگوخان بن تولی خان را مسلمان کرده و کسانی را که اسلام او را مستبعد می‌شمارند قاصر و نظرشان را از باب سخایف اوهام دانسته است. صاحب مجالس المؤمنین در بارهٔ غازان خان چنین می‌نویسد: « سلطان غازان بن ارغون خان بن اباقاخان بن هلاگوخان در سن بیست و پنج سالگی در سلخ ذی حجهٔ سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه بر تخت موروث جلوس نموده قبل از این در شعبان این سال بر دست شیخ ابراهیم حموی اسلام آورده قرب هشتاد هزار نفر از کبیر و صغیر مغول به تبعیت او بدان سعادة رسیدند و غازان مسمّی به محمود و برادرش خدابنده مسمّی به محمد شدند و بر وجهی که حافظ ابرو در تاریخ خود تصریح به آن نموده در سنهٔ اثنین و سبعمائه از مذهب باطل اهل سنّت و جماعة تنفّر یافته به مذهب حق امامیّهٔ اثنی عشریه انتقال نمود خواجه رشید مشهور که وزیر سلطان غازان بوده در تاریخ غازانی که تألیف نموده آورده که سبب دوستی پادشاه اسلام خلّدالله سلطانه نسبت به خاندان رسول صلوات الله علیه وآله و اعزاز سادات رفیع الدرجات آن بود که دو نوبت جمال با کمال خواجهٔ کاینات را علیه افضل الصلوات به خواب دید ... (الخ ، به شرحی که گذشت) این است کلام خواجه رشید و بر صاحبان هوش پوشیده نخواهد بود که از آنجا که شیوهٔ کفایهٔ مآبی وزراست خواسته که اصلاح حال سلطان در نظر سنّیان نماید و لهذا در

تقریر عقیدهٔ سلطان زبان را در پس دندان گرفته و حرف زده و قول او که بی‌تعصب تعریف خاندان می‌نماید چه بحمدالله والمنه که حکیم کامل است به آنچه گفتیم اشعار تمام دارد هر که را هوشی است هرموی در تن او گوشی است ».

رسمیت یافتن تشیّع در عهد سلطان محمد خدابنده

چنانکه در فصل « مسلمانی و تشیع سلطان محمد خدابنده و اسلام در عهد او » دیدیم جمعی از ائمهٔ حنفی به وقتی که اولجایتو در خراسان بوده ، ملازم او بودند و خاطر سلطان را بدان مذهب مایل گردانیدند و چون سلطان از خراسان بیامد و بر تخت ایلخانی جلوس کرد تقویت مذهب امام ابوحنیفه را پیش‌گرفت تا اینکه به‌استدعای خواجه رشیدالدین وزیر که مذهب شافعی داشت مولانا نظام الدین عبدالملك مراغه را که از علمای بزرگ شافعی مذهب بلکه اعلم علمای اهل سنّت بود ملازم درگاه گردانید و قاضی القضاتی ممالك ایران بدو تفویض‌کرد و مولانا نظام الدین مباحثات فراوانی با علمای حنفی کرد و جمله را بمالانید و منظور نظر سلطان گشت و میلی در باطن سلطان نسبت به مذهب امام شافعی پدید آمد ولی چون کار مناظره و مباحثه به رسوایی و فضاحت و خصومت و عداوت انجامید و طرفین در حضور سلطان برای مغلوب ساختن یکدیگر و اثبات رجحان مذهب خود و بطلان مذهب طرف اثبات نفاق و اختلاف و فضایح دین اسلام کردند سلطان رنجیده خاطر گشت و امرای مغول از مسلمانی پشیمان گشتند « که این چکار بود که ما کردیم و یاسا و یسون

چنگیزخان و پدران خود بگذاشتیم و به دین عرب رو آوریم که به چندین قسم منقسم است و این رسوایی میان ایشان قائم که با مادر و دختر این حرکت می‌کنند» و تصادفاً در این موقع طوفان و رعد و برق حادث شد و چند کس از نزدیکان سلطان به صاعقه بمردند و امرا و بخشیان مغول این همه را از شومی مسلمانی دانستند و سلطان محمد را به ترك اسلام تحریض کردند ولی سلطان در فکر و تردّد بود و به ترك اسلام راضی نمی‌شد و می‌گفت «مدتی است در دین اسلام و ادرار طاعات و عبادات کلفتی بسیار کشیدم ترك اسلام بکلی چون توان گفت!»

اکنون ماجرای تشیع سلطان محمد خدابنده را بعد از حصول این تردید و تردّد آنچنانکه حافظ ابرو در مجمع التواریخ آورده است[۱] نقل می‌کنیم: «در اثنای این تحیّر امیرطرمطاز عرضه داشت که غازان خان که از اعقل و اکمل جهانیان بود به سبب اعتقادات میل به مذهب شیعه فرمود سلطان را همان اختیار می‌باید کرد. سلطان فرمود که مذهب شیعه کدامست؟ طرمطاز گفت: آنکه به رفض مشهور است. سلطان بانگ بر وی زد و گفت: ای بدبخت مرا رافضی سازی!! طرمطاز به تمهید عذر وی مشغول گشت و مذهب شیعه را در سمع سلطان تزئینی داد و او مردی فصیح و محیل بود به تمهیدی تمام تزییف مذهب اهل سنت و جماعت می‌کرد با سلطان گفت که شیعه آنست که می‌گویند که پادشاهی بعد از چنگیز از آن اروق او باشد و سنّی آنست که گویند پادشاهی

۱ــ مجمع التواریخ نسخهٔ ملك، جلد سوم ورق ۲۳۷.

بعد از چنگیزخان از آن امراء قراجو باشد که نزدیکان چنگیزخان باشند و از این جنس مزخرفاتی چند تقریر کرد و سلطان را در غایت نیکو اعتقادی و میل طبیعت به دین اسلام و متابعت و محبّت محمد رسول الله میل بدان طرف شد و در اثنای این حالت سید تاج الدین آوجی با جمعی از ائمهٔ شیعه به حضرت آمد و زبان وقیعت در مذهب اهل سنت و جماعت کشیدند دائماً پادشاه را تحریض کردند و مولانا نظام الدین عبدالملك با ایشان نیز به مجادله و مناظره برخاست و با ائمهٔ شیعه بحث کردی و قواعد مزیف ایشان را در نظر پادشاه آوردی و به سمع سلطان گذرانیدی و شیعیان را مالیده داشتی و ایشان را با او کمال معارضه و قدرت مناظره نبودی. اتفاقاً در آن زمستان به سبب کار اوقاف آذربایجان از حضرت غایب شد و پادشاه در این حال سنهٔ تسع و سبعمائه عزیمت بغداد کرد و چون بدانجا رسید به زیارت مشهد علی علیه السلام رفت اتفاقاً آنجا خوابی دید که دلالت می‌کرد در تقویت مسلمانی. چون صورت واقعه با امراء باز گفت امراء متشیع که جمعی میل بدان طریقت داشتند سلطان را تحریض تمام کردند بر اختیار مذهب شیعه و سلطان مذهب شیعه اختیار فرمود و غلّوی عظیم کردند در آن باب چنانکه سلطان با امرا و ایناقان خود مبالغت می‌کردند که تمامت این مذهب اختیار کنند. بعضی رعایت حال سلطان را و بعضی از کم اعتقادی و بعضی بطبع خود مایل بودند بیشتر آن مذهب اختیار کردند و شیعیان را کار بالا گرفت و امرای سعید چوپان و ایسن قتلغ رحمه الله تعالی در

مذهب اهل سنّت صلب بودند و هرگز در اعتقاد ایشان هر دو فتوری ظاهر نشد تا بحدی که امرای دیگر که میل کرده بودند به حضور ایشان در آن حتی مجال سخن نداشتندی بلکه جماعت سادات و اهل شیعه که ملازم بندگی حضرت بودند از ایشان خائف بودندی و به لطایف الحیل تدبیر چندانکه خواستندی که ایشان را میل بدان طرف پدید کنند میسرشان نشد و حکم رفت که در تمامت ممالك ایران زمین تغییر کنند خطبه را و نام صحابهٔ سه‌گانه رضی‌الله عنهم از خطبه بیندازند و برنام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین سلام الله علیهم اختصار نمایند و تغییر سکه کردند در سنهٔ تسع و سبعمائه از نام صحابه با نام امیرالمؤمنین کردند وحی علی خیرالعمل در اذان اظهار کردند و در تمامت ممالك اولجایتو سلطان این معنی منتشر شد الّا در قزوین و مذهب شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت و ائمهٔ آن طایفه را از اطراف طلب داشتند شیخ جمال الدین حسن بن المطهر الحلّی به حضور آمد و او مردی دانشمند متبحر بود از تلامذهٔ (در نسخه ملاحده) خواجه نصیرالدین و در علوم معقول و منقول مشهور و یگانهٔ جهان و تصنیفات بسیار ساخته و چون به حضرت سلطان آمد دو نسخه به نام پادشاه تصنیف کرده برسم تحفه آورد یکی نهج الحق و کشف الغمة و الصدق در علم کلام و منهاج الکرامة من باب الامامة در مذهب شیعه و این دو کتاب از کتب معظمهٔ آن طایفه است چون به حضرت سلطان رسید سلطان او را و پسرش را مولانا فخرالدین محمد بن جمال الدین سنجاری و غیرهم را اجازت

فرمود که به وطن خود رفتند و میان جمال الدین بن المطهر و مولانا نظام الدین عبدالملك مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین احترام او عظیم کردی و در تعظیم او مبالغت نمودی و مباحثات ایشان از جهت استفادت و افادت بودی نه برطریق جدل و لجاج و عناد و شیخ جمال الدین حسن بن المطهر هرگز برطریق تعصب بحث نکردی و در توقیر و تعظیم صحابه رضوان الله علیهم مبالغت فرمودی و اگر کسی در حق صحابه کلمه بد بگفتی منع تمام فرمودی و رنجش کردی و با سلطان سعید خلوات داشتی و پسرش نیز در مجالس حاضر شدی و سلطان را بر محبت صحابه و تعظیم ایشان تحریص فرمودی و کلماتی را که شیعیان متعصب گویند بغایت منکر بودی و منع کردی و به انواع عاطفت و مرحمت از ادرارات و مرسومات و مسامحات در ولایت حلّه مخصوص شد و تا تاریخ سنهٔ اربع وعشرین و سبعمائه در قید حیوة بود و سید بدرالدین نقیب مشهور طوس با جمعی سادات ملازم سلطان شد و هر چند از سادات بزرگوار چیزی که لایق منصب و شرف ایشان نباشد صادر نشده اما جمعی فتّانان انارت نایرهٔ فتنه می‌کردند و مسلمانان را درشهرها زحمت می‌دادند و اهل سنّت و جماعت نیز از این معنی منفعل نشدند و براعتقاد پاك و محبت صحابهٔ مصطفی ص و مودّت اهل بیت و تعظیم امیرالمؤمنین علی و فرزندان او صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی‌یوم الدین راسخ می‌بودند و هرچند از طرفین تعصّبها قایم شد و به محاجات و محاکات و غیره رسید امّا به‌جایی نرسید و سلطان سعید از غایت محبّت دین اسلام و دوستی

محمد رسول الله ص و اهل بیت او دائماً با علما در مناظره و مباحثه می‌بود و اهل علم را رونقی تمام و چندان علم دوست بود که بفرمود به استصواب و فکر خواجه رشید الدین تا مدرسهٔ سیّاره بساختند از خیمهای کرباس و دائماً با اردو می‌گردانیدند و در آنجا مدرّسی چند تعیین فرمود چنانکه شیخ جمال الدین حسن بن المطهر و مولانا نظام الدین عبدالملك و مولانا نورالدین تستری و مولانا عضد الدین آوجی و سید برهان الدین عبری و قرب صد طالب علم را در آنجا اثبات کردند و ترتیب مأکول و ملبوس و اولاغ و دیگر مایحتاج ایشان مهیا فرمود تا در بندگی حضرت می‌باشند و در سلطانیه در ابواب البرّ مبارك مدرسه انشاء فرمود .. » .

پروفسور ادوارد برون نکتهٔ تازه‌ای برمطالب مجمع التواریخ نمی‌افزاید ولی چون روش بیان خاصی دارد محض تتمیم فائدت به ذکر آنچه که در کتاب تاریخ ادبیات خود راجع به « عقاید مذهبی اولجایتو » آورده است می‌پردازیم: تاج الدین آوجی ... شیعهٔ متعصبی بود و کوشش بسیار می‌نمود که اولجایتو را بطریق حقّهٔ امامیّه وارد سازد ، لکن آنچه که تاج الدین بدبخت در طلبش کوشش می‌نمود به طریقهٔ دیگر حاصل شد و شرح این معنی آنست که اولجایتو در ابتدا طریقهٔ حنفی داشت و علماء حنفیه که مورد الطاف سلطان بودند بر کبر و نخوت می‌افزودند تا اینکه خواجه رشید الدین وزیر سلطان را اغوا نمود که نهج شافعی را منهج خود قرار دهد . از این رو مباحثه و احتجاج شدیدی مابین جمعی از علماء دو طریقه در حضور سلطان به وقوع رسید و همینکه از

آتش غضب به جوش آمدند هر کدام از ایشان نسبت به طریقهٔ دیگری تهمتها و نسبتهای زشت گفتند به حدّی که اولجایتو بهم برآمده هر دو طایفه را مکروه داشت و حتی امراء مغول که از دیانت اسلام خاطری رنجه داشتند سلطان را ملامت کردن گرفتند و گفتند آیا برای اینگونه عقاید سخیفه بوده است که آنان مذهب آبا و اجداد خود را از دست داده‌اند؟ و سپس سلطان را اغوا نمودند که به کیش وآئین مغول برگردد. از تصادف در آن ایام طوفانی پر از رعد و برق به ظهور رسید. بخشی‌ها یعنی روحانیون و کشیش‌های مغول آنرا به غضب آسمانی تعبیر نمودند[۱]، این طایفه که به حکم غازان از داخلهٔ مملکت رانده شده بودند در زمان اولجایتو دوباره نمودار شدند. بالاخره مدتی خاطر سلطان قرین شک و تردید بود. عاقبت امیر طرمطاز او را تشویق نمود که رفتار غازان را سرمشق خود قرار دهد و طریق امامیّه را بپذیرد[۲]. سلطان سفری به نجف اشرف نمود و در آنجا رؤیایی برای او دست داد که معتقد شد بعد از پیغمبر اسلام مؤمنین باید علی بن ابیطالب و اولاد امجاد او را پیروی نمایند[۳].

صاحب الدررالکامنة فی اعیان مائة الثامنة، ابن حجر عسقلانی در شرح سلطان محمد اولجایتو نوشته است: «وکان حسن الاسلام لکن

۱ـ رك به کتاب دهسن، جلد چهارم ص ۵۳۶.

۲ـ رجوع شود به دهسن، جلد چهارم ص ۵۴۱؛ سکهٔ موجود اولجایتو متضمن اقرار به خلافت علی ابن ابیطالب است.

۳ـ تاریخ ادبیات برون، ج ۳ (از سعدی تا جامی) ص ۵۵ - ۵۴.

لعبت بعقله الامامیة فترفض ، و اسقط من الخطبة فی بلاده ذکر الائمة الاّ علی »[۱].

در بارهٔ تمایل سلطان محمد خدابنده به مذهب تشیع در کلیهٔ منابع و تواریخ مطالبی از نوع آنچه حافظ ابرو آورده است ، و سابقاً دیدیم ، ذکر شده و مقایسه و مشابهت تشیع با خلافت و امامت ارثی اسلامی را با سلطنت ارثی و حکومت توارثی ایلخانان علّت عمدهٔ تمایل سلطان به این مذهب و رمیدگی ذهن او از مذهب تسنّن دانسته و تحریض سلطان به تشیع و اثبات مزایای آن مذهب را در پیشگاه پادشاه غالباً به امیر طرمطاز نسبت داده‌اند ولی بعضی از مؤرخان علامه حلّی را باعث اصلی توجه سلطان به تشیع و تمایل او بدان مذهب ذکر کرده‌اند در حالیکه چنانکه در روایت حافظ ابرو دیدیم پس از اقبال و توجه اولجایتو به مذهب شیعه و گرویدان او به مذهب مزبور علمای این مذهب از هر طرف عزم اردو کردند تا بیش از پیش تمایل سلطان را به مذهب شیعه جلب کنند و آن مذهب را در نظر سلطان آنچنان بیارایند که وسوسهٔ اهل سنّت و جماعت را محل تأثیر و مجال تغییر عقیدهٔ سلطان باقی نماند و از آن جمله علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی و پسرش فخر المحققین فخر الدین محمّد بودند که با جمعی دیگر از پیشوایان تشیع به خدمت اولجایتو به سلطانیه شتافتند و علامه حلی که از مشهورترین مصنفین فرقهٔ امامیّهٔ اثنا عشریه و از علمای معقول و منقول و از شاگردان خواجه

۱ــ الدرر الکامنة فی اعیان مائة الثامنة ، ج ۳ ص ۳۷۸ .

نصیرالدین طوسی است به رسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرده به پیشگاه اولجایتو آورد یکی کتاب نهج الحق و کشف الصدق در کلام و دیگری منهاج الکرامة فی باب الامامة.

از جملهٔ مؤرخانی که علامه حلّی را مصاحب سلطان اولجایتو قبل از قبول اسلام و محرّك او به قبول مذهب تشیع دانسته‌اند ابن بطوطه است که در سفرنامهٔ خود می‌گوید: «پادشاه عراق یعنی سلطان محمد خدابنده را در حال کفر فقیهی از فقهای شیعیان امامی بنام جمال الدین بن مطهر مصاحب بود و چون سلطان اسلام آورد و به تبع او قومی بسیار از تاتار به شرف اسلام در آمدند این فقیه مذهب شیعه را در پیش چشم او آراست و آن را به مذاهب دیگر برتری داد و احوال صحابه و خلافت را بر او تقریر کرد و گفت که ابوبکر و عمر دو وزیر پیغمبر اسلام و حضرت علی بن ابی طالب داماد و وارث خلافت آن حضرت بوده‌اند و برای نمونه سلطنت ارثی خدابنده را مثال آورد و گفت که سلطان با وجود آنکه در بدو حال به کفر سر می‌کرده و به قواعد دینی آگاهی نداشته باز بحق وارث اجداد خود گردیده است. این بیانات سلطان را به قبول تشیع مایل کرد و در این خصوص به عراقین و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان مراسلات فرستاد و مأمورین روانه نمود و اوّل شهری که فرستادگان سلطان به آنجا رسیدند بغداد و شیراز و اصفهان بود»[۱].

۱ــ ترجمه از سفرنامهٔ ابن بطوطه، ص۱۵۲ - ۱۵۱. سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمهٔ محمد علی موحد ص ۱۹۶.

صاحب مجالس المؤمنین در مجلس هشتم از کتاب خود تشیع سلطان محمد خدابنده و اوضاع مذهبی عهد او را مفصلا شرح داده و به قول خود «سبب انتقال سلطان غازان و سلطان اولجایتو به مذهب حق اهل البیت علیهم السلام» را «بر وجهی که حافظ ابرو شافعی همدانی در تاریخ خود آورده» و شرح آن گذشت نقل کرده است و مطالبی از خود و منابع دیگر برآن افزوده، که مناسب است قسمتی از آن در اینجا ذکر شود: «در سنهٔ سبع میان صدرجهان بخاری حنفی و خواجه عبدالملك شافعی قاضی القضاة ممالك سلطان در باب مذهب مباحثه دست داده تقبیح یکدیگر کرده‌اند و کار به جایی رسید که مدّتی شعائر اسلام از ظاهر مرتفع بود تا آنکه در سنهٔ ثمان در قشلاق بغداد سلطان به طواف نجف اشرف رفته خوابی دید و به سعی امیر طرمطاز رحمه الله و برکت صحبت شیخ علّامه آیة الله علی الخاصّة و العامّة جمال الملة والدین حسن بن المطهر الحلی احله الله دارالمقامة مذهب حق امامیّه اختیار کرد و درین باب به جمیع ممالك احکام اصدار یافت و خطبه و سکه به اسامی سامی حضرات ائمهٔ هدی علیهم السلام زیب و زینت یافت چنانکه بر رخسار دنانیر کلمهٔ طیبهٔ لااله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله در سه سطر متوازی ابعاض متکافی اجزا نقش کردند و اسامی ائمهٔ اثنی‌عشر صلوات الله علیهم بر ترتیب واقع پیرامن دایرهٔ مخمس اضلاع مرقوم گردانیدند...

و ابن هلال در تاریخ خود که به نام شاه شجاع نوشته ذکر نموده که اولجایتو سلطان محمد خدابنده روز دوشنبه منتصف ذی الحجهٔ سنهٔ ثلث

و سبعمائه بر سریر پادشاهی نشست ... و او را در جهان از شهرها وقلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارة عالی بسیار است و سادات را بسیار دوست داشتی و با خاندان محمد صلوات الله علیه و آله آشنایی تمامش بودی چنانچه مذهب ایشان اختیار نمود و خطبه و سکه به نام ایشان فرمود و بیشتر اوقات با شواغل جهانداری و موانع شهریاری به مباحثات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت با علما و صلحا داشتی و مسایل نیك مشکل پرسیدی و از خود نیز فکرهای نیك کردی و آنچه او را در خاطر آمدی بر علما عرض کردی ... » . در دنبالهٔ مطالب بالا داستانهایی از حسن درایت و تقریر سلطان اولجایتو و خداپرستی او به نقل از ابن هلال آمده است[۱] .

تجدید شعائر سنّت در اواخر عمر سلطان اولجایتو

طرفداری سلطان از تشیع و ترویج آن مذهب از طرف دربار ایلخانی با مقاومت و مخالفت اهل سنّت روبرو شد و مردم غالب بلاد ایران مخصوصاً اهل قزوین و شیراز و اصفهان زیر بار حکم سلطان نرفتند و مردم بغداد و شیراز و اصفهان از اجرای فرمان سلطان در بارهٔ تغییر خطبه و آوردن نام حضرت امیرالمؤمنین علی و امام دوم و سوم شیعیان در خطبه بجای نام خلفای ثلاثه جلوگیری کردند و سلطان که طبعی سالم و ملایم داشت و چندان متعصب نبود چون دید که مردم زیر بار

۱ــ مجالس المؤمنین ، از انتشارات کتابفروشی اسلامیه ۱۳۵۴ شمسی ، جلد دوم ، مجلس هشتم جند دوازدهم ص ۳۶۴ - ۳۵۰ (بخش مربوط به ایلخانان) .

احکام او نمی‌روند و جماعتی از امرای او بخصوص امرای مقتدری چون امیر چوپان وایسن قتلغ در حفظ مذهب اهل سنّت اصرار و تعصب دارند به همین علل از حرارت نخستین خود در طرفداری و هواخواهی از تشیع کاست و در اواخر عمر دوباره امر داد که نام خلفا را در سکه و خطبه داخل کنند و از دویرلیغی که اولجایتو در مرض موت صادر کرد یکی دایر بر تجدید ذکر نام خلفای راشدین در خطبهٔ نماز جمعه بود.

ابن‌بطوطه در سفرنامهٔ خود داستان مخالفت مردم بغداد و اصفهان و شیراز را با اجرای فرمان سلطان اولجایتو در بارهٔ حذف نام خلفای ثلاثه چنین آورده است: «... این بیانات سلطان را به قبول تشیّع مایل کرد و در این خصوص به عراقین و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان مراسلات فرستاد و مأمورین روانه کرد و اول شهری که فرستادگان سلطان به آنجا رسیدند بغداد و شیراز و اصفهان بود. در بغداد مردم محلهٔ باب‌الازج که از اهل سنّت و اکثر ایشان پیرو مذهب امام احمد بن حنبل‌اند از پذیرفتن اوامر خدابنده امتناع کردند و روز جمعه با اسلحه در مسجد جامع گرد آمدند و چون خطیب برمنبر بالا رفت ایشان که قریب دوازده هزار نفر مسلح بودند و حمایت بغداد را در عهده داشتند پیش خطیب قسم یاد کردند که اگر در خطبهٔ معمولی تغییری دهد و به نقصان و افزایش مبادرت ورزد او و فرستادهٔ سلطان را بکشند، چه سلطان امر کرده بود که اسامی خلفا و سایر صحابه را از خطبه بیندازند و جز اسم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و صحابه‌ای که

از آن حضرت تبعیت کرده‌اند مثل عمار نام دیگری را بر زبان نیاورند. خطیب از ترس جان خطبه را به رسم معمول خواند و مردم شیراز و اصفهان نیز چنین کردند و فرستادگان سلطان صورت واقعه را در مراجعت به اطلاع او رساندند. خدابنده امر داد که قضاة بغداد و شیراز و اصفهان را به حضور او بیاورند و مأمورین نیز چنان کردند و آن سه نفر را که یکی از ایشان قاضی مجدالدین قاضی شیراز بود به قراباغ یعنی اران به خدمت سلطان بردند و خدابنده گفت که قضاة را پیش سگان درندهٔ درشت پیکر بیندازند و این سگان که آنها را برای این کار آماده داشتند در زنجیر بودند و هرگاه که می‌خواستند تنی چند از مردم را پیش آنها بیندازند ایشان را آزاد درگودالی وسیع می‌افکندند و سگان را بر ایشان مسلّط می‌کردند. محکومین بیچاره از مقابل حیوانات درنده می‌گریختند ولی چون مفرّی نداشتند بالاخره طعمهٔ درندگان می‌شدند. قاضی مجدالدین را پیش سگان انداختند ولی آن حیوانات برخلاف معتاد بر قاضی حمله نبردند بلکه دم خود را در پای او مالیدند و از هجوم به او خودداری کردند. چون خبر به خدابنده رسید شتابان پیش قاضی آمد و خود را در پای او انداخت و بر آن بوسه داد و لباس خود را بیرون کرده بر قاضی پوشاند و رسم مغول بود که اگر سلطان جامهٔ خاص خود را به کسی می‌بخشید مردم آنرا عظیم ترین تشریفات می‌شمردند و آن را به عنوان افتخار خانوادگی به ارث در خاندان خویش حفظ می‌نمودند و در میان جامه‌های سلطانی شریفترین آنها پیراهن بود.

سلطان سپس قاضی مجدالدین را به اردو آورد و امر داد که زنان حرم به تعظیم و تکریم او قیام کنند و به همین علّت از مذهب تشیع برگشت و به بلاد نوشت که مردم را همچنان بر مذهب اهل سنّت و جماعت باقی گذارند و قاضی را عطا داد و به سرزمین خویش برگرداند »[1].

صاحب الدرر الکامنة فی اعیان مائة الثامنة در این باره چنین آورده است : « و کان فیما یقال قد رجع عن الرفض و اظهر شعار اهل السنة فقال بعضهم فی ذلك :

رأیت لخربندا اللعین دراهماً یشابهها فی خفة الوزن عقله
علیها اسم خیر المرسلین وصحبه لقد رابنی هذا التسنن کله »

۱– ترجمه از سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ص ۱۵۳ - ۱۵۲ . تاریخ مغول ص ۳۱۷ و ۳۱۸ . سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ترجمهٔ محمّد علی موحّد ، ص ۱۹۷ - ۱۹۶ .

نبودن تعصب مذهبی در دورهٔ مغول

یکی از مشخصات دورهٔ ایلخانی نبودن تعصبات شدید مذهبی در این دوره و آزادی مذهب و دین است. ممکن است کسانی پاره‌ای از وقایع دورهٔ ایلخانان را از قبیل حمایت بعضی ایلخانان مغول نظیر اباقاخان از دین مسیحیت، یا توطئهٔ سعدالدولهٔ یهود در عهد ارغون خان برضدّ اسلام و مسلمین، یا اقدامات سلطان احمد و غازان خان و سلطان محمد خدابنده در تقویت و ترویج اسلام و بستن معابد و کنائس و کلیساها، دلیل وجود تعصّب مذهبی درین دوره به شمار آورند ولی نگارنده معتقد است وقوع این وقایع در دورهٔ ایلخانان هیچکدام دلیل وجود تعصب نیست بلکه چنین وقایع زودگذری خود دلیل تحول اجتماعی و مذهبی و انهدام بنیان تعصّبات ریشه‌دار دیرین محسوب می‌شود و براثر مقرّر نبودن مذهب خاص دولتی در قسمت اعظم عهد ایلخانان و تغییر پیاپی عقیده و مذهب سلاطین مغول سیاست مذهبی و تعصبات دینی در این دوره بازاری نداشت و از رونق افتاده بود. پادشاهان و امرای ایلخانی عقیدهٔ ثابت و خاصی دربارهٔ مذهب و دین نداشتند یعنی از یك طرف چون دین اجدادی خود را در برابر ادیان اسلام و مسیحیت ضعیف می‌دیدند

عقیدهٔ خود را نسبت به دین اجدادی از دست داده بودند و از طرف دیگر در مورد اسلام هم چون دین انتخابی بود نه دین اجدادی و اصلی، تعصب و عقیدهٔ لایتغیّر و ثابتی که معمولا ناشی از سنن قومی و خانوادگی و و تقلید است نمی‌توانستند داشته باشند و بدین ترتیب « تسلط مردمی با عقاید ساده و ابتدائی بر عالم اسلام » و « سرگردانی و تردید ایلخانان در انتخاب عقیدهٔ ثابت و معیّن » و « ترك دین اجدادی و اختیار دین جدید » و « تدیّن بعضی ایلخانان به دین مسیحیت و ارتباط دربار ایلخانان با دربار پاپ و ممالك عیسوی اروپا » و « متردّد بودن ایلخانان مسلمان در انتخاب یکی از مذاهب مختلف اسلام » و « اعتقاد عمومی مردم به مذهب سنّت و تمایل ایلخانان مسلمان به مذهب تشیع » و « بدبینی غازان خان و اولجایتو به نتایج ترویج تسنّن و بیم از حمایت آن مذهب به علت خصومت و ضدیت با خلیفهٔ عباسی مصر و پادشاه مصر که مظهر تسنن و حامی اهل سنت و جماعت محسوب می‌شدند » و « توسعهٔ قلمرو ایلخانان تا ممالك دور دست و تماس با اقوام مختلف » موجب شد که تعصب و خشونت مذهبی - که زائیدهٔ ثبات اعتقاد و علاقه‌مندی به مذهبی خاص و تأثیر سنن و اعتقادات دیرینه است - از بین برود و محیط مناسب و آزادی برای مباحثات و مناظرات مذهبی و تألیف و تصنیف کتب راجع به مذاهب مختلف به وجود آید. اکنون لازم است به ذکر مظاهر عدم تعصب در این دوره بپردازیم :

۱- اغلب وزرای ایلخانان مغول، چه در دورهٔ ایلخانان غیر

مسلمان و چه در عهد ایلخانان مسلمان، ایرانی و مسلمان بوده از بزرگان و افاضل مسلمین به شمار می‌رفتند و با کمال صمیمیت و خلوص عقیدت از ائمه و علمای اسلام حمایت می‌کردند و اگر چه تقریباً همهٔ وزرای ایلخانان فدای تهمت دشمنان و کشتهٔ تیغ بیداد و خشم و کین ایلخانان شدند ولی در این ضمن هرگز به تهمت و سعایت و مناقشه‌ای که مربوط به دین و مذهب و تعصبات و اختلافات مذهبی باشد بر نمی‌خوریم. همین موضوع یعنی تقرّب و محترم بودن بزرگان اسلام در حضرت ایلخانان از عهد هولاگوخان تا روز انقراض آن سلسله، حکایت از این می‌کند که سیاست حکومت و جهانگیری و جهانداری مغول و طرز فکر و عقیدهٔ ایلخانان اصولا رنگ تمایل دینی و اعتقاد مذهبی نداشته است.

۲ــ حتی قبل از عهد سلطنت غازان خان، که در دورهٔ او دین اسلام رسماً و قطعاً برقوّت و جلوهٔ پنج روزهٔ ادیان دیگر غلبه یافت و دین رسمی دربار ایلخانی محسوب شد، امرا و بزرگان مغول در انتخاب ایلخانان توجهی به دین و مذهب ایلخان نداشتند و عقیده و مذهب ایلخانان را در نظرشان اهمیتی نبود چنانکه پس از مرگ اباقا موقعی که درصدد انتخاب ایلخان جدید برآمدند بدون تردید و دو دلی بر تکودار اغول که مشرّف به دین اسلام بود اتفاق کردند: «بعد از رحلت اباقاخان و مراسم تعزیت تا به احوال مملکت اختلال راه نیابد آقا واینی و ارکان دولت و اعیان حضرت که در اردو حاضر بودند باهم مشورت کرده برسلطنت تکودار اغول اتفاق نمودند و چون تکودار اغول متقلد قلادهٔ اسلام بود

به سلطان احمد موسوم گشت»[۱].

۳ـ ایلخانان غیر مسلمان نه تنها در صدد تحمیل کیش و عقیدهٔ خود به مردم نبودند بلکه برای رعایت جانب مصلحت و جلب محبّت مردم از منتهای موافقت و حسن سلوك با مسلمین خودداری نمی‌کردند چنانکه بایدو که کیش عیسوی داشت و در احیای آداب این مذهب می‌کوشید نسبت به دین اسلام هم بدبین نبود و برای دلجویی مسلمین پسر خود را برای ادای نماز با ایشان می‌فرستاد.

۴ـ مقایسهٔ روش ایلخانان مغول با وضع تعصب آمیزی که قبل از دورهٔ ایلخانان در ممالك اسلامی وجود داشت، و دامنهٔ آن تعصب حتی به روزگار ایلخانان نیز کشیده شده است، آزادی عقیده و عدم تعصب ایلخانان را روشنتر می‌نماید و چنانکه در شرح وقایع تاریخی دورهٔ ایلخانان و علل توجّه مغول به قلع ریشهٔ اسماعیلیه می‌بینیم تعصب تسنّن و تکفیر فِرَق دیگر در آن دوره به سختی رایج بود و نفرت متعصبین مذهبی بر علیه پیروان مذاهب غیر تسنن بخصوص اسماعیلیه تا جایی شدّت یافته بود که مردم و علمای اسلام از اینکه فرقه‌ای اسلامی را به دست قومی بیگانه و وحشی برانداز ند مبتهج و مسرور بودند و تعصب آنچنان دیده‌ها را کور کرده بود که احساسات وطنخواهی و غرور قومی فراموش شده بود. این تعصب تأسف آور مخصوص عوام نبود بلکه خواص و علما و بزرگان نیز از آن به کمال بهره‌مند بودند، و اصولا چنانکه از مطالعهٔ

۱ـ روضة الصفا، ص ۹۷.

تاریخ روزگاران برمی‌آید محرّك تعصب عوام و مردم ساده لوح جز تیره دلی و کوته نظری خواص که گاه از روی تعصب و گاه از روی زیرکی و جاه طلبی آتش نفاق و اختلاف و تعصب را دامن می‌زنند نبوده است و نیست. از نمونه‌های روشن این نوع تعصبات عمل زشت علاء الدین عطا ملك برادر خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان و مؤلف تاریخ جهانگشای است در آتش زدن مدارك و کتب متعلق به اصول یا فروع مذهب اسماعیلیه، و داستان آن چنین است:

«بعد از فتح الموت و استیصال اسمعیلیه در سنهٔ ۶۴۵ عطا ملك به ملاحظهٔ آنکه مبادا کتابخانهٔ الموت که صیت آن در اقطار شایع بود عرضهٔ تلف و غارت گردد و آن آثار نفیسه بکلی از میان برود به محضر هولاکو عرضه داشت که نفایس کتب الموت را تضییع نتوان کرد هولاکو آن سخن را پسندیده فرمان داد تا علاء الدین به قلعه رفته مستودعات خزانه و مستجمعات کتابخانهٔ ایشان را که از عهد حسن صباح تا آن وقت قریب صدو هفتاد سال بود متدرّجاً فراهم آورده بودند در مطالعه آورد و آنچه لایق خاصهٔ پادشاه باشد جدا کند، مصنف به مطالعهٔ کتابخانه و خزانهٔ ایشان رفته آنچه مصاحف و نفایس کتب و آلات نجومی رصدخانه بود استخراج کرده باقی کتب را که متعلق به اصول یا فروغ مذهب ایشان بود به اقرار خود تماماً بسوخت، و از جملهٔ کتبی که مصنف از کتابخانهٔ مذکور استخراج کرده و خوشبختانه آن را نسوخته است کتابی بوده مشتمل بروقایع احوال حسن صباح موسوم به سرگذشت سیدنا که خلاصهٔ

مختصری از آن را خود مصنف در جلد سوم جهانگشای و یك خلاصهٔ مفصّل‌تری از آن را رشید الدین فضل الله در جلد دوم از جامع‌التواریخ در تاریخ اسمعیلیهٔ الموت نقل کرده‌اند »[۱].

بواسطهٔ اهمیت موضوع مناسب است عین‌عبارت جهانگشای راجع بدین فقرات در اینجا نقل شود و آن در دو موضع است:

اول « چون حق تعالی بواسطهٔ عزیمت و حرکت پادشاه زادهٔ گیتی هولاکو قلاع و رباع آن ملاعین قلع کرد و شر ایشان دفع وقت فتح‌الموت فرمان نفاذ یافت که مؤلف این کتاب بر مستودعات خزانه و مستجمعات کتابخانه مطلع گردد تا آنچ لایق خاص باشد مستخرج کند غرض آنست که چون به مطالعهٔ کتابخانه که از سالها باز جمع کرده بودند می‌رفت از کثرت اباطیل فضول و اضالیل اصول در مذهب و عقیدت ایشان که با مصاحف مجید و انواع کتب نفیس ممتزج کرده بودند و نیك و بد را باهم مسح (؟) گردانیده آنچ مصاحف و نفایس کتب بود برمنوال یخرج الحیّ من المیّت از آن میان استخراج می‌رفت مجلدی کتاب یافت مشتمل براحوال وقایع حسن صبّاح که ایشان آنرا سرگذشت سیدنا خوانندآنچ مقصود بود و مناسب سیاقت این تاریخ نقل افتاد » انتهی. موضع دوم « و بوقتی که در پای لمسر بودم بر هوس مطالعهٔ کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تضییع نتوان

۱– مقدمهٔ مرحوم قزوینی بر جلد اول جهانگشای جوینی، ص کز - کح - کط.

کرد پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا بمطالعهٔ آن رفتم و آنچ یافتم از مصاحف و نفایس کتب برمثال یخرج الحیّ من المیّت بیرون آوردم و آلات رصد از کراسیّ و کتاب الحلَق و اسطرلابهای تامّ و نصفی و آلات دیگر که موجود بود، و باقی آنچ تعلق بضلالات و غوایت ایشان داشت که نه بمنقول مستند بود و نه بمعقول معتمد بسوختم» انتهی [۱].

همان اندازه که خدمت عطاملك در حفظ نفایس کتب الموت در خور تحسین است و باید جزء خدمات وزراء و مشاورین ایرانی و مسلمان ایلخانان به میهن و دین خود ثبت شود، عمل دیگرش که سوختن کتابهای متعلق به اصول و فروع مذهب اسماعیلیه بود سزاوار تقبیح است و در هر صورت شدت تعصب و سنخ فکر و عقیدهٔ مردم آن روزگار را از عامّه و خاصّه از همین واقعه می‌توان استنباط کرد و نظرگاه محدود اهل آن ایّام حتی دانشمندان و فضلا و علما را در بارهٔ علم و فایدهٔ علوم از همین عبارت عطاملك که می‌گوید «و باقی آنچ تعلق بضلالت و غوایت ایشان داشت که نه بمنقول مستند بود و نه بمعقول معتمد بسوختم» می‌توان دریافت.

قومی وحشی و بی‌تمدّن به نام مغول عالم اسلام را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد و «می‌کشد و می‌سوزد و می‌برد و می‌رود» و مردمی متمدّن و با فضل و با فضیلت یعنی مسلمین نیز همین معامله را به نوعی دیگر و به نام دیگر در بارهٔ اهل فِرَق و مذاهب دیگر در پیش می‌گیرند،

۱ـ مقدمهٔ مرحوم قزوینی برجلد اول جهانگشای جوینی، ص کح ح ۴.

خودشان را می‌کشند، کتابهایشان را می‌سوزنند و از همان وحشیان مغولستان که «کشتند و سوختند و بردند و رفتند» با سلام و صلوات دعوت می‌کنند که پس از رفتن دوباره با قدرت و جلال بیشتر برگردند برای اینکه اسماعیلیه یعنی برادران دینی خود را به دست آنان براندازند. آیا کدام تعجب‌آورتر و تأسف انگیزتر است؟: وحشیگری قومی وحشی و بی‌تمدن که آنچه مصلحت جهانگیری ایجاب می‌کند همان می‌کنند و به دین و مذهب مردم در ممالك متصرفی خود کاری ندارند؟ یا مردمی متمدن و تربیت یافته که با سلاح تعصب و خشونت رافضیه و اسماعیلیه را از بین می‌برند و برای از میان برداشتن این فرقه‌های مسلمان با بودایی و مسیحی همدست می‌شوند؟ هولاگوخان مغول خواجه نصیرالدین طوسی را مورد آنهمه مرحمت و عزّت قرار می‌دهد و دست او را در حفظ علما و کُتُب و دعوت آنان و جمع‌آوری اینها، درجمیع ممالك خود گشاده می‌گرداند و نظر عطاملك را دربارهٔ حفظ نفایس کتب الموت از عرضهٔ تلف و غارت گشتن می‌پذیرد ولی عطاملك قسمت عمدهٔ آن کتابخانه را که به نظرش تعلق به ضلالت و غوایت اسماعیلیه داشت و نه به منقول مستند بود و نه به معقول معتمد عرضهٔ حریق و آتش می‌سازد. اگر بخواهیم به درستی تخفیف شدت تعصّب را در دورهٔ ایلخانان دریابیم باید عمل عطاملك را با کارهای خواجه رشیدالدین وزیر مقایسه کنیم و شخصیّت عطاملك را که از پروردگان دورهٔ ما قبل ایلخانان است، و در هر صورت پیش از دورهٔ اصلی حکومت ایلخانان

می‌زیسته ، با شخصیت رشید الدین وزیر که نمونهٔ کامل فضل و فضیلت و وسعت نظر است بسنجیم.

جامع‌التواریخ تألیف خواجه رشید الدین فضل‌الله نمونهٔ کامل دقّت و امانت و تحقیق و گواه بارز وسعت نظر و عدم تعصّب خواجه رشید الدین می‌باشد و بحثهای آزاد و دور از تعصبی که در این کتاب راجع به اقوام و ملل غیر مسلمان و مذاهب و عقاید غیر اسلامی رفته است مطلقا تا دورهٔ خواجه رشید الدین نظیر نداشته است و بعد از آن نیز کمتر نظیر دارد. سبك محققانه و روش دور از تعصب خواجه رشید الدین در تألیف این کتاب در سبك مؤرخان بعد از خواجه رشید نیز مؤثر بوده چنانکه ابوسلیمان داود بناکتی تاریخ روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب مشهور به تاریخ بناکتی را تحقیقاً به تبعیت و تقلید کتاب تاریخ کبیر رشید الدین به رشتهٔ تألیف درآورده است.

یکی از اهمّ علل آزادی مذهبی و نبودن تعصب در دورهٔ ما نحن‌فیه تأثیر ارتباط فوق‌العادهٔ شرق و غرب در این دوره و آمد و شد اشخاص متعدد خارجی به دربار ایلخانان است چنانکه آثار تألیف شده در خارج از قلمرو ایلخانان وضع محدود سابق را حفظ کرده از مزیّت مورد بحث محروم مانده‌اند[۱].

۵ ـ مباحثات و مناظرات آزادانه بین‌علمای مذاهب مختلف اسلام در دربار ایلخانان مغول از مظاهر مهم آزادی مذهب و تخفیف تعصب در

۱ـ رك: برون ج ۳ ص ۱۲۴ - ۱۲۳.

دورهٔ مورد بحث محسوب می‌شود. مباحثات پسر صدرجهان بخارائی حنفی و علمای حنفی با مولانا نظام الدین عبدالملك مراغه‌ای شافعی و مناظرات ومجادلات سید تاج الدین آوجی و ائمهٔ شیعه با مولانای مذکور و مناظرات علّامه جمال الدین حسن بن مطهّر حلّی با همو[1] به شرحی که گذشت همه حاکی از تحول اجتماعی و دینی عمیق و از رونق افتادن بازار تعصب و سیاست خشن مذهبی است.

۱ــ رك به ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۰۶ ببعد که مناظرهٔ جالبی بین علامه حلی و علمای مذاهب اربعه در حضور سلطان اولجایتو مذکور است. همچنین برای ترجمهٔ حال علامه و مقام و اهمیت او این منابع را ببینید: الدررالکامنة ۲ : ۷۱ و دائرة المعارف اسلام (انگلیسی) ۲ : ۲۷۷ و براکلمن ۲ : ۱۶۴ و تکملهٔ براکلمن ۲ : ۲۰۶ و حبیب السیر ج ۳ ص ۱۹۷ و مجمع‌التواریخ حافظ ابرو (در ضمن وقایع سلطنت سلطان اولجایتو).

وحدت سیاست مذهبی مغول در اکناف امپراتوری مغول

پرفسور جرج ورناوسکی[1] استاد دانشگاه ییل[2] امریکا در کتاب «مغول و روسیه»[3] مطالب مفیدی در بارهٔ سیاست ارفاق و تسامح مغول نسبت به مسیحیان و تقویت مبانی کلیسا نوشته است[4] که از لحاظ مطالعه دربارهٔ سیاست مذهبی و جهانداری آن قوم خونریز در اکناف قلمرو امپراتوری مغول متضمن نکات و فواید فراوانی است و چون نقل عین آن مطالب موجب اطناب خواهد شد و بعلاوه اشاره به آن فقط از لحاظ مقایسه با سیاست جهانداری ایلخانان است نخست رؤوس مطالب مذکور را ذکر می‌کنیم و سپس به ذکر پاره‌ای توضیحات می‌پردازیم.

از تحقیقات پرفسور ورناوسکی بطورکلی مطالب زیر استفاده می‌شود:

۱ـ George Vernaosky

۲ـ Yale University

۳ـ The Mongols and Russia که به سال ۱۹۵۳ میلادی از طرف دانشگاه ییل نیوهون امریکا به طبع رسیده است.

۴ـ ص ۳۷۹ - ۳۷۷.

۱ـ سیاست مغول در مناطق مسیحی نشین براساس تقویت کلیسا و جلب محبّت و حمایت روحانیان مسیحی استوار بود و از خلال حوادث و وقایع دورهٔ تسلط مغول اثری‌که دلیل تعصب مذهبی باشد مشهود نیست.

۲ـ معاف داشتن طبقهٔ روحانی و خانوادهٔ آنها از حقوق دیوانی.

۳ـ منسوخ شدن واگذاری اموال و حقوق دیوانی بطور مقاطعه به بازرگانان مسلمان و انتخاب بیتکچیان مسؤول و کاردان و منظّم ساختن امور مربوط به اموال و حقوق دیوانی.

۴ـ مصون داشتن زمینهای کلیسا از مداخلهٔ حُکّام و عمّال و معافی زمینها و موقوفات کلیساها و دیرها از عوارض و حقوق دیوانی.

۵ـ در مقابل این بخششها و رفع اجحافها از روحانیان ارتدکس خواسته شده بود برای شخص منگو تیمور و خانوادهٔ او صمیمانه دعای خیر کنند.

۶ـ افزوده شدن برشمارهٔ دیرها و رونق یافتن کار دیرنشینان.

در یادداشت زیر، که جنبهٔ تکمله برمبحث دین و مذهب در دورهٔ ایلخانان را دارد، به چند موضوع اشاره خواهیم کرد:

نخست دور بودن سیاست جهانگشایی چنگیز از تعصب مذهبی و انتقامجویی، دوم بحثی کلّی دربارهٔ امتیازات عصر ایلخانان، سوم بحثی دربارهٔ مغول و مسیحیان، چهارم ویژگیهای حکومت و سیاست مغول و ایلخانان، پنجم مقایسهٔ مواد ششگانه‌ای که از تحقیقات جرج ورناوسکی استفاده می‌شود با اقدامات ایلخانان در ایران:

۱ـ دور بودن سیاست جهانگشایی چنگیز از تعصب مذهبی و انتقامجویی

خونریزیهای چنگیز و کشتارهای ستمکارانهٔ او موضوعی مشهود و مصدَّق است ولی اینهمه مانع از آن نیست که مورّخان منصف سجایای روحی چنگیز و کفایت و عُرضه و قوّت اراده و قدرت تدبیر او را بستایند. حتی گروهی از مورّخان را نظر این است که چنگیز خونخواری و وحشیّت و خشونت را با کفایت و عدل و عدم تبعیض جمع کرده بود، اقوام متمدّن را براقوام وحشی و بیانگرد رجحان می‌نهاد و خشونتی را که با اقوام وحشی و بیابانگرد داشت با شهرنشینان متمدن نداشت، علما و اهل حِرَف و صنایع را عزیز می‌داشت و به فرمان او سرداران مغول هرجا علما و هنرمندان را می‌یافتند به درگاه خان می‌فرستادند. قتل و خونریزی و کشتار و غارت نیز روش عادی و شیوهٔ طبیعی جهانگشایی او بشمار می‌آمد و شاید بتوان قبول کرد که آنهمه کشتار و قتل و غارت از روی خشم و کین و بر اثر غلبهٔ غضب و فکر انتقام نبود بلکه روش عادی چنگیز و ناشی از خوی جهانگیری او بود و تدبیر مسلّم و یگانهٔ کشورگشایی آن روزگار بشمار می‌رفت. چنانکه در ضمن مطالب همین بخش از کتاب شرح داده شد طلیعهٔ اقدامات چنگیز پس از مصمّم شدن به حمله با دفع کوچلك خان و اعطای آزادی مذهب به مردم ختن و کاشغر آشکار شد و مسلمانان آن حدود از این اقدام اتباع چنگیز سخت خشنود شدند و قدوم ایشان را استقبال کردند. ولی اصولاً نبودن تعصّب

مذهبی در قوم مغول که در سرتاسر عهد ایلخانان نیز دیده می‌شود اثبات فضیلتی برای قوم مغول نمی‌کند و در اصل سبعیت و خشونت آنها تردیدی به وجود نمی‌آورد بلکه حاکی از فلسفهٔ زندگی و روش آن قوم است و این روش و سیاست جز اقتضای طبیعت و گاهی ایجاب سیاست علّتی نداشت. این گفتهٔ دهسن بسیار جالب می‌باشد که می‌گوید تنها مزیّت انسانی قوم مغول این بود که «هرگز با حس کینه جویی و انتقام آلوده نبودند و حتی اسامی بعضی از اقوام را که نابود کردند نمی‌دانستند!!».

۲- بحثی کلی دربارهٔ امتیاز خاص عهد ایلخانان ایران

برخی از مورّخان و محققان که دربارهٔ آثار و نتایج حملهٔ مغول و حکومت فرزندان چنگیز در ایران بحث کرده‌اند بدبینی و نفرت بجایی را که از مطالعهٔ بیدادگریهای آن قوم در هرشخص پیدا می‌شود به تمام دورهٔ تسلط مغولان بر ایران تعمیم داده و نخواسته‌اند با محک نقد منصفانهٔ علمی سره را از ناسره جدا سازند یا حدّاقل مزایا و مظاهر درخشان دورهٔ حکمرانی چند ایلخان بزرگ و با کفایت را، که با حکومت خود صفحه‌ای ممتاز بر کتاب علم و ادب و فرهنگ و هنر ایران افزودند و بنیاد تازه‌ای از انصاف و عدالت و رفاه و سعادت پی افکندند، آنچنانکه شایسته است در مقابل آن صدمه ها و آسیبها که از چنگیزخان به ایران رسید تأیید کنند. البته مورخان همه دربارهٔ مزایای حکومت غازان خان و اولجایتو و ابوسعید اتّفاق نظر دارند ولی این مزایا و مظاهر عالی را محدودتر و ناچیزتر از آنچه که هست جلوه داده‌اند و بعلاوه

آنجا که پای قضاوت کلّی به میان آمده حکومت ایلخانان را نیز دنبالهٔ تسلط قوم بیگانه و بیدادگری که آنهمه ستم بر ایران زمین رانده است محسوب داشته‌اند. این نفرت‌ها و بدبینی‌ها برای هر ایرانی شریف مایهٔ تسلی خاطر و چون آبی است که بر آتش خشم و کینهٔ بجا و بحقّ بازماندگان آن کشتارهای بیدادگرانه زده می‌شود ولی محقّق بیطرف و مورّخ منصف همچنانکه وقتی در برابر صحنه‌های قتل و بیداد و خونریزی چنگیز و سرداران او قرار می‌گیرد و قیافه‌های خشن و وحشی چنگیز و جغتای و اوگدای و جوجی و تولی و طایر بهادر و سُبتای بهادر و الِش‌ایدی و چشمان خونبار آن درندگان انسان صورت را در پیش دیدهٔ خیال مجسّم می‌یابد و در عالم اندیشه بر اطلال و دمن شهرهای با خاك یکسان شدهٔ بخارا و سمرقند و اورگنج و مرو و نیشابور اشك خونین می‌بارد عنان قضاوت به دست خشم و کینه می‌سپارد طبیعی است که چون طایر اندیشه را از حجاب زمان گذر داد و به سیر در عمارات رشیدی و مشاهدهٔ مدارس و دارالکتب‌ها و دارالشفاها و خانقاههای بیشمار آن شهرچهٔ آباد و بی‌نظیر پرداخت و دسته‌های طلّاب علوم را در محله‌های خاصّ طلّاب سرگرم مباحثات علمی و استادان و مُعیدان را در دارالعلم‌ها مشغول تدریس و تعلیم و صوفیان را در خانقاههای مصفّی غرق ذکر و سماع و استادان چیره‌دست را در کارگاهها مشتغل به تذهیب و تزیین کُتُب یافت و از آنجا به مراغه روی آورد و خزانة الکتب بی‌نظیر آن مرکز علمی و دانشمندان متبحّری را که هریك وحید عصر و فرید

روزگار خود بودند در امن و فراغت و رفاه به تحقیقات و تدقیقات علمی مشغول دید و قیافه های محبوب و نورانی رشیدالدین وزیر و شمس‌الدین صاحبدیوان و غیاث‌الدین وزیر و غازان خان را در برابر دیدهٔ فکرت مجسّم یافت، از رضایت و سرور و خشنودی خودداری نتواند کرد. درست است که قسمت عمده بلکه صددرصد افتخار این مزایا مخصوص و متعلق به مشاوران و وزرای دانشمند و مدبّر ایرانی است ولی نباید فراموش کرد که دورهٔ ایلخانان بزرگ مغول بخصوص دورهٔ حکومت دو ایلخان نامدار یعنی غازان خان و اولجایتو در زمینهٔ ایجاد بزرگترین بنیادهای خیر و توسعهٔ دامنهٔ علم و ادب و محترم و معزّز بودن علما و آزادی مذهب و از بین رفتن تعصّبات خشن دینی یکی از درخشان‌ترین ادوار تاریخ ایران محسوب می‌شود.

مقصود ما هرگز این نیست که کلیهٔ مزایا و مشخّصات مثبت «دورهٔ ایلخانی» را به شخص ایلخانان مغول و امرا و بزرگان مغول نسبت دهیم بلکه می‌خواهیم با نمودن خصائص و امتیازات کم‌نظیر این دوره با وجود آنهمه دشواریها و در چنان زمینهٔ نامساعد، یا به عبارت دیگر پالهنگ برگردن اژدهای آتشبار و خونخوار مغول افکندن و آن اژدها را در طریق آبادی و پیشرفت ایران و ترمیم و جبران خرابیهای چنگیزی چون مرکبی رهوار به رفتار واداشتن، ارزش و افتخار بزرگمردان ایرانی را که با افسون تدبیر و سحرِ کفایت پالهنگ منفعت برگردن اژدهای مضرّت نهادند و با اکسیر نبوغ از قدرت بیحدّ مغول به نفع میهن خود

استفاده کردند نمایانتر سازیم.

مرحوم ملك الشعراء بهار در کتاب سبك شناسی می نویسد: «و بقول درویش نیشابوری: آمدند و کشتند و کندند و سوختند و بردند و رفتند! و ما می‌گوئیم آمدند و کشتند و کندند و سوختند و بردند و نرفتند! زیرا مرد درویش خبر نداشت که این قوم باز آمده و تا چندین قرن این سرزمین آبادان و زیبا را طویلهٔ اسبان کوتاه و پُر پشم خود خواهند ساخت، و تا روزگاری دراز تازیانهٔ ظلم و بیدادشان بر بالای سر نژاد متمدن آریائی در حرکت خواهد بود»[۱]. ولی آنچنانکه در بالا گذشت حکومت «باز آمده ها» یا حکومت ایلخانان را در عین حالِ بیگانه و دشمن ایران بودن از لحاظ آثار و نتایج نباید با آثار حملهٔ چنگیز مقایسه کرد، و برای اینکه اختلاف دو دوره به روشنی نموده شود صحنه‌ای از واقعات ایّام حملهٔ چنگیز را با صحنه‌ای از اوضاع دورهٔ ایلخانان مغول مقایسه می‌کنیم:

جوینی که خود شاهد بیدادگریهای چنگیز و لشکریان او بوده است گوید: «چنگیز چون بخارا و سمرقند بگرفت از کُشش و غارت بیك نوبت بسنده کرد و در قتل عامّ مبالغت بافراط ننمود و آنچ مضافات آن بلاد و متابع و مجاور آن بود چون اکثر بایلی پیش آمدند دست تعرّض از آن کشیده‌تر کردند و برعقب تسکین بقایا اقبال برعمارت آن نمودند تا چنانك غایت وقت که شهور سنهٔ ثمان و خمسین و ستّمایة است

۱ــ سبك شناسی، ج ۳ ص ۲.

عمارت و رونق آن بقاع بعضی با قرار اصل رفته و بعضی نزدیك شده بخلاف خراسان و عراق که عارضهٔ آن حُمّی مطبقه و تب لازمه است ، هرشهری و هردیهی را چند نوبت کُشش و غارت کردند و سالها آن تشویش برداشت ، و هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبهٔ مردم بعشر آنچ بوده است نخواهد رسید (!) و آن اخبار از آثار اطلال و دمن توان شناخت که روزگار عمل خود بر ایوانها چگونه نگاشته است »[1] . مناسب است برای تکمیل مطالبی که از تاریخ جهانگشای نقل شد آنچه را که ملك‌الشعراء بهار در این باره آورده است ذکر بکنیم : « حاصل آنکه چندین میلیون مردم بیگناه در زیر تیغ تاتار جان سپردند ، شهرهائی که هرکدام بقول مورخان آن زمان چند میلیون یا چند کرور جمعیت داشته است بطوری ویران شد که سنگ روی سنگ و آجر روی آجر نماند ، تا چه رسد به مکاتب و مدارس و مدرسه دیده و مکتب رفته و درس و کتاب و صنعت و علم که همه نابود گردید و کشوری مملوّ از علم و صنعت و کتابخانه و دانشمند و عالم به نیستی گرائید ... و بیش از همه کار خراسان زار شد... مردم آن کشور ... داد مردی بدادند و جان بر سر وطن و دفاع از زادگاه بنهادند ، و شرذمهٔ قلیلی از پیران و ضعیفان که پای فرار داشتند هرکس گردن بارگیری گرفته بطرفی گریخت ، و قلیل آثاری که از آداب و تربیت خراسان در عالم باقی مانده است آنست که با این مردم به اینسو و آنسو چون فارس و اصفهان و آسیای صغیر و دهلی رفته و یا آنکه چیزی

۱– جهانگشای جوینی ، ج ۱ ص ۷۵ .

از آثار قدیم در آن بلاد و دیار بوده است»[۱].

اکنون برای اینکه فرق دوران تسلّط چنگیزی با عصر حکومت ایلخانی بخوبی مشخّص شود صفحه‌ای از تاریخ دورهٔ ایلخانی را می‌گشائیم و شاهدی صادق راجع به وضع علم و ادب و کتاب و عالم و ادیب و کتابخانه و کتابخوان ارائه می‌دهیم. خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر ایلخانان در ضمن مکتوب ۳۶ که وصیّت فرزندان خود و متروکات به مولانا صدرالدین محمد ترکه کرده است راجع به کتابخانهٔ «ربع رشیدی» گوید:

«دیگر دو بیت الکتب که در جوار گنبد خود از یمین و یسار ساخته‌ام، از جمله هزار عدد مصحف در آنجا نهاده‌ام، وقف کرده‌ام بر ربع رشیدی و مفصّل آن بدین موجب است:

آنچه بحلِّ طلا نوشته	آنچه بخط یاقوت است	آنچه بخط ابن‌مُقله است
۴۰۰ عدد	۱۰ عدد	عددان
آنچه بخط احمد سهروردی است	آنچه بخطوط اکابر است	آنچه که بخطوطِ روشنِ خوب است
۲۰ عدد	۲۰ عدد	۵۴۸ عدد

دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالك ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند جمع کرده‌ام همه را وقف گردانیده‌ام بر ربع رشیدی، دیگر اثاثات و قنادیل و شمعدانها و بُسُط و مساند و آلات طبخ و زبادیّ دارالضیافه و آلات دارالشفاء که ذکر و مفصّل آن از حدّ بیرون است و

۱ـ سبك شناسی، ج ۳ ص ۳.

بسالها جمع شده »[۱] . جای دیگر چنین نویسد : « و **هزار طالبعلم فحل** که هر یك در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری‌اند در محلّه‌ای که آنرا محلّهٔ طلبه خوانند نشاندیم و مرسوم همه را برمنوالی که بجهت علما مقرّر کرده شده بود بجهت ایشان نیز معین گردانیدیم ، و **شش هزار طالب علم دیگر** که از ممالك اسلام بامّید تربیت ما آمده بودند در دارالسلطنهٔ تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیهٔ روم و قسطنطنیهٔ کبری و جزیهٔ هند اطلاق کنند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافادة و استفادت مشغول گردند ، و هم ما تعیین کردیم که هرچند طالبعلم پیش کدام مدرّس تحصیل علم کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی ازین طالب علمانِ معدوده مستعدّ کدام علم است از فروع و اصول ، نقلی و عقلی ، بخواندن آن علم امر فرمودیم ، و گفتیم که هر روز این طلبهٔ مجموع که در ربع رشیدی وبلدهٔ تبریز ساکن‌اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متردّد باشند »[۲] .

۳ـ مغولها و مسیحیان

تحقیقات پرفسور جرج ورناوسکی فرصتی پیش‌می‌آورد که دربارهٔ روابط مغولها و مسیحیان نیز اشاره به نکاتی چند بکنیم و چنانکه در بخش نخست کتاب نیز اشاره کرده‌ایم[۳] اصولاً تحقیق دقیق و کامل دربارهٔ

۱ـ مکاتبات خواجه رشید الدین فضل الله طبیب ، ص ۲۳۶ .

۲ـ مکاتبات رشیدی ، مکتوب ۵۱ ص ۳۱۹ .

۳ـ رجوع شود به مبحث « همدستی و دوستی ایلخانان و مسیحیان در برابر مسلمین مصر و شام » در همین کتاب ، ص ۱۲۴ - ۱۰۲ .

سیاست جهانداری مغول و کیفیّت و علل عدم تعصّب آن قوم بدون توجه به این مسأله یعنی روابط مغول و مسیحیان دشوار است.

مورّخان و متخصصان تاریخ مغول اتّفاق نظر دارند که نه تنها از بین رفتن مرکز خلافت عربی و سلطنت اسلام و به وجود آمدن تقسیمات سیاسی جدید در آسیای غربی از آثار هجوم مغول محسوب می‌شود بلکه رانده شدن ترکان عثمانی به آسیای صغیر و سپس به داخلهٔ اروپا و تعویق تمدّن و ترقّی روسیّه نیز از نتایج حملهٔ وحشیان مغول است و حتّی تأخیر «رنسانس» نیز نتیجهٔ غیر مستقیم همین هجوم به شمار می‌رود و چنانکه پیشتر گفته‌ایم نفرت اروپاییان از قوم مغول و بدبینی مورّخان غربی نسبت به هجوم وحشتناك آن قوم بهیچوجه دست کمی از نفرت و بدبینی مورّخان شرقی ندارد و شاید بیشتر است و نوشته های D'Ohsson مورّخ مشهور در کتاب Histoire des Mongols (بخصوص جلد اوّل آن کتاب) و مخصوصاً شهادت صریح ماتیو پاریس Matthew Paris مورّخ و سالنامه نویس انگلیسی متوفی بسال ۱۲۵۹ (بخصوص در ذیل وقایع سنهٔ ۱۲۴۰ میلادی) جای هیچگونه شکّی در این نفرت و بدبینی فوق‌العاده باقی نمی‌گذارد. ولی با وجود این بدبینی و نفرت فوق‌العاده و وحشتی که اروپاییان از مغولها داشتند نامه های مزیّن به آلتون تمغای ایلخانان ایران که هنوز در آرشیو ملّی فرانسه مضبوط است و نمونهٔ مکتوبات مغولی و سایر مدارك راجع به روابط سیاسی دوستانه بین مغولستان و اروپا که در کتاب Abel - Rémusat موسوم به «یادداشتهایی در بارهٔ روابط

سلاطین مسیحی، و مخصوصاً پادشاهان فرانسه با امپراتوران مغول» مذکور می‌باشد از نیرنگ سیاسی و سیاست انتقامجویانهٔ مسیحیان علیه مسلمین و حکومت اسلامی حکایت می کند.

چون اگر بخواهیم علل و کیفیّت این سیاست را مورد بحث قرار دهیم و عواملی را که موجب شد اروپاییان، که پس از شکست دوک سیلزی در جنگ لیگنیتز سخت مرعوب و خائف و متوحش شده بودند، درصدد استفاده از یأجوج و مأجوج یا به قول خود اروپاییان تارتاروس‌ها برضدّ مسلمین متمدّن برآیند شرح دهیم سخن به درازا خواهد کشید و بعلاوه در بخش اول کتاب به تفصیل در این باره سخن گفته‌ایم ناچار در اینجا فقط به اشارهٔ مجملی قناعت می‌ورزیم.

خصومت ایلخانان با ملوك مصر و دشمنی دیرین ملل مسیحی با مسلمین مصر و شام اهمّ بواعث ارتباط دربار ایلخانی با دستگاه پاپ و دربارهای اروپا محسوب می‌شود یعنی اگر چه بسط امپراتوری مغول در اوایل خود اروپا را به‌سختی مورد تهدید قرار داد بود ولی در دورهٔ ایلخانی با استقلال یافتن حکومت ایلخانان ایران و قطع رابطهٔ دربار ایلخانی با دربارِ خان بزرگ قراقروم و تجزیه و تعدیل سیاست خشن و دامنه دار جهانگیری مغول که در روزگار چنگیزخان پی‌ریزی شده بود کم‌کم از خطر مغول کاسته شد و کینه و عداوت ایلخانان مغول نسبت به ملوك مصر موجب شد که اروپاییان برای گرفتن انتقام شکستهای جنگهای صلیبی و شکستن سدّ مقاومت دلیرانهٔ ملوك شام و مصر در صدد ایجاد رابطه

با دربار ایلخانان و تحریك و تشویق آنان برای لشکرکشی به شام و جنگ با پادشاهان مصر برآیند و در حقیقت درد مشترك باعث نزدیکی مغول و مسیحیان شد.

تذکّر این نکته لازم است که اظهار دوستی پاپ اعظم و پادشاهان اروپا با ایلخانان عاری از هرگونه نیّت صادقانه بود و صرفاً روی در مصلحت سیاسی و تبلیغ مذهبی داشت و تشویق و تحریك ایلخانان به جنگ باملوك مصر چنانکه اسقف وینچستر درموقع توسّل اسماعیلیه به دربارهای اروپا برای استمداد به منظور دفع مغول گفته بود که « بگذارید این سگان همدیگر را بدرند و نسل هم را کاملاً براندازند، آنوقت ما برخرابه های بلاد ایشان بنیان آیین عمومی کاتولیك را پی بگذاریم » ناشی از همین مصلحت بود. اگر چه مقصود اصلی که برانداختن ملوك مصر بود حاصل نشد دستگاه مسیحیت توانست امتیازات قابل توجّهی برای مسیحیّت و مسیحیان در قلمرو ایلخانان تحصیل کند. سالنامه نویس انگلیسی سابق‌الذکر نوشته است: « به همین دلایل بود که مسلمانان خواستند با مسیحیان همداستان و متّحد شوند به امید آنکه با قوای متّحدهٔ خود در برابر آن عفریتان مقاومت کنند ». ولی چنانکه گفتیم چون حرارت و خشونت هجوم مغول به حدود و ثغور ممالك مسیحی تخفیف یافت و دورهٔ جهانداری ایلخانان که از هر حیث متفاوت با دورهٔ جهانگیری خشن چنگیزی بود آغاز شد عالم مسیحیت برای خاتمه دادن به نفوذ و قدرت مسلمین که به مراتب بیش از مسیحیان به کمال ایمان

و علم و صنعت و تمدّن آراسته بودند با فرزندان و جانشینان همان قوم مکروه و شیطانی که به قول خود آنان مانند شیاطین و عفاریتِ طبقات جهنم به دنیا هجوم آورده بودند و از هرگونه قاعده و قانون انسانی بی‌بهره بودند بر ضدّ مسلمین راه دوستی و اتّحاد پیش گرفتند.

در تمام مدّتِ بسط و ادامهٔ روابط سیاسی مغول و کشورهای مسیحی و مبادلهٔ هیأتهای سیاسی در قرون سیزده و چهارده میلادی بین مغولستان و اروپا آثار سیاست محیلانه از جانب مغولها مشهود است یعنی مغولها در این مدّت با طرز ماهرانه‌ای خود را آمادهٔ قبول دیانت مسیح جلوه می‌دادند و همین موضوع بر امیدواری اروپاییان می‌افزود و آتش اشتیاق آنان را برای ترویج آیین مسیح در آسیا و کسب امتیازات فوق‌العاده و خاتمه دادن به نفوذ مسلمین به کمك مغولها تیزتر می‌کرد و عجب این است که با وجود اینکه مغولهای ایران مدّتی بود دیانت اسلام را پذیرفته بودند مسیحیان متوجّه نیرنگ مغول نبودند و تصور می‌کردند خواهند توانست با استفاده از مغولها به هدفهای مذهبی و سیاسی خود برسند.

برای تکمیل این بحث آشنایی به وضع دین مسیح و مسیحیان ایران در دورهٔ ایلخانان لزوم کامل دارد ولی چون ورود در این بحث مفصّل از حوصلهٔ این مقال بیرون است ناچار از آن چشم می‌پوشیم و فقط اجمالاً اشاره می‌کنیم که سیل هجوم مغول در مسیر خود به سد مقاومت مسلمین شام و مصر، یعنی همان قدرت و مقاومتی که جنگجویان صلیبی را تار و مار کرده و آرزوی دیرین و عمومی مسیحیان را در بارهٔ دست

یافتن به ارض مقدّس (بیت‌المقدّس) و بلاد سرزمینهای اطراف آن نقش برآب کرده بود ، برخورد و همین موضوع دربار خان بزرگ و سپس دربار ایلخانان ایران را با دستگاه پاپ و دربارهای مسیحی اروپا نزدیک ساخت و وحدت هدف موجب شد که در تمام دورهٔ ایلخانان باب مکاتبه و راه دوستی و اتّحاد بین ایلخانان ایران و پاپ و پادشاهان مسیحی مفتوح و هموار باشد . البتّه این روابط در مدّت حکومت ایلخانان شدّت و ضعف داشت و روابط دوستانهٔ هولاگو و اباقا و ارغون با فرمانروایان مسیحی بعد از به سلطنت رسیدن غازان خان رو به ضعف گذاشت و به صورت رابطهٔ سیاسی ساده‌ای درآمد ولی با وجود این حتّی در عصر حکومت سلطان محمود غازان و سلطان محمّد اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان نیز ، که رسماً پادشاهان اسلام به شمار می‌رفتند و از بستن و خراب کردن کلیساها و دیرهای مسیحی خودداری نداشتند ، اندیشهٔ حفظ روابط دیرین با دربار مغول و اتّحاد با ایلخانان برای نابود کردن مسلمین مصر و شام همچنان در دربارهای مغرب زمین باقی بود .

۴ـ ویژگیهای حکومت و سیاست مغول و ایلخانان

از مجموع مطالبی که مذکور افتاد نکات جالبی به دست می‌آید که با استفاده از آن نکات می‌توان دربارهٔ سیاست خاص جهانگشایی و جهانداری فرمانروایان مغول اظهار نظر کرد و **بطورکلی دورهٔ ایلخانان را باید دورهٔ اقدامات ضدّ و نقیض نامید :**

۱ـ چنگیز قبل از حمله به‌ایران کوچلک خان را که در ترکستان

شرقی مستقرّ شده و به آزار مردم مخصوصاً مسلمین اشتغال داشت از میان برداشت و به مسلمین ختن و کاشغر آزادی مذهبی داد و حمایت مردم آن سامان را به نفع خود جلب کرد.

۲ــ در این دوره هولاگوخان که بودایی مذهب بود از یك سوی برای رعایت خاطر زوجهٔ مسیحیش دوقوز خاتون عیسویان را محترم می‌داشت و برای آنان کلیساها می‌ساخت و از سوی دیگر خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند بزرگ مسلمان را مشاور و انیس و جلیس خود کرده بود.

۳ــ اباقاخان بودایی بود ولی به علّت همسری با دختری مسیحی با مسیحیان نیز سر و سرّی داشت و زمام امور مملکت پهناور خود را به دست خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان سپرده بود.

۴ــ ارغون خان دین اجدادی مغول را داشت ولی عجب است که این ایلخان بودایی مذهب به تحریك سعدالدوله طبیب یهودی و به یاوری مسیحیان درصدد برآمد خانهٔ کعبه را پرستشگاه اصنام سازد.

۵ــ گیخاتو نیز که پیرو دین اجدادی خود بود در عین حفظ دین اجدادی با مسلمین نیز مهربان بود و علما و سادات و ائمهٔ دین را از پرداخت مالیات معاف کرد.

۶ــ بایدو از خاندان بودایی مذهبان و پیرو کیش مسیحیان و دوست مسلمانان بود و پسرش با مسلمانان در نماز شرکت می‌کرد.

۷ــ سلطان محمود غازان بزرگترین ایلخان مغول قبول اسلام

کرد و به آیین تشیّع تمایلی تمام داشت ولی از اظهار صریح آن برای رعایت اهل سنّت خودداری می‌کرد.

۸ ـ سلطان محمّد خدابنده نخست تقویت مذهب امام ابوحنیفه را پیش گرفت و در همان اوان که پیرو مذهب حنفی بود امور مملکت را به خواجه رشیدالدین وزیر شافعی مذهب سپرد و مولانا نظام‌الدین عبدالملک مراغه عالم بزرگ شافعی را ملازم درگاه و قاضی‌القضاة ممالک ایران گردانید و سپس متمایل به مذهب شافعی گشت. آنگاه چون کار مناظره و مباحثه بین علمای حنفی و شافعی به رسوایی و خصومت انجامید از اسلام نا امید و متردّد و متفکّر شد و امرای مغول او را تشویق کردند که به کیش و آیین اجداد خود برگردد. ولی دیری نگذشت که به تشویق امیر طرمطاز و مجاهدت علمای بزرگ شیعه متمایل به تشیّع گشت و مأمورانی برای تغییر خطبه و آوردن نام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و امام دوم و سوم شیعیان در خطبه بجای نام خلفای ثلاثه به شهرهای ایران فرستاد.

۹ ـ در بحبوحهٔ این توجّهات و انصرافاتِ ایلخانان به ادیان و مذاهب مختلف، و از بودا به مسیح روی آوردن و سپس جانب موسی را گرفتن و آنگاه به دین محمّدی پرداختن و از حنفیّت به شافعیّت و از شافعیّت به تردّد و از تردّد به تشیّع گرویدن، صحنهٔ دربار ایلخانان از فعالیت بخشیان و روحانیان مغول نیز خالی نیست و امرای بودایی مذهب و بخشیان و روحانیان مغول و علمای حنفی و شافعی و شیعی بازیگران

اصلی این صحنه محسوب می‌شوند چنانکه بخشیان و روحانیان مغول که پس از مدتی فعالیّت بحکم سلطان محمود غازان از دربار و قلمرو ایلخانی طرد شده بودند در زمان اولجایتو دوباره ظاهر می‌گردند و به اغوا و تحریك می‌پردازند.

۱۰ــ علاوه برحوادث جالبی که در دربار ایلخانان می‌گذرد و خواجه رشیدالدین‌ها و امیر طرمطازها و نظام الدین عبدالملك‌ها و علاّمه حلّی‌ها و سید تاج الدین‌ها و امیرچوپان ها و ایسن‌قتلغ‌ها و روحانیان مغول قهرمانان اصلی این جریان محسوب می‌شوند (به شرحی که گذشت) بازار مباحثات و مناظرات بلکه مخالفات مذهبی که از مظاهر آزادی مذهب محسوب می‌شود گذشته از دربار ایلخانان در اکناف قلمرو ایلخانی نیز گرم است و در اصفهان و شیراز و بغداد پیروان مذاهب سنّت خطیب و نمایندهٔ سلطان را با تهدید به قتل از تغییر خطبه مانع می‌شوند و بالاخره سلطان خود از مذهب تشیّع عدول می‌کند و دوباره فرمان ابقاء مردم بر مذهب سنّت صادر می‌گردد.

۱۱ــ سلطان محمود غازان که بزرگترین ایلخان مسلمان وهوادار تشیّع است به سیادت و نظارت عالیهٔ خاقانها و دربار قراقروم در ایران خاتمه می‌دهد و مغولها را به قبول اسلام وا می‌دارد و فرمان می‌دهد تا تمامت اصنام را بشکنند و بتخانه ها و آتشکده ها و دیگر معابد که شرعاً وجود آنها در بلاد اسلام جایز نیست جمله را خراب گردانند و اکثر جماعت بخشیان بت پرست را مسلمان می‌کنند و چون حق تعالی

ایشان را توفیق نبخشیده بود ایمان درست نداشتند و از راه ضرورت ظاهراً مسلمانی می‌نمودند و از ناصیهٔ ایشان آثار کفر و ضلالت ظاهر بود می‌فرماید که از بخشیان هرکس که خواهد به بلاد هند و کشمیر و تبّت و ولایت اصلی خود رود و آنان که در ایران باشند منافقی نکنند و آنچه در دل و ضمیر ایشان است بر آن باشند و دین پاک اسلام را به نفاق خویش ملوّث نکنند و «اگر بدانم که آتش‌کده‌ها یا بتخانه‌ها ساخته باشند ایشان را بی‌محابا علف شمشیر گردانم»[1]. ولی با وجود این اقدامات حادّ و شدید در تقویت اسلام و خاتمه بخشیدن به نفوذ دربار قاآن بزرگ در ایران تیمورخاقان فرستادگان غازان خان را به ملاطفت تمام می‌پذیرد و اظهار مهربانی و اخلاص و صداقت در دوستی با او می‌کند.

۱۲ــ دشمنی فوق‌العاده بین ایلخانان ایران و ملوک مصر و شام نیز در ردیف مسائل مهم تاریخ ایران و جهان قابل توجّه است. سلطان محمود غازان که خود را غازی و مجاهد اسلام و منجی مسلمین می‌شمرد مسلمین مصر و شام و ممالیک را دشمنتر از مسیحیان و یهودیان و بت پرستان می‌داشت. این سلطان برای مقابله با مسلمین شام پس از استفتاء و چاره‌اندیشی از علما و ائمهٔ اسلام به عنوان مجاهد اسلام عازم هجوم به ممالک ممالیک می‌شود و سلطان مصر را سلطان مردود و خارج از رحمت الّهی می‌نامد.

۱۳ــ در آغاز کار وارث امامت و پیشوایی اسماعیلیه آخرین استاد

۱ــ رك: حکایت هفتم از تاریخ مبارك غازانی «در ابطال دین بت‌پرستی و تخریب معابد ایشان و شکستن تمامت اصنام»، ص ۱۸۸ به بعد.

بزرگ برای گرفتن کمك برعلیه مغول هیئتی به اروپا فرستاد ولی اروپاییان این استمداد را رد کردند و سپس مسلمین ایران برای از بین بردن اسماعیلیه دست کمك به سوی مغولها دراز کردند و برادران مسلمان خود را به دست مغولها برانداختند. آنگاه جانشینان چنگیز و ایلخانان ایران در ضمن اینکه می کوشیدند از حمایت مردم مسلمان ایران و علمای اسلام برخوردار گردند و با اقدامات قاطع و بارز به نفع دین اسلام و برای ترویج و تعظیم شعائر اسلامی توجّه و حمایت افکار عمومی مسلمین را از مرکز اسلامی مصر و شام منصرف گردانند و حربهٔ «جهاد با کُفّار مغول» را از دست سلاطین مصر و شام بگیرند با دربار پاپ و دربارهای سلاطین مسیحی نیز نرد عشق می‌باختند.

با توجه به نکات مذکور در بالا می‌توان ویژگی عمومی و کلّی امپراتوری مغول و حکومت ایلخانان را در «اِعمال خشونت و رعایت مصلحت و عدم تعصّب دینی» خلاصه کرد:

از این سه عامل عامل نخستین خصیصهٔ فطری و سنّت دیرین و ارثی قوم مغول محسوب می‌شود و حتّی سلطان محمود غازان که نگارنده او را یکی از بزرگترین سلاطین اسلام می‌داند از این عیب (اگر عیب باشد) مبرّا نبود و می‌توان او را سلطانی «دانا و پاك و توانا و سختگیر» دانست. از مدارك دورهٔ ایلخانان برمی‌آید که حتّی در دورهٔ ایلخانان مسلمان همواره خاطرات و تاریخ و یاسا و سُنن مقتدرانهٔ چنگیزی مورد افتخار و نازش ایلخانان بوده است.

رعایت مصلحت سیاسی واسطة العقد اقدامات و کارهای فرزندان چنگیز بشمار می‌رود و حتّی بعضی محقّقان خواسته‌اند بسیاری از کارهای خوب و اقدامات قابل تحسین ایلخانان را نیزمشمول همین سیاست بدانند ولی اگر بسط رابطه با سلاطین اروپا و پاره‌ای از اقدامات اسلامی ایلخانان را بتوان مشمول این قاعده دانست و هدف کسب محبوبیّت و تحصیل حمایت مردم مسلمان و درهم شکستن مسلمین مقتدر شام و مصر را موجب اصلی این اقدامات محسوب داشت مسلماً نبودن تعصّب دینی در سیاست ایلخانان مغول را نمی‌توان انکار کرد.

عامل سوم یعنی عدم تعصّب دینی از کلیهٔ پیش‌آمدها و حوادث آن عصر قابل استنباط است و مسلّماً پاره‌ای خشونتها و سختگیریهای مذهبی که چه در عصر ایلخانان غیرمسلمان و چه درعصر ایلخانان مسلمان به ظهور رسیده است موجب تردید در این استنباط کلّی نتواند بود بلکه از مجموع حوادث عهد ایلخانان و کثرت و شدّت تغییر جهت آن حوادث، هم از نقطهٔ نظر مذهبی و هم از دیدگاه رفتار با مردم و اقدامات اجتماعی، جز همین سیاست عدم تعصّب استنباط نمی‌شود. ناگفته نگذریم که اگر هم سیاست و رعایت مصلحت در این روش سلاطین مغول مستتر باشد در اصل موضوع تغییری پیش نخواهد آورد بلکه باید گفت این عدم تعصب کمك بزرگی به فرمانروایان مغول کرد تا بهتر بتوانند سیاست زیرکانهٔ وسیع و مؤثرّی، برای از بین بردن نفرت مسلمین نسبت به خود و جلب نظر آنان و ایجاد محبوبیّت در سرزمینهای اسلامی در عین حال مبارزه با

مسلمین مصر و شام و تحصیل حمایت و پشتیبانی مسیحیان، اجرا بکنند.

۵ـ مقایسه

سیاست مغول در مناطق مسیحی‌نشین و تقویت کلیسا و جلب محبّت و حمایت روحانیان مسیحی از هر لحاظ نظیر سیاست ایلخانان در ایران است. چنانکه به تفصیل ذکر شد این روش که از دورهٔ چنگیز درسیاست مغول مشهود بوده در دورهٔ غازان خان به نقطهٔ اوج خود می‌رسد و به گواهی کتابهای تاریخ دورهٔ مغول و مدارك و اسناد و مکتوبات آن دوره تقویت دین مبین اسلام و حمایت از علما و مشایخ جزء اصلی سیاست حکومت مغول محسوب می‌شود.

در مورد معاف داشتن طبقهٔ روحانی از حقوق دیوانی در ایران شواهد فراوانی در اسناد و مدارك راجع به دورهٔ ایلخانان و بخصوص کتاب نفیس مکاتبات رشیدی وجود دارد. چنانکه از این منابع برمی‌آید نفوذ و حرمت علما و مشایخ در آن دوره بجایی رسیده بود که، گذشته از خود آنان که مورد حمایت وزرا و صدور دولت ایلخانی و معاف از تحمیلات دیوانی بودند، گناهی به توصیهٔ علما و مشایخ مردم ولایتی از ادای دیون دیوانی معاف می‌شدند. اکنون نمونه هایی از موارد مذکور نقل می‌کنیم:

خواجه رشید الدین فضل الله در مکتوب هشتم (از مکاتبات رشیدی) به موجب التماس سید افضل الدین نامه‌ای به نایبان کاشان نوشته در ضمن آن می‌گوید: «ما نیز بر موجب التماس آن عزیز که

سُلالهٔ خلاصهٔ بنی آدم و احسب و انسب اهل عالمست ـ و از مروّت وزرای کامگار و امرای نامدار دورست که سادات عظام و اشراف کرام در زمان دولت ایشان بی‌سامان و از بی برگی پریشان باشند ـ حکم پروانچهٔ ما صادر شد که هر سال دو هزار دینار رکنی از مال کاشان تسلیم او گردانند و هر سال حکم مجدّد نطلبند و نوعی کنند که شکر باز رسد و از سر فراغت به عبادت باری عزّشأنه و عظم سلطانه، مشغول گشته ما را در اثنای صلوات به دعوات صالحه یاد کند و دعاء ابدی و ثناء سرمدی حاصل شود، یقین که هیچ آفریده را از ترك و تاجیك و دور و نزدیك در پروانچهٔ ما مجال تغییر و فسحت تبدیل نخواهد بود، می‌باید که این عارفه را در بارهٔ او ادرار مخلّد و اجرای مؤبّد دانند » ص ۱۹ ـ ۱۸ .

مکتوب یازدهم نیز سند صریحی است دربارهٔ مسلّم و مرفوع القلم کردن املاك علما و قضاة، این مکتوب خطاب به فرزند خواجه رشید الدین عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار است که در ضمن آن وزیر اعظم ایلخان نوشته است : « درین وقت قُدوة الاماثل و الافاضل، منبعُ اصناف المکارم و الفضایل، جامع شَتَاتِ الجود بعلوّالهمَم، القاصرُ عن وصف کماله سحرُ البیان و حرکات القلم ... اقضی القضاة شمس الملة والدین محمد بن الحسن بن محمد بن عبدالکریم السمنانی ... چون به وطن مألوف و مسکن معروف خود متوجه بود درزمان تودیع و اوان تفریق عرضه داشت کرد که قری و مزارع در بلدهٔ سمنان و خوار و دامغان دارم که از توازیع و تکلیفات و اخراجات دیوانی بکلّی خراب و بایر شده و از

تخم و عوامل مستأصل گشته است ... بنابرین درین وقت مقرّر شد که مِن بعد آن فرزند دلبند و جگر گوشهٔ خردمند باجناب مولوی که سردفتر افاضل و جامع فضایل ومقنّن قانون حقایق و مرکّب معجون دقایق است ... طریقهٔ اتحاد و منهج وداد مسلوك دارد و خود را از زمرهٔ مخلصان و جملهٔ متخصصان او داند ، و بر املاك او بهیچ وجه از وجوه حواله‌ای نکند و مطالبتی ننماید ، و املاك و اسباب و اوقاف او را چون قُرَی و مزارع و اسواق و خوانات و طواحین و بساتین و مَقاصر و حمّامات که در بلدهٔ سمنان و خوار و دامغان واقع است از عوارض و تکلیفات دیوانی معاف و مسلّم و مرفوع القلم شناسد ، و صد خروار گندم و جو و سه هزار دینار اقچهٔ رکنی برسبیل انعام به وکلاء و نوّاب او تحویل کند تا در مصالح خود صرف فرماید » ص ۲۸ ـ ۲۷ .

در یك مکتوب دیگر وزیر دانشمند مقدّمهٔ کوتاهی دربارهٔ لزوم تبجیل علماء و احترام فضلاء ذکر کرده و برای جبران قصور گذشته که مدتیست از حضرت با نضرت ایشان مفارقت و مباعدت افتاده مقرّر داشته است که « اکنون به رسم انعام می‌باید که برای هریك از علماء مذکور که در مفصّل این رُقعه اسمای ایشان مشروح خواهد گشت آنچه مقرّر کرده‌ایم بی تهاون و تکاسل با ایشان جواب گوید » و در پایان تأکید فرموده که « برین جمله برود و عدول نجوید و چون این ضعیف که خادم علماء زمان و چاکر افاضل دورانست مراجعت کند ادرارات و مواجب سالیانهٔ علماء و قضاة و سادات و وظایف مشایخ و محدّثان و حفظهٔ قرآن

و حکماء و اطباء و شعراء و ارباب اقلام ممالك ایران از سرحد آب آمویه تا سرحدّ آب جون و اقاصی مصر و تخوم روم چنانچه معهود بوده بر قاعدهٔ قدیم داده شود» ص ۶۹ - ۵۶.

ایضاً در مکتوبی که در باب مولانا محمّد رومی نوشته است میگوید «همگنان می باید که او را مدرّس و متولّی آن بقعه دانند و موقوفات آن را به دست گماشتگان مولانا گذارند ... و مقرّر کرده‌ایم که فرزند جلال مَتَّعَنی اللهُ بطولِ حَیاته به جناب مولوی هر سال استری مع سرج والفی دینار اقچهٔ ارزنجانی ... برسبیل ادرار بدهد و بیست نفر طلبه که در آن مدرسه ساکن‌اند و جماعت مرتزقه هریك را هر سال جُبّهٔ صوف و یك پوستین برّه و دو خروار غلّه و صد دینار اقچه خارج مرسوم مدرسه که مقرّر کرده‌ایم بر سبیل ادرار مجری دارد و در باب این ادرارات از دیوان اعلی حکم نوشته‌ایم و به مهر امرای مغول و تاجیك والتون طمغاء پادشاه و آل طمغاء ما رسیده مُنبی[۱] برآنك هر سال بی‌تعلّل و تهاون این ادرارات مذکور را از مال ارزنجان مجری دارند و هرسال حکم مجدّد نطلبند» ص ۱۷۳ - ۱۷۲.

منسوخ شدن واگذاری اموال و حقوق دیوانی بطور مقاطعه به بازرگانان مسلمان و انتخاب بتکچیان مسؤول و کاردان که استاد ورناوسکی اشاره کرده‌اند یادآور اقدام مشابهی است که در دورهٔ سلطنت غازان خان بعمل آمد و امر اموال و توزیعات و تکلیفات دیوانی که

۱ـ ن: مبنی

موجب پریشانی مردم و ویرانی ولایات شده بود نظمی به خود گرفت و از حکایت مفصل «صادرات افعال و ظلم متصرّفان ولایات» که در ضمن حکایت چهاردهم از قسم سوم داستان غازان خان[1] مذکور است بخوبی کیفیّت اجحافی که سابقاً بر مردم ولایات می‌رفت و چاره‌اندیشی غازان خان برای اصلاح امر و دفع ظلم متعدّیان و متصرّفان ولایات معلوم می‌شود. مؤلّف در مقدمهٔ حکایت مذکور می‌گوید: «پیشتر بعضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و حقوق دیوانی بر چه وجه می‌ستدند و انواع آن چند بود و سوء التدبیر وزرا و فنون ظلم و تعدی که بهر سببی و علّتی دست آویز ساخته ولایات را خراب می‌کردند و رعایا را درویش می‌گردانیدند تا متفرّق می‌شدند برسبیل اجمال یاد کنیم و در آن باب مبالغت ننماییم چه هر چند درین وقت خوانندگان دانند که آن ظلم به اضعاف آنچه ایراد می‌رود بوده لیکن فیما بعد چون بواسطهٔ عدل و انصاف پادشاه اسلام خلّد سلطانه خلائق مرفّه و آسوده گردند نیز آن زحمات فراموش کنند و کودکان و کسانی که بعد ازین در وجود آیند آن ظلم و تعدّی را ندیده باشند هر آینه تصوّر کنند که آن معانی بطریق مبالغهٔ بلیغ در قلم آمده بدان سبب موجز تقریر کنیم پادشاه جهان احوال عراق عجم و آذربیجان و ولایاتی که اموال حقوق دیوانی آن قوبچور و تمغاست و آنکه پیش ازین چگونه خلل پذیر شده بود بعد از آن بر چه وجه تدارك فرمود ...». در ضمن این حکایت به تفصیل

۱ــ تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۴۳ به بعد.

دربارهٔ اینکه ولایات را چگونه به مقاطعه به حُکّام می‌دادند و چگونگی ستمی که از این راه برمردم ولایات می‌رفت و کیفیّت تدارك و تلافی این وهن به فرمان سلطان محمود غازان و دست حکّام ولایات را از تصرّف اموال بکلّی بربستن بحث شده است.

یکی از مدارك پر ارزشی که از حرمت بی حدّ و حصر علما و مشایخ در پیشگاه ایلخانان و وزرای آنان و همچنین جلوگیری از رفتار ناپسند عُمّال دیوانی و رفع تعدی و اجحاف مأموران حکومتی بر مردم ولایات به فرمان وزیر اعظم و به کار بستن توصیه و استدعای علما در این باره حکایت می‌کند مکتوبی است که خواجه رشید الدین وزیر در پاسخ مکتوب مولانا صدرالدین تُرکه نوشته است و ضمن آن می‌گوید: «مبنی بر ملتمس آن جناب که واسطهٔ قلادهٔ ریاست و دُرّ صدف جلالت است مبذول داشتن واجب بود، درین وقت خواجه علی فیروزانی که سالهاست که به خدمت این کمینه قیام نموده و مردی جلد کاردان و کافی و عادل است بدان جناب فرستادیم تا به حضور آن جناب مجدداً قانون المدّة اصفهان بسته دفاتر قدیم که در زمان اَتراكِ جابر و بتکچیان ظالم پیداشده بشوید،... و فرموده‌ایم که رسمهای محدَث چون طمغای چوب و صابون و فواکه واقمشه که در اصفهان می‌سازند بکلی براندازند و از متون جراید و روی دفاتر حكّ کنند» مکاتبات رشیدی، ص ۳۲ تا ۳۴.

همچنین مکتوب دهم که بر فرزند خود خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه وطرسوس وسوس و قِنَّسْرین وعواصم و سواحل فرات نوشته است

متضمن اشارهٔ صریحی به همین موضوع می‌باشد. رک: مکاتبات رشیدی، ص ۲۶ - ۲۵.

سند گرانبهای دیگری که از عنایت دائم وزرای ایلخانان به اوضاع اکناف قلمرو پهناور ایلخانی و احوال مردم و جدّ بلیغ در دفع حُکّام و بتکچیان ظالم حکایت می‌کند مکتوب بیست و هفتم است «که بر فرزند خود امیر غیاث الدین محمّد نوشته است در وقتی که پادشاه خدابنده او را به نظارت خراسان فرستاده بود به سبب آنکه شنیده بود که خراسان به سبب ظلم داروغگان و حکّام و بتکچیان و بازقاقان خرابی یافته بود». رک: همان کتاب، ص ۱۴۵.

نامهٔ بسیار جالب دیگری از خواجه رشید الدین بر فرزندش پیر سلطان حاکم گرجستان در دست است در شرح توجّه رکاب همایون و سُدّهٔ ایلخانی به صوب دیار شام و مصر و توجّه جماعت امرای مغول با صدو بیست هزار مرد کارزار به گرجستان و شرح گوشمالی سخت که طاغیان را خواهند داد و آتش بیدادی که برخواهند افروخت. از این نامه بخوبی برمی‌آید که رشید الدین در هیچ حال از حال هموطنان خود غافل نبوده و از تعدّیات امرای مغول جلوگیری می‌کرده و حتی در صورت لزوم آنان را گوشمال می‌داده است چنانکه به فرزند خود پیر سلطان تأکید می‌کند و می‌گوید: «می‌باید که آن فرزند نگذارد که بر عَجَزه و مساکین و رعایای تفلیس و ولایات او ظلمی صریح و جوری فسیح رود، و اگر چنانچه امرای مغول از جادّهٔ عدالت به سبب جذب منفعت خود

یك سر موی پای بیرون نهند اعلام ما کند تا ما بوجه احسن و طریقهٔ اجمل به دفع ایشان مشغول گردیم » همان کتاب ، ص ۲۶۲ به بعد . اگر چه این نامه مستقیماً به موضوع مورد بحث ارتباط نداشت ولی با توجّه به مضمون جالب نامه اشاره به آن لازم بود .

معافی زمینها و موقوفات کلیساها و دیرها از عوارض و حقوق دیوانی نیز یادآور « مسلّم و مرفوع القلم داشتن موقوفات و توابع مساجد و صوامع در قلمرو ایلخانی » است و محض نمونه می‌توان از مکتوب دهم که ذکر آن رفت نام برد . در این مکتوب خطاب به فرزند خود سعدالدین می‌گوید : « مال رعیّت برقانون قدیم بستان ، رضای مولی بر جملهٔ مهام اولی شناس ، توفیرات خزینه و طیّارات دیوانی از وجه مرضی و غیر مرضی مستان ، رسمهای مُحْدَث از جراید عُمّالِ ولایات حك کن ، و بدعتهای قدیم از صحایف اعمال دیوانی بسْتُر، اطماع مستأکله و تصرّفاتِ باطله از موقوفات مشاهد و رباطات و مساجد و مزارات منقطع گردان ، و دیههای معظم و مزارع که بسالها در حوزهٔ تصرف دیوان به اندك شبهتی آمده به متملّکان قدیم استرداد کن ، و ذمّت خود را و این ضعیف از حِمْلِ اوزار سبکبار گردان و اضعاف و آلاف آن بر عمارات مساجد و مدارس و معابد و قناطر و مصانع و مزارات و خوانقِ آن دیار صرف کن» .

موضوع پنجم یعنی در مقابل بخششها و تعهّدها و معاف داشتن‌ها از طبقهٔ روحانی دعای خیر خواستن نیز از سنن جاریه در عهد ایلخانان بشمار می‌رود و حتی چنانکه در زیر خواهیم دید اهل خانقاهها موظف

بودند در لیالی جمعه و بعضی اعیاد ایلخان و وزرا را که اهداء اموال و وقف املاك و اجراء ادرار و مستمرّی در بارهٔ اهل خانقاه کرده بودند به دعای خیر یاد کنند.

در بسیاری از فرمانها و نامه های وزرای ایلخانان که به نایبان و حکّام ولایات نوشته‌اند به نظایر این عبارت برمی‌خوریم: «حکم پروانچهٔ ما صادر شد که هرسال دو هزار دینار رکنی از مال کاشان تسلیم او گردانند، و هر سال حکم مجدّد نطلبند، و نوعی کنند که شکر باز رسد، و از سر فراغت به عبادت باری عزّ شأنه و عظم سلطانه، مشغول گشته ما را در اثنای صلوات به دعوات صالحه یاد کند و دعاء ابدی و ثناء سرمدی حاصل شود»[1].

در منشور دیگری که رشیدالدین وزیر خطاب به اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود و حکّام و متصرّفان عراق عرب صادر کرده پس از ذکر مفصّلِ مواجبِ مرتزقهٔ خانقاه غازانی مقرّر داشته است که شبهای جمعه سماعی با حضور اکابر و اعیان بغداد باشد مشروط بر آنکه در پایان سماع بانی که غازان خان است و مسبّب که خواجه است به دعای خیر یاد شوند.

افزوده شدن بر شمارهٔ دیرها و رونق یافتن کار دیرنشینان نیز از هر لحاظ شبیه حمایت ایلخانان و وزرای آنان از اهل تصوف و افزونی شمارهٔ خانقاهها و گردان شدن کار صوفیان و خانقاه‌نشینان است به شرحی

۱ــ مکاتبات رشیدی، ص ۱۹.

که در بخش «تصوّف در دورهٔ ایلخانان» خواهد آمد.

این شباهت بین اقدامات حکومت ایلخانی در ایران و مواردی که استاد ورناوسکی ذکر کرده‌اند از عمومیت سیاست تقویت دین و مذهب در مناطق مختلف تحت نفوذ مغول و متعصّب نبودن آن قوم و نبودن عامل تحمیل دینی در سیاست جهانداری آن قوم حاکی است و علل این موضوع را از مطالبی که در این فصل ذکر شد و بطور کلّی مطالب مندرج در بخش «دین و مذهب در عهد ایلخانان» می‌توان دریافت.

مطالب مربوط به دین و مذهب
در چند منبع مهم

برای استفادهٔ خوانندگان، به فصول و مسائل مهمّ مربوط به «دین و مذهب در دورهٔ ایلخانان» در چند منبع معتبر اشاره می‌شود:

الف - تاریخ اولجایتو . تألیف ابوالقاسم کاشانی [1]

۱ـ وصیّت غازان هنگام مرگ که در روز یکشنبه وقت عصر یازدهم ماه شوّال سنهٔ ثلاث و سبعمائهٔ هلالی بود (ص ۱۵ ـ ۱۰).

۲ـ خواجه رشید الدوله (ص ۷۴ و ۷۶ و ۹۵ و جاهای دیگر).

۳ـ دعوی مهدی‌گری شخصی موسی نام از کوههای کردستان در سال ۷۰۷ (ص ۷۶).

۴ـ وصول مولانا نظام الدین عبدالملك بروفق استدعای خواجه رشید الدوله و منصوب شدنش به قاضی القضاتی ممالك ایران در سال ۷۰۷ (ص ۷۶ و ۹۶).

۵ـ زیارت مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تغییر خطبه و سکّه از طرف اولجایتو، ماجرای تمایل غازان به تشیّع و کشته شدن علوی در جامع بغداد در روز آدینه به تاریخ ۷۰۲ به علّت قضا کردن

۱ـ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، به اهتمام مهین همبلی، تهران ۱۳۴۸

نماز جمعه و تغیّر غازان خان و دستور قتل مرتکبین که غوغا کرده‌اند و تصمیم غازان بر نصرت اهل بیت و خذلان دشمنان او و ساختن دارالسیاده ها در کلّ ممالک و اعتراض شدید غازان بر عبّاسیان که بدعتگذار و دشمنان خاندان رسول بوده‌اند و آنان یعنی عبّاسیان را «فاسق فاجر زانی» خواندن (ص ۹۱ و ۹۴).

۶ـ تصمیم غازان بر حذف ذکر خلفای راشدین از خطبه‌ها و مباحثهٔ غازان با خواجه رشید الدوله در این باره و تحسین کار ابومسلم مروزی و پذیرفتن رای دستور که تغییر خطبه به پس از گشودن شام و مصر موکول گردد (ص ۹۵ ـ ۹۰).

۷ـ در سیرت ایلخانان و رونق مباحث دینی در چاغ اولجایتو (ص ۱۰۷ ـ ۱۰۶).

۸ـ ظاهراً در زمان اولجایتو برای اولین بار حوزهٔ علمیهٔ شیعه و سنّی در کنار هم به وجود آمد (ص ۱۰۸ ـ ۱۰۷).

۹ـ اقدامات حادّ بدون توجّه به نفوذ و اعتبار مذاهب، مثل سیاست قاضی حنابلهٔ بغداد و الزام حنابله به متابعت احکام امام شافعی (ص ۱۳۳ ـ ۱۳۲).

۱۰ـ حوادث دینی و مذهبی در روزگار اولجایتو: اولجایتو نخست بت پرست بود و سپس مسلمان و حنفی شد و تحت تأثیر و تبلیغ حنفیان به خلاف اعتقاد و رای برادرش غازان سکه و درم و دینار به ضرب صحابهٔ راشدین مسکوک و مضروب گردانید، کاره بودن خواجه رشید

حنفی‌ها را زیرا یهود را لعنت می‌کردند ، دعوت خواجه رشید مولانا نظام الدین عبدالملك را و قضاء ممالك ایران بدو تفویض شدن و شافعی شدن سلطان از تأثیر کلام او و مناظره و مباحثهٔ تند نظام الدین با پسر صدرجهان بخارا در اعلان فضایح حنفی و شافعی و دلسرد شدن پادشاه و امرای مغول از دین اسلام (سال ۷۰۷) و تشویق امیر ترمتاز سلطان را به پیروی از راه و روش غازان (یعنی قبول تشیع ؛ تشیع غازان ظاهراً مسلّم بوده ، ص ۹۹) و رسیدن سید تاج الدین آوجی با جمعی از ائمهٔ شیعه و تحریض و ترغیب سلطان بر رفض و پایداری مولانا نظام الدین که سدّ یأجوج این فتنه بود ، غایب شدن نظام الدین برای تمشیت کار اوقاف آذربایجان و رفتن سلطان در سنهٔ ۷۰۹ به دارالسلام بغداد و خواب دیدن در مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اختیار مذهب شیعه و مختار کردن امرا و ایناقان دولت در قبول شیعه یا ترك منصب و صدور فرمان تغییر خطبه و ثبت نام علی و حسن و حسین بجای نام صحابهٔ کبار و ضرب سکهٔ دوازده امامیّه در شعبان سنهٔ ۷۰۹ و افزودن « حیّ علی خیرالعمل » در بانگ نماز ، حاضر شدن علمای شیعه و مقرّب گشتن جمال الدین مطهّر حلّی و مباحثات دائم سلطان با جمال الدین در مسایل اصول کلام و فقه و سؤال سلطان از مذاهب اربعه و جواب منطقی جمال الدین حلّی در اثبات بدعت ائمهٔ اربعه و بیان این نکته که ظهور مذاهب سنّت از سیاستهای عبّاسیان بوده است ، همچنین سؤال سلطان از نظام الدین عبدالملك در اصول و فروع اسلام و مذاهب وطرایق مختلف

و جوابهای دقیق و علمی نظام الدین در بارهٔ اختلاف مذاهب در اصول و فروع و شرح آراء معتزله و قدریه و مرجئه و شیعه و غلاة شیعه و خوارج که در اصول اختلاف دارند و فروع تا به هفتاد و سه می‌رسد و شرح مبانی مذاهب اربعهٔ سنت و اختلاف آراء آنها در ارکان اجتهاد و غیره، رواج بازار مباحثات مذهبی و علمی در روزگار اولجایتو و شرح سیرت شاهان مغول که هریك به چه مسائلی توجّه داشتند مثلاً اولجایتو به مسائل دینی توجّه داشت، مدرسهٔ سلطانیه و استادان آن مدرسه (ص ۱۰۸ - ۹۵).

ب - طبقات ناصری، تألیف قاضی منهاج سراج[1]

۱- در صفات عجیب چنگیز (ص ۶۷۶-۶۷۵).

۲- در دروغ نگفتن مغول (ص ۶۷۶).

۳- مسلمان پروری اوکتای بن چنگیزخان که مجدداً مسلمانان را زنده ساخت و حقوق آنان را شناخت، و دشمنی جغتای با مسلمانان و حکایتی غریب در توطئهٔ جغتای برای قتل عام مسلمانان و نجات آنان از برکت زیرکی و بصیرت اوکتای (ص ۶۸۳-۶۸۰).

۴- دشمنی کُیُک[2] بن اکتای با مسلمانان و تصمیم او به خصی کردن مسلمانان به اغوای یکی از نوینان و معجزی که موجب نجات مسلمانان شد (ص ۶۹۲ - ۶۹۱).

۵ - حدیث کرامت مسلمانان میّافارقین در برابر هولاکو و پسر

۱- به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیقات عبدالحیّ حبیبی، لاهور ۱۹۵۴.

۲- رك: همین کتاب، ص ۱۰۵ س ۱.

هولاکو[۱] (ص ۷۱۲ ـ ۷۱۱).

۶ـ داستانهای جالبی در بارهٔ برکاخان بن توشی بن چنگیز در این کتاب مذکور است. برکاخان ظاهراً بعد از اوکتای قاآن هواخواه‌ترین بزرگان مغول نسبت به اسلام و مسلمین بوده و مؤلّف می‌گوید: «خواستم که ختم این کتاب طبقات ناصری برفتنه و بلای کفّار نباشد، و از آن جماعت و خانان ایشان یك تن بـه دولت ایمان و سعادت اسـلام رسیده است، ذکـر اسـلام او در قلـم آمد و بر آن ختم افتاده». دو حدیث به روایت سید اشرف الدین پسر سید جلال الدین صوفی کـه در شهر سمرقند خانقاه نورالدین اعمی بدو تعلق دارد نقل شده در صلابت دین و مسلمانی برکاخان و خنثی کردن توطئه ها و انتقام از مسیحیان و قتل عام مسیحیان سمرقند و اختلاف بین برکاخان و سرتاق بن باتوخان که برادر زادهٔ برکا بود. این برکاخان را پس از مرگ منکوخان به‌لقب سلطان جلال الدین ابراهیم خوانده‌اند. در هرحال این حکایات تشتّت آراءِ بزرگان مغول را در برابر ادیان و مذاهب اقوام و ممالك مفتوحه و همچنین استفادهٔ مسلمانان و مسیحیان را از حمایت مغول بر علیه یکدیگر نشان می‌دهد (ص ۷۲۱ ـ ۷۱۷).

ج ـ سفرنامهٔ ابن بطوطه[۲]

۱ـ این حکایت نمایندهٔ اعتقادات وامیدهای مسلمین‌وشبیه داستان محاصرهٔ قونیه و کرامت مولاناست که در مناقب العارفین ذکر شده.

۲ـ ترجمهٔ محمد علی موحّد، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷.

۱ـ تمایل ابوسعید به تشیّع و مقام ومنزلت نقیب نجف (ص ۱۶۸).

۲ـ نجف و کربلا و حله و بحرین و قم و کاشان و ساوه و آوه و طوس مراکز غلاة شیعه (ص ۱۷۷).

۳ـ شهر نجف و اهمیّت آن از لحاظ تشیّع و کرامتهای روضهٔ امیرالمؤمنین (ص ۱۶۸ ـ ۱۶۶).

۴ـ اختلافات سنّیان و شیعیان در اصفهان (ص ۱۹۰).

۵ ـ تأثیر جمال الدین بن مطهّر علّامه حلّی در تشیّعِ سلطان محمد خدابنده از راه انتقادِ صبغهٔ جمهوریّت تسنّن (ص ۱۹۶).

۶ـ کوشش اولجایتو برای رسمیت دادن به تشیع و تغییر خطبه، و عدم قبول فرمان سلطان در شهرهای بغداد و اصفهان و شیراز و افسانهٔ امتناع سگهای درنده از حمله به قاضی مجدالدین قاضی شیراز و بوسه برپای قاضی زدن سلطان و فرو گذاشتن مذهب تشیع (ص ۱۹۷ـ ۱۹۶).

۷ـ شیعه بودن مردم کوفه و بئّر الملاحه و حلّه (ندبهٔ شیعیان برای ظهور امام زمان) و کربلا (ص ۲۱۵ ـ ۲۱۲).

۸ ـ دیدن ابن بطوطه سلطان ابوسعید و وزیرش امیر غیاث الدین محمد بن خواجه رشید را ، **که پدرش از مهاجرین یهودی بود!** ، در حالیکه در روی دجله سوار بر حراقه‌ای بودند (ص ۲۲۰ ـ ۲۱۹).

۹ـ ابن بطوطه ده روز ملازم اردوی سلطان ابوسعید بوده و شکوه موکب سلطانی را تعریف کرده است (ص ۲۲۵ ـ ۲۲۴).

۱۰ـ چنانکه پیشتر نیز اشاره کردیم در این روزگار هنوز تهمت

رافضی بودن رواج داشت و خود ابن بطوطه و همراهانش یك بار در شهر صنوب مظنون به رفض شدند (ص ۳۱۹ ـ ۳۱۸) .

د ـ چند مطلب از چند منبع

۱ــ تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی [۱] : در داستان گشودن بخارا که از fol. 87[b] آغاز و به 89[b] ختم می‌شود داستان بازدید چنگیز از مسجد و ستورخانه کردن آنجا و آخر پرداختن از کتب خانه تشریح شده و سندی است حاکی از واقعیت این امور ـ از fol. 248[a] داستان مفصل « به پادشاهی نشستن غزان خان » شروع شده و شمس‌الدین کاشانی داستان غازان را از صورت بیروح تاریخنویسی بیرون آورده و با پرداختن به جنبه های عاطفی و داستانی و با رنگی شاعرانه زندگی این پادشاه را به طرز و شیوه‌ای که در شاهنامه دربارهٔ بهرام گور و خسرو پرویز و انوشیروان و شاپور و اردشیر آمده تصویر کرده است ـ فصل « ذکر کرم وعدل و تفضل او بر نوشیروان » از fol. 251[a] تا fol. 252[a] فصلی دل‌انگیز و پُر معنی است و بخصوص از مدارك بسیار معدودی است که علل واقعی « دادگر » لقب یافتن انوشیروان را منحصر به عدل و داد و انصاف نمی‌داند بلکه تلویحاً سرّ این دادگری را در سیاستهای سخت و بی اغماض انوشیروان و متابعت تعصب‌آمیز او از تمایلات و سیاست موبدان زمان جستجو می کند .

۲ــ جامع‌التواریخ (جلد سوم) [۲] : احترام علویان و پیغام هولاکو

۱ــ کاتالوگ بلوشه ، ج ۳ شماره ۱۵۰۹ ؛ suppl. pers. 1443

۲ــ چاپ باکو ، ۱۹۵۷ .

در بارهٔ امان علویان در هنگام فتح بغداد ، ص ۵۶ ـ محافظت مشهد امیرالمؤمنین و اهل نجف به فرمان هولاکوخان ، ص ۶۳ .

۳ـ تاریخ وصّاف : ایضاً احترام علویان در نظر هولاکوخان (تحریر تاریخ وصاف بقلم عبدالمحمد آیتی ص ۱۹) .

۴ـ تاریخ مغول در ایران [1] : وضع مذهب نزد مغولان (ص ۱۸۴ ـ ۱۷۳) ـ وضع مذهب در دورهٔ ایلخانان (ص ۱۹۷ ـ ۱۸۵) ـ نجوم نزد مغول (ص ۱۹۸ ـ ۱۹۷) ـ رابطهٔ مغولان با ادیان (ص ۲۵۲ ـ ۲۰۳) ، در بارهٔ رابطهٔ ایلخانان با مسیحیت و کشورهای مسیحی و رابطهٔ آنان با اسلام و شیعیان و دین یهود به همین فصل رجوع بشود ـ در بارهٔ تهمت یهودی بودن خواجه رشید الدین (ص ۲۵۱ ـ ۲۴۹) .

۱ـ تألیف برتولد اشپولر ، ترجمهٔ دکتر محمود میر آفتاب .

تصوّف

در

دورهٔ ایلخانان

تصوف در دورهٔ ایلخانان

تصوف در دورهٔ ایلخانان ایران تا آن حدّ اهمیت دارد که بخش مستقلی برای بررسی و تحقیق در بارهٔ مسائل راجع بدان اختصاص داده شود. مدارك مهمّی که از این دوره در دست است حاکی از وسعت زمینهٔ تصوّف و کثرت عدّهٔ صوفیان در اکناف قلمرو ایلخانی و وجود خانقاههای بیشمار در شهرهای مختلف ایران و حمایت خاص فرمانروایان عصر از اهل خانقاه و متصوفه و توجه خالصانه و اظهار ارادت وزرای ایرانی ایلخانان نسبت به مشایخ و بزرگان تصوف می‌باشد.

هر یك از کتابهای «مجموعهٔ مکاتبات خواجه رشید الدین فضل‌الله وزیر» و «تاریخ مبارك غازانی» و «صفوة الصفای ابن‌بزّاز» سندی گرانبهاست برای مطالعه در علل پیشرفت تصوف و گردان شدن کار صوفیه و گرمی بازار خانقاهها و محترم و معزز بودن مشایخ و اولیاء تصوف در دورهٔ مورد بحث، و علاوه براین منابع که منابع و مدارك اصلی و درجهٔ اول در این مورد بشمار می‌روند در خلال مطالب کتابهای تاریخ که حوادث و وقایع دورهٔ ایلخانان را دربر دارند مؤیّدات و اشارات مفیدی در این باره بدست می‌آید. اهمّ مطالب و مباحثی که از منابع مذکور

در بارهٔ تصوّف استنباط می‌شود از این قرار است:

۱ـ در دورهٔ ایلخانان خانقاههای متعدد در اکناف ممالك ایلخانی دایر بوده و جمع کثیری از صوفیان در هر یك از خانقاهها به انجام آداب تصوّف و کسب فیض و همّت از محضر پیران و مشایخ مشغول بوده‌اند.

۲ـ ایلخانان بزرگ مغول یعنی غازان خان و اولجایتو و سلطان ابوسعید را توجّه و تمایلی خاص به تصوف و اهل خانقاه بوده و از حمایت صوفیه و ترویج خانقاهها مضایقتی نداشته‌اند و امرای بزرگی چون امیر چوپان در روزگار گرفتاری دست نیاز به دامن پیران تصوف می‌زدند.

۳ـ وزرای ایلخانان بخصوص خواجه رشید الدین فضل الله وزیر و خواجه غیاث الدین محمّد بن خواجه رشید الدین را ارادتی کم‌نظیر به مشایخ و بزرگان تصوف و توجّهی بیدریغ به صوفیه و اهل خانقاه بوده است و خواجه رشید الدین وزیر چنانکه خواهیم دید خود تفنّنی در علم تصوف داشته و اگر چه میل به زهد و شریعت در دل او غالب بوده ولی در کمال آگاهی او از رسوم و آداب و احوال و مقامات و احادیث و اخبار راجع به تصوف جای تردید نیست.

۴ـ عصر ایلخانان به وجود شیخ کبیر صفی‌الدین اردبیلی و عارف شهیر شیخ محمود شبستری آراسته و اوراق تاریخ شعر و ادب دورهٔ ایلخانی به شاهکار بی‌نظیری چون مثنوی «گلشن‌راز» و منظومهٔ شیوای «جام جم» مزیّن است.

اکنون به ترتیب هر یك از مباحث مذکور را شرح می‌دهیم:

الف ـ خانقاهها و رسوم تصوف در دورهٔ ایلخانان

در هر یك از حوزه های علمی دورهٔ ایلخانی یعنی شام غازان[۱] و ربع رشیدی و حوزهٔ سلطانیه خانقاههایی برپا بوده و در تاریخ غازانی و مکاتبات رشیدی و صفوة الصفای ابن بزّاز و حبیب السیر و روضة الصفا مکرّراً از این خانقاهها یاد شده است. هر یک از این خانقاهها، و دیگر خانقاههای پراکنده در اکناف ممالك ایلخانی، موقوفاتی عظیم داشته و با وجود اینکه اهل خانقاهها از لحاظ معیشت و وسایل زندگی آسوده خاطر و از هر حیث مرفّه بودند وزیر رشید الدین و خواجه غیاث الدین و غازان خان از توجّه به وضع خانقاهها و رفاه حال ساکنین آنها لحظه‌ای غفلت نمی‌کردند و احکام و نامه هایی که از حضرت خواجه رشید الدین در این باره صادر شده مؤیّد این مطلب است. توجّه و تمایل وزیر رشید الدین و فرزند او خواجه غیاث الدین به اهل تصوف در همین حدّ خاتمه نمی‌یابد و اظهار ارادت و خضوع در برابر مشایخ بزرگی چون شیخ صفی الدین اردبیلی و حوالهٔ سالانهٔ وجوهی که به مصرف برپا ساختن مجالس ذکر و سماع می‌رسیده و شرکت خود خواجه غیاث الدین در مجالس سماع از جملهٔ نکات دیگری است که در منابع و مدارك این دوره می‌توان یافت.

۱ـ به سه صورت «شام غازان» و «شم غازان» و «شنب غازان» در مدارك مختلف یاد شده که ظاهراً اوّلی و دومی به عللی که بحث در بارهٔ آن از حوصلهٔ این مقال بیرون است اصحّ می‌باشد.

خانقاههای دوره ایلخانی

برای پی‌بردن خوانندگان به اهمیّت و کثرت تعداد خانقاهها و وسعت تشکیلات آنها و توجّه غازان خان و خواجه رشید الدین به رفاه حال مرتزقهٔ خانقاهها در این دوره مدارکی را که از مجموعهٔ مکاتبات رشیدی و تاریخ مبارك غازانی و صفوة الصفای ابن‌بزّاز و منابع دیگر استخراج شده در اینجا ذکر می‌کند:

خواجه رشید الدین در مکتوب چهاردهم از مجموعهٔ مکاتبات رشیدی که «برطریقهٔ منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود بجهت شیخ مجدالدین بغدادی» و مجدالدین بغدادی مذکور را به شیخ الاسلامی آن ولایات منصوب کرده، از «خانقاه پادشاه سعید غازان خان انارالله برهانه که در بلدهٔ بغداد واقع است» نام می‌برد و می‌گوید: «و خانقاه پادشاه سعید غازان خان انارالله برهانه که در بلدهٔ بغداد واقع است و تولیت آن بقعه بما متعلق و چند وقت بود که می‌خواستیم که شیخی را که بعواطف ولایات و بدایع صنایع کرامات مخصوص باشد نصب کنیم تا بمیامن محاسن اعمال سنیّه و افعال مرضیّهٔ او آن بقعه را رواجی پیدا آید و شرفی حاصل شود، و چون جناب شیخ اکثر اوقات و اغلب ساعات در گوشهٔ خلوت معتکف و در زاویهٔ عزلت منزوی می‌بود بدین جهت آن بقعه را به جناب ایشان تفویض نمی‌کردیم، درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت بجلوة مایل شده و بدرس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته‌اند شیخی آن بقعه

را بدو مفوّض گردانیدیم تا به تکمیل ناقصان و تعلیم متعلمان و تصفیهٔ باطن مریدان مشغول گردد ، مشروط بر آنك بدرس عوارف المعارف که از مصنفات شیخ شیوخ العالم قُدوة الاقطاب ، زبدة الاوتاد ، زین السالکین و برهان الناسکین ، ابوحفص عمر السُّهروردی است قدّس الله سرّه قیام نماید و وظائف و ارزاق ایشان مرتّب و مهیّا دارد چنانچه شیخ و مریدان و بوّاب و فرّاش و مؤذن و طبّاخ که در آن بقعه ساکن باشند مجموع مرفّه الحال بوده هر یك به کار خود قیام توانند نمود ، اهالی و جماهیر مشاهیر بغداد حَمَیالله تعالی اهلَها عن البَغْی و الفساد این مثال مسطور را نصب العین داشته از فرمودهٔ ما تجاوز نکنند و عدول نجویند ، و با جناب رفیع شیخ طریقهٔ بندگی مسلوك دارند ، و نوعی نکنند که شکایت او بسمع ما رسد . خواجه محمود عرب که متصدی امور آن بقعه است می‌باید که برحسب این مفصّل مواجب و ادرارات مرتزقهٔ آن بقعه و اخراجات دیگر که تعیین رفته است مرتّب دارد »[1] برای « مفصّل مواجب مرتزقهٔ خانقاه غازانی و سایر اخراجات » مراجعه شود به کتاب مکاتبات رشیدی ، صفحهٔ ۳۷ به بعد .

پروفسور محمّد شفیع مصحّح و محشّی دانشمند « مکاتبات رشیدی » در تعلیقات راجع به « خانقاه پادشاه سعید غازان خان » می نویسد : « در غازانی (تاریخ غازانی منظور است) ذکری به صراحت از خانقاه غازانی بغداد بنظر نیامد ، امّا معلوم است که غازان خان را به خیرات و مبرّات

۱ــ مکاتبات رشیدی ، ص ۳۶ و ۳۷ .

و ادرارات و نذور و صدقات و انشا و احداث ابواب البرّ رغبتی تمام بود، وی در تبریز در موضع شنب ابواب البر بنا نهاد که شامل بود برگنبد عالی، و مسجد جامع و مدارس و خانقاه و دارالسیاده و رصد و دارالشفا و بیت الکتب و بیت‌القانون و حوض‌خانه و گرمابهٔ سبیل و غیرها (غازانی ص ۲۰۹)، و در ولایت همدان در حدود سفید کوه در دیه بوزنجرد خانقاهی معتبر (غازانی ص ۲۱۵) و در تمامت دیه هاء ممالك خود مساجد و حمّامات ساخته (غازانی ص ۳۲۴)، این‌هم معلوم است که تولیت بعضی از اوقاف غازانی متعلق به خواجه رشید بود، رك به تاریخ اولجایتو از ابوالقاسم کاشانی منقول در مقدّمه به تاریخ مغول از بلوشه ص ۳۶، و به همین مکاتبات ص ۲۳۰، ابن الفوطی (در تلخیص مجمع الآداب، کتاب اللام و المیم، نسخهٔ خطی ۱۰۹ الف و مطبوعه ص ۳۵۰) گفته است که غازان خواجه رشید را متولّی قبهٔ خود که در شم تبریز بود ساخته»[1].

در حکایت سیزدهم از تاریخ مبارك غازانی «در ابواب البرّ که پادشاه اسلام در تبریز و همدان و دیگر ولایات انشا و احداث فرموده و موقوفات و تربتهای ایشان و خیراتی که نذر کرده» ضمن‌شرح «موقوفات ابواب البرّ مذکور و سائر خیرات و مبرّات که ضمائم آنست بموجب شرط واقف غازان خان تقبّل‌الله منه برحسب مفصّل وقفیّهٔ مبارکه بطریق اجمال» لوازم و وسائل و مرتزقهٔ خانقاه گنبد عالی چنین بقلم‌آمد است:

« خانقه اضافت فرش و طرح و آلات مطبخ و وجه روشنائی و

۱- مکاتبات رشیدی، ص ۳۴۲ - ۳۴۱.

عطر مواجب مرتزقه از شیخ و امام و متصوفه و قوالان و خادم و دیگر اصناف عمله مصالح آش بامداد و شبانگه و سماع عام در ماهی دو نوبت صدقهٔ معیّنه برسم فقرا و مساکین جهت بهاء کرباس و مداس و پوستین گول »[۱].

ایضاً در تاریخ مبارك غازانی در حکایت سیزدهم از خانقاه بوزینجرد سخن رفته است : « و در ولایت همدان در حدود سفیدکوه در دیه بوزینجرد خانقاهی معتبر ساخته و املاك بسیار بر آنجا وقف کرده و وارد و صادر از آن خیر در آسایش‌اند چنانکه همگنان مشاهده می‌کنند »[۲].

در پایان مکتوب سی و سوم از مکاتبات رشیدی « که بر اهالی خوزستان نوشته موشح بمهمّاتی چند » از خانقاه همدان و مدرسهٔ خانقاه سلطانیه ذکری به میان آمده است بدین ترتیب : « و گفته‌ایم که روغن و کَشك گوسفندان را نقل آش‌خانهٔ همدان گرداند تا صرفِ صادر و وارد و فقَراء و مساکین و ابناء السَّبیلِ آنجا شده مردم آن بقعه را رفاهیتی تمام حاصل گردد ، و پشم آن را مجموع نقل شیراز گرداند تا بجهت خانقاه همدان و مدرسهٔ ارزنجان و مدرسهٔ خانقاه سلطانیه زیلوهای پسندیدهٔ لایق بسازند ، و نقلِ دارالسلطنهٔ تبریز گردانند »[۳].

۱ـ غازانی ص ۲۰۹ .

۲ـ غازانی ص ۲۱۵ .

۳ـ مکاتبات رشیدی ص ۱۸۳ .

حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی در «ذکر عمارت شهر سلطانیه و بنای قلعهٔ آن» از خانقاه سلطانیه که ذکر آن در بالا گذشت اسم برده است: «در اینجا قریب هزارخانه بوده و عمارتی عالی دو منارهٔ بزرگ بر دو طرف ایوان آن و در عمارت مدرسه و دارالشفا و خانقاه هر یك با موقوفات بسیار و تاکنون (یعنی زمان حافظ ابرو) بعضی از آن عمارت باقی است»[۱].

ایضاً در مکتوب چهل و پنجم از مکاتبات رشیدی «که بر شیخ صفی الدین اردویلی قدّس سرّه نوشته است» حواله‌ای از جانب خواجه رشید الدین به جهت خانقاه شیخ صفی الدین مسطور است: «درین وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندك وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته تا در لیلة المیلاد رسول‌الله صلّی اللهُ علیه و سلّم سماطی سازند، و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند و سماعی صوفیانه بفرمایند، و عندالفراغ این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند و مفصّل حوالات مذکوره برحاصل املاك غازانی و رشیدی مِلکی و ضمانی که مِلکی حلال و مالی بی وبالست حوالت رفته است بدین موجب: .. الخ»[۲].

صاحب حبیب السیر نیز در تعداد عمارت و بقعات آن بانی مبانی

۱ــ ذیل جامع ص ۱۰.

۲ــ مکاتبات ص ۲۶۹ - ۲۶۸. برای صورت ریز حوالت خواجه رشید به جهت خانقاه شیخ صفی رك: مکاتبات ص ۲۷۰ تا ۲۷۲.

خیرات (یعنی غازان خان) از خانقاههایی که به امر پادشاه ساخته شده یاد کرده است : « غازان خان هم در آن اوان متصل به آن بقعهٔ رفیعه دیگر بقاع نقاع تعمیر نمود برین موجب : مسجد جامع ، مدرسهٔ شافعیه ، مدرسهٔ حنفیه ، خانقاه ، دارالسیاده ... و در خانقاه شیخ و پیش‌نماز و باورچی خادم ... تعیین کرده ... و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی وسماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلاوا پزند و فرمود که ... در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته به ساکنان آن بقاع دهند ... پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالك محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایّام دولت آن پادشاه عالی همّت به موجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمّامات و مساجد و خوانق ساختند »[۱] .

در تاریخ مبارك غازانی در جای دیگر جز آنها که گذشت از ساختن خانقاهها در کلیهٔ شهرها سخن به میان آمده و با توجّه به تصریح صاحب حبیب السیر که می‌گوید « به موجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان ... خوانق ساختند » و این سند از تاریخ مبارك غازانی رونق کار صوفیان در روزگار غازان خان

۱ــ حبیب السیر ، ج ۳ ص ۱۸۹ - ۱۸۸ .

بخوبی معلوم می‌شود : « و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البرّ در هر موضعی می‌ساخت و اوقات معیّن می‌فرمود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آنِ فقها و متصوفه و دیگر طوائف هست و از آنِ سادات نیست »[۱].

در صفوة‌الصفای ابن‌بزاز ازآمدن شیخ صفی الدین اردبیلی به‌تبریز و نزول او به خانقاه رشیدیه یاد شده است : « حکایت دام برکته گفت که چون شیخ قدس سره در تبریز به‌خانقاه رشیدیه که در عمارتست به التماس وزیر غیاث الدین نزول فرموده بود ... »[۲].

نیز در صفوة الصفا ذکر خانقاه رشیدیه رفته است : « مولانا شمس الدین روایت می‌کند از مولانا شمس الدین محمّد بن مولانا کمال الدین احمد که در آن زمان که شیخ به تبریز آمده بود در خانقاه رشیدیه وی در صحبت مولانا شمس الدین کرده شیخ به خدمت شیخ رفت »[۳]. در صفحهٔ دویست و نود و یك همین کتاب نیز داستان رفتن شیخ به تبریز و استقبال خواجه غیاث الدین محمّد رشیدی و شیخ را در خانقاه‌وزیر فرودآوردن مذکور است. ایضاً در صفحهٔ دویست و نود و شش صفوة الصفا به خانقاه رشیدیه اشاره شده. همچنین در صفحهٔ صد و هشتاد و هفت آمده است : « خواجه عبدالملك گفت شیخ قدس سره در تبریز در

۱ــ غازانی ص ۱۹۰ .

۲ــ صفوة الصفا ص ۳۰۳ .

۳ــ صفوة الصفا ص ۱۱۹ .

خانقاه وزیر غیاث‌الدین محمّد رشیدی نزول فرموده بود».

درجای دیگر از خانقاه منکوحهٔ وزیر غیاث‌الدین یاد شده: «حکایت ادام‌الله برکته گفت شیخ قدس سره باری به تبریز در خانقاه منکوحهٔ وزیر غیاث الدین که نبیرهٔ شیخ ربّانی شهاب الدین سهروردی روح الله روحه بود ...»[۱].

یکی از علل رواج و وسعت دامنهٔ تصوف در دورهٔ ایلخانان وجود خانقاه های بزرگ و پیران گرم نفس و نظم و ترتیب خاص خانقاهها بود که ناظران را مجذوب و رهگذران را مفتون می‌ساخت چنانکه محمّد ابراهیمان از اقارب شیخ به همین ترتیب مجذوب و ربوده شد: «... از اقارب شیخ قدس سره در کلخوران محمد ابراهیمان نام مردی بود و این محمّد از برای برنج به‌گیلان به طرف خانبلی که از نواحی گیلان ناحیتی است رفته بود و در خانبلی دیهی است هلیه کران بدان دیه رفت و از آنجا برنج خرید و حال آنکه شیخ زاهد را قدس روحه دو عیال بود یکی در سیاورود برلب دریا ... و یکی در دیه هلیه‌کران و درین وقت که محمد ابراهیمان به هلیه‌کران رفت شیخ زاهد در دیه هلیه‌کران بود. محمد ابراهیمان برنج خرید و به‌زاویهٔ شیخ زاهد طایفهٔ را دید پاکیزه اهل تمیز در کسوهٔ نور مطهر و چون چشمهٔ خور منور و در زی متصوفه به صفات اهل صفوة متصف و به‌ذکر و عبادت مشتغل ... محمد را خوش آمد و دل ربودهٔ ایشان شد و به دست مبارک شیخ زاهد قدس روحه توبه کرد و

۱ـ صفوة الصفا ص ۲۹۸ .

در زی ایشان درآمد و تغییر لباس کرد و جامهٔ اهل تصوف در پوشید و از آنجا مراجعت نمود...» و چون محمد به نزد شیخ صفی بازگشت و شیخ او را در زی دراویش دید و احوال شیخ زاهد را شنید یکباره حالش بگردید و دلش در اهتزاز و جانش به پرواز آمد و به ترتیبی که در صفوة الصفا آمده است به خدمت شیخ زاهد شتافت[۱].

توجّه عام و خاص به تصوّف و صوفیه

چنانکه اشاره شد و به تفصیل خواهیم دید در این دوره تصوف با کلیهٔ رسوم و آدابش رایج بود و کثرت تعداد خانقاهها و عدّهٔ صوفیان و حمایت ایلخانان و توجّه وزرا و اقبال عام و خاص این دوره را از لحاظ «تصوّف خانقاهی» و وجود عرفای عالیقدری چون شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شیخ محمود شبستری در ردیف ادوار مشخص و مهمّ تاریخ ایران معرّفی می‌کند. داستانهایی که راجع به مجالس سماع صوفیان و شرکت عامهٔ مردم و حاضر بودن بزرگانی مثل خواجه غیاث‌الدین وزیر در آن مجالس در صفوة الصفا آمده، و مطالب مندرج در مکاتبات رشیدالدین وزیر مؤید صحت و درستی آن داستانهاست، از رواج تصوف و نفوذ مشایخ و توجه عام و خاص به این مذهب و مسلك حکایت می‌کند. توجه و علاقه‌مندی مردم در این دوره به مذهب عرفان و مسلك طریقت تا جایی بوده است که رسماً از مشایخ بزرگ و از مراکز تصوف تقاضای اعزام نماینده و خلیفه می‌کردند و معلوم می‌شود که اهل آن روزگار

۱ــ صفوة الصفا ص ۲۵.

مشتاق تربیت و تهذیب و محتاج و تشنهٔ تسکین و آرامش روحی بودند چنانکه در شرح احوال پیر اسمعیل اردبیلی آمده است: «عدیم الشبیه و العدیل پیر اسمعیل الاردبیلی که شیخ در حق او فرموده است که از اولیاء خداست در زمان شیخ صدرالدین دامت برکته جماعت اصفهان التماس ارسال خلیفهٔ بدانجا کردند که در آن نواحی به ارشاد مردم قیام نماید شیخ صدرالدین اسمعیل را اجازهٔ توبه داد و بدان نواحی روانه گردانید...»[1].

ابتذال تصوّف در دورهٔ ایلخانان

وسعت زمینهٔ تصوف و کثرت عدهٔ صوفیان و خانقاهها و رواج رسوم و آداب تصوف را نباید با حقیقت تصوف و استحکام معنوی آن اشتباه کرد و شاید هیچگاه نسبت مستقیمی بین جلوه و رونق تشریفاتی و کثرت پیروان و قدرت ظاهری هیچ یك از ادیان و مکاتب معنوی و حقیقت و لُبّ و نفوذ واقعی و معنوی آن ادیان و مکاتب وجود نداشته است. هر مکتبی نخست بر اساس حقایق معنوی و روحانی به وجود می‌آید و چون پیشرفت و موفقیّت هر عقیده و فکری مستلزم ظواهر و تشریفات مناسب و مستوجب کسب نیرو و اقتدار ظاهری نیز می‌باشد رفته رفته گرداگرد مغز آن مکتب و عقیده را قشرهایی از تشریفات و رسوم و ظواهر می‌پوشاند. کم‌کم قشرها آنچنان متراکم می‌شوند که تشخیص لُبّ و مغز از قشر و پوست و حقیقت و معنی از ظواهر و بِدَع و رسوم و لواحق

۱- صفوة الصفا ص ۳۵۵.

مشکل می‌شود و چون عامّه همواره متمایل به ظواهر و رسوم و سنن و قشرند و درك حکمت باطن و فلسفهٔ اولیه و لبّ و مغز و حقیقت که مخصوص خواص است از حوصلهٔ ذهن واندیشهٔ آنان بیرون است و برعکس ظواهر و رسوم ظاهری متضمن ملتسمات نفس و تمایلات ذوق ظاهرپرست و لعب جوی آنان می‌باشد، لبّ و مغز و حقیقت فراموش می‌شود و اسم و ظواهر و پوست و قشر باقی می‌ماند. سیر تصوف در ادوار مختلف اسلامی و تطوّر آن تا امروز یکی از نمونه‌های بارز این اصل بدیهی و کلّی محسوب می‌شود. از قرن پنجم به بعد غلبهٔ قشر بر مغز و پیروزی ظاهر بر حقیقت کم‌کم در مکتب تصوف و بین متصوفه شروع می‌شود تا جایی‌که ابوالحسن بوشنجی در مقابل سؤال «تصوّف چیست؟» پاسخ می‌دهد: «تصوف اسمی و حقیقت پدید نه و پیش از این حقیقت بود بی‌اسم» و در دورهٔ سعدی‌که دورهٔ مورد بحث در این‌کتاب است کار به‌جایی می‌رسد که سعدی می‌فرماید: «یکی را از مشایخ شام پرسیدند که حقیقت تصوف چیست گفت ازین پیش طایفه‌ای در جهان بودند بصورت پراکنده و بمعنی جمع امروز خلقی‌اند بظاهر جمع و به دل پراکنده».

مثنوی جام جم اوحدی مدرك گرانبهایی است که از ابتذال تصوف در دورهٔ ایلخانان و غلبهٔ «ظواهر و رسوم و غرض کسب حظوظ نفسانی» بر «حقیقت و معنای تصوف» حکایت می‌کند. اوحدی در جام جم تحت عنوان «در شرح حال اهل ذوق و تلبیس»[1] می‌گوید دین و ایمان

۱ـ جام جم اوحدی، چاپ ارمغان (وحید دستگردی) ص ۲۲۰ به‌بعد.

چون سیمرغ و کیمیا نایاب شده و طریقت و تصوف دامی گشته که شیّادانی به اسم پیر و شیخ در سر راه خامان ره نرفته گسترده‌اند:

بی‌خطر نیست کار سیر امروز دیده ور شو که نیست خیر امروز
اهل مکر و حیل بکوشیدند به ریا روی دین بپوشیدند
سخن صدق سر به لاف آورد دین چو سیمرغ رو به قاف آورد
طالبی چشم و گوش باش ای دل با چنین ها بهوش باش ای دل
که بسی دام و دانه در راهست گذرت جمله بر سر چاهست
چو نهنگند باز کرده دهان همه در نیل خرقه گشته نهان

آنگاه بالحن مزاح آمیزی پیران و مشایخ شیّاد و ریاکار را انتقاد کرده می‌گوید:

پیر شیّاد دانه پاشیده گرد او چند نا تراشیده
ریش را شانه کرده پره زده سرکه برروی نان و تره زده
پنج شش جا نشانده حلقهٔ ذکر سر خود را فرو کشیده به فکر
تا که می‌آورد ز در خوانی یا که سازد برنج و بریانی
کم بری زر ز زرق نپذیرد پر بری زود در بغل گیرد...
همچو گردون کبود جامه شده صید را گرگ این تهامه شده
از برون خرقه های صابونی وز درون صد هزار مابونی
چون بیابند نو ارادت را کار بندند عرف و عادت را
جامهٔ زرق برنورد کنند بر دلش حُبّ مال سرد کنند
ببرندش به دعوتی دو سه گرم تا در افتد ز نان خلق به شرم

پس به رمزش در آورند از خواب کای پسر وقت می‌رود دریاب
گر مریدی کجاست سفرهٔ آش ور نداری درین میانه مباش...
از میانشان برون رود درویش ناخن اندر قفا و سر در پیش
روی در روی ننگ و نام کند از در و کوچه اقچه وام کند
درمی چند را بلاو دهد پیر و همخرقه را پلاو دهد
ببرد پیر را به مهمانی با مریدان سخت پیشانی
صوفیان سفره را فراز کشند آستین از دو دست باز کشند
همه در هم خورند کاین فرصت خود نگویند کز کجا قرضست
کودکان ناشتا پدر مدیون مخور این نان و آش خون خورخون

آنگاه می گوید فقر واقعی و محمّدی بیرون از ظاهر و خرقهٔ ازرق است:

فقر بیرون ز ازرقست و کبود نام آتش چرا نهی بر دود

شیخ واقعی کسی است که آتش در مال دنیا و حُبّ مال زند:

شیخ باید که سیم و زر سوزد تا ازو دیگری نیاموزد

اگر راه و رسم درم‌سوزی را نمی‌دانی از شاعر بزرگوار ایران فردوسی طوسی بیاموز که پیلواری درم را به فقاعی و آب یخی داد:

گر ندانی تو این درم سوزی زان بهشتی چرا نیاموزی
کو به عمری چنین کتابی ساخت پس به پیلی درم یخ آبی ساخت

پس چون معلوم شد که پیر واقعی کیست:

شیخ ما آنچنان بزرگانند نه چنان روبهان و گرگانند

باز تأکید می‌کند که فقر واقعی نه اینست که مدّعیان فقر پیش گرفته‌اند:

فقر اگر خوردنست و گائیدن | هرزه‌ای چند بردرائیدن
همه را بهتر از تو هست این‌حال | بر سر جاه و حسن و شوکت و مال
برو ای خواجه چارهٔ خود کن | رقعه بر دلق پارهٔ خود کن

اوحدی در فصل «در فوائد سفر و آداب آن» که با این بیت آغاز می‌شود:

چون ندانی ز خود سفر کردن | بایدت بر جهان گذر کردن

وضع خانقاهها و درویشان روزگار خود را سخت انتقاد کرده و آنها را به مارگیری و حقّه‌بازی و نیرنگ و دروغبافی و راحت طلبی و گدایی متّهم ساخته و حقیقت جویان و سالکان را از خوردن گول آنان برحذر داشته و به سیر و سفر و مطالعه در آفاق و انفس تشویق کرده است:

بدر آی ای حکیم فرزانه | پس نشاید نشست در خانه
چند در خانقاه دود کنی | سفری‌کن مگر که سود کنی
نشود مرد پخته بی‌سفری | تا نکوشی نباشدت ظفری...
پیش‌ازین‌هم روندگان‌بودند | عشق را پاك بندگان بودند
که بجز راه حق نرفتندی | در پی جرّ و دق نرفتندی
به مجاور فتوح دادندی | از نفس قوت روح دادندی
گوشه داران زمقدم ایشان | شاد بودند از دم ایشان
ریختی پایشان به هر حرکت | بر زمینی ز یُمن صد برکت

رنگ پوش دروغ چون پُر شد   عقد خرمهره رشتهٔ دُر شد
خلق دریافت زرق سازیشان   حق نمائی و حقّه بازیشان
نام تلبیسشان بسانی رفت   که کرامات ده بنانی رفت
بروش چون گناهکار شدند   همه درچشم خلق خوار شدند
تا که شد زین ملامت انگیزان   خون درویش پاکرو ریزان
گشت کار طریقت آشفته   شد جهان از مجرّدان رفته
از مسافر ادب نمی‌جویند   وینك از در بدر نمی‌پویند
زین کچول و کچل سری چندند   که به ریش جهان همی خندند ...
رند و رقاص و مارگیر همه   زرق ساز و زنخ پذیر همه
درم اندر کلاه خود دوزند   خلق را ترك همّت آموزند

بدیهی است که همچنانکه از گفتار خود اوحدی نیز برمی‌آید صوفیان همه رند و رقّاص و مارگیر و زرق ساز و زنخ پذیر، و همه مشایخ و پیران مدّعی بی‌عمل نبوده‌اند و چنانکه پیشتر اشاره شد این دوره از لحاظ وجود عرفای عالی قدری چون شیخ صفی‌الدین و عرفای شاعری چون شیخ محمود شبستری از ادوار مهم ایران اسلامی به شمار است ولی در هرحال این انتقادِ اوحدی را به اغلب و اکثر متصوفه و اهل خانقاه در آن روزگار می‌توان وارد دانست. عکس‌العمل همین اوضاع است که زمینه را برای ظهور شخصیتی عارف و صریح و منتقد چون حافظ شیرازی آماده می‌سازد تا یکباره آتش در خرقهٔ ریا بزنند و از آستین خرقه های مرائیان هزاران بت کشف کند و بگوید:

خدا زان خرقه بیزار است صدبار که صد بُت باشدش در آستینی

سماع صوفیانه در این دوره

چنانکه اشاره شد در این دوره کار صوفیان گردان و رسوم و آداب تصوف در خانقاهها و در بین صوفیان به کمال جاری و مُجری[۱] بود و خانقاهها رونقی تمام داشتند و مشایخ تصوف از منتهای اعزاز و اکرام برخوردار بودند. یکی از رسوم صوفیان که در این دوره رونقی تمام داشت «سماع صوفیانه» و «قول قوّالان» بود تا جایی که خواجه رشیدالدین وزیر و غازان خان در وقفیّات و شروط آثار و ابنیهٔ خیر لزوم سماع هفتگی یا دو هفتگی و سماع بزرگ در لیلة المیلاد رسول اکرم ﷺ را مؤکداً تصریح کرده‌اند و در نامه‌هایی که خواجه رشیدالدین وزیر به شیخ صفی الدین و اهالی بغداد نوشته به انعقاد مجالس سماع در شبهای جمعه و شب لیلة المیلاد نبی بزرگوار اشاره کرده و فرزند او خواجه غیاث الدین محمّد با آنهمه جلال و عظمتی که در روزگار وزارت داشت شخصاً در مجالس صوفیان حاضر می‌شده و به سماع آنان گوش می‌داده است.

اینک اسناد مربوط به این موضوع که در مدارک معتبر راجع به دورهٔ ایلخانان مذکور است از نظر خوانندگان می‌گذرد:

خواجه رشیدالدین فضل الله در پایان نامه‌ای «که برطریقهٔ منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود به جهت شیخ مجد الدین بغدادی» ضمن «مفصّل مواجب مُرْتَزِقهٔ

خانقاه غازانی و سایر اخراجات » در ذیل « اخراجات لیالی متبرّکه » می‌نویسد :

« جمعات مقرر شده که درین شب سماعی باشد که اکابر و اعیان بغداد حاضر شوند مشروط بر آنکه چون سماع آخر شود دعاء بانی که پادشاه غازان است و مسبّب که این ضعیف است بفرمایند ، انشاء الله در معرض اجابت افتد .

آش	نان	بریان	حلاوه	قوّال	شمع	قند	عسل...
۲۰۰قطعه	۱۰۰من	۵۰قطعه	۱۰۰قطعه	۱ نفر عر (۱۰ دینار)	۱۰عدد	۳۰قطعه	۷۰ قطعه

الخ »[1] .

درمکتوب چهل و پنجم نیز « که بر شیخ صفی‌الدین اردویلی قُدّس سرّهُ نوشته است » پس از ذکر تحیّات و بیان نیّت کمك به ضعفا و درماندگان می‌گوید :

« درین وقت به جهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندك وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته ، تا در لیلة المیلاد[2] رسول الله صلّی الله علیه و سلّم سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند ، و سماعی صوفیانه بفرمایند ، و عندالفراغ این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند و مفصّل حوالات مذکوره بر حاصل املاك غازانی و رشیدی ملکی و ضمانی که مِلکی حلال و مالی

۱ــ مکاتبات رشیدی ، مکتوب ۱۴ ص ۴۰ - ۳۹ .

۲ــ ملك مظفرالدین کوکبوری صاحب اربل که ظاهراً اول کسی ←

بی وبالست حوالت رفته است ... » الخ [۱].

مکاتبات خواجه رشید الدین فضل الله تنها سند « رواج سماع صوفیانه در دورهٔ مورد بحث » نیستند بلکه از کتابهای پرارزش صفوة الصفای ابن‌بزاز و تاریخ مبارك غازانی و حبیب السیر و غیره می‌توان

← است که در سنهٔ ۶۰۴ احتفال مولد النبی ص را صورتی خاص داد (رك به انسیکلوپدیا آف ایسلام ۳ : ۴۲۰) ، « کان یعمله سنة فی ثامن الشهر (یعنی شهر ربیع‌الاول) و سنة فی ثانی عشرة لاجل الاختلاف الذی فیه » (وفیات الاعیان ۱ : ۴۳۷) ، محمد بن یوسف الشامی در سبیل الهدی و الرشاد فی‌سیرة خیرالعباد المشهور بالسیرة الشامیة گفته است : و من احسن البدع ما ابتدع فی‌زماننا هذا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدینة اربل کل عام فی‌الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه و سلم من الصدقات و المعروف و اظهار الزینة و السرور ... وکان اول من فعل بالموصل عمر بن محمد احد الصالحین المشهورین و به اقتدی فی‌ذلك صاحب اربل و غیره رحمهم الله تعالی (الدرّ المنظّم فی حکم عمل مولد النبی الاعظم طبع دهلی سنه ۱۳۱۱ ص ۸۴) ، ابن خلکان نیز مثل متن ذکر عمل سماعات (بعد صلاة مغرب در لیلة المولد و بعدش) و عمل سماط عام (در میدان و سماط ثانی در خانقاه) در یوم مولد می‌کند ، اثر این احتفال ها از اربل بمشرق و مغرب رسید چنانچه از متن ظاهر است ، نیز ازین که ابو حمّو موسی بن یوسف امیر تلمسان (۷۵۳ تا ۷۸۸) که جلوسش موخر است از موت رشید قریباً به سی و شش سال در کتاب خود واسطة السلوك فی سیاسة الملوك (طبع تونس سنه ۱۲۷۹) پسر خود را وصیت میکند (بر ص ۱۶۷) که بطریق پدر خود هرسال اهتمام لیلة مولد النبی ص کند ، و درو انفاق عام سازد و سال بسال او را سنّة مؤکده قرار دهد ، و در آن شب در مواساة فقراء و عطاء شعرا کوشد ، و مثل پدر خود به نظم مولدیات افضل مزیّات را حاصل کند « تعلیقهٔ محمد شفیع بر لیلة المیلاد رسول الله ، ص ۲۶۹ مکاتبات » .

۱ــ مکاتبات رشیدی ص ۲۶۹ - ۲۶۸ .

مدارك گرانبهایی در این باره بدست آورد. از مجموع این مدارك استنباط می‌شود که تصوّف با کلیهٔ مظاهر و تشریفاتش چون مجالس وعظ و سماع و قول و روابط خاص مرید و مراد و دیگر رسوم خانقاه در این دوره رایج بوده است و اهل تصوف از حمایت بیدریغ وزرای بزرگ ایلخانان یعنی خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه غیاث الدین محمّد و توجّه خاص شخص ایلخانان برخوردار بوده‌اند. باب ششم صفوة الصفای ابن بزاز مستقلا «در ذکر سماع و وجد شیخ صفی الدین قدس سره» است و مطالب جالبی راجع به وجد و حال شیخ صفی الدین و رسوم سماع صوفیانهٔ آن عصر در آن مندرج می‌باشد و مضامین آن اشاراتی را که در کتابهای تاریخ این دوره و مکاتبات رشیدی آمده روشن می‌سازد[۱]:

در صفحهٔ ۳۱۱ صفوة الصفا این حکایت مسطور است: «حکایت ادام الله برکته گفت و از مشاهیر سخنهاست که وقتیکه شیخ قدس سره در تبریز در جامع عمارت رشیدی بود روز جمعه به نماز حاضر شده بود و بعد از نماز مولانا شمس الدین طوطی وعظی گفت و مجلسی بود که مثل آن در ادوار روزگار کمتر واقع شود که مجمع سلاطین همچون سلطان بسور رحمه الله و وزرا همچو غیاث الدین وزیر و ارباب دنیا که در آن زمان بودند و ارباب علوم همچو سید برهان الدین عبری و مولانا فخرالدین چاربردی و مولانا قطب الدین و مولانا عضد الدین شبانکارهٔ و ائمهٔ تبریز که هر یکی اعلام علوم و علامهٔ عالمی بودند حاضر بود و

۱ــ رك به: صفوة ص ۲۰۹ به‌بعد، برای ذکر سماع و وجد شیخ صفی.

جمعی از خلفای شیخ که ناموران بودند حاضر بودند، شعر:

مجلسی بود پر هدی و علوم عالمی بود پر بدور و نجوم

و مولانا شمس‌الدین طوطی بساط مجلس تذکیر بر لطایف مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء نهاده بود و می‌فرمود که اعتماد بر مادون خدا کردن همچنان است که اعتماد بر نسج عنکبوت کردن که نه گرما باز دارد و نه سرما که به اندك خاشاکی منهدم و منعدم گردد، شعر:

درخانهٔ عنکبوت چون سازدجای سیمرغ که آشیان قافش باشد

و از آنجا سخن به جایی رسید و به مرتبهٔ کشید که خطافی درخانهٔ آشیان سازد و بیضه نهد اگر به پروردن و بر آوردن بچه مشغول نگردد و به مجرّدِ آمد و شدی به هوای نفس قناعت نماید و صاحب خانه از آمد و شد و تلویث زرق او ملول شود چوبی بردارد و آشیان او را خراب گرداند... و اگر آن خطاف به پروردن بیضه و برآوردن بچه مشغول شود و بچه را بپروراند و به کمال رساند چون صاحب خانه ملول گردد و بدان چوب آن آشیان را خراب گرداند آن بچه از آشیان پرواز گیرد و بر شادروان ایوان سلطان نشیند، شعر:

مرغ این اوج هوا بال چو بگشاید باز آشیان ذروهٔ ایوان شهنشاه کند

چون شیخ رمزی از رازی که بر غیر او عیان نبود بشنود بی‌اختیار از وی نعرهٔ صادر شد که صدای آن تا یکساعتی باقی بود و اصحاب دین و دنیا که حاضر بودند سراسیمهٔ حیرت شدند و شیخ در سماع رفت و وجد بروی غالب شد جماعت از اطراف و زوایای جامع متوجه شدند و

از غلو و غلبه و ازدحام خلایق حال مجلس دگرگون خواست شدن، شعر:

و حیرنی لمع الهلال ولا دجی وشککنی جمع الانام ولاحشر

خواجه امیر احمد رشیدی برمثل دأب ایشان چوب برداشت که مردم را از ازدحام باز دارد مردم غلبه بروی کردند و ویرا زیر پای آوردند و خواجه سرایانی که باوی بودند وی را از زیر پای خلایق خلاص دادند امیر احمد چوب از دست بینداخت و دستارچه برچشم نهاد که این حال آثار قدرت الهی است... و از حرارت این گرم روان سید برهان‌الدین را در جگر آتش افتاد و آب از دیده بگشاد باوجود آنکه او را نسبت با متحکمه می‌کردند که اعتقاد او را بنیاد محکم و قوی با هیچ قومی نباشد سایر موالی چون او را اشکبار بی‌اختیار دیدند هریك بی‌اختیار سرشك اشك از چشم می‌باریدند و هایهوی ارباب سلوك و حیرت اکابر و ملوك به حدی انجامید و به غایتی رسید که در افواه سروران داستان شد... مولانا شمس‌الدین‌طوطی برپایهٔ منبر حیران برپای بماند و مجال تنطق و حرکت نداشت تا چندانکه سماع به آخر رسید و مردم بیارمید پس آغاز کرد و روی به وزیر غیاث الدین آورد و گفت اگر خواجه هزار مسجد دیگر بسازد که این چنین مسجدی و این چنین مجمعی و مجلسی که ارباب دین و دنیا حاضرند میسر نگردد و اگر من هزار مجلس بگویم که چنین مجلسی که ذوقی به چنین دل صاحبدلی برسانم ممکن نشود به ازین چه توانم گفتن که به چنین دل چنین صاحبدلی ذوق برسانم پس خواجه غیاث الدین قوّال طلبید و خواست که چیزی

گویند تا شیخ را حالی دیگر پیدا شود و قوال آغاز کرد و بسیاری بگفت میسر نشد و صحبت در نگرفت و شیخ به جای دیگر و به حالی دیگر مشغول بود ، شعر :

چون باز پی‌شکار بگشاید بال   در راه ز غیر او نیاید به خیال

عاقبت خواجه قطب الدین تبریزی برخواست و سماع کرد شیخ را خوش آمد و به‌وی دعا کرد که مرا سبکبار گردانیدی و خاطر از بند رهانیدی پس روی به غیاث الدین وزیر کرد و فرمود که بازی صیدی دید و کلی عزمش به صید کردن مشغوف شد و در پی او پرواز کرد اگر در راه صیدی دیگر بیند عنان از آن صید مقصود نپیچد و به دیگری مشغول نگردد همچنان چون دل در هوای آن صید مقصود پرواز کرده باشد و در پی او رفته به دیگری التفات نکند و مقصد و مقصود طلبد

شهباز که دست شه نشیمن جوید   با تودهٔ خاك پا سپرکی پوید »

در صفحهٔ ۲۹۸ و ۲۹۹ صفوة الصفا ذکر سماع صوفیانه در خانقاه منکوحهٔ خواجه غیاث الدین وزیر آمده و حاکی از ارادت خواجه در حق شیخ صفی‌الدین و رواج سماع صوفیانه در دورهٔ مورد بحث و شرکت وزیر اعظم ایلخانی در مجالس سماع است :

« حکایت ادام الله برکته گفت که شیخ قدس سره باری به تبریز در خانقاه منکوحهٔ وزیر غیاث الدین که نبیرهٔ شیخ ربانی شیخ شهاب الدین سهروردی روح الله روحه بود و دعوتی کرده بود و شیخ را برده قوّالان چیزی گفتن آغاز کردند و جماعت از حشمت و هیبت شیخ سماع

نمی‌توانستند کردن و ایشان را در خاطر آمد که شیخ حرکت کند تا ایشان سماع کنند ناگاه شیخ به وزیر غیاث الدین گفت فرزند محمّد ما در آن خلوت رویم و بگوش سماع کنیم و یاران بتن سماع کنند وزیر دستبوس کرد و گفت ای والله ما همه این می‌خواستیم اما نمی‌توانستیم گفتن شیخ به ولایت دانست پس شیخ اندرون رفت و ایشان را آن شب سماعی خوش برفت و شیخ در خلوت گفت چون ایشان را دهشت بود گرانی نباید کردن و هر که به ریاضت دل او سبکبار از علایق شد و ثقل جسمانی از وی به خفت روحانی مبدل شد سبکروح او را توان گفتن پیش اهل تصوف » . از این حکایت و عبارت « وزیر دستبوس کرد و گفت ای والله ما همه این می‌خواستیم اما نمی‌توانستیم گفتن » برمی‌آید که خود وزیر خواجه غیاث الدین هم معمولاً در سماع با اهل مجلس شرکت می‌کرده که آن روز از هیبت شیخ جرأت سماع ننموده و در دل می‌خواسته است که شیخ حرکت کند تا او و دیگران سماع کنند.

در یکی دیگر از حکایات باب ششم صفوة الصفا از سماع شیخ صفی‌الدین در مسجدی که بر در زاویهٔ خواجه افضل بوده سخن رفته و داستان چنین است که زن امیر ضیاءالدین قوشچی مدهوش سماع شده قصد شرکت در مجلس سماع می‌کند و شیخ به‌نور ولایت از حضور او آگاه شده از سماع باز می‌ایستد و چون سیّدة درمی‌یابد که سماع شیخ روحانی و خالی از قصد کسب حظوظ نفسانی و جسمانیست مرید شیخ می‌شود و روز دیگر دعوت و ضیافتی شگرف می‌سازد و حصهٔ دیهی که احمدآباد

نام داشته به شیخ می‌بخشد و شیخ آن را به خواجه افضل می‌بخشد.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ مبارك غازانی ضمن شرح گنبد شنب غازان و ابواب‌البرّ که در حوالی آن است از خانقاه گنبد عالی نام برده و «سماع عام در ماهی دو نوبت» را تصریح کرده است و جزء مرتزقهٔ خانقاه علاوه بر شیخ و امام و متصوفه و خادم و دیگر اصناف عمله به «قوّالان» نیز اشاره نموده[1].

در تاریخ حبیب السیر نیز ضمن شرح شروط موقوفات شنب غازان و بقاع متصلهٔ آن به خوانندگی و سماع صوفیان اشاره شده: «و شرط کرد در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلاوا پزند»[2].

در خاتمه نظر «اوحدی مراغی» صاحب مثنوی نفیس جام جم را که کتاب مذکور را در ۷۳۲ یا ۷۳۳ بنام سلطان ابوسعید به انجام رسانیده، دربارهٔ سماع ذکر می‌کنیم. اوحدی نظر خوشی نسبت به سماع و لامحالة سماع معمول و متداول در روزگار خود ندارد و سماع معمول در عصر ایلخانی را به سختی مورد انتقاد و خرده‌گیری قرار داده آن را وسیلهٔ ارضاء شهوت نفس و غیر مفید در راه وصول به حق می‌داند و اشعار او در این باره حاکی از تداول و رواج کامل سماع صوفیانه در آن روزگار و توجّه مفرط اهل خانقاه و صوفیان به ظاهر رسوم تصوف و دوری و

۱ـ تاریخ غازانی ص ۲۰۹.

۲ـ حبیب السیر ج ۳ ص ۱۸۸.

بی‌بهرگی آنان از حقیقت تصوف است :

آن زمانت رسد سراندازی کانچه داری جز او براندازی
دف چه باید که زخم پنجه خورد نی ز دست و ز دم شکنجه خورد
تا تو در چرخ وای وای زنی همچو مصروع دست و پای زنی
لب آن از دمیدن آبله کرد کف این از کفیدنش گله کرد
تو اگر واصلی وسیلت چیست و گرت حالتیست حیلت چیست
سعی و جدی و حالتی باشد که بسازی و آلتی باشد[1]
این تفاوت ز بهر خام بود پخته را یك نفس تمام بود
چه تواند چو نی تهی مغزی صفت صورت چنان نغزی
صفت او زبان حال کند چه بود ناله‌ای که نال کند . . .
شتر مست را علف چه بود عاشق چنگ و نای و دف چه بود . . .
دف قوّال را دریدی تو زچه بر می جهی چه دیدی تو
با چنین آش و شربت و بریان چیست آن چشم خیرهٔ گریان . . .
چشم برهم نهی فرو مالی بر هوا می‌جهی و مینالی
شمع و قندیل و نای و دف باید لوت و بریان چهار صف باید
بر نهالی نهاده بالش را تا تو یادآوری جمالش را
زین سماعت چه چیز نظم شود بجز این لوتها که هضم شود . . .
این سماعی که عرف و عاداتست پیش ما مانع سعاداتست
تا نمیری ز حرص و شهوت و آز نشود گوش آن سماعت باز . . .

۱- ظاهراً : سعی وجدی و حالتی باشد نه بسازی و آلتی باشد

مپسند این سماع در دانش بی‌زمان و مکان و اخوانش
عارفی راست این سماع حلال که بود واقف از حقیقت حال

جام جم اوحدی، چاپ وحید دستگردی ص ۲۰۴ تا ۲۰۸

ب - حمایت ایلخانان از اهل طریقت و نفوذ مشایخ تصوف

عصر حکومت ایلخانان ایران دورهٔ مناسبی برای تصوف بشمار می‌رود و بطور کلی می‌توان دورهٔ بعد از حملهٔ مغول تا عصر تیموری را از لحاظ وسعت یافتن زمینه و پیشرفت تصوف دوران مشخّص و ممتازی دانست. نگارنده علل توسعه و پیشرفت تصوّف را در دورهٔ مورد بحث چنین تشخیص می‌دهد:

۱- به وجود آمدن محیطی که ایجاب توکّل به خدا و تفویض امر الی‌الله و لاقیدی و بی‌اعتنایی به پیش‌آمدها و حوادث روزگار می‌کرد.

۲- تمایل قلبی و توجّه عامه و خاصه به تصوف و مشایخ تصوف و علاقه‌مندی عموم به تهذیب اخلاق و تزکیهٔ نفس.

۳- توجّه و تمایل ایلخانان بزرگ بخصوص غازان خان به تصوف و رعایت جانب متصوفه، در حالیکه شعر چندان مورد توجه نبود و شاعران از کرشمهٔ عنایت و نظر لطف ایلخانان چندان بهره‌ای نداشتند.

۴- حمایت مؤثر و صادقانهٔ وزیر فاضل خواجه رشیدالدین فضل‌الله و فرزند بزرگوارش خواجه غیاث‌الدین، از این طایفه.

در هر صورت این دوره به وجود عرفای بزرگ و شاعران عارفی چون علاءالدولهٔ سمنانی و اوحدی کرمانی و مولانا و شیخ محمود شبستری

مفتخر است. ولی تصوفی که به علل مذکور رونق و رواج و پرورش و بسط یافته «تصوف خانقاهی» است. اگرچه بارقه‌های تصوف واقعی و عرفان عاشقانه نیز در این دوره نایاب نیست و «گلشن راز شبستری» سند اینگونه تصوف مثبت و مولاناوار بشمار می‌رود. «اصول خانقاه و تصوف خانقاهی» که در دورهٔ حافظ اصل موجود و مسلّمی بشمار می‌رود و به سختی مورد حملهٔ حافظ قرار گرفته اگر چه از یادگارهای قبل از ایلخانان ایران است ولی وسعت یافتن و بسط کامل آن را باید یادگار دورهٔ ایلخانان دانست و بخش عمده‌ای از شخصیت و لحن خاص و پوزخند عنادی حافظ عکس‌العمل تظاهرات و ریاکاریهای ناشی از همین «تصوف خانقاهی و خرقهٔ پشمینه و سالوس و کرامت» می‌باشد.

غازان خان حتی قبل از اسلام آوردن به تصوف و صوفیه تمایل داشت چنانکه «در اوائل حال در خراسان به زیارت مشهد مقدس طوس علی ساکنه السلم و تربت سلطان بایزید و ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و دیگر اولیاء آنجا روح الله رمسهم رفته بود و تربتهاء آن بقاع و احوال مجاوران آن مشاهده کرده و بعد از آن چون مسلمان شد زیارت مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و دیگر مشاهد و مزار اولیای بغداد قدس‌الله ارواحهم دریافت و روزی فرمود که کسی که برین وجه مرده باشد مشهد و مزار او برین گونه بود او را چگونه از مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگی دیگران است و هر چند ما را مرتبهٔ صلحا نیست لیکن از راه تشبّه به ایشان ابواب البرّی ساختن که

جای آخرت ما باشد و بدان واسطه خیری و صدقهٔ جاری گردد تا به برکات آن رحمت خدای تعالی دستگیری نماید و ثوابی دائمی مدخر گردد»[۱].

جای دیگر در تاریخ غازانی از زیارت غازان خان پیر ابراهیم را یاد شده: «پادشاه اسلام روز پنجشنبه هفتم جمادی‌الاخر به‌عزم زیارت پیر ابراهیم زاهد برنشست و بعد از دو روز به اوردوها نزول فرمود»[۲]. اگر «پیر ابراهیم زاهد» مذکور در تاریخ غازانی که غازان خان به‌عزم زیارت او برنشسته و دو روز این عزیمت طول کشیده همان شیخ ابراهیم زاهد گیلانی عارف مشهور باشد که توبه و خرقه و تربیت شیخ صفی‌الدین اردبیلی به او می‌رسد در صحّت حکایت مذکور در صفحهٔ ۳۰۳ صفوةالصفای ابن‌بزّاز که راجع به فرستادن شیخ زاهد قدس سرّه شیخ صفی‌الدین را پیش پادشاه غازان به شفاعت ملك احمد اصفهبد گیلان است جای تردید نخواهد بود. در هر صورت حکایت مندرج در تاریخ غازانی و حکایت مذکور در صفوةالصفا مؤیّد یکدیگرند و نکتهٔ دیگر که احتمال یکی بودن «پیر ابراهیم زاهد» و «شیخ ابراهیم زاهد گیلانی پیر خرقه و تربیت و توبهٔ شیخ صفی الدین» را تقویت می‌کند این است که بعید به نظر می‌رسد کسی که سلطان محمود غازان به شکرانهٔ دفع سوکا و بارولا شخصاً به‌عزم زیارت او برنشسته و دو روز برای این منظور صرف وقت کرده باشد جز شیخ ابراهیم زاهد گیلانی معروف که از اعاظم مشایخ

۱ــ تاریخ غازانی ص ۲۰۸.

۲ــ تاریخ غازانی ص ۱۰۰.

آن عصر است باشد . صاحب مزارات تبریز (مزارات حشری) دربارهٔ ارادت و اعتقاد غازان خان به مشایخ اسلام در ضمن شرح « مزار میرزا مهدی » می‌گوید : « سلطان غازان در واقعه می‌بیند که پالهنگی در گردن دارد حضرت شاه ولایت علی بن ابی‌طالب از گردن وی برمی‌دارد از خواب بیدار شده متفکر بوده که آیا تعبیر این واقعه چه باشد و به هیچ‌کس نگفته با وجود کفر به مشایخ اسلام اعتقاد تمام داشته به خدمت یکی از مشایخ که خانقاه وی در چرنداب بوده می‌رود و شیخ آهسته در گوش سلطان می‌گوید که امشب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب پالهنگ کفر از گردنت برداشت چرا به اسلام در نمی‌آیی سلطان دست شیخ می‌بوسد و در بعضی نسخه مرقوم است که آن شیخ محب است » . اگرچه قول صاحب مزارات از لحاظ زمان و مکان با تاریخ وفق نمی‌دهد ولی در هر صورت این قبیل روایات و داستانها حاکی از شهرت اعتقاد و ارادت غازان خان به مشایخ صوفیه است .

چنانکه در فصل « خانقاههای دورهٔ ایلخانی » گذشت سلطان محمود غازان در تبریز در موضع شنب جزء ضمائم گنبد عالی خانقاهی ساخت و موقوفاتی برای تأمین لوازم و وسائل و مواجب مرتزقهٔ آن تعیین کرد[1] . و در شهرهای دیگر نیز خانقاههای مخصوصی بنا کرد که از آن جمله باید از خانقاه بوزینجرد همدان[2] و خانقاه مخصوص پادشاه

۱ــ تاریخ غازانی ص ۲۰۹ .

۲ــ تاریخ غازانی ص ۲۱۵ .

سعید غازان خان که در بلدهٔ بغداد واقع است [۱] و خوانقی که در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان ساخته است [۲] نام برد.

این علاقه‌مندی به تصوف منحصر به سلطان محمود غازان نیست و دو ایلخان بزرگ بعد از غازان یعنی سلطان محمد خدابنده و سلطان ابوسعید نیز حامی تصوف و متصوفه بوده و در ساختن خانقاهها و رعایت اهل طریقت از سلف بزرگ خود غازان خان پیروی می‌کرده‌اند چنانکه خانقاه سلطانیه که محمد خدابنده بنا کرده بود و موقوفاتی که برای آن تعیین کرده در کتب تاریخ مذکور است [۳].

درکتاب صفوةالصفای ابن بزاز ضمن بحث از ریاضت شیخ صفی‌الدین داستانی آمده است که در صورت صحت سندی است پرارزش حاکی از نفوذ مشایخ و پیران تصوف و دخالتشان در امور سیاسی و ضمناً نشان می‌دهد که شاید ملاقاتی بین سلطان محمود غازان و شیخ صفی‌الدین دست داده بود:

« چنانکه مذکور شده است که شیخ زاهد قدس سره وی را به شفاعت ملك احمد اصفهبد گیلان پیش پادشاه غازان فرستاده بود و شیخ در آن چهارده شبان روز بغیر از آب صرف هیچ دیگر تناول

۱ــ مکاتبات رشیدی ص ۳۶.

۲ــ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۱۸۹ - ۱۸۸. تاریخ غازانی ص ۱۹۰.

۳ــ مکاتبات رشیدی ۱۸۳. ذیل جامع التواریخ ص ۱۰.

نمی‌فرمود »[1] .

داستانی دیگر در همین کتاب راجع به استمداد همّت ابوسعید از شیخ صفی الدین مذکور است . « حکایت ادام الله برکته گفت پادشاه اوزبك قصد مملکت پادشاه ابوسعید کرد و بساز لشکر جرّار مشغول شد پادشاه ابوسعید به حضرت شیخ قدس سره فرستاد و استمدادی از همّت شیخ نمود که اوزبك قصد ملك من کرده است همت و استعانت شیخ می‌باید شیخ فرمود که پادشاه را بگو چندانکه من در آب و گلم ترا باکی نیست و ایشان را ظفری و ترا ضرری نخواهد بودن و هیچ تشویش مکن آنگاه که من از عالم آب و گل بیرون روم تو دانی اما خرابی ملك تو از خارجی نباشد بلکه خرابی این ملك هم به‌دست مردم این ملك باشد و همچنان واقع شد که شیخ سابقاً خبر داده بود ... »[2] .

این داستان در روضة الصفا مسطور است و از نفوذ و محترم بودن مشایخ و پیران تصوف در پیشگاه ایلخانان حکایت می‌کند :

چون بین سلطان ابوسعید بهادرخان و امیر چوپان مخالفت ظاهر شد امیر چوپان صاین ملقب به ملك نصرة‌الدین عادل وزیر را کشته عازم

۱ــ صفوة‌الصفا ص ۳۰۳ .

۲ــ صفوة‌الصفا ص ۲۴۳ . صحت هر دو داستان کاملا محتمل است زیرا ولادت شیخ در سنهٔ ۶۵۰ و وفاتش در ۱۲ محرم سنهٔ ۷۳۵ واقع شده و مدت هشتاد و پنج سال زندگانی او درست مطابق است با زمان مورد بحث در این کتاب که از مقارن حرکت هولاکو بسوی ایران آغاز می‌شود و به سال مرگ ابوسعید (۷۳۶ هجری) خاتمه می‌یابد .

جنگ شد. «امیر چوپان هفتاد هزار سوار فراهم آورده به اتفاق امراء برصوب عراق نهضت فرمود و چون به مشهد مقدّس رسید امراء را در آن مقام متبرّك سوگند داد که با او مخالفت نکنند و از وی بازنگردند... و چون به سمنان رسیدند امیر چوپان به خانقاه معارف پناه حضرت ولایت منقبت شیخ رکن الملّة والدین علاءالدولهٔ سمنانی که مقتدای مشایخ روزگار بود امراء را یك یك سوگند داد که از وی برنگردند و امراء سوگند خوردند امّا هم در آن چند روز حانث شدند و امیر چوپان از شیخ التماس نمود که پیش سلطان رود و صورت نیکی و بندگی و اخلاص او را به پادشاه رساند و به شیخ گفت که شاید به یُمن نفس شما میان من و سلطان مصالحه واقع شود و مرا تیغ در روی ولی نعمت و مخدوم زادهٔ خود نباید کشید... شیخ بنا بر التماس امیر به اردوی سلطان رفت و چون چشم پادشاه بر شیخ افتاد برپای خاست و شیخ را در پهلوی خود نشانیده به دو زانوی ادب بنشست شیخ زبان به نصیحت گشاده در اثناء موعظت سخن به ذکر امیر چوپان رسانید و گفت او را پدر پادشاه تربیت فرموده در این دولت به کمال رفعت رسیده:

چوب را آب فرو می‌نبرد دانی چیست
شرمش آید ز فرو بردن پروردهٔ خویش»

و چون شیخ پیشنهاد صلح فرمود سلطان رضا نداد و «شیخ هر تیری که در جعبهٔ تدبیر داشت بینداخت و چون مخالف تقدیر بود بر هدف مقصود نیامد به ضرورت باز گشته آنچه دیده و شنیده بود با امیر

چوپان گفت و او را از مخالفت اولوالامر تحذیر نمود» ولی مؤثر نیفتاد و امیر چوپان در جنگ منهزم شد.

در خاتمهٔ این مبحث ذکر داستانی که در کتاب مزارات حشری ضمن شرح مزار ناصرالدین عبدالله المشهور بقاضی بیضاوی راجع به‌ارادت ارغون نسبت به مشایخ و حضور یافتنش در خانقاه درویشان آمده، اگرچه بکلّی سخیف و خالی از حقیقت می‌نماید، ضرری ندارد: «در مبدأ حال از شیراز به طلب قضاء شیراز به خدمت ارغون می‌آید (یعنی قاضی بیضاوی می‌آید) هر چند تردّد می‌نماید ملاقات میسّر نمی‌شود لاعلاج به ملازمت خواجه محمّد کجی می‌رود از خواجه التماس می‌کند که از پادشاه طلب مطلب وی نماید خواجه حسب الملتمس وی قبول می‌نماید و می‌فرماید که پادشاه گاهی شبهای جمعه به صحبت ما می‌آید انشاءالله تعالی به عرض می‌رسانم. شب جمعه که پادشاه به خانقاه می‌آید قاضی نیز خود را می‌رساند خواجه قاضی را مضطرب می‌بیند.... الخ». معلوم است که صحّت این واقعه بامخالفتی که ارغون را با اسلام و مسلمین بوده تا چه اندازه محال و مستبعد است.

پیر یعقوب پیر دروغی که متّهم به ترویج مرام مزدکی شد:

خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب در جامع التواریخ رشیدی (قسمت راجع به تاریخ زندگی غازان خان) از «جمعی مشایخ صورت فضول سریرت» یاد می‌کند. حکایتی که در بارهٔ مشایخ صورتان فضول سریرت که مقدّم ایشان پیر یعقوب باغبانی بود در تاریخ غازانی آمده

حاکی است که رواج فوق‌العادهٔ تصوّف خانقاهی و محبوبیّت و احترام پیران و مشایخ طریقت و نفوذ بی‌اندازه‌ای که در افکار و اذهان مردم داشتند باعث شد که عدّه‌ای دغلباز نیرنگ پیشه از سر جنون و عته یا برای استفاده از این موقعیت ممتاز و نفوذ بی‌حدّ و اندازهٔ پیران تصوف در زی مشایخ درآیند و خرقهٔ طریقت را وسیلهٔ تحصیل و تأمین اغراض و مقاصد دنیوی و سیاسی قرار دهند:

چون پادشاه اسلام در قشلاغ هولان موران ■ خلوتی برسبیل چهله برآورد... در اثنای آن حال حالتی عجیب واقع گشت و آن چنان بود که جمعی مشایخ صورت فضول سریرت مقدّم ایشان پیر یعقوب باغبانی در شهر تبریز شهزاده آلافرنك را به سبب حبّ جاه و مال دعوت کرده بودند و خواسته که کراماتی که نداشتند ظاهر کنند درآن روزها مریدی محمود نام را به اوردو فرستادند تا جمعی مقرّبان را با خود یکی کنند آن مرد از سر نادانی آن راز را آشکارا کرد و گفت شخصی که چهل گز بالا دارد و پنج گز پهنا از کوههای مرند و وایقان پیش شیخ یعقوب می‌آید و او را تربیت می‌فرماید و این اسرار بر وی کشف می‌کند و اکنون پادشاهی به شهزاده آلافرنك داده طوعاً أو کرهاً پادشاهی از آن اوست و درویشان بدو ارزانی داشته‌اند این سخن به سمع خواجه سعدالدین صاحب دیوان رسید او را بگرفت و در بند کرد و قضیه در بندگی پادشاه اسلام عرضه داشت و خانی اختاجی را به استحضار مفسدان فتنه‌انگیز به تبریز فرستاد بعد از ده روز باز آمد و پیر یعقوب و ناصرالدین ایلچی

قاآن و شیخ حبیب که خلیفهٔ رشید بلغاری بود و سیّد کمال‌الدین تمامت را می‌آورد و شیخ رشید شیخ صدرالدین زنجانی بود... بعد از آن بنفس خویش بنشست (پادشاه) و به حضور امرا و مقرّبان آن سخن را بپرسید و آن طایفهٔ جهّال هم از آن نوع بیهوده‌ها می‌گفتند و چون نیکو بغور رسید معیّن شد که معتقد ایشان همان شیوهٔ مزدك است و مطلوب آنکه آن طریقه را در میان خلق پیدا گردانند چون گناه بریشان ثابت گشت یعقوب گفت پیران ما را نگاه دارند پادشاه اسلام فرمود که پیران من خدا و مصطفی و مرتضی‌اند بنگریم تا قوّت ایشان غالب‌تر است یا از آن تو و فرمود تا او را از بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را به یاسا رسانیدند و گناه شهزاده آلافرنك ببخشید او گفت... مرا دو سه نوبت در تبریز به بهانهٔ آنکه به شکار می‌رویم پیش شیخ یعقوب بردند و او و مریدان در حالت سماع و غیره ازین شیوه کرامات می‌گفتند و مرا غرور پادشاهی می‌دادند...»[1].

از تواریخ دورهٔ ایلخانان برمی‌آید که غازان خان پادشاهی حکیم و عارف و متقی بوده است و از چنین پادشاهی توجّه و تمایل به راه و رسم طریقت و محترم و معزّز داشتن مشایخ و پیران و عرفا و اصحاب حکمت و معرفت استبعادی ندارد. پنج حکایت اوّل از «قسم سوم از داستان پادشاه اسلام غازان خان» از کتاب تاریخ مبارك غازانی در مراتب علم و عفّت و عصمت و فصاحت و بلاغت و صبر و ثبات و درست عهدی و

۱– تاریخ غازانی، ص ۱۵۳-۱۵۲.

نیکو فالی و علم بر رُستهٔ (لدنّی) غازان خان است[۱]. خواجه رشیدالدین فضل‌الله نگارندهٔ فاضل و حکیم تاریخ مبارك غازانی ضمن بیان کلمات حکمت‌آمیز و معرفت خیزی که بر زبان سلطان محمود غازان جاری شده می‌گوید: «چون تقریری بدین ترتیب به عبارات خوب و معانی باریك فرمود نور باطن و صدق و صفای او به تمام معلوم شد و بعد از آن همواره حکایات ازین جنس و سخنان عمیق در باب عرفان و تحقیق که هرگز از هیچ حکیمی و عارفی نشنیده باشند می‌فرمود»[۲].

سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان بزرگ سلسلهٔ ایلخانان نیز پادشاهی با ذوق و ادب دوست بود و چنانکه از داستان «استمداد همّت ابوسعید از شیخ صفی‌الدین» مذکور در صفوة الصفا[۳] واحترام بیحد در حقّ علاءالدولهٔ سمنانی که به استدعاء امیر چوپان برای شفاعت پیش سلطان ابوسعید آمده بود و شرح آن گذشت و داستانهای دیگر که در این باره در کتابها مسطور است برمی‌آید از مجذوبان راه و رسم طریقت بوده و از اشعاری که اوحدی مراغی در مقدّمهٔ کتاب جام جم خود در ستایش او سروده می‌توان استنباط کرد که تمایلی به تصوّف و آداب آن داشته است:

شاه توفیق جوی صافی تن   شاه تحقیق گوی صوفی فن

۱ـ تاریخ غازانی، ص ۱۶۱ تا ۱۸۲.

۲ـ برای کلمات حکمت‌آمیز غازان رك: تاریخ غازانی، ص ۱۶۸ - ۱۶۷

۳ـ صفوة الصفا، ص ۲۴۳.

شاه شب زنده دار عزلت جوی　　شاه پاکیزه خلوت کم‌گوی ...
چه کنی از جنید و شهرش یاد　　اینك آن هم جنید و هم بغداد
حال این شاه گر ز من پرسی　　جبرئیلیست بر سر کرسی[۱]

ج - حمایت وزرای ایلخانان از تصوّف و صوفیه

چنانکه می‌دانیم مهمترین علّت و سبب اصلی پیشرفتهای شگرف علمی و ادبی و عرفانی در دورهٔ ایلخانان مغول و بزرگترین عامل مؤثّر در تغییر روش حکومتی مغول و تعدیل خشونت آن قوم وجود مشاورین و وزرای ایرانی ایلخانان در آن دوره است. کوششها و جانفشانی‌های بیدریغ مردان بزرگی چون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس‌الدین محمّد صاحب دیوان و برادرش عطا ملك جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و فرزندش خواجه غیاث الدین محمّد باعث شد که در برابر سیل مخرّب سیطرهٔ قوم وحشی مغول سدّی از نبوغ و درایت عنصر ایرانی بسته شود و از پشت ابر تیرهٔ تسلّط بیگانگان و سیه روزی ایرانیان آفتاب نجات و فلاح رخ بنماید. این فرزندان خردمند و کافی ایران با درایت و تدبیر و خردمندی بی‌نظیری که در ادوار سالفه و خالفه کم‌نظیر است از عوامل بدبختی و ویرانی و سیه‌روزی به نفع میهن و هم میهنان خود کمال استفاده را کردند و در دوره‌ای که منطقاً می‌بایست دورهٔ قهقرای تمدّن و از بین رفتن کلیّهٔ مظاهر مفید علمی و ادبی و

۱– جام جم اوحدی چاپ دستگردی، ص ۱۵.

اجتماعی باشد اساس تمدّن جدید و درخشانی را پی‌افکندند و تاریخ عصر خود را مصداق کامل «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» قرار دادند.

در بین این سیماهای درخشان سیمای خواجهٔ فاضل و عالِم و کافی رشیدالدین فضل‌الله طبیب و فرزند او خواجه غیاث‌الدین ازهمه محبوب‌تر و تأثیر مستقیم شخصیّت و اعمالشان در پی‌ریزی بنای تمدّن خاص دورهٔ ایلخانی از دیگران بیشتر است. در مورد توسعه و پیشرفت تصوف در دورهٔ ایلخانان نیز مهمترین علّت یا یکی از اهمّ علل، حمایت خواجه رشیدالدین فضل الله از صوفیه و احترام بی‌اندازه در حق مشایخ و پیران تصوف و تمایل شخصی او به مسلك طریقت و مذهب عرفان است.

فرمانها و نامه‌هایی که از خواجه رشیدالدین فضل‌الله دربارهٔ تمشیت امور خانقاهها و تعلیم و تنبیه فرزندان و اظهار ارادت در حقّ پیران و مشایخ بزرگ عصر در دست است حاکی از توجّه کامل خواجه به مذهب طریقت و حسن ارادت به اهل تصوّف و احترام و اعزاز فوق‌العادهٔ بزرگان صوفیه و داشتن اطلاعات کافی عرفانی و تمایل شخصی به آن مذهب و مسلك می‌باشد. از مکاتیب پنجاه و سه گانه‌ای که از خواجه رشیدالدین موجود است بیش از شش مکتوب ناظر به مسائل مذکور است و ما فوایدی را که در این زمینه از آن مکاتیب مستفاد و مستنبط است در اینجا ذکر می‌کنیم:

مکتوب چهاردهم: «که بر طریقهٔ منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود به جهت شیخ مجدالدین

بغدادی » . فواید این مکتوب بدین قرار است :

۱ـ توجّه خاص خواجه رشید به امور خانقاهها و نظارت شخصی در تعیین شیخ و متصدّی امور خانقاه و پرداخت مواجب و ادرارات مرتزقهٔ خانقاه .

۲ـ خود خواجه رشیدالدین تولیت خانقاه پادشاه سعید غازان خان را که در بلدهٔ بغداد واقع بود برعهده داشته است .

۳ـ القاب و عناوینی که برای شیخ مجدالدین بغدادی در مقدمهٔ نامه ذکر کرده قابل توجّه و حاکی از ارادت فوق‌العادهٔ خواجه در حقّ شیخ مذکور است :

« ینبوع عظمت و جلال ، و معدن انواع فضل و کمال ، معدنُ المحاسنِ والشِّیَم ، شمسُ فلك الجود و الکرم ، بدر مشایخ الآفاق ، فخر المناصب و المعالی علی الاطلاق بالاستحقاق ، کُمیلُ زمانه و فضیلُ اوانه ، مجدالملّة والدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفة و ثبّت ارکانَ ابوابه المنیعة ، شعر :

ما زادهُ الالقابُ معنیً ثانیاً فکانّها مِنْ صدقِها اسماء »

چنانکه خود خواجه مراتب ارادت و اخلاص خود را در حقّ او چنین بیان می‌کند : « و نسبت اعتقاد و اتّحاد و اخلاص و اختصاص ما با جناب او از مطامح عیون و مطارح ظنون بیرون است ، می‌خواهیم که از فیض تجلیاتِ ضمیرِ منیرِ او که مصدر افاضت نور و مطرح اشاعت لطف

یزدانی است دم به دم به دل ظلمانی ما که در مرکز جسمانی به کدورات دنیی فانی ملوّث شده پرتو و اَشرقتِ الارضُ بنور ربّها برسد و کدورت ما به صفا و ظلمت ما به ضیا مبدّل شود ».

۴ـ از مطالب این مکتوب می‌توان به اطلاعاتی که خواجه از احادیث و مسائل و مدارك راجع به تصوف داشته پی برد چنانکه در وصف شیخ مجدالدین می‌گوید: « از خرمن الفقر فخری به نصیب اوفر و حظّ اوفی رسیده » یا « درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت به جلوة مایل شده و به درس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته‌اند شیخی آن بقعه را بدو مفوّض گردانیدیم تا به تکمیل ناقصان و تعلیم متعلّمان و تصفیهٔ باطن مریدان مشغول گردد مشروط بر آنك به درس عوارف المعارف که از مصنّفات شیخ شیوخ العالم قدوة الاقطاب، زبدة الاوتاد، زین السالکین و برهان الناسکین، ابوحفص عمر السهروردی است قدّس الله سرّه قیام نماید». از اشاراتی از قبیل توصیه به تدریس عوارف المعارف سهروردی می‌توان شمّ و تمایل عرفانی خواجه و آشنایی او را با مدارك و کتب تصوّف دریافت.

مکتوب بیست و یکم: « که بر فرزند خود خواجه جلال‌الدین حاکم روم نوشته مشحون به مواعظ و نصایح ». در ضمن پند بیست و پنجم از این مکتوب خواجه به خوانق اشاره کرده و عمارت مجدّد خوانقی را که قدما ساخته‌اند و روی به خرابی نهاده واجب دانسته است.

مکتوب بیست و دوم: « که بر فرزند خود امیر شهاب الدین نوشته است در وقتی که حاکم تستر و اهواز بوده است ». در این مکتوب خواجه

رشیدالدین در تحقیق مطالب عرفانی و مسائل راجع به تصوف موی شکافته و اطلاعات وسیع عرفانی خود را کاملاً به ظهور رسانده است:

در پند نوزدهم از این مکتوب که در تفسیر و تشریح حدیث «الفقر فخری» است فرزند خود را به قبول زیور طریقت و خرقهٔ حقیقت توصیه می‌کند: «خود را به زیور طریقت و خرقهٔ حقیقت که رتبت فقراء و زینت اولیاء بدان حاصل شود مزیّن دار».

در پند بیستم که در تعریف انواع محبّت است می‌گوید: «باید که دل که خلوت خانهٔ تجلّیات الهی‌است بنور محبّت معرفتی منوّر گردانی».

در پند بیست و یکم که در تحقیق نفس امّاره و شیطانی است می‌فرماید: «باید که نفس را مطمئنه گردانی و از نفس امّاره محترز باشی».

پند بیست و دوم در لزوم تأمّل و تفکّر در عالم غیب و شهادت و ملك و ملکوت است.

پند بیست و چهارم راجع به تعیّنات ثلاثهٔ نفس انسانی است.

پند بیست و پنجم در سبب ظهور اسماء و صفات و افعال باری عزّ شأنه و مظاهر آنهاست و آنچه در این باب آمده و جدول تطبیق مظاهر و اسماء و صفات و افعال بظاهر مأخوذ از الفتوحات المکّیّهٔ شیخ محیی‌الدین بن‌العربی می‌باشد[1] و آیتی است دیگر از وسعت مطالعه و

۱ــ مکاتبات رشیدی، ص ۱۰۶ - ۱۰۵. الفتوحات المکیة طبع مصر سنه ۱۳۲۹ بقیة الجزء الثانی، ص ۳۹۷ به بعد.

علم و اطلاع خواجهٔ فاضل دربارهٔ مسائل و مدارك راجع به تصوّف.

پند بیست و ششم در عقول خمسة.

پند بیست و هفتم در لزوم اتّصاف به صفت خاك و بیان صفات سبعهٔ خاك که متضمّن بحثی عالی در معانی و موارد آیات و احادیث متناسب با موضوع و تربیت و اظهار استعداد قوای نور و اشراق دل و پرورش نفس مطمئنّه است.

پند بیست و هشتم در کمال مراتب انسانی و مرتبهٔ انسان کامل است «که انسان کامل به رفعت مکان و علوّ شان از اجرام فلکی و نفوس ملکی بیشتر است».

مکتوب چهل و پنجم: «که برشیخ صفی‌الدین اردویلی قُدِّسَ سِرُّهُ نوشته است» یکی از شیواترین نامه های خواجه رشیدالدین فضل‌الله واز لحاظ فصاحت و بلاغت نثر و نکات ادبی و تاریخی و اجتماعی و مستشهدات قرآنی متضمّن فواید بسیار است:

۱ـ فاتحهٔ نامه در اظهار اشتیاق و شکایت فراق و وصف شیخ صفی‌الدین اردویلی نمونهٔ عالی نثر مسجّع و شاعرانهٔ خواجه رشیدالدین است و ارادت و اخلاص فوق‌العاده و قلبی او را به شیخ صفی‌الدین عارف بزرگوار معاصر می‌رساند: «تحیّاتی چون هوای بهشت عنبر سرشت و دعواتی چون نسیم گلزار مشکبار می‌رسانم و چون زبان از حکایت شکایت فراق و قصّهٔ غصّهٔ اشتیاق قاصرست در آن شروع نمی‌کنم، شعر:

يُطيرّني شوقي و كيف أَطيرُ فَإنَّ جَناحي بالفراقِ كَسيرُ

اذا جاش جیشُ الشوقِ من کلِّ جانبٍ فمالی سِوَی فیضِ الدُّموعِ نصیر
فیاربِ قرِّبنی الی قُدوة الوری فانت علی تیسیرِ ذاك قدیر

و از باری عزّ شأنه اسباب مواصلت و مصاحبت آن طوطی شکرستانِ براعت و بلبل بوستان فصاحت، سالك مسالك تحقیق، مالك ممالك توفیق، بانیِ مبانی ایوانِ جلال، مستحکمِ اساسِ فضل و کمال، کاشف اسرار قرآن، خلاصهٔ نوع انسان، قطب فلك ولایت، مهر سپهر هدایت، شجرهٔ ثمرهٔ مروّت، ثمرهٔ شجرهٔ فتوّت، حامی بیضهٔ دین، حارس ملك یقین، نظم:

یا رب تو مرا به طلعت او هر لحظه زیاده کن محبّت
وین خشك نهالِ خاطرم را کن تازه به آبِ وصل و قربت»

۲ـ خواجهٔ فاضل پس از شکر انعام الٰهی که او را به تشریف سعادت و کامرانی مخصوص گردانیده: «بحمدالله وحسن توفیقه که نهالِ دولتم در ریاض جهان از حِیاض احسان سیرابست، و زلال نعمتم در جویبار روزگار از شوایبِ اَکدار مصفّی، و کسوت فَخار و لباس وَقارم به طرازِ وَ علّمك مالم تکن تعلم مُعْلَم و سفیر ضمیرم به الهامِ وَ علّمناه من لدنا علماً مُلْهَم، و خلوتخانهٔ دلم به ورود وصال و شهود جمالِ ارنی انظر الیك منوّر، و دماغ جان و مشام روانم به نسیم عبهر شمیم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه معطّر، و فرق فرقد سایم به تاجِ و لقد کرمنا بنی آدم متوّج، و طاق فلك رواقم به کتابهٔ و رفعناه مکاناً علیاً موشّح»
می‌گوید: «اکنون همگی همّت بر آن موقوف، و تمامی نهمت بر آن

مصروفست که رنجورانِ مرضِ مِحَن و سوختگان آفتابِ اِحَن را بر مقتضای احسن کما احسن الله الیك به شربت عنایت و ظلّ رعایت از حالِ اعتلال به حال اعتدال آوریم...».

۳ـ آنگاه با ذکر عبارتِ «درین وقت به جهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندك وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته تا در لیلة المیلاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند و سماعی صوفیانه بفرمایند» مفصّلِ حوالات مذکوره بر حاصل املاك غازانی و رشیدی مِلکی و ضمانی را که ملکی حلال و مالی بی وبالست در سه صفحه درج کرده است و خواننده را که بعد از خواندن عبارتِ «اندك وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته» تصوّرِ چند صد یا حداکثر هزار دینار نقد و چند خروار غلّه و برنج را دارد از کثرت حوالات و درشتی ارقام دچار تعجّب می‌سازد، چنانکه در مفصّلِ حوالات صد و شصت رأس فقط غنم و بقر و چهارصد و پنجاه جریب حِنْطه و اَرُزّ و ده الف دینار نقد و دویست مثقال عنبر و مشك و عود به نظر خواننده می‌رسد و بر بلندی طبع و گشادگی دست و کمال ارادت خواجه در حقّ شیخ و مریدان خانقاه گواهی می‌دهد.

۴ـ خواجه رشیدالدین در پایان مکتوب به صراحت خود را «درویش دلریش» خوانده است و اگرچه این «خود را درویش خواندن» از باب حُسن ارادت در حقّ درویشان است نه از لحاظ نسبت رسمی و مستقیم با ایشان، ولی در هرحال با توجّه به روابط خواجه با آنان و

اطلاعات وسیعش از تصوف وعرفان حاکی از پیوستگی دل او با اهل طریقت و تمایل به شیوهٔ زمرهٔ اخلاص است: « عندالفراغ این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند ».

مکتوب چهل و هشتم: « که برفرزند خود امیر محمود نوشته است در وقتی که در کرمان به‌علم تصوف مشغول بوده ». این مکتوب بهترین سند علم و اطلاع و شمّ عرفانی خواجه رشیدالدین و آگاهیهای پرارزش او در علم تصوف است. فواید این مکتوب از نظر تصوف و عرفان در موارد زیرین خلاصه می‌شود:

۱ـ مضمون مکتوب در بیان لزوم طلبِ استاد کامل و شیخِ عالِم عامل مرمریدان را و توضیح و تشریح « نُه خصلت محموده که از سِیَرِ مرضیّهٔ اولیاء و خصال پسندیدهٔ اوصیاء ست » یعنی چهار خصلت ظاهرهٔ « جوع و سَهَر و صَمت و عزلت » و پنج خصلت باطنهٔ « صدق و توکّل و عزیمت و صبر و یقین » است.

۲ـ از مطالب این مکتوب و مکاتیب دیگر او برمی‌آید که خواجه رشیدالدین متفنّن درعلم تصوف است نه صوفی‌رسمی وعامل به‌رسوم تصوف، و تمایل او به تصوف عابدانه و خانقاهی است نه عرفان عاشقانه، چنانکه از حاصل مجموع توصیه‌ها و نظریّات او می‌توان دریافت که در نظر او « تصوّف » جز « تحصیل لُبّ دیانت و اخلاص در عبادت و قلع ریشهٔ تمایل دنیاوی و تعلقات مادّی وعَمَل به‌عِلم » نمی‌باشد و به‌همین علت معتقد است که « هیچ فضیلتی فوق مرتبهٔ علوم شرعی »[1] نیست و در پایان

۱ـ مکاتبات رشیدی، ص ۳۰۱.

مکتوب خطاب به فرزند خود می‌گوید : « اکنون دست در حبل متینِ قرآن و عروهٔ وثقی فرقان زن که از هاویهٔ عمیق دنیا جز به حبل متین خدا به سرادقِ ملکوت و مشاهدات جبروت نتوان رسید ، واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ، و از ظلمات هواجسِ نفس جز بمتابعت محمّد مصطفی ﷺ خلاص نتوان یافت ، لقد کان لکم فی رسول الله اُسوةٌ حسنةٌ لمن کان یرجوا الله والیوم الاخر ، شعر :

چنگ در گفتهٔ یزدان و پیمبر زن و رو
کانچه قرآن و خبر نیست فسانست و هوس
اوّل و آخرِ قرآن زچه با آمد و سین
یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس»[۱]

۳ـ چنانکه گفتیم خواجه رشیدالدین این مکتوب را به فرزند خود امیر محمود که در کرمان به علم تصوف مشغول بوده نوشته است و گرویدن فرزند خواجه به علم تصوف و سلوك او در طریق طریقت حاکی از تداول و مقبولیّت عامّ تصوف و توجّه و تمایل خاندان وزیر رشیدالدین به تصوف و طریقت است و بدین ترتیب حمایت کامل خواجه از اهل طریقت و تمایل و توجه او به مذهب تصوف استبعادی ندارد .

مکتوب چهل و نهم : « که برفرزند خود میراحمد به طریقهٔ نصیحت نوشته در وقتی که حاکم اردبیل بوده » و متضمّن هفت وصیّت است . وصیّت هفتم در توصیه است راجع به اهالی و رعایا و اعیان اردبیل و وجوب

۱ـ رك به دیوان سنائی ، ص ۲۵۵ .

معدلت و مکرمت و نصفت در حقّ آنان که ضمن آن لزوم بندگی و ارادت در حضرت شیخ صفی‌الدین اردبیلی و جلب رضایتِ خاطرِ او را متذکّر شده و این خود سندی است دیگر که نفوذ و موقعیت ممتاز و بی‌نظیر مشایخ بزرگ را در دورهٔ ایلخانان و بخصوص ایّام وزارت خواجه رشیدالدین و ارادت مخصوص او را نسبت به پیران و مشایخ بزرگ و بخصوص شیخ صفی‌الدین می‌رساند.

اگر قدرت و عظمت خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر اعظم ایلخانی را، که به قول خودِ او پیشگاهش محطّ رِحال و آستانش بوسه جای رجال بوده و ملوك اطراف به ارادت او مفتخر و پادشاهان زمانه به بندگی او معترف بوده‌اند، به نظر آوریم از این همه خضوع و فروتنی و اظهار ارادت و اخلاص در حق علما و فضلا و مشایخ به کمال فضل و فضیلت خواجه و مقام و مرتبت اهل دانش و بینش و تصوف و سرّ پیشرفت علم و معرفت در آن روزگار پی خواهیم برد. به این نکته نیز باید توجّه داشت که اگرچه همهٔ اهل علم و معرفت در پیشگاه خواجه رشیدالدین محترم و محبوب بوده‌اند ولی ظاهراً شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازین لحاظ از دیگران ممتاز و به ارادت ورزی و احترام و محبّت فوق‌العادهٔ خواجه مخصوص است.

خاتمهٔ نامه که مربوط به شیخ صفی‌الدین می‌باشد چنین است:

« و نوعی‌سازی که جناب قطب فلك حقیقت، و سبّاح بحار شریعت، و مسّاح مضمار طریقت، شیخ الاسلام و المسلّمین، برهان الواصلین، قدوهٔ صفّهٔ صفا، گلبن دوحهٔ وفا، شیخ صفی‌الملّة والدین ادام‌الله تعالی برکات

انفاسه الشریفة از تو راضی و شاکر باشد، و بر آستانهٔ ولایت پناه او پیوسته چون پرده سر عجز و سوگواری نهاده باشی، و به یقین بشناسی که خسرو سیّارگان مستفید رای جهان آرای و کاتب فلك مفتون کلام روح افزای اوست .... و معالم جود و مصابیح مقصود به انعام عمیم و احسان جسیم او پیدا و روشن گشته و صنایع لطایف و بدایع عواطف او از حدّ امکان و مرکز بیان گذشته، بیت:

و من کثرة الاخبار عن مکرماته　　یمرّ له ضیف و یأتی له ضیف

و شَرَفِ شرف او پای بر فرق فرقدان و کتف هفتمین آسمان نهاده،

نظم:

از گوشهٔ سقف همّت او　　آویخته نه فلك چو قندیل

و زدست ودلش فرات ودجله　　هر لحظه زنند جامه در نیل

خورشیدِ برین برین بلندی　　در موکب او دوان به تعجیل

و هر مدح و تحسین و ثنا و آفرین که در باب رفعتِ جناب او بر زبان بیان رود هنوز از صدیکی و از بسیار اندکی نگفته باشد، ولایق جلال و موافق کمال او نیاید، می‌باید که چون مور کمر به خدمت او بسته‌داری و بهرچه اشارت فرماید آن را موجب بشارت و سرور دانی، و هر نقد دولت که در دارالضربِ اقبالات زنند نثار مقدم میمون و تحفهٔ روزگارِ همایون او گردانی، و خوشه چین مکارم اخلاق و حسن شِیَم و اشفاق او باشی، و چنان کنی که خود را ملحوظ نظر کیمیا فیض او سازی، و از همّت مبارك او طلب مرادات دنیوی و سعادات اخروی

کنی، شعر:

ما رامه ذو حاجة الّا و قد هَیَّأ له بالجودِ کُلَّ مرامه
ما قام فی هذی البسیطة واحدٌ باللطف و الاحسان مثل قیامه
فتراه ینتشر النَّدَی مِن کفّه مثلَ انتشارِ الدُرّ مِن اقلامه
ابداً یُفرّقُ ماله فی یومه ما لا یُفرّق غیرُهُ فی عامه

که هر که را جناب او چون عنان دست گیرد از حضیض خمولش به اوج اقبال رساند، و آنکه را چون رکاب در پای افگند از بقاعِ ارتفاعش به مبهطِ ایضاع اندازد، شعر:

رضاه رحیقٌ للموافق نافعٌ و بأساه سُمٌّ للمخالف ناقعٌ

و به حسن تربیت خلایق را منظور نظر خالق سازد، و به دلالت واضح و برهان لایح مردم را از نکایتِ اغوای شیطان و ارتکابِ اثقالِ عصیان نجات بخشد، و از مرکز خاکستان به هامهٔ افلاک و قمّهٔ سِماک رساند، زنهار که در شنیدن این نصایح و مواعظ و خدمت مشارالیه تهاون و تغافل نورزی، و تقاعد و تکاسل ننمایی، چون برجانبِ آن فرزند وثوق تمام داشت زیادت تأکید نرفت».

آنچه گذشت برای دریافتن توجّه خاص خواجه رشیدالدین به تصوّف و حمایت او از متصوّفه و نفوذ و احترام مشایخ در دورهٔ مورد بحث کافی به نظر می‌رسد و بخصوص اظهار ارادت فوق‌العادهٔ خواجه نسبت به شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌نماید که شیخ صفی‌الدین در روزگار ایلخانان نفوذ بی‌حدّ و حصری داشته و معروف حضرت ایلخان و مخصوص

پیشگاه وزیر اعظم بوده است و با توجّه به این حقیقت در صحّت داستانِ استمداد همّتِ سلطان ابوسعید از شیخ صفی‌الدین که در صفوة‌الصفا مذکور است و شرح آن گذشت جای تردید باقی نمی‌ماند.

خواجه غیاث‌الدین محمّد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز که از هر حیث وارث فضل و فضیلت و کفایت و بصیرت پدر خود بود از حامیان صدیق تصوّف و طریقت و در توجّه به اهل خانقاه و شرکت در مراسم تصوف و ارادت ورزی به مشایخ طریقت تالی و ثانی پدر به شمار می‌رود. چنانکه در فصل راجع به «خانقاهها و مراسم تصوّف در دورهٔ ایلخانان» دیدیم وزیر غیاث‌الدین شخصاً در مجالس سماع صوفیه با حضور شیخ صفی‌الدین اردبیلی شرکت می‌کرد و منکوحهٔ او را خانقاهی بزرگ در تبریز بوده است و شیخ صفی‌الدین اردبیلی در سفری که به تبریز کرد در خانقاه رشیدیه که در روزگار پدر خواجه غیاث‌الدین عمارت شده بود منزل گزید. مهمترین مدرکی که دربارهٔ ارتباط خواجه غیاث‌الدین وزیر با شیخ صفی‌الدین اردبیلی در دست است کتاب «صفوة‌الصفای ابن‌بزّاز» می‌باشد و ما به مواردی که در کتاب مذکور راجع به خواجه غیاث‌الدین مسطور است اشاره می‌کنیم:

۱ـ حکایت وجد و سماع شیخ صفی‌الدین در جامع عمارت رشیدی در تبریز بر اثر وعظ مولانا شمس‌الدین طوطی در حضور خواجه غیاث‌الدین که عیناً در فصل «سماع صوفیانه در دورهٔ ایلخانان» نقل شد[۱]. قسمت

۱ـ صفوة‌الصفا، ص ۲۱۱.

جالب این حکایت آنجاست که خواجه غیاث الدین قوّال می‌طلبد تا چیزی بگوید بلکه شیخ را حالی دیگر پیدا شود ولی میسّر نمی‌گردد. از این حکایت به روابط نزدیك و صمیمانهٔ وزیر غیاث الدین با اهل شریعت و طریقت و شرکت او در رسوم و مجالس قول و سماع پی می‌بریم.

۲ـ حکایت متواری شدن خواجه غیاث الدین پس از قتل پدرش خواجه رشیدالدین و پناه بردن به سردابه‌ای، و در آنجا پیری را ملاقات کردن، و بشارت دادنِ پیر او را به حُسنِ عاقبت و خاتمت، و نزول شیخ صفی‌الدین اردبیلی به عمارت رشیدی پس از رسیدن خواجه غیاث‌الدین به وزارت، و معلوم شدن خواجه را که آن پیرِ مبشّر شیخ صفی‌الدین بوده است[1]. از جملهٔ فواید این حکایت علاوه بر اخلاص و ارادت فوق‌العادهٔ خواجه در حقّ شیخ صفی‌الدین تا جایی که «غیاث الدین وزیر به التماس شیخ را به عمارت خود آورد و هر شب به دستبوس می‌رسیدی و کلمات و نصایح راه نمای می‌شنیدی» موضوع توبهٔ غیاث الدین به دست شیخ و تلقین گرفتن ازوست چنانکه می‌گوید: «وزیر غیاث الدین را به یاد آمد و از حالی به‌حالی شد و در پای مبارك شیخ افتاد و بیخود شد معلومش شد که آن پیر (یعنی پیری که در سردابه خواجه را تسلیت داده و به‌آتیه امیدوار ساخته بود) شیخ بوده است و توبه کرد و تلقین ستاند و صمیم فؤاد به عمیم اعتقاد مشحون گردانید و همچنان در طریقهٔ عقیدهٔ تام و اعتقاد تمام ثابت القدم می‌بود تا شیخ به عالم بقا رحلت فرمود به زیارت

۱ـ صفوة‌الصفا، ص ۲۴۳ - ۲۴۲.

شیخ آمد و چون زیارت دریافت گفت که از این دلگیرتر و بروح‌تر مزاری در جهان ندیده‌ام و با ادام الله برکته گفت من توبه به دست مبارک شیخ کرده‌ام و تلقین گرفته و مرید و مخلص و معتقد».

داستان توبهٔ خواجه غیاث‌الدین وزیر به دست شیخ صفی‌الدین و تلقین ستاندن او از شیخ که در کتاب صفوة الصفا، به شرحی که گذشت، مندرج است در صورت صحّت و مطابقت با واقع دارای اهمیّت فراوان است. صاحب صفوة الصفا در پایان داستان بالا از قول خواجه غیاث‌الدین نکتهٔ دیگری که مؤیّد همین موضوع است نقل می‌کند و آن آگاهی خواجه از علم تصوّف و سابقهٔ معاملهٔ او به خدمت شیخ عماد الدین مرندی می‌باشد: «و من (یعنی خواجه غیاث الدین) علم تصوف نیکو دانسته‌ام و عملی نیز به خدمت شیخ عمادالدین مرندی ورزیده و این طریقهٔ شیخ از جمیع مختار و ممتاز دیدم شیخ را در این طریق طریقت و علم منهج حقیقت دریای موّاج دیدم».

۳ـ در صفحهٔ ۳۰۳ صفوة الصفا حکایتی راجع به نزول فرمودن شیخ قدّس سرّه در تبریز به خانقاه رشیدیه به التماس وزیر غیاث الدین مندرج است و در ضمن آن از بازگشتن شیخ به اردبیل و بیماری خواجه غیاث‌الدین و کس فرستادن شیخ به پرسش او سخن رفته.

۴ـ در حکایتی دیگر از استقبال خواجه غیاث‌الدین شیخ را و او را در خانقاه خود فرود آوردن یاد شده[1] و نیز از حکایت مذکور

۱ـ صفوة‌الصفا، ص ۲۹۱.

در صفحهٔ ۱۸۷ صفوة الصفا برمی‌آید که خواجه غیاث‌الدین وزیر را خانقاهی مخصوص در تبریز بوده است.

۵ ـ در حکایتی دیگر سماع صوفیانه در خانقاه منکوحهٔ خواجه غیاث‌الدین با حضور شیخ و خواجه غیاث‌الدین مذکور است[۱]. این حکایت حاکی‌است که عنایت خاندان رشیدی به تصوّف و طریقت تا جایی بوده که علاوه برخواجه رشیدالدین و خواجه غیاث‌الدین پرده نشینان حرم آن خاندان نیز نسبت به طریقت و مشایخ طریقت اعتقاد و ارادت داشته‌اند و بعلاوه از فحوای کلام برمی‌آید که خواجه غیاث‌الدین خود نیز در سماع صوفیانه شرکت می‌کرده است، و خطاب شیخ که وزیر غیاث‌الدین را «فرزند محمّد» خوانده و دستبوس کردن خواجه شیخ را جالب توجّه است. این حکایت نیز در فصل «سماع صوفیانه در دورهٔ ایلخانان» عیناً نقل شده.

***

موضوع عرفای عصر ایلخانان و آثار عرفانی آن دوره به علّت تفصیلی که دارد در ضمن این مقال نمی‌گنجد و ناگزیر از آن چشم می‌پوشیم.

---

۱ ـ صفوة‌الصفا، ص ۲۹۹ - ۲۹۸.

جامع‌التواریخ رشیدی
و
تاریخنویسی در دورۀ ایلخانان

تاریخنویسی در عهد ایلخانان

تاریخنویسی به اتفاق آراء محققان یکی از بزرگترین ویژگیهای ادبی و فرهنگی عهد ایلخانان ایران محسوب می‌شود و در هیچ دوره‌ای از ادوار ادبی ایران فنّ تاریخنویسی تا این حد پیشرفت نکرده و آثاری به عظمت و اهمیت کتابهای تاریخ روزگار ایلخانان به وجود نیامده است. البته نمی‌توان مؤلّفات پرارزش تاریخی دورهٔ سامانیان و غزنویان و سلاجقه را نادیده گرفت و مدّعی شد که تاریخنویسی از امتیازات ویژهٔ این روزگار است ولی با اینهمه دورهٔ مورد بحث این امتیاز را دارد که در زمانی کوتاه عظیم ترین و مهمترین آثار تاریخی را به عالم ادبیات تقدیم کرده است که از آن جمله چهار کتاب تاریخ جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدی و کتاب تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار معروف به تاریخ وصاف و تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی و بخصوص دو کتاب اوّل و دوم دارای ممیّزات منحصر بفرد می‌باشند.

علّامهٔ فقید میرزا محمّد خان قزوینی که در احیاء و تصحیح و طبع و نشر مدارك تاریخی و ادبی قرن هفتم و هشتم سهمی بزرگ دارد و بعضی از مدارك مهم ادبی و تاریخی این دوره به همّت و مباشرت مستقیم یا با همکاری و به تشویق و اعانت آن دانشمند به زیور طبع و تصحیح آراسته

شده دربارهٔ اهمیّت تاریخ و تاریخنویسی در دورهٔ ایلخانان چنین نوشته است : «معهذا کلّه (یعنی با وجود اینکه بعد از استیلای مغول شعر و ادب فارسی روی به تراجع نهاد و بازار شعر و ادب از رونق سابق افتاد) غریب این است که یك شعبهٔ مخصوصی از ادبیات یعنی فنّ تاریخ در عهد مغول رواجی تمام گرفت و ترقّی عظیم نمود و کتب نفیسه از بهترین کتب تاریخیّه که تا کنون به زبان پارسی نوشته شده است در آن تألیف شد»[1].

پروفسور ادوارد برون انگلیسی که با دوست ایرانی محقق و دانشمندش مرحوم قزوینی در افتخار احیاء مدارك ادبی و تاریخی ایران شریك است می‌نویسد : « تاخت و تاز مغول در قرن هفتم هجری چنانکه همه‌کس می‌داند بزرگترین ضربت و شدیدترین لطمه‌ای بود که بر ملل اسلامیه و تمدّن و علوم و ادبیات ایشان وارد آمد .... هرکس اندکی به علوم و ادبیات فارسی یا عربی مأنوس باشد البته ملاحظه کرده است که مابین کتب و مؤلفاتی که قبل از فتح بغداد و انقراض خلافت عربیّه تصنیف شده و کتبی که بعد از آن به عرصهٔ ظهور آمده تفاوت رتبه و اختلاف درجه تا چه اندازه است ، ولی یك شعبهٔ مخصوصی از ادبیات زبان فارسی را از این قاعدهٔ کلیّه باید استثنا نمود و آن کتب تاریخ است . در هیچ عصری ظهور این همه کتب تاریخیّه در زبان فارسی با این درجه از کمال و تحقیق و تنقیح سراغ نداریم »[2].

۱ـ مقدمهٔ جهانگشای جوینی ، ص د و ه .

۲ـ مقدمهٔ تاریخ گزیده چاپ لندن ، ص ج و د .

علّت نهضت تاریخنویسی در این دوره به نظر نگارنده چند چیز است:

۱ـ علاقه‌مندی مغول و سلاطین آن قوم به بقای ذکر و تخلید نام. ذکر این نکته لازم است که در کشور چین و اویغور هم کار ضبط وقایع گذشته در حدود معارف آنان معمول بوده است و این علاقه‌مندی به تاریخ و ترویج تاریخنویسی اختصاص به زمان سلطنت مغول در ایران ندارد. بسط قلمرو حکومت چنگیزخان تا اکناف چین و استفاده از سفرا و مطّلعین چینی در تهیهٔ موادّ تاریخ کبیر مغول و ثروت قومی مغول از لحاظ افسانه‌ها و اساطیر تاریخی باید در این باره مورد توجّه قرار گیرد.

حکایتی که قاضی منهاج سراج در طبقات ناصری از قول قاضی وحید الدین فوشنجی روایت کرده حاکی از علاقهٔ خاص چنگیزخان به بقای نام در صفحات روزگار است. قاضی پوشنجی که از اکابر خراسان بود به‌شرحی که در طبقات ناصری مذکور است بخدمت چنگیز افتاد. قاضی گوید: «بخدمت چنگیزخان قربت تمام یافتم و مدام ملازم درگاه او می‌بودم و پیوسته از من اخبار انبیاء و سلاطین عجم و ملوك ماضی می‌پرسید و می‌گفت: محمد یلوج علیه‌السلام از ظهور من و جهانگیری من هیچ اعلام داده بود؟ من عرضه داشتم احادیثی که در خروج ترك روایت کرده‌اند، برلفظ او رفت که: دل من گواهی می‌دهد که تو راست می‌گوئی. تا روزی در اثناء کلمات مرا فرمود که: از من قوی نامی باقی

خواهد ماند در گیتی از کین خواستن محمّد اغری ، یعنی سلطان محمد خوارزم شاه را برین لفظ می‌گفت ، و اغری به لفظ ترکی دزد باشد ، و این معنی برلفظ او بسیار می‌رفت که : خوارزم شاه پادشاه نبود دزد بود ، اگر او پادشاه بودی رسولان و بازرگانانِ مرا نکشتی که به اترار آمده بودند که پادشاهان رسولان و بازرگانان را نکشند . فی‌الجمله چون از من پرسید که : قوی نامی از من بخواهد ماند ؟ من روی برزمین نهادم و گفتم : اگر خان مرا به جان امان دهد یك کلمه عرضه دارم . فرمود که ترا امان دادم . گفتم : نام جائی باقی ماند که خلق باشند ، چون بندگان خان جمله خلق را بکشند این نام چگونه باقی ماند و این حکایت که گوید ؟ چون من این کلمه تمام کردم تیر و کمان که در دست داشت بینداخت و بغایت در غضب شد و روی از طرف من بگردانید و پشت بطرف من کرد . چون آثار غضب در ناصیهٔ نا مبارك او مشاهده کردم دست از جان بشستم و امید از حیات منقطع گردانیدم و با خود گفتم و یقین کردم که هنگام رحلت آمد ، از دنیا به زخم تیغ این ملعون خواهی رفت . چون ساعتی برآمد روی به من آورد و گفت : من تو را مردی عاقل و هوشیار می‌دانستم ، بدین سخن مرا معلوم شد که تو را عقلی کامل نیست و اندیشهٔ ضمیر تو اندکی بیش نیست ، پادشاهان در جهان بسیارند ، هر کجا که پای اسب لشکر محمد اغری آمده است من آنجا کشش و خرابی کردم باقی خلق که در اطراف دنیا و ممالك دیگر پادشاهانند حکایت من ایشان گویند »[۱].

۱ــ طبقات ناصری ، طبع لاهور به سال ۱۹۵۴ . ص ۶۶۴ - ۶۶۲ .

۲ـ وقوع حوادث بزرگ و حدوث وقایع مهم نیز یکی از علل پیشرفت فن تاریخنویسی و از عوامل تشویق مورّخان به ثبت و ضبط حوادث و وقایع بشمار می‌رود. دورهٔ مورد بحث از این لحاظ وضع مشخّص و ممتازی دارد و مسخّر شدن قلمرو خوارزمشاه به دست لشکریان مغول و انقراض خلافت عربیهٔ بغداد و فتح و قلع قلاع اُسماعیلیه و تشکیل امپراتوری وسیع و عظیم مغول و بسط دامنهٔ فتوحات مغول تا مرزهای مغرب زمین که هریك از مهمترین حوادث تاریخی جهان بشمار است این دوره را از طوفانی‌ترین و پرآشوب‌ترین ادوار تاریخ قرار داده است.

۳ـ برخورد افکار و آگاهیهای مختلف وایجاد روابط باملل اروپایی و دربارهای مسیحی و ورود اطلاعات و علوم و فنون چینی و مغولی به‌ایران از یك سو ذوق مورّخان فاضل و نکته سنجی چون خواجه رشیدالدین را به استفاده از این آبشخورهای جدید برانگیخت و از سوی دیگر نهضتی از لحاظ توجه به تاریخ ملل دیگر و کسب اطلاعات نسبةً صحیح از اوضاع تاریخی اقوام و امم به‌وجود آورد چنانکه در تاریخ کبیر رشیدالدین فضل‌الله علاوه بر مطالب دقیق و مفید راجع به تاریخ مغول و تاریخ خاندان چنگیز مطالب تازه‌ای که تا آن موقع در کتابهای تاریخ سابقه نداشت راجع به اقوام دیگر، غیر از ایرانیان و ترکان و مغولان، ضبط شده است.

۴ـ تأثیر شخصیت خصوصی ایلخانان نیز در مورد ما نحن فیه تردید ناپذیر است یعنی علاوه برعوامل کلّی و عمومی سه‌گانه که مذکور افتاد از تأثیر علاقهٔ شخصی و دانش و فضل و آگاهیهای بعضی از ایلخانان

نباید غافل بود چنانکه مسلّماً تشویق و ترغیب و ارادهٔ سلطان محمود غازان در به وجود آمدن جامع ترین تواریخ فارسی یعنی جامع‌التواریخ مؤثر بوده است . کاترمر معتقد است که افتخار به وجود آمدن کتاب جامع التواریخ به غازان خان متعلق است زیرا این پادشاه پیش‌بینی می‌کرد که مغولان در ایران با وجود تفوّقی که در آن وقت داشتند در طول مرور ایّام و در ضمن گذشت روزگار مستحیل در عنصر ایرانی خواهند شد و بنابراین خواست برای اعقاب خود یادگاری به صورت تاریخی جامع که شامل آثار و مآثر گذشته و اخبار و مفاخر حال ایشان باشد به زبان فارسی بجای گذارد .

معلوم نیست این نظر که غازان خان به ملاحظهٔ استهلاك واستحالهٔ قوم مغول در عنصر ایرانی و برای ایجاد یادگار و سندی مغولی خواجه رشیدالدین را به تألیف تاریخ کبیر وا داشته باشد تا چه اندازه صحیح است ولی مسلّم است که غازان خان از کودکی به داستانها و حکایات تاریخی و آگاهی از حوادث و وقایع ممالك و اقوام جهان دلبستگی داشته و از تاریخ اقوام مختلف بالاخص تاریخ مغول به کمال آگاه بوده و یکی از مراجع رشیدالدین در حل مشکلات و تکمیل اطلاعات تاریخی محسوب می‌شده است چنانکه وزیر رشیدالدین در جامع التواریخ ضمن داستان غازان (قسمت سوم حکایت اول) تصریحاً به این موضوع اشاره کرده می‌گوید : « و امّا آداب و عادات و ترتیب سلاطین و ملوك متقدم و متأخر به شرح داند که عادت و رسم هریك در رزم و بزم خوشی و ناخوشی

مطعوم و ملبوس و مرکوب و دیگر حالات و اشیاء چگونه بود و این زمان برچه وجه است و پیش هر طائفهٔ ازیشان مشروح گوید و تعجب نمایند و اما دانستن تواریخ و حکایات تاریخ مغولان که پیش ایشان به غایت معتبر است و اسامی آبا و اجداد و خویشان از زن و مرد و از آن امراء مغول قدیم و حدیث که در ممالك بوده‌اند و هستند او شعب ذیل هریك اکثر به شرح داند چنانکه از مجموع اقوام مغول بیرون پولاد آقا دیگری چنان نداند و جمله ازو یاد گیرند و این تاریخ مغول که نوشته شد اکثر از بند گیش استفادت نموده میسّر گشت و بسیاری از اسرار و حکایات مغول باشد که خویشتن داند و درین تاریخ نوشته نشد و تواریخ ملوك عجم و اتراك و هند و کشمیر و ختای و دیگر اقوام علی اختلاف طبقاتهم بیشتر داند و پیش هر قومی گوید و متحیّر شوند»[۱].

۵ ـ فضل خاندان های رشیدی و جوینی در این باره نیز چون موارد دیگر ثابت است و این فضل و افتخار از دو لحاظ می‌باشد: هم از لحاظ تشویق و ترغیب مورّخان نظیر دیگر فضلا و علما و ادبا و هم از جهت تألیف و تصنیف شخصی، چنانکه از سه تاریخ بزرگ و رتبهٔ اول دورهٔ ایلخانی یعنی تاریخ جهانگشای و جامع التواریخ و تاریخ وصّاف نخستین تألیف یکی از اعضای خاندان جوینی و دومی تألیف مؤسس خانوادهٔ رشیدی و سومی (تاریخ وصاف) نژاد از دو سو دارد یعنی از جهت مطلب و مضمون ذیل جهانگشای جوینی است و از جهت توفیق مؤلّف در تألیف

۱ـ تاریخ مبارك غازانی، به تصحیح کارل یان، ص ۱۷۱.

و عرضه داشتنش به حضور غازان و اولجایتو مرهون عنایت و وساطت خواجه رشید. تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی نیز رشحه‌ای از عین الحیوة عنایت و تربیت رشیدالدین و توجّه او به اهل علم و مباحث علوم عموماً و علم تاریخ خصوصاً می‌باشد و صاحب گزیده خود به این معنی گواهی می‌دهد: «اکثر اوقات شریفهٔ آن جهان معدلت و دولت و آسمان فضل و رأفت (خواجه رشیدالدین) به مجالست اهل علم و مباحث علوم عموماً و خصوصاً علم تواریخ که فوائد آن نامحصورست از تفکّر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال ایشان و تجارب در مهمّات و مصالح ملك و آثار دولت هرطائفه و سبب نکبت هر قومی و تمرّن نفس بر مصائب دنیا از قرون ماضیه و اُمم سالفه و غیر ذلك مما لایُحصی مستغرق یافت... این بندهٔ دولت خواه (حمدالله مستوفی) نیز در زوایای آن مجلس به استماع فوائد آن مباحث مستفید می‌شد و این معنی محرّض مطالعه و مراجعت با کتب تواریخ می‌گشت، بعد از مطالعات والاستفادات این فن را طویل الذیل یافتم و مجال سخن در آن وسعتی هرچه تمامتر دیدم..»[۱].

چون بحث دربارهٔ مختصات تاریخنویسی در دورهٔ ایلخانان ایران از حوصلهٔ این مختصر بیرون است و ورود در چنین بحثی ما را از پرداختن به موضوع «دو کاشانی» یا «مؤلّف واقعی جامع‌التواریخ و صحّت انتساب آن به خواجه رشیدالدین» بازخواهد داشت در اینجا فقط به‌دادن فهرستی اجمالی از کتاب های مهّم تاریخ که در دورهٔ ایلخانان تألیف شده است

۱ــ تاریخ گزیده، چاپ لندن، ص ۴ مقدمه.

اکتفا می‌کنیم[۱].

کتابهای تاریخی که در دورهٔ ایلخانان تألیف شده است

اهمّیّت تاریخنویسی در عهد ایلخانان فقط از لحاظ کیفیت و تألیف شدن چند کتاب تاریخ مهمّ در آن روزگار نیست بلکه از لحاظ کمّیّت و تعداد مؤلفات تاریخیّه نیز این دوره اهمیت خاصی دارد و نگارنده سعی می‌کند کتابهای مهم تاریخی عصر مزبور را ، اعمّ از فارسی و عربی و منثور و منظوم ، با اشارهٔ اجمالی به مشخصات هریك نام ببرد و توضیحاً می‌افزاید که مقصود نگارنده اشارهٔ اجمالی به کتابهای تاریخ است که در روزگار ایلخانان نگارش یافته‌اند نه معرّفی منابع و مآخذ تاریخ ایلخانی :

* ۱ـ **جامع التواریخ رشیدی** . دربارهٔ این کتاب مستقلا بحث خواهیم کرد. برای اهمیت جامع التواریخ و مآخذ و منابع و تقسیم بندی آن به منابع زیر مراجعه شود :

مقدّمه بر تاریخ مغول از ادگار بلوشه ـ مقدّمه و حواشی مبسوط اتین کاترمر بر قسمتی از جامع‌التواریخ (قسمتی از جزء سوم از مجلّد اول یعنی تاریخ هولاکو) ـ مقدّمهٔ تاریخ گزیده چاپ لندن ـ مقدّمهٔ قزوینی برجهانگشای ـ تاریخ ادبی برون ج ۳ (ترجمهٔ فارسی از ص ۸۴ ببعد) ـ مقالهٔ استاد مینوی تحت عنوان « جامع التواریخ رشید الدین فضل‌الله

۱ـ برای آگاهی از ارزش و طبقه بندی منابع تاریخ و اختلاف شیوهٔ تاریخ نویسی مورّخان دربارهٔ مسائل عصر مغول رجوع شود به : همین کتاب ، فصل « اختلاف لحن مورّخان ایرانی و عرب دربارهٔ حوادث مصر و شام » ، ص ۹۶ - ۷۰ .

همدانی وزیر » در شمارهٔ ۴ سال هفتم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران - سبك شناسی بهار ج ۳ ص ۱۷۱ ببعد .

* ۲- **تاریخ جهانگشای جوینی** تألیف علاءالدین عطاملك جوینی، یکی از مهمترین کتابهای تاریخ که در دورهٔ ایلخانان مغول نگارش یافته است . تاریخ جهانگشای زماناً مقدّم بر دو تاریخ مهمّ دیگر آن دوره یعنی جامع التواریخ و تاریخ وصّاف می‌باشد و مرحوم قزوینی نوشته است که شاید رتبهٔ نیز بر آن دو سمت تقدّم داشته باشد ولی با توجّه به مزایای منحصر به فرد تاریخ کبیر رشیدی به نظر نمی‌آید این احتمال علامهٔ فقید دربارهٔ تقدم رتبهٔ جهانگشای جوینی بر جامع التواریخ قابل قبول باشد . این تاریخ برای اطلاع از احوال مغول بخصوص شعبه‌ای که در ایران سلطنت کرده‌اند یکی از مسلّم‌ترین و معتبرترین مدارك محسوب می‌شود[1].

* ۳- **تاریخ تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار** معروف به **تاریخ وصّاف** تألیف شرف الدین عبدالله بن عزالدین فضل‌الله شیرازی

۱- از عطاملك مصنف جهانگشای جوینی رساله‌ای موسوم به **تسلیة الاخوان** در دست است که مشتمل است بر ذکر مصائب و محنی که در حدود سنهٔ ۶۸۰ به واسطهٔ سعایت مجدالملك یزدی برمصنف کتاب وارد شد تا خلاصی وی از حبس به فرمان اباقا . **رسالهٔ مجهولة الاسم** دیگری از همو وجود دارد که عطاملك آن را بلافاصله بعد از تسلیة الاخوان تألیف نموده و مضامین آن متمم تسلیة الاخوان و دنبالهٔ رشتهٔ همان وقایع است تا جلوس سلطان احمد و قتل مجدالملك یزدی . رجوع کنید به مقدمهٔ مرحوم قزوینی برجهانگشای ، ص مج و عب و عج و عد و عه .

معاصر رشیدالدین فضل‌الله و پسرش خواجه غیاث‌الدین محمّد که از خواصّ و بستگان خاندان رشیدی بوده. وقایع مندرجه در تاریخ وصاف مربوط به سالهای ۷۲۸ - ۶۵۶ یعنی از فتح بغداد به دست هولاکو تا اواسط سلطنت ابوسعید است. عبدالله بن فضل‌الله شیرازی صاحب این تاریخ تمام مجلّدات ثلثهٔ جهانگشای را ملخّصاً به آخر جلد چهارم ازکتاب خود ملحق ساخته است و اصولا تاریخ وصاف به تصریح مؤلّف در دیباچهٔ آن ذیل جهانگشای‌است و از همان جا که تاریخ جهانگشای قطع می‌گردد یعنی از سنهٔ ۶۵۵ شروع می‌شود. ادیب شرف‌الدین عبدالله تاریخ خود را به وساطت وزیر رشیدالدین به حضرت ایلخانی عرضه داشت و مورد عنایت اولجایتو قرار گرفت. در مکاتبات رشیدی (مکتوب ۷) نیز از مولانا شرف‌الدین وصاف به مناسبتی یاد شده است. در این مکتوب که خواجه رشیدالدین به خواجه معروف خواهر زادهٔ خود نوشته است می‌گوید: «... هم در آن ساعت به وصّاف اوصاف یعنی مولانا شرف‌الدین وصاف فرمودم تا دویرلیغ همایون و دو منشور میمون که حکمت لقمانی و فصاحت سحبانی در او مدرج باشد بنویسد». از این اشاره معلوم می‌شود وصّاف اوصاف مولانا شرف‌الدین وصّاف که او را شاغل شغل استیفا در دولت ایلخانان نوشته‌اند، دبیری و منشگیری مخصوص وزارت عظمی و یا شغلی نظیر آن داشته و مناشیر و فرمانهای صادره از مقام وزارت را او می‌نوشته است.

* ۴ - **تاریخ گزیده** تألیف حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر المستوفی القزوینی که خلاصه و تقلید مانندی است از جامع‌التواریخ

و در سال ۷۳۰ تألیف شده . از مؤلفات حمدالله مستوفی علاوه بر تاریخ گزیده از ظفرنامه و نزهة القلوب باید نام برد . افتخار تألیف تاریخ گزیده نیز نصیب رشیدالدین می‌شود زیرا چنانکه دیدیم درك محضر وزیر رشیدالدین و استفاده از افادات آن کان علم و فضل حمدالله را به تألیف این تاریخ محرّض آمده . طرح کتاب بسیار مفصّل است و از وسعت مندرجات و متوسط بودن حجم آن (تقریباً ۱۷۰ هزار کلمه) معلوم می‌شود که این کتاب صورت یك خلاصه و یادداشت تاریخی را دارد و هیچگونه بسط و تفصیل امور را از آن نباید انتظار داشت . اگر چه جامع‌التواریخ منبع اصلی تاریخ گزیده بوده است ولی نباید تصوّر کرد این کتاب هیچگونه ارزشی ندارد و تقلیدی ناچیز بیش نیست بلکه شامل مطالب مخصوص بسیار می‌باشد که در جای دیگر یافت نمی‌شود .

* ۵ ـ **ظفرنامه یا تاریخ منظوم مغول از صاحب تاریخ گزیده** شامل متجاوز از پنجاه هزار بیت . دربارهٔ این منظومهٔ عظیم که تا امروز تقریباً ناشناس مانده است در فصول آینده بیشتر سخن خواهیم گفت . حمدالله مستوفی توفیق اتمام این منظومه را نیافت و آن را ناتمام رها کرد[۱] .

* ۶ ـ **شاهنامهٔ منظوم مغول از شمس‌الدین کاشانی** که سراینده به‌اشارهٔ سلطان محمود غازان آن را به رشتهٔ نظم کشیده است . اساس این

۱ـ نسخهٔ بسیار ممتاز نفیسی از این کتاب در موزهٔ بریتانیا موجود است . رك به ذیل فهرست ریو ص ۱۷۴ - ۱۷۲ . ایضاً رك به مقدمهٔ قزوینی برجهانگشای جلد اول ص د ، و جلد سوم تاریخ ادبی برون (ترجمهٔ فارسی تحت عنوان از سعدی تا جامی) ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و نیز مقدمهٔ تاریخ گزیده چاپ لندن .

منظومه مثل ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی همان تاریخ مغول است و در حقیقت در همان موقعی که شمس‌الدین کاشانی به امر غازان مشغول نظم شاهنامهٔ مغول بود حمدالله مستوفی نیز به اشارت و تحت حمایت وزیر رشیدالدین به این‌کار اشتغال داشت . دربارهٔ منظومهٔ شمس کاشانی در این فصل و فصول آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد .

* ۷ـ **شاهنشاه‌نامه یا چنگیزنامهٔ احمد تبریزی** که در ۱۸۰۰۰ بیت سروده شده و مشتمل بر حوادث تاریخ مغول است تا سنهٔ ۷۳۸ هجری . این منظومه بنام سلطان ابوسعید موشّح است . برای آگاهی از مشخصات نسخهٔ خطی این کتاب که در سنهٔ ۸۰۰ هجری مطابق ۱۳۹۷ میلادی استنساخ شده رجوع کنید به ذیل فهرست نسخ فارسیهٔ موزهٔ بریتانیا شمارهٔ ۲۰۱ صفحهٔ ۱۳۵ .

* ۸ ـ **تاریخ سلطان محمّد اولجایتو** از ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی . این کتاب صغیرالحجم عظیم النفع یکی از منابع اصیل و مهم دورهٔ ایلخانی بشمار می‌رود و مؤلّف آن ابوالقاسم عبدالله کاشانی معاصر رشیدالدین وزیر و از همکاران او در تألیف جامع التواریخ بوده است . چون بزودی دربارهٔ این کتاب و ادّعای مؤلّف آن دربارهٔ جامع‌التواریخ رشیدی به‌تفصیل سخن خواهیم گفت در اینجا به همین اشارهٔ مختصر اکتفا می‌ورزیم .

* ۹ـ **روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب** معروف به **تاریخ بناکتی** لابی سلیمان داود بن ابی‌الفضل محمّد البناکتی که در سنهٔ ۷۱۷ تألیف شده و نظیر تاریخ گزیده تلخیص و تقلیدی از

جامع‌التواریخ رشیدی است و از این لحاظ از تاریخ گزیده نیز بیشتر تحت تأثیر تاریخ رشیدالدین است[1]. این کتاب یکی از آیات باهرهٔ تأثیر سبک تاریخنویسی رشیدالدین فضل‌الله در فنّ تاریخنویسی است چنانکه فصول راجعه به طوایف غیر مسلمان که تقریباً بیش از نصف کتاب را شامل است و شرح خالی از تعصّبی که در مورد مبادی عقاید و مذاهب ملل غیر مسلم داده مؤیّد این نظر می‌باشد[2].

* ۱۰ـ **مجمع‌الانساب** لمحمّد بن علی بن محمّد بن حسین بن‌ابی‌بکر الشبانکارهٔ که در زمان سلطنت ابوسعید به سال ۷۳۳ تألیف شده است و ظاهراً این کتاب در دو نسخه نگاشته شد. یکی در سنهٔ مذکوره و دومی سه سال‌بعد یعنی یك سال بعد از وفات ابوسعید. به قراری که دکتر اته تحقیق کرده است پس از غارت ربع رشیدی و خانهٔ غیاث‌الدین محمّد بن رشیدالدین در تبریز نسخهٔ اولی این کتاب از میان رفت و معدوم گردید

۱ـ رك به مقدمهٔ برون برتاریخ گزیده چاپ لندن و نیز به تاریخ ادبی همان دانشمند ص ۱۲۳ و مقدمهٔ مرحوم قزوینی برجهانگشای جوینی ص د متن و پاورقی ۶ و به فهرست ریو ص ۷۹ و ۸۰.

۲ـ مؤلف تاریخ بناکتی از اهل ماوراء النهر بوده و در دربار غازان سمت ملك الشعرائی داشته و اطلاعاتی که در بارهٔ ملل غیر مسلمان در کتاب خود آورده و از اماکنی مانند پرتقال و لهستان و بوهمی و انگلند و ایرلند و اسکاتلند و کاتالونی و لومباردی و پاریس اسم برده و شرحی که در مورد امپراتوران روم و سلسلهٔ پاپ ها و مجالس شوراهای عیسویان و دیگر حوادث مغرب زمین ذکر کرده در کتاب های تاریخی قبل از مغول مطلقاً و در تواریخ بعد از مغول جز چند کتاب بی‌سابقه است. به‌شرح فشرده و دقیقی که پروفسور برون در این‌باره در تاریخ ادبی خود آورده رجوع شود، ص ۱۲۳ تا ۱۲۵.

و مؤلّف دوباره از حافظهٔ خود آن را تألیف کرده و مطابق نظر اته این تألیف ثانوی در سنهٔ ۷۴۳ هجری انجام گرفته است. محمد بن علی شبانکارهٔ نیز مانند فخر بناکتی هم شاعر و هم مورّخ بوده[۱].

* ۱۱ـ **تاریخ فتح بغداد** یا رسالهٔ **«کیفیّت واقعهٔ بغداد»** از خواجه نصیرالدین طوسی. ذیلی است مختصر که خواجه در شرح فتح بغداد به جهانگشای ملحق کرده است و در آخر جلد سوم بعضی از نسخ جهانگشای موجود است و به ذیل جهانگشای معروف شده. این رساله در ذیل تاریخ جهانگشای جوینی به تصحیح علامهٔ فقید قزوینی در اروپا چاپ شده است و در ایران نیز در مجلّهٔ تقدّم و در کتاب سرگذشت خواجه نصیر به طبع رسیده. ابن عبری آن را به عربی ترجمه کرده و در کتاب مختصرالدول آورده است و یکبار دیگر محمّد صادق حسینی این رساله را به عربی ترجمه و در شمارهٔ اوّل سال چهارم مجلّهٔ المرشد چاپ بغداد در سال ۱۱۴۷ قمری منتشر کرده است[۲].

* ۱۲ـ **مختصرالدول** تألیف ابوالفرج غریغوریوس بن اهرون الطبیب الملطی المعروف بابن العبری المتوفی سنة ۶۸۵ از نصارای یعقوبیه ساکن مراغه که کتاب خود را به زبان عربی نوشته و اختصاری است به قلم خود

۱ـ رك به مقدمهٔ جهانگشای جوینی ص ه، و تاریخ ادبی برون ج ۳ ص ۱۲۵ و ۱۲۶، و به شرح مفیدی که در فهرست ریو ص ۸۳ آمده است و نیز ببینید فهرست کتابخانهٔ دفتر هندوستان نمرهٔ ۲۱ و ۲۲ را.

۲ـ برای توضیحات بیشتر و نسخ خطی این رساله رك به مقدمهٔ قزوینی برجهانگشای، ص عه و صط و ق. نیز رك به سرگذشت خواجه‌نصیر فصل «تاریخ».

مؤلّف از تاریخ کبیر سریانی او[۱].

* ۱۳ـ Chronicon Syriacum یا تاریخ عام سریانی از مؤلف مختصرالدول به زبان سریانی که چند بار در اروپا به طبع رسیده است و تاریخ خوارزمشاهیه و اسماعیلیه و مغول را از جهانگشای نقل کرده و مختصرالدول اختصاری است از همین کتاب.

۱۴ـ **نظام التواریخ** که تاریخ مختصری است در طبقات مختلفهٔ سلاطین ایران لقاضی القضاة ناصرالدین ابوالخیر (یا ابوسعید) عبدالله بن عمر بن محمد بن علی البیضاوی صاحب تفسیر معروف به «تفسیر بیضاوی». این کتاب در سنهٔ ۶۷۴ تألیف شده. پروفسور برون می‌نویسد: «به قلم مؤلف ظاهراً تا سنهٔ ۶۸۳ هـ - ۱۲۸۴ م. بر آن اضافاتی بعمل آمده و نیز احتمالا به‌دست نویسندهٔ دیگری در سنهٔ ۶۹۴ هـ - ۱۲۹۴ م. تحریر آن ادامه یافته است و مشتمل است بر خلاصه‌ای از تاریخ عمومی از زمان آدم ابوالبشر تا سالی که فوقاً ذکر شد»[۲]. این کتاب تاکنون چاپ نشده و به قول برون «ظاهراً شایستگی طبع را نیز ندارد»[۳].

۱ـ رك مقدمهٔ قزوینی برجهانگشای ص عح و عط، و بروکلمن ج ۱ ص ۳۴۹، و تاریخ ادبی برون ج ۳ ص ۱۳ و ۷۳، و تاریخ مختصرالدول طبع بیروت ۱۹۵۸ (مقدمه).

۲ـ تاریخ ادبی برون، ج ۳، ص ۱۲۲. برای مزید آگاهی از این تاریخ به فهرست کتب فارسی ریو، ص ۸۲۴ - ۸۲۳ رجوع کنید.

۳ـ مؤلف این تاریخ مولانا قاضی ناصرالدین بیضاوی از اقران مولانا قطب‌الدین شیرازی و از تشریف یافتگان وزیر رشیدالدین به «نقداً الفی دینار - پوستین‌سمور ۱- مرکوب مع سرجه ۱» همان «قاضی‌القضاة ابوسعید ناصرالدین←

۱۵ـ **کتاب مسالک الابصار فی ممالک الامصار** تألیف شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل‌الله الکاتب الدمشقی متوفی در سنهٔ ۷۴۹. این کتاب در بیست مجلّد بزرگ تألیف شده و قسمت عمدهٔ آن

← عبدالله البیضاوی عالم معقول و منقول و محقق فروع و اصول فرزند امام الدین عمر بن فخرالدین محمد بن صدرالدین علی‌الشافعی» مذکور در حبیب‌السیر ضمن افاضل و دانشمندان زمان ارغون خان است. از تألیفات او تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ است. مرحوم قزوینی نوشته است: قاضی بیضاوی «در سنهٔ ۶۸۵ به قول مشهور (یا در یکی از سنوات ۶۸۲-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۵-۶۹۶-۷۰۸-۷۱۰-۷۱۶-۷۱۹ که همهٔ این اقوال برحسب اختلاف مورخین روایت شده) در تبریز وفات یافت و همانجا در گورستان چرنداب مدفون شد» شدالازار ص ۷۷ ح ۲. از جملهٔ شروحی که برکتابهای او نوشته شده یکی شرحی است که شیخ روح الدین بن شیخ جلال الدین طیار (رك شدالازار ص ۲۱۱) بر کتاب مصباح قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی نگاشته است و همچنین سید برهان الدین العبری (رك شدالازار ص ۲۱۴ - ۲۱۳) از مشاهیر علمای قرن هشتم هجری مصنفات قاضی بیضاوی را مانند منهاج و طوالع و غایة القصوی و مصباح شرح نموده. فخرالدین احمد بن الحسن بن یوسف جاربردی ساکن تبریز و متوفی در همان شهر از جملهٔ شاگردان قاضی است (رك شدالازار ص ۳۶۳ ح ۳). برای شرح احوال قاضی بیضاوی به این منابع رجوع شود: وصّاف ۲۰۵-۲۰۶. تاریخ گزیده ۸۱۱. شیرازنامه ۱۳۶. یافعی ۴ : ۲۲۰. سُبکی ۵ : ۵۹. حبیب السیر جزء اول ج ۳. بغیة الوعاة ۲۸۶. روضهٔ اطهار حشری ۱۲۴ - ۱۲۶. کشف الظنون در «انوارالتنزیل (و اسرارالتأویل)». فارسنامهٔ ناصری ۲ : ۱۸۳. فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریتانیا از ریو ص ۸۲۳ - ۸۲۴. طرائق الحقائق ۲ : ۲۹۶ - ۲۹۸ (ایضاً چاپ دیگر به تصحیح محمد جعفر محجوب، جلد دوم، ص ۶۶۶-۶۶۲). معجم المطبوعات العربیة ۶۱۶-۶۱۸. قاموس الاعلام ج ۲ ص ۱۴۴۰. مکاتبات رشیدی ۵۷ متن و حاشیه. تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج اول ص ۴۱۶.

در تاریخ و جغرافیی است و در سنهٔ ۷۳۸ نگارش یافته . در کتابخانهٔ ملّی پاریس فقط پنج جلد متفرق از این بیست جلد موجود است . Baron de Slane در فهرست نسخ عربیّهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس دربارهٔ این کتاب می نویسد : دائرة المعارف عظیم جغرافیایی و تاریخی و تذکرهٔ رجال تألیف شهاب الدین العمری (احمد بن یحیی بن فضل‌الله) الدمشقی . مجلّد اوّل موجود در کتابخانهٔ ملی پاریس (تحت شمارهٔ Fonds arabe 2325) شامل باب سوم تألیف است (ظاهراً بارون دوسلان در این باره اشتباه کرده است و راجع به آن توضیحی در پایان این مبحث خواهیم داد) که از هند و سند و امپراتوری چنگیزخان و اخلاف او و امپراتوری خان بزرگ و ملوك توران و سلاطین ایران و بالاخره گیلان و کردها و لرها و ترکان آسیای صغیر و قسطنطنیه و مصر و شام بحث می‌کند . کاترمر یادداشت ممتع و مفیدی دربارهٔ این نسخهٔ خطی با منتخبات کافی از متن در سیزدهمین مجلد Notices et Extraits دارد . نسخهٔ مورد بحث که نویسندهٔ فهرست آن را شامل باب سوم دانسته است از « النوع الثانی فی ذکر ممالك الاسلام جملةً » آغاز می‌شود . فهرست این مجلد ، که مشتمل برنوع دوم است ، دارای چهارده باب می‌باشد که از « الباب الاول فی مملکة الهند و السند » آغاز می‌شود و به « الباب الرابع عشر فی مملکة الاندلس » خاتمه می‌یابد . باب ثانی از نظر تاریخ ایران و دورهٔ مغول اهمیت بسزایی دارد و مشروح فصول آن چنین است : « الباب الثانی فی ممالك جنکزخان و فیه فصول الفصل الاول فی الکلام علیهم

جُملیّاً الفصل الثانی فی مملکة القان علیهم الکبیر صاحب التخت و هو صاحب الصین والخطا الفصل الثالث فی التورانیین وهم فرقتان الفرقةالاولی فی ماوراءالنهر الفرقة الثانیة فی خوارزم الفصل الرابع فی‌الایرانیین ».

برای شرح چهار مجلّد دیگر (از شمارهٔ 2326 تا 2329 فهرست نسخ عربیّهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس) رجوع شود به فهرست Baron de Slane .

مرحوم علّامه قزوینی نیز در مقدمهٔ ممتع خود بر تاریخ جهانگشای مجلّد مضبوط تحت شمارهٔ Arabe 2325 را که حاوی اخبار راجع به‌مغول و ظهور چنگیزخان است جلد سوم دانسته است (رك مقدمهٔ قزوینی برجهانگشای ص ف متن و پاورقی) . ولی نگارنده محملی برای تشخیص نویسندهٔ فهرست نسخ عربیّه و همچنین مرحوم علامه قزوینی راجع به اینکه مجلد مذکور جلد سوم کتاب مسالك الابصار فی ممالك الامصار باشد در اصل نسخه پیدا نکرد در حالی که « النوع الثانی » به وضوح تامّ و صراحت کامل ذکر شده است .

۱۶ـ المختصر فی تاریخ البشر یا المختصر فی اخبار البشر

تألیف ابی‌الفدا شاهزادهٔ حماة متوفی در ۷۳۲ هجری[1] .

۱ـ رك بروکلمن ج ۲ ص ۴۴ ـ لغت نامهٔ دهخدا ذیل « ابوالفداء » ـ برای اختصارات این تاریخ رجوع کنید به کشف الظنون ذیل « المختصر فی اخبار البشر » . برای نسخهٔ خطی این تاریخ که از طرف مؤلف تصحیح و تحشیه شده رجوع کنید به فهرست نسخ عربیهٔ بارون دوسلان شمارهٔ 1508 و شماره‌های 1509ـ1513 . ایضاً رجوع شود به :

Recueil des historiens orientaux des croisades, T.I , P. 747_750

همچنین رجوع شود به : کتاب حاضر ، ص ۹۲ - ۹۱ .

۱۷ـ **مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار** تألیف محمود بن محمّد المشتهر بالکریم الاقسرایی که در سال ۷۲۳ هجری تألیف شده و به سال ۱۹۴۴ مسیحی در آنقره به تصحیح دکتر عثمان توران با نفاست به چاپ رسیده است.

۱۸ـ **آثارالبلاد** از زکریا بن محمد قزوینی متوفی به سال۶۸۲ هجری. این کتاب متضمن مطالب مفید فراوانی است و بخصوص از لحاظ اشاراتی که راجع به نوزده نفر شاعر بزرگ فارسی زبان کرده در عالم تحقیق ادبیات فارسی ارزش خاص دارد. پروفسور برون معتقد است که بعد از کتاب لباب الالباب محمّد عوفی و چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی که از میان کتب قدیمی فارسی موجود شرح حال شعراء عجم را به اسلوب منظمی کم و بیش ذکر کرده‌اند مندرجات کتاب آثارالبلاد در غالب موارد قدیمترین منبع اطلاع است که در دست می‌باشد[۱].

۱۹ـ **کتاب الفخری** تألیف صفی‌الدین محمّد بن علی بن محمّد بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی که در سال ۷۰۱ کتاب الفخری را تألیف کرده و چندین فقره به اسم و رسم از جهانگشای نقل نموده. پدر مؤلف تاج الدین معروف به ابن الطقطقی از مشاهیر متمولین عراق بود و داستان مخالفت او با عطاملک و کشته شدنش به تحریک او و ضبط و مصادرهٔ

۱ـ رك برون ۷۳ - ۷۴ - ۷۵. ذکر این کتاب جزء کتب تاریخیهٔ دورهٔ مغول چندان مناسب نبود ولی به علت اهمیت خاصی که از لحاظ تراجم شعرای فارسی زبان دارد ذکر آن را لازم دیدیم.

جمیع املاك و اموال و ذخایر او به امر عطاملك معروف و مشهور است. اسم حقیقی کتاب الفخری منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء (رك ص ۳ از مقدّمهٔ کتاب تجارب السلف به تصحیح و اهتمام مرحوم عباس اقبال) است که به‌علّت تألیف آن به نام فخرالدین عیسی بن ابراهیم صاحب موصل به الفخری مشهور شده. برای طبعهای کتاب الفخری به سعی مستشرقین اروپایی به مقدّمهٔ مرحوم اقبال بر تجارب السلف ص ب و همچنین مقدمهٔ مرحوم علامه قزوینی بر جهانگشای جوینی ص ید و ف رجوع شود. این کتاب را « الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة » نیز نامیده‌اند.

۲۰ـ **تجارب السلف** در تواریخ خلفا و وزرای ایشان تألیف هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی که کتاب خود را به سال ۷۲۴ بنام اتابك نصرة الدین احمد بن یوسف شاه براساس ترجمه از کتاب الفخری باتصرّفات بسیار نوشته است. هندوشاه مؤلّف کتاب تجارب‌السلف از دو لحاظ با آذربایجان و دستگاه ایلخانان رابطه دارد: نخست از لحاظ کیرانی الاصل بودن و دوم از جهت انتساب به خاندان جوینی[1].

۲۱ـ **زبدة التواریخ** ابوالقاسم عبدالله کاشانی مؤلّف تاریخ سلطان محمّد اولجایتو. چون دربارهٔ تاریخ مزبور مفصلا در ضمن مبحث حاضر توضیح داده خواهد شد فعلاً به همین اشارهٔ مختصر اکتفا می‌کنیم[2]. این

۱ـ رجوع شود به مقدمهٔ ممتع مرحوم عباس اقبال به کتاب تجارب‌السلف.

۲ـ برای زبدة التواریخ رجوع شود به منابع زیر: کاتالوگ پرچ ←

زبدة التواریخ نباید با زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو اشتباه شود.

۲۲- **تلخیص مجمع الآداب فی معجم الاسماء و الالقاب و الحوادث الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابعة** از کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد بن ابی المعالی شیبانی بغدادی معروف به ابن‌الفوطی و یا ابن‌الصابونی یکی از مورخان و وقایع نویسان قرن هفتم که به واسطهٔ شاهد و ناظر بودن در وقایع جاریهٔ آن عصر و طول عمر نوشته‌های او ذیقیمت است. در سال ۶۴۲ متولّد شده و در ۱۴ سالگی در بغداد اسیر گشته تا اینکه در ۶۶۰ آزاد شده و به خدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسیده به تکمیل دانش و فنون خویش پرداخته است و چون صاحب خطی نیکو بود آثار خواجه و کتب دیگر را برای او استنساخ می‌کرد. ابن‌الفوطی متجاوز از ده سال در کتابخانهٔ عظیم رصدخانهٔ مراغه مشغول کار بوده است. مدّتی هم کتابدار کتابخانهٔ مستنصریهٔ بغداد بوده. در زمان ارغون خان و غازان خان و سلطان ابوسعید در دستگاه حکومت مقام و منزلتی داشته با وزراء و اعیان و رجال و علما مربوط بوده است. ابن الفوطی در سال ۷۲۳ وفات یافته[1].

← تحت شمارهٔ 368 - مقدّمه بر تاریخ مغول از بلوشه ص 140 متن و پاورقی1- نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز شمارهٔ سوم سال دوازدهم، حواشی مرحوم قزوینی ص ۲۹۴ - این کتاب جزو منابع تاریخ گزیده نیز ذکر شده است - کشف‌الظنون در «زبدة التواریخ».

۱- رك به کتاب سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیر ص ۲۵. ایضاً رجوع شود به کتاب شدالازار ص ۵۳۳ - ۵۳۴ (ح) و نیز برای اطلاعات مفیدی که راجع به دورهٔ ایلخانی از کتاب تلخیص مجمع الآداب مستفاد است رك مکاتبات رشیدی صفحات ۵۸ ح ۲ و ۶۰ ح ۱ و ۱۳۷ ح ۱ و ۱۶۱ ح ۵ و ۳۴۲ و ۳۴۶ - ۳۴۷ و ۳۶۶ - ۳۶۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹.

۲۳ـ الاوامر العلائیّة فی الامور العلائیّة [۱] یا تاریخ مشهور ابن بیبی. در لغت نامهٔ دهخدا آمده است که از احوال این نویسنده و مورّخ ایرانی در قرن هفتم چیزی در دست نیست جز اینکه کتاب خود الاوامر العلائیّه فی الامور العلائیّه را در تاریخ سلاجقهٔ آسیای صغیر به زبان فارسی نوشته و سلطنت علاءالدین کیقباد را به تفصیل شرح داده و کتاب را به علاءالدین عطاء جوینی اهداء کرده است [۲].

نسخهٔ خطی نفیس این تاریخ عظیم و کم‌نظیر که تحت شمارهٔ ۲۹۸۵ جزء نسخ خطّی کتابخانهٔ ایاصوفیا محفوظ بوده است به سال ۱۹۵۶ میلادی جزء مجموعهٔ انتشارات تاریخ ترك در آنکارا طبع شده است.

هوتسما (Houtsma) مستشرق فرانسوی در مقدّمهٔ سودمندی که به مختصر سلجوقنامهٔ ابن‌بیبی نوشته اطلاعات مختصر و مفیدی با تتبع در مختصر سلجوقنامهٔ ابن‌بیبی در بارهٔ مؤلّف اصل یعنی ناصر الملّة والدین یحیی بن محمّد المعروف بابن البیبی به دست آورده‌است. هوتسما از وجود نسخهٔ اصل تاریخ سلجوقنامهٔ ابن‌بیبی آگاهی نداشته و احتمال نمی‌داده است که نسخی از آن وجود داشته باشد و به همین علّت برای تجسّم و تصویر تاریخ ابن‌بیبی از «مختصر فارسی» و «ترجمهٔ ترکی» آن استمداد

۱ـ نام کتاب تاریخ سلاجقهٔ روم ابن‌بیبی را «الاوامرالعلائیة فی الامور العلائیه» نیز ضبط کرده‌اند. رك ص 58 مقدمهٔ ترکی کتاب مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار که با مقدمه و تصحیح و حواشی دکتر عثمان توران به سال ۱۹۴۴ در آنقره به طبع رسیده است.

۲ـ لغت نامهٔ دهخدا، آ ـ ابوسعد ص ۲۹۶.

جسته است. اطلاعات هوتسما دربارهٔ ابن بیبی اجمالاً بدین شرح است که ابن بیبی متعهّد مشاغل دیوانی و امور دیوان الطغرا، شاید در دربار سلطان سلجوقی مسعود (آغاز سلطنت او ۶۸۱ هجری) بوده است. از روی این قرینه که آخرین حادثهٔ مذکور در تاریخ (منظور مختصر تاریخ ابن بیبی است) مرگ عزّالدین و رسیدن مسعود به آسیای صغیر در سنهٔ ۶۷۹ است می‌توان دریافت که تاریخ تألیف کتاب او بعد از این سال می‌باشد. از قسمت دیگر تاریخ برمی‌آید که صاحب فخرالدین موقعی که ابن بیبی این یادداشتها را می‌نگاشت هنوز زنده بوده و چون تاریخ قطعی وفات این وزیر معلوم است (یعنی ماه شوّال ۶۸۴ هجری) پس تاریخ تألیف سلجوقنامهٔ ابن بیبی بین سالهای ۶۸۱ و ۶۸۴ خواهد بود.

۲۴ــ **مختصر سلجوقنامهٔ ابن بیبی به فارسی** که آن را هوتسما دانشمند فرانسوی در سال ۱۹۰۲ میلادی جزء «مجموعهٔ متون راجعه به تاریخ سلاجقه»[۱] به طبع رسانیده است. هیچگونه اطلاعی در خصوص

۱ــ Th. Houtsma مستشرق تازی دادن و پارسی شناس فرانسوی و متخصص تاریخ سلاجقه با نشر مجموعهٔ متون راجعه به تاریخ سلاجقه خدمت بزرگی به تاریخ و ادب ایران کرده است. هیچ متتبعی برای تکمیل معلومات و اطلاعات تاریخی خود بی‌نیاز از دیدن مجموعهٔ او و مطالعهٔ مقدمه های مفید و مبسوطش نیست. چون نگارنده در نظر دارد اگر روزگار مساعدت نماید و توفیق یار باشد در آینده فوائد مستخرجه از مقدمه‌ها و یادداشتهای هوتسما را با فوائدی که کتب منتشره در مجموعهٔ او از لحاظ نکات تاریخی، بخصوص روابط مغول و سلاجقهٔ روم و همچنین روابط سلطان جلال الدین با سلاجقهٔ روم، دربر دارند منتشر سازد در اینجا به ذکر نام و مشخصات کتب منتشره در مجموعهٔ او اکتفا ←

مؤلّف مختصر سلجوقنامهٔ ابن‌بیبی نداریم و نام و زمان او بکلّی مجهول است و از این رو قرار دادن این تاریخ مختصر بین تواریخ مؤلّفه در دورهٔ مغول خالی از اشکال و مقرون به احتیاط نخواهد بود. ولی چون قرائن کلّی و غیر مستقیم نشان می‌دهد که شاید مؤلّفِ این مختصر از معاصران ابن‌بیبی بوده است ذکر آن را در اینجا بیمورد ندیدیم.

۲۵ـ **تاریخ المعجم فی آثار ملوك العجم** شامل داستان پادشاهان قدیم ایران تا آخر عهد ساسانیان که آن را فضل‌الله حسینی قزوینی به نام اتابك نصرةالدین احمد بن یوسف شاه نوشته است و از لحاظ تاریخی ارزشی ندارد. مرحوم بهار نوشته است که فضل‌الله الحسینی القزوینی دستبردی به المعجم فی معاییر اشعار العجم زده و نه همین طرز نام آن

← می‌کند:

مجموعهٔ متون راجع به تاریخ سلاجقه، که توسط ث. هوتسما در ۴ جلد منتشر شده است:

I ـ تاریخ سلاجقهٔ کرمان تألیف محمد ابراهیم. متن فارسی با فهرست به ترتیب الفبا و یادداشتهای تاریخی، از روی نسخهٔ خطی برلین. ۱۸۸۶.

II ـ تاریخ سلاجقهٔ عراق تألیف البنداری مقتبس از عمادالدین الکاتب الاصفهانی. متن عربی از روی نسخ خطی آکسفورد و پاریس. ۱۸۸۹.

III ـ تاریخ سلاجقهٔ آسیای صغیر، ترجمه و اقتباس از ابن‌بیبی، متن ترکی از روی نسخ خطی لیدن و پاریس. ۱۹۰۲ - ۱۸۹۱.

IV ـ تاریخ سلاجقهٔ آسیای صغیر، مختصر سلجوقنامهٔ ابن‌بیبی. متن فارسی از روی نسخهٔ پاریس. ۱۹۰۲. این قسمت عیناً به طرز افست در ضمن کتاب «اخبار سلاجقهٔ روم، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۵۰ هجری شمسی» به چاپ رسیده است.

کتاب را ربوده بل از متن المعجم نیز الفاظ و عباراتی اختلاس نموده[۱].

۲۶- **تاریخ ظهور التتر** یا **سیرة جلال الدین مِنْکبُرنی** یا **مَنْکُبِرتی**[۲] از محمد بن احمد بن علی بن محمد المنشی النسوی که در

۱- رجوع کنید به ترجمهٔ فارسی تاریخ ادبی برون جلد ۳ ص۷۹-۷۸. ایضاً به کتاب سبك شناسی مرحوم ملك الشعراء بهار جلد ۳ ص ۱۰۷-۱۰۶.

۲- لقب سلطان جلال الدین به صورتهای منکبرنی، مینکبرنی، منکبرلی، مینك بیرلی و منکبرتی ضبط شده است. این نام در کلیهٔ نسخ خطی معتبر (مثل نسخ خطی سیرة جلال الدین وجهانگشای و معجم البلدان و طبقات ناصری و مسالك الابصار فی ممالك الامصار و تاریخ جهان‌آرا به شرحی که مرحوم قزوینی ذکر کرده است) منکبرنی با نون نوشته شده و بسیاری از مستشرقین نیز مثل کاترمر و الیوت و ریو و راورتی آن را با نون ضبط کرده‌اند. دوسون و بارون دوسلان و هوداس آن را منکوبرتی Mankoubirti و Manguberti و نظائر این‌ها با تاء مثناة فوقانیه خوانده‌اند و شفر و بلوشه آن را منکوبردی با دال، بجای نون و تاء، نیز ضبط کرده‌اند. مرحوم قزوینی این ضبطها را اجتهاد مقابل نص و از قبیل اوهام و ظنون دانسته و ضبط نسخ خطی را ملاك تشخیص صحت منکبرنی قرار داده است و اگر قراءت ادوارد تماس صحیح باشد این نام در سکه‌ای از مسکوکات سلطان جلال‌الدین محفوظ در دیوان هند «منکبرین» (؟!) ضبط شده. معانی مختلف برای این نام قائل شده‌اند که اهمّ آنها عبارت است از:

منکبرنی = مینك (= مینگ) بورنی: هزار مرده، صاحب هزار و یك رزم، دارندهٔ خال بر بینی.

مینکبرلی = مینك بیرلی: صاحب هزار و یك رزم.

مونکوبرتی = منکبرتی = منکوبیرتی: خداداد = اللهوردی = تغری‌بردی وغیره.

برای این نام و ضبطهای مختلف آن رجوع کنید به: جلد دوم از تاریخ جهانگشای جوینی ص ۱۶۵ ح ۶ وص ۲۸۴ به بعد - فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس از بارون دوسلان ج ۲ ص۳۴۱ شمارهٔ ۱۸۹۹ - Islâm Ansiklopedisi, III, 49 استانبول، ۱۹۴۵ - ترجمهٔ سیرة جلال الدین از Houdas - تاریخ ←

۶۳۹ به عربی تألیف شده و رسالهٔ **نفثة‌المصدور** به فارسی از همو که در حدود سال ۶۳۲ در ضمن مراسلهٔ دوستانه به یکی از بزرگان و صدور (سعد الدین نام) نوشته شده در خلاصهٔ واقعهٔ اخیر سلطان جلال‌الدین و آمدن تاتار به آذربایجان و انقراض آن دودمان[1].

← ادبی برون (از سعدی تا جامی) ص ۱۳ و ۶۰۶ - سبك شناسی بهار ج ۳ ص ۷ و ۱۷۳ - مقدّمهٔ رضا قلیخان هدایت برنفثة المصدور زیدری - زنبیل فرهاد میرزا معتمدالدوله که در سنهٔ ۱۳۱۸ به طبع رسیده (دوست دانشمند استاد حسن قاضی طباطبائی نگارنده را به دو منبع اخیر راهنمایی کردند) .

کتاب سیرة السلطان جلال الدین منکبرنی از طرف D'Ohsson در تألیف تاریخ کم نظیرش Histoire des Mongols مکرراً مورد استفاده قرار گرفته . یکی از عواملی که محمد نسوی را به تألیف سیرة السلطان جلال الدین منکبرنی محرك و مشوق آمد انتشار کامل التواریخ ابن‌الاثیر در همان روزگار و احتوای آن سالنامهٔ بزرگ برحوادث جنگهای خوارزمشاهیان و خصوصاً سلطان جلال‌الدین با مغول بود و محمد نسوی که منشی سلطان و شخصاً ناظر و شاهد اسفار و غزوات سلطان بوده تصمیم گرفت نواقص مطالب ابن‌الاثیر را با تألیف این کتاب رفع کند و پرده از روی حوادث مبهمهٔ پایان زندگی سلطان به یك سو زند . این کتاب کم‌نظیر نفیس در سال ۱۸۹۱ مسیحی در پاریس چاپ شده است . ابوالفدا در تاریخ خود این کتاب را تاریخ ظهور التتر نامیده است .

۱ـ اشتباه نشود این نفثة المصدور با رساله‌های نفثة المصدور اول و ثانی از صاین‌الدین علی ترکه معاصر تیمور و شاهرخ . برای نفثة المصدور محمد نسوی رجوع کنید به « مقاله‌ای تاریخی و انتقادی از حضرت علامهٔ استاد آقای میرزا محمد خان قزوینی در باب نسخهٔ نفثة‌المصدور تألیف نورالدین محمد منشی به‌اهتمام عباس اقبال - طهران ۱۳۰۸ هجری شمسی » (نگارنده بوسیلهٔ دوست دانشمند آقای حسن قاضی طباطبائی استاد دانشکدهٔ ادبیات تبریز از وجود این مقاله مطلع شد و به‌فیض استفاده از آن مقالهٔ ممتع نایل آمد و وظیفهٔ خود می‌داند از ایشان سپاسگزاری بکند) . مرحوم بهار در سبك شناسی (ج ۳ ص ۷) تاریخ تحریر نفثة المصدور را در بین سالهای ۶۳۷ - ۶۳۲ تعیین کرده است در حالیکه مرحوم قزوینی در مقالهٔ خود از روی اشارهٔ مصرّح مؤلف ۶۳۲ دانسته‌اند . علّت استنباط مرحوم بهار در این باره برنگارنده مجهول است .

۲۷- پروفسور برون در تاریخ ادبی خود از **منظومهٔ غازان‌نامه** تألیف نورالدین ابن شمس‌الدین محمّد که در سنهٔ ۷۶۳ ساخته شده و مشتمل بر نه الی ده هزار بیت می‌باشد نام برده است که ظاهراً نسخهٔ خطّی آن که در تبریز در سال ۸۷۳ هجری استنساخ شده در تملّك برون بوده. راجع به این مثنوی که طبق قول برون در بحر متقارب به تقلید شاهنامه سروده شده نگارنده فعلا هیچ نظری نمی‌تواند بدهد و حتی مردّد است که آیا رابطه‌ای بین این منظومه و منظومهٔ شمس‌الدین کاشانی (شمارهٔ ۶ از همین فهرست) وجود دارد یا نه؟ اگر مشخّصاتی که برون دربارهٔ این مثنوی داده است دقیق و صحیح باشد این منظومه مسلّماً غیر از تاریخ مغول منظوم شمس‌الدین کاشانی، که در زمان سلطنت سلطان محمّد اولجایتو خاتمه یافته است، خواهد بود.

۲۸- **العُراضة فی الحکایة السلجوقیة** لمحمّد بن محمّد بن محمّد بن عبدالله بن النظام الحسینی الیزدی متوفّی در سال ۷۴۳ وزیر سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان بزرگ که راحة الصدور را در حدود سنهٔ ۷۱۱ در زمان اولجایتو من البدو الی الختم تلخیص و به این نام مسمّی کرده ولی از راحة الصدور مطلقاً نامی در کتاب خود نبرده است. Dr. Karl Süssheim این کتاب را یکبار در قاهره با مقدّمهٔ ترکی و بار دیگر در لیدن با مقدّمه به زبان آلمانی طبع نموده است[۱].

۱- برای آگاهی بیشتر از این مختصر راحة‌الصدور رك به مقدمهٔ قزوینی بر جهانگشای صفحات قیج و قد.

۲۹ـ تأریخ کبیر موسوم به **نهایة الأرب فی فنون الأدب** در سی مجلّد از امام شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب بن محمّد بن عبدالدائم البکری النُّویری متوفی در سال ۷۳۲ هجری[۱].

۳۰ـ **تأریخ کبیر موسوم بتاریخ الاسلام و معروف احیاناً بتاریخ الذهبی** که ذیل وقایع را تا سنهٔ ۷۰۰ هجری امتداد می‌دهد در بیست و یک مجلّد از امام شمس‌الدین ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز بن عبدالله الدمشقی المعروف بالذهبی المتوفی سنهٔ ۷۴۸[۲].

۱ـ رك برای شرح مجلدات این کتاب که در کتابخانهٔ ملّی پاریس وجود دارند به : Catalogue des Manuscrits Arabes de la Bibliothèque Nationale . par M. Le Baron De Slane . Premier fascicule. Nos: 1573 _ 1579 .

ایضاً رك به مقدمهٔ قزوینی برجهانگشای ص قیو . مرحوم قزوینی در نقل قسمتی از این کتاب در مقدمهٔ خود از نسخهٔ مضبوط تحت شمارهٔ 1577 که شامل « منتخبات تاریخ کبیر النویری » است استفاده کرده . قسمت هشتم این مجلد (Fol. 24) حاوی شرح جنگهای مغول با سلطان جلال‌الدین و تاریخ اخلاف چنگیزخان و قسمت یازدهم (Fol. 66) شامل قسمتی از تاریخ مغول و فتوحات غازان در شام می‌باشد . ذکر سلطانیه در این مجلد در Fol. 67 b آمده است .

۲ـ از این تاریخ عظیم سه مجلد در کتابخانهٔ ملی پاریس وجود دارد که ظاهراً مجلدات اول و ششم و دهم بشمار می‌روند (از شمارهٔ 1580 تا 1582 فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس از بارون دوسلان) و یك فهرست اسماء رجال بشمارهٔ 1583 برای مجلد محفوظ تحت شمارهٔ 1582 (محتملا جلد دهم تاریخ که حوادث سنهٔ ۵۸۱ تا ۶۲۰ هجری را شامل است) . ایضاً رجوع شود به فهرست نسخ خطیهٔ موزهٔ بریتانیا . مرحوم قزوینی در نقل قسمت راجع به عطاملك از این کتاب در مقدمهٔ جهانگشای جوینی دو نسخهٔ محفوظ در موزهٔ بریتانیا را مورد اعتماد قرار داده است (مقدمهٔ قزوینی برجهانگشای ص قیح) . ایضاً ←

۳۱ـ **زبدة الفکرة فی تأریخ الهجرة** تألیف رکن‌الدین بیبرس المنصوری دوادار حکومت مصر متوفی به سال ۷۲۵ هجری. این تألیف در یازده مجلّد بوده که یك مجلد آن (مجلد پنجم) تحت شمارهٔ 1572 جزو نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است. مجلد مذکور حاوی شرح حوادث سالهای ۲۵۲ تا ۳۲۲ هجری است و مؤلف اغلب مطالب مندرج در کتاب خود را از کامل ابن‌الاثیر اقتباس کرده است[۱].

۳۲ـ **مرآة الزمان فی تأریخ الاعیان** از شیخ ابوالمظفر یوسف قزاوغلی (یا ابن قزاوغلی) معروف به سبط ابن الجوزی متوفی در سال ۶۵۴ هجری. این تاریخ تا سال ۶۵۴ یعنی سال وفات مؤلف امتداد یافته و در آن سال قطع شده است[۲].

۳۳ـ **مختصر مرآة الزمان فی تأریخ الاعیان** تألیف قطب‌الدین

ــ رجوع کنید به شماره های 1584 et 1585 توضیح بارون دوسلان در بارهٔ «**کتاب العبر فی‌خبر من‌عبر**» از فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس.

تقی‌الدین ابن قاضی شهبة (ابو بکر بن احمد بن محمد) مؤلف طبقات الشافعیة (اشتباه نشود با طبقات الشافعیة مشهور از شیخ تاج الدین عبدالوهاب بن علی السبکی الخزرجی) متوفی در سال ۸۵۱ هجری ذیلی براین تاریخ موسوم به «الذیل علی تاریخ الاسلام» نوشته است. این ذیل مربوط به سالهای ۷۴۱ تا ۸۰۶ هجری است. رجوع شود به فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس از بارون دوسلان شمارهٔ 1599 ـ 1598 و 1600.

۱ـ برای دیگر مشخصات این کتاب به شمارهٔ 1572 از فهرست نسخ عربیهٔ بارون دوسلان مراجعه شود.

۲ـ رجوع شود به فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس شماره های 1505 و 1506 و کشف الظنون در «مرآة الزمان فی تأریخ الاعیان».

موسی بن محمّد البعلبکی متوفی در سال ۷۲۶ هجری.

۳۴ـ کتاب **النهج السدید و الدرّ الفرید فیما بعد تاریخ ابن العمید** از مفضل بن ابی الفضائل. این کتاب حوادثی را که بعد از زمان مورد بحث در تاریخ ابن العمید در مصر و شام روی داده (از ۶۵۸ تا ۷۴۱ هجری) شامل است. برای آگاهی بیشتر در این مورد رجوع شود به فصل «رشیدالدین از نظر کاترمر» در همین بخش از کتاب حاضر.

۳۵ـ **طبقات ناصری**، تألیف قاضی منهاج سراج، تألیف شده در حدود ۶۵۸ هجری. برای اطلاع از مشخصات و فواید این کتاب رجوع بکنید به: کتاب حاضر، صفحات ۷۴ـ ۷۲ و ۸۱ ـ ۸۰ و ۹۳ـ ۹۰.

***

اینها بود کتابهای تاریخ مهمّی که در روزگار ایلخانان مغول یعنی در حدود بین سالهای ۶۵۰ و ۷۴۰ تألیف شده است[1]. تواریخی که اختصاصاً ارتباطی با آذربایجان و دربار ایلخانان دارد با ستاره * مشخص شده است.

در پایان این مبحث و خارج از فهرست تواریخی که در دورهٔ ایلخانان نگارش یافته است ذکری از **کامل التواریخ** یا **سالنامهٔ بزرگ**

۱ـ در مورد سیرة جلال‌الدین و نفثة المصدور محمد نسوی (شمارهٔ ۲۶ از این فهرست) و منظومهٔ غازان نامهٔ نورالدین بن شمس‌الدین محمد (شمارهٔ ۲۷) که تاریخ تألیفشان مقدم برنود سال مورد بحث یا مؤخر از آن است ارتباط خاص این آثار با واقعهٔ مغول و تاریخ ایلخانان در نظر گرفته شده. از عدم رعایت ترتیب تاریخی یا موضوعی در تنظیم این فهرست پوزش می‌طلبیم.

ابن‌اثیر (۵۵۵ـ۶۳۰) ، که تا سال ۶۲۸ هجری امتداد یافته و محتوی معلومات بسیار نفیسی در خصوص خوارزمشاهیان عموماً و سلطان جلال‌الدین خصوصاً می‌باشد ، لازم به نظر می‌آید . از سفرنامهٔ **ابن بطوطه** و کتاب العبر **ابن‌خلدون** نیز به زودی به مناسبتی ذکری به میان خواهد آمد .

برای اتمام فایده و تکمیل فهرست مناسب است از سه کتاب تاریخی دیگر که در نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری یعنی در حدود پایان دورهٔ مورد بحث ما تألیف شده است یاد بکنیم :

مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان به ترتیب الفبائی و تاریخی تألیف عفیف الدین عبدالله بن اسعد الیافعی الیمنی متوفی در سال ۷۶۷ هجری (رك سُبکی در طبقات الکبری) یا ۷۶۸ (رك کشف الظنون) یا ۷۷۸ (رك ابن‌شُهبة در طبقات الشافعیة)[۱] .

عیون‌التواریخ تألیف ابن شاکر فخرالدین محمّد الکتبی . این کتاب تا پایان سال ۷۶۰ امتداد می‌یابد و سال وفات مؤلف ۷۶۴ است (حاجی خلیفه) . حاجی خلیفه می‌گوید این تاریخ در ۶ مجلّد تألیف شده . ظاهراً مؤلّف عیون التواریخ همان مؤلف کتاب فوات الوفیات یعنی

۱ــ رك شماره های 1591 - 1589 و 1592 (فهرست مرآة الجنان) در فهرست عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس . مجلد اول محفوظ در کتابخانهٔ ملی پاریس شامل سنهٔ ۱ تا ۳۹۹ هجری و مجلد دوم از ۴۰۱ تا ۷۵۰ هجری است . ایضاً رك کشف‌الظنون ذیل « مرآة الجنان و عبرة الیقظان » .

محمّد بن شاکر بن احمد الکتبی المتوفی سنة ۷۶۴ است[1].

البدایة والنهایة از ابن‌کثیر (عمادالدین ابوالفدا اسماعیل بن عمر) قرشی بصروی (منسوب به بُصری) متوفی در سال ۷۷۴ (طبق قول حاجی خلیفه). این تاریخ مشتمل بروقایع عالم تا دو سال قبل از وفات مؤلف یعنی تا سال ۷۷۲ است[2].

ذکر کتاب **نسایم الاسحار** نیز که تألیف آن در عهد ابوسعید بهادرخان بوده و استاد مجتبی مینوی نسخهٔ عکسی آن را برای کتابخانهٔ ملی تهیه کرده‌اند در اینجا لازم به نظر می‌رسد. نسخهٔ اصل کتاب که عکس از آن گرفته شده مورخ ۷۲۵ است[3].

بعضی از محققان با تعمیم معنی تاریخ **آثار یاقوت** را که شاهد واقعهٔ هایلهٔ هجوم مغول بوده (متولد در ۵۷۴ یا ۵۷۵ و متوفی در رمضان سال ۶۲۶) و کتاب **تذکرهٔ رجال ابن خلکان**[4] (متوفی در ۶۸۱) یعنی وفیات الاعیان و **عیون الانباء فی طبقات الاطباء** تألیف ابن ابی

۱ـ درکتابخانهٔ ملی پاریس جلد سوم و هشتم این تاریخ تحت شماره های 1587 و 1588 محفوظ است و طبق تشخیص بارون دوسلان تعداد کلّ مجلدات آن می‌بایست ده تا پانزده باشد.

۲ـ رك فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس 1515 و 1516 و کشف الظنون در «البدایة و النهایة فی التأریخ».

۳ـ رك مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، شماره ۱ سال سوم، مقالهٔ استاد مینوی (ص ۵) در ضمن منابع احوال رشیدالدین فضل‌الله.

۴ـ به‌مناسبت ذکر تاریخ ابن خلکان اشاره به کتابهای زیر که در این دوره تألیف شده‌اند لازم می‌نماید: ←

اصیبعة متوفی به سال ۶۶۸ هجری[1] و **طبقات الشافعیة** تألیف مشهور شیخ تاج الدین عبدالوهاب بن علی السبکی الخزرجی متولد در سال ۷۲۷

← **تالی کتاب وفیات الاعیان** یا ذیل تاریخ ابن خلکان تألیف فضل‌الله بن ابی الفخر الصقاعی مشتمل بروفیات مشاهیر مصر و شام از سنهٔ ۶۶۰ تا ۷۱۵ هجری و همچنین وفیات سالهای ۷۱۷ تا ۷۲۵ هجری (رجوع کنید به شمارهٔ 2061 فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس از بارون دوسلان . این نسخهٔ خطی در سال ۷۳۳ هجری نوشته شده و چنانکه از یادداشت روی صفحهٔ اول آن برمی‌آید در تملك خلیل بن ایبك الصفدی متوفی به سال ۷۶۴ بوده است . مرحوم قزوینی قسمت راجع به علاءالدین عطاملك را در مقدمهٔ جهانگشای از همین نسخه نقل کرده است : مقدمهٔ قزوینی برجهانگشای ص قکا) .

فوات الوفیات که ذیل دیگری است بروفیات الاعیان تألیف محمد بن شاکر بن احمد الکتبی متوفی در سنهٔ ۷۶۴ . این کتاب در بولاق به طبع رسیده است .

مختصرالانباء که مختصریست از وفیات الاعیان و در پایان سال ۷۵۱ هجری خاتمه یافته است (برای این مختصر رجوع شود به شرح بارون دوسلان در ذیل شمارهٔ 2060 فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس) .

الوافی بالوفیات تألیف صلاح الدین خلیل بن ایبك الصفدی ذیل کتاب ابن‌خلکان است . حاجی خلیفه در ذیل « الحان » سال وفات خلیل بن ایبك را ۷۴۹ هجری و در ذیل « الوافی » ۷۶۴ تعیین می کند . در شرح مفصلی که صاحب المنهل الصافی بهٔ خلیل بن ایبك تخصیص داده (نسخهٔ عربی خطی محفوظ در کتابخانهٔ ملی پاریس شماره 2070 ورق ۵۹) سال وفات او را دهم شوال سال ۷۶۴ در دمشق ذکر می کند . در مجلد ناقصی از این کتاب که در زمان حیات مؤلف نوشته شده (شمارهٔ 2064 فهرست بارون دوسلان) نام مؤلف چنین آمده است : صلاح الدین ابوالصفا خلیل بن عبدالله الصفدی (برای نسخ خطی موجود از این کتاب و مقدمهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس رك فهرست نسخ عربیهٔ بارون دوسلان شمارهٔ 2062 تا 2066) .

۱ــ بروکلمن جلد اول ص ۳۲۵ . این کتاب در قاهره بسال ۱۲۹۹ هـ-۱۸۸۲ مسیحی و در بیروت به سال ۱۹۶۵ مسیحی چاپ شده است .

و متوفی در سال ۷۷۱ هجری[۱] را در عداد منابع مهم تاریخی تألیف شده در دورهٔ مغول محسوب داشته‌اند که با موضوع بحث ما رابطه‌ای ندارد.

از مطالعهٔ این فهرست اجمالی می‌توان اهمیت و وسعت زمینهٔ نهضت تاریخنویسی را پس از هجوم مغول و در روزگار ایلخانان دریافت[۲].

چنانکه اشاره کردیم منظور ما از ذکر این فهرست اجمالی ارائهٔ منابع و مآخذ تاریخ ایلخانان مغول نبود بلکه فقط خواستیم کتابهای مهم تاریخ را که در آن عهد نگارش یافته، و اهمیت و ارزش موادّ و مطالب و کثرت تعداد آنها در یك زمان محدود (کمتر از یك قرن) نمایندهٔ رونق این فن و گرمی بازار تاریخ نویسان و وقایع نگاران و حاکی از میل و اشتیاق عوام و خواص در عهد ایلخانان به آگاهی از حادثات و احوال غریبهٔ جهان آشفتهٔ آن روزگار است، به خوانندگان فاضل معرفی کنیم. ارتباط مستقیم اکثر این کتب تواریخ با تاریخ مغول و حوادث ناشیه از ظهور چنگیز و وابستگی مؤلفین آنها با دربار ایلخانی

۱ـ برای «الطبقات الکبری» و «الطبقات الوسطی» و «الطبقات الصغیرة» و توضیحات دیگر دربارهٔ السبکی و طبقات الشافعیهٔ او رجوع کنید به فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس شماره‌های 2101 - 2100 و کشف‌الظنون ذیل «طبقات الشافعیه» و ترجمهٔ تاریخ ادبی برون ج ۳ ص ۳۸۱.

۲ـ برای تتمیم این مطالب و تکمیل فهرست «کتابهای تاریخی که در دورهٔ ایلخانان تألیف شده است» مطالعهٔ یادداشت سودمندی که دوست دانشمند آقای **ایرج افشار**، تحت عنوان «**اطلاعاتی دربارهٔ چاپهای جامع‌التواریخ - ذیل برمقالهٔ دکتر منوچهر مرتضوی**»، در شمارهٔ ششم سال چهاردهم (شهریور ماه ۱۳۴۰) **مجلهٔ یغما** انتشار داده‌اند توصیه می‌شود.

و حوزهٔ علمیّه و ادبیّهٔ تبریز و سلطانیه (مثل جامع التواریخ رشیدی و تاریخ جهانگشای جوینی و تاریخ وصّاف و تاریخ گزیده و ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی و منظومهٔ شمس‌الدین کاشانی و شاهنشاه‌نامه یا چنگیزنامهٔ احمد تبریزی و تاریخ سلطان محمّد اولجایتو و تاریخ بناکتی و تاریخ فتح بغداد و غیره)، و احتواء بعضی از این تواریخ بر پاره‌ای از مطالب راجع به مغول (مثل کتاب عربی مسالك الابصار فی ممالك الامصار از ابن فضل‌الله العمری و تاریخ عربی الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه و تاریخ نفیس فارسی مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار) نشان می‌دهد که اغلب کتب تاریخی که در آن عصر تألیف شده مستقیماً زاییدهٔ عوامل مشوّق این فن در عهد مغول و یا مُلْهَم از تأثیر کلّی نهضت تاریخنویسی این دوره بوده است. بعضی از دانشمندان ایرانشناس حتی به وجود آمدن آثار تاریخی عظیمی چون رحلهٔ ابن‌بطوطه (ولادت او طبق روایت ابن جزی از قول خودش سنهٔ ۷۰۳ و وفاتش به سال ۷۷۹ و ابتدای مسافرتش در ۷۲۵ بوده است) و کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایّام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر از عبدالرحمن بن خلدون (متولد سال ۷۳۲ هجری) را که مؤلّفان آنها از اقران و معاصران ابن فضل‌الله العمری و اهل شمال آفریقا و اندلس و زماناً در اواخر عهد اقتدار مغول و مکاناً دور از حدود سیطرهٔ آن قوم بودند مولود تحوّلات عظیمه و حوادث جالبهٔ عهد مغول می‌دانند.

جامع التواریخ و کاترمر و بلوشه

شاید هیچ یك از تواریخ دورهٔ مغول بلکه هیچ یك از کتاب های تاریخ که به زبان فارسی تألیف شد، اهمّیت و مقام جامع التواریخ رشیدی را در نظر محقّقان و خاورشناسان نداشته است.

پروفسور برون دربارهٔ این کتاب نوشته است: «در عالم تاریخ نمی‌توان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی در قدر و قیمت با جامع التواریخ برابری می‌نماید».

گفتهٔ استاد برون را اتین کاترمر مصحّح و محشّی دانشمند و دقیق النظر و ناشر جزئی از قسمت سوم جامع التواریخ تکمیل می‌کند: «همین قدر بس است که بگوییم این نسخهٔ نفیس با بهترین وسایل و اسباب و در بهترین اوضاع و احوالی که قبل از آن هیچ وقت برای هیچ نویسنده‌ای دست نداده تألیف شده و در نتیجه اولین دفعه بوده است که دورهٔ کامل تاریخ و جغرافیای عمومی[1] برای مردم آسیا تحریر شده است».

۱ــ به نظر کاترمر جلد سوم جامع التواریخ مشتمل برمسائل جغرافیایی تألیف شده ولی احتمالا در موقع تاراج ربع رشیدی از میان رفته و به دست ما نرسیده است. رك کاترمر ص LXXXI .

مرحوم علامه محمّد قزوینی در مقدمهٔ تاریخ جهانگشای از این تاریخ با اوصاف « تاریخ کبیر عدیم النظیر » یاد کرده است .

کتاب جامع‌التواریخ از دو لحاظ ارزش خاص و اهمیت فوق‌العاده دارد :

۱ـ در یك قسمت یعنی تاریخ چنگیزخان و اولاد و اجداد او بی‌نظیر است و متضمن مطالب و مباحثی است که در هیچ منبع و مأخذی جز همین کتاب به‌دست نمی‌آید .

۲ـ اولین کتابی است که در ایران و عالم اسلام تقریباً به‌روش و سبك معمول‌به تحقیقات و تتبعات تاریخی جدید مغرب زمین تألیف شده و رشیدالدین در انجام این کار بزرگ از کلیهٔ علمای ملل متنوعه از چین و مغول و هند و یهود و کشیشان عیسوی اروپایی استمداد و استفاده کرده و تاریخ کلیهٔ اقوام آسیایی و اروپایی را از روی مدارك و منابع اقوام مزبور که به توسط عالمان به‌السنهٔ آن اقوام به‌فارسی ترجمه شده و اطلاعات شفاهی در کتاب خود گنجانده است [۱] .

۱ـ **نسخ خطی جامع‌التواریخ** : علاوه برنسخی که در چاپ قسمتهای مختلف جامع‌التواریخ مورد استفادهٔ « کاترمر » و « برزین » و « بلوشه » و «کارل‌یان» قرار گرفته و نسخهٔ خطی نفیسی از این کتاب که درکتابخانهٔ سلطنتی ایران محفوظ است نسخ دیگری از بعضی اجزاء جامع‌التواریخ و مؤلفات دیگر رشیدی در کتابخانه های دنیا وجود دارد که از لحاظ فن تذهیب و نقاشی و خط نیز درخور اهمیت است . هفت نسخهٔ نفیس از این کتابها که به نظر مرحوم عباس اقبال در ربع رشیدی نوشته شده از طرف آن دانشمند در شمارهٔ سوم سال دوم مجلهٔ یادگار معرفی شده است . همچنین رجوع شود به مقدمهٔ روسی « جامع‌التواریخ » چاپ باکو (۱۹۵۷) و مقدمهٔ فارسی « جامع‌التواریخ » چاپ مسکو (۱۹۶۵) .

دربارهٔ اهمیت جامع‌التواریخ و ارزش فوق‌العادهٔ مطالب و امتیاز منحصر به فرد قسمت راجع به تاریخ مغول از آن کتاب و طرز تقسیم‌بندی مطالب آن و اقتباسات مؤلف از کتابهای تاریخ که تا زمان او نوشته شده بود بحثی نمی‌کنیم [1] زیرا اولاً چنین بحثی مربوط به موضوع

۱ـ برای مندرجات کتاب جامع‌التواریخ و طرح طبقه‌بندی و چاپ آن رجوع کنید به منابع زیر :

مقدمهٔ بی‌نظیر کاترمر بر تاریخ مغول ایران. برای شرح جامعی در خصوص کیفیت تألیف جامع التواریخ رشیدی و فهرست جامع التواریخ از روی مقدمهٔ مجموعهٔ رشیدیه رجوع کنید از صفحهٔ LXVIII به‌بعد بخصوص صفحهٔ LXXII. کاترمر در خصوص مجموع کارها و تألیفات رشیدی و قسمتهای باقیمانده از تاریخ کبیر رشیدالدین عقیده‌ای متفاوت با بلوشه دارد. رجوع شود خصوصاً به صفحهٔ LXXIV از مقدمهٔ کاترمر.

مقالهٔ استاد برون در روزنامهٔ انجمن همایون آسیایی، ژانویه ۱۹۰۸ مسیحی.

نظر ادگار بلوشه در مقدمهٔ بر تاریخ مغول فضل‌الله رشیدالدین، ۱۹۱۰ مسیحی.

ایضاً نظر استاد برون در تاریخ ادبی ایران ج ۳، در ضمن بحث راجع به رشیدالدین و جامع‌التواریخ، ۱۹۲۰ مسیحی.

همچنین متن جامع‌التواریخ چاپ مسکو ۱۹۶۵ (جزء اول از جلد اول) ص ۳۹ - ۲۸ شامل «فهرست این کتاب مبارك کی نام آن جامع‌التواریخ است» و مندرجات و طرح کتاب را از نظر خود رشیدالدین نشان می‌دهد.

طبق تقسیم بندی برون و بلوشه جلد اول یا مجموعهٔ اول جامع التواریخ رشیدی یعنی قسمت راجع به تاریخ مغول و ترك که مهمترین قسمت آنست به سه جزء تقسیم می‌شود: جزء اول از ابتدای تاریخ اقوام ترك و مغول تا مرگ چنگیزخان؛ جزء دوم از جلوس اوکتای قاآن تا وفات تیمور قاآن، جزء سوم از جلوس هولاکو تا مرگ غازان. به نظر پروفسور برون و بلوشه به این قسمت باید تاریخ ایلخانان مغول از مرگ غازان خان تا وفات ابوسعید بهادرخان (= ذیل «تاریخ مبارك غازانی یا تاریخ مغول رشیدالدین» شامل شرح زندگی سلطان ←

مانحن فیه نخواهد بود و ثانیاً در این باره آنچه گفتنی و نوشتنی بوده تاکنون گفته و نوشته‌اند و خوانندهٔ پژوهنده و محقق می‌تواند دربارهٔ این مباحث به منابع متعدد بخصوص مقدمهٔ بسیار مفید و ممتع اتین کاترمر بر جامع‌التواریخ (قسمتی از جزء سوم) به زبان فرانسه و همچنین تألیف محققانهٔ ادگار بلوشه یعنی «مقدمه بر تاریخ مغول» رجوع کند. ارزش تحقیق و کار کاترمر و بلوشه را در این مورد فقط پس از مطالعهٔ این دو اثر می‌توان دریافت.

در زمینهٔ تاریخ مغول ایران و کارها و تحقیقات مربوط به آن نام

← محمد اولجایتو و ابوسعید) اضافه شود. انتشار تاریخ مغول در سه مجلد به ترتیب مذکور از آرزوهای هیأت امنای گیب بوده است. مناسبت دارد برای تتمیم فایده اشاره کنیم که به منظور در دست داشتن تاریخ کامل مغول از آغاز تاریخ آن قوم تا سقوط سلسلهٔ تیموری ایران کافی است که به جامع‌التواریخ رشیدی (تاآخر غازان)، تاریخ سلطان اولجایتوی ابوالقاسم کاشانی و مطلع السعدین کمال‌الدین عبدالرزاق بن اسحق السمرقندی (از تولد ابوسعید بهادرخان در ۷۰۴ تا جلوس ابوالغازی سلطان حسین در ۸۷۵) و جلد هفتم «روضة الصفا» و قسمتی از جلد سوم «حبیب‌السیر» را اضافه بکنیم. **پس دورهٔ کامل تاریخ مغول و تیموریان چنین می‌شود:**

الف - جامع‌التواریخ رشیدی (البته مقصود ما مجلد اول آن تاریخ است از آغاز تاریخ اساطیری مغول تا وفات غازان خان).

ب - تاریخ سلطان اولجایتو از ابوالقاسم کاشانی.

ج - مطلع السعدین کمال‌الدین عبدالرزاق السمرقندی (از تولد سلطان ابوسعید بهادرخان تا جلوس ابوالغازی سلطان حسین).

د - جلد هفتم روضة الصفا.

هـ - قسمتی از جلد سوم حبیب‌السیر.

هشت دانشمند یعنی کاترمر فرانسوی، برزین روسی، بلوشهٔ فرانسوی، برون انگلیسی، میرزا محمّد خان قزوینی ایرانی، عبّاس اقبال ایرانی، کارل‌یان چکوسلواکی و برتولد اشپولر آلمانی به‌گوشها آشناست[1]. از این هشت تن چهار تن مخصوصاً در بارهٔ جامع‌التواریخ رشیدی کار کرده‌اند. این چهار دانشمند یعنی کاترمر و برزین و بلوشه و کارل‌یان که باید نام مصحّحان جامع‌التواریخ چاپ روسیه را به نام آنان افزود هر یك قسمتی از جامع‌التواریخ رشیدی را تصحیح کرده و با حواشی و یادداشتهای سودمند به‌طبع رسانیده‌اند:

Quatremère[2] خاورشناس بزرگ فرانسوی قسمتی از جزء سوم

۱ـ در زمینهٔ تاریخ عمومی مغول بخصوص نامهای بارون دوسون و سرهنری هوارث قابل ذکر است.

۲ـ دربارهٔ E. Quatremère و آثار و تألیفات آن خاورشناس بزرگ که خدمات ارزنده‌ای به عالم تحقیقات و تتبعات دربارهٔ تاریخ و ادبیات عربی و فارسی انجام داده است و در زبان و ادبیات یونانی و عبری و سریانی و کلدانی و عربی و فارسی تخصص داشته بهترین منبع مقدمه‌ای است که شخصی به نام Barthélemy Saint-Hilaire پس از مرگ کاترمر بر کتاب مشهور آن دانشمند یعنی Mélanges d'Histoire et de Philologie Orientale نوشته است. در مقدمهٔ این کتاب بارتلمی مذکور شرح حال جالبی از این دانشمند جلیل‌القدر یعنی کاترمر و زندگی و آثار و معلومات او نوشته که نسبةً مفصّل است و برای کسی که بخواهد شرح حال کاترمر را بداند منبع بسیار خوبی بشمار می‌رود. این کتاب در سال ۱۸۶۱ یعنی چهار سال پس از فوت کاترمر (در ۱۸۵۷) منتشر شده. بارتلمی در پاورقی شماره یك صفحهٔ XVIII مقدمه، تمام مؤلّفات کاترمر را تحت پنج قسم یعنی مؤلفات راجع به جغرافی و تاریخ و ادبیات و فیلولوژی و علوم با دقّت تمام اعم از مقالات و کتب با محل و تاریخ انتشار ←

از جلد اوّل یعنی فقط تاریخ هولاکو را با دو مقدمه از جزء اوّل در سنهٔ ۱۸۳۶ با ترجمهٔ فرانسوی و حواشی مفصّل و مفید در پاریس طبع کرده است. این کتاب که توسط کاترمر دانشمند و محقق بزرگ فرانسوی جزء مجموعهٔ شرقی Collection Orientale چاپ و منتشر شده عنوان کاملش چنین است : Histoire Des Mongols De La Perse. Écrite en persan Par Raschid - Eldin. Publiée, traduite en français accompagnée de notes et d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur Par M. Quatremère. Tome Premier.

مقدمهٔ بسیار ممتّع و مفید کاترمر به تاریخ هولاکو ازجامع‌التواریخ رشیدی یکی از عالی‌ترین منابع راجع به رشیدالدین فضل‌الله و تاریخ کبیر او بشمار می‌رود و شاید بتوان کاترمر را نخستین کسی دانست که باانتخاب این قسمت از تاریخ رشیدی و پیشنهاد آن برای طبع شدن جزء «مجموعهٔ شرقی» در ردیف آثار عظیمی مثل «شاهنامهٔ فردوسی» این کتاب را

← ذکر کرده و در پایان افزوده است که آنچه ذکر شد تمام مؤلفات آن دانشمند نیست بلکه فقط قسمتی از آنهاست. مقدمه نویس نامبرده در خصوص علت ذکر مقالات کاترمر دوشادوش کتابهای او خاطر نشان کرده است که مقالات آن دانشمند به همان اندازه عمیق و متضمن نکات و فواید تحقیقی است که کتابهای او. برای آشنایی خوانندگان با وسعت دامنهٔ تتبعات و اهمیت تحقیقات کاترمر می‌توان گذشته از تاریخ مغول ایران از کارهای او در بارهٔ عبدالله بن زبیر و بنی‌امیه و عباسیان و فاطمیان و مجمع‌الامثال میدانی و کتاب‌الاغانی ابوالفرج علی بن حسین و زندگی و مؤلفات مسعودی و غیره نام برد. با توجه به اهمیت کارها و تحقیقات کاترمر شایسته است دربارهٔ خدمات این دانشمند به عالم تحقیقات اسلامی و ایرانی مقاله‌ای مستقل نوشته بشود.

به مقامی از اشتهار که شایستگی آن را داشت رسانید. در روزگار کاترمر کسانی بودند که تاریخ رشیدالدین را شایستهٔ قرار گرفتن در ردیف دیگر اعضای خانوادهٔ «مجموعهٔ شرقی» نمی‌دانستند چنانکه بارتلمی سَن‌هیلر نویسندهٔ شرح حال کاترمر ضمن بحث دربارهٔ تاریخ مغول کاترمر چنین می‌گوید: اگر قصد شناختن استعداد و شایستگی و اسلوب کار کاترمر را داشته باشیم باید بخصوص تاریخ مغول او را مورد بررسی قرار دهیم. تبحّر کاترمر در تحقیق تاریخی از این کتاب کاملا معلوم می‌شود امّا این تبحّر و موشکافی اغلب متوجه جزئیات و مسائل ناچیز است و ارزش نتیجهٔ کار با زحمتی که محقق برای وصول بدان کشیده همیشه معادل نیست. انتخاب موضوع نیز چندان رضایت بخش و مشعشع نیست و تاریخ رشیدالدین نه از لحاظ مؤلّف کتاب و نه از جهت رجال و شخصیتهایی که موضوع بحث آن هستند شایستهٔ این افتخار که ما بین ارکان مجموعهٔ شرقی جای گیرد نمی‌باشد. امّا پس از پذیرفته شدن موضوع، تحقیقی عالی‌تر و دقیق‌تر و معلوماتی وسیع‌تر از آنچه کاترمر دربارهٔ آن به ظهور رسانیده غیر ممکن بود[۱].

Berezine مستشرق روسی جزء اوّل از جلد اوّل جامع‌التواریخ را با حذف فصولی که از تاریخ ملوك معاصر بحث می‌کند با یك ترجمهٔ روسی در سنهٔ ۱۸۶۱-۱۸۸۸ در پطرزبورغ طبع کرده است[۲].

۱- صفحهٔ XVI و XVII از مقدمهٔ بارتلمی سن‌هیلر به کتاب:
Mélanges d'Histoire et de Philologie Orientale.

۲- این قسمت را پروفسور Ilya Nikolayevitch Berezine ←

E. Blochet (۱۸۷۰ - ۱۹۳۷) مستشرق فرانسوی و کتابدار شعبهٔ شرقی از نسخ خطّی کتابخانهٔ ملّی پاریس[۱] جزءِ دوم از مجلّد اوّل جامع التواریخ را به زیور تصحیح و طبع آراسته است . نسخهٔ چاپی « کتاب جامع‌التواریخ تألیف رشیدالدین فضل‌الله الوزیر ابن عمادالدولة ابی الخیربن موفّق‌الدولة علی در سنهٔ ۷۰۴ هجری » که مورد استفادهٔ نگارنده بوده « بسعی و اهتمام و تصحیح اقلّ‌العباد ادگار بلوشهٔ فرنسوی . در مطبعهٔ بریل در لیدن از بلاد هلاند » در سنهٔ ۱۳۲۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۹۱۱ مسیحی به طبع رسیده است . بلوشه در ذیل متن‌جامع‌التواریخ علاوه بردادن نسخه بدلها به دقّت تمام در مورد اعلام و کلمات مغولی همه جا اصل « مغولی » و معادل های « چینی » و اغلب « سانسکریت » را با کلیشهٔ عین کلمه به خطّ مغولی و چینی و سانسکریت و معنی دقیق بیان کرده است و « Le Li - taï » و « Le Youen - sso » دو منبعی هستند که معادل های چینی از آنها نقل و کلیشه شده است و معادل های

← در سه جلد با سه جلد علیحده ترجمهٔ روسی در پطرزبورغ در نهایت دقت و صحت ونفاست به طبع رسانده . جامع التواریخ برزین بکلی نایاب است و نگارنده اعتراف می‌کند که با وجود اینکه تا کنون اغلب مدارك راجع به جامع‌التواریخ را بررسی کرده فقط آوازهٔ آن کتاب را شنیده وموفق به یافتن و دیدن آن نشده است . بلوشه در مقدمه برتاریخ مغول نوشته است : « تاریخ قبایل ، تاریخ نیاکان چنگیز و زندگی خود جهانگشا تکه‌تکه با بریدگی‌های زیاد که این کتاب را از هرفایده‌ای عاری و عاطل می‌سازد در سن پطرزبورغ با یك ترجمه و حواشی به توسط برزین به چاپ رسیده است » .

۱ـ چون شرح احوال و آثار مأسوف علیه بلوشه را مرحوم قزوینی مفصلا در مجلهٔ یادگار منتشر کرده است توضیحی در این باره نمی‌دهیم . رك به مجلهٔ یادگار سال دوم شمارهٔ نهم مقالهٔ مرحوم علامه قزوینی .

« بیرمانی » نیز با گراور عین خطّ اغلب دیده می‌شود .

همین کتاب مجدداً به سال ۱۳۱۳ شمسی به اهتمام بهمن میرزا کریمی در تهران از طرف کتابخانهٔ مرکزی طبع و نشر شده است .

ادگار بلوشه علاوه بر متن مصحّح جامع التواریخ رشیدی کتابی به نام « مقدّمه بر تاریخ مغول »[۱] تألیف کرده است کـه حاوی تحقیقات مفید و تتبعات مفصّل دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله و جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ مغول و مؤلّفات راجع به تاریخ مغول و منابـع و مآخذ کتاب رشیدالدین وزیر می‌باشد .

Karl Jahn خاورشناس چکـوسلواکی نیز قسمتی از جزء سـوم یعنی داستان غازان را در سنهٔ ۱۹۴۰ در انگلستان به چاپ رسانده است[۲] . این کتاب در ۳۶۴ صفحه متن با فهارس اعلام و لغات مغولـی و تـرکی طبع و منتشر شده است .

۱- Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed Din. Par E. Blochet, 1910.

۲ـ کتاب تـاریخ مبارك غازانی داستان غازان خان ، تألیف رشیدالدین فضل‌الله بن عماد الدولة ابوالخیر ، بسعی و اهتمام و تصحیح اقلّ‌العباد کارل‌یان ، در مطبعهٔ سْتفَن اَوسْتین در هرْتفوْرد از بلاد انگلستان سنهٔ ۱۳۵۸ هجری مطابق سنهٔ ۱۹۴۰ مسیحی. این دانشمند تاریخ افرنج را نیز به سال ۱۹۵۱ میلادی طبع و منتشر کرده است و بار دیگر در خرداد ۱۳۳۹ هجری شمسی همین بخش بکوشش آقای محمد دبیر سیاقی با ترجمهٔ مقدمهٔ کارل‌یان چاپ شده . کارل‌یان همچنین ترجمهٔ آلمانی تاریخ اُغوز رشیدالدین را به سال ۱۹۶۹ و تاریخ بنی‌اسرائیل رشیدالدین (فاکسیمیلهٔ متن فارسی و عربی با ترجمهٔ آلمانی) را به سال ۱۹۷۳ در وین چاپ و منتشر ساخته است .

جامع‌التواریخ چاپ باکو و مسکو . ایران شناسان اتّحاد شوروی باچاپ قسمت راجع به داستان ایلخانان ایران به طور کامل دومین گام بزرگ را پس از ایلیانیکولایویچ برزین در زمینهٔ تصحیح و طبع و نشر تاریخ کبیر رشیدالدین برداشته‌اند. کتاب با « داستان هولاکوخان بن تولوی خان بن چینککیزخان » آغاز می‌شود و متضمن داستان هولاکو ـ داستان آباقاخان ـ داستان تکودار ـ داستان ارغون خان ـ داستان کیخاتوخان و داستان غازان خان است. متن فارسی با فهارس مفصّل و مختلف شامل ۷۲۷ صفحه و ترجمه به روسی با مقدّمه شامل ۳۶۱ صفحه یعنی رویهمرفته قریب به هزار صفحه را شامل است[۱] .

این قسمت از جامع‌التواریخ رشیدالدین شامل قسمت مصحّحه و مطبوعهٔ کاترمر و کارل‌یان بعلاوهٔ قسمتهای دیگر جزء سوم مجلّد اوّل طبق تقسیم‌بندی دانشمند فقید فرانسوی ادگار بلوشه می‌باشد.

همچنین جزء اوّل از جلد اوّل جامع‌التواریخ (در واقع بخشی از جزء اول یعنی تاریخ قبایل و اقوام تُرک و مغول که شامل فصول

۱ــ مشخصات جامع‌التواریخ چاپ باکو چنین است :

فضل‌الله رشیدالدین ـ جامع‌التواریخ. جلد سوم. مترجم متن فارسی به روسی آ. ك. آرندس ـ متن علمی و انتقادی فارسی به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی زاده ـ نشریات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان باکو ۱۹۵۷ .

مصححین متن علمی و انتقادی فارسی : ی . ا . برتلس و آ . آ . روماسکویچ

مصححین ترجمهٔ روسی : ی . ا . برتلس و آ . ی . یاکوبووسکی و آ . آ . روماسکویچ .

چهارگانهٔ باب اوّل از مجلّد اوّل طبق طرح اصلی کتاب است) شامل قسمتی از مطالب طبع برزین به سعی و اهتمام آ . آ . روماسکویچ و ل . آ . ختاقوروف و ع . ع . علی زاده از طرف آکادمی علوم اتّحاد شوروی به سال ۱۹۶۵ در مسکو طبع و نشر شده است .

بدین ترتیب از سه مجلّد تاریخ کبیر رشیدالدین هر سه جزءِ قسمت اصلی آن (مجلّد اوّل در تاریخ مغول) که به نام غازان تألیف شده[۱] تقریباً تماماً چاپ شده است (برزین و چاپ مسکو ۱۹۶۵ : جزءِ اول ـ بلوشه : جزءِ دوم ـ کاترمر و کارل یان : قسمتهایی از جزءِ سوم که تمام آن از طرف فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی درسال ۱۹۵۷ به طبع رسیده است).

۱ـ ارزش فوق‌العادهٔ جامع‌التواریخ رشیدی به همین قسمت یعنی مجلّد اول آن در تاریخ مغول است که برای غازان خان نگاشته شده و با وجود اینکه پس از او پایان پذیرفته ، به امر اولجایتو به نام غازان موشّح و مشهور گشته است و از تاریخ اقوام ترك و مغول و اجداد چنگیزخان آغاز می‌شود و به وفات غازان بن ارغون در سنهٔ ۷۰۳ ختم می گردد . مجلّد دوم که در تاریخ عمومی عالم است و بعد از مجلد اول به فرمان اولجایتو و به نام او تألیف شده و به سال ۷۱۰ خاتمه یافته اهمیت و مزیت خاصی ندارد و تلفیقی از موادّ و مطالب تواریخی که به زبان عربی و فارسی قبل از رشیدالدین تألیف یافته‌اند بشمار می‌رود . مجلّد سوم که در جغرافیای عالم است اگر چه به تصریح جزء تاریخ کبیر یاد شده ولی گویا هرگز از قوّه به فعل نیامده و تألیف نشده است . کاترمر (تاریخ مغول ص LXXXI) و برون (ترجمهٔ فارسی تاریخ ادبی برون ص ۸۵ و ۸۹) و قزوینی (تاریخ جهانگشای ، جلد اول ، مقدمهٔ مصحح صفحهٔ ح پاورقی ۱) حدس می‌زنند که احتمال دارد این کتاب ابداً به رشتهٔ تحریر نیامده (برون و قزوینی) و یا اینکه در موقع تاراج و انهدام ربع رشیدی بلافاصله بعد از هلاکت خواجه رشیدالدین از میان رفته باشد (کاترمر و برون) .

برای تکمیل این بحث لازم است از « جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله » از انتشارات انجمن تاریخ ترک دوره : ۳ ـ شماره : ۴ شامل جلد۲ ـ جزء ۴ جامع‌التواریخ یعنی تاریخ سلطان یمین‌الدوله محمود بن‌سبکتکین و اسلاف و اخلاف او و آنچه بدان متعلق است از تواریخ دیالمه و آل بویه و آل سامان که به سعی و اهتمام دانشمند ترک احمد آتش به سال ۱۹۵۷ در آنقره چاپ شده است نام برد [۱].

سالهاست که در تهران نیز عنایت ناشران و مصحّحان کتاب شامل حال خواجه رشیدالدین وزیر و جامع‌التواریخ او شده و گذشته از « فصلی از جامع‌التواریخ » یا « تاریخ فرقهٔ رفیقان و اسماعیلیان الموت » به‌کوشش آقای محمّد دبیر سیاقی که به سال ۱۳۳۷ شمسی چاپ شده است تمام مجلّد اول جامع‌التواریخ (تاریخ مغول) در دو جلد به کوشش دکتر بهمن کریمی در تهران در سال ۱۳۳۸ چاپ خورده است و از آغاز پیدایش قبایل مغول تا پایان دورهٔ غازان را شامل است . از روی قسمت مطبوعهٔ کاترمر که در سال ۱۸۴۷ میلادی متن فارسی آن در پاریس علیحده چاپ شده (نگارنده این چاپ را ندیده است) سیّد جلال الدین طهرانی چاپ ممسوخی در سال ۱۳۱۲ شمسی مطابق ۱۳۵۲ قمری انتشار داده است [۲].

۱ـ ایضاً رجوع کنید به مقالهٔ انتقادی استاد مجتبی مینوی در شمارهٔ ۴ سال هفتم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران راجع به این کتاب و جواب پروفسور احمد آتش :

« AHMED ATEŞ CÂMi‘ AL - TAVÂRÎH TENKiDi MÜNÂSEBETi iLE. BELLETEN , Cilt XXV , Sayi 97 ... »

۲ـ برای درک ارزش مجلداتی از جامع‌التواریخ که در ایران انتشار یافته است و می‌یابد رجوع شود به نظر صریح و صحیح استاد مینوی در شمارهٔ ۴ سال هفتم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، صفحهٔ ۳ ، سطر هشتم به بعد .

قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و داعیان و رفیقان جامع‌التواریخ نیز به اهتمام محمّد تقی دانش پژوه و محمّد مدرّسی (زنجانی) در سال ۱۳۳۹ در تهران انتشار یافته است.

کاترمر و بلوشه و رشیدالدین

در بین دانشمندانی که در زنده کردن نام خواجه رشیدالدین و احیاء آثار او کوشیده‌اند کاترمر و بلوشه در ردیف اوّل قرار دارند. مقدّمهٔ عالی کاترمر بر تاریخ هولاکو از جامع‌التواریخ و مقدّمهٔ بلوشه بر تاریخ مغول متضمّن وسیع‌ترین و عمیق‌ترین تحقیقاتی است که تاکنون دربارهٔ رشیدالدین و جامع‌التواریخ رشیدی بعمل آمده است. کاترمر مدافع رشیدالدین و بلوشه مخالف سرسخت او بشمار می‌رود. کاترمر هواخواه رشیدالدین و معتقد نبوغ نویسندگی و قوّهٔ ابداع و استعداد شگرف او است در حالیکه بلوشه او را مردی زیرك و مستعدّ معرّفی می‌کند که با استفاده از مقام و موقع و نفوذ فوق‌العادهٔ خود گروهی متخصّص و عالِم و نویسندهٔ نیازمند را بکار گرفته و ثمرهٔ کوشش و نتیجهٔ کار آنان را به نام خود کرده است.

اگر چه نظریات و تحقیقات کاترمر و بلوشه در این زمینه مطبوع و منقّح در دسترس اهل فن و دوستداران دانش و تحقیق است ولی از آنجا که اکثر فضلای ایران را دسترسی به آن تحقیقات نیست و بسیاری از پژوهندگان ایرانی به علّت ناآشنایی به السنهٔ فرنگی از استفاده از کنوز تحقیقات شرقیهٔ دانشمندان مغرب زمین محرومند نگارنده مناسب دید

قسمتهای راجع به موضوع مانحن‌فیه یعنی تحقیق در صحّت یا عدم صحّت انتساب تاریخ کبیر جامع‌التواریخ به خواجه رشیدالدین فضل‌الله و صدق یا کذب ادّعای دشمنان رشید را در آثار آن دو دانشمند، یعنی تحقیقات دقیق و مفید کاترمر در مقدّمهٔ جامع‌التواریخ مطبوع در «مجموعهٔ شرقی» و تتبعات ممتّع و مفصّل بلوشه در «مقدّمه بر تاریخ مغول»، با توضیحات لازم در اینجا بیاورد و چون تاکنون در این باره کتاب یا رساله و مقالهٔ مستقلی به‌زبان فارسی (ظاهراً جز مقالات نگارنده در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز) منتشر نشده و اغلب کتاب خوانان و اهل فضل حتّی کسانی که با تحقیقات تاریخی و تتبّعات ادبی بیگانه نیستند بدبختانه از این تحقیقات کمترین آگاهی ندارند انتشار آنها را به زبان فارسی از سود فراوان خالی نمی‌بینند. چنانکه گذشت منظور نگارنده از مقدّمه‌های پُرارج کاترمر و بلوشه بر تاریخ مغول فقط قسمتی است که متضمّن تحقیق در صحّت یا عدم صحّت انتساب جامع‌التواریخ به رشیدالدین و ادّعای کسانی است که تألیف تاریخ کبیر رشیدی را به خود نسبت داده و صاحب مشهور آن تاریخ یعنی وزیر سلطان محمود غازان وسلطان محمّد اولجایتو را به دزدی و شیّادی متّهم کرده‌اند.

نبوغ و استعداد خداداد یا سرقت و شیّادی

وسعت دامنهٔ تألیفات و تصنیفات خواجه رشیدالدین و عظمت مؤلّفات و مصنّفات او با توجّه به اشتغال دائم و اضطراری خواجه به مَهامّ امور وزارتی و ادارهٔ قلمرو پهناور ایلخانی هر محقق خالی‌الذهنی را

به‌ستایش و تحسین وا می‌دارد و در نبوغ خداداد و استعداد ذاتی رشیدالدین که توفیق یافته است با وجود تعهّد بار گران حکومت و وزارت و تصدّی امور بی‌شمار وزارت عظمی در اغلب زمینه های معارف انسانی تألیفاتی به‌عظمت جامع‌التواریخ و مجموعهٔ رشیدیّه به‌وجود بیاورد جای کمترین تردیدی باقی نمی‌گذارد ولی همین کثرت و عظمت آثار و عدم تناسب «ضیق زمان وقلّت امکان» با «وسعت و عظمت نتیجه» جویندهٔ موشکاف و محقّق دقیق‌النظر را به فکر وا می‌دارد و امکان تردید در اعجاز و موهبت و لزوم توّجه به احتمال نهب و غارتِ سرمایهٔ معنوی دیگران و به خود بستن ثمرهٔ کار و کوشش آنان را مطرح می‌سازد[۱].

۱ـ برای ملاحظهٔ عظمت مؤلفات رشیدی کافی‌است با چشم پوشی از آثار کوچك او مثل مکاتبات و غیره ، دورهٔ کامل تاریخ کبیر رشیدی و مجموعهٔ عظیم رشیدیه را کنار هم بگذاریم . نسخهٔ بسیار نفیس و ممتازی از همین المجموعة الرشیدیه در شعبهٔ نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس تحت شمارهٔ 2324 محفوظ است . بلوشه دربارهٔ این نسخه نوشته است : این نسخهٔ خطی که حاوی آثار کوچك فضل‌الله رشیدالدین است از کارگاه استنساخ مسجد تبریز بیرون آمده و تنوع فوق‌العادهٔ فکری مؤلف را در تمام زمینه ها و بسط آن را به کلیهٔ شعب معارف اسلامی نشان می‌دهد . این تصنیف عظیم که نویسندهٔ تاریخ مغول بدان عنوان المجموعة الرشیدیه داده مشتمل بر چهار رساله است که عبارتند از : **التوضیحات** در زمینهٔ نکات مختلف اصول قرآنی و احادیث . **مفتاح التفاسیر** متضمن دو نامه که رشیدالدین در یکی از آنها با زیرکی شگفت‌آوری ثابت می کند که قرآن شاهکار ادبیات عرب است و تفسیرقرآن تا حد بینهایت قابل بسط می‌باشد . **السلطانیه** که در آن تشریح دقیق اصطلاحات فنّی حکمت الّهی و موضوعات کلامی به نظر می‌رسد . **لطائف الحقائق** که در آن رشیدالدین راه حلّ چند مسألهٔ مشکل کلامی را به دست می‌دهد (مقدمهٔ بلوشه برتاریخ مغول) . این چهار تألیف ←

وسعت زمینهٔ مؤلفات رشیدالدین را پس از مطالعهٔ فهرست اجمالی مؤلّفات رشیدی که در مقدمهٔ نسخهٔ خطی **المجموعة الرشیدیة** محفوظ در شعبهٔ نسخ خطّی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس تحت شمارهٔ 2324[1] مذکور

← که به قول خود مؤلف حاوی شرح عمیق اصول اساسی اسلام و ملاحظات دقیق و صحیح دربارهٔ شعب مختلف علوم و نکات مفید و قابل استفاده برای پژوهندگان وجویندگان جزئیات شگفتیهای عالم خلقت می‌باشد مسبوق به شهادت هشتاد و هشت تن (بارون دوسلان و بلوشه و برون عدهٔ علمائی را که به مصنفات رشیدی تقریظ نوشته‌اند اشتباهاً هفتاد ذکر کرده‌اند) از علماست که به اصابت نظر رشیدالدین و مطابقت دقیق و کامل نظریات او در زمینهٔ حکمت الهی و فلسفه و تفسیر با اصول اسلامی گواهی می‌دهند (برای تقریظات علما بر مجموعهٔ رشیدیه رك مقالهٔ آقای مینوی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، شمارهٔ ۱ سال سوم ص ۶ و ۷) . این نسخهٔ خطی عظیم به قطع بزرگ ۵۲ در ۳۲ سانتیمتر و هر صفحه شامل ۳۵ سطر ۲۸ سانتیمتری است و در ۳۷۵ ورق به خط نسخ تند شکستهٔ خوب و روشن روی بهترین کاغذ بغدادی نوشته شده و کاملا مطابق توصیفی است که رشیدالدین از طرح خود برای تحریر و استنساخ نسخ مؤلفات خود در جامع ربع رشیدی کرده است . نویسندهٔ این نسخه ، محمد الامین ، که محققاً وابسته به جامع ربع رشیدی بوده و در زمان حیات رشیدالدین کار می کرده در زیرنویس پشت ورق ۱۱۷ (Fol. 117 verso) خود را « زودنویس » می‌نامد : هذه الرسالة کتابة علی ید احوج عبادالله الی رحمته محمّد الامین المعروف بزودنویس البغدادی فی سنة عشر و سبع مایة التأریخ الهجرة الشریفة المعظّمة النبویّة . برای این نسخه ایضاً رجوع شود به :

فهرست نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس . جلد دوم ص۴۰۷ شماره ۲۳۲۴

مقدمه بر تاریخ مغول از بلوشه ، ص ۱۲۷ - ۱۲۳

مقدمهٔ تاریخ مغول ایران از کاترمر : P. I et suiv., CXIV et suiv.

۱ــ رك : همین کتاب ، ص ۴۱۹ ح ۱ .

است می‌توان دریافت . این نسخهٔ بسیار نفیس و بی‌نظیر به سال ۷۱۰ هجری یعنی سال اتمام تألیف جامع‌التواریخ در زمان خود رشیدالدین برای ضبط درکتابخانهٔ ربع رشیدی درکارگاه استنساخ جامع ربع‌رشیدی نوشته شده است . بطورکلّی از فهرست مفصل و شرایط استنساخ که قید شده است برمی‌آید که منظور اصلی خواجه رشیدالدین تدوین دائرة المعارف علوم انسانی (اعمّ از عملی و نظری و اسلامی و غیر اسلامی) بوده چنانکه در طرح عظیم جامع التصانیف الرشیدی به کلّیّهٔ شقوق و شُعَب تفسیر و حدیث و روایات اسلامی و مشکلات اسلامی و علوم طبیعی از نباتات و حیوانات و معدنیّات و تاریخ عموعی عالم و تاریخ مغول و تاریخ اسلام و جغرافیا و طبّ اهل ختای و ادویهٔ مفردهٔ ختائیّه و ادویهٔ مفردهٔ مغولیّه و سیاست و تدبیر ملک چین و مغول و غیره توجّه شده و آثار اهتمام فوق‌العادهٔ رشیدالدین به حداکثر استفاده از قدرت و امکانات شخصی و وزارتی برای توفیق در تحقّق بخشیدن به این آرزوی بزرگ و تخلید نام در اوراق روزگار از هر صفحه و ورقی از مؤلّفاتش آشکار است .

جامع التصانیف الرشیدی به دو قسم تقسیم می‌شود : القسم‌الاوّل فی‌العلمیّات من الشرعیّات و الحکمیّات و المعارف و ما یناسبها . القسم الثانی فی التواریخ و الحکایات و صور الاقالیم و بعض المباحث العلمیّة المتعلّقة بها . امّا قسم‌الاوّل مشتمل بر دو باب است و باب اوّل مشتمل بر چهار کتاب و باب ثانی مشتمل بر دو کتاب . و امّا قسم الثانی مشتمل

بر دو باب است و باب اول از آن (وهو کتاب جامع‌التواریخ المشتمل علی اربع مجلّدات [1]) شامل چهار مجلد و باب ثانی مشتمل بر چهار کتاب (در طبّ اهل ختا و ادویهٔ مفردهٔ مغولیّه و سیاسیات) است .

در بارهٔ باب دوم از قسم دوم جامع التصانیف رشیدی این شرح در فهرست آن کتاب آمده است : الباب الثانی من القسم الثانی کتب مفردة غیر (کذا) مشتملة علی اربع مجلّدات و لم یکن لها نسخ موجودة فی هذه الممالك الی الآن و قد سعینا فیها سعیاً کبیراً حتی حصل نسخها و نقلت من لسان اهل الختا (الختا در نسخه محو و ناروشن است) الی لغة الفرس ثمّ الی لغة العرب [2] .

چنانکه بلوشه هم تصریح کرده است ، از فهرست مندرج در

۱ـ کذا فی الاصل - چنانکه می‌دانیم طرح اصلی جامع‌التواریخ مشتمل بر سه مجلّد (جلد اول در تاریخ مغول - جلد دوم در تاریخ عمومی عالم بنام اولجایتو - جلد سوم در جغرافیا = مسالك و ممالك) است که جلد سوم گویا تألیف نشده و از قوه به فعل نیامده است .

۲ـ خواجه رشیدالدین توفیق تألیف باب دوم از قسم دوم جامع‌التصانیف یا طرح عظیم دائرة المعارف رشیدی را یافته است و شاهد این توفیق نسخهٔ خطی منحصر بفرد (نظر استاد مینوی) فارسی « تانکسوق نامهٔ ایلخانی در فنون علوم ختائی » است که به شمارهٔ ۳۵۹۶ در کتابخانهٔ ایاصوفیه محفوظ می‌باشد . رك مقالهٔ « ترجمهٔ علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری » از استاد مینوی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، شمارهٔ ۱ سال سوم . برای « تنکسوقنامهٔ ایلخانی » ایضاً رجوع کنید به « مکاتبات رشیدی » ص ۳۸۵ ، حاشیهٔ ص ۲۸۹ س ۹ . عین عبارت پروفسور محمد شفیع چنین است : « عبارت ذیل از تنکسوقنامهٔ ایلخانی منقول است از روی نسخهٔ خطی که مرحوم سید واجد علی خطیب ساکن سندیله ضلع هردوئی در اواخر سنهٔ ۱۹۳۲ به بنده نموده بودند : ... الخ » .

Fol. 1b و Fol. 2 a-b فقط باب اوّل از قسم اوّل آن که مشتمل بر چهار کتاب است در مجموعة الرشیدیة آمده. ظاهراً بطوریکه در ضمن فهرست مزبور توضیح داده شده خود رشیدالدین اسم این قسمت (یعنی باب اول از قسم اول مشتمل بر چهار کتاب التوضیحات و مفتاح التفاسیر و السلطانیه و لطائف الحقائق) را **مجموعة الرشیدیة** گذاشته است و نباید مجموعة الرشیدیة را با **جامع التصانیف الرشیدی** که در Fol. 1b ذکر شده اشتباه کرد و اصولا کتاب اخیر (= جامع التصانیف الرشیدی) چنانکه از اسمش برمی‌آید کتاب «ایدآل» رشیدالدین است که از آن نسخه‌ای در دست نیست یعنی رشید تصمیم گرفته بود مجموع تصانیف خود را در یك مجلد کبیر موسوم به جامع التصانیف رشیدی جمع کند و فهرست مندرج در ورق 1b و ورق 2a-b فهرست همان کتاب «ایدآل» است. معلوم نیست رشیدالدین موفق شده باشد تمام کتب مندرج در فهرست جامع التصانیف را تألیف کند و شاید بعضی از قسمتهای آن فهرست تا پایان زندگی رشیدالدین از قوه به فعل نیامده و از مرحلهٔ طرح کلّی و آرزو تجاوز نکرده است. ظاهراً بلوشه **المجموعة الرشیدیه** را که فقط قسمتی از **جامع التصانیف رشیدی** است با آن اشتباه کرده و هر دو را یکی دانسته است، زیرا در صفحهٔ ۱۲۳ از مقدمهٔ خود بر تاریخ مغول چنین می‌گوید: «در قسمت عربی کتابخانهٔ ملّی نسخه‌ای از مصنّفات صغیرهٔ فضل‌الله رشیدالدین تحت شمارهٔ ۲۳۲۴ وجود دارد.... این مجموعهٔ عظیم که مؤلّف تاریخ مغول به آن نام **المجموعة الرشیدیة** یا به عبارت بهتر

جامع التصانیف الرشیدی داده بود مشتمل بر چهار رساله است که ... »[۱].

برای تتمیم فایده قسمتی از مقدمهٔ نسخه را (Fol. 1^b) نقل می‌کنیم:

« ... امّا بعد فان هذا الکتاب الموسوم بالمجموعة الرشیدیة من جملة مصنفات الصاحب الاعظم الدستور الاعدل و الاکرم ... و انه قد صنف غیر هذا (یعنی غیر هذا الکتاب الموسوم بالمجموعة الرشیدیة) کتباً اُخر فی کل فن و قد کتب من کل منها نسخ کثیرة مفردة و کثیر من الفضلاء قد طالعوها و استکتبوها لانفسهم و ایضاً قد امرنا بنسخ منها توضَع فی ابواب برّنا الواقعة فی تبریز الموسومة بالربع الرشیدی ... و ایضاً جعلنا بعضها فی جلدٍ واحدٍ مجموعة و بعضها مفردة مفردة کمایجیء تفصیلها ... وکان من الضرورة ان یکون اوراقها اکبر لیحصل الغرض المذکور اسهل و ایسر فلاجرم جعلنا اوراقها بحیث یکون کل منها مقدار ستة اطباق من القطع البغدادی المعهود و لمّا تیسّر مثل ذلك القطع الکبیر اردنا ان نَکتُبَ جمیع مصنفاتنا فی جلد واحد لیبقی تذکرةً منا لمن بعدنا و لکی یعُمّ نفعه العرب و العجم جعلنا کل ما هو بلغة الفرس معرباً و کتبنا منها نسخاً عربیةً مفردة و مجموعة و فی هذا المجلد الکبیر (یعنی مجلد کبیر مشتمل علی جمیع مصنفاته کما مضی) ایضاً جعلنا کل ما هو بلغة الفرس مفرساً لیَعُمَّ نفعه و سمّینا المجموع بجامع التصانیف الرشیدی ».

۱ــ استاد مینوی نیز در مقالهٔ ممتع « ترجمهٔ علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری » المجموعة الرشیدیة و جامع التصانیف رشیدی را ظاهراً یکی دانسته و نوشته‌اند : « دورهٔ مؤلفات و مصنفات او جامع التصانیف رشیدی یا المجموعة الرشیدیه نامیده می‌شد » . مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، شمارهٔ ۱ سال سوم ص ۶ .

آنگاه تصریح شده که فهرست جامع التصانیف الرشیدی (نه المجموعة الرشیدیة) به اجمال و اختصار ذکر می‌شود تا مراجعه و مطالعه کنندگان از کمّ و کیف جمیع مصنّفات مصنّف مذکور مطلع شوند و همه یا بخشی را که مایلند استنساخ کنند: «و نحن نذکر ههنا علی سبیل الایجاز و الاختصار فهرس جامع التصانیف الرشیدی و فهرس کل من الکتب المندرجة فیها لیقف من یطالعها علی ان جمیع مصنفات المصنف المذکور زیدت اقداره کم هی و کیف هی و فی ایّ باب لینتسخ منها من یرغب فیها او فی بعضها». سپس در دنبالهٔ همین اشاره است که فهرست جامع التصانیف الرشیدی مشتمل بر دو قسم ذکر شده و چنانکه می‌بینیم این کتاب شامل فقط باب اوّل از قسم اوّل است پس نمی‌تواند جامع التصانیف الرشیدی باشد:

فهرست کتاب حاضر (المجموعة الرشیدیة):

«القسم الاوّل فی العلمیّات من الشرعیّات و الحکمیّات و المعارف و ماینا‌سبُها. اما القسم الاوّل بابان بهذا التفصیل:

الباب الاوّل اربعة کتب مفردة قدجمعناها و وَسمنا **المجموع بالمجموعة الرشیدیة** بهذا التفصیل:

الکتاب الاوّل التوضیحات و هوالذی کتبناه مفرداً و کتبنا هذه التفاصیل علی جملتها و هو مشتمل علی دیباجة و تسع عشرة رساله.

الکتاب الثانی مفتاح التفاسیر مشتمل علی ثمانی رسالات و موضوع علی قسمین.

الکتاب الثالث السلطانیة و هوکتاب مفرد ای لیس مشتمل علی

رسایل لکنّه مشتمل علی اصلٍ و ذیلٍ

الکتاب الرابع مشتمل علی فاتحةٍ و دیباجةٍ و اربع عشرة رسالة».

در همین مقدّمه مذکور است که رشیدالدین فرموده بود از مؤلّفات و مصنّفات او مجلّدات مفرده و مجموعة (مثل کتاب حاضر که مجموعهٔ چهار تألیف است) به زبان تازی و پارسی نوشته شود و نیز جمیع مصنّفات او به تازی و پارسی در نسخهٔ کبیره‌ای مسمّاة بجامع التصانیف الرشیدی گرد آید (فهرست اجمالی این نسخهٔ کبیره همان بود که در دو قسم از نظر خوانندگان گذشت) و نسخی از این مؤلّفات مفرده و مجموعه و نسخهٔ کبیره در ابواب البرّ ربع رشیدی به‌ظاهر بلدهٔ تبریز در گنبد عظیمی که برای آخرت خود ساخته بود نگاهداری شود و دستوری داد تا مردمان بتوانند از روی آن نسخ برای خود بنویسند و شرط کرد که هر سال از حاصل موقوفات آن بقعه نسخهٔ کاملی به قطع کبیر چنانکه شرح داده است کتابت کنند و به شهری معتبر از بلاد اسلام حمل نمایند. از جملهٔ شرایطی که «مصنّف عزّ نصره» یعنی وزیر رشیدالدین به پایان وقفنامهٔ ابواب برّ ربع رشیدی افزوده آن بود که متولّی اوقاف ربع رشیدی هر سال نسخهٔ مکمّلی از مصنّفات رشیدی به موجب تفصیل زیر بنویساند:

کتاب		کتاب	
المجموعة الرشیدیة المشتملة علی اربعة کتب: التوضیحات ـ مفتاح التفاسیر ـ السلطانیة ـ اللطایف. نسختان		**جامع التواریخ عدد مجلّداته موکول الی رأی المتولّی و علی حسب المصلحة ...** نسختان	
العربیة	الفارسیة	العربیة	الفارسیة
واحدة	واحدة	واحدة	واحدة

کتاب		کتاب	
الآثار و الاحیاء	نسختان	بیان الحقایق	نسختان
العربیة	الفارسیة	العربیة	الفارسیة
واحدة	واحدة	واحدة	واحدة

از شرح مبسوط و مفیدی که در Fol. 2b و Fol. 3a مندرج است فواید زیر حاصل می‌شود :

۱ـ اولا شرایط استنساخ مصنّفات خواجه رشیدالدین بطور مفردة و مجموعة ، عربیة و فارسیة و نسخهٔ کبیرهٔ مسمّاة بجامع التصانیف‌الرشیدی مفصلا ذکر شده است .

۲ـ از چند تألیف دیگر خواجه رشیدالدین نام برده شده ، مثل **کتاب بیان الحقایق و کتاب الآثار والاحیاء**

۳ـ شرایط راجع به استنساخ چند نسخه از مصنّفات رشیدی در هر سال و کیفیت و شروط ارسال و حمل آنها به بلاد اسلامی در این مقدّمه با بسط و شرح کافی آمده و متضمن فواید زیادی است که در مدارك دیگر به این دقّت و وضوح به دست نمی‌آید .

۴ـ از جملهٔ شروط مذکور در وقفنامهٔ اوقاف ابواب البرّ رشیدی این بود که می‌بایست در هر بقعه و مدرسه‌ای در ولایات این کتاب‌ها تدریس شود و هر فقیهی در بقعهٔ رشیدی موظّف بود هرسال نسخهٔ کاملی از مصنّفات رشیدی بپردازد و در صورت تقصیر او در انجام این شرط متولّی بقعه مکلّف بود او را اخراج کند و فقیهی غیر مقصّر به جای او بگمارد .

استاد دانشمند و محقق آقای مجتبی مینوی در مقالهٔ ممتع و

محقّقانهٔ « ترجمهٔ علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری » که در شمارهٔ ۱ سال سوم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران به چاپ رسیده است از صفحهٔ هفت تا ده فهرستی از مصنّفات رشیدالدین فضل‌الله داده‌اند که فهرست جامع التصانیف الرشیدی را به شرحی که گذشت روشن می‌کند . استاد مینوی از چهارده فقره از مصنّفات رشیدالدین نام برده‌اند که کاملا مطابق فهرست جامع‌التصانیف است از این قرار :

چهار کتاب اوّل که استاد مینوی اسم برده‌اند (یعنی توضیحات رشیدیه[1] ، مفتاح التفاسیر ، کتاب سلطانی و کتاب اللطایف) همان چهار کتاب است که مجموع آنها کتاب المجموعة الرشیدیه را تشکیل می‌دهد و کتاب چهارم یعنی « کتاب اللطایف » که آقای مینوی نوشته‌اند : « نسخه‌ای از آن ندیدم » همان « کتاب لطائف الحقائق »[2] است (ورق ۲۸۴ از نسخهٔ المجموعة الرشیدیة محفوظ در کتابخانهٔ ملّی پاریس تحت شمارهٔ ۲۳۲۴) که بلوشه در مقدّمه بر تاریخ مغول (رك ص ۱۲۷ ـ ۱۲۳ راجع به المجموعة الرشیدیة) و بارون دوسلان در فهرست نسخ خطّیهٔ عربیّهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس (دفتر دوم ص ۴۰۷) و برون در تاریخ ادبی خود

۱ـ برای تقریظ علما بر التوضیحات علاوه بر مقالهٔ آقای مینوی رك مکاتبات رشیدی به سعی و اهتمام محمد شفیع ص ۱۳۷ .

۲ـ اشتباه نشود « لطائف الحقائق » تألیف رشیدالدین فضل‌الله با « لطایف الرشیدیه » که کتابی است که مولانا محمود بن الیاس‌المشهور بفقی (یعنی فقیه) نجم به نام وزیر رشیدالدین ساخت و فرستاد و در مقابل آن به طبیبی دارالشفاء دروازهٔ سلم شیراز و تولیت اوقاف آن بیمارستان منصوب شد و بحق الجایزه صلهٔ فراوانی یافت و از حاصل املاك شیراز از نقد و جنس و غله و مرکوب ادراری بر آن مزید کرده شد .

(از سعدی تا جامی ص ۹۰) و آقای سلطان القرّائی در مقالهٔ خود تحت عنوان «کتاب اسئله و اجوبهٔ رشیدی» (مجلهٔ مهر، سال هشتم شمارهٔ ۵ ص ۲۸۵ و آقای دکتر مهدی بیانی در مقالهٔ «رسائل فارسی رشیدالدین فضل‌الله» (مجلهٔ مهر، سال هشتم شمارهٔ ۹) از آن اسم برده‌اند. این چهار کتاب باب اوّل از قسم اوّل جامع‌التصانیف رشیدی را تشکیل می‌دهد.

دو کتاب پنجم و ششم (بیان الحقایق و آثار و اخبار) باب دوم از قسم اوّل جامع‌التصانیف الرشیدی را تشکیل می‌دهد. کتاب ششم یعنی کتابی که استاد مینوی آن را «آثار و اخبار» نامیده و نوشته‌اند: «نسخه‌ای از آن ندیده‌ام امّا بعضی رسایل متفرقه هست که شاید متعلق به این کتاب بوده است، مثل رسالهٔ معرفت اشجار و نباتات که ....» به احتمال قریب به یقین همان کتاب «الاثار و الاحیاء» باید باشد که کاترمر در تاریخ مغول (در ضمن بحث راجع به تألیفات رشیدالدین از ص ۱۱۲ تا ۱۴۶) و پروفسور برون در تاریخ ادبی خود (رك از سعدی تا جامی ص ۸۹) و آقای سلطان القرّائی در مقالهٔ خود راجع به «کتاب اسئله و اجوبهٔ رشیدی» از آن اسم برده‌اند. این کتاب را در بیست و چهار جلد و محتوی مسائل مختلفه از قبیل مسائل مربوط به علم کائنات و معرفت اشجار و نباتات و تربیت زنبور عسل و افنای حشرات و حیوانات موذیه و علم زراعت و دام پروری و غیره دانسته‌اند که متأسفانه نسخهٔ آن تاکنون به‌دست نیامده است و چنانکه از موضوع و محتویات کتاب برمی‌آید حدس آقای مینوی راجع به اینکه شاید بعضی رسایل متفرقه مثل رسالهٔ معرفت اشجار و نباتات که جزء مجموعهٔ چهار کتاب مربوط به فلاحت به اهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله چاپ شده

متعلق به این کتاب باشد صحیح است[1].

چنانکه گذشت در فهرست جامع التصانیف الرشیدی باب اوّل از قسم دوم یعنی جامع التواریخ مشتمل بر چهار جلد ذکر شده در حالی‌که همهٔ دانشمندان متخصص، مثل کاترمر و برون و بلوشه و دیگران،

۱ــ ظاهراً منشأ این اشتباه که گاهی در ضمن آثار رشیدالدین کتاب «الآثار و الاحیاء» رشیدالدین، به صورت «آثار و اخبار» ذکر می‌شود نظر مرحوم ملك الشعراء بهار در سبك شناسی (جلد سوم صفحات ۱۷۶ تا ۱۷۹) باید باشد و منشأ اشتباه مرحوم بهار نیز به فرض درستی استنباط آن مرحوم و صحت نسبت رسالهٔ ۱۱۶ صفحه‌ای مطبوع در مجموعهٔ چهار کتاب مربوط به فلاحت، به اهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله، به رشیدالدین ظاهراً (اگر از این احتمال بسیار ضعیف بلکه تصور موهوم که شاید خواجه رشیدالدین دو کتاب به اسامی متشابه «الآثار و الاخبار» و «الآثار و الاحیاء»، که اتفاقاً موضوع و محتوای هر دو کتاب نیز دربارهٔ فلاحت و درختکاری و علم زراعت و دفع آفات نباتات و زراعت و غیره بوده، داشته است چشم بپوشیم و همچنین عدم ذکر «الآثار و الاخبار» را در ضمن فهرست «جامع التصانیف الرشیدی» یعنی مجموعهٔ کلیهٔ مصنفات رشیدالدین برای تقویت فرض موهوم خود نادیده نگیریم و نیز عدم مناسبت عنوان «الآثار و الاخبار» را که مناسب کتب تواریخ است با مانحن‌فیه که یکی از کتابین باب دوم از قسم اول جامع‌التصانیف و بقول رشیدالدین محتوی مطالبی «من المعارف و ما يناسبها» و در معرفت نباتات و اشجار و زراعت و معدنیات و افنای حشرات موذیه و دفع آفات نباتات و زراعت و غیره می‌باشد و مناسبت کامل با عنوان «الآثار و الاحیاء» دارد از نظر دور نداریم و به قابل اشتباه بودن دو عنوانِ مشابهِ «الآثار و الاخبار» و «الآثار و الاحیاء» و امکان قوی تحریف یکی به دیگری هم بی‌التفاتی نکنیم) تسمیهٔ اصل کتابی که رسالهٔ مذکور منقول از آن است به «کتاب آثار و اخبار» در مقدمهٔ رسالات چهارگانه بوده است به این شرح: «اما بعد این فواید برسبیل استعجال از کتاب آثار و اخبار نقل کرده می‌شود تا خلایق را باشد که ازین بهره حاصل گردد».

جامع‌التواریخ را مشتمل بر سه مجلّد دانسته‌اند که دو جلد اوّل و دوم (اوّل در تاریخ مغول و دوم در تاریخ عامّ عالَم) بالفعل موجود و جلد سوم که در مسالك و ممالك و معرفت بلاد بوده یا از بین رفته و یا به احتمال قوی اصلا تألیف نشده است. به نظر می‌رسد کتاب چهاردهم که آقای مینوی ذکر کرده‌اند یعنی کتاب جغرافیای با نقشه همان جلد سوم جامع التواریخ در مسالك و ممالك و معرفت بلاد باشد که با کتاب هشتم (نسبنامهٔ انبیا و ملوك و سلاطین) که ظاهراً مجلّد جداگانه‌ای از جامع‌التواریخ محسوب می‌شده (وجود مجلّد جداگانه‌ای از آن با مقدّمه جزء کتب احمد ثالث مؤیّد این نظر تواند بود) و دو مجلّد مشهور و موجود از جامع‌التواریخ (تاریخ مغول و تاریخ عام عالم) چهار مجلّد جامع‌التواریخ را طبق فهرست جامع التصانیف رشیدی تشکیل می‌داده است[۱].

۱ــ فرض دیگر در خصوص مجلدات اربعهٔ تاریخ رشیدالدین که به صواب نزدیکتر می‌نماید این است که ترجمهٔ احوال سلطان خربنده اولجایتو را که قرار بود به جلد دوم جامع‌التواریخ اضافه شود همان جلد چهارم بدانیم. سه مجلد بودن جامع‌التواریخ در مقدمهٔ خود جامع‌التواریخ مصرّح است یعنی مجلد اول پس از مرگ غازان در شوال ۷۰۴ هجری به حضور اولجایتو تقدیم می‌شود و رشیدالدین پیشنهاد می‌کند چون کتاب در عهد اولجایتو خاتمه یافته است در مقدمهٔ آن القاب همایون پادشاه ثبت شود ولی اولجایتو نمی‌پذیرد و امر می‌دهد نام و القاب برادرش زینت مقدمه گردد تا آیندگان بدانند که نخستین اندیشهٔ چنین تألیفی از آن اوست. آنگاه برزبان سلطان جاری می‌شود که نیك است با استفاده از اجتماع نمایندگان تمام اقوام و امم و دانشمندان و سفراء ترك و مغول و فرنگ و کشمیر و تبت در بارگاه همایون ایلخانی و کسب فایده از معلومات و اطلاعات آنان کتاب تاریخی شامل تاریخ عمومی جهان به نام او تألیف شود و با مجلد ←

کتابهای دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم (کتاب طب اهل ختا یا تنکسوق نامهٔ ایلخانی ، کتاب ادویهٔ مفردهٔ ختائی ، کتاب ادویهٔ مفردهٔ مغولی و کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی) باب دوم از قسم دوم جامع‌التصانیف رشیدی را (مشتمل برچهار کتاب) تشکیل می‌دهد.

مطابقت فهرستی که استاد مینوی از مصنّفات رشیدی داده‌اند با فهرست جامع‌التصانیف رشیدی که جامع جمیع مصنّفات او بوده است نشان می‌دهد که همه و یا دست کم قسم اعظم تألیفات رشیدی همین کتابها بوده است.

برای المجموعة الرشیدیه و رسالات اربعهٔ آن و دیگر مصنّفات رشیدی و نسخ موجود از آن کتابها در ایران و ممالك دیگر علاوه برمقالهٔ استاد مینوی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران رجوع شود به‌تاریخ ادبیّات ادوارد برون جلد سوم (ترجمه شده به فارسی به نام از سعدی تا جامی) صفحات ۸۹ تا ۹۱ و مقالهٔ استاد سلطان‌القرّائی در معرّفی « کتاب

← دیگر در بیان صور اقالیم و نقشهٔ جغرافیایی ممالك مجلدات دوم و سوم جامع‌التواریخ را تشکیل دهد. چنانکه از طرح مورد نظر رشیدالدین برمی‌آید قرار بود ترجمهٔ احوال سلطان اولجایتو در دو قسمت از تاریخ جلوس تا زمان تألیف کتاب و از تاریخ تألیف کتاب به بعد به‌عنوان باب دوم به جلد دوم کتاب ضمیمه شود. این قسمت نظیر جلد سوم در جغرافیای عالم امروز وجود ندارد و ظاهراً هرگز تألیف نشده است زیرا اگر تألیف شده بود موردی برای تألیف تاریخ سلطان اولجایتو و همچنین ذیل جامع‌التواریخ باقی نمی‌ماند و طبیعی‌تر است رشیدالدین در طرح کلی تاریخ کبیر خود دو مجلد موجود از آن تاریخ را با قسمت راجع به تاریخ عهد اولجایتو (که تألیف نشده بود) و مجلد سوم در جغرافیای عالم (که تألیف نشده بود یا تألیف شده بود و پس از مرگ رشید از بین رفته است) چهار مجلد تلقّی کرده باشد.

اسئله و اجوبهٔ رشیدی » در شماره های ۴ و ۵ سال هشتم مجلّهٔ مهر و مقالهٔ آقای دکتر مهدی بیانی به عنوان « رسائل فارسی رشیدالدین فضل‌الله » در شمارهٔ ۹ سال هشتم مجلّهٔ مهر.

چون معرفی نسخهٔ المجموعة الرشیدیه متضمن سود فراوان برای خوانندگان فاضل بود در این باره کمی به تفصیل سخن گفتیم و اگر اطنابی رفته و از حدّ لزوم در بحث راجع به این نسخه تجاوز شده است عذر می‌خواهیم. در هر صورت منظور نگارنده این بود که دورنمایی از وسعت زمینهٔ مؤلّفات و مصنّفات رشیدی و بسط دامنهٔ تتبّع رشیدالدین به کلیهٔ معارف اسلامی و علوم انسانی در برابر چشم خوانندگان قرار دهد و علّت بدبینی محقّقانی را که با نظر استبعاد و تردید به صحّت انتساب مستقیم آثار منسوب به رشیدالدین می‌نگرند روشن سازد:

بطور کلّی دربارهٔ جامع‌التواریخ رشیدی و شاید دیگر آثار رشیدالدین سه نظر مختلف وجود دارد:

۱ ـ مخالفان رشیدالدین فضل‌الله که معتقدند وزیر رشیدالدین با وجود اشتغالات فراوان و تصدّی امور وزارتی و تعهّد ادارهٔ قلمرو پهناور ایلخانی هرگز نمی‌توانسته است مؤلّف و مصنّف تاریخ کبیر رشیدی باشد و علاوه بر عدم مساعدت وضع و موقع و مقام دلایل دیگری نیز برعلیه صحّت این ادّعا وجود دارد که اهمّ آنها تنوّع فوق‌العادهٔ مطالب کتاب و مترجَم بودن بسیاری از قسمت های آن از السنهٔ مغولی و چینی و غیره و بالاخره یکدست نبودن سبک انشای کتاب و ناهماهنگی شیوهٔ کلّی

ضبط وقایع در ابواب مختلف جامع‌التواریخ است و نشان می‌دهد که نگارندهٔ آنها یك نفر نبوده و رشیدالدین فضل‌الله که به قدرت مادّی و ظاهری قانع نبوده و می‌خواسته است قطب معنوی زمان خود نیز باشد و علاوه بر آن شهوتی تسکین ناپذیر به شهرت و ناماوری و بقاء ذکر و خلود اسم در اوراق روزگار داشته از نفوذ و قدرت وزارت و حکومت برای تأمین این منظور استفاده نموده به زور و زر حاصل کار و کوشش دیگران را تصرّف یا ابتیاع و به نام خویشتن کرده است.

۲ـ نظر موافقان که می‌گویند امثال خواجه رشیدالدین فضل‌الله نادر نبوده‌اند که در عین حالِ اشتغال به امور دولت و حکومت و صدارت و وزارت به امور علمی و کار تألیف و تصنیف نیز اهتمام داشته و با وجود تعهّد بار گران سیاست و تدبیر مملکت از میدان افاده و تحریر و تصنیف نیز کمّاً و کیفاً گوی توفیق و اشتهار ربوده‌اند[۱]. رشیدالدین نیز از زمرهٔ همین گروه بوده از مدد فیض آسمانی و تأیید الٓهی و با استعداد لدنّی و نیروی

۱ـ مرحوم پروفسور برون ایران شناس بزرگ و دوستدار ایران و ادبیات ایران از معتقدان عظمت معنوی و فضل و فضیلت رشیدالدین بود چنانکه هنگام بحث دربارهٔ جامع‌التواریخ می‌گوید: «مؤلف بزرگوار آن رشیدالدین فضل‌الله است که در علم طب و مملکت مداری و تاریخ و نیکوکاری سرآمد اقران بود» (ترجمهٔ فارسی جلد سوم تاریخ ادبی برون ص ۷۹) و در جای دیگر یعنی ص ۸۲ از رقیب خواجه رشید یعنی علی شاه گیلانی با اوصاف «مردی مزور و فرومایه» نام می‌برد و با دلسوزی خاصی راجع به دسیسهٔ او بر علیه رشیدالدین می‌نویسد: «بعد از اندك زمانی دسیسه‌ای خطرناك برعلیه رشیدالدین ایجاد کرد که خوشبختانه به محرك آن بازگشت و دامنگیر رشیدالدین نشد». برون در ضمن بحث از ←

خلاّقهٔ خدادادی که داشته چنانکه خود در ضمن اشاره به شرح حال خود نوشته است جمال کار ظاهر را باکمال حال باطن جمع کرده و شهرت و عظمت نام دو روزه را با بقاء اسم جاودانی تکمیل نموده است و شهادت اصحاب اغراض و گواهی دشمنان رشکمند پس از افول اختر سعادت و قدرت دنیوی او در نظر اهل معرفت و اصحاب خبرت وزنی نیارد و در بازار صاحبان بصیرت و تجربت جوی نیرزد و تهمت مخالفان و حاسدان فرومایه در حقّ آن وزیر صاحب نظر فقط فصلی از کتاب معاملهٔ شرمناك و ناجوانمردانه است که با او و هرچه بدو منسوب بود رفت و همچنانکه آثار خیر ظاهری آن بزرگ مرد را پس از قتل فجیعش در طرفة العینی برباد دادند و از روضات باصفا وکویهای آباد و کاخهای بلند و کارگاههای بی‌نظیر ربع رشیدی در چشم زدی جز اطلال و دمن چیزی باقی نگذاشتند به حرمت نام بلند و عزّت ذکر باقی او نیز ابقا نکردند و آنچنانکه

← تألیف کتاب جامع‌التواریخ (ص ۸۴) می‌گوید : « افتخار پیدایش کتاب جامع‌التواریخ به عقیدهٔ کاترمر (رك کاترمر ص LVIII) به غازان خان تعلق دارد ... برای انجام این امر خطیر رشیدالدین را انتخاب نمود و اتفاقاً بهتر از این انتخاب نیز ممکن نمی‌شد .... **وزیر بزرگ با اینکه به تنظیم امور دیوانی چنان مملکت عریض و طویلی مشغول بود معذلك برای تحقیقات تاریخی و تألیف آن کتاب چنانکه باید اغتنام فرصت می‌نمود** » . آنگاه برون عبارت زیر را از دولتشاه صاحب تذکرة الشعرا نقل کرده که در واقع منقول از خطبهٔ کتاب رشیدالدین است نه خود دولتشاه : « (و در خطبهٔ تاریخ باز نموده که) **کتابت این تاریخ از وقت صبح بعد از ادای فریضه و بعضی اوراد تا طلوع آفتاب بوده ، چون در اوقات دیگر فراغت بواسطهٔ امور ملکی و اشغال دیوانی میسر نبوده** » تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی از انتشارات کتابفروشی بارانی ص ۲۴۱ .

معهود ابنای روزگار است هنوز خون برخاك ریختهٔ او نخشکیده گروهی به‌گمان کسب تقرّب وگروهی به‌انتقام امیال سرکوفته و توقّعات نابرآوردهٔ خود که از آن وزیر بینا دل و دانشمند در روزگار بزرگی و توانائیش داشتند به کشتهٔ او تاختند و در تُهمت و افترا، به قول نظامی عروضی خُرده‌ای فرو نگذاشتند. چگونه می‌توان تهمت کسانی را که فقط پس از شهادت رشیدالدین به تصرّف سرمایهٔ معنوی و آثار تاریخی و ادبی دیگران از طرف او با تهدید یا تطمیع گواهی داده‌اند پذیرفت؟ علی الخصوص که می‌دانیم اعاظم علما بر نوشته‌های دینی او تقریظها نوشته‌اند و برصلاحیت علمی و اخلاقی و استعداد و اجتهاد او شهادت داده و کتابها بنام او تألیف کرده[1]، اگر چه آن تقریظها و تأییدها نیز چون

۱- مثل مولانا صدر الملة و الدین محمد تُرکه که کتاب **حکمة الرشیدیة** را به اسم وزیر رشیدالدین نوشت و همچنین مولانا محمود بن الیاس الطبیب که **لطایف الرشیدیة** را به نام او ساخت و فرستاد و نخستین در مقابل «عجالة الوقت را امتعهٔ لطیف و تحف ظریف و ثیاب فاخره دوخته و غیر دوخته و پنج اسب راهوار و دو استر دُلدُل رفتار و دو بدره سیم و دو هزار مثقال طلا بحق‌الجایزه» گرفت و دومی به طبیبی و تولیت بیمارستان دروازهٔ سلم شیراز منصوب شد و بحق‌الجایزه صلهٔ فراوان یافت، رك مکتوب ۲۵ و ۴۱ از مکاتبات رشیدی. نیز در مکتوب چهلم از مکاتبات رشیدی ذکر شده که علماء و فضلاء مغرب زمین صیت مکارم و صفات اشفاق و مراحم خواجه رشیدالدین شنیده و به داد و دهش و ایثار و بخشش او چشم داشتند و به درویش‌پروری و دادگستری او معترف بودند و چون به سبب بُعد مسافت و قلّت بضاعت از زمرهٔ ندماء و جلسای وزیر نمی‌توانستند شد کتابهایی نوشته توسط خواجه احمد تاجر که به رسالت و تجارت به مغرب زمین رفته بود به حضور خواجه فرستادند (ده جلد کتاب با نام کامل آنها در ص ۲۴۸ مکاتبات ذکر شده) و هر یك به تفاوت از «نقداً ۲۰ الف دینار و طلا الفی مثقال» تا «نقداً ۱۰ الف دینار و طلا الف مثقال» جایزه یافتند.

این تکذیبها و تهمتها ارزش واقعی و قدر معنوی ندارد و می‌دانیم که در روزگار قدرت وزیر رشیدالدین که آستان او محطّ رحال و بوسه جای رجال بوده و هرکس آنجا ز پی ملتمسی می‌رفته محرّك اصلی و انگیزهٔ حقیقی تقریظ نویسها «پوستین سمور و سنجاب و وشق و فنك و مرکوب مع سرجه و بدره های دینار و غلّه و مواجب و ادرار» بوده است نه اعتقاد وعلم وایمان به صلاحیت و استعداد و اجتهاد او. مقایسهٔ آنچه رشیدالدین از روزگار سعادت و سیادت خود حکایت کرده با آنچه پس از زوال دولت و حشمت برسرش رفت مایهٔ تأثّر هر دل حسّاس و سنجش آن همه احترام و عزّت با این همه افترا و تهمت موجب عبرت اهل اعتبار است.

وزیر دانشمند در ضمن مکتوب بیست و پنجم که بر مولانا عفیف الدین بغدادی نوشته است در باب مبدأ و معاد حال خود و ذکر مولانا صدرالدین تُرکه کرده ، چنین می‌گوید : « تا بوقتی که تارکِ دولت و فرقِ حشمتم بتاج سیادت و اکلیل سعادت متوّج گشت و درگاهِ بارگاهم مجمع علماء و مَرْبَعِ فضلاء و مَحَطِّ رِحال و مَلاذ رجال و مَهْرَبِ مظلوم و مطلبِ محروم و مسکنِ اربابِ دین و مأمنِ اصحابِ کشف و یقین و مآبِ بُرنا و پیر و مقصد صغیر و کبیر گشت ، و اهل دانش و بینش که سردفتر آفرینش‌اند هر یك بنام این ضعیف کتابی مطبوع و رسالهٔ مصنوع در علم معقول و منقول بعبارتی عقل‌آمیز و نظم و نثری دانش‌انگیز نوشتند ، و پیوسته به افاده و استفادهٔ این فقیر حقیر مشغول می‌بودند ، و بحلّ دلایلِ مشکل و مسایل مُعْضِل قیام می‌نمودند ، و مصنّفات این مشتاق را چون مطالعه

می‌کردند هر یك در مدح و تحسین و ثنا و آفرین فصلی بلیغ بعبارتی فصیح بر آن می‌نوشتند و ببرکت علم زمام نفسم را از قبضهٔ غفلتِ دولت بیرون می‌بردند و در خلوة خانهٔ وجود بصرِ بصیرتم را بکُحلِ شهودِ معبود مکحل می‌فرمودند ».

۳ـ گروه سوم کسانی هستند که از افراط و تفریط گریزانند، نه رشیدالدین را از سیرابانِ عین‌الحیوةِ علمِ مِن لَدُن می‌دانند و با مبالغه در استعداد خداداد وقوهٔ نبوغ خلّاقهٔ او موافقند و نه او را ازگمشدگان وادی میل و شهوت و لب تشنگان سراب نخوت و شهرت می‌شمارند. اصحاب این عقیده و صاحبان این سلیقه رشیدالدین را وزیر دانشمند دانش دوستی می‌دانند که مسلّماً در زمینهٔ دانش و ادبیات نیز نظیر تدبیر ملك و سیاست استعدادی قوی و لیاقتی کم‌نظیر داشته و اگر مکاتیب خصوصی او را که اکنون در دست است مورد توجّه قرار دهیم به وسعت زمینهٔ معلومات و تفنّن بل‌تبحرّ او در اغلب علوم عصر پی خواهیم برد. رشیدالدین طبیبی ماهر، عالمی نکته سنج، مفسّری با ذوق و نویسنده‌ای چیره دست بود و جمع این کمالات در وجود یك شخص ابداً استبعادی ندارد و در ادوار مختلف تاریخ ایران امثال ابوعلی‌ها و خواجه نظام‌الملك ها و خواجه نصیرالدین‌ها و عطا ملك ها و خواجه رشیدالدین‌ها و خواجه غیاث الدین‌ها و امیر علیشیرها و قائم مقام ها که در عین‌حالِ تعهّد امور وزارت و صدارت و مشیری و مستشاری و مباشرت مهمّات ظاهری صاحب فضایل و کمالات باطنی و هنرهای معنوی و واجد معلومات

وسیع و دقیق در زمینهٔ علوم و ادبیّات و ذوق نویسندگی بوده‌اند ، کم نبوده است . ولی تأیید ذوق و استعداد ادبی و علمی خواجه رشیدالدین هرگز از استبعادِ امکان و خارق‌العاده بودنِ نسبت مستقیم و بلا واسطهٔ جزء جزء آثار عظیمهٔ مذکوره درفهرست جامع‌التصانیف رشیدی به شخص واحد او نمی‌کاهد و چنین تصوّری که وزیر رشیدالدین بنفسه مصدر همهٔ این آثار و طرّاح کلیّات و جامع جزئیّات موادّ آنها بوده نه عملاً و نه منطقاً درست نمی‌نماید و طبیعی‌است که مؤلّف تاریخ کبیر جامع‌التواریخ در تنظیم و جمع‌آوری موادّ و مطالب و نگارش مجلّدات و ابواب و فصول مختلف کتاب خود از اهل اطلاع و دستیاران و معاونان عدیده استفاده کرده باشد . هرگاه دو مجلّد جامع‌التواریخ را در نظر بگیریم (یعنی مجلّد اوّل در تاریخ ترك و مغول و مجلّد دوم در تاریخ عالم از ملل مسلمان و غیر مسلمان) می‌بینیم منابع و مراجع تاریخ کبیر رشیدالدین بطورکلی سه قسم است :

۱ ـ منابع شفاهی یا مطالبی که از علما و تاریخ دانان چین و مغول استفاده شده . چنانکه در تنظیم تاریخ باستانی اقوام ترك و مغول و روایات اساطیری آن اقوام و حکایات راجع به اسلاف چنگیزخان از پولاد چینگ سانگ (= پولادجکسان) سفیر قوبیلای قاآن در دربار سلطان محمود غازان و گروهی دیگر از علمای چین و تاتار و نیز از معلومات و محفوظات ارزندهٔ شخص ایلخان استفاده شده است . امیر پولاد چینگسانگ[1] که نام او مکرراً در داستان غازان خان آمده است از شخصیت های بزرگ و محبوب در حضرت ایلخانی بود و نام او غالباً

Poulad Tchheng - siang - ۱

در مورد خواباندن فتنه های بزرگ و شفاعت و وساطت در پیش آمدهای مهمّ و نیز بیان تاریخ و حکم اجداد غازان خان به چشم می‌خورد چنانکه در صفحهٔ صد و چهل و دوم از تاریخ مبارك غازانی که به همّت کارل یان چکوسلواك به طبع رسیده است در ضمن حکایت زیارتگاه ساختن درختی که در سایهٔ آن خاطر ایلخان را بسطی و فرجی روی نموده بود پولاد چینگسانگ روایتی راجع به قوتله قاآن (ن : قوبیلای قاان) عمّ جدّ ایلخان و نیّت کردن او در زیر درختی که اگر بریاغی ظفر یابم این درخت را زیارتگاه خویش سازم و ظفر یافتن او و زیارتگاه کردن درخت نقل می‌کند و نگارنده یقین دارد که «پولادآقا»ی مذکور در صفحهٔ صد و هفتاد و یکم که موصوف به علم انساب مغول و اسامی آبا و اجداد چنگیزیان است و کارل یان در فهرست اعلام کتاب آن را غیر از «پولاد چینگسانگ» دانسته جز او کس دیگری نیست .

شمس الدین کاشانی معاصر رشیدالدین و غازان خان در تاریخ مغول منظوم خود صراحةً پولاد چینگسانگ را منبع شفاهی رشیدالدین در تصنیف تاریخ ترك و مغول دانسته است چنانکه پس از ذکر «ستایش وزیر نیکوسیرت خواجه رشیدالدین پادشاه را» و تشویق سلطان به اصدار فرمان نظم شاهنامهٔ غازانی می‌گوید :

چو بشنید گفتار موبد غزان پسندید و خندید و شد شادمان
چنین گفت کاین سر چو دانسته شد درین کار جان و دلم بسته شد
بخوانید پیران داننده را جوانان بیدار خواننده را

که تا داستان شهان سر بسر — نویسند بر دفتری در بزر
پس آنگاه ناماوری در سخن — بنظم آورد قصّهای کهن
بزرگ‌وسخن‌ران[1] وجکسان‌لقب — بپیش جهاندار بگشاد لب
بخواجه رشید آنگهی گفت شاه — که ای دانشی موبد نیکخواه
ز منثور تاریخ ترکان نخست — همه بشنو از راست‌گویان درست
بنثر آن سخنها چو گردآوری — درآرند از آن پس بنظم دری

بلافاصله در دنبالهٔ همین ابیات شمس‌الدین کاشانی استفاده های رشیدالدین را از دیگر علمای ترك (= چین و مغول) در گرد آوردن موادّ مجلّد اوّل جامع‌التواریخ چنین نقل می‌کند :

همه بستد و کرد فکر اندر آن — بپیوست با گفتهٔ دیگران
ز بیدار و داننده ترکان پیر — ز تاریخ‌دان مردم یادگیر
بپرسید یکسر سخنها باصل — ز هرجا بدست آمدش فصل فصل
بنزدیك هر میر و هر مهتری — ز ترکان درین باب بُد دفتری
ازیشان همه بستد و نقل کرد — ورا رهنمایی درین عقل کرد
نویسندهٔ ترکی و پارسی — همانا که بودند دو بار سی

از توضیحات دیگری که شمس‌الدین کاشانی معاصر رشیدالدین و شاهنامه پرداز سلطان محمود غازان می‌دهد بخوبی برمی‌آید که برای انجام این مشروع و اتمام این منظور گروه کثیری از اهل اطلاع و تاریخ دانان و پیران ختا و تاتار و همچنین جمعی از اهل قلم و مترجمان

۱ــ کذا در نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ ملّی پاریس .

از السنهٔ چینی و ترکی و مغولی و نویسندگان تحت نظارت و به هدایت وزیر بزرگ مشغول کار بوده‌اند و او در تنظیم مطالب و تلفیق اطلاعات و معلومات و موادّ پراکنده به یکدیگر و انتخاب موادّ مقبوله و اسقاط و حذف مطالب مردوده نظارت تامّه داشته و افتخار تألیف و تصنیف تاریخ کبیر تُرك و مغول به این شکل منحصر بفرد و صورت بی‌نظیر عاید شخص او می‌شود و هر یك از دیگران به تناسب تخصص و اطلاعات خود مأمور جزئی از کار بوده و بطورکلی هیأت تحریریه و گروه معاونان رشید در انجام این امر خطیر در حکم پیچ و مُهره ها و وسایل فنّی بوده‌اند که مجموع کار و کوششان فقط در سایهٔ کارگردانی و نظارت دقیق رشیدالدین این نتیجهٔ درخشان را ببار آورده است. درواقع ارزش فوق العادهٔ تصنیف رشیدالدین به‌همین‌است که در تنظیم مطالب مجلّد اوّل جامع التواریخ برخلاف معمول و مرسوم به استفاده از یکی دو منبع پیش پا افتاده و اقتباس از چند مأخذ مبتذل اکتفا ننموده و به شیوهٔ تحقیق و تتبّع قرن بیستم از آبشخورهای فراوان و منابع اصلیّهٔ متعدّد و مآخذ دست اوّل بِکر استفاده کرده است و مسلّماً ابوالقاسم کاشانی نیز ، که مدّعی تألیف جامع التواریخ است و دربارهٔ ادّعای او به تفصیل بحث خواهد شد ، نظیر ده ها معاون و نویسندهٔ دیگر عضو هیأت نویسندگان و مُهره‌ای در عرصهٔ شطرنجِ تاریخ نویسیِ رشیدالدین بوده که در عین حالِ استقلال و ارزش انفرادی تأثیرش در پیروزی نهائی و ایجاد اثر عظیم رشیدالدین از حدود معاونت در جمع آوردن موادّ یا اقتباس بعضی مطالب از کتب معیّنه یا

تلفیق یادداشتها و مسوّدات مشخّصه که از طرف رشید در اختیارش گذاشته می‌شد تجاوز نمی‌کرده است و فقط پس از شهادت مخدومش رشیدالدین بود که او مدّعی صاحبیِ جامع‌التواریخ رشیدی شد و ادّعای مضحك تألیف کتابی را که به وجود آمدنش فقط در سایهٔ اختیارات و امکانات وسیع و فوق‌العادهٔ وزیری مثل رشیدالدین و توجّه و عنایت و اهتمام سلطانی مثل غازان امکان پذیر بود ـ و به شهادت گروه کثیری از مورّخان و محقّقان مقبول القول در تألیف آن از ده ها راوی و تاریخدان چینی و مغول و ده ها دفتر و مسوّده به السنهٔ غیر فارسی و تازی استفاده شده و بقول شمس کاشانی «دو بارسی نویسندهٔ ترکی و پارسی» در تنظیم و تحریر آن شرکت داشتند ـ پیش کشید و به نظر نگارنده سرچشمهٔ چنین ادّعای واهی و لافِ گزافی را فقط در ضعف وجدان و سستی مبانی اخلاقی ابوالقاسم کاشانی که به شیوهٔ اغلب ابناء روزگار از فدا کردن کلّیّهٔ حقوق صحبت دیرین و خادمی و مخدومی برای ارضاء شهوت شهرت طلبیِ طبع دنی یا جلب منفعتی ناچیز مضایقه نداشته و یا در حماقت و بلاهت او که می‌خواست با این ادّعا کرشمهٔ لطف و عنایت سلطان مغول را به سوی خود جلب کند و یا در خباثت توأم با حماقت که به حماقت و ساده لوحی عموم مردمان معتقد بود و گمان می‌کرد ادّعایش را خواهند پذیرفت، آنچنانکه مرحوم بلوشه پذیرفته است، باید جستجو کرد.

ذکر این مطلب نیز لازم می‌نماید که خواجه رشیدالدین معاونان و زیر دستانِ مشهورتر و متشخص‌تر و فاضلتر از ابوالقاسم کاشانی نیز

داشته است، از قبیل زین‌الدین محمّد بن تاج الدین برادر حمدالله و خود حمدالله بن ابوبکر بن احمد المستوفی القزوینی و شرف الدین عبدالله بن عزّالدین فضل‌الله شیرازی معروف به وصّاف الحضرة که از اعضای حلقهٔ ادبی و تاریخی رشیدالدین بودند. از این اشخاص حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب و ظفرنامهٔ منظوم است و از آنچه خود او به صراحت می‌گوید و در مقدّمهٔ این مبحث گذشت برمی‌آید که صَرفِ اوقاتِ رشیدالدین به مجالست اهل علم و مباحث علوم عموماً و خصوصاً علم تواریخ امری مشهور و مشهود در آن روزگار و تألیف تاریخ گزیده نیز از برکات الهام و تشویق مستقیم و غیر مستقیم خواجه رشیدالدین بوده است و چنانکه در فصول آینده خواهیم گفت در نظم ظفرنامه نیز حمدالله از رشید الهام یافته[1].

ادیب شرف الدین عبدالله نیز از خواص و بستگان خاندان رشیدی بود و تاریخ خود را به وساطت وزیر رشیدالدین به حضرت ایلخانی عرضه داشت و مورد عنایت اولجایتو قرار گرفت. رشیدالدین در سال ۷۱۲ هجری در سلطانیه او و کتابش را به حضور اولجایتو معرفی کرد[2] و قبل از آن نیز در ۷۰۲ هجری جلد اوّل آن کتاب به وساطت وزیر دانشمند و

۱ــ تاریخ گزیده، چاپ لندن، ص ۴ مقدمه. ایضاً کتاب حاضر، ص ۳۷۶.

۲ــ از تاریخ وصاف ص ۵۴۷ س ۲۲ معلوم می‌شود که چون وصاف در سلطانیه در ۲۴ محرم سنهٔ ۷۱۲ یك دو فصل از تاریخ خود پیش اولجایتوخان بخواند و قصیده‌ای به انشاد رسانید گروهی از علما و فضلا و از آن جمله خواجه اصیل‌الدین در آن روز در مجمع امراء و علماء حاضر بودند.

مشوّق فضلا به عرض غازان رسیده بود. از این مطالب گذشته که همگی نمایندهٔ خیرخواهی و بلند نظری رشیدالدین می‌باشد چنانکه دیدیم رشیدالدین در مکاتبات خود به صراحت از کتبی که عُلَما رسماً به نام او نوشته و فرستاده‌اند یاد کرده و نویسندگان آن کتابها را مورد لطف و نوازش و تشویق قرار داده و به اعطاء صلات و جوایز دلگرم و مباهی فرموده است و هرگز آن کتابها را که اغلب از اکناف به حضور او فرستاده می‌شد و موشّح به نام نامی او بود ندزدیده و به‌اسم خود نکرده است[۱] و چنانکه می‌بینیم نه تنها تهمت سرقت و انتحال و کتاب دیگران را به نام خود کردن در مورد چنین مرد بزرگواری بعید می‌نماید بلکه اصولاً خواجه رشیدالدین منبع فیّاض عنایت و محبّت نسبت به علما و فضلا و اهل دانش و ادب بوده و از انواع توجّه ومبالات در بارهٔ تشویق نویسندگان و دلگرم ساختن مستعدّان مضایقه نمی‌کرده است و نام نامی او و فرزندش غیاث‌الدین در سرلوحهٔ بسیاری از مصنّفات گرانبهایی که در زمان او تألیف شده است به عنوان حامی و مشوّق به چشم می‌خورد.

۱ــ به بعضی از کتب که به نام خواجه تألیف شده و خواجهٔ دانشمند خود عناوین آنها را در آثارش ذکر کرده فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: کتاب حکمة الرشیدیة ـ کتاب لطایف الرشیدیة ـ کتاب اطواق المذهّبة فی تاریخ المغاربة ـ کتاب اقومُ المسالك فی مذهب امام مالك ـ کتاب منهاج الرِئاسة فی علم السیاسة ـ کتاب نزهة الابرار و روضة الاحرار فی علم التصوف ـ کتاب تحفة الامانی فی علم المعانی ـ کتاب دُرّة الیتیم فی علم التنجیم ـ کتاب میزان الکیاسة فی علم الفراسة ـ کتاب البُلغة فی علم اللغة ـ کتاب تقویم الافکار فی علم الاشعار ـ کتاب عمدة الفصحاء فی امثال البلغاء ـ کنوز الافراح فی معرفة الاشباح و الارواح.

از اینکه از مطلب دور افتادیم از خوانندگان عذر می‌خواهیم و به‌سر مطلب برمی‌گردیم. شمس‌الدین کاشانی در آغاز داستان نیز از پولادچکسان (= پولادچینگ‌سانگ) منبع شفاهی اصلی رشیدالدین در تألیف قسمت راجع به مغول از جامع‌التواریخ یاد می‌کند:

چوپولادچکسان وخواجه‌رشید نشستند با هم چو پیر و مرید
روایت همی کرد فرخنده میر وزو می‌نیوشید دانا وزیر
ز ترکان چنین کرد پولاد یاد که دارندایشان زیافث‌نژاد..الخ

قسم اعظم تاریخ ختا و التان خانان منقول از روایات گروهی از حکمای ختا و تاتار از جمله یسامی و مکسون[1] که از فضلا و علمای واقف به تاریخ و طبّ و نجوم ختا بوده‌اند می‌باشد.

شخص سلطان محمود غازان نیز از منابع شفاهی رشیدالدین در باب انساب مغول بوده است و چنانکه در مقدّمهٔ این مبحث گذشت رشیدالدین صراحةً به این موضوع اشاره کرده است: « و امّا دانستن تواریخ و حکایات تاریخ مغولان که پیش ایشان بغایت معتبرست و اسامی آبا و اجداد و خویشان از زن و مرد و از آن امراء مغول قدیم و حدیث که در ممالك بوده‌اند و هستند او (یعنی غازان خان) شعب نسل هریك اکثر بشرح داند چنانکه از مجموع اقوام مغول بیرون پولادآقا

۱ــ قس با لیتاچی و یکسون. رك سبك شناسی بهار ج ۳ ص ۱۷۲ س ۶، ایضاً رك مقالهٔ « ترجمهٔ علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری » از استاد مینوی در شمارهٔ ۱ سال سوم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ص ۱۰ پاورقی ۱ س ۵.

دیگری چنان نداند و جمله ازو یاد گیرند و این تاریخ مغول که نوشته شد اکثر از بند گیش استفادت نموده میسّر گشت و بسیاری از اسرار و حکایات مغول باشد که خویشتن داند و درین تاریخ نوشته نشد»[۱].

این مدرک نیز نظیر مدارك دیگر نمایندهٔ اهتمام شخصی رشیدالدین وزیر و مباشرت مستقیم او در امر تحصیل موادّ و تألیف جامع‌التواریخ است.

۲ ـ منابع مکتوب یا اقتباسات و استفاده هایی کـه خصوصاً در تصنیف مجلّد دوم جامع‌التواریخ (تاریخ عمومی عالم) از کتب تواریخ و منابع مختلف شده است که با توجّه به متن جـامع‌التواریخ و مقایسهٔ آن با دیگر اسناد و کتب تاریخی می‌تـوان فهرست اجمالی زیر را از اقتباسات مؤلف جامع‌التواریخ از کتابهای تاریخ، که تا زمان رشیدالدین تألیف شده بود، ذکر کرد :

الف ـ تاریخ ملوك و انبیا تا انقراض خلافت و سقوط بغداد از تاریخ طبری.

ب ـ تاریخ سـامانیه و دیالمه و غزنویه از روی ترجمهٔ تـاریخ عتبی و غیره.

ج ـ تاریخ سلاجقه با استفاده از راحة‌الصدور راوندی و بعضی منابع دیگر راجع به سلاجقه.

د ـ تاریخ خـوارزمشاهیه کـه مستقیماً یـا به واسطهٔ جـلد دوم

۱ـ تاریخ مبارك غازانی ، بسعی و اهتمام کارل‌یان ص ۱۷۱ .

جهانگشای جوینی منقول از ابن‌فندق است.

ه ـ تاریخ حُکّام مغول در ایران و تاریخ چنگیزخان و زندگی و فتوحات او و تاریخ اولاد و احفادش و تاریخ اسمعیلیه از جهانگشای جوینی.

و ـ در قسمت راجع به تاریخ هند و اخلاق و عادات و جغرافیای هند از کتاب تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی و همچنین حماسهٔ عظیم هندی مهابهاراتا استفاده هایی شده است.

۳ ـ منابع شفاهی و مکتوب دربارهٔ تاریخ ملل غیر مسلمان از قبیل تاریخ چین و هند و تبّت و یهود و فرنگ و تاریخ پاپها و تاریخ روم و صورت قیاصره که به تصریح رشیدالدین در مقدّمهٔ جامع‌التواریخ به امر و اشارت سلطان اولجایتو با استفاده از منابع مستقیم مربوط به هر یك از اقوام و سفراء اُمَم بیگانه و اهل ادیان چین و یهود و مسیحیت تنظیم و تألیف شده است چنانکه از قول اولجایتو می‌گوید: «... درین ایّام که بحمدالله و منّه اطراف و اکناف ربع مسکون در تحت فرمان ما و اروغ چینککیزخان است و حکما و منجّمان و ارباب دانش و اصحاب تواریخ و اهل ادیان و ملل از اهالی ختای و ماچین و هند و کشمیر و تبّت و اویغور و دیگر اقوام اتراك و اعراب و افرنج در بندگی حضرت آسمان شکوه گروه گروه مجتمع‌اند و هریك را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفهٔ خویش نسخهٔ هست و بر بعضی از آن واقف و مطلع، رأی جهان‌آرای چنان اقتضا می‌کند که از مفصّل آن تواریخ و حکایات مجملی

که از روی معنی مکمّل باشد به نام همایون ما بپردازند و آن را با صُوَر الاقالیم و مسالك الممالك بهم در دو مجلّد نوشته ذیل این تاریخ (یعنی تاریخ مبارك غازانی در تاریخ اقوام ترك و مغول و خاندان چنگیزخان) مذکور سازند تا مجموع آن کتابی عدیم المثل باشد جامع جمیع انواع تواریخ» (جامع‌التواریخ، جزء اوّل از جلد اوّل، مسکو ۱۹۶۵، ص ۱۷ - ۱۶).

با توجه به عظمت طرح جامع‌التواریخ و تفصیل منابع سه‌گانهٔ آن تاریخ که مذکور افتاد به‌سهولت می‌توان دریافت که:

۱ - وسعت زمینه و عظمت تاریخ کبیر رشیدی تا حدّی است که جمع و تحصیل موادّ آن از عهدهٔ یك شخص منطقاً و عقلاً بیرون است و حتّی جمع‌آوری مواد لازم برای تألیف چنان کتابی برای یك هیأت چند نفری در شرایط عادی آن روزگار عملاً غیر ممکن و فقط از پرتو اختیارات و امکانات استثنایی و فوق‌العادهٔ وزیر بزرگ رشیدالدین و با توجّه و عنایت مستقیم دو ایلخان مقتدر یعنی غازان و اولجایتو انجام و اِتمام چنان امر خطیری میسّر بوده است.

۲ - استفادهٔ رشیدالدین ازگروه‌کثیری از مطّلعان و اهل عِلمِ مغول و چین، که نام مشاهیر آنان مثل پولادچینگ‌سانگ و غازان خان و یسامی و مکسون[1] مذکور و معلوم و نام گروه بیشتری که منابع شفاهی

۱- قس با لیتاچی و یکسون. رك سبك شناسی بهار ج ۳ ص ۱۷۲ س ۶، ایضاً رك مقالهٔ «ترجمهٔ علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری» از استاد مینوی در شمارهٔ ۱ سال سوم مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ص ۱۰ پاورقی ۱ س ۵.

درجهٔ دوم بوده‌اند مجهول می‌باشد، مسلّم است و به این عدّه که در دورهٔ غازان خان و برای تألیف تاریخ مبارك غازانی مورد مراجعه و استفادهٔ وزیر رشیدالدین بوده‌اند باید گروه دیگری از سفرا و علمای اقوام و ملل مسیحی و یهودی و چینی و هندی و غیره را که منابع و مراجع تاریخ چین اصلی و قسمتی از تاریخ بنی‌اسرائیل و تاریخ روم و فرنگ بوده‌اند بیفزائیم.

۳ـ در جمع‌آوری مواد و مطالب راجع به تاریخ اسلام و تاریخ ایران (غیر از تاریخ مخصوص تُرك و مغول) که اغلب رونوشت یا اقتباساتی از کتابهایی است که تا آن زمان تألیف شده بود قطعاً وزیر بزرگ شخصاً مباشرت مطالعهٔ کتابهای تاریخ و التقاط بعضی قسمتها یا رونویس کردن فصول و ابوابی از آنها را نداشته و این کار را به عهدهٔ معاونان و دستیاران خودش می‌گذاشته ولی حدود کار آنها و وظیفه‌ای را که می‌بایست انجام دهند به دقّت معیّن می‌کرده است. اگرچه متأسفانه ظاهراً فرصت مطالعهٔ قسمتهایی را که دیگران تهیه می‌کردند نداشته و آن اقتباسات بدون تهذیب و تنقیح تقریباً بدون ارزش تحقیقی و تاریخی و باسبکهای متفاوت وارد جامع‌التواریخ شده است و به همین علت تمام ارزش تألیف رشیدالدین به مجلّد اوّل آن یعنی تاریخ خاصّ مغول از قدیم‌ترین ایّام تا سال وفات غازان است و مجلّد دوم آن، به استثنای بعضی قسمتها مثل تاریخ فرنگ و روم و تاریخ پاپها که متضمّن فواید و حاوی مطالب بی‌سابقه‌ای نسبت به دیگر کتب تاریخ می‌باشد ارزشی ندارد[۱].

۱ـ رجوع کنید به مقالهٔ «جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی ←

۴ ـ از بعضی قسمتهای مجلّد اول جامع‌التواریخ خصوصاً داستان غازان خان برمی‌آید که خواجه شخصاً نویسندهٔ آن قسمتها بوده است و اشاره به مطالب و حوادثی که از مشهودات شخص وزیر بوده امکان این تصوّر را که شخص دیگری نویسندهٔ آن قسمتها باشد از بین می‌برد.

۵ ـ بطور کلّی از مجموع مطالبی که در بالا گذشت می‌توان این عقیده را با اطمینان کامل ابراز داشت که افتخار تألیف جامع‌التواریخ رشیدی و تنظیم طرح کلّی و نظارت در تلفیق مطالب و موادّ آن که از منابع شفاهی و کتبی و اسلامی و غیر اسلامی سابقة الذکر به دست آمده و تحریر مستقیم بعضی قسمتها مخصوص به وزیر رشیدالدین است و سهم معاونان و دستیاران او از حدود همکاری در تهیهٔ موادّ و مطالب و انجام وظیفه‌ای که از طرف رشیدالدین معین و مشخّص شده بود تجاوز نمی‌کند.

← وزیر » از استاد مینوی. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، شمارهٔ ۴ سال هفتم صفحهٔ ۶ ـ ۳ .

رشیدالدین از نظر کاترمر

چنانکه گفتیم در بین دانشمندان و پژوهندگانی که راجع به رشیدالدین وزیر و جامع‌التواریخ او تحقیقاتی کرده‌اند کاترمر و بلوشه از همه مشهورترند. کاترمر موافق و هواخواه رشیدالدین است و این موافقت و هواخواهی نتیجهٔ تحقیق عالمانه ودقیقی می‌باشدکه آن دانشمند از روی مدارك موجود و معلوم دربارهٔ مؤلّف جامع‌التواریخ بعمل‌آورده است. ادگار بلوشه اگرچه در پرداختن به‌کار تصحیح وطبع جامع‌التواریخ و تحقیقات مفید و ممتّعی که در مقدّمه بر تاریخ مغول دربارهٔ رشیدالدین و تاریخ مغول کرده از کاترمر الهام گرفته است ولی حاصل تحقیقات و در نتیجه قضاوت او نسبت به مؤلّف جامع‌التواریخ با کاترمر متفاوت است و بطوریکه دیدیم و خواهیم دید اصولاً قضاوت مساعدی دربارهٔ رشیدالدین وزیر ندارد. نگارنده در اینجا قصد داوری راجع به عقیدهٔ بلوشه و نظر او در خصوص جامع‌التواریخ ندارد و خوانندهٔ فاضل خواهد توانست پس از مطالعهٔ نظر و استنباط محقّق فقید فرانسوی دُرُست را از نادُرُست تشخیص دهد و صحّت یا سقم نظریّات او را دریابد، امّا آنچه اشاره بدان در اینجا لازم می‌نماید اینست که بلوشه مسلّماً در تحقیقات

خود راجع به تاریخ مغول و بعضی موارد دیگر از کارها و تحقیقاتش مثل «تاریخ مصر مقریزی»[۱] مجذوب روش و جهت تحقیقات کاترمر بوده و سعی کرده است از او متابعت بنماید و کارهای اصلی و باارزش بلوشه

۱- «تاریخ مصر مقریزی» قسمتی از کتاب پرارزش مقریزی بنام «کتاب السلوك لمعرفة دول الملوك» است که بلوشه از عربی به فرانسه ترجمه کرده و با یادداشتهای تاریخی و جغرافیایی به طبع رسانیده است.

اتین کاترمر قسمتی دیگر از این کتاب مقریزی را قبلا به فرانسه ترجمه و باتوضیحات لغوی و تاریخی و جغرافیایی تحت عنوان «تاریخ سلاطین‌المماليك» طبع و منتشر کرده بود. ترجمهٔ کاترمر حاوی شرح وقایع سلطنت یازده تن از ممالیك است که قسمتی از کتاب السلوك محسوب می‌شود. کاترمر در چاپ این کتاب تمام قسمت راجع به تاریخ مصر و شام در زمان سلطنت سلاطین ایوبی را کنار گذاشته و علّت آن را در مقدمهٔ خود شرح داده است. کاترمر امیدوار بود بعدها در صورت مساعدت عُمر و توفیق آن قسمت را در «مجموعهٔ مورخان جنگهای صلیبی» Recueil des Historiens des Croisades به‌طبع برساند ولی هرگز توفیق انجام آن را نیافت. مرحوم بلوشه همان قسمت را که کاترمر امیدوار به طبع و نشر آن بوده ولی موفق نشده نیّت خود را تحقق بخشد منتشر نموده است. مقدمه و توضیحات و حواشی دقیق و عالمانه‌ای که کاترمر و بلوشه بر السلوك مقریزی نوشته‌اند بردقّت نظر و وسعت معلومات آن دو دانشمند گواهی راستین است.

عنوان کامل قسمتی که کاترمر طبع کرده چنین است:

Histoire des Sultans Mamlouks de l, Egypte, écrite en arabe par Taki-Eddin-Ahmed-Makrizi. Traduite en français, et accompagnée de notes philologiques, historiques, géographiques. Par M. QUATREMÈRE. PARIS, 1837 et 1840, 2 vol. in-4°

←

آنهایی است که با سرمشق گرفتن از کاترمر و پیروی روش تحقیقی او شروع کرده چنانکه در موضوع جامع‌التواریخ رشیدی و مقدمهٔ او بر

← عنوان کامل قسمت مطبوعهٔ بلوشه :

Histoire d' Egypte de MAKRIZI. Traduite de l'arabe et accompagnée de notes historiques et géographiques. Par: E. BLOCHET. Paris. Ernest Leroux éditeur 1908

بیمناسبت نیست در اینجا از « کتاب النهج السدید و الدر الفرید فیما بعد تاریخ ابن‌العمید » از مفضّل بن ابی الفضائل که بلوشه تحت عنوان « تاریخ سلاطین الممالیك » در مجلدات دوازدهم و چهاردهم و بیستم مجموعهٔ عظیم و نفیس PATROLOGIA ORIENTALIS منتشر کرده است نام ببریم . این تاریخ چنانکه از یادداشت موجود در پایان نسخهٔ خطی آن برمی‌آید روز دوشنبه یازدهم ماه شوال سال ۷۵۹ هجری بپایان رسیده است و حوادثی را که بعد از زمان مورد بحث در تاریخ ابن العمید ، در مصر و شام رخ داده (یعنی تاریخ مشروح ممالیك از جلوس الملك الظاهر بیبرس « ۶۵۸ هجری » تا مرگ الملك الناصر « ۷۴۱ هجری ») شامل است . نسخهٔ خطی منحصر بفرد و نفیس این کتاب که مورد اعتماد بلوشه در ترجمه و تحشیهٔ آن بوده تحت شمارهٔ 619 Ancien fonds (شمارهٔ 4525 فهرست نسخه های خطی عربی ، بارون دوسلان) در شعبهٔ نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است و به نظر نگارنده بلوشه در انتخاب آن برای ترجمه و نشر نیز قصد متابعت از کاترمر در ترجمه و نشر قسمت راجع به ممالیك از کتاب السلوك مقریزی را داشته است .

عنوان این کتاب در ضمن مجلدات مذکوره از Patrologia Orientalis چنین است :

Moufazzal ibn Abil - Fazaïl. Histoire des Sultans Mamlouks. Texte arabe publié et traduit en français par E. BLOCHET.

از خوانندگان محترم خواهشمند است کتاب اخیر را به ذیل فهرست کتب تألیف شده در دورهٔ ایلخانان که در مقدمهٔ این مبحث گذشت بیفزایند .

تاریخ مغول نه تنها موضوع همان موضوعی است که کاترمر با شایستگی تام آن را آغاز نموده است بلکه مشغولیت ذهنی بلوشه به تحقیقات کاترمر دربارهٔ مغول (در مقدمهٔ « تاریخ مغول ایران ») در مقدمهٔ نفیس او بر تاریخ مغول کاملا مشهود است. باوجود اینکه مطالبی در مقدمهٔ بلوشه از قبیل تحقیق دربارهٔ ابوالقاسم عبدالله کاشانی و شمس‌الدین کاشانی و غیره وجود دارد که ظاهراً ابتکاری و « دست اوّل » است، در مورد اغلب تحقیقاتش بسیاری از منابع و همچنین طرح کار را از کاترمر اقتباس کرده ولی نتایجی که گرفته تقریباً همیشه مخالف نظریات محکم و مستقیم و « کلاسیك » کاترمر است، مثل موضوع آشنایی رشیدالدین به زبانهای ترکی و مغولی و عبری و شاید چینی و موضوع یهودی یا یهودی الاصل بودن او.

رویهمرفته دربارهٔ تحقیقات بلوشه و بخصوص مقدمهٔ او بر تاریخ مغول نکتهٔ مهم و قابل ذکر این است که باید موادّی را که او داده است (اعم از ابتکاری یا اقتباس از کاترمر با شایستگی خاص) بسیار مهم و پرارزش تلقی کرد و مفتاح ارزندهٔ تحقیق دربارهٔ « تاریخ مغول ایران و مدارك تاریخی راجع به این موضوع و این دوره » دانست ولی استنتاجات و اجتهادات شخصی او دربارهٔ مسائل مختلف بطورکلی از نوعی انحراف و بکارت کاذب یا به‌عبارت دیگر « اکل از قفا » در مقابل روش محکم و مستقیم و « کلاسیك » کاترمر مصون نیست و همیشه باید با قید احتیاط تلقّی شود و به نظر می‌رسد که سائق بلوشه در اتباع این روش و موجب

اشتباهات و انحرافات او در موقع استنتاج میل به ابداع و ابتکار و عشق به ارائهٔ نظریات تازه و بی‌سابقه بوده است نه سوق طبیعی و تصادفی تحقیقات و تتبعات. به مصداق «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی» ذکر این نکته را لازم می‌داند که عقیدهٔ نگارنده دربارهٔ بعضی اجتهادات و نظرهای مرحوم بلوشه به هیچوجه مانع تصدیق قدر و منزلت آن دانشمند و ذکر خدمات فراوان و گرانبهای او به عالم تحقیق و تاریخ ایرانی و اسلامی نیست. بلوشه دانشمندی مطلع بوده و علاوه بر تحقیق ارزنده‌اش دربارهٔ «تاریخ مغول» و ترجمهٔ چند کتاب نفیس مثل «تاریخ مصر مقریزی» و «تاریخ ممالیك» که گواه آشنایی کامل او به زبان پارسی و تازی و تاریخ و تاریخنویسی است کارهایش در زمینهٔ تاریخ مذهبی ایران و فکر یونانی در تصوف اسلامی و منابع تاریخی و افسانه‌ای پهلوی و کتب دینی پهلوی و آبشخورهای شرقی کمدی الهی دانته از وسعت کم‌نظیر معلومات او حکایت می‌کند.

اکنون به ذکر مطالبی که از مقدمهٔ کاترمر بر «تاریخ مغول ایران» دربارهٔ استعداد خارق‌العادهٔ رشیدالدین و وسعت زمینهٔ مؤلّفات و مصنّفات او مستفاد است می‌پردازیم[1].

کاترمر از صفحهٔ V به بعد تحقیقات جالب و مفصّلی دربارهٔ تهمت

۱ــ چون منظور ما فقط نقل مطالبی است که مستقیماً یا بطور غیرمستقیم به موضوع استعداد نویسندگی رشیدالدین و تألیف جامع التواریخ رشیدی از طرف او ربط دارد از ترجمهٔ کلیهٔ مطالب خودداری می‌کنیم و به نقل مضمونی مسائل و اشارات راجع به موضوع مانحن‌فیه اکتفا می‌ورزیم.

یهودی بودن رشیدالدین کرده است و در ضمن آن می‌گوید (ص VII و VIII) :

دانش و معرفت رشیدالدین

خود رشیدالدین در المجموعة الرشیدیة (Man. ar. 356, fol. 119v)[1] این اطلاعات را به ما می‌دهد که از ایّام کودکی تحت تأثیر فضیلت و تقوای پدرش دلبستگی شدیدی به دین اسلام در خود احساس می‌کرد و با حدّت و حرارت به تفکّر و تأمّل دربارهٔ قوانین و قواعد اسلامی اشتغال می‌ورزید و سعی داشت کلّیهٔ احکام و تعلیمات و قواعد دین مبین را به موقع عمل بگذارد. رشیدالدین که مشتاق بود در زوایای اسرار و مبهمات قرآن نفوذ کند (Ms. ar. 356, fol. 54v, 119r) و روح عرفانی آیات قرآنی را دریابد در مجامع علما حضور می‌یافت و حریصانه از مباحثات آنان طرفها برمی‌بست و فواید مقتبس از آنان را با حاصل تأمّل خود منضمّ می‌ساخت. آنگاه می‌گوید : اینچنین بود که اوقات فراغت و بیکاری خود را صرف می‌کردم ، زیرا بقیهٔ اوقات به واسطهٔ اشتغال به امور حکومت در دربار سلاطین که از عنفوان جوانی بدانجا فرا خوانده شده بودم ، و پریشان فکری دائم براثر تراکم شواغل و کثرت

۱ـ از این نسخهٔ نفیس و کم نظیر خطی در ضمن همین مبحث (فصل « نبوغ و استعداد خداداد یا سرقت و شیادی ») به تفصیل یاد کردیم. این نسخه که فعلا تحت شمارهٔ ۲۳۲۴ در شعبهٔ نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است در روزگار کاترمر شمارهٔ ۳۵۶ را داشته و هرجا که کاترمر به نسخهٔ خطی عربی شمارهٔ ۳۵۶ رجوع می‌دهد منظور همین کتاب است.

اسفار وقت و فرصت خواندن کتابهایی را که می‌توانستم از آنها دانشی استوار به دست آورم و معرفتی دربارهٔ شعب و فنون گوناگون علوم و ادبیات بیندوزم نداشتم . از این روی می‌بایست در جهل نخستین خود بمانم و بدان خرسند باشم ». سرزنشهایی که رشیدالدین خود را می‌کند ابداً نباید جدّی تلقی شود زیرا بزودی خواهیم دید که او بهیچوجه نادان نبوده است و برعکس روحی مزیّن به زینت معارف و اندیشه‌ای آراسته به‌زیور دانش داشته و این معارف و دانشهای او به‌همان اندازه که ژرف ، گوناگون نیز بوده است . شاید این قضاوت خشن رشیدالدین دربارهٔ خود در واقع چیزی جز خدعهٔ نفس خودپسند و نیرنگ غرور ذاتی نباشد و آنچه این حدس را تا حدّ زیادی تقویت می‌کند این است که مورّخ ما غالباً این مطلب را که به‌علّت عدم توفیقِ مطالعهٔ آثار کسانی که پیش از او دربارهٔ تفسیر و تشریح قرآن مطالبی نوشته‌اند هیچ چیز از آنان به‌وام نگرفته و آنچه در این زمینه گفته است حاصل تأمّل و تعمّق شخص او می‌باشد ، تکرار می‌کند (مجموعهٔ رشیدیه ورق ۱۱۹ ، ۱۶۷ و غیره) .

دشمنان رشیدالدین و دفاع کاترمر از او

کاترمر از رشیدالدین و کارهای بزرگ و عامّ المنفعهٔ او دفاع می‌کند و می‌گوید اگر فقط معاصرین رشیدالدین مثل وصّاف او را به اوصافی چون « در دانش نظیر ارسطو و در عقل ثانی افلاطون » نامیده بودند امکانِ این تصوّر بود که از باب تملّق و برای استفاده است ولی وقتی که میرخوند

و خوندمیر و دولتشاه که بیش از دو قرن پس از رشید می‌زیسته‌اند او را به همین اوصاف ستوده‌اند جای شبهه نیست که ذکر خیر او بر السنهٔ عوام و خواص جاری و ساری بوده و با وجود کوشش دشمنانش همچنان نسلاً بعد نسل منتقل شده است. رشیدالدین با وجود همهٔ قدرت و ثروت و افتخاراتی که داشت از سعادت کامل برخوردار نبود و دشمنانش خشمناک از توفیقات و عظمت او به او حسد می‌ورزیدند و با حربهٔ دروغ و افترا همواره درصدد بودند آسیبی به او برسانند. رشیدالدین خود از مغولی به نام هورکودک (Horkodak ، این امیر به فرمان سلطان اولجایتو کشته شد : میرخوند ، قسمت پنجم) و چند تن دیگر شکایت می‌کند که با او معاندت می‌ورزیدند در حالیکه او جز نیکی در حقّ آنها کاری نکرده بود و در همان موقع شخصی که نامش را نمی‌برد سعی کرد بجای حسّاس رشیدالدین حمله کرده او را در نظر مسلمین مرتدّ و ملحد جلوه دهد (کاترمر ص XIX - XXI ، مجموعه ورق 163^{v}) .

کاترمر در ص XXIII داستان توطئهٔ نجیب‌الدولهٔ یهودی را نقل کرده (Ms. pers. no 68A, fol. 472^{r}) و قسمت جالب توجّه این داستان آنجاست که نجیب‌الدوله یهودی دیگری را تطمیع کرده به نوشتن نامه‌ای از قول رشید به خطّ عبری برعلیه سلطان وا میدارد و این نشان می‌دهد که تهمت یهودی بودن رشیدالدین در همان زمان نیز وجود داشته و به نظر نویسندهٔ این حکایت رشید نه تنها یهودی بوده بلکه به خط عبری نیز نامه می‌نوشته یا اینکه می‌توانسته بنویسد (زیرا به فرضِ

دروغ بودن این تهمت، طرح آن حاکی از امکان انتسابش به متّهم بوده) ولی عجیب این است که هر دو نفر که برعلیه رشید اقدام کرده‌اند یهودی بودند (بلوشه برخلاف کاترمر این داستان را طور دیگر تفسیر کرده و برعلیه رشید نتیجه گرفته است).

کاترمر به نقل از عمدة الطالب (Ms. ar. no 636, fol. 210 r. et v.) داستان کینه توزی رشیدالدین وزیر با تاج الدین ابوالفضل محمّد نقیب آل علی را نقل کرده که در این داستان نیز مسألهٔ یهودیان مطرح است و ظاهراً علّت اصلی کینهٔ رشید با تاج الدین این بوده که تاج الدین زیارت ونزدیك شدن به بقعهٔ حزقل را برای یهودیان ممنوع ساخته بود... کاترمر در صفحات XXVI تا XXVIII نسبت به حقیقت این داستان اظهار تردید کرده آن را که در صورت صحّت خلاف تمام مطالبی خواهد بود که دربارهٔ رشید و بزرگواری و جوانمردی و احسان و نرم دلی او نوشته‌اند، خلاف واقع می‌داند.

کاترمر در جای دیگر ضمن بحث دربارهٔ «زندگی ادبی و علمی رشیدالدین» می‌گوید: رشیدالدین با وجود اینکه از جوانی در کشاکش گرفتاریهای دیوانی افتاد و چنانکه خود گوید این گرفتاریها وقت و فرصت کافی برای اشتغال به مطالعات و تتبّعات علمی و ادبی برای او باقی نگذاشت در اثر پشتکار فوق‌العاده پس از رهایی از گرفتاریهای دیوانی بقیهٔ ساعات را که دیگران به خواب و راحت می‌گذرانند به‌کار می‌پرداخت و معلومات خود را تکمیل می‌نمود و مطالبی که در خصوص کمی معلومات

خود براثر کثرت اشتغالات می‌گوید خیلی جدّی نیست و باید نسبی تلقّی شود زیرا می‌دانیم که او در بسیاری از علوم و فنون معرفت کافی و وافی داشت و مؤلّفات عظیمش گواه راستین صدق این مدّعا و مایهٔ تخلید ابدی نام او به عنوان «متبحّرترین و پرکارترین دانشمند» می‌تواند باشد. در هرحال رشیدالدین علاوه بر علم طب که سُلّم اصلی ارتقای رشید محسوب می‌شود و علاوه برعلوم مرتبط با طب و مقدمات و اخوات آن علم در فلاحت و مهندسی و فلسفهٔ ما بعد الطبیعة و آلهیات نیز تبحّری داشت و چند زبان را بخوبی می‌دانست، یعنی فارسی، عربی، مغولی، ترکی، عبری و شاید چینی. از این السنه نخستین زبان، زبان مادری او بود و در مورد عربی او هیچ تردیدی نمی‌توان داشت زیرا رشیدالدین از طرف غازان خان مأمور کتابت تمام مکاتیبی بود که می‌بایست به‌زبان عربی نگارش یابد و بعلاوه او در این زبان مؤلّفاتی پرارج دارد. دانستن مغولی نیز برای رشیدالدین از واجبات بود زیرا برای زندگی در دربار سلاطینی که در این دوره در ایران سلطنت می‌کردند عدم آشنایی به‌زبان مغولی اغماض ناپذیر بود. سلاطین ایلخانی مخصوصاً در موقع محاوره و مکالمه زبان مادری خود را به‌کار می‌بردند و بعلاوه رشیدالدین مجبور بود با دقّت زیاد تواریخ و مدارك و یادداشتهای مغولی را بخواند و خود او می‌گوید که چند کتاب به‌زبان مغولی از خود بجای گذاشته بود (مجموعهٔ رشیدیه fol. 213^r). درخصوص زبان ترکی رشیدالدین فراوان از آن حرف می‌زند و تعداد عظیمی از لغات ترکی را ذکر می‌کند و

بدین ترتیب تصوّر اینکه رشیدالدین آشنایی بالنسبه عمیقی به زبان ترکی نداشته مشکل می نماید .

چنانکه گفتیم پس از مطالعهٔ مقدمهٔ عالی کاترمر و مقایسهٔ آن با مقدمهٔ بلوشه بر تاریخ مغول می توان بخوبی استنباط کرد که بلوشه در مقدمهٔ خود استفادهٔ فراوانی از تحقیقات گرانبهای کاترمر کرده است و در حقیقت فضل تقدّم کامل بل تقدّم فضل با کاترمر است و بلوشه فقط مطالب و تحقیقاتی به اساس تتبعات او افزوده و ارزش مقدمهٔ بلوشه بخصوص از لحاظ بررسی و تحقیق در مدارك راجع به مغول و مقایسهٔ آنها و اشاره به منابع و اطلاعات چینی است در حالی که کار کاترمر و تحقیق او براساس تاریخی بسیار متین و محققانه‌ای استوار است . بار دیگر این نکته را تصریح می کنند که به نظر نگارنده در مقابل کاترمر مدافع و حامی رشیدالدین بلوشه عامداً و تقریباً بدون دلیل و شاید فقط برای اینکه در برابر تحقیق کاترمر نظر تازه‌ای عرضه کرده باشد کمر به مخالفت رشیدالدین بسته و نه تنها جامع التواریخ را از آن دیگران دانسته است بطورکلّی آنچه را که کاترمر دلیل نبوغ و عظمت رشید می داند (وسعت معلومات و تنوع اطلاعات و عُمق تدقیقات) درست معکوساً دلیل عدم امکان احاطهٔ یك نفر انسان به این همه معارف و معلومات تشخیص داده گواه این مطلب می گیرد که تألیفات منسوب به رشیدالدین مال او نبوده است و بعلاوه بلوشه در مورد دانستن زبان عبری و ترکی و مغولی و غیره نیز تقریباً بدون دلیل با نظر کاترمر

مخالفت کرده .

اشاره کردیم که کاترمر از نسخهٔ مجموعهٔ رشیدیه محفوظ در شعبهٔ نسخ عربیهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس استفادهٔ فراوان کرده و در موارد عدیده بدان استناد نموده است . **برای مزید فایده مراجع اصلی کاترمر را در مجموعهٔ رشیدیه (شمارهٔ ۲۳۲۴ فهرست بارون دوسلان) دربارهٔ معلومات و اطلاعات رشیدالدین ذکر می‌کنیم :**

گرفتاریها و بیماریهای مغایر با مطالعات و تتبعات : Fol. 162^{v}, 212^{r}

اشتغال به مطالعه و کسب علم در ساعاتی که دیگران به استراحت و خواب پردازند « 289^{v} »

تفکر و مطالعه حتی در مسافرتها و در حال سواری و غیره « 167^{r} »

راجع به دانستن زبان مغولی « 213^{r} »

نامه‌ای در احتجاج و مخالفت با یهودیان « 111^{v} »

اشاره‌ای که رشیدالدین به بندی از سفر آفرینش کرده‌است « 112^{v} »

اشاره به یك کلمهٔ عبری « 114^{r} »

اشاره به یك کلمهٔ عبری و اطلاعات یهودی رشیدالدین « 115^{v}-114^{v} »

از مطالبی که کاترمر دربارهٔ « برخورداری رشیدالدین از موهبت الّهی و استعداد خارق‌العادهٔ او » بیان‌کرده است نمی‌توان چشم پوشی‌کرد :

از مواهبی که طبیعت به رشیدالدین بخشیده بود یکی در حدّ کمال بود و آن موهبت عبارت بود از استعداد نویسندگی با سهولت فوق‌العاده. آنچه رشیدالدین دراین‌باره می‌گوید تا حدّی شبیه اعجاز است. موقعی که

رشیدالدین رسالهٔ راجع به اُمّی بودن محمّد را تألیف کرد نگارش این قطعه بیش از نیم ساعت طول نکشید (مجموعهٔ f. 289v., 291r.). مؤلّف جامع‌التواریخ در این باره چنین می‌افزاید:

« چندی بعد سلطان اولجایتو از علمای دربار ایلخانی سؤال کرد که: علم و دانش برتر است یا قوّهٔ تمییز و فراست؟ هریك از علما فراخور دانش و آگاهی خود پاسخ دادند. من نیز به نوبت خود در این باره مورد سؤال قرار گرفتم. مسأله‌ای دشوار بود و من تا آن روز هرگز در آن باره نیندیشیده بودم. بعداز لحظه‌ای تأمّل آنچه را که براثر این تأمل و مطالعهٔ اجمالی و سریع به ذهنم متبادر شده بود به مجلس عالی عرضه داشتم امّا پس از خاتمهٔ مجلس در موقع فراغت از امور دیوانی و مشاغل گوناگون تأمّلی بیشتر کردم و اندیشه‌ام در آن باره تا جایی وسعت یافت که در عرض سه تا چهار روز بیست ورق کاغذ بغدادی نگاشتم. بعلاوه ضمن گرفتاریهای فراوان و اشتغالات بیشماری که به حکم وظایف دیوانی برعهده داشتم و با وجود اینکه قسمت عمدهٔ اوقاتم مصروف خدمتگزاری به سلطان و حلّ و فصل امور و تحریر رسائل گوناگون بود، به‌قسمی که به دشواری لحظه‌ای چند فراغت به دست می‌آوردم، آن چنان از این اوقات زودگذر و لحظات کوتاه فراغت توفیق استفاده یافتم که در مدّت یازده ماه گذشته از تعداد زیادی مکاتیب و رسائل دربارهٔ موضوعات متنوعه و مسائل دقیقه سه کتاب بزرگ تألیف کردم، یعنی: کتاب التوضیحات، مفتاح التفاسیر، و رسالهٔ معنون به الرسالة السلطانیة ».

رشیدالدین در جای دیگر (مجموعة fol. 121r , 123v) تصریح می‌کند که سه کتاب سابق الذکر بیش از هشت ماه به‌طول نیانجامیده است .

اگر مؤلّف جامع التواریخ مردی ثقة و مقبول القول نبود و این مطلب را در چند جا مکرّراً اظهار نداشته بود در این باره جای تردید بود و یا لااقلّ ظنّ مبالغه می‌رفت زیرا مجموعهٔ عظیمی که از آن حرف می‌زنیم ظاهراً مستلزم چند سال کار مداوم است . امّا بیان این حقیقت نیز لازم است که آثار و نشانه هایی در مؤلّفات مذکور به چشم می‌خورد که از سرعت فوق العاده در نگارش آنها حکایت می‌کند . مؤلف این مجموعه غالباً عنان تفکر به‌دست تصوّرات و تجسّمات و ابداعات ذهنی خود می‌سپارد . رشتهٔ استدلالات و تسلسل دلایل همیشه مربوط و متصل و استوار و مقنع نیست و گاهی اطناب در سبك نویسندگی تا حدّ املال دیده می‌شود .

اگر قول رشیدالدین را باور بکنیم این سهولت و سرعت معجزآسا در نویسندگی از مواهب طبیعی محسوب نمی‌شد بلکه هنگامی که رشیدالدین مکتوبی را که راجع به اُمّی بودن پیغمبر بود نوشت (مجموعة ، fol. 289v) ودرآن به‌اثبات این نکته که اُمّی بودن محمّد امری صددرصد الهی و خداداد و قاطع‌ترین دلیل و ثابت کنندهٔ نبوّت رسول‌الله بود همّت گماشت ، لطف و عنایت محمّدی شامل حالش گشت و به پاداش پاکی نیّت و حسن طویّت او را از منبع فیض معرفت الهی سیراب کرد و از موهبت

گرانبهای فراست و تمییز و مکاشفت برخوردار گردانید و نیروی تفکّری بدو بخشید که بتواند بی‌رنج و دشواری دربارهٔ حقایق مجرّده و مسائل دقیقه به تأمّل بپردازد و به شرح و بیان حاصل اندیشه های خود با سرعت توأم با وضوح و دقّت توانا باشد.

کاترمر پس از نقل مطالب بالا چنین اظهار عقیده می‌کند که بدون بیم از تهمت بدبینی می‌توان با قبول اصل موضوع یعنی قریحه و استعداد فوق‌العادهٔ رشیدالدین در نویسندگی علّت و سببی را که او ذکر می‌کند رد نمود.

ظاهر امر این است که مؤلّف جامع‌التواریخ که از موهبت قریحهٔ خداداد و نیروی ابداع و استنباط برخوردار بود به مرور زمان و براثر ممارست در تأمّل و تفکر توانایی خاصی در تألیف و تنظیم افکار و اندیشه های خود تحصیل کرده و در حقیقت این توانایی برای او عادت شده بود و در دورهٔ مورد بحث که رشیدالدین تمام قوایش را مصروف تألیف رسائل مذکور می‌کند استعداد و تواناییش تا حدّی می‌رسد که حتّی خودش انتظار آن را نداشت. حقیقت امر این است و تحقّق آن که بهیچوجه مستبعد و خارق‌العاده نیست کمترین نیازی به وساطت (حضرت) محمد (ص) ندارد[1].

۱ــ کاترمر از صفحهٔ LXIV به بعد پس از بحث جامع و فشرده‌ای در خصوص اهمیت و خطرهای حملهٔ مغول و تشریح آثار آن سیل وحشتناك و آن طوفان خانمان برانداز و اثبات خطرناك تر و مصیبت بارتر بودن هجوم آن قوم خونریز از حملهٔ آتیلا و ذکر ترس و وحشت اروپاییان و اجتماع سلاطین اروپا ←

***

→ برای جلوگیری از آن ایلغار مقاومت ناپذیر ، از کسب تمدن تدریجی آن قوم وحشی و بیابانی در اثر تماس و اختلاط با اقوام متمدن مغلوب سخن گفته سپس در خصوص علت تصمیم غازان خان به‌گماشتن رشیدالدین به تألیف تاریخ کبیر مغول مطالب مفیدی ذکر کرده است که خلاصهٔ آن از این قرار است :

قبل از رشید گروهی از مورخان دست به این کار (یعنی تألیف تاریخ مغول یا اشاره به حوادث دورهٔ مغول) زده بودند مثل **ابن‌اثیر** که به‌شرح فتوحات مغول پرداخته ولی از اشاره به تاریخ قدیم مغول خودداری کرده و به حوادث آغاز زمان ظهور چنگیز نیز اشاره‌ای ننموده و فقط به‌شرح تاریخ مغول از زمانی که چنگیزخان برعلیه ممالک خوارزمشاهی به جنگ پرداخت اکتفا ورزیده است ؛ و **ابن‌فرات** که از روش ابن‌اثیر سرمشق گرفته است ؛ و **محمّد نسوی** که در حضرت سلطان جلال‌الدین منکبرنی شغل دبیری داشته و تاریخ بسیار نفیسی از این پادشاه را مدیون او هستیم . محمد نسوی شروع به نوشتن پاره‌ای از حوادث سالهای اول پادشاهی چنگیزخان کرده بود ولی به علت کینه‌ای که از قوم مغول در دل داشت و در آیینهٔ عبرتِ ویرانه‌های شهرها وانعکاس خون بیگناهان منظرهٔ سرنگونی تخت خداوندگار خود و سرگردانی او را مجسم می‌دید مسلماً نه میل و نه شوق ادامهٔ کار را نداشت و سطوری که از او در خصوص تاریخ ابتدائی مغول مانده حاوی جزئیات ناقص و غیر دقیقی است ؛ و نظام التواریخ **عبدالله بیضاوی** که مجموعه‌ای‌است حاوی مطالب سطحی بی‌عمق وتقریباً هیچگونه اطلاعی از لحاظ جزئیات بدست نمی‌دهد و حداکثر فایده‌ای که می‌توان از آن چشم داشت تاریخ حوادث مهم و وقایع بزرگ است ؛ و **علاءالدین عطاملك جوینی** که تاریخ جهانگشای او مسلماً کاری اصیل و پرارزش و مستند به مدارکی است که نویسنده در سفرهایش دربارهٔ مغول و روایات جالب وکهن راجع به آن گرد آورده است ولی این تألیف پرارج در خصوص نخستین سالهای سلطنت چنگیزخان مطالب ناگفته فراوان دارد و مؤلف روایات مغولی راجع به اسلاف و نیاکان چنگیز تا ←

***

←

ادوار افسانه‌ای را کاملا به سکوت برگزار کرده و شاید نتوانسته است در این باره روایات ارزنده و مدارك روشنی جمع‌آوری بکند . همچنین در مورد اصل قبایل مختلف مغول و سلسلهٔ انساب سلاطین و امرا و دیگر شخصیتهای بزرگ آن قوم اطلاعی از این کتاب بدست نمی‌آید . در مورد **تاریخ وصاف** نیز اولا با وجود اینکه عبدالله بن فضل‌الله نویسندهٔ آن مدتها قبل نگارش کتاب را شروع کرده بود در دورهٔ غازان توفیق اتمام و تقدیم آن را نیافت و همچنان مشغول تزیین اسلوب و سبك و آراستن کتاب خود به زیور محاسن و صنایع ادبی بود ، ثانیاً با وجود اینکه تاریخ وصاف حاوی مطالب گرانبهایی است ولی سبك فوق‌العاده فنی و مصنوع آن نشان می‌دهد که مؤلف به ظاهر آراستهٔ ادبی بیش از مضمون و محتوای تاریخ اهمیت قائل بوده و ثالثاً چنین کتابی که فقط قابل استفاده و درك ادبا و دانشمندان بوده در هرحال نمی‌توانسته است منظور اصلی غازان خان را که احیاء نام و تخلید ذکر و آثار چنگیزیان و تبیین ارزش و اهمیت خاندان چنگیز و قوم مغول در نظر عموم معاصران و آیندگان بود تأمین بکند . از این روی غازان خان تصمیم گرفت رشیدالدین را که واجد کلیهٔ شرایط لازم برای انجام چنین امر خطیری بود مأمور تنظیم تاریخ جامعی چون جامع‌التواریخ بکند .

نظر بلوشه دربارهٔ جامع التواریخ و رشیدالدین

از معاصران رشیدالدین دو تن که یکی از آنها مورّخ و دیگری شاعر بوده با رشیدالدین و تاریخ کبیر او رابطهٔ خاص دارند. یکی از دو تن مذکور مدّعی است که مؤلّف واقعی جامع التواریخ بوده و رشیدالدین کتاب او را که موسوم به جامع التواریخ بوده به نام خود به حضور ایلخان عرضه کرده و صلات و جوایز یافته است. این شخص **ابوالقاسم عبدالله الکاشانی** است که کتاب نفیس تاریخ سلطان محمد اولجایتو را تألیف کرده و ظاهراً از همکاران و معاونان رشیدالدین در تألیف جامع التواریخ بوده است. دربارهٔ صحت و سقم ادّعای ابوالقاسم عبدالله الکاشانی در قسمت اول این یادداشتها بحثی رفت و از مجموع قرائن و دلائل به این نتیجه رسیدیم که اگر چه نمی‌توان چنین ادعای گزافی را پذیرفت و تألیف تاریخ کبیر رشیدی را که انجام آن فقط از پرتو امکانات و اختیارات وسیع رشیدالدین مقدور و میسّر بوده است کار ابوالقاسم کاشانی دانست ولی تردید نیست به همان اندازه که نسبت سرقت و دزدیدن تألیف دیگران به رشیدالدین بعید و محال می‌نماید انتساب تألیف تمام جامع التواریخ و تحریر کلیهٔ اجزاء آن به شخص وزیر غازان خان استبعاد دارد ولی

چنانکه خواهیم دید بلوشه متمایل به قبول ادّعای ابوالقاسم کاشانی است. نخستین کسی که موضوع ادعای ابوالقاسم کاشانی را در این باره مطرح کرد بلوشه نیست و شاید شفر[1] نخستین محققی باشد که متوجّه این موضوع شده ولی بلوشه مسلماً نخستین کسی است که از کاهی کوهی ساخته و فصل مشبعی در مقدّمهٔ خود بر تاریخ مغول به این موضوع و اثبات صحّت آن تخصیص داده است.

شخص دیگری که با رشیدالدین وزیر و تاریخ او رابطه دارد **شمس‌الدین کاشانی** مؤلف تاریخ منظوم مغول است. شمس‌الدین کاشانی نه مدّعی تألیف جامع‌التواریخ است و نه دشمن رشیدالدین و حتی چنانکه در قسمت اول این مبحث گذشت در مقدمهٔ منظومهٔ او شهادت صریح به مباشرت مستقیم رشیدالدین در امر تألیف جامع‌التواریخ رفته است. با این همه نکتهٔ تازه‌ای از لحاظ کیفیت و علّت تألیف جامع‌التواریخ در تاریخ منظوم مغول از شمس‌الدین کاشانی دیده می‌شود که دربارهٔ آن بزودی ضمن بحث راجع به مقلدان شاهنامه در دورهٔ مغول یا منظومه‌های تاریخی آن دوره سخن خواهیم گفت. در هر حال اگر مطالبی را که شمس‌الدین کاشانی در این باره آورده است باور بکنیم نتیجه این خواهد شد که جامع‌التواریخ رشیدی فقط طرح اولیهٔ تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی بوده و کار عظیم رشیدالدین در حقیقت چیزی جز جمع‌آوری موادّ و مطالب و فراهم آوردن مقدمات برای امکان انجام منظور اصلی یعنی

1_ Schefer

تدوین و سرودن شاهنامهٔ منظوم مغول نبوده است .

ابوالقاسم عبدالله الکاشانی و رشیدالدین

چنانکه گذشت مرحوم بلوشه قبل از تألیف مقدمه بر تاریخ مغول و طرح مسألهٔ مؤلّف واقعی جامع‌التواریخ و حمایت از ادعای ابوالقاسم عبدالله الکاشانی قبلا نیز از کاشانی و کتاب تاریخ سلطان اولجایتوی او نام برده و به ادّعای وی اشاره کرده است .

بلوشه قبل از تألیف مقدمه بر تاریخ مغول در « تحقیق دربارهٔ تاریخ مذهبی ایران »[1] که در « مجلهٔ تاریخ ادیان »[2] بسال ۱۸۹۸ در پاریس منتشر کرده به جامع‌التواریخ و ابوالقاسم عبدالله الکاشانی اشاره نموده است ، از این قرار :

« تاریخ عمومی موسوم به جامع‌التواریخ هرگز بتوسط رشیدالدین تألیف نشده است بلکه رشید انجام این کار عظیم را بین نویسندگان و منشیان مختلف تقسیم کرده و خود بدون شك به نوشتن مقدمهٔ کتاب اکتفا ورزیده است .

آقای شفر در مقالهٔ « روابط مسلمین با چینیان » در مجموعهٔ یادداشتها که به مناسبت جشن صد سالهٔ مدرسهٔ السنهٔ شرقیه بسال ۱۸۹۶ انتشار یافته[3] قسمتی از تاریخ اولجایتوخان را که شخصی بنام ابوالقاسم

۱– Études sur l'histoire religieuse de l'IRAN

۲– Revue de l'histoire des religions

۳– Relation des Musulmans avec les Chinois, P. 12, dans le Recueil de Mémoires publiés à l'occasion du Centenaire de l' École des Langues Orientales Vivantes, 1896.

عبدالله بن علی الکاشانی تألیف کرده نقل نموده است . این شخص یعنی ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی مدّعی است که مؤلف وصاحب تاریخ رشیدالدین است و تاریخ مزبور من البدو الی الختم کار او می باشد . باید اظهارات و تأکیدات این شخص را باقید احتیاط تلقّی کرد . او بدون شك واقعاً یکی از همکاران رشیدالدین بوده ولی مسلماً نویسندهٔ تمام آن کتاب نیست و برای شکایت و اظهار عدم رضایت از رشیدالدین فرصتی جسته است .

تناقضی که گاهی در روایت موضوع واحدی در دو قسمت متفاوت از تاریخ مذکور دیده می‌شود نشان می‌دهد که رشیدالدین همکاران متعددی داشته است و یکی از شواهد جالب آن در بالا گذشت . همین موضوع ارزش تاریخ وزیر غازان را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که این تاریخ مثل بسیاری از کتابهای تاریخ دیگر تنها یك تألیف عادی و رونویس کتابهای مختلف محسوب نمی‌شود بلکه هرقسمت آن به مردی که به‌گواهی کلیهٔ ظواهر امر یك نفر متخصص بوده واگذار شده بوده است » .

ایضاً بلوشه در جلد اوّل فهرست نسخ خطّی فارسی کتابخانهٔ ملّی پاریس (شمارهٔ مسلسل ۴۵۰ ص ۲۸۴ - ۲۸۳) ضمن معرّفی تاریخ اولجایتو اشاره به ادعای ابوالقاسم کاشانی کرده است که محض تتمیم فایده عیناً از نظر خوانندگان می‌گذرد :

« تاریخ پادشاه سعید غیاث الدنیا والدین اولجایتو سلطان محمد .

تاریخ سلطان مغول غیاث‌الدین اولجایتو خربنده (۷۱۶ - ۷۰۳ هـ) ،

تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی.

مؤلف در مقدمهٔ کتاب تأکید می‌کند که مؤلف تاریخ عمومی مشهور موسوم به جامع‌التواریخ (Ms. 254 et suiv.) نیز هموست و رشیدالدین این اثر پُر ارج را از او دزدیده بود. « و آدینه دهم شوال ۷۰۴ دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب جامع‌التواریخ که تألیف و تصنیف این بیچاره بود بدست جهودان مردود بر رای پادشاه عرضه کرد... و یك درهم به مؤلّف و مصنّف آن نداد که سعی بلیغ و جهد انجیج (؟) نموده بود و سالها جمع کرده » (fol. 10) ؛ رك :

Schefer, Notices sur les relations des peuples musulmans avec les Chinois, dans Centenaire de l'École des Langues Orientales, P. 12.

این تصریح و تأکید مسلّماً اغراق‌آمیز به نظر می‌آید؛ معذلك کاملا قابل قبول می‌باشد که ابوالقاسم عبدالله الکاشانی یکی از معاونان و همکاران رشیدالدین و شاید معاون اصلی او بوده ولی کمترین پاداش و سودی در مقابل زحمتهای خود نیافته است.

آغاز: لطایف نامحدود حمد و سپاس و وظایف نامعدود مدح و شکر ...

در پایان این کتاب قصیدهٔ مطوّلی در مدح سلطان اولجایتو، ظاهراً از همین مؤلف، آمده است:

آغاز:

حبّذا ای شهر سلطانیه کز لطف و سخا
جنّت الفردوس را می‌ماندت آب و هوا

کتاب در آغاز قرن نوزدهم بخط خوش نستعلیق فارسی توسط محمّد یوسف بن حضرت علی‌التبریزی نوشته شده و دارای جدولها و سرلوحه های مذهّب و رنگی است.

۱۶۳ ورق، ۱۴ × ۲۲ سانتیمتر (111. - Supplément 1419 (Schefer) ».

چنانکه گذشت موضوع ادعای ابوالقاسم کاشانی که شفر در مقالهٔ « روابط مسلمین با چینیان » و بلوشه در مقالهٔ « تحقیق دربارهٔ تاریخ دینی ایران » و همچنین در « فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملّی پاریس » به‌آن اشاره کرده‌اند مبسوطاً در « مقدّمه بر تاریخ مغول »[۱] مورد بحث قرار گرفته و بلوشه کوشیده است صحّت ادعای کاشانی و سرقت تألیف او (جامع‌التواریخ) را از طرف رشیدالدین ثابت کند. چون مطالبی که بلوشه در این زمینه آورده است حاوی مقایسه های مفید بین کتب مختلف راجع به دورهٔ مغول و فواید قابل توجه دربارهٔ تاریخنویسی در دورهٔ مغول است و اطلاع بر آنها، اگر چه خالی از پاره‌ای اشتباهات نیست، محققان تاریخ ومتتبعان ادبیات را مفید می نماید نگارنده سعی می کند کلّیّهٔ آن مطالب (یعنی مطالب راجع به تاریخ سلطان

۱ـ Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din. Par E. Blochet. 1910.

اُلجایتو و ابوالقاسم عبدالله الکاشانی مؤلّف آن کتاب) را، اعمّ ازاینکه مستقیماً مربوط به‌موضوع ادعای کاشانی دربارهٔ جامع‌التواریخ باشد یانه، استخراج کرده از نظر خوانندگان محترم بگذراند و چون هر دو موضوع یعنی هم موضوع ادعای کاشانی دربارهٔ جامع‌التواریخ و هم مطالب راجع به تاریخ اُلجایتوی کاشانی را مهمّ و مفید می‌داند امیدوار است که تفصیل مطلب موجب ملال نشود.

بلوشه در صفحهٔ ۸ [1] در موردی راجع به تاج‌الدین علیشاه از عبدالله الکاشانی اسم برده و ایضاً در صفحهٔ ۹ اسم مؤلّف تاریخ الجایتو را صریحاً «ابوالقاسم عبدالله الکاشانی» ذکر می‌کند.

تاریخ اُلجایتو و ذیل جامع‌التواریخ

بلوشه درصفحهٔ ۱۳ اشاره می‌کند که «صاحبِ ذیل‌جامع‌التواریخ مطالب الکاشانی را ملخّصاً در کتاب خود آورده است» یعنی مطالب راجع به دورهٔ سلطنت سلطان الجایتو که در کتاب «ذیل جامع‌التواریخ» ذکر شده خلاصه‌ای از کتاب «تاریخ الجایتوی ابوالقاسم‌کاشانی» است.

بلوشه برای نمونه این قسمت را از دو کتاب نقل کرده (موضوع مربوط به‌کوششهایی است که سعدالدین برای نجات خود می‌کند):

از تاریخ الجایتو Suppl. pers. 1419 (fols. 83^v - 86^r): «امّا

۱– این صفحه و صفحاتی که بعد از این خواهد آمد راجع به مقدمه برتاریخ مغول از بلوشه است.

سعدالدین امارات بی‌عنایتی و خشم و غضب پادشاه مشاهده می‌کرد اهتزاز و استبشار به استیحاش واستشعار مبدّل شد از زبانیهٔ طوارق زمان وشایبهٔ طوارق حدثان مفزع و مهربی می‌طلبید و راه خلاص و مناص می‌جست عاقبت جز التجا و استیناس به خواجه رشیدالدوله ملجا و ملاذی ندید یك چند پیش او چون صاحب خقفان (کذا ، ظ خفقان ؟) آمد شد و انقباض و انبساط می‌نمود و او از وحشت آزاری که ازو در دل داشت تملّق و چاپلوسی به نفاق و ریا می‌کرد و او را خواب خرگوش و دم قصاب می‌داد... دستور به اعلام حال خود ساعی نزد برادر خود سعدالملك دوانید که پیش از وقوع نازلهٔ خوفناك و حادثهٔ هولناك به امیرچوپان پناهد بجانب ارّان »[1].

از ذیل جامع‌التواریخ Suppl. pers. 209 (fols. 467v - 468r) :

« وزیر آثار بی‌عنایتی پادشاه مشاهده می‌کرد با در خواجه رشیدالدین رفت و پیش او بنفاق آمد شدی می‌کرد وخواجه نیز با او تملّقی می‌نمود وزیر پیش برادر خود سعدالملك فرستاد که بتعجیل پیش امیر چوپان رود به ارّان و استمالت خاطر او کند شاید که او را یا فرزندان او را مفید آید .... » .

۱– چاپ تهران ، ص ۱۲۷ - ۱۲۶ . از تاریخ اولجایتو دونسخهٔ خطی تاکنون شناخته شده که یکی از آن دو نسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیهٔ استانبول و دیگری در کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است (نسخهٔ پاریس از روی نسخهٔ استانبول استنساخ شده) . این کتاب براساس نسخهٔ استانبول در سال ۱۳۴۸ به اهتمام مهین همبلی از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران طبع و منتشر شده است .

در بعضی جاها ، با وجود اینکه صاحب ذیل جامع‌التواریخ از مطالب الکاشانی استفاده کرده است نه برعکس ، مطالبی در ذیل جامع آمده که در تاریخ الجایتوی کاشانی نیست . چنانکه در مورد آزمایش نجیب الدوله ودیگر یهودیان تازه مسلمان درتاریخ الجایتواصلا اشاره‌ای به این مطلب که « این رأی را رشیدالدین به ایلخان عرضه داشته است » نشده در حالیکه در ذیل جامع (Suppl. 209, f. 449ᵛ) به این مطلب برمی‌خوریم و بلوشه در این باره در صفحهٔ ۱۹ چنین نوشته است :

« کاشانی از رأیی که رشید به الجایتو عرضه داشت سخن به میان نمی‌آورد و مؤلف ذیل جامع‌التواریخ قسمت اخیر این حکایت را از « و غرض این حکایت آنست » [۱] بعد تماماً از منبع دیگری که برمن

۱ــ مقصود این عبارت است از man. snppl. pers. 209 (پشت ورق ۴۴۹) : « و در رمضان سنهٔ خمس و سبع مایه اسلام نجیب‌الدوله با جماعتی اطبای بنی‌اسراییل و خوردن ایشان آش دوغبا بگوشت شتر پخته و غرض این حکایت آنست که خواجه رشیدالدین عرضه داشته بود که اگر پادشاه خواهد یهود را که به اسلام درآیند امتحان فرماید که به دل راست درآمده‌اند یانه ایشان را به آش دوغبا که به گوشت اشتر پخته باشد امتحان فرماید زیرا که در مذهب آن طایفه گوشت و ماست باهم پخته حرام است و گوشت شتر پیش ایشان محرم و مکروه بنابرین معنی امتحان کردند » .

از این حکایت فقط قسمتی که زیر آن خط کشیده‌ام در تاریخ الجایتو (پشت ورق ۳۴) آمده است و بقیه را چنانکه بلوشه حدس زده مؤلف ذیل جامع‌التواریخ ظاهراً از کتاب دیگری گرفته است بشرط اینکه در نسخه های محفوظ در پاریس و استانبول افتادگی در این قسمت نبوده باشد . متأسفانه نسخهٔ خطی دیگری از تاریخ الجایتو برای بررسی این موضوع که آیا در این قسمت←

مجهول می‌باشد گرفته است بشرط اینکه در نسخهٔ خطی تاریخ‌الجایتو که مورد استفادهٔ من بوده افتادگی در این قسمت وجود نداشته باشد و این حدس کاملا محتمل است » .

از جملهٔ اختلافاتی که بین تاریخ الجایتو و ذیل جامع‌التواریخ دیده می‌شود و اصلاً شباهتی بین روایت دو کتاب وجود ندارد یکی جریان نجیب‌الدوله است و نامه‌ای که بدست مردی جهود از زبان خواجه رشید برای مسموم کردن سلطان ساختند .

نباید تصور کرد که تاریخ الجایتو و ذیل جامع‌التواریخ که زماناً بر کتابهای تاریخ دیگر نظیر حبیب السیر و روضةالصفا تقدم دارند از لحاظ اشباع مطالب نیز در درجهٔ اول واقعند . اهمیت آنها از لحاظ اصالت مطالب است نه تفصیل و اشباع ، چنانکه بعضی از مطالبی که در حبیب‌السیر و روضةالصفا آمده در آن کتابها نیامده است . مثلا بلوشه

← افتادگی در نسخه های پاریس و استانبول وجود دارد یا نه در دست نیست . نکتهٔ جالب این است که عبارتی نیز که در پشت ورق ۳۴ تاریخ الجایتوی محفوظ در کتابخانهٔ ملی پاریس آمده است با قسمتی از عبارت ذیل جامع‌التواریخ که زیر آن خط کشیده شده فقط مطابقت مضمونی دارد و به نظر می‌رسد که عبارت در اصل تاریخ الجایتو همین طور بوده زیرا عبارتی که امروز در نسخهٔ خطی تاریخ الجایتو (نسخهٔ پاریس) می‌بینیم بسیار مغشوش است : « و در غرهٔ ماه رمضان نسلنه (کذا ، ظ سنه) خمس اسلام آوردن نجیب الدوله با جماعتی اطباء بنی‌اسرائیل و خوردن دوغبا به‌گوشت از براء (کذا) صحت دین... » نسخهٔ خطی‌فارسی شمارهٔ ۱۴۱۹ پشت ورق ۳۴ . ایضاً رك : تاریخ اولجایتو چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ص ۴۹ .

به داستان اختلاف رشیدالدین وخواجه علیشاه اشاره وبعد پیشنهاد رشید به خواجه علیشاه[1] را از حبیب‌السیر نقل می کند و پس از نقل قسمتهایی از روضة‌الصفا می گوید: «این حکایت (یعنی حکایت مخالفت علیشاه و رشید بصورتی که در این دو کتاب نقل شده و میانجیگری سلطان و غیره) را نه کاشانی در تاریخ الجایتو و نه مؤلف ذیل جامع‌التواریخ ذکر نکرده‌اند. حکایت مذکور ظاهراً یك تغییر شکل ادبی، ولی توأم با امانت کافی، ازشرح حوادث سال۷۱۳ بصورتی که این دو مورّخ آنها را روایت کرده‌اند بشمار می‌رود.».

تأسف‌آور است که الکاشانی تاریخ خود را در آخرین روز سلطنت الجایتو پایان بخشیده وحوادثی را که منجر به محکومیت رشید به مرگ شد شرح نمی‌دهد.

بلوشه از حوادثی که پس از الجایتو در دورهٔ ابوسعید اتفاق افتاده و مؤلف ذیل جامع‌التواریخ آنها را شرح داده است (کاترمر آن را در مقدمهٔ تاریخ هلاکوی خود از صفحهٔ XXXVII به‌بعد تلخیص کرده) یاد می کند.

نمونه‌ای از کیفیت استفادهٔ صاحب ذیل جامع‌التواریخ از تاریخ الجایتوی کاشانی منتخباتی راجع به منازعات وزیر رشیدالدین و خواجه علیشاه است که در مقدّمهٔ بلوشه از صفحهٔ ۳۳ تا ۴۰ ذکر شده.

۱ـ «حالا خواجه علیشاه هریك از این سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود ...».

زبدة التواریخ (Man. suppl. pers. 160)

بلوشه شرح مفصّل و مفیدی در بارهٔ زبدة التواریخ و دنبالهٔ تاریخنویسی در دورهٔ تیموری دارد که از لحاظ اهمیت موضوع و ارتباط با موضوع مورد بحث قسمتهای مهمّ آن را ذیلا نقل می‌کنیم :

از مقدمهٔ زبدة التواریخ (نسخهٔ مذکور در بالا ، پشت ورق ۳) برمی‌آید کـه شاهزادهٔ تیموری بایسنغر بهادرخان ، نویسندهٔ مقدمهٔ شاهنامه ، به نورالدین لطف‌الله حافظ ابرو فرمان داد که تاریخ عظیمی از آغاز تا تیمور و هشت تن جانشینان او که به واسطهٔ کاچولای پسر تومنای به سلسلهٔ چنگیزخان می‌پیوندند تألیف کند و این تقریباً همان فرمانی بود که غازان خان در سال ۷۰۰ هجری به رشیدالدین داده بود. حافظ ابرو چنانکه خود می‌گوید به رونویس کردن منابعی که از آسیب حملهٔ مغول در امان مانده بودند اکتفا ورزید و بفرمود تا جامع‌التواریخ را نیز حرف بحرف بدون تغییر کلمه‌ای رونویس کنند. تألیف زبدةالتواریخ (تألیف حافظ ابرو) بسرعت فوق‌العاده انجام گرفت و این تعجب‌آور نیست زیرا مؤلّف آن بطورکلی جز نویساندن از روی تواریخ‌گذشته یا تلخیص آنها کاری نداشت .

بلوشه در ضمن بحث در بارهٔ طرز کار حافظ ابرو چنین می‌گوید : حافظ ابرو به‌کار پرداخت و چنانکه خود او در مقدمهٔ کتابش می‌گوید همان کاری را که اسلافش کرده بودند و اخلافش مثل خوندمیر و میرخوند و دیگران کردند پیش گرفت یعنی به جمع‌آوری و تلفیق مطالب کتابهایی که از آتش خانمانسوز مغول رسته بودند مثل کُتُب احادیث و تفاسیر قرآن و قصص الانبیاء نیشابوری و سیرالنبی و

مروج الذهب مسعودی و شاهنامهٔ فردوسی و تاریخ یمینی و کامل ابن‌الاثیر الجزری و المعجم فی آثار ملوك العجم و سلجوق نامهٔ ظهیری و طبقات ناصری از الجوزجانی و انوار المواعظ و الحکم فی اخبار ملوك العجم و جهانگشای علاءالدین عطاملك الجوینی و نظام التواریخ قاضی بیضاوی و تاریخ وصّاف و جامع‌التواریخ رشیدی و بالاخره گزیدهٔ حمدالله مستوفی قزوینی که آخرین منبع او محسوب می‌شود قناعت ورزید. حافظ ابرو باکمال بیشرمی جامع‌التواریخ را، که حرف بحرف بتوسط نویسندگانش رونویس کرده است، دزدیده و حتّی زحمت مطالعهٔ مجدّد و حذف یا تغییر قسمتهایی را که بوضوح نمایندهٔ انتحال و دزدیهای او بشمار می‌روند به خود نداده است (دربارهٔ منابع زبدة‌التواریخ رك: کاتالوگ بلوشه ج۱ شمارهٔ مسلسل ۲۷۰ و مقدمه بر تاریخ مغول از بلوشه صفحات ۶۹-۵۸).

جلد اوّل زبدة‌التواریخ یعنی تاریخ عالم از آدم تا سلطنت آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد چنانکه در نسخهٔ خطّی سن‌پطرزبورگ (در زمان بلوشه نسخه‌ای از زبدة‌التواریخ نیز در کتابخانهٔ عمومی پادشاهی سن‌پطرزبورگ محفوظ بوده است) دیده می‌شود روز پنجشنبه نوزدهم ماه دی سال ۷۹۲ پارسی مطابق هشتم ماه ذی‌القعده سال ۸۲۶، فقط چند ماه پس از صدور دستور شروع به‌تألیف این تاریخ از طرف سلطان بایسنغر به حافظ ابرو، تمام شده است.

زبدة‌التواریخ ظاهراً دو بار نوشته شده یعنی دو بار از آن نسخه‌برداری

شده است . نسخهٔ سن‌پطرزبورگ[۱] که تاریخ سال ۸۲۶ را دارد نسخهٔ اوّل زبدة التواریخ است که به امر بایسنغر قبل از مداخلهٔ شاهرخ شروع شده بود . در استنساخ دوم ، چنانکه در دو نسخهٔ خطی دیگر محفوظ در سن‌پطرزبورگ[۲] و نسخهٔ پاریس[۳] دیده می‌شود ، مؤلّف « تاریخ ۸۲۶ » را از بین برده است .

فرمان بایسنغر به حافظ ابرو برای تألیف تاریخ عمومی عالم به نام زبدة التواریخ حاکی از تمایل فوق‌العادهٔ بایسنغر است به تألیف کتابی عظیم ، و در حقیقت یك « تاریخ مبارك بایسنغری » نظیر « تاریخ مبارك غازانی » ، که بدو اهداء بشود و نام او را در صفحات روزگار مخلّد گرداند . تألیف این کتاب سخت بیمعنی و غیر مفید بود زیرا با وجود کتاب رشیدالدین که ۱۲۶ سال قبل از او تاریخ عمومی‌عالم را با استفاده از همان منابع ، از قبیل قصص‌الانبیاء و تاریخ طبری و کامل ابن‌الاثیر و راحة‌الصدور وجهانگشای ، تألیف کرده بود (منتها بدون ذکر) نیازی‌به‌این کار تکراری و بیفایده نبود و بهتر این بود که بجای اینکه کار انجام یافتهٔ رشید دوباره بیفایده از سر گرفته شود فقط به تکمیل جامع‌التواریخ و افزودن تاریخ ۱۲۳ سال ، یعنی از مرگ غازان تا دورهٔ بایسنغر ، اکتفا

۱ - Man. de la Bibliothèque impériale publique de St. Pétersbourg, fol. 170^{V} (Rosen, Les manuscrits persans de l'Instiiut des langues orientales, P. 68) .

۲ - Le manuscrit de l' Institut des langues orientales et celui du Musée Asiatique.

۳ - Man. suppl. pers. 160, fol. 225^{V}.

می‌رفت. چنانکه از ذیل جامع‌التواریخ (suppl. pers. 209, fol. 443r) برمی‌آید شاهرخ بهادر که به کتاب رشیدالدین وقعی عظیم و احترامی فراوان قائل بود می‌خواست جامع‌التواریخ را با تاریخ سلطنت دو سلطان مغول یعنی الجایتو و ابوسعید بهادرخان تکمیل کند و می‌دانیم که نظر سلطان تیموری این بود که دورهٔ اوّل امپراتوری مغول با این دو پادشاه خاتمه یابد.

در سال ۸۲۸ هجری شاهرخ به حافظ ابرو فرمان داد تاریخ رشیدی (جامع‌التواریخ) را که قسمت مشتمل بر تاریخ عالم تا محمّد ص از آن گم شده بود تکمیل کند[۱]. حافظ ابرو با احترام به حضور سلطان عرضه داشت که مجلّد اوّل «زبدة‌التواریخ» شامل شرح حوادث عالم از آغاز آفرینش تا دورهٔ اول نبوّت محمد ص است و این تاریخ از روی جامع‌التواریخ و منابع آن یعنی تاریخ طبری و کامل ابن‌الاثیر و دیگر کتب تألیف شده. در تحت این شرایط بهترین و آسانترین راه این بود که رُبع اوّل «زبدة‌التواریخ» را که برای کتابخانهٔ سلطان بایسنغر نوشته شده بود برداشته به آغاز جامع‌التواریخ الحاق کنند. ذکر این نکته لازم است که این موضوع طبعاً در نسخ مختومه بسال ۸۲۶ که به بایسنغر اهداء شده بودند به نظر نمی‌رسد از قبیل نسخهٔ خطی مذکور در بالا[۲] که در

۱ــ نظر عجیبی است زیرا این قسمت در نسخ خطّی وجود دارد و مسلّماً متعلق به تاریخ رشیدالدین می‌باشد.

۲ — Bibliothèque Impériale publique (Rosen, Les manuscrits persans de l' Institut des langues orientales, p. 60).

آن فقط اشاره شده است که «و حضرت شاهزاده بخطاب مستطاب سرافراز گردانید و بلفظ وحی آثار فرمود که کتابی می‌باید نوشت مشتمل برذکر انبیا و اولیا و محتوی برآثار و اخبار ملوک و سلاطین ماضیه و امم سالفه ....الخ»؛ ولی در نسخ خطی که بعد از ۸۲۸ استنساخ شده‌اند، از قبیل نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ ملّی پاریس [۱] و نسخ خطی موزهٔ آسیایی و انستیتوی السنهٔ شرقیهٔ سن‌پطرزبورگ، چنین می‌خوانیم [۲]:

«و حضرت شاهزاده بخطاب مستطاب سرافراز گردانید و بلفظ وحی آثار فرمود که کتابی می‌باید نوشت مشتمل برذکر انبیا و اولیا و محتوی براخبار و آثار ملوك و سلاطین ماضیه و امم سالفه و کیفیت زمان متقدم و چگونگی قرون متقادم چنانك از کلیات وقایع و مشاهیر حکایات از زمان آدم صلوات الرحمن علیه تا بایام همیون و روزگار میمون که امداد آن بامتداد روزگار متصل باد چیزی فوت نشود .... آنچه نقاوه و لباب حکایات از کتب احادیث و تفاسیر وتواریخ متعدد چون قصص الانبیا و سیرالنبی و تاریخ محمد بن جریر الطبری و مروج الذهب و معادن الجواهر و شه‌نامهٔ فردوسی و غیرهم انتخاب کرده شد درین اثنا حضرت اعلی خلّدالله تعالی ملکه و سلطانه فرمودند که کتاب رشیدی را که اولش ضایع شده بود تمام می‌باید ساخت بندهٔ کمینه بعرض

۱ـ Suppl. pers. 160, fol. 4^{v}.

۲ـ مقصود این است که موضوع تکمیل جامع‌التواریخ با افزودن رُبع اوّل زبدة‌التواریخ در این نسخ تصریح شده است.

رسانیدکه قسم اول این‌کتاب‌که از زمان آدم است علیه‌السلام تا ابتدای احوال حضرت رسالت صلّی‌الله علیه و سلّم چون این‌کتاب که حالا نوشته شده است بعد از مطالعهٔ رشیدی و طبری و کامل‌وچند نسخهٔ دیگرست اگر ازآنجا نقل کرده آید اولی باشد فرمودند که شاید بنابرین مقدمات ربع اوّل از آن کتاب که از بهرکتب‌خانهٔ شاه زادهٔ اعظم نوشته است نقل افتاد».

تاریخ مغول رشیدالدین در سال ۷۰۳ یعنی وفات غازان متوقّف می‌شود. رشیدالدین عزم آن داشت‌که تاریخ سلطان خُربَنده الجایتو را نیز نوشته و آن را ضمیمهٔ جلد سوم سازد ولی محتمل است که به دلائلی نتوانسته این منظور را به‌انجام برساند. بعلاوه بحث دربارهٔ سلطانی که درحال حکومت وعین قدرت بود هدفی جزستایش و مدّاحی‌نمی‌توانست داشته باشد و انجام چنین منظوری، که دربارهٔ غازان نسبةً آسان بود، دربارهٔ الجایتو که شکوه و هیمنهٔ سلف خود را نداشت اشکال پیدا می‌کرد زیرا چنانکه ابوالقاسم کاشانی (در پشت ورق ۳۶ نسخهٔ پاریس) نقل می‌کند الجایتو پادشاهی بودکه شکار و سیرو تفرج و مؤانست حیوانات را بروظایف حکومت ترجیح می‌داد.

بعد از تکمیل مقدّمهٔ جامع‌التواریخ فقط می‌بایست تاریخ ۲۵ سال سلطنت دو پادشاه‌مغول الجایتو و ابوسعید (۷۲۸-۷۰۳) نیزنوشته شود[1] تا «جامع‌التواریخ» یا تاریخ اولین امپراتوری مغول به مبدأ سلطنت

۱ ــ بلوشه در مورد تاریخ وفات ابوسعید و ولادت امیرتیمور اشتباه ←

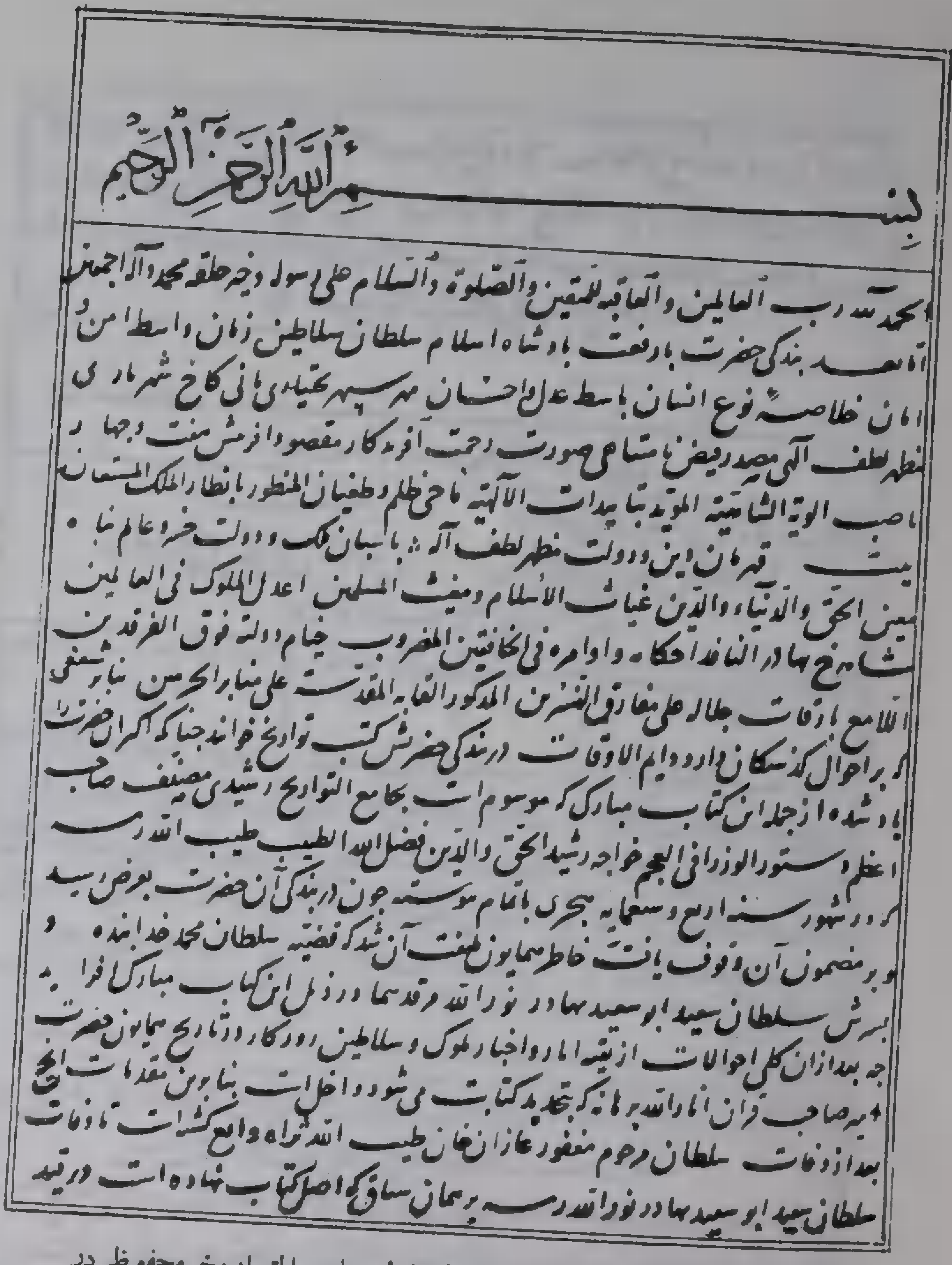
سلسلهٔ تیموریه برسد و بدین‌ترتیب برای برآورده شدن آرزوی آن شاهزاده یعنی تألیف و تکمیل تاریخ عظیم و مفصّلی از بدو آفرینش تا زمان خود او کافی بود تاریخ سلسلهٔ تیموریّه از تولّد تیمور تا زمان شاهرخ نوشته شود.

بلوشه پس از ذکر اینکه تیموریّه نظریهٔ خاصّی ابداع و اختراع کرده بودند که درست برخلاف حقایق تاریخ می‌خواست اولین امپراتوری مغول را در تاریخ ۷۲۸ (که سال وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و سال تولّد امیر تیمور گورکان است) خاتمه بدهد و بلافاصله دورهٔ تیموری آغاز شود (با نادیده گرفتن سلطان آرپاگائون و موسی) می‌گوید: این نظریهٔ شگفت‌آور که با حقایق تاریخی خیلی کم مطابقت دارد نظریهٔ «ظفرنامهٔ نظام شامی» و «ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی» و «مطلع السعدین عبدالرزاق السمرقندی» است و مورّخ اخیرالذکر در جلداوّل تاریخ خود آن را مؤکّداً عرضه می‌دارد.

بلوشه دربارهٔ «ذیل جامع‌التواریخ» چنین نوشته است:

نویسنده‌ای که نام او مجهول مانده است و بتصریح خود در مقدمهٔ کوتاهی که نوشته است در دربار شاهرخ کار می‌کرده، شاید حافظ ابرو یا شرف‌الدین علی یزدی، کارِ ادامه و تکمیل جامع‌التواریخ را بعهده

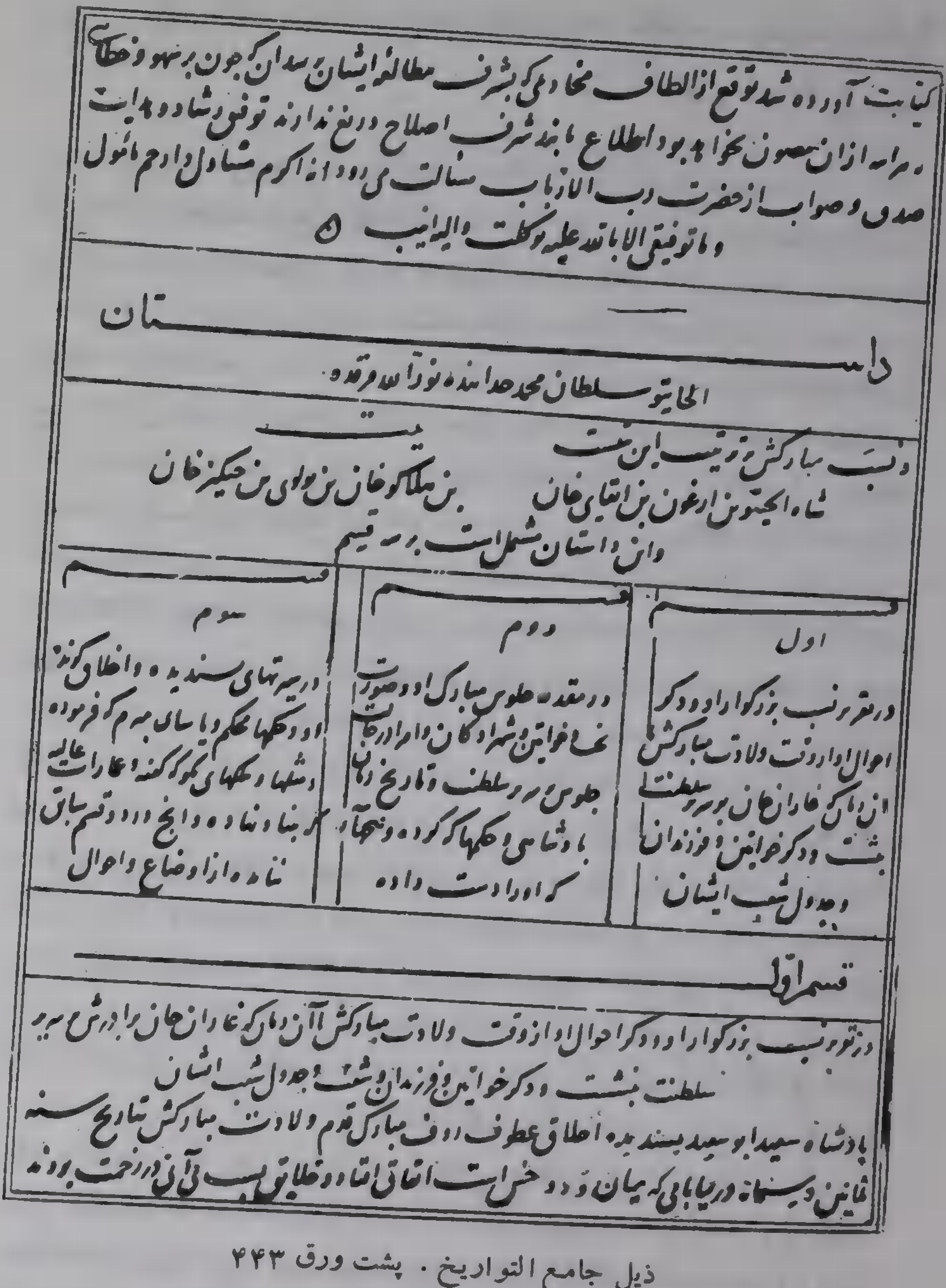
← کرده است زیرا وفات ابوسعید در ۱۳ ربیع‌الثانی ۷۳۶ ﻫ. برابر ۳۰ نوامبر ۱۳۳۵ م. و ولادت امیرتیمور هشت ماه بعد از آن یعنی در ۲۵ شعبان همان سال (۸ آوریل ۱۳۳۶ م.) اتفاق افتاده است.



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله وخیر خلقه محمد وآله اجمعین
اما بعد بندگی حضرت با رفعت پادشاه اسلام سلطان سلاطین زمان واسطا من د
امان خلاصهٔ نوع انسان باسط عدل واحسان مهر سپهر تجلیدی بانی کاخ شهریاری
مظهر لطف آلهی مصدر فیض نامتناهی صورت رحمت آفریدگار مقصود آفرینش منت وجهان د
ناصب الویة الشاهیة المؤید بتاییدات الالهیة ماحی ظلم وطغیان المنظور بانظار الملک المستعان
بیت قهرمان دین ودولت مظهر لطف آله ٭ پاسبان ملک ودولت خسرو عالم پناه ٭
معین الحق والدنیا والدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین اعدل الملوک فی العالمین
شاهرخ بهادر النافذ احکامه واوامره فی الخافقین المضروب خیام دولته فوق الفرقدین
اللامع ازفات جلاله علی مفارق النیرین المذکور القابه المقدسة علی منابر الحرمین ... شغفی
به براحوال گذشتگان دارد ودایم الاوقات در بندگی حضرتش کتب تواریخ خوانند چنانکه اکثران حضرت را
یاد شده واز جملهٔ این کتاب مبارک که موسوم است بجامع التواریخ رشیدی مصنف صاحب
اعظم دستور الوزراء فی العجم خواجه رشید الحق والدین فضل الله الطیب طیب الله ر...
کرده در شهور سنه اربع وسبعمایه هجری باتمام پیوسته چون در بندگی آن حضرت بعرض رسید
و بر مضمون آن وقوف یافت خاطر همایون [illegible] آن شد که قضیه سلطان محمد خدابنده و
پسرش سلطان سعید ابوسعید بهادر نور الله مرقدهما در ذیل این کتاب مبارک فرا ... بد
چه بعد از آن کلی احوالات از بقیه آثار واخبار ملوک وسلاطین روزگار وتاریخ همایون حضرت
... صاحب قران انار الله برهانه که بتجدید کتابت می شود واخل است بنا برین مقدمات ... اخ
بعد از وفات سلطان مرحوم مغفور غازان خان طیب الله ثراه وقایع گذشتات تا وفات
سلطان سعید ابوسعید بهادر نور الله مرقده بر همان سیاق که اصل کتاب نهاده است در قید

ذیل جامع التواریخ (در دنبالهٔ جلد اول جامع التواریخ محفوظ در
کتابخانهٔ ملی پاریس) . روی ورق ۴۴۳


کتابت آورده شد توقع از الطاف مخادیم که بشرف مطالعهٔ ایشان رسد آنکه چون بر سهو و خطایی
بر این ازان مصون نخواهد بود اطلاع یابند شرف اصلاح دریغ ندارند توفیق رشاد و هدایت
صدق و صواب از حضرت رب الارباب مسئلت می رود انه اکرم مسئول و ارحم مأمول
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب ٥

داستان

الجایتو سلطان محمد خدابنده نور الله مرقده

بیت

و نسب مبارکش بر ترتیب این بیت

شاه الجایتو بن ارغون بن اباقای خان | بن هلاکو خان بن تولی بن چنگیز خان

وان داستان مشتمل است بر سه قسم

قسم اول
در تقریر نسب بزرگوار او و ذکر احوال او از وقت ولادت مبارکش تا آنگاه که غازان خان بر سریر سلطنت بنشست و ذکر خواتین و فرزندان و جدول شعب ایشان

قسم دوم
در مقدمهٔ جلوس مبارک او و صورت خواتین و شهزادگان و امرا در حالت جلوس بر سریر سلطنت و تاریخ زمان پادشاهی و حکمها که کرده و فتحها که او را دست داده

قسم سوم
در سیرتهای پسندیده و اخلاق گزیدهٔ او و حکمها و یاساها که فرموده و مثلها و حکمهای نیکو که گفته و عمارات عالیه که بنا نهاده و وقایع که در قسم سابق نیامده از اوضاع و احوال

قسم اول
در تقریر نسب بزرگوار او و ذکر احوال او از وقت ولادت مبارکش تا آن زمان که غازان خان برادرش بر سریر سلطنت بنشست و ذکر خواتین و فرزندان و شعب جدول شعب ایشان
پادشاه سعید ابوسعید پسندیده اخلاق عطوف رئوف مبارک قدم ولادت مبارکش بتاریخ سنه ثمانین وستمائه در بیابانی که میان [illegible] خراسانست اتفاق افتاد و خلایق بسبب آن [illegible] در زحمت بودند

ذیل جامع التواریخ. پشت ورق ۲۴۳

گرفت و تاریخ دو سلطان اخیر سلسلهٔ مغول را تحت عنوان ذیل جامع‌-التواریخ تألیف کرد[۱].

۱ـ مقصود از این ذیل یا تکملهٔ جامع التواریخ ذیلی مشتمل بر تاریخ الجایتو و ابوسعید است در دنبالهٔ جلد اول جامع‌التواریخ (محفوظ در کتابخانهٔ ملی پاریس تحت شمارهٔ Suppl. pers. 209) که بلوشه آن را در صفحات ۲۰۳-۲۰۲ جلد اول کاتالوگ خود تحت شمارهٔ مسلسل ۲۵۵ معرفی کرده است. بلوشه دربارهٔ این نسخه و ذیل آن چنین می‌گوید: «شامل جلد اول (مقصود جلد اول جامع‌التواریخ است) با دو مقدمه و مذیّل به ذیلی که مشتمل بر تاریخ الجایتو و ابوسعید است. رشیدالدین قصد داشت تاریخ سلطنت الجایتو خربنده را نوشته آن را بخشی از دومین مجلد قرار دهد اما ظاهراً این قسمت از تاریخ رشیدی عیناً مثل مجلد سوم از صورت طرح خارج نشده و تألیف نیافته است. چنانکه حافظ ابرو در زبدة التواریخ خود (Ms. 270, fol. 5r ; Rosen, Les manuscrits persans de l'Institut des langues orientales, p. 66) و همچنین مؤلف ذیل مجلد حاضر (روی ورق ۴۴۳) می‌گویند، شاهرخ بهادر در نظر داشت برای وصل تاریخ امپراتوری اول مغول با تاریخ امپراتوری تیمور لنگ کسی را مأمور تکمیل جامع التواریخ که ناتمام مانده بود بکند. برای تأمین قسمتی از این نظرِ شاهرخ بود که مؤلف مجهول الاسم این ذیل، که شاید حافظ ابرو باشد، تاریخ دو پادشاهی را که امپراتوری ایلخانان (که مؤسس آن هلاکو بود) با آنها خاتمه می‌یابد به پیروی از همان طرح جامع‌التواریخ تألیف کرد. کاترمر تاریخ هلاکوئی خود را از روی همین نسخه چاپ کرده است. این نسخه به سال ۸۳۷ هجری توسط مسعود بن عبدالله با خط تعلیق بسیار خوب برای شاهرخ بهادر نوشته شده و ۵۳۴ ورق دارد».

نباید این ذیل یا تکملهٔ جامع التواریخ را که مؤلف آن نامعلوم (و شاید حافظ ابرو یا شرف الدین علی یزدی) است با ذیل دیگری که از حافظ ابرو است، و تحت شمارهٔ Suppl. pers. 2046 در شعبهٔ نسخ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ می‌باشد و بلوشه آن را ازصفحهٔ ۲۳۱ به بعد جلد چهارم کاتالوگ

این تاریخ تقریباً به سبك جامع‌التواریخ نوشته شده ولی سبك

--- خود تحت شمارهٔ مسلسل ۲۲۸۴ معرفی نموده است ، اشتباه کرد. بلوشه دربارهٔ ذیل مزبور می‌نویسد : « مجموعهٔ متون راجع به تاریخ ایران در قرن چهاردهم - این نسخه شامل قسمت آخر یك تاریخ عمومی است که آن را خواجه نورالدین لطف‌الله ملقب به حافظ ابرو نوشته است . نام او در نسخه حاضر به صورت ناصحیح « کاتب العبد عبدالله » آمده و عنوان زبدة التواریخ که عنوان این تألیف است اصلا دیده نمی‌شود . . . . موقعیکه تاریخ حافظ ابرو به آخر سلطنت غازان خان ، که پایان تاریخ مبارك غازانی رشیدالدین است ، رسیده بود شاهرخ بهادر به او فرمان داد تاریخ را تا زمان او ادامه دهد و به همین علت بود که مورخ مذکور این متمم را برای تاریخ مبارك غازانی نوشت . این دنبالهٔ تاریخ مغول کاملا متفاوت با ذیلی است که در نسخهٔ خطی ۲۵۵ (Suppl. 209) دیده می‌شود و سبکش به مراتب از آن پست‌تر می‌باشد ، اگرچه ذیل اخیر فقط شامل تاریخ الجایتو و ابوسعید است . ذیل حافظ ابرو حاوی اواخر حکومت مغول و جلایریه (یعنی از الجایتو تا سلطان احمد و پایان جلایریه) است .... بعد از این ذیل تاریخ رشیدی ، تاریخ مظفریه توسط حافظ ابرو و بعد از آن تاریخ تیمور نظام شامی یا شنب غازانی تحت عنوان ظفرنامه می‌آید » . از روی همین نسخه است که آقای دکتر خانبابا بیانی کتاب « ذیل جامع التواریخ رشیدی » را از پادشاهی سلطان الجایتو تا آخر حکومت جلایری به چاپ رسانیده‌اند .

رك : فهرست نسخ خطیهٔ فارسیهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس ، ج ۱ ص ۲۰۳-۲۰۲ شمارهٔ ۲۵۵ و ج ۴ ص ۲۳۱ شمارهٔ ۲۲۸۴ - ایضاً رجوع کنید به جلد دوم ظفرنامهٔ شامی (با تصحیح و تعلیقات فلیکس تاور) ، مقدمه ص XV (مطالبی در خصوص مجموعة التواریخ حافظ ابرو و زبدة التواریخ و ذیل جامع‌التواریخ از همو آمده است) - نیز ببینید ص ۲۲۹ از منبع زیر را (دربارهٔ ذیل جامع‌التواریخ که مؤلف آن مجهول الاسم است) :

Essai sur la civilisation timouride, Par Lucien Bouvat (Extrait du Journal Asiatique. Avril - Juin 1926) .

انشاء آن خیلی ضعیف‌تر از جامع‌التواریخ است . در این کتاب نکات فراوانی که برای تاریخ ایران اهمیت زیادی دارد بطور دقیق و روشنی تشریح شده و جای تأسف است که نویسندهٔ این تاریخ کتاب خود را تا جلوس تیمور یا لااقل تا سقوط انوشیروان ادامه نداده است . منبع و مأخذ « ذیل جامع التواریخ » برای زندگی الجایتو ، « تاریخ الجایتوی ابوالقاسم عبدالله الکاشانی » است با مطالبی که از منبع تاریخی دیگری، که من آن را نمی‌شناسم، اقتباس شده است .

بلوشه در دنبالهٔ همین مطلب (ص ۷۲ پاورقی) ذکر می‌کند که مؤلف این ذیل بر جامع‌التواریخ تاریخ تیموری تألیف کرده بود که در مقدمهٔ خود[۱] آن را « تاریخ همایون حضرت امیر صاحب قران » نامیده است و در سه جای دیگر نیز به‌آن اشاره می‌نماید . منظور حافظ ابرو یا شرف‌الدین علی یزدی از تاریخ تیموری که در اینجا به آن اشاره می‌کند همان تاریخ تیمور است که در زبدة التوایخ یا ظفرنامه[۲] وجود داشت .

منتخب‌التواریخ معینی[۳]

مؤلف مجهول الاسمی درآغاز سلطنت شاهرخ کتابی به او اهداء

۱ - Suppl. pers. 209, fol. 443r
۲ - Rieu, I, 423
۳ - Man. suppl. pers. 1651

برای تاریخ جانشینان تیمور باید رجوع شود به ورق ۳۰۰ (پشت ورق) به بعد . ایضاً رك به صفحهٔ ۲۲۹ « تحقیق دربارهٔ تمدن تیموری » از لوسین بووا در روزنامهٔ آسیایی (مشخصات این اثر در صفحهٔ ۴۹۲ گذشت) .

کرده که تاریخ عمومی عالم است و از آغاز آفرینش تا زمان مؤلّف را دربر دارد. اسم کتاب «منتخب التواریخ معینی» است بمناسبت لقب «معین‌الدنیا والدین» که لقب پسر تیمور بود. این تاریخ فقط خلاصهٔ خشکی ازجامع‌التواریخ بشمار می‌آید و تمام اهمیت آن مربوط به فهارس نسبهً دقیقی است که مؤلف برای تمام سلسله ها ترتیب داده.

مطالب منتخب التواریخ، که عنوان آن مسلماً در مقابل جامع‌التواریخ انتخاب شده، به‌پیروی از تاریخ رشیدالدین پرداخته شده است و تا اواسط سلطنت تیمور ادامه پیدا می‌کند و پس از آن تاریخ چین بصورت دور ازحقیقتی که مأخذآن برمن مجهول است نقل شده و کسانی که با تاریخ چین آشنایی دارند در اوّلین نظر متوجّه می‌شوند که درسرتاسر این بخش یك کلمهٔ راست و متضمن حقیقت نیز دیده نمی‌شود.

بلوشه در دنبالهٔ این‌مبحث مطالب مفیدی راجع به‌کیفیت واهمیت منابع چینی‌درتواریخ مختلف آورده راجع به‌تاریخ چین‌درمنتخب‌التواریخ معینی و روضةالصفای میرخوند وخلاصة الاخبار خوندمیر[1] بحث می‌کند.

تاریخ اُلجایتو

بین مؤلّفات منثوری که مثل تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی به حوزهٔ ادبی جامع‌التواریخ تعلق دارند می‌توان از دو کتاب تاریخ معروف یعنی تاریخ وصّاف و تاریخ بناکتی و یك تاریخ دیگر که مهمتر از آن دو ولی تقریباً ناشناس و مجهول القدر است نام برد یعنی تاریخ پادشاه سعید

۱- Suppl. pers. 175

غیاث‌الدنیا والدین الجایتو سلطان محمد که مؤلف آن ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی است.

این تاریخ بیش از آنکه یك کتاب تاریخ باشد یك روزنامه بشمار می‌رود و پس از مرگ خربنده الجایتو یعنی در زمان سلطنت پسر او سلطان ابوسعید بهادرخان بصورت نهائی نوشته شده زیرا ذکر سنهٔ ۷۱۸ (fol. 108^r) در آن دیده می‌شود.

این کتاب ذیل طبیعی جامع‌التواریخ رشیدالدین است و نسخهٔ خطی آن که درکتابخانهٔ ملّی پاریس وجود دارد رونویسی است از روی یك نسخهٔ محفوظ درکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول که شاید منحصر بفرد و محتملاً نسخهٔ اصلی می‌باشد. این نسخه برای شارل شفر (Charles Schefer) رونویس شده است. متن این نسخه پر از اغلاط است و ناسخ که به احتمال خیلی قوی نسخه‌ای مستعمل و فرسودهٔ روزگار (که کلماتش مثل اغلب نسخ خطیِ نوشته شده در ایران در قرن چهاردهم میلادی محو و ناخوانا بوده) در پیش چشم داشته، بخصوص اسامی خاص را که برای او غیرمفهوم و نامأنوس بوده مسخ کرده است.

این تاریخ (تاریخ الجایتو) برای دورهٔ سلطنت سلطان محمد الجایتو منبع اصلی و تقریباً یگانه مأخذِ صاحبِ ذیل جامع‌التواریخ و حافظ ابرو در زبدة التواریخ بوده است.

مؤلف واقعی جامع‌التواریخ

بلوشه از صفحهٔ ۱۲۸ به بعد بحثی شروع کرده می‌خواهد اثبات کند

که جامع‌التواریخ تألیف رشید نیست بلکه فقط کتابیست که رشید آن را از دیگران دزدیده است :

وقتی که در عالم خیال دو اثر عظیم رشید را ، یعنی نسخهٔ جامع‌التواریخ که سابقاً به شاهرخ بهادر تعلّق داشته امروز در موزهٔ بریتانیا محفوظ است و نسخهٔ مؤلفات دینی و فلسفی (یعنی مجموعة الرشیدیه) که رویهمرفته دو هزار و دویست صفحه بقطع بسیار بزرگ را شاملند، باهم تلفیق می‌کنیم با حیرت از خود می‌پرسیم که چگونه یك نفر وقت و امکان تحصیل اینهمه علوم متنوّع و تألیف و تسوید اینهمه سطور و اوراق را داشته است .

بدون شك در عالم ادبیات مشرق زمین تألیفات عظیمی از قبیل تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیرومقریزی و ابوالمحاسن وکلیّات فریدالدین عطار (که از شاهنامهٔ فردوسی عظیمتر است) و اثر سیوطی شامل مسائل متنوع و مختلف یافت می‌شود و بعضی از این تألیفات تحت شرایط باور نکردنی و در بحبوحهٔ اشتغالات کاملا مختلف و متباین باکارهای ادبی و علمی نگارش یافته‌اند . امّا در زندگی و کار مؤلفین این قبیل کتاب ها وحدتی وجود داشته که به آنان اجازه می‌داد کاری واحد یا کارهای متشابه را انجام و ادامه بدهند و این نبوده مگر در سایهٔ امکانِ ادامهٔ رشتهٔ یك فکر واحد که گاه‌گاهی به علّت موجبات کار شخصی یا شغل دیوانیِ نویسندگانِ آن کتب گسیخته می‌شد.

ولی این شواهد و امثله هرگز با وضع وزیر غازان و الجایتو که

اشتغالات متعدّدش در زمان واحد به چهار گوشهٔ قلمرو فرهنگ و اندیشهٔ انسانی متوجّه بود مطابقت ندارد.

رشید بخش بزرگی از عمرش را صرف طبابت شخصی و درباری کرد و پس از بیش از رُبع قرن اشتغال به مشاغل ناچیزی که او را همچنان در حال گمنامی نگهداشته بودند، در سنین کهولت بود که از طرف غازان به شغل سیاسی بی‌نهایت دقیق و پُر مسؤولیت و سنگینی منصوب شد. رشیدالدین که همیشه مورد معاندت و توطئهٔ دشمنان بود برای حفظ موقعیت خود مجبور بود هرروز پس از فراغت از کارهای دیوانی و امور حکومتی به خدمت سلطان رفته نقشه های دشمنانش را با زیرکی نقش بر آب سازد و آثار خُبث و سعایت آنان را خنثی کند و این وظیفه وظیفه‌ای تسامح‌ناپذیر بود چنانکه وقتی که رشید براثر بیماری مدت چهار ماه از حضور در پیشگاه سلطان عالم محروم شد مورد کم لطفی و بی‌مهری کامل قرار گرفت. بعلاوه رشیدالدین در امور دیوانی مردی بسیار غیور و حسود بود و می‌خواست بنفسه عهده دار تمام مشاغل از جزء و کلّ باشد و از همین روی تمام تعهدات و وظایف سنگین ادارهٔ ممالك ایران را شخصاً به دوش گرفته بود. اگر تصور بکنیم که رشید به تنهایی تاریخ مغول را، که بخش بزرگی از آن از زرین دفتر یا کتاب طلایی Altan debter و دیگر مدارك مکتوب مغولی و تُرکی ترجمه شده، تألیف کرده است مجبوریم قبول بکنیم که تاریخ او فاقد ارزش تاریخی واقعی و اعتبار انتقادی و فقط یك کتاب فانتزی یا مجموعه‌ای از قصص

و افسانه هاست .

اگر متن خالص تاریخ مغول رشیدالدین را بدون یادداشت و حواشی به‌قطع معمولی چاپ بکنیم شامل سه مجلّد ششصد صفحه‌ای خواهد شد و این از محالات است که شخصی که برای نخستین‌بار قدم در وادی کاملا ناشناس و مجهولی می‌گذارد و نمی‌داند کاری که در صدد شروع آنست او را تا کجا خواهد کشید بتواند در مدتی کمتر از سه سال از روی مدارك کتبی به‌دو زبان بیگانه و یك منبع شفاهی ، که مستلزم قبول زحمت و جهد فراوان برای جمع و کتابت بوده ، تاریخ جدّی و دقیقی تألیف کند .

اگر منبع منحصر بفرد تاریخ مغول تاریخ رشیدی بود محال بود بتوانیم ارزش واقعی کار رشیدالدین را دریابیم و امکان داشت این تألیف را یك اثر پست یا بسیار متوسط و مطالب راجع به تاریخ مغول را که در آن مذکور است غیر مستند و ضعیف تصور بکنیم ولی از مقایسهٔ متن تاریخ فارسی که در آغاز قرن چهاردهم میلادی در تبریز نوشته شده با متن تاریخ امپراتوری آسمانی[1] Youen - ssé که در نخستین سالهای سلطنت تائی تسو Thaï - Tsou از سلسلهٔ مینگ Ming در پکینگ Pé - king تألیف شده و مستند به مدارك منبعی معتبر وغیرقابل تردید است درمی‌یابیم که تاریخ اسلامی و تاریخ چینی متشابهاً از حوادث واحدی حکایت می‌کنند و از نظم واحدی برخوردارند و سبك و روش واحدی دارند

1_ Annales du Céleste Empire .

با تغییرات و اختلافات جزئی که بسهولت قابل توجیه است : بطورکلی در خصوص اختلافات این دو تاریخ ذکر این نکته لازم است که تاریخ قبایل تُرك مورد توجه چینیها نیست و در بارهٔ این موضوع چیزی در کتاب آنها یافت نمی‌شود. تاریخ ایرانی تاریخ مغول را از دیدگاه غربیِ آن و تاریخ چینی از جنبهٔ شرقی آن مطالعه‌کرده است. به عبارت دیگر ایرانیان با نام شخصیتهایی که بازیگر صحنهٔ چین بوده‌اند آشنایی ندارند و «یوئن‌سه» نیز که در پکینگ نگارش یافته است (قسمتی از آن از روی گزارشهای روزانه که درپایتخت تنظیم شده‌اند نوشته شده) همچنین نمی‌توانند از حوادثی که در آذربایجان یا خراسان گذشته و قهرمانان و قربانیان آن حوادث حرف بزنند.

بلوشه پس از ذکر اینکه «محقّقاً جامع‌التواریخ و یوئن‌سه تاریخ مشخّصی را متشابهاً نقل می‌کنند و مواردی در تاریخ فارسی و سالنامهٔ چینی به چشم می‌خورد که ترجمه یا به عبارت بهتر اقتباس ازمنبع مغولی واحدی می‌باشند و با دو روح مشخص و متمایز در تبریز و دایدو Daïdou تلخیص شده‌اند» مثالی در این خصوص نقل کرده است(ص۱۳۱).

بعضی قسمتها را نیز رشیدالدین از روی جهانگشای جوینی نوشته است و ما در اینجا متعرض منابع مغولی جهانگشای نمی‌شویم.

این سرّ (مقصود بلوشه از این سرّ ظاهراً بل قطعاً سرّ تألیف چنین اثر عظیمی در چنین زمان کوتاهی باچنین ارزش و اعتبار علمی و تاریخی توسط شخصی گرفتار و مشغول و پُرمسؤولیت مثل رشیدالدین وزیراست)

با پذیرفتن یکی از این دو فرض به سهولت قابل توجیه است: فرض اوّل که رشید آن را مطلقا مسکوت گذاشته اینست که وزیر در عین حالی که نظارت و مدیریت کار تألیف تاریخ را شخصاً به عهده داشته نگارش تاریخ مغول یا لااقل انشاء اولیهٔ آن را بین چند تن که در یك زمان کار می کردند تقسیم کرده بود. این فرض نیز ممکن است که رشیدالدین تقریباً بیست سال قبل از آن تاریخ شروع به تألیف تاریخ مغول کرده بود و در آن زمان غازان را ترغیب و تشویق کرد که فرمان تألیف چنین تاریخی را بدهد به قسمی که او کاری جز پاکنویس کردن مسوده‌ای که بیش از سه ربع آن خاتمه یافته بود نداشت. ولی اگر قول مؤلّف تاریخ اولجایتو یعنی عبدالله الکاشانی را بپذیریم جریان واقعه را به مراتب ساده‌تر از آنچه تصوّر می‌شود خواهیم یافت:

«وروز یکشنبه پنجم شوال (۷۰۶) موافق ششم احوبح (اُچونچ) آی وصول آردوقبا (بلوشه: اُردوقتا = اُردوختا) از جانب خراسان و آدینه دهم دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب جامع‌التواریخ که تألیف و تصنیف این بیچاره بود بدست جهودان مردود بر رأی پادشاه عرضه کرد و جایزهٔ آن پنجاه تومان مال از املاك و دیه وضیاع بستد و هر سال از محصول مستدرکات و ریوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقد عفواً صفواً بوی می‌رسد و با وجود وعدهٔ تنصیف یك درم به مؤلّف و مصنّف آن نداد که سعی بلیغ و جهد بحیج (بلوشه: نجیح) نموده بود و بسالها جمع کرده بیت:

رنج من بردم ولی مخدوم من	آن بنام خویشتن بردار کرد

و فراوان نواخت و سیورغامیشی یافت».

Suppl. pers. 1419, folio 37v [1]

۱- توضیح این نکته لازم است که چنانکه گذشت نویسندهٔ فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس در صفحهٔ ۲۸۳ و ۲۸۴ جلد اول فهرست خود (شمارهٔ مسلسل ۴۵۰) نیز در ضمن معرفی تاریخ اولجایتو همین قسمت را با چند تغییر و تحریف جزئی نقل کرده و به ورق ۱۰ نسخهٔ خطی (ضمیمهٔ ۱۴۱۹) رجوع داده است در حالیکه این قسمت در نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ ملی پاریس در پشت ورق ۳۷ آمده است و در ورق ۱۰ نسخهٔ مذکور نه در روی ورق و نه در پشت آن مطلبی که مربوط به جامع التواریخ و عرضه داشت آن به دست جهودان مردود بررأی پادشاه به توسط رشیدالدین باشد دیده نمی‌شود و ظاهراً ورق ۱۰ مربوط به اصل نسخهٔ تاریخ اولجایتو محفوظ در استانبول است که نسخهٔ پاریس از روی آن برای «شفر» استنساخ شده و بلوشه آن را با استفاده از مقالهٔ شفر (روابط مسلمین با چینیان) نقل کرده است نه از روی نسخهٔ پاریس (؟!). رویهمرفته تا جایی که معلوم نگارندهٔ این سطور است سه بار در تاریخ اولجایتو اشاره به موضوع مؤلف جامع‌التواریخ شده است: یک بار در مقدمهٔ کتاب که نویسنده تلویحاً جامع‌التواریخ را به خود نسبت داده، بار دوم در پشت ورق ۳۷ به شرحی که گذشت، و بار سوم در ورق ۱۵۶ (روی و پشت ورق) که آخرین ورق اصل کتاب است به این شرح: «لطیفهٔ دیگر **کتاب جامع‌التواریخ که تألیف این ضعیف بود** و بنام مبارکش تمام کرده خواجه رشیدالدوله برو عرض کرد در حق او چندان سیورغامیشی و عاطفت و اصطناع فرمود که هرگز هیچ پادشاه در حق هیچ وزیر آن چنان موهبت و احسان و عطیت و اکرام و انعام معهود و معتاد نبوده و درجهٔ او عالی کرد و سرش بآسمان رسانید و پنجاه تومان مال برسبیل مواجب و ادرار در حق او انعام و احسان فرمود در هرناحیتی دو پاره دیه معظم و قریهٔ معمور معتبر که مجموع آنرا بمبلغ بیست تومان هرسال بضمان است و همچنین دیگر کرامات و انواع تشریفات و انعامات که از عهد آدم علیه‌السلم ←

بلوشه دربارهٔ این ادّعای کاشانی چنین اظهار عقیده می کند:

مشکل است در برابر سادگی و لحن صادقانه‌ای که عبدالله الکاشانی با آن رشیدالدین را متّهم می‌کند بتوانیم از تأثر و توجّه خودداری بکنیم. بدون اینکه نیازی به هیچگونه تفسیر و توضیح باشد اتّهامی از

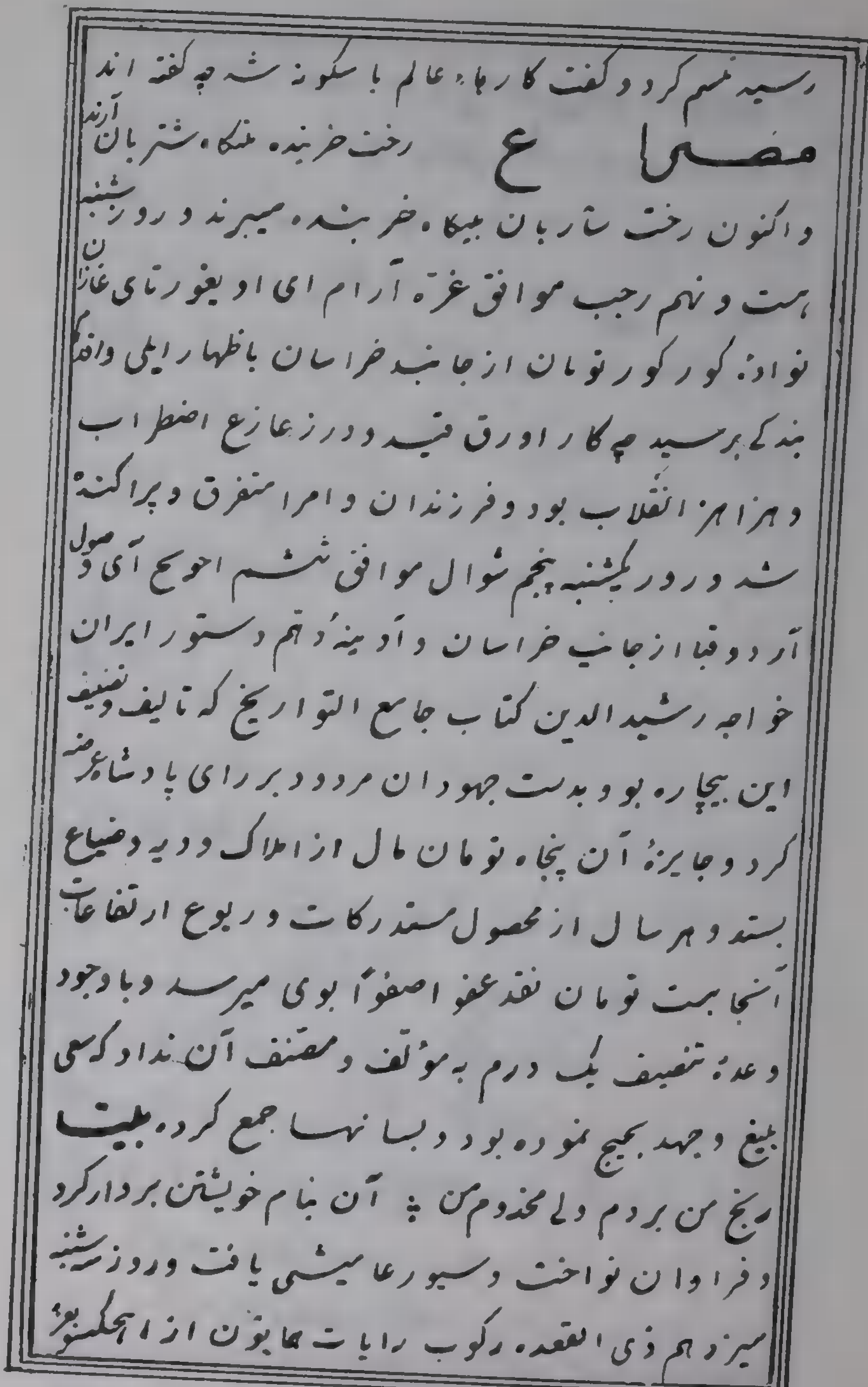
← تا اکنون هیچ پادشاهی بجایزهٔ لوح محفوظ نیافته باشد و با آنك بمنصف (نه «مصنّف») شرط کرده بود دانگی ازآن بمؤلف و جامع و مصنف آن کتاب نداد بلی بواسطهٔ آن دو سه نفر جهود جحود را تربیت کرد». توجه باید داشت که، در آغاز این لطیفه، بی‌تردید «کتاب جامع‌التواریخ» صحیح است نه «ذیل کتاب جامع‌التواریخ» چنانکه در نسخهٔ چاپ تهران آمده است زیرا رشیدالدین ادعائی دربارهٔ ذیل جامع‌التواریخ نداشته. مقایسهٔ مطلب مذکور در اوراق ۳۷ و ۱۵۶ نسخهٔ پاریس که از موضوع واحدی حکایت می کند برای اثبات این نظر کافی می‌نماید (قس با چاپ تهران، صفحه های ۵۵ - ۵۴ و ۲۴۰).

شهاب الدین العُمَری در کتاب مسالك الابصار فی ممالك الامصار (Man. ar. 2325, fol. 93v) نقل می کند که:

«وحدّثنی شیخنا فریدالدهر ابوالثنا محمود بن ابی‌القاسم الاصفهانی اطال‌الله بقاه ان خواجا رشیدالدولة الّف کتابا سمّاه [جامع‌التواریخ] و قدّمه للسلطان خدابنده و قال له ان ارسطو عمل کتابه المسمّی .... و قدّمه للاسکندر فاجازه علیه الف الف دینار و ما انت ممّن ترضی ان تکون دون الاسکندر لارسطو فاخذ به خواجا رشید املاکاً و عقاراً قیمتها قدر المبلغ ثلث مرات (بلوشه: مزات؟) قال و الاملاك الی الآن فی ید اولاده و ذریّته».

بلوشه در اینجا حساب دقیقی از بودجهٔ امپراتوری مغول کرده می گوید:

از آنچه شهاب‌الدین العمری می گوید برمی‌آید که پنجاه تومانی که الکاشانی ازآن حرف می‌زند مطابق یك میلیون دینار بوده است، به عبارت دیگر یك تومان بیست هزار دینار ارزش داشته و واحد پولی دو دینار مغولی ←


رسید تبسم کرد و گفت کارهای عالم با سکون شد چه گفته اند
مصراع رخت خربنده ملکا شتربان آرند
واکنون رخت ساربان بیکا خربنده میبرند و روز شنبه
هشت و نهم رجب موافق غرّه آرام ای اود یغورتنای غازان
نوادهٔ کورکوز تومان از جانب خراسان باظهار ایلی وافدگ
بندگی برسید چه کار او رونق فتید و در زعازع اضطراب
و هزاهز انقلاب بود و فرزندان و امرا متفرق و پراکنده
شد و روز یکشنبه پنجم شوال موافق ششم احوچ آی دوصول
آردوقیا از جانب خراسان و آدینهٔ دهم دستور ایران
خواجه رشید الدین کتاب جامع التواریخ که تالیف و تصنیف
این بیچاره بود بدست جهودان مردود بر رای پادشاه عرضه
کرد و جایزهٔ آن پنجاه تومان مال از املاک و دیه و ضیاع
بستد و هر سال از محصول مستغلات و ربوع ارتفاعات
آنجا بیست تومان نقد عفواً صفواً بوی میرسد و با وجود
وعدهٔ تنصیف یک درم به مؤلف و مصنف آن نداد که سعی
بلیغ و جهد بلیغ نموده بود و بسالها جمع کرده بیت
رنج من بردم ولی مخدوم من ✽ آن بنام خویشتن بردار کرد
و فراوان نواخت و سیورغامیشی یافت و روز سه شنبه
سیزدهم ذی القعده رکوب رایات همایون از اجکمنو بعز

تاریخ الجایتوی ابوالقاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس). پشت ورق ۳۷

در روی دل دیدن مانع و رادع نبوده است مگر مرحمت و عاطفت
که اگر از شما گناهی صادر شود پنهان و پوشیده دارم و از آن
درگذارم هرچند بر خواطر و ضمایر شما و خلا و ملا بیک واقف
و مطلعم اما در کوچ دادن هنوز از شما تقصیر و تهاونی نیافتم
که موجب گناه و بازخواست باشد که بدان مواخذت و معاتبت
فرمایم و در معرض گناه و بازخواست آورم حق تعالی مملکت
و الوس و لشکر و رعیت بمن سپرده است بر سبیل ودیعت تا نیکو نگاه
دارم و از ظالم داد مظلوم بستانم و با خاص و عام طریق عدالت
و نصفت و رزم و سویت میان بریت رعایت نمایم و رنج بر خود
نهم و منت برگیرم امراء آقا و انی بدین اشارت با بشارت خوشدل
و فرحناک و شادمان گشتند و دل بر سر و خاطر بر جان نهادند
و بهمه وجوه مستظهر و مطمئن شدند و بدین توفیق شکر حق تعالی بگذاردند
و دانستند که بجامع دیگر پادشاهان این معنی در نبوده و اگرچند
بزرگان ماضی بسیار بوده اند نظم

معلوم رای تست که بوده بسی سر ؛ اندر زمان دولت غازان دادگر
مردان با صلابت و میران شیر دل ؛ گردان با مهابت و شاهان تاجور

لطیفهٔ دیگر کتاب جامع التواریخ که تالیف این ضعیف بود
و بنام مبارکش تمام کرده خواجه رشید الدوله بر و عرض کرد در حق
او چندان سیورغامیشی و عاطفت و اصطناع فرمود که هرگز هیچ

تاریخ الجایتوی ابوالقاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . روی ورق ۱۵۶

پادشاه در حق هیچ وزیر آن چنان موهبت و احسان و عطیه
و اکرام و انعام معهود و معتاد نبوده و درجه او عالی کرد و سر شرف
باسمان رسانید و پنجاه تومان مال بر سبیل مواجب و ادرار
در حق او انعام و احسان فرمود و در هر ناحیتی دو پاره دیه معظم
و قریهٔ معمور معتبر که مجموع آنرا بمبلغ بیست تومان هر سال بضمان است
و همچنین دیگر کرامات و انواع تشریفات و انعامات که از عهد
آدم علیه السلم تا اکنون هیچ پادشاهی بجا برده لوح محفوظ نیافته
باشد و با آنک بمنصف شرط کرده بود دانکی از آن بمؤلف و جامع
و مصنف آن کتاب نداد بی بواسطه آن دو سه نفر جهود جهود را
تربیت کرد و مشاهره و ادرار رسید و این ابیات میخوانند نظم

ز آفتاب این کرمست هرگز کجا بیند هلال + وز سحاب این عاطفت هرگز کجا یابد جبال
گر عطاء دست شاهنشاه عالم دیده و یافت + این ضعیف نیکخواه و چاکر مدحت سگال

تم الکتاب بحمد الله و حسن توفیقه تحریراً فی غرة شهر
جمادی الاول علی یدی العبد الضعیف
المحتاج الی رحمة الله تعالی
محمد یوسف ابن خضر تقی
التبریزی

تاریخ الجایتوی ابو القاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . پشت ورق ۱۵۶

العسرته الى اجماع ولا انساد دات بينهم الى صلاح في كل ناحيه هاء
يدعي باسمه وحاف احدا منا الي قسمه وكل طايفه تعلت وتقسم فاما
سول هو من ابنا الخان وينسبه الي فلان بن فلان بمن يحمل الامر عراق
ولا يلحق دعوته يبلغ حتى يدعا فلا يحسب وما ذلك من الدهر بعجيب
وملوك هذا البيت وان كانوا اعدا ملوكنا من قديم الزمان
ومنهم ما يكون بين الملوك من الشنان وكان زمنا لقيهم على ما وجدوا
عليه اباهم لا ينسبون للاسلام ولا يزالون اباهم واباهم اهل
همم يدرك لها الحساب وكرم يدهك به الاموال فاما
نجدتهم وباسهم فادل دليل على مبلغهم منه ما ملكوه
لسيوفهم من الشرق الى الشام والى الان ما تقادمت الايام
واما كرمهم فقد ذكرنا منه ما يدل عليه وحدثني شيخنا
فريد الدهر ابو الثنا محمود بن ابي القاسم الاصفهاني اطال
الله بقاه ان خواجا رشيد الدولة الف كتابا سماه
وقدمه للسلطان خدابنده وقال له ان ارسطو عمل
كتابا المسيحي وقدمه للاسكندر فاجازه
عليه الف الف دينار وما انت ممن يرضى ان يكون دون
الاسكندر ولا ارسطو فاجازه خواجا رشيد املاكا

دعمارا

مسالک الابصار فی ممالک الامصار از شهاب الدین العمری (نسخهٔ پاریس).
پشت ورق ۹۳

این قاطعتر و صریحتر قابل تصوّر نیست و حتی تظلّم و نفرین منظوم نیز جز کاستن از ارزش و اهمّیت آن نمی‌تواند چیزی بدان بیفزاید. در اینجا با حالت تسلیم و نومیدی مردی روبرو هستیم که در حالی‌که احساساتش با بُغضی توأم باتنفّر جریحه‌دار شده بخوبی می‌داند که کمترین سودی براذعا و شکایتش مترتّب نیست و برای شخصی گمنام و خامل منزلت در دیوان اقامهٔ دعوی و ایراد اتّهام برعلیه کسانی که آشنایی و علم به راه و رسم زندگی و گُربُزی و احتیال برمرکب اقتدار سوارشان کرده است خطرناك می‌باشد.

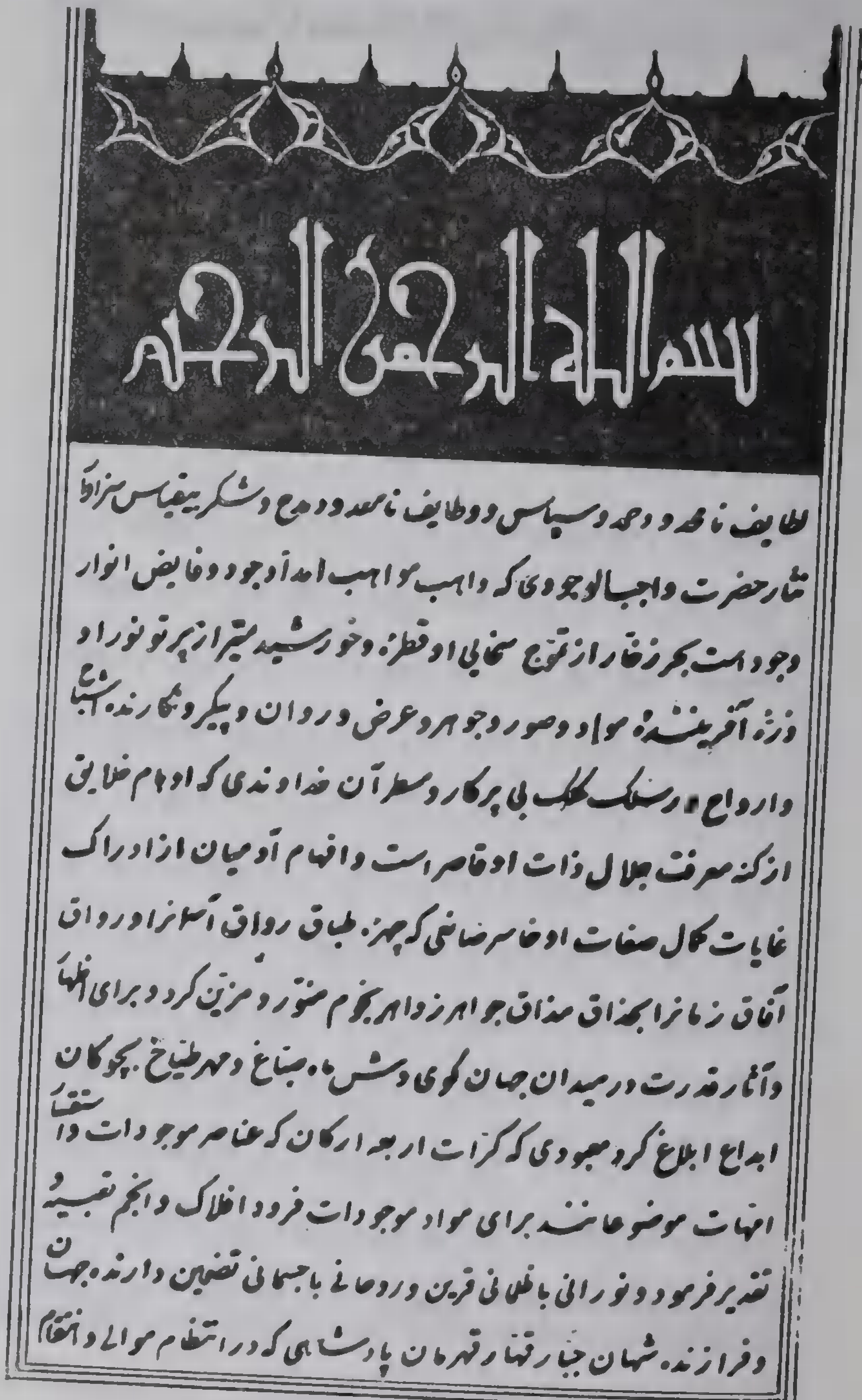
این نظر را دیباچه‌ای که عبدالله الکاشانی در مقدمهٔ تاریخ اولجایتو خُربَنده نگاشته است تأیید می‌کند. در این دیباچه کاشانی عللی را که باعث شد پس از فراغت از تألیف اثر عظیمش (منظور جامع‌التواریخ است و کاشانی رشید را متّهم می‌کند که آن کتاب را به نام خود کرده است) شروع به نگارش این کتاب جالب توجّه بکند بیان می‌دارد:

«امّا بعد چون از سیاقت اتمام جامع‌التواریخ که مضمون آن

← به وزن هشت گرم و نیم طلا بوده است.

می‌دانیم که عواید امپراتوری مغول در ایران و عراق بیست تومان در هر سه روز یا ۲۴۳۳ تومان در یك سال معادل ۴۸۶۶۰۰۰۰ دینار مساوی ۱۴۱۸۴۳۹۰۰۰ فرانك بوده یعنی مبلغی که باید هشت برابر بشود تا معادل آن به پول روزگار ما به دست آید به قسمی که بودجهٔ امپراتوری مغول در دورهٔ اولجایتو بالغ بر یازده میلیارد امروز (منظور زمان بلوشه است) می‌شد، بدون محسوب داشتن مبالغی که عمال دیوان و مظلّمة به جیب می‌ریختند.

مشتملست بر صادرات اعمال و نادرات آثار و اخبار پادشاهی و جهانگیری و عالم گشایی و وضع احکام سیاسات شاه شاهان و خان خانان جنکیز خان و اسلاف بزرگوار و اخلاف نامدار و اورق و اعقاب جهاندار او که هر یك خانی است و اقلیمی از ممالك مسالك مقصورهٔ معمورهٔ زمین از کوه و هامون و اصقاع بقاع ربع مسکون مسخر کرده و از نقطهٔ مشرق و خی‌خسم (بلوشه: چی‌جیتیم) که مبداء طول عمارت عالم است تا اقصاء شام و مصر که طول و عرض بسیط محیط آن از یك ساله راه افزونست در قبضهٔ قدرت و کف کفایت اورغ جهاندار سرافراز او و امروز هر یکی از ایشان مملکتی طویل بسیط با لشکرهاء غیرمرم (بلوشه: عرمرم) و انداخته (بلوشه: ایراخته) معظم در قبضهٔ تصرف و حوزهٔ تملك خود آورده که چریك و چهارپایان ایشان در جوف سطح زمین نمی‌گنجند و جملهٔ سلاطین عصر و پادشاهان و ملوك عهد محکوم حکم ایشانند و عقود سلسلهٔ نظم دولت ایشان که به انقراض ملك عالم و انقضاء اصل و نسل بنی‌آدم مسلسل و منعقد باد از خاتون الانقوا تا تموچین که آبا و اجداد بزرگوار وی‌اند و ازچنکزخان تا غازان خان سعید مغفور انار الله برهانه ذریه بعضها من بعض بطناً بعد بطن یکی بعد از یکی در سلك کلك تألیف و سمط عقد سیاقت ترتیب آورده شد تا نام این پادشاه دولت یار ..... جنکزخان سیاست، تولوی صلابت، [مونککا] قاآن بسطت، قوبلا عظمت، هولاکومهابت، اباقا سماحت، ارغون هدایت، غازان عدالت... خاقان الاعظم، مالك رقاب الامم، سلطان سلاطین الترك و العجم، ظل‌الله


بسم الله الرحمن الرحیم

لطایف نامحدود حمد وسپاس و وظایف نامعدود مدح وشکر بیقیاس سزاوار

نثار حضرت واجب الوجودی که واهب مواهب امداد وجود وفایض انوار

وجود است بحر زخار از ترشح سحاب او قطره و خورشید ستاره از پرتو نور او

ذره آفریننده مواد وصور وجوهر وعرض وروان وپیکر ونگارنده اشباح

وارواح در سلک کلک بی پرکار وسطر آن خداوندی که اوهام خلایق

از کنه معرفت جلال ذات او قاصر است وافهام آدمیان از ادراک

غایات کمال صفات او خاسر صانعی که چهره طباق رواق آسمان او رواق

آفاق زمان را بمذاق مذاق جواهر زواهر نجوم منور و مزین کرد و برای اظهار

وآثار قدرت در میدان جهان گوی دو شش ماه صباغ و مهر طباخ بچوگان

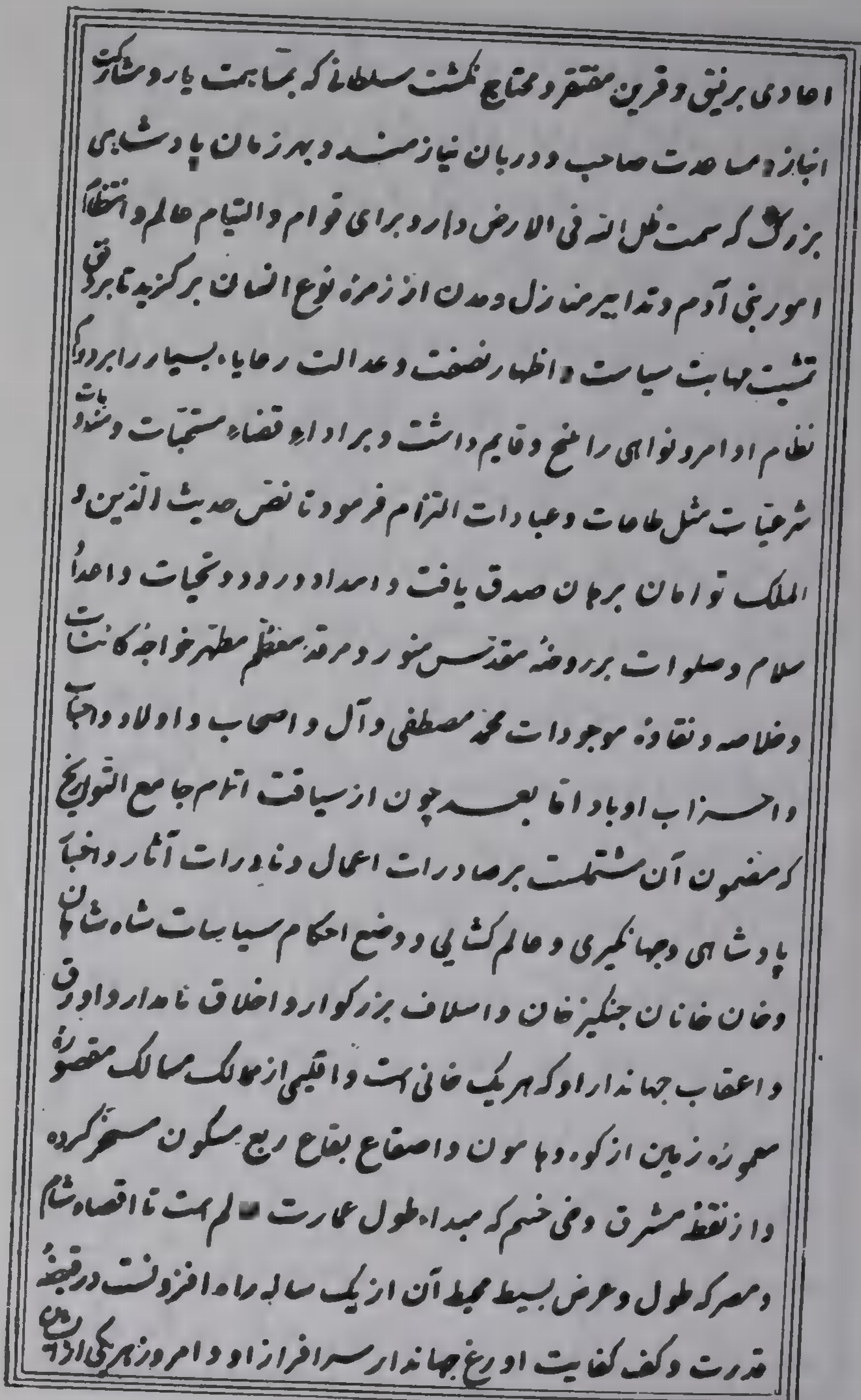
ابداع ابلاغ کرد معبودی که کرات اربعه ارکان که عناصر موجودات واستقرار

امهات موضوعات اند برای مواد موجودات فرود افلاک وانجم تعبیه و

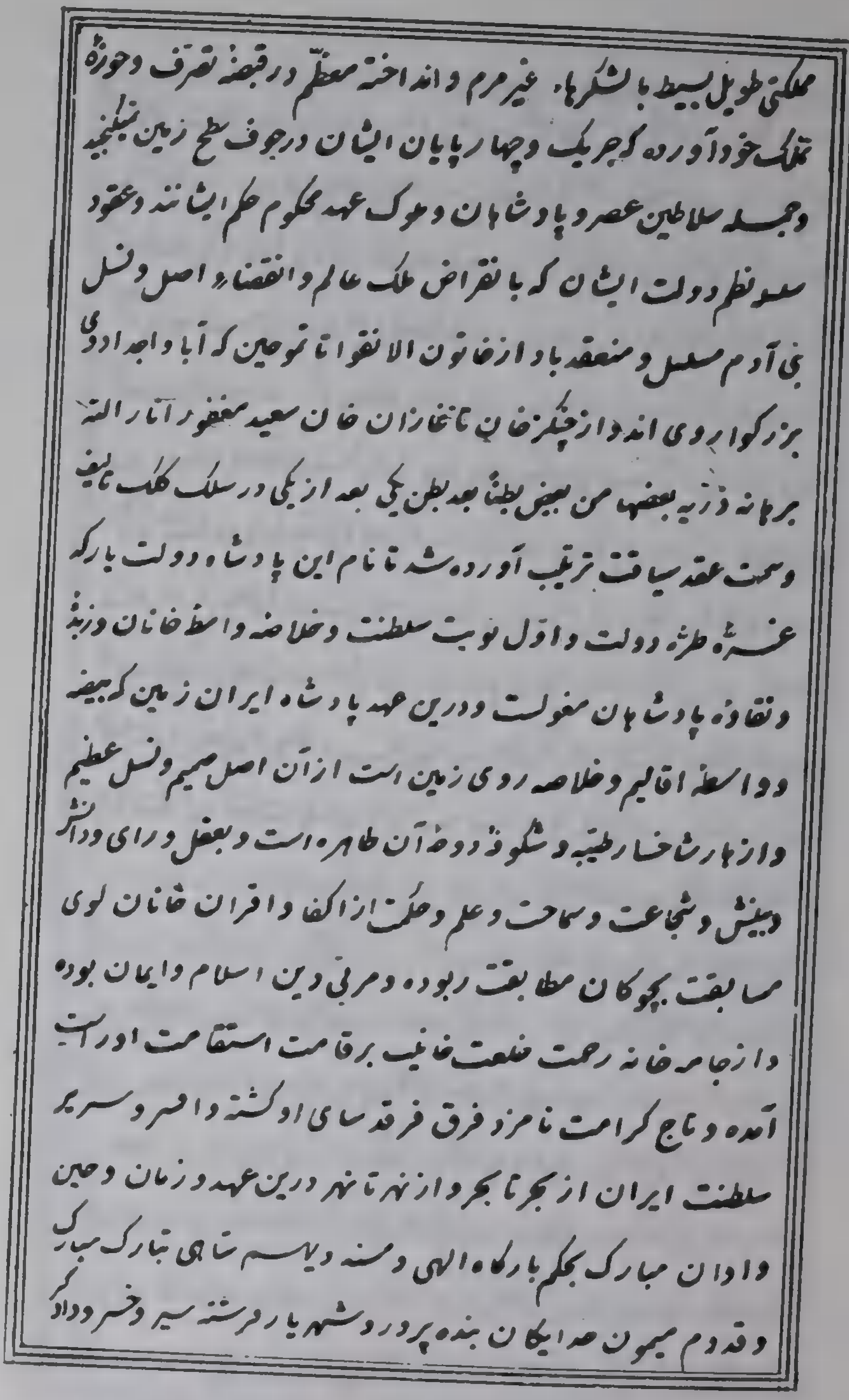
تقدیر فرموده و نورانی با ظلمانی قرین وروحانی با جسمانی تضمین دارنده جهان

وفرازنده شهان جبار قهار قهرمان پادشاهی که در انتظام موالی وانعام

تاریخ الجایتوی ابوالقاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . پشت ورق ۱


اعادی بر ضیق و قرین مفتقر و محتاج نگشت سلطانا که بمتابعت یار و مشارکت
انباز در مساعدت صاحب و دربان نیاز مند و بهر زمان پادشاهی
بزرگ که سمت ظل الله فی الارض دارد و برای قوام و التیام عالم و انتظام
امور بنی آدم و تدابیر منازل و مدن از زمرهٔ نوع انسان برگزیده تا بر وفق
تشیید جهات سیاست و اظهار نصفت و عدالت رعایا بسیار را بر رو
نظام اوامر و نواهی راسخ و قایم داشت و بر اداء قضاء مستحبات و مندوبات
شرعیات مثل طاعات و عبادات التزام فرمود تا نص حدیث الدین و
الملک توامان برهان صدق یافت و امداد درود و تحیات و اعداد
سلام و صلوات بر روضهٔ مقدس منور و مرقد معظم مطهر خواجهٔ کاینات
و خلاصه و نقاوهٔ موجودات محمد مصطفی و آل و اصحاب و اولاد و احباب
و احزاب او باد اما بعد چون از سیاقت اتمام جامع التواریخ
که مضمون آن مشتملست بر صادرات اعمال و نادرات آثار و اخبار
پادشاهی و جهانگیری و عالم گشایی و وضع احکام سیاسات شاهنشاهان
و خان خانان جنگیز خان و اسلاف بزرگوار و اخلاف نامدار و اوروق
و اعقاب جهاندار او که هر یک خانی بهت و اقلیمی از ممالک مقصوره
معمورهٔ زمین از کوه و هامون و اصقاع بقاع ربع مسکون مسخر کرده
و از نقطهٔ مشرق و منی خسم که مبداء طول عمارت عالم است تا اقصاء شام
و مصر که طول و عرض بسیط محیط آن از یک ساله راه افزونست در قبضهٔ
قدرت و کف کفایت اوروغ جهاندار سرافراز او و امروز هر یکی از ایشان

تاریخ الجایتوی ابو القاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . روی ورق ۲



مملکتی طویل بسیط با لشکرهای غیر مرم و انداخته معظم در قبضهٔ تصرف و حوزهٔ
تملک خود آورده که هر یک و چهارپایان ایشان در جوف سطح زمین نگنجد
و جمله سلاطین عصر و پادشاهان و ملوک عهد محکوم حکم ایشانند و عقود
سعود نظم دولت ایشان که با انقراض ملک عالم و انقضاء اصل و نسل
بنی آدم متصل و منعقد باد از خاتون الانقوا تا توجین که آبا و اجداد وی
بزرگوار وی اند و از چنگز خان تا غازان خان سعید مغفور انار الله
برهانه ذریة بعضها من بعض بطناً بعد بطن یکی بعد از یکی در سلک کلک تالیف
و سمت عقد سیاقت ترتیب آورده شد تا نام این پادشاه دولت یارکه
غرهٔ طرهٔ دولت و اول نوبت سلطنت و خلاصه واسطه خانان و زبدهٔ
و نقاوه پادشاهان مغولست و درین عهد پادشاه ایران زمین که بیضه
و واسطهٔ اقالیم و خلاصه روی زمین است از آن اصل صمیم و نسل عظیم
و از بار شاخسار طیبه و شکوفهٔ دوحهٔ آن طاهره است و بعقل و رای و دانش
و بینش و شجاعت و سماحت و علم و حکمت از اکفا و اقران خانان گوی
مسابقت بچوگان مطابقت ربوده و مربی دین اسلام و ایمان بوده
و از جامه خانه رحمت خلعت خانیت بر قامت استقامت او راست
آمده و تاج کرامت نامزد فرق فرقدسای او گشته و افسر و سریر
سلطنت ایران از بحر تا بحر و از نهر تا نهر درین عهد و زمان و حین
و اوان مبارک بحکم بارگاه الهی و سنه دیاسه شاهی تبارک مبارک
و قدوم میمون صدایگان بنده پرور و شهریار فرشته سیر و خسرو دادگر

تاریخ الجایتوی ابوالقاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . پشت ورق ۲

دارای بحر و بر پادشاه شرق و غرب مایهٔ امن و امان فیض رحمت رحمان
ظل ظلیل یزدان شهنشاه اعظم سلطان سلاطین عالم فرمان فرمای خواقین
بنی آدم ثمر شجر چنگزخانی بابا کوزه بهار تولی خانی نوباوهٔ باغ هولاکو خانی نتیجهٔ
اولاد اباقا خانی گوهر دری صدف ارغون خانی مربی دین مسلمانی خدیو زمین
و زمان فرمانده مکین و مکان گوهر دریای جود نقطهٔ وسیط محیط وجود و زبدهٔ
خسروی مآثر کسروی قیصری ظل ظلیل عدل گستری شهسوار میادین
دین پروری سیمرغ قاف سعادت سایهٔ همای اقبال و دولت مرکز محیط
جهانبانی منظور نظر ربانی المخصوص بتأیید عنایت یزدانی محیی مراسم ملت
مصطفوی مربی شعار سنت نبوی پادشاه دین پناه سایهٔ لطف الله آدم دم
نوح فتوح خلیل خلت موسی کف عیسی نفس محمد دم اصل علم خضر الهام سلیمان
فرمان اسکندر رای چنگزخان سیاست تولوی صلابت قاآن بسطت قوبیلای
عظمت هولاکو مهابت اباقا سماحت ارغون هدایت غازان عدالت
جم جاه عادل مؤید مظفر فر سیاوش وش کیخسرو رو لهراسب رای
خاقان الاعظم مالک رقاب الامم سلطان سلاطین الترک والعجم ظل الله
فی العالمین باسط العدل فی الارضین المخصوص بعنایت رب العالمین
المظفر من السماء المؤید علی الاعداء محرز ممالک الدنیا مظهر کلمة الله العلیا
امان الله فی خلقه ملاذ سکان العالم شرقه و غربه القائم بامر الله الذی
فی الله سلطان ارض الله معز اولیاء الله مذل اعداء الله حافظ بلاد الله
ناصر عباد الله النور الساطع والبرق اللامع غیاث الحق والدین والدولة

تاریخ الجایتوی ابو القاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . روی ورق ۳

اولجایتو سلطان محمد خدابنده خلد الله دولته موجل بسیط الارض مملکت مزین
ومحلی گردانیده بمو بفر بهی وطلعت شهی این پادشاه قضا صولت قدر قدرت
آراسته پادشاه قدر رفعت باد عزم زمین حزم ملکوه شکوه فایض امرشامل عدل
سحاب بذل کیوان رفعت مشتری طلعت بهرام سطوت ناهید بهجت عطارد
فطنت رعد مراکب برق مواکب دقیق نظر عمیق فکر رقیق دل دانش پژوه
عالی بر تخت وشاهی در فضا و لشکری مور زین حق تعالی و تقدس ایام همایون
و روزگار میمون این سایه آفریدگار که چون نو روز عالم افروز مبارک
و مسعود است بکمال عدل و داد او آراسته دارادو تشنگان امید را
از جام عاطفت و رافت او سیراب وشاداب برخوردار داد و برت العمار

بیت

شاهی که بهمت بگذشت از افلاک ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شاهی که بدولت بگذشت از گردون
گردسپهش خواسته از مشرق و مغرب ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا علمش سر برد جسد و جیحون

بنابرین مقدمات مؤلف این ترکیب و مصنف این ترتیب بنده کمترین ابو القسم
عبد الله بن علی محمد القاشانی که بخدمت خدمت این خاندان خلود اساس
موسوم است و ناصیه او بداغ عبودیت مرقوم ومن المهد الی العهد رضیع
نعمت و صنیع دولت خانان مغول که آبا و اجداد این پادشاه دولت یار
بوده و بقدم صدق و اخلاص بساط این پادشاه سپرده و از بار بر دایادی
انعام و احسان ایشان گران بار گشته قضاء حقوق این عارفه و شکر انعام
این ارفه بحکم اشارت کلام ربانی که و اما بنعمة ربک فحدث و وجوب امر اطیعوا الله

تاریخ الجایتوی ابو القاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . پشت ورق ۳

والطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم خواست که مکافات و مجازات حقوق فیما
و حدیث نعمت او بقدر وسع و طاقت و امکان توانایی و مقدرت بگذارد
دبارگاه دولت این پادشاه فرهمند را از کارگاه فکر خود تحفه بردارد و
از بستان طبع تازه نوباوه آورده و شمه از مآثر آثار رشیدانه و شطری از جمیل
اخلاق خسروانه او از سیاقت سواد در بیاض استنساخ آورد و تواریخ
حوادث و وقایع ایام دولت او که خلاصه و نقاوه جامع التواریخ است
تتمه و ضمیمه آن گرداند تا لواحق بسوابق و آغاز بانجام مقرون و مضمون
کرده و ذکر اوصاف عدالت و نصفت او بتواریخ آبا و اجداد عظام منتظم
و منعقد شود با آنکه اگر صادرات افعال و نادرات اقوال و احوال
و آثار او یکی از هزار و اندکی از بسیار در قید کتابت و عقد سیاقت آورد
همانا در صد کتاب مطول مبسوط نگنجد و زبان و بیان از اطناب و اسهاب
آن تقریر عاجز آید بیت

کر هر دو جهان پر از سپیدان باشد — صد سال بهر دانه مراجان باشد
بس میغ تو باقی نوش افزایم — اوصاف تو صد هزار چندان باشد

هرچند اگر بنده کمینه در ثنای این خاندان خلود دولت مبالغت کند گفته باشد
که آفتاب ستاره روشن است و آسمان سقفی بزرگ بلند و دریا جوی
ژرف و آفتاب بانیاز است از آنکه او در ابر روشنی و آسمان را بعلو و بلندی
و دریا را بوسعت و عظمت بانگشت و ایما اشارت کند چه اعلام احتشام
آن دولتخانه از آن افراشته تر و چاغ فراغ نوبت دولت ایشان در کال

تاریخ الجایتوی ابوالقاسم کاشانی (نسخهٔ پاریس) . روی ورق ۴

فی العالمین، ... غیاث الحق [و الدنیا] والدین و الدولة اولجایتو سلطان
محمّد خدابنده (بلوشه : خُربَنده) ... بیت :

شاهی که بهمّت بگذشت از [همه] افلاك
شاهی که بدولت بگذشت از [سر] گردون

گرد سپهش خاسته از مشرق و مغرب
ماه علمش تافته بر دجله و جیحون

بنابرین مقدمات مؤلّف این ترکیب و مصنّف این ترتیب بندهٔ کمترین ابوالقسیم (بلوشه : ابوالقاسم) عبدالله بن علی محمّد القاشانی که بقدمت خدمت این خاندان خلود اساس موسوم است و ناصیهٔ او بداغ عبودیّت مرقوم .... خواست که مکافات و مجازات حقوق قدیم و حدیث نعمت او بقدر وسع و طاقت و امکان توانایی و مقدرت بگذارد و بارگاه دولت این پادشاه فرهمند را از کارگاه فکر خود تحفه بردارد .... و تواریخ حوادث و وقایع ایّام دولت او که خلاصه و نقاوهٔ جامع‌التواریخ است تمیمه و ضمیمهٔ آن گرداند تا لواحق بسوابق و آغاز به انجام مقرون و مضمون گردد » .

Suppl. pers. 1419 ، ورق ۲ به بعد

نظری قاطع‌تر و صریحتر از این ممکن نیست و اگر جز یك نسخهٔ خطّی از تاریخ مغول ، ناقص از مقدمه ، در دست نبود بعد از خواندن این قسمت یك لحظه تردید به خود راه نمی‌دادیم که در اینجا با جامع‌التواریخ ابوالقاسم عبدالله الکاشانی روبرو هستیم .

در کتابخانهٔ پادشاهی پروس یك نسخهٔ خطّی فارسی وجود دارد که بتوسّط مینوتولی Minutoli در ایران خریداری شده است و مینوتولی شاید از روی اطلاعات یك میرزا که تفنّنی در تاریخ ادبیات کشور خود داشته آن را قسمتی از تاریخ رشیدالدین تلقّی می کرد. به همین مناسبت روی برگه‌ای که به جلد کتاب چسبانیده‌اند چنین می خوانیم: «جامع التواریخ، تاریخ عالم بفارسی».

این نسبت ناصحیح است ولی چنانکه بزودی خواهیم دید وقوع این اِسناد و نسبت منطقی و اجتناب ناپذیر بوده است.

این نسخهٔ خطّی که تحت شمارهٔ ۳۶۸ فهرست عالی و پُرارج پرچ[۱] توصیف و معرّفی شده است پس از مناجات و خطبه برطبق سنّت معمول با مقدّمهٔ کوتاهی که عیناً در زیر از نظر خوانندگان می گذرد آغاز می‌شود:

«امّا بعد جامع این حکایات و متولّف این مقدّمات و مقرّر این کلمات ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمّد القاشانی برای مطالعان این تألیف و تنسیق و مستفیدان این تصنیف و تلفیق عرض می‌دارد که چون روزگار بعدل و رأفت خدایگان عالم پادشاه بنی‌آدم خاقان الترك و العجم سلطان سلاطین العالم ظل الله فی‌الارض ناصر عباد الله حافظ بلاد الله غیاث الدنیا و الدین قامع الکفرة و المشرکین قاهرالفجرة و المتمرّدین

1_ Die Handschriften - Verzeichnisse der königlichen Bibliothek zu Berlin, vierter band.

ملاذ المؤمنین اولجایتو سلطان بن ارغون خان بن آباقاخان بن هولاکوخان (بن تولوی خان) بن جنکیزخان خلّدالله سلطانه و اعلی شأنه بیاراست و از آثار عدل و عاطفت و مآثر مرحمت و تربیت عرصهٔ عالم از منکرات و محظورات بپیراست که ایّام دولت او ما طلع الصباح و نادی المنادی بحیّ علی الفلاح پاینده و مستدام باد بحق الملک العلام بتأیید یزدانی و یُمن فرّ و دولت ایلخانی از تاریخ و تألیف سایر عالم تلفیق و جماهیر مشاهیر بنی‌آدم مجموع هفت اقالیم از ابتدای مشرق تا انتهای مغرب فراغی نمود و در سبب تصانیف آن سلک کلک تحریر و تقریر منعقد و منتظم گشت بر وفق ملتمس فرمان نافذه خلّد ملکه و حسب مقتضای زمان و سبب انقلاب حدثان خواست که تاریخ اقلیم رابع که زبدهٔ هفت کشور و نقاوهٔ اقالیم ربع مسکون است مشتمل بر احوال پادشاهان و سلاطین هرزمان مهتر و سروران زمین ایران و احوال ملوک و انبیا و خلفای هرعصر از زمان آدم صفی علیه‌السلام تا غایت وقت که تاریخ سنهٔ سبعمایه هلال است برزعم اهل اسلام برسبیل ایجاز واختصار بباید نوشت و از کتب متقدّمان و کیفیت متأخران [هر] عصرو هرزمان اختیار و انتخاب از چند پاره کتاب تواریخ معروف معتبر مشهور التقاط کرده آمد چون کامل ابن‌الاثیر (کمال الدین ابن‌الاثیر .man) و تاریخ ابن سعد کاتب واقدی (تاریخ سعید کاتب واقدی .man) و مغازی و غیرآن تا بتمیمه و ضمیمهٔ جامع‌التواریخ شود چه از روی حقیقت تاریخ عجم و عرب بنسبت با آن تاریخ جزویست از کلّی و فرعی از اصلی و

نهری از بحریست و اصول آن مشتملست بر یك مقدمه و دو قسم و قسم اوّل در تواریخ پادشاهان فرس و ایشان چهار طایفه‌اند اول پیش دادیان دوم کیانیان سوم اشکانیان چهارم ساسانیان و قسم دوم از زمان مبعث سید الاصفیاء و خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب بن هشام صلوات الرحمن علیه و آن بر سه قسم است اوّل تاریخ مبعث و رسالت و نبوّت او صلعم دوم تاریخ ملوك بنی امیّه سیوم تاریخ خلفاء آل عباس تا نهایت زمان مستعصم آخر خلفای بنی‌عباس . . . » .

Manuscrit de la Bibliothèque Royale de Berlin, folios I verso 2 recto.

چنانکه دیده می‌شود مؤلّف این تاریخ کسی جز همان نویسندهٔ تاریخ زندگی اولجایتو نیست و بطوری که می‌بینیم در این‌جا نیز باردیگر تاریخ «جامع‌التواریخ» را بالحن صریح و قاطع به خود نسبت می‌دهد و مشکل به نظر می‌آید که کسی با این صراحت و گستاخی قصد سرقت یا به خود نسبت دادنِ کتاب دیگری را داشته باشد.

بلوشه چنین ادامه می‌دهد:

از مقایسهٔ متن نسخهٔ برلین که رئیس کتابخانهٔ سلطنتی اعلیحضرت پادشاه پروس در اختیار من گذاشته‌اند، با قسمتی از جامع‌التواریخ (قسمت مربوط به تاریخ قدیم ایران و تاریخ پیغمبران در اسلام) از روی نسخهٔ لندن برمی‌آید که رشیدالدین با کمال ناشیگری کتاب عبدالله الکاشانی بدبخت را دزدیده است.

نه‌تنها قسمتهای مختلف دو تألیف کاملا شبیه یکدیگر و ترتیب و تدوین آنها کاملا یکسان می‌باشد، کافی است دو قسمت از دو تاریخ را باهم مقایسه کنیم تا معلوم شود که رشیدالدین به سادگی از کتاب عبدالله الکاشانی نسخه برداشته و فقط به تغییر بعضی اصطلاحات و عبارات (آنهم باکمال ناشیگری) و حذف بعضی عبارات وقسمتها، که رویهمرفته خالی از نفع تاریخی نیستند، بدون هیچگونه علّت قابل قبولی اکتفا نموده است.

با چشم پوشی از این دستکاریها که اهمّیت فراوانی ندارند، ولی ازنقطهٔ نظرادبی متن جامع‌التواریخ را بطور محسوسی در سطح پایین‌تری نسبت به تاریخ عبدالله الکاشانی قرار می‌دهند، متن دو کتاب را کاملا مشابه و کلمه به‌کلمه مطابق خواهیم یافت.

در اینجا بلوشه متن جامع‌التواریخ لندن (fol. 5ʳ) را با متن زبدة‌التواریخ برلین (fol. 8ʳ) در دو ستون چاپ و مقایسه کرده و نتیجه همانست که در بالا گذشت یعنی باستثناء یکی دو حذف بسیار جزئی و یك قسمت از متن زبدة‌التواریخ که در جامع‌التواریخ نیست متن دو کتاب تقریباً کلمه به‌کلمه مطابقت دارد.

مقایسهٔ این دو قسمت از تاریخ عبدالله الکاشانی و جامع‌التواریخ نه تنها شباهت و همانندی متون آنها را مدلّل می‌سازد بلکه به‌وضوح نمایندهٔ اقتباس یکی از دیگری است زیرا باوجود اینکه روش و عادت همیشگی دزدان ادبیّات اینست که حاصل دزدیهای خود را (برای محو

آثار انتحال) زیر و رو می‌کنند ولی به علّت جهل دربارهٔ مسائلی که می‌خواهند ابداع و انشاءآنها را به خود منسوب دارند به نُدرت می‌توانند مطالب نسبةً مهمّی به آنچه دزدیده‌اند بیفزایند.

مردی که در خود توانایی اصلاح و تکمیل اثری را سراغ دارد به چند حذف و اضافهٔ سست و بی‌ارزش اکتفا نمی‌ورزد بلکه کار را از سر می‌گیرد و آن را من البدو الی الختم مبتکرانه مورد تجدید نظر قرار می‌دهد به‌نحوی که اثری اصیل و شایستهٔ اجتهاد و آرمان خود به وجود بیاورد. وقتی که خود را با دو متن کهن که یکی خلاصه و دیگری کاملتر است روبرو می‌یابیم بدون تردید می‌توانیم متنی را که حاوی جزئیات بیشتری است کار اصلی محسوب بداریم و همین نکته برای اثبات انتحال و دزدیِ وزیر غازان و اولجایتو ، که به زحمت توانسته هیأت متن اصلی را تغییر دهد ، کافی به نظر می‌رسد.

جایی را که تاریخ عبدالله الکاشانی باید در جامع‌التواریخ اشغال کند به سهولت می‌توان تعیین کرد: این کتاب چنانکه بطور کافی و وافی از مقدّمه‌اش برمی‌آید از تاریخ مغول به مفهوم اخصّ آن یعنی تاریخ مبارك غازانی و همچنین تاریخ اقوام و ملل عالم کاملاً مشخص و ممتاز است.

کتاب مذکور در حقیقت یك تاریخ خصوصی تحت عنوان زبدةالتواریخ بود و چنانکه از نام کتاب برمی‌آید محتوی خلاصه و چکیدهٔ مطالبی بود که مورّخان عرب در این باره نوشته بودند و کاتب

چلبی در کشف الظنون از آن به همین عنوان یاد می‌کند : **زبدةالتواریخ بالفارسية لابی‌القاسم جمال‌الدين محمّد بن على الكاشانی المتوفی سنة ۸۳۶ .**

حاجی خلیفه محقّقاً این کتاب زبدةالتواریخ را شخصاً ندیده بلکه آن را از روی کتاب دیگری که زبدةالتواریخ یکی از منابع آن بوده ذکر کرده است چه در غیر این صورت شرح مفصّلتری با جزئیات بیشتر دربارهٔ آن ذکر می‌کرد .

تاریخ ۸۳۶ که حاجی خلیفه به عنوان تاریخ وفات الکاشانی ذکر می‌کند بدون تردید نادُرُست است و باید آن را ۷۳۶ بخوانیم . سنهٔ ۷۳۶ با اطلاعات مختصری که دربارهٔ این مؤلّف داریم (و میدانیم که تاریخ اولجایتو را در زمان سلطنت ابوسعید بهادرخان نوشته است) مطابقت دارد .

ممکن است حاجی خلیفه تاریخ الکاشانی را از روی « مرآت الادوار و مرقاة الاخبار » ذکر کرده باشد که آن را محمّد مصلح الدین اللاری الانصاری تألیف کرده و بین منابع و مآخذ خود از این کتاب بصورت تحریف شدهٔ « زبدةالتواریخ لابی القاسم محمّد بن علی‌الکاشانی »[۱] نام می‌برد ، همچنانکه از کتابهای طبقات الناصری ، تاریخ جهانگشای ، تاریخ گزیده ، نظام التواریخ قاضی بیضاوی ، جامع التواریخ رشیدی و تاریخ وصّاف بطور پراکنده و نامنظم نام برده است .

۱ــ man. suppl. pers. 169, fol. 8 verso. Catalogue des manuscrits persans, tome I, page 232 - 233 .

باصرف نظر از جلد سوم که هرگز نسخه‌ای از آن دیده نشده است جامع‌التواریخ چنین تقسیم شده بود:

- جلد اول
  - بخش اول: تاریخ قبایل ترک و مغول
  - بخش دوم: تاریخ مغول از آغاز تاریخ آن قوم تا مرگ غازان
- جلد دوم
  - بخش اول: **تاریخ اولجایتو** تا زمان تألیف تاریخ
  - بخش دوم
    - قسمت اول
      - کتاب اول: خلاصهٔ تاریخ عمومی از هبوط آدم تا ۷۰۰ هجری
      - کتاب دوم: تاریخ مفصل اقوام و ملل عالم
    - قسمت دوم: ذیل تاریخ اولجایتو

کتاب دوم از قسمت اول بخش دوم یعنی تاریخ مفصل اقوام عالَم که در نسخهٔ خطّی موزهٔ بریتانیا اوراق ۴۰۴ ـ ۳۰۷ را شامل است محققاً همانست که عبدالله الکاشانی درمقدمهٔ نسخهٔ خطّی برلین از آن یاد می‌کند و ازجمله می‌گوید: «از تاریخ و تألیف سایر عالم تلفیق و جماهیر مشاهیر بنی‌آدم مجموع هفت اقالیم».

کتاب اوّل از همین قسمت اوّل بخش دوم که شامل ورق اوّل تا ورق ۳۰۷ است یعنی تاریخ ایران قبل از اسلام و تاریخ خلافت و ملوك معاصر خلفا، چنانکه از مقایسهٔ متن نسخهٔ برلین با متن جامع‌التواریخ برمی‌آید همان زبدة‌التواریخ ابوالقاسم عبدالله الکاشانی است.

دربارهٔ بخش اوّل و قسمت دوم از بخش دوم همین مجلّد ثانی نیز ذکر این نکته لازمست که مجموعهٔ دو قسمت تاریخ سلطان اولجایتو از

همین عبدالله الکاشانی را تشکیل می‌دهد و دربارهٔ آن به تفصیل سخن گفته‌ایم.

بطورکلی می‌بینیم که جامع‌التواریخ از چهار کتاب تاریخی ترکیب یافته است: تاریخ مغول یا تاریخ مبارك غازانی که عبدالله بن علی الکاشانی ادّعای نویسندگی آن را دارد و سه تاریخ دیگر که محققاً نویسندهٔ آنها عبدالله الکاشانی بوده است به این ترتیب: تاریخ ملل عالم، تاریخ ایران و خلفا و تاریخ سلطان اولجایتو. تحت چنین شرایطی احتمال کلّی می‌رود که بقیهٔ جامع‌التواریخ یعنی تاریخ مغول کار همین نویسنده باشد چنانکه در مقدّمهٔ آثاری که از سرقت وزیر کم دقّت سلطان اولجایتو مصون مانده‌اند در تأکید و اشاره به این موضوع کوتاهی نکرده است.

می‌توان امیدوار بود که رشیدالدین به نویساندن و نسخه برداری از کتاب کاشانی بدون اصلاحات و تغییرات قابل توجّه اکتفا ورزیده و در نسخهٔ خود از حذفهای عبارتی مهمّ و کلّی و تغییر و تحریف مستبدّانه خودداری کرده است امّا این ادّعا که رشیدالدین با دقت و موشکافی و رعایت امانت کامل در حفظ متن اصلی و انشاء مؤلّف واقعی تاریخ مغول کوشیده است دور از احتیاط و زیاده‌روی بشمار می‌رود زیرا در این تاریخ در چند مورد ابهام و پیچیدگیهایی مربوط به متن به چشم می‌خورد که باید ناشی از حذف و تغییر ناشیانه از طرف رشید باشد و محققاً نمی‌توان آنها را به حساب نُسّاخ گذاشت.

بویژه از مطالعهٔ تاریخ اولجایتو (زیرا زبدة التواریخ تلخیصی

بی‌ارزش از تواریخ عرب بیش نیست) برمی‌آید کـه عبدالله الکاشانی مسلّماً یك مورّخ حرفه‌ای و ورزیده بوده است نه یك متفنّن و این واقعیّت را به‌آسانی می‌توان از روش تشریح وقایع و حوادثی که در عالم خارج از مرزهای امپراتوری ایلخانان ایران روی داده است استنباط کرد.

بلوشه پس از بحثی که گذشت به صراحت چنین می‌گوید :

جای هیچگونه تردیدی نیست که عبدالله الکاشانی چنانکه ادعا می‌کند مؤلّف واقعی جامع‌التواریخ بوده است و رشیدالدین فضل‌الله تنها دخالتی که در تألیف تاریخ مزبور داشته این بود که پس از پایان تألیف آن را به نام خود موشّح ساخت بدون اینکه وجهی را که وعده داده بود بپردازد.

این قبیل مناسبات و همکاریهای بی نام و نشان سنّتی دیرین و همیشگی است که هرگز نه در شرق و نه در اروپا از بین نرفته است و بحثِ بیشتر در این باره بی‌فایده به نظر می‌آید.

به احتمال قوی رجال درباری آن دوره با وجود مهارت وزیرکی رشیدالدین هرگز ادعاهای درخشان ادبی او را کاملا نپذیرفته و گول این ادعاها را نخورده بودند و از حقیقت موضوع خبر داشتند چنانکه وزیر سعدالدین رسماً رشید را در حضور سلطان اولجایتو متّهم به شیادی و تزویر و انتحال کرد بدون اینکه رشیدالدین بتواند دلایلی برای دفاع از خود پیدا بکند :

« میان خواجگان سعدالدین و رشیدالدین گفت وگوی و وحشت

و نفرت واقع گشت و سعدالدین با او بحضور پادشاه مناقضت و عداوت ظاهر کرد و خطابهای خشم انگیز از سر لجاج و ستیز از زرق و تمویه و زور و تزویر و تهوّد و سحر و کیمیا چنانك منافسات صداقت بعداوت و مودّت به منازعت و محبّت بمناقضت انجامید و رشید از سر حلم و احتمال و کمال هوشمندی و عاقبت اندیشی اغماض و اغضاء نمود و گفت ای سعدالدین تا امروز ترا بندهٔ بی‌بها بود اکنون الحمدلله و منّه او را آزاد کردی ... »[1].

این حادثه درسال ۷۱۰ هجری اتفاق افتاد درحالیکه جامع‌التواریخ قبل از آن انتشار یافته و مسلماً عبدالله الکاشانی به شدّت برعلیه رفتار عجیب و ظالمانهٔ وزیر اعتراض کرده بود.

همچنین احتمال می‌رود رشیدالدین[2] به عبدالله الکاشانی وعده داده بود که طبق روش طبیعی و معمول در دنیا به او اجازه خواهد داد پس از پایان تألیفِ تاریخ نام خود را همراه نام رشیدالدین به عنوان مؤلّف ذکر بکند. تاریخ این قرارداد شاید پس از مرگ غازان امّا پیش از شوّال ۷۰۶ (که به‌قول نویسنده پس از ختم تاریخ اقوام عالم سلطان به او فرمان داد که تاریخی شامل وقایع ایران وجهان عرب بنگارد) بوده است.

۱ـ ص ۸ مقدمهٔ بلوشه منقول از تاریخ اولجایتو suppl. pers. 1419, fol. 82v

۲ـ در مقدمهٔ بلوشه برتاریخ مغول غالباً « رشید » بجای « رشیدالدین » آمده است که شاید این تخفیف نام ازجانب بلوشه عمداً و به قصد تخفیف رشیدالدین بوده.

به نظر می‌رسد که فقط نیمی از این کار مورد رضایت و خوش‌آمد عبدالله الکاشانی بوده است زیرا چنانکه خود او می‌گوید این کار را به ذوق و رغبت شخصی آغاز نکرده بلکه «برحسب مقتضای زمان و سبب انقلاب حدثان» بدان پرداخته است. چنانکه می‌بینیم در اینجا اشارهٔ بالنسبه واضحی به مرگ غازان و جلوس سلطان اولجایتو شده است.

درهر حال عبدالله الکاشانی فقط موقعی وزیر را در تاریخ اولجایتوی خود به سوء استفاده از اطمینان و اعتماد خود متّهم کرد که به توسط رشیدالدین خود را از ثمرهٔ کارش بی‌بهره دید و بکلّی مأیوس گشت و تمام این عوامل رویهمرفته شاهد صادق حسن نیّت و صدق قول او می‌باشد.

تاریخ اولجایتو که من حیث المجموع مثبت این نظر و دلیل مؤیّد این ادعاست روزنامه‌ای است بسیار خشک و کاملا مستند از روی یادداشتهایی که بلافاصله پس از وقوع حوادث ملهماً از آنها نوشته شده‌اند. بعلاوه نویسندهٔ آن تا جایی که برای یك بشر امکان دارد بیطرف و مُنصف بوده است چنانکه از انصاف دادن به نفع جلال‌الدین یکی از پسران دشمنش رشیدالدین کمترین امتناعی ننموده تأیید می‌کند که اعمال دیوانی و مالی او در امپراتوری مغول مبرّا از هرگونه تهمت و فوق هرگونه سوءِ ظنّی بوده است درحالی که به سادگی می‌توانست یا موضوع را به سکوت بگذراند یا اینکه بطور موهم ومبهم عکس آن را نشان دهد.

دربرابر مجموع دلایل مختلفی که برعلیه رشید به دست می‌آید پذیرفتن این عقیده که عبدالله کاشانی دیوانه و مخبّط بوده یا اینکه

گستاخانه و با جسارتی دور از عقل سلیم خواسته است افتخار و ارزش تألیف شخص دیگری را به خود نسبت دهد غیر ممکن می‌نماید.

بعلاوه بین متن جامع‌التواریخ و متن زبدة التواریخ یا تاریخ سلطان اولجایتو خُربَنده مناسبت و اشتراکی از لحاظ انتظام و ترتیب کلّی و موضوعی وجود دارد که به نظر من هرگز نتیجهٔ یك تصادف ساده یا توارد نمی‌تواند باشد. در این کتابها طرز درك و استدراك تاریخیِ واحد و مشابهی به چشم می‌خورد و همچنین اهتمام و مواظبت و دقّت در شرح جزئیات و رعایت نکاتِ مخصوص در آنها مشترك است و شیوهٔ واحدی دارد که بدین شیوه و شکل در کتابهای دیگر دیده نمی‌شود و مؤلّفان و مورّخان مقدّم و مؤخّر بر رشیدالدین دربارهٔ این مسائل دقّت کمی مبذول داشته‌اند، از قبیل شجرهٔ انساب و نمودار اخلاف سلاطین.

در واقع اگر سبك عبدالله الکاشانی در زبدة التواریخ مشابه سبك رشیدالدین در تاریخ پادشاهان ایران و تاریخ انبیا (که نسخهٔ جامع‌التواریخ با آن آغاز می‌شود) است در عوض سبك سنگین و مصنوع او در تاریخ اولجایتو از سبك ساده و به قول ایرانیها بی‌نمك تاریخ مغول کاملا متفاوت می‌باشد.

این اختلاف سبك در نوشته های کاشانی را به این ترتیب می‌توان توجیه کرد که سبك انشاء کاشانی فقط در جاهایی (که موارد آن متعدد است) معمّاوار می‌شود که بیش از آنکه برای خوانندگان قصد نوشتن داشته باشد برای خود و دل خود می‌نویسد. در این موارد به نظر می‌آید

کاشانی از تصریح نام کسانی که مورد حمله قرار می‌دهد خودداری می‌کند و از انتقام آنان یا بازماندگانشان بیمناك است.

تردیدی نیست که داستان دختر قایدو (Kaïdou) و قتلغ چغان (Koutlough Tchaghan) به صورتی که کاشانی نقل کرده است[۱] بطور عجیبی، با جزئیات بیشتر، به داستان مذکور در جامع‌التواریخ در ضمن شرح حال اوگدای (Ougédeï) شباهت دارد.

الکاشانی اسامی خاص مغولی را به همان شکلی که در تاریخ رشیدالدین به چشم می‌خورند استعمال می‌کند در حالی که وصّاف که برکشیدهٔ رشید بوده در تاریخ مغلق و ناخوانای خود[۲] شکلهای متشابه‌الصوت امّا با رسم‌الخطّی خیلی متفاوت پذیرفته است. تا جایی که من می‌دانم او تنها مؤلّفی است که تاریخها و سنوات را دوشادوش سبک متداول اسلامی از روی تقویم اویغوری به شیوه‌ای کاملا مشابه با شیوه‌ای که در پایان داستان هولاگوخان و آغاز داستان اباقاخان دیده می‌شود ذکر می‌کند.

رشیدالدین در باب التان خودوغو (Altan Khodogho) راجع به قبیلهٔ قونغورات (Konghourat) می‌گوید که مغولها هنگامی که از پادشاه خود حرف می‌زنند «روی زرّین پادشاه» می‌گویند: «چه عادت دارند که چون پادشاه را دیدند می‌گویند روی زرّین پادشاه دیدم و بر روی

۱ـ روی ورق ۲۲ به بعد.

۲ـ dans son illisible chronique

زرّین فهم کرده در میان دیگر اقوام همین عبارتست چه زر جوهری شریف است».

این اصطلاح جز همین یك بار در جامع‌التواریخ دیده نمی‌شود در حالی که در تاریخ اولجایتوی الکاشانی به صورت یك عنوان احترامی و تعظیمیِ کاملا جاری و متداول به چشم می‌خورد: «و بأننده گفت می‌خواهم که روی زرّین پادشاه مشاهده کنم...»[1]. هنوز این اصطلاح در زبان مغولها به‌کار می‌رود، چنانکه می‌گویند: «عمر زرّینت طولانی باد!».

چیزی که در آن جای کمترین تردیدی نیست و بطور قاطع گفته ها و ادّعاهای الکاشانی را تأیید و تقویت می‌کند اینست که رشیدالدین که در سال ۷۰۶ جامع‌التواریخ یعنی مجموع تاریخ مغول و تاریخ ایران و خلفا را به اولجایتو تقدیم داشت دیگر هیچ کاری برای اتمام آن انجام نداد و نه جلد سوم و نه تاریخ زندگی سلطان را که چنانکه گذشت می‌بایست قسمتی از جلد دوم این تألیف عظیم را تشکیل دهد ننوشت.

از این موضوع می‌توان به احتمال بسیار قوی و قریب به یقین این نتیجه را گرفت که در همین ماه شوّال ۷۰۶ ابوالقاسم عبدالله بن محمد الکاشانی از ادامهٔ کار یعنی تهیهٔ پیش‌نویس برای رشیدالدین سر باز زد زیرا رشیدالدین پس از به جیب ریختن پنجاه تومان از دادن نصف آن به‌کاشانی طبق قراردادی که گذاشته بودند خودداری کرد و کاشانی که به تألیف و تصنیف عادتی دیرینه داشت از آن پس برای خویشتن و

1– Suppl. pers. 1419, fol. 26ro

به‌عنوان سرگرمی و تفریح خاطر به نوشتن ادامه داد و همچنین اجزاء جامع‌التواریخ از قبیل زبدة‌التواریخ را به نام خود منتشر ساخت.

چگونه می‌توان بدون استمداد از توجیهی که در بالا گذشت این موضوع را پذیرفت که وزیر از عهدهٔ انجام هیچیك از تعهّدات خود بر نیامده است در حالی که فقط آسانترین قسمت آن باقی مانده بود و از طرف دیگر رشیدالدین برای انجام دادن آن کار و به پایان رسانیدن آن طرح مواجب سالانه‌ای که یادآور ارقام افسانه‌ای هزار و یك شب بود یعنی مبلغ هشت تومان (بیست تومان ؟ رك : مقدمه بر تاریخ مغول ، صفحات ۱۵۵ و ۱۳۵ ـ ۱۳۳) می‌گرفت.

باتوجّه به‌این توضیحات به خوبی می‌توانیم بفهمیم که چگونه یك نفر میرزا که آغاز یکی از نسخ جامع‌التواریخ را (که می‌دانست منسوب به رشیدالدین است) خوانده بود توانسته است موقع قرائت صفحات اوّل زبدة‌التواریخ ، که امروز (یعنی زمان بلوشه) در کتابخانهٔ پادشاهی برلین محفوظ است ، تصوّر بکند جزوی از کتاب رشیدالدین را مطالعه می‌کند زیرا متن آن دو کتاب ، با چشم پوشی از اختلاف جزئی ، کاملا مشابه است.

فقط یك نکتهٔ مشکل و قابل تأمّل باقی می‌ماند و آن اینست : چنانکه قبلا نیز ذکر کردیم حافظ ابرو در سال ۸۲۶ (۸۲۸ ؟) از طرف شاهرخ بهادر پسر تیمورلنگ مأمور شده بود برای تکمیل جامع‌التواریخ تاریخ چهار سلسلهٔ پیش از اسلام ایران و تاریخ خلافت عربی را که در جریان مصائب هولناك و بلایای وحشت‌آور پس از سقوط امپراتوری

هولاگو و جانشینانش گم شده بود بنگارد. ظاهراً مسلّم به نظر می‌آید که این قسمت از جامع‌التواریخ هرگز گم نشده بوده است، زیرا آن را در نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (Add. 7628) که قبل از سال ۸۳۷ هجری برای شاهرخ نوشته شده محفوظ می‌یابیم. این قسمت کاملا مشابه زبدة التواریخ عبدالله بن محمّد الکاشانی است که رشیدالدین به رونویس کردن آن توسّط منشیانش قناعت ورزیده بود. پس می‌توان نتیجه گرفت که یا این بخش اصلا گم نشده است یا اینکه (اگر گم شده باشد) آنچه در آغاز نسخهٔ موزهٔ بریتانیا یافت می‌شود قسمت اوّل تاریخ حافظ ابرو است.

آنچه که مسأله را غامض‌تر می‌کند اینست که زبدةالتواریخ حافظ ابرو تحریری ادبی از متن بالنسبه سادهٔ زبدة التواریخ کاشانی به نظر می‌آید. در این کتاب مؤلّف به پیروی از ذوق عمومی و شیوهٔ مقبول آن دوره به مستشهدات شعری، که نه به ارزش تاریخی و نه به‌ارزش ادبی کتاب ابداً چیزی نمی‌افزاید، اقبالی خاص نموده است.

شاید بتوان استنتاج کرد که نسخ موجود و شناخته شدهٔ جامع‌التواریخ در سال ۸۲۶ از قسمت تاریخ ایران پیش از اسلام و تاریخ خلفا ناقص بودند در حالی‌که زبدة التواریخ کاشانی را در آن زمان کتابی مستقل می‌شناختند و این فقط مدّتی پس از خاتمهٔ نگارش تاریخ حافظ ابرو بود که نسخه های کاملی از تاریخ رشیدی به دست آمد.

مسائلی که گذشت و نیز اوضاع و احوالی که به عبدالله الکاشانی امکان و اجازه داد تاریخ ایران و خلفا را که قبلا برای وزیر غازان

و به دستور او نوشته بود از سر بگیرد و آن را از جامع‌التواریخ جدا کرده به صورت اثر مستقلی به نام خود منتشر سازد کاملا تاریك و مبهم است.

در هر حال با نبودن دلایل و اسناد متقن و کافی اظهار نظر قاطعی دربارهٔ مشکلاتی که این مسأله را احاطه کرده‌اند نمی‌توان نمود.

***

این بود حاصل تحقیقات کاترمر و بلوشه دربارهٔ وزیر و مورّخ و نویسندهٔ بزرگ عصر ایلخانی خواجه رشیدالدین فضل‌الله مؤلّف جامع‌التواریخ که با توضیحات لازم از نظر خوانندگان محترم گذشت. مقصود از این بحث و مطالعه و تحقیق تجدید اتّهام ظالمانهٔ بلوشه بر خواجه رشیدالدین و ایجاد شك و تردید در جلالت قدر و ارزش خدمت خواجه به عالم تاریخ و تاریخنویسی و یا قبولِ امکانِ انتساب آثارِ پُرارج او به شخص دیگر نبود بلکه منظور نگارنده این بود که گوشه‌ای از تحقیقات دو دانشمند متخصص در تاریخنویسی دورهٔ مغول (کاترمر و بلوشه) را که یکی موافق و دیگری مخالف رشیدالدین است به خوانندگان بنماید و ادعانامهٔ بلوشه برعلیه خواجه رشیدالدین را که با وجود همهٔ اشتهار بل ابتذالش در عالم خاورشناسی، در ایران حتّی برای بسیاری از دانشمندان و محقّقان ما همچنان ناشناس مانده است معرّفی بکند.

چنانکه دیدیم بلوشه با وجود اینکه می‌کوشد دلایلی برای اثبات نظر خود پیدا بکند و نظری تحقیقی و مستدلّ و مستند به خواننده ارائه دهد ولی از نظر خوانندهٔ تیزبین و نکته سنج پوشیده نیست که تحقیقات

او در حقیقت فقط بر پایهٔ ادعای کاشانی استوار است یعنی بجای اینکه اسناد و دلایل ، او را به نتیجهٔ « اثبات دزد بودن رشید » رهبری کرده باشد نخست نتیجه را پذیرفته سپس برای توجیه‌آن در صدد پیدا کردن و اختراع اسناد و دلایل برآمده است .

نظر نگارنده دربارهٔ تهمتی که بلوشه به رشیدالدین وارد ساخته است همان بود که در مقدمهٔ این مقال گذشت و در هرحال چنانکه گفتیم با استفاده از مجموع دلایل و قرائنی که در دست است می‌توان این حکم قطعی را صادر کرد : حاصل استنتاجات بلوشه تا آنجا که از همکاری‌گروهی از معاونان با رشیدالدین در گردآوردن مطالب و موادّ جامع التواریخ حکایت می‌کنند صحیح است و در تألیف اثر عظیمی چون جامع‌التواریخ جز این نیز نمی‌توان انتظاری داشت ولی نظر بلوشه در قبول بی‌چون و چرای ادعای کاشانی و « محدود ساختن حدود رابطهٔ رشیدالدین با جامع‌التواریخ به توشیح آن از طرف وزیر پس از اتمام کار » غیرمنصفانه و دور از حقیقت می‌نماید و مسلّماً نمی‌توان افتخار تنظیم و تهیهٔ طرح جامع‌التواریخ و نظارت مؤثر در جمع و تدوین و تألیف موادّ و مطالب و مباشرت مستقیم در تحریر پاره‌ای از قسمتهای آن بخصوص تاریخ خاصّ مغول را جز رشید عاید کسی دیگر ساخت .

به عنوان حسن ختام ، این گفتار را با نقل قول مرحوم علامه قزوینی دربارهٔ مانحن‌فیه خاتمه می‌دهیم [1] :

۱ — رك شمارهٔ سوم سال دوازدهم (پاییز سال ۱۳۳۹) نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، حواشی مرحوم قزوینی بر کتاب مقدمه بر تاریخ مغول .

مقایسهٔ ... فقرات معادلهٔ پائین جامع‌التواریخ (تاریخ عمومی: نسخهٔ لندن) با زبدة التواریخ مظنون عبدالله کاشانی (نسخهٔ برلین) که بلوشه از این مقایسه (و از بعضی تصریحات خود کاشانی در تاریخ اولجایتو و در مقدّمهٔ خود این زبدة التواریخ مظنون کما تقدم) می‌خواهد چنین استنباط بنماید که رشیدالدین زبدة التواریخ کاشانی را دزدیده و بنام خود باسم جامع‌التواریخ موسوم کرده، و این استنباط بکلّی بقول فرانسویها «مجّانی» یعنی بی‌اساس و ..... و واهی است چه احتمال عکس هم می‌رود یعنی احتمال این که کاشانی یکی از معاونین بسیار عدیدهٔ رشید بوده است (چه بالطبع اینطور تألیفات عظام بی‌مدد معاونین عدیده مانند بحارالانوار مجلسی و سید جزایری و غیره و غیره صدری و مویز می‌شود) و پس از قتل رشید بحکم آنکه «مهر درخشنده چو پنهان شود * شب پره بازیگر میدان شود» هرکسی چیزی از او را یکی... املاك او را و دیگری اموال نقدینهٔ او را و این یکی کتاب تألیف او را ادعا کرده و چون از معاونین او هم بوده در حیات او مثل مرحوم ذکاء الملك و مرحوم اعتماد السلطنه و مردم هم بواسطهٔ غضب پادشاه هرکسی بعداوت رشید.... عالیه تقرب می‌جسته بعضی عمداً از این تهمت اغضا کرده‌اند و بعضی هم چون کاشانی از معاونین رشید بوده تا اندازهٔ باور کرده‌اند دعاوی او را، - م ق.

مقلّدان شاهنامه در دورهٔ مغول و تیموری

و

تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی

مقلّدان شاهنامه در دورهٔ مغول و تیموری

تأثّر از اسلاف و تأثیر در اخلاف در مورد هر یك از آثار بزرگ و مهمّ ادبی موضوع قابل مطالعه‌ای بشمار می‌رود و به‌وجود آورندگان آن آثار هرقدر مبتکر و مُبْدع و واجد نبوغ و قدرت خلّاقه باشند مسلّماً به‌همان اندازه که در شیوه و سبك آیندگان تأثیر می‌بخشند بی‌بهره از شیوه‌ها و سبکهای گذشتگان و بی‌نیاز از موادّ و مضامین آثار آنان نیستند. تسلسل و تدریج قانون مسلّم و فنا ناپذیر تطوّر ادبی و تحوّل هنری بشمار می‌رود و اگرچه گاهی ظهور آثار عظیم و استثنائی و شخصیتهای بزرگ و نوابغ ادبی ما را به گمانِ احتمال و امکانِ جهش و استثناء مطلق و ابتکار محض می‌اندازد ولی تعمّق در روانشناسی هنری و کیفیّت ایجاد و ابداع آثار ادبی از یکسو و تتبّع در کیفیت تطور و تحول ادبیّات ازسوی دیگر ثابت می‌کند که سرِّ به‌وجود آمدن شاهکارهای جاودان و بزرگ ادبی جهان را در حسن استفاده از موادّ و مضامین و حسن انتخاب جامه و پیرایه‌های مناسب و دل‌انگیز برای آراستن عروس معانی و بالاخره مهارت و استادی در «انتخاب و تکمیل» و توفیق در

رعایت کامل قوانین ادبی و هنری (مثل قانون وحدت عمل در بعضی آثار) جستجو باید کرد نه در ابتکار محض و ابداع کامل که منطقاً با قوانین ذهنی و روحی و موجبات طبیعت انسانی منافات دارد.

ثبوت تأثّر از اسلاف طبعاً مؤیّد تأثیر در اخلاف است و بدیهی است که این تأثیر در مورد آثار بسیار مهم و شاهکارهای مسلّم ادبی با مقیاسی عظیم‌تر و در زمینه‌ای نامحدودتر جلوه‌گری می‌کنند. وقتی که اثری به علّت «ارزش ذاتی» و «قبول عامه (که به‌قول مجد خوافی‌ازاختیار بیرونست)» و «آمادگی روحیّهٔ اجتماعی برای اقبال به‌آن» و بالاخره شاید «تصادف» شاهکار شناخته می‌شود و از زمرهٔ آثار بزرگ ملّی و ذخایر و یادگارهای قومی محسوب می‌گردد و شاهکاری با ارزش محدود و قابل سنجش فنّی از پرتو اتّکاء به قبول عامّه و خاصّه ارجی بیکران می‌یابد و نهالی از آبشخور تعصّب و اعتقاد عمومی سیراب می‌شود و تا آن پایه مایه می‌گیرد که از مفاخر و مقدّسات یك قوم بشمار می‌آید طبیعةً چشم آیندگان را خیره می‌کند و اعجاب و ستایش همگان را برمی‌انگیزد و مورد استناد عوام و استفادهٔ خواص قرار می‌گیرد. جاهلان آن را نسخهٔ ثانی لوح محفوظ می‌پندارند و عارفان به‌عنوان سندی از محکمات معارف بشری گرامیش می‌دارند. مستمعان برسبیل استفاده از آن سودها می‌جویند و متکلّمان در مقام افاده از آن بهره‌ها می‌اندوزند. چنین اثری خواه ناخواه سرمشق همگان و مورد تتبّع و اقتفا واقع می‌شود. گروهی در مقام محاوره و تکلّم از آن تقلید می‌کنند و گروهی در مقام

تصنیف و ترسّل بدان تشبّه می‌جویند.

درست است که معمولاً هیچ یك از مقلدان چنین شاهکارهایی در منظور خود که ایجاد شاهکاری همپایهٔ شاهکار اصلی و نیل به مقام و موقع و کسب شهرت و نام آفرینندهٔ آن شاهکار است هرگز توفیق نیافته‌اند ولی از اهمیت آثاری که این چنین به‌وجود می‌آیند و بر گنجینهٔ ادبی و فرهنگی می‌افزایند نمی‌توان چشم پوشید. پنداری خورشیدی سر برمی‌زند و از پرتو انوار خود هزاران جرم کدر را نورانی می‌کند. اگر چه نور و جلای آن اجرام تیره مقتبس از پرتو جرم روشن خورشید است امّا زیبایی و مناظر و الوان آن هزاران جرمِ نور از خورشید یافته نیز دیدهٔ تماشاگران را نوازشگر است و آنجاکه در تأمّل آفتاب خیره می‌شود ابصار، ساعتی تأمّل در آن اقمار و نجوم خالی از لطف و فایده نخواهد بود.

یکی از اشتباهات بزرگ و اغماض ناپذیر محقّقان و متتبّعان در ادبیّات ایران همین‌جاست که به‌نُدرت دیده از خورشید برگرفته و به‌سیر در عالَمی که در عین‌حالِ پست‌تر و تاریکتر بودن خالی از تنوّع و عاطل از حلیهٔ فواید فراوان نیست پرداخته‌اند. آنجا که پای حماسهٔ بزرگ ملّی ایران یعنی شاهنامهٔ فردوسی به میان آمده ده‌ها اثر قابل اعتنا و توجّه به جُرم اینکه پا جای پای فردوسی گذاشته و مقلّد او شده و به عبارت دیگر خواسته‌اند حماسهٔ ملّی یا تاریخی یا دینی بسازند از چشم محقّق افتاده‌اند، چنانکه در یك مورد از ششصد صفحه کتابی که در این زمینه

نگاشته شده فقط صد و چند صفحه اختصاص به شرح بیش از چهل حماسه دارد و بقیّه مستقیم یا غیرمستقیم مربوط به شاهنامه یا موادّ ومطالب آنست:

کلاه گوشهٔ خورشید چون پدید آید

ستارگان بحقیقت فرو نهند کلاه

در حالی که نه جلال و شکوه آفتاب عالمتاب مانع از تجلّی اختران است و نه سیر در عالم کواکب و مطالعه در لطف و زیبایی نجوم منافی اعتقاد به قدر و ارزش خورشید، بلکه تأمّل وافی و مطالعهٔ دقیق در زوایای عالمی که جلوهٔ وجود و پرتو حیات خود را مدیون وجود جرم روشن خورشید است راهی مستقیم به سوی درك وسعت دامنهٔ تأثیر و تنوّع آثار و عظمت نیروی مؤثّر اصلی بشمار می‌رود.

از این قبیل شاهکارها که مکرّراً مورد تقلید دیگران قرار گرفته‌اند و در حقیقت موجب رواج طرز و شیوه‌ای مشخّص و مبدأ ایجاد یك سلسله آثار و منشأ نوع مخصوصی در ادبیّات ایران محسوب می‌شوند در درجهٔ اوّل باید از شاهنامهٔ فردوسی و خمسهٔ نظامی و گلستان سعدی نام بُرد. بحث دربارهٔ حدّ تأثیر و نفوذ شاهنامه و گلستان در آثار و مؤلّفات و مصنّفات سرایندگان و نویسندگان متأخّر بحثی زاید به نظر می‌آید و نکتهٔ جالب اینجاست که دامنهٔ این تأثیر و نفوذ از مرزهای زبان خواص و حدود ادبیّات تجاوز کرده برزبان عوام نیز بدون محدودیّت زمانی و مکانی سایه افکنده است. این چنین تأثیر و نفوذی با این وسعت دامنه و بسطت زمینه که ظاهراً مخصوص به شاهنامهٔ فردوسی و آثار

سعدی و غزلیّات حافظ است در کشورهای دیگر جهان و مابین دیگر اقوام اگر نایاب نباشد بسیار کمیاب است و تا جایی که نگارنده آگاهی دارد اگر هم نمونه هایی برای تأثیر شگرف ادبی این قبیل آثار در سرزمینهای دیگر و میان اقوام دیگر یافت بشود نفوذ و تأثیر و رواج تا آن حدّ که مضامین و مطالب و الفاظ و عبارات یك اثر چاشنی گفتار عامی و عارف و عالِم و جاهل و شهری و روستایی و کاسب و سپاهی و دیوانی و در حقیقت نمك هر طعام و بر زبان آخوند مکتبی و واعظ منبری و کاسب بازاری و سوداگر سفری و قصه‌گوی قهوه‌خانه ها روان باشد شاید مخصوص قوم ایرانی و منحصر به همین چند اثر است.

تحقیق و مطالعه و فحص و تتبّع در کیفیّت و دامنهٔ تأثیر این شاهکارهای قومی و آثار ملی در گفتار و افکار و ذوق ایرانی تا آنجا که مربوط به‌گفتار و ذوق و اندیشهٔ عوام است با همهٔ جالبیّتی که دارد به علت در دست نبودن اسناد مکتوب و شواهد پایدار غیرممکن می‌نماید ولی چنین تحقیق و تتبّعی در زمینهٔ ادبیّات و آثار ادبی میسّر و واجب است و وظیفهٔ اغماض ناپذیر محقّقان و متتبّعان ادبیات و تاریخ ادبیات ایران بشمار می‌رود. مثلا موضوع «گلستان و مقلّدین آن»، که کارهای انجام یافته در آن باره از حدود اشاره به وجود مقلّدی چند و ذکر نام چند کتاب که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده تجاوز نمی‌کند، موضوع شایسته‌ای برای تحقیق کامل در زمینهٔ نفوذ شگرف مستقیم وغیرمستقیم این شاهکار ادبی در آثار نویسندگان بعد از سعدی به شمار می‌رود و

سزاوار است که یکی از پژوهندگان تحقیق در ایران باره را وجههٔ همّت سازد و موضوع مقلّدان گلستان را در زمینه های مختلف (که هریك موضوع فصلی جداگانه تواند بود) یعنی تقلید در زمینهٔ ادبی و زمینهٔ عرفانی و تراجم احوال و تذکرهٔ اولیا و زمینهٔ هزل و مطایبات و بالاخره تأثیر و نفوذ نثر سعدی در شیوهٔ ترسّل مترسّلان که شاید مهمترین و وسیعترین بل مفیدترین زمینهٔ تأثیر گلستان باشد مورد مطالعه قرار دهد و گذشته از بحث در علل عدم موفقیت نویسندگانِ کتابهایی چون روضهٔ خُلد مجد خوافی و نگارستان معینی جوینی و بهارستان جامی و پریشان قاآنی و مُلستان و خارستان و غیره در ایجاد اثری بزرگ و مشهور ـ با توجّه به اینکه شهرت بعضی از این آثار مثل بهارستان و پریشان ابداً مربوط به موفقیّت در تقلید از گلستان نیست بلکه ناشی از شهرت نویسندگان آنها یا موضوع خاصّ کتاب است ـ و باچشم پوشی از اینکه « تقلید نه تأثّر » خود بزرگترین دلیل این شکست و عدم توفیق است مختصّات و ارزشهای ذاتی لفظی و معنوی این آثار را که درهرحال از موادّ تشکیل دهندهٔ ادبیات ایران محسوب می‌شوند به شرح باز نماید و سپس به تأثیر مهمتر و جدّی‌تر گلستان در شیوهٔ نثر آیندگان ومنشآت مترسّلان و درحقیقت « تأثّر نه تقلید » از گلستان که به عنوان نمونهٔ خوب آن باید از منشآت میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی نام برد ، بپردازد و کیفیّت و دامنهٔ این تأثّر را در مدارك ادبی فارسی نشان دهد . به نظر می‌رسد که توفیق در چنین منظوری نیازمند طرح مقدّمه و افتتاح

مدخلی راجع به مختصّات گلستان سعدی بشرحتر از آنچه استاد فقید ملك الشعراء بهار در کتاب سبك شناسی خود آورده‌اند باشد؛ و بخصوص در این زمینه عنایت بیشتر به طرح مضامین و تنوّع مطالب گلستان و هماهنگی بین لطف مضامین و جالبیّت محتویات آن با ظاهر دلاویز و جامهٔ زیبای الفاظ و عبارات و تحقیقی مستوفی‌تر در حدّ ابتکار وکیفیّت تکامل نثر سعدی که نقطهٔ کمال و لطافت تحوّل و تطوّر سجع پردازی و مقامه نویسی و بالاخره شیوهٔ خاصّ خواجه عبدالله انصاری بشمار می‌رود لازم می‌نماید.

شاهنامهٔ فردوسی اگرچه، به علّت منظوم بودن و احتوا برموادّ و مطالب خاص که کمتر از مطالب گلستان با موارد گوناگون زندگی عادی مناسب و ملایم است، از لحاظ تأثیر غیرمستقیم و کمك به ایجاد شیوه‌ای نو در ادبیات فارسی به پای گلستان نمی‌رسد ولی از لحاظ دیگر یعنی تحریك سرایندگان و شعرا به اقتفا و تقلید مقام اوّل را در ادبیّات فارسی دارد و به مراتب بیش از گلستان مورد تقلید قرار گرفته است و این شگفت‌آور نیست زیرا اگر در مورد گلستان فقط اشتهار و مقبولیّت آن مشوّق نثرنویسان به تقلید بود در مورد شاهنامه علاوه براین عامل یعنی شهرت و محبوبیّت فردوسی و اشتهار و مقبولیت شاهنامه دو عامل مهمّتر نیز مؤثّر بود و طبع آزمایان را به تقلید از حماسهٔ بزرگ ملّی ایران وا می‌داشت: نخست وسعت زمینهٔ نوع حماسه وکثرت موادّ حماسهٔ اساطیری و ملّی و تاریخی و دینی که مورد استفادهٔ سخنور بزرگ طوس در نظم

و تدوین شاهنامه قرار نگرفته بود و دوم عنایت خاص ملوك و سلاطین به شاهنامه و مجذوبیّت فوق‌العادهٔ آنان در برابر آثار شگرف حماسهٔ ملّی در احیاء مفاخر و مآثر شاهان و پهلوانان و تخلید نام ملوك وسلاطین. این اشتیاق و مجذوبیّت از دو راه ظهور و بروز می‌کرد یکی از راه غبطه به فطانت محمود غزنوی و سیاست نامجویی او با استخدام شاعران بزرگ که فردوسی مظهر مسلّم آنان شناخته می‌شد و دیگری از راه رشکمندی به نیک سرانجامی و اقبال پادشاهانی که نام و احوال و آثارشان در شاهنامه به حلیهٔ تخلید آراسته بود و سرّ اصلی فراوانی مقلّدان شاهنامه را در همین نکتهٔ اخیر باید جستجو کرد. در هرحال مقلدان شاهنامه را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: نخستین گروه شاعرانی بودند که به ذوق شخصی و تحت تأثیر جذبهٔ شاهنامه یا به تشویق و اشارت بزرگانی که آرزوی احیاء و تخلید بقیّهٔ موادّ حماسه های ملّی ایران را داشتند (به عشق تکمیل کار فردوسی و تحت تأثیر جاذبهٔ آن و شاید به امید آنکه نام آنان نیز از برکت نظم حماسه‌ای بلند مخلّد شود) به نظم قسمتی از موادّ پراکنده که فردوسی را به‌کار نیامده بود کمر بستند. دومین گروه شاعرانی هستند که به امید پاداشی بزرگ و یا شاید به سائقهٔ حسّ تملّق و به آرزوی تقرّب شرح احوال و کارهای نمایان یکی از سلاطین یا نیاکان او را به رشتهٔ نظم کشیده به‌حضرتش تقدیم داشتند و شاید امید آن داشتند که ممدوح به دیدهٔ تنبّه و عبرت در داستان بُخل و ناجوانمردی محمود غزنوی در حقّ فردوسی نگریسته به‌جبران آن دست انعام و بخشش

بگشاید و غرق صلات و زر و سیمشان سازد، و بالاخره از گروه شاعرانی باید نام برد که از جانب یکی از پادشاهان، که در مقام سنجش شکوه و جلال و قدرت و وسعت ملك و سلطنت خود را جز فقدان فردوسی و شاهنامه از محمود غزنوی و اغلب شاهانی که نامشان در شاهنامه رفته بود کمتر نمی‌دید، مأمور نظم کارنامهٔ جهانگشاییها و جهانداریهای او می‌گشت.

از این سه قسم مقلّدان شاهنامه قسم دوم و سوم یعنی منظومه های تاریخی بیش از هر دوره‌ای در دورهٔ مغول و تیموری به وجود آمده است و در این دو دوره دوشادوش نهضت تاریخنویسی نهضت نظم حماسه های تاریخی نیز قابل توجّه است و از آنجا که اقبال به این نوع منظومه ها در دورهٔ موردبحث در حقیقت دنبالهٔ توجّه خاص پادشاهان مغول و تیموری به تاریخ و تاریخنویسی است بهتر است در طبقه‌بندی این آثار در ضمن آثار و موالید دورهٔ مغول و تیموری به جای توجّه به قالب حماسی و منظوم، مضمون و محتوی را مورد توجه قرار داده آثار مذکور را نیز شعبه‌ای از تاریخنویسی بشمار آوریم.

با توجّه به آنچه گذشت به وجود آمدن منظومه های حماسی تاریخی در دورهٔ مغول و تیموری و اقبال گویندگان به نظم این قبیل منظومه ها را باید معلول دو علّت بدانیم:

۱ـ تأثیر نهضت تاریخنویسی اعمّ از منظوم و منثور.

۲ـ این گمان که تحلّی مطالب تاریخی به حلیهٔ نظم موجب دوامِ

بقا و سرعت انتشار و وسعت اعتبار آن خواهد شد[1]. متأسفانه این گمان اشتباه و این تصوّر نابجا بود زیرا به همان اندازه که تواریخ مهمّ منثور دورهٔ مغول و تیموری اشتهار و انتشار یافت منظومه های تاریخی آن دوره خامل و گمنام ماند چنانکه غیر از یك منظومه یعنی منظومهٔ تمرنامهٔ هاتفی ، که به نظر نگارنده اشتهار نسبی آن نیز تصادفی بود ، دیگر منظومه ها حتّی نزد خواص جز به نام معروف نیستند .

انصاف باید داد که حماسه های تاریخی دورهٔ مغول بیش از حدّی که بی‌ارزشی و ابتذال آن منظومه ها ایجاب می کرد گمنام و مجهول مانده‌اند و اگرچه با وجود تواریخ معتبری چون جهانگشای و جامع‌التواریخ و تاریخ وصّاف و ظفرنامهٔ شامی و ظفرنامهٔ شرف الدین علی یزدی و زبدة التواریخ بایسنغری و غیره که جامع اسناد راجع به دورهٔ مغول و تیموری و منابع ارزنده و منثور منظومه های تاریخی آن دوره بشمار می‌روند و متتبّع تاریخ را از مراجعه به ملخّص منظوم و ممسوخ بی نیاز

۱ – تأثیر مستقیم شاهنامه در انتخاب وزن و سبك منظومه های تاریخی دورهٔ مغول و تیموری قطعی است و سرّ این تأثیر را در « رواج و تداول فوق‌العادهٔ شاهنامه وشاهنامه خوانی » و « مقبولیت خاص آن در پیشگاه سلاطین این دوره » باید جستجو کرد . هاتفی در تمرنامهٔ خود راجع به تیمور تصریح کرده که :

پی خوابش افسانه شهنامه بود　　ز خودش کُله وز زره جامه بود

اگرچه مضمون این بیت منحصر به اِخبار مستقیم نیست و ازروح کنائی و مضمون کلی آن که بیان جنگجویی و آمادهٔ کارزار بودن تیمور است چشم‌پوشی نمی‌توان کرد ولی درهرحال انتخاب مضمون « پیِ خواب ، افسانه بودنِ شهنامه » هر دو مدّعای منظور را قطعاً و بدون تردید تأیید می کند .

می‌کنند این گمنامی کاملا طبیعی می‌نماید ولی چشم‌پوشی از برخی فواید تاریخی که احیاناً منحصر به همین منظومه هاست و اسنادی که در بعضی از آنها راجع به مطالب و مسائل گوناگون وجود دارد و محقّق تیزهوش را در حلّ پاره‌ای مشکلات و روشن ساختن بعض مجهولات سودمند می‌باشد نا دُرُست به نظر می‌آید . از این همه گذشته این حقیقت که منظومه های مورد بحث در مقام سنجش با شاهنامه قدر و ارجی ندارند و سرایندگان آنها در سودای خام مقابله و مسابقه با سخنور بزرگ طوس نقش بر آب روان نگاشته و کشتی برخشکی رانده‌اند نباید موجب این تصوّر بشود که همه و همه جای آن منظومه ها کُلّاً عاری از لطف ادبی و لطافت و ظرافت شعری و فاقد هرگونه جاذبه و جالبیّتی است .

چون منظور از این مقال معرّفی یکی از آن منظومه ها ، که از لحاظ قدمت ارجمند و از حیث اصالت و ارزش مهمتر از دیگر منظومه‌های تاریخی دورهٔ مغول است ، می‌باشد فقط به ذکر نام و پاره‌ای مشخّصات منظومه های تاریخی دورهٔ مورد بحث تا جایی که معلوم نگارنده است اکتفا می‌ورزد :

۱ - چنگیزنامه یا شهنشاه نامهٔ احمد تبریزی

مشتمل بر هیجده هزار بیت و متضمّن حوادث تاریخ مغول تا سنهٔ ۷۳۸ هجری . این منظومه به نام سلطان ابوسعید موشّح گشته و در بحر متقارب به شیوهٔ شاهنامهٔ فردوسی سروده شده است .

نسخهٔ نفیس خطّی این منظومه در ضمن مجموعهٔ چهار منظومه

که هرچهار در بحر متقارب سروده شده تحت شمارهٔ Or. 2780 در موزهٔ بریتانیا محفوظ است. نسخهٔ خطی مذکور شامل ۲۴۳ ورق به ترتیب مشتمل بر منظومه های گرشاسب نامه (ورق ۴۰ ـ ۱)، شهنشاه‌نامه (ورق ۱۳۲ ـ ۴۱)، بهمن‌نامه (ورق ۱۸۷ ـ ۱۳۴) و کوش‌نامه (ورق ۲۴۳ ـ ۱۸۸) و مورّخ به تاریخ صفر ۸۰۰ هجری می‌باشد[۱].

۲ ـ غازان نامه تألیف نورالدین بن شمس‌الدین محمّد

مشخّصات این منظومه فقط در تاریخ ادبی برون آمده است. به قول برون این منظومه که مثنوی به بحر متقارب و به طرز شاهنامهٔ فردوسی است در سنهٔ ۷۶۳ هجری ساخته شده و هر دو این کتاب ها (یعنی شهنشاه نامهٔ احمد تبریزی و غازان نامهٔ مورد بحث) نادر و کمیاب است. از غازان نامه یك نسخهٔ خطّی در تملّك پروفسور برون بوده که آن را به سال ۸۷۳ هجری در تبریز برای کتابخانهٔ سلطان ابوالنصر حسن بگ بهادرخان استنساخ نموده‌اند و آن را دکتر رضا توفیق که

۱ـ برای تفصیل مطالب این کتاب رجوع شود به قسمت دوم از شمارهٔ مسلسل ۲۰۱ (ص ۱۳۵) ذیل‌فهرست نسخ خطی‌فارسی موزهٔ بریتانیا از شارل‌ریو. ایضاً رجوع شود به جلد سوم تاریخ ادبی برون (ترجمه به فارسی) ص ۱۲۶. ایضاً حماسه سرایی در ایران از دکتر ذبیح‌الله صفا ص ۱۳۹ که هر دو نفر مطالب راجع به این موضوع را عیناً از فهرست نفیس ریو نقل کرده‌اند. پروفسور برون دربارهٔ ارزش این منظومه می‌گوید: «ظاهراً .... نه از لحاظ تاریخی و نه از حیث شعر امتیاز خاصی ندارد، لیکن اگر به‌دقت آن را مطالعه و تجزیه نمایند تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع به این دوره که مورد بحث ماست از آن می‌توان استخراج نمود».

نمایندهٔ ادرنه در پارلمان ترکیه بوده در ماه اوت ۱۹۰۹ مسیحی به پروفسور برون هدیه کرده است[۱].

۳ـ ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی

چون برای آگاهی از مشخّصات نسخهٔ منحصر بفرد این منظومهٔ عظیم که در بحر متقارب و به تقلید از شاهنامهٔ فردوسی سروده شده مراجعه به منابعی که خواهیم داد کفایت می‌کند به‌نقل مطالبی که بلوشه مستشرق فرانسوی در مقدمه بر تاریخ مغول در آن باره آورده است اکتفا می‌کنیم:

« یکی از نویسندگانی که در محافل ادبی رشیدالدین وزیر غازان شرکت داشت و از اطرافیان فاضل وزیر و پروردگان سایهٔ حمایت او بشمار می‌آمد حمدالله بن ابوبکر بن احمد بن نصرالمستوفی القزوینی بود که نام او در تاریخ ادبیّات ایران معروفیّتی دارد ..... زین‌الدین محمد بن تاج‌الدین برادر حمدالله یکی از معاونین رشید بود و ظاهراً حمدالله به‌وساطت او در حلقهٔ ادبی که در پیشگاه وزیر بزرگ تشکیل می‌یافت پذیرفته شد و طبق اظهار خودش ذوق تاریخنویسی از برکت شرکت در این مجمع در او بیدار گردید و این تمایل در او به‌وجود آمد که به‌اقتباس از شاهنامهٔ تقلید ناپذیر سخنور بزرگ طوس که خود نسخه‌ای

---

۱ ـ تاریخ ادبی برون، ج ۳ (ترجمه به فارسی) ص ۱۲۷ - ۱۲۶. برون دربارهٔ ارزش این منظومه همان نظری را دارد که دربارهٔ چنگیزنامهٔ احمد تبریزی گذشت (رك پاورقی مربوط به چنگیزنامهٔ احمد تبریزی).

از آن نوشته بود (ذیل فهرست ریو ، ص ۱۷۲) تاریخ عمومی مفصّلی از هجرت نبوی تا زمان خود منظوم سازد و در حقیقت حماسهٔ فردوسی را تکمیل کند. اگرچه حمدالله در مقدّمهٔ منظومه‌اش فقط اشاره به‌تشویق بعضی دوستان می‌کند ولی گمان می‌رود که اگر هم در انجام این کار از وزیر رشیدالدین الهام نیافته باشد تحت حمایت او بوده است برای اینکه اساس تاریخ منظوم حمدالله مستوفی همان تاریخ مغول است.

رشیدالدین در حالی‌که سلطان محمود غازان شمس‌الدین کاشانی را مأمور نظم تاریخ مغول کرده بود (در این باره که موضوع این مقال است به تفصیل بحث خواهیم کرد) نمی‌توانست رسماً و آشکارا کسی دیگر را به انجام این امر مهمّ بگمارد ولی محتمل است که حمدالله مستوفی در موقع نظم ظفرنامه تاریخ رشیدی را (قبل از اینکه آن تاریخ به پایان رسیده باشد) پیش چشم داشت.

چنین روابطی که حمدالله مستوفی با وزیر رشیدالدین و پسرش غیاث‌الدین محمّد، که بعداً « تاریخ گزیده » را به او تقدیم کرد، داشت برای اثبات این موضوع که رشیدالدین دربارهٔ نقشهٔ مُرید خود بی‌اطلاع نبود کافی به نظر می‌رسد. شاید براثر این موقعیّت بود که حمدالله مستوفی مجبور شده است احتیاط را کاملا رعایت بکند و همچنین شاید لحن مبهمی که در این بیت از تاریخ منظوم خود دارد برای اینست که به‌تمام آنچه مدیون وزیر رشیدالدین بود اعتراف نکند:

ز تاریك و از سروران مغول بجستم حکایت زجزو و(ز) کل[1]...

تنها نسخه‌ای از این کتاب که در دست داریم (نسخهٔ موزهٔ بریتانیا Or. 2833) محتوی ۷۷۹ ورق ، در سنهٔ ۸۰۷ هجری استنساخ شده است یعنی درست در پایان سلطنت تیمور و آغاز سلطنت شاهرخ.

ارزش ادبی این منظومه صفر و کاملاً ناچیز است. قابل توجّه است که حمدالله مستوفی بیهوده می‌کوشد خود را به پای سرمشق بی‌نظیر و تقلید ناپذیرش برساند و این چنین خود را مورد استهزاء قرار می‌دهد. این منظومه نیز مانند تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی فردای روز تألیف به بوتهٔ نسیان افتاد و اگر نهضت دورهٔ تیموری، که آن منظومه‌ها را برای مدّت کوتاهی از بوتهٔ فراموشی بیرون کشید، نبود کلّیهٔ آنها امروز از بین رفته بودند.

حمدالله استعداد شاعری خود را انکار می‌کند و در مورد ارزش و شیوایی اشعار خود تردید دارد و می‌داند که مسلّماً اشعار او موفقیّت و مقبولیّت ابیات بلند فردوسی را نخواهد داشت. وقتی که حمدالله دو سوم کار خود را به انجام رسانید یعنی دو ثلث ظفرنامه را سرود آن را به‌یکسو نهاد و به تألیف یك تاریخ عالم تا سال ۷۳۰ هجری پرداخت. این تاریخ که برخلاف ظفرنامه شهرتی دارد و به غیاث‌الدین پسر رشیدالدین وزیر سلطان ابوسعید (پس از مرگ دمشق خواجه) تقدیم شده تاریخ

۱ــ در فهرست ریو (ذیل ، ص ۱۷۳) و همچنین در مقدمهٔ بلوشه بر تاریخ مغول مصراع دوم به صورت « بجستم حکایت زجزو و کل » آمده است که قیاساً تصحیح شد.

گزیده است ».

در مقابل بلوشه که ارزش ادبی این منظومهٔ عظیم (تقریباً ۷۵ هزار بیت) را صفر می‌داند ریو در فهرست دقیق خود از دقّتی که مؤلّف نسبت به بیان وقایع و تواریخ ایّام به ظهور رسانیده است یاد می‌کند و می‌گوید از ارزش و فواید تاریخی این منظومه بهیچوجه نباید غفلت کرد و جلد سوم آن کتاب را برای تاریخ دورهٔ مغول بسیار گرانبها تشخیص می‌دهد . سی‌هزار بیت از هفتاد و پنج هزار بیت مخصوص تاریخ مغول است که کتاب سوم ظفرنامه را تشکیل می‌دهد [1].

۴ - تاریخ منظوم مغول از شمس‌الدین کاشانی

این منظومه موضوع بحث گفتار حاضر است و در بارهٔ آن مفصّلا بحث خواهد شد [2].

۵ - تمُرنامه یا ظفرنامهٔ هاتفی

چون منظومهٔ تمُرنامهٔ هاتفی معروف تر از دیگر منظومه‌هایی است

---

۱ - ذیل فهرست نسخ خطّیهٔ موزهٔ بریتانیا ، ص ۱۷۴ - ۱۷۲ ، شمارهٔ مسلسل ۲۶۳ . تاریخ ادبی برون ، ج ۳ ص ۱۱۸ - ۱۱۷ . حماسه سرایی در ایران ص ۳۳۹ - ۳۳۷ . تاریخ گزیده ، چاپ لندن ص ۵ . مقدمه بر تاریخ مغول از بلوشه .

۲ - دربارهٔ این چهار منظومه یعنی چنگیزنامهٔ احمد تبریزی ، غازان نامهٔ نورالدین بن شمس‌الدین محمّد ، ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی و منظومهٔ شمس‌الدین کاشانی در فصل « جامع‌التواریخ و تاریخنویسی در دورهٔ ایلخانان » نیز اشارتی رفته است . رجوع شود به صفحه های ۳۸۱ - ۳۸۰ و ۳۹۶ .

که در دورهٔ مغول و تیموری به‌تقلید از شاهنامه سروده شده‌اند و تا کنون به چاپ نیز رسیده است به نقل مطالبی که بلوشهٔ فرانسوی در آن باره در مقدّمهٔ خود بر تاریخ مغول آورده است و پاره‌ای توضیحات اکتفا می‌ورزیم:

« تنها کتاب تاریخ منظومی که از سرنوشت اندوهبار تواریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی و حمدالله قزوینی به سلامت جسته است تاریخ تیمور هاتفی است ولی این تاریخ نیز با وجود کمال سبك و بلندی شعرش امروز در ایران حتّی نزد کسانی که به تتبّعات تاریخ ادبی مشغولند ناشناس است. تیمورنامه یا ظفرنامه شباهتهایی با کار بی‌توفیق شمس‌الدین کاشانی و حمدالله مستوفی دارد.

عبدالله هاتفی خواهر زادهٔ جامی محتملاً در دورهٔ خود شاعری بودکه مثنوی را نیك می‌سرود. او به اقتفا و اقتباس از سبك اسکندرنامهٔ نظامی تاریخ منظومی برای تقدیم به سلطان خراسان حسین بایقرا دربارهٔ زندگی و تاریخ نیای او امیرتیمور به رشتهٔ نظم کشید.

هاتفی ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی را به عنوان اساس و مأخذ اصلی تاریخ منظوم خود انتخاب کرد:

در اوراق فرسودهٔ روزگار	ندیدم ز اسکندر نامدار
حدیث صحیحی که سازش کنم	زکلك دُر افشان طرازش کنم
نکردم ز افسانهٔ بی‌فروغ	ز اسکندر مرده نقل دروغ
سخن آفرینان حسّان کلام	که بودند سردفتر خاص وعام
شدند آن حریفان فرخنده رای	بسوی تمُرنامه‌ام رهنمای

که آن نامور نامهٔ خسروی بـود در خور نـامهٔ مانـوی
چودیدم در آن قصّهٔ پرفروغ ظفرنـامـه‌ای یافتم بی‌دروغ
رقم کرد دانای آن روزگـار بدریافشان کلك گوهر نثار...

(پشت ورق ۱۳۷ , Man. ancien fonds 234)

هـاتفی نیز مثـل اسلافش در دورهٔ مغـول و خـود نظامی در اسکندرنامه ، می‌خواست با کار خود شاهنامهٔ تقلید ناپذیر سخنور بزرگ طوس را تکمیل کند و همچنین با انوری رقابت ورزد ولی کار او چنانکه خود نیز بدان معترف است هیچ پاداش دیگری جز یك شهرت بی‌فایده بین فضلای ایران برایش نداشت :

نخستین که فردوسی سحر ساز[1] سخن را ز شهنامه بستی طراز
محیط معانی صدف وار بود صدفها پر از دُرّ شهوار بود
بسی بوده بکران فکری همه سپرده باو مُهر بکری همه
گهرهای اندیشه ناسفته بود سخنهای ارزنده ناگفته بود
سخن نیز نوباوه بود و عزیز نجوید کسی عیب نوبـاوه نیز
بدونیك را برسخن بودگوش همه اهل انصاف بودند وهوش
شه غزنوی نیز بنـواختـش بانعام واحسان سرافراختش
ز بالا نشیناندش برتر نشانـد چه برترکه برکرسی زر نشاند
من امروزکز کلك جادوفریب سخن را دهم از تمرنامه زیب
بود کان معنی زگوهر تهی وزان دست اندیشه را کوتهی

۱- بلوشه : سحرباز

بشوهر رسیده عروسان فکر　　نمانده یکی در پس پرده بکر..
ز اولاد آدم دو صاحبقران　　گرفتند گیتی کران تا کران
تمرخان و اسکندر فیلقوس　　یکی ماه توران یکی مهر روس
نظامی که کان سخن را برفت　　بوصف سکندر بسی لعل سفت
بود بحر شعر مرا نیز دُر　　که ریزم گهرها بوصف تمُر[1]
سخن دارمش همچو دُرّ خوشاب　　گرانمایه چون گوهر آفتاب
نیامد از این آسمان کهن　　متاعی گرانمایه‌تر از سخن
سخن زاد زانسان زامّ الکتاب　　که روح الله از مریم کامیاب
بحسن سخن ره نیابد زوال　　سخن را توان گفت صاحب جمال
سخن زآسمان کبود آمده　　طفیل سخن‌ور فرود آمده
سخن‌ور نبودی اگر در جهان　　که میگفت اوصاف شاهنشهان
ز گفتار فردوسی هوشمند　　بسی نام کاووس و کی شد بلند
سخن گر نپرداختی انوری　　که میگفت از سنجر و سنجری»

(پشت ورق ۱۱ به بعد، Ancien fonds persan 234)

چنانکه دیدیم بلوشه اعتقاد دارد که « هاتفی مایهٔ تاریخ منظوم خود را از ظفرنامهٔ شرف الدین علی یزدی گرفته است ». این استنباط بلوشه از این دو بیت هاتفی است که در پایان منظومه آمده :

۱ــ هاتفی نفهمیده است که اسکندرنامهٔ نظامی از لحاظ موضوع و مقصود شاعر بهیچوجه طرف مقایسه با تیمورنامه نمی‌تواند باشد و اصلاً نه موضوع و نه مقصود نظامی در اسکندرنامه نظم تاریخ و یا مدح و وصف کسی نبوده بلکه منظور او احیاء یکی از افسانه های کهن بوده است .

شدند آن حریفان فرخنده‌رای — بسوی تمرنامه‌ام رهنمای
چو دیدم در آن قصهٔ پرفروغ — ظفرنامه‌ای یافتم بی‌دروغ

این نظر بلوشه قویترین استنباطی است که می‌توان از اشارهٔ هاتفی به ظفرنامه کرد و مسلّماً نمی‌توان «تمُرنامه یا ظفرنامه» ای را که دانایان روزگار هاتفی او را بدان راهنمایی کرده‌اند در مفهوم مطلق «روایات و اسناد راجع به تیمور» گرفت ولی با نبودن تصریح در مورد نویسندهٔ آن «ظفرنامه یا تمرنامه» که سند منثور هاتفی در نظم «تمرنامهٔ منظوم» بود جای تردید بین «ظفرنامهٔ شرف‌الدین‌علی یزدی» و «ظفرنامهٔ نظام‌الدین عبدالواسع شامی» که ظاهراً اساس و پایهٔ ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی می‌باشد همچنان باقیست مگر اینکه یك قرینه را رافع این تردید و مؤیّد استنباط بلوشه تلقّی بکنیم و آن قرینه اینست که تمرنامهٔ هاتفی تا پایان زندگی تیمور و جریان وفات او را شامل است در حالی که ظفرنامهٔ شامی فقط تا وقایع یك سال قبل از وفات او را در بر دارد.

تصوّر دیگر بلوشه دربارهٔ اینکه هاتفی در نظم تمرنامه قصد رقابت با انوری را داشته ناشی از بیتی است که نام انوری در آن ذکر شده و این تصوّر بکلّی نابجاست یعنی بلوشه به بیت دیگری که بلافاصله پس از آن بیت آمده و در آن نام ظهیر مذکور می‌باشد توجّه نکرده است و گرنه درمی‌یافت که ذکر نام انوری و ظهیر به اشارهٔ عام و تصادفی بوده است:

سخن گستر نپرداختی انوری — که میگفت ازسنجر وسنجری
قزل ارسلانرا که میکرد یاد — ظهیرش ندادی گر از مدح داد

مسلّم است که هاتفی در سرودن تمرنامه دو هدف داشت و تحت تأثیر دو شاعر نامدار ایران بود. یکی فردوسی و دیگری نظامی و نه تنها از لحاظ موضوع بلکه از لحاظ سبك و شیوهٔ نظم اشعار نیز گاهی از فردوسی و گاهی از نظامی متأثّر شده است.

منظومه به نام خدا آغاز می‌شود و تا ۴۸ بیت ادامه دارد (نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ملّی پاریس تحت شمارهٔ Ancien fonds persan 234 از پشت ورق ۱ تا پشت ورق ۳).

سپس مناجاتی از پشت ورق ۳ تا روی ورق ۶ آمده که از بعضی ابیات آن می‌توان ذوق نا مستقیم هاتفی و آثار انحطاط منظومه های حماسی آن دوره را دریافت:

الهی در طاعتم باز کن — بطاعتگهم محرم راز کن
مرا دیده بگشا و بگشا نقاب — که بینم جمال ترا بی‌حجاب
زآب وضو ساز کن چاره‌ام — ببر گرد عصیان زرخساره‌ام
بکن دستم اندر عبادت دراز — دهش پنجه از پنج نوبت نماز
مکن رخنه‌درصف‌طاعت‌زمن — درخت مرا زین چمن برمکن
ز روزه لب لقمه جویم ببند — در دوزخت را برویم ببند...

سستی لفظ و رکّت معنی در اشعار هاتفی از همین نمونه کاملا جلوه‌گر است.

از روی ورق ۶ تا روی ورق ۸ « نعت سرور کاینات محمّد عربی صلّی‌الله علیه و سلّم و ستایش آن حضرت » و از روی ورق ۸ تا آخر رویِ ورق ۱۱ « صفت معراج نبی صلّی‌الله علیه و آله و سلّم » است که دو سه بیتی از آن نقل می‌شود :

درآمد زدر پیک فرخنده پی — بیکدم ره آسمان کرده طی
رساندش سلامی ز ایزد تعال — که ای برتر از هر دو عالم تعال...
سفر کرده از اُمّ هانی سرای — باقصی شدش راهبر رهنمای...
فلک رو چنان مرکبی تیز داشت — که نه تازیانه نه مهمیز داشت

سستی و پستی این قبیل اشعار را با مقایسه با ابیات بوستان سعدی می‌توان دریافت :

شبی بر نشست از فلک بر گذشت — بتمکین و جاه ازملک در گذشت ...الخ

آنگاه از آخرین بیت روی ورق ۱۱ تا روی ورق ۱۴ علّت و مقصود نظم کتاب را شرح داده و در ضمن آن گفته است « در زمان فردوسی سخن نوباوه بود و کسی بر نوباوه عیب نجوید ... » و مقصودش اینست که وظیفهٔ او دشوارتر از فردوسی است زیرا اولاً سخنور طوس دُنیایی مضمون نو و دریایی گوهر ناسفته در اختیار داشت و عوامل تشویق و ترغیب او نیز از هر حیث جمع بود و بعلاوه اگر فردوسی از عهدهٔ انجام مقصود بخوبی بر نیامده چون زبان دری نوباوه بود همه به‌چشم اغماض در آن می‌نگریستند و در حقیقت هنر اینست که کسی بتواند مثل هاتفی در روزگاری که مردم انصاف و اغماض ندارند و نکته سنجان شعرشناس

« موی از ماست بیرون می‌کشند و مته روی خشخاش می‌گذارند » و دقیقه‌ای از دقایق نقد و انتقاد فرو نمی‌گذارند و کان معنی ز گوهر تهی‌شده و مضمون بکری نمانده است چنین شاهنامه و تمُرنامه‌ای با این فصاحت و بلاغت !! تألیف و تصنیف کند.

مطالبی که از مقدّمه و مؤخّرهٔ منظومه استنباط می‌شود و اطلاع بر آنها لازم می‌نماید به ترتیب چنین است :

هاتفی نه تنها در شیوهٔ مثنوی بلکه در قصیده و غزل نیز خود را استاد می‌داند و با بزرگان قصیده پرداز و غزلسرای ایران کوس رقابت می‌زند و چنانکه در مقدّمه و مؤخّرهٔ منظومه تصریح می‌کند در زمان خود شهرتی بسزا داشته و « ز سرحدّ چین تا باقصای روم » جواهر اشعار او بهر مرز و بوم رسیده بوده است ولی مایهٔ شگفتی است که با این همه اشتهار و قبول خاطر عوام و خواص از هرگونه صله و جایزه‌ای محروم مانده وهمواره « زفکر معاش سراسیمه وار است » اگرچه با وجود این همه محرومیّت و سراسیمگی و مشغولیّت خاطر « کشیده‌نی کلك او در سخن* خط نسخ در نسخه های کهن » و شاهنامهٔ فردوسی را منسوخ و خمسهٔ نظامی را بی‌قدر و بی‌ارزش ساخته . معلوم است که اگر « اندك زمانی فراغی و به‌کام دل خود دماغی » داشت آنچنان داد سخن می‌داد که سپهر کهن حیران می‌ماند . آنگاه هاتفی با تأثری خاص و شاید با لحن عنادی می‌گوید که اگر او مانند فردوسی شایستهٔ مسند و کرسی نیست در عوض ممدوح او از محمود غزنوی بهتر و برتر است زیرا ممدوح او شهزاده

است در حالی‌که محمود شهزاده نبود و به این ترتیب تلویحاً از ممدوح می‌خواهد به شاعری که عمر خود را در مدح و وصف تیموریان به سر آورده و جز اشتهاری بی‌فایده نصیب نیافته عنایتی بیشتر داشته باشد.

آنچه گذشت چکیدهٔ مطالبی است که در مقدّمهٔ منظومه (نسخهٔ پاریس تا ورق ۱۴) آمده است.

از ورق ۱۳۷ به بعد که آخرین فصل کتاب است تحت عنوان «اتمام این نامهٔ نامی و اختتام این صحیفهٔ گرامی» هاتفی پس از اشاره به «صرّافی پنج گنج»[1] از رنجهایی که در نظم تمُرنامه برده یاد کرده و برعُمر گرانمایه که صرف وصف «شهزادگان تمُر» شده افسوس‌ها خورده است:

نی کلکم آفاق را کرد پُر ز اوصاف شهزادگان تمُر

۱ـ تردیدی نیست که هاتفی قصد تقلید از خمسهٔ نظامی را داشته و خود نیز تصریح به «صرافی پنج گنج» می کند ولی در اختتام منظومه که از منظومه‌های دیگرش نام برده فقط نام چهار منظومه دیده می‌شود یعنی: **لیلی و مجنون**، **خسرو و شیرین**، **هفت منظر** و **تمرنامه** که به جای اسکندرنامه به‌نظم کشیده است.

نسخ متعددی از منظومه های هاتفی در کتابخانه های مختلف دنیا وجود دارد چنانکه فقط در کتابخانهٔ ملی پاریس نُه نسخه از تمرنامه و یك نسخه شامل چهار مثنوی خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت منظر و تمرنامه و یك نسخه مشتمل برهفت منظر و لیلی و مجنون و شیرین و خسرو (با یوسف و زلیخای جامی و گوی و چوگان محمود عارفی) و یك نسخه تیمورنامه در حواشی اسکندرنامه و آئینهٔ اسکندری نظامی و امیر خسرو دهلوی و یك نسخه هفت منظر و یك نسخه شیرین و خسرو و یازده نسخه لیلی و مجنون و همچنین اشعار پراکنده‌ای از هاتفی در چند جُنگ خطّی به نظر نگارندهٔ این سطور رسیده است.

شب و روز اوصافشان ساختم بدین و بدنیی نپرداختم
تهی‌دستم اکنون نه دنیی نه دین ازیشان نه‌آن حاصلم شد نه‌این

اگرچه منبع و اساس این منظومه ظفرنامهٔ منثور بوده است ولی موادّ و مطالب تازه بخصوص از لحاظ توجیه قضایا و تعلیل اعمال تیمور و طرز تلقّی مخصوص دربارهٔ وقایع تاریخی در این منظومه نایاب نیست. در هرحال چون بحث دربارهٔ سبك و ارزش ادبی منظومه و بعض نکات تاریخی که از خلال ابیات آن قابل استنباط می‌باشد از حوصلهٔ این مقال بیرون است به ذکر چند نکته قناعت می‌کنیم:

۱ـ باوجود اینکه تاریخ تیمور یا ظفرنامهٔ هاتفی مشهورترین منظومهٔ تاریخی دورهٔ مغول و تیموری محسوب می‌شود و هاتفی موفق‌ترین سرایندهٔ آن دوره در زمینهٔ حماسه های تاریخی بشمار می‌رود و چنانکه دیدیم مستشرق فرانسوی منظومهٔ او را به «کمال سبك و بلندی شعر» می‌ستاید و خود او نیز در این باره ادّعا را به‌جایی رسانده‌است که می‌گوید «کشیده‌نی کلك من در سخن* خط نسخ در نسخه های کهن» آثار تقلید مذبوحانه از فردوسی و نظامی بدون اینکه اندك توفیقی در این راه بیابد در سرتاسر منظومه دیده می‌شود. گاهی در بیان مفاخرات و توصیف نبردها می‌کوشد تا از سُلّم تقلید فردوسی به سموات سبك بلند شاهنامه صعود کند ولی هنوز در آن هوا گامی چند بالا نرفته فرو می‌افتد و از بلندی به پستی می‌گراید یا اینکه یك باره از تشبّه به فخامت سبك شاهنامه به دقّت و ظرافت سبك نظامی متمایل می‌شود ولی در آن طریق

نیز در می‌ماند و به نظر می‌رسد که در آغاز داستانها به تتبّع شیوهٔ نظامی را غبتر بوده است.

۲ـ نکتهٔ جالبی که ذکر آن لازم می‌نماید اینست که هاتفی سفّاکیها و خونریزیهای تیمور را آشکارا شرح می‌دهد و گاهی پس از وصف نهب و کشتار و تخریب بلاد از طرف سپاهیان صاحبقران در صدد توجیه و تعلیل برمی‌آید:

زنابخردی چون که فوشنجیان ببستند در کین سلطان میان
بباد فنا رفت چه که چه مه زنادانی پیشوایـــان ده
زسلطان بهر جا بلایی رسید زنادانی پیشوایی رسید
نگردد کسی یارب اندر جهان گرفتار نادانی مه دهان
بروبینه تن گر نبرد آوری تن خویشتن را بدرد آوری

فصل ما قبل آخر کتاب «متوجّه شدن صاحبقران به جانب خطای و متغیّر شدن مزاج شریف در موضع اترار و عنان تافتن بصوب دارالقرار» است که در ضمن آن امیر تیمور به قول هاتفی علناً در مکالمه با نزدیکانش اشاره به خونریزیهای خود و کشتن گروه کثیری بی‌گناه کرده می‌گوید (پشت ورق ۱۳۴ تا روی ورق ۱۳۷):

درین کاخ فیروزه هفتاد سال بگردن گرفتیم چندین وبال
که غیر از خدایش نداند حساب نگنجد در اندیشهٔ خاك وآب
بکشتیم بهر قرار جهان بسی بی‌گناه آشکار و نهان
ز مال کسان ناروان و روان ببردیم چندانکه بردن توان

زمینی که فرسوده شد زین سپاه | نروید در آن تا قیامت گیاه
بغارت چو راندیم شبدیز را | فراموش کردیم چنگیز را ....
بهر بیشهٔ کاتش افروختیم | تر و خشك آن بیشه را سوختیم

شگفت‌آورتر اینست که تیمور برای جبران آن خطاها و ستمها و تلافی آن خونریزیها و بی‌گناه‌کُشیها تصمیم می‌گیرد چین و خطای را نیز به‌خاك وخون بکشد وگروهی دیگر بی‌گناه را به بهانهٔ ترویج اسلام و اعدام کُفر از بین ببرد:

نخستین‌بآهنگ چین و خطای | ببندیم برناقه هندی درای
برآریم اعلام اسلام را | نگونسار سازیم اصنام را
بکفّار آن سهمگین ناحیت | رسانیم ز اسلام صد عافیت
بایشان زحجّت حکایت کنیم | ز اعجاز قرآن روایت کنیم
کسی گر بحجّت درآرد شکست | کنیمش بشمشیر حجت پرست

ولی در مرز اترار اجل مهلت نداد که «تُمرخان بن خان گردون سریر!» خطاهای گذشته جبران و کشتارهای سهمگین را با کشتاری دیگر تکمیل کند و در آنجا درگذشت.

۳ـ در چند جای منظومه اشاره به خویشی و از یك دودمان بودن چنگیزیان و تیموریان شده و آثار اهتمام به اثبات منظور سلاطین تیموری که مایل بودند حکومت تیموری را دنبالهٔ امپراتوری مغول و خود را ادامه دهنده و وارث رسالت و سلطنت چنگیز قلمداد کنند دیده می‌شود و از آن جمله می‌توان از ورق ۱۴ (روی ورق) که از نسب

پدر تمُر سخن می‌رود و ورق ۲۶ (روی ورق) از نامهٔ تیمور به والی خوارزم یاد کرد که در نامهٔ مذکور از قول تیمور چنین آمده است :

منم وارث تخت شاهان پیش ‌ ‌ ‌ زنسل قراخان بچنگیز خویش

۶- تاریخ منظوم تیمور از شرف‌الدین علی یزدی

از این تاریخ منظوم که به بحر متقارب سروده شده یك نسخه در کتابخانهٔ پاریس تحت شمارهٔ Suppl. pers. 1766 محفوظ است . در فهرست نسخ خطّی فارسی کتابخانهٔ ملّی پاریس (ج ۳ ص ۲۶۶ ، شمارهٔ مسلسل ۱۶۶۹) این شرح بسیار مختصر دربارهٔ نسخهٔ مزبور آمده است : « تاریخ منظوم تیمور لنگ در بحر متقارب از شرف الدین علی یزدی (متوفی ۸۵۸ = ۱۴۵۴ میلادی) ... این منظومه به قصد رقابت با شاهنامهٔ فردوسی سروده شده و ناچیزترین و پست‌ترین تقلیدهای حماسهٔ فردوسی بشمار می‌رود ... نسخهٔ حاضر توسط مردی به نام درویش اسمعیل در نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی به خطّ نستعلیق تُرکی نوشته شده و دارای ۶۰ ورق ۱۳٫۵ × ۲۲٫۵ سانتیمتر است » .

در شاعری شرف الدین یزدی جای شك نیست و تخلّص او در شعر « شرف » بوده است چنانکه دولتشاه سمرقندی در ضمن طبقهٔ ششم (شمارهٔ ۱۰) او را ستوده و نمونهٔ اشعار او را آورده است . پروفسور برون نیز شاعری او را تأیید می‌کند و در بعضی جُنگ‌ها نیز قطعاتی از او آمده است (چنانکه در جُنگی از اشعار فارسی و تُرکی که تحت

شمارهٔ مسلسل ۱۹۷۷ فهرست بلوشه وصف شده)[۱].

اشتهار شرف الدین بیشتر به واسطهٔ تاریخ مشهور ظفرنامهٔ او است که آن را از روی تاریخ دیگری که زماناً مقدّم و از لحاظ سبک ساده‌تر و شیواتر است، یعنی ظفرنامهٔ شامی، تألیف بل انتحال کرده و از برکت ذوق مغلق پسند ابنای روزگار و شاید تأثیر عوامل دیگر و از آن جمله تقرّب در پیشگاه شاهرخ و ابراهیم سلطان منبع اصلی را در بوتهٔ عدم شهرت بل نسیان افکنده است[۲] ولی «تاریخ منظوم تیمور» شرف الدین تا جایی که نگارنده می‌داند تاکنون بکلّی ناشناس مانده و در تذکره‌ها و کتب تاریخ به آن اشاره نشده است.

---

۱ ـ معلومات فشرده‌ای دربارهٔ احوال شرف الدین علی یزدی در فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا (ص ۱۷۳) آمده است. ایضاً رك تاریخ ادبی برون ج ۳ (ترجمهٔ فارسی) ص ۳۹۳ - ۳۸۹ متن و حاشیه. همچنین رك فرهنگ سخنوران استاد خیامپور، ذیل «شرف یزدی» ص ۲۹۶.

۲ـ این نکته استنباط تازه‌ای نیست چنانکه برون در تاریخ ادبی خود و فلیکس‌تاور Flix Tauer مستشرق چکوسلواکی در تعلیقات و حواشی ظفرنامهٔ شامی (ج ۲ ص XVI) متعرض این نکته شده‌اند. برون در این باره می گوید: شهرت او غالباً در همان کتاب تاریخ اوست و آن تاریخی است مغلق و مطالب مندرج در آن برخلاف آنچه مؤلف ادعا کرده که اقتباس از اوراق و اسناد اصلی و استماع از افراد پیرمردان است که خود شاهد وقایع بوده‌اند ظاهراً بیشتر آن را ازکتاب سلف خود نظام شامی اخذ کرده بدون اینکه کم و بیش اشاره به مبدء آن نموده باشد، و حتی اشعار شعرا و آیات قرآنیه آن کتاب را عیناً نقل نموده. معذلك کتاب ظفرنامه یزدی بکلی ظفرنامه شامی را تحت الشعاع خود قرار داده و شهرت او را منسوخ و متروك کرده است. ج ۳ ص ۳۹۰.

روی ورق اوّل نسخهٔ پاریس این عنوان نوشته شده است : ظفرنامه فی وقائع تیمور لنگ و انساب جغتای تألیف شرف الدین یزدی المتوفی سنه ۸۵۰ (کذا) .

عنوان مذکور در روی ورق اول در حقیقت همان عنوان تاریخ ظفرنامهٔ شرف الدین است و چنانکه می‌دانیم بعضی از نسخ خطی ظفرنامه مشتمل است بر مقدّمه‌ای در نسب نامهٔ خانهای تُرك و تاریخ چنگیزخان و اعقاب او تا زمان تیمور و این مقدّمه در سال ۸۲۲ هجری یعنی شش سال قبل از تاریخ تألیف ظفرنامه نگاشته شده است .

دربارهٔ صحّت انتساب منظومه به شرف‌الدین و همچنین نام منظومه سخنی بجزم نمی‌توان گفت ولی آنچه که اظهار نظر در آن باره امکان دارد سستی اشعار و ضعف سبك منظومه است و می‌توان اطمینان داشت که این تیمورنامهٔ منظوم از لحاظ ارزش ادبی یکی از پست‌ترین و کم ارزشترین منظومه های تاریخی آن دوره می‌باشد .

نسخهٔ پاریس قسمتی از منظومهٔ اصلی بشمار می‌رود . نسخه از آغاز و انجام ناقص نیست یعنی از ورق اوّل (پشت ورق) آغاز می‌شود و به ورق ۶۰ (روی ورق) ختم می‌گردد ولی به نظر می‌رسد که ناسخ فقط قسمتی از تمام منظومه را انتخاب کرده و نوشته است و گمان نمی‌رود که این ناقص بودن از آغاز و انجام مربوط به اصل منظومه باشد زیرا در آغاز منظومه از خطبه و مناجات و نعت نبی و علّت سرودن منظومه اثری نیست . حرکت تیمور از شهر سمرقند به سوی دشت قبچاق برای

سر کوبی طاغیان آن سرزمین و مقام کردن او به تاشکنت در فصل زمستان و بیماری و سپس شفایافتنش آغاز نسخه است بدون هیچگونه مقدّمه و مدخلی :

نشینندهٔ پشت زین پلنگ | بدینسان کشد تنگ برخنگ جنگ
که صاحب قران مظفّر علم | سپهر انتقام ستاره حشم
زشهر سمرقند کوس رحیل | زد و بست برپشت .....
سوی دشت قبچاق آورد روی | بر آن وحشیان دست را .....
در ان سال فصل زمستان تمام | بقشلاق شد تاشکنتش مقام
قضا را شد از آفت ناگزیر | مزاج همایون تغییر پذیر
زتبخاله آزرده آمد لبش | فتاد آتشی در جهان از تبش

(پشت ورق ۱)

در پایان منظومه داستان اسارت سلطان ایلدرم بایزید و حاضر آوردن او در پیشگاه تیمور و ملامت کردن تیمور او را آمده است و این آخرین بخش منظومه بشمار می‌رود :

طرازندهٔ این خجسته رقم | چنین راند زیبا کمیت قلم
که صاحب قران مظفر سپاه | سوی بارگاه آمد از رزمگاه ...
زکین همچنانش در ابرو گره | کمان تعصب هنوزش بزه
رسیدند شهزادگان کامیاب | مظفر بدرگاه کیوان جناب
بشارت رسان سروران سپاه | بخدمت رسیدند از گرد راه
ستادند خانان جوجی نسب | گرفتند در پیش‌دست ادب ...

گروهی از آن خیلی فرخنده‌عهد گـرفتند دنبال قیصر بجهد
دلیری که‌محمودخان داشت نام از آن شیر مردان پـراهتمام
بقیصر رسید و زپشت سمند فکـند و ببستش بخم کمند
چنان‌سخت بربستش آن کینه‌ور که گفتی نخواهد گشادش دگر...
بشارت رسـانید کس شاه را که اینك رساندند بدخواه را
فرو بسته دست و برهنه سراست نداند کسی کاین همان‌قیصراست
بگفتی خدیو مروت سرشت بود جور برمرد مغلوب زشت
چو دشمن شود زیردست کسی بـرو لطف از قهر بهتر بسی
اگرچه بکشتن‌عدو درخوراست ولی‌جرم بخشی از آن خوشتراست
اهانت چه حاجت اگراو کس‌است همان انفعالش اهـانت بس است
بدی را بدی ناید از آدمی بدی را نکـویی بود هردمی
کبوتر که آید شکستش ببال بـود بستن بـال او بس وبال
دو دستش زهم برگشائید بـاز کنیدش بتاج و کمر سرفراز
بخلعت بپـوشید عیبش تـمام نمائید در خـدمتش اهتمام
بعزت بـاو بـرگشائید لب درون آوریـدش زراه ادب

آنگاه سلوك محبّت‌آمیز و معاملهٔ شاهانهٔ امیرتیمور را با ایلدرم بایزید چنین نقل می‌کند:

سرافراختندش بتشریف خاص زتشریف خاصش امید خلاص
چو قیصر درآمد بآن بارگاه نیارست‌کردن سوی‌کس نگاه
سرافکنده درپیش وبس‌منفعل از آن کردهٔ ناصوابش خجل

خدیو خطابخش پاکیزه کیش   نشاندش بتعظیم نزدیك خویش
بپرسیدش از روی شفقت بسی   نیاید چنان مرحمت از کسی
بگفتش مخور غم ازاین باك نیست   که بی‌عیب جز خالق پاك نیست
نماند بکس این جهان پایدار   خدای جهانست بر یك قرار
شدآنهاکه واقع دراین انجمن   نه تو داشتی اختیاری نه من
بدی و نکوئی همه از خداست   نکوئی که آنها بفرمان ماست
هرآن کاید از نیك و بد درشمار   نباشد کسی را در آن اختیار
بد و نیك عالم بتقدیر اوست   زما هرچه آید بتدبیر اوست
صواب وخطاگر نه ازپیش ماست   ولی ترك انصاف کردن خطاست
زشادی و غم هرچه آید بکس   همین بایدازخویش دانست و بس
مرا با تو این کینه در دل نبود   بجز دایهٔ مهر (کذا) درگل نبود
نمودم بتو بارها مردمی   کم آید چنین کار از آدمی
تو آنرا ولی ترس پنداشتی   در آشتی را ببانباشتی ....
تو بودی گر امروز برجای من   بسی گفتمی وای من وای من ...

تو امّا بخود فکر بد ره مده   غم و رنج بیهوده بر دل منه
زمن خاطر خویشتن جمع دار   که نارم بتو جز نکوئی بکار

خجل ایلدرم ازخودو کارخویش   پشیمان زکردار و گفتار خویش
شده از خودو کار خود منحرف   بسهو و خطاکاریش معترف[1]

تم تم تم تم

(پشت ورق ۵۸ به بعد)

۱ـ این حکایت دربارهٔ چگونگی معاملهٔ تیمور با بایزید کاملا مطابقت ←

نکته‌ای که از ذکر آن نمی‌توان صرف نظر کرد شباهت فوق‌العاده بین مطالب و اشعار این منظومه با تمُر نامهٔ هاتفی است تا جایی که در نظر اوّل تصوّر می‌شود که شاید این منظومه قسمتی از تمر نامهٔ هاتفی باشد که به اشتباه و از روی بی‌اطلاعی به شرف الدین علی یزدی منسوب گشته ولی پس از مقایسهٔ دو متن مسأله پیچیده‌تر می‌شود و مطلب بصورت غامض‌تری در می‌آید یعنی می‌بینیم با وجود اینکه ابیات و مصاریع واحدی در هر دو منظومه وجود دارد اختلاف های مهم و تفاوت های اغماض ناپذیری، که بهیچوجه نمی‌توان آنها را از نوع اختلاف عادی بین دو نسخهٔ منظومه یا از باب تغییر و تبدیل از طرف نُسّاخ دانست، به چشم می‌خورد و بعلاوه

← دارد با آنچه که شرف‌الدین علی در ظفرنامهٔ مشهور خود آورده است و بعضی جزئیات از قبیل بایزید را مخاطب و معاتب ساختن و سرزنش کردن و متذکر شدن که اگر حوادث برعکس واقع می‌شد وی با تیمور چگونه معامله می‌کرد و سپس به این سخن بایزید را به مراحم و عفو خود امیدوار ساختن که «اما بشکرانهٔ نصرت و فیروزی که از عنایت مرحمت حق مرا روزی شده دربارهٔ تو و مردم تو جز نکوئی نخواهم کرد خاطر آسوده دار» که عیناً در پایان این منظومه آمده است (ابیاتی که زیر آنها خط کشیده‌ام) شبیه تصادف نیست بلکه حاکی از یکی بودن مؤلف ظفرنامهٔ منثور و تاریخ منظوم ولامحالة دلیل وحدت اسناد و مدارك است (رك ظفرنامه جلد دوم ص ۴۳۹ - ۴۳۸) چنانکه در ظفرنامهٔ نظام الدین شامی نیز عیناً همین روایت با اختلافات عبارتی دیده می‌شود (چاپ فلیکس‌تاور، بیروت ص ۲۶۰ - ۲۵۶). در حالی که چنانکه می‌دانیم ابن‌عربشاه در عجائب المقدور (چاپ مصر، ص ۱۳۰ و ۱۳۹) تصریح به محبوس ساختن بایزید در قفس آهنین نموده است و این عمل خشونت‌آمیز که ابن‌عربشاه آن را مصرحاً ذکر می‌کند با معاملهٔ معقول و شاهانه‌ای که در ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی‌یزدی و منظومهٔ مورد بحث تأکید شده مباینت تام دارد.

جای ابیات و مصاریع مشترك در دو منظومه بکلّی متفاوت است چنانکه در منظومهٔ منسوب به‌شرف الدین این بیت درآغاز داستان اسارت سلطان ایلدرم بایزید آمده است :

طرازندهٔ این خجسته رقم چنین راند زیبا کمیت قلم

درحالی که مصراع اوّل همین بیت ، با تغییر کلّی در مصراع دوم ، درآغاز فصل دیگری از تمرنامهٔ هاتفی دیده می‌شود :

طرازندهٔ این خجسته رقم چنین راند در فتح نامه قلم

در داستان توجّه نمودن صاحب قران نصرت شعار به جانب دارالخلافهٔ بغداد هاتفی چنین گفته است :

طرازندهٔ داستان کهن چنین شد حلی بندبکر سخن...
بآهنگ بغداد شد ره نورد برآورداز آن کوی گردنده‌گرد
چنین حکم شد کز ضعیف وقوی دو مشك از پی کار دریا روی
ببندند بر خنگ وادی نورد که از روی دریا برآرند گرد...
چنین گفت با مردم آن دیار که‌شدراستگودرجهان‌رستکار
کبوتر که مرغی بود نامه‌بر زما کرده بغدادیانرا خبر
ندیدند از راستی چون گزیر بگفتند آری شه دلپذیر
ندانیم عیبی بتر از غلط کبوتر به بغداد دی برد خط
بفرمود تا برنقیض نخست یکی نامه املا نمودند چست
که‌آن تیره‌گردی که چون شام بود نه‌گرد سپه گرد احشام بود
ببستند بر پای مرغ دگر که بغدادیانرا شود نامه بر

چو سلطان بغداد در نامه دید بخندید و در اهل هنگامه دید
فرو ریخت از درج یاقوت در که هست این زتدبیرهای تمر...

همین حکایت در ظفرنامهٔ منظوم منسوب به شرف الدین چنین آمده است :

سر این سپاه ستاره شمار چنین راند در راه کین راهوار
که صاحب قران قراخان نژاد بایلچی بغداد اجازت چو داد
پس آنگاه فرخ فرکام جوی بآهنگ بغداد آورد روی ...
بفرمود تا هرسر از لشکری پی کار آب و شنا آوری
برد بهر دریا گذشتن دو مشك که مرغابی آرد بر آن کار رشك...
مقیمان آن قوم را پیش خواند بایشان سخنها زهر کیش راند
بپرسید از ایشان شه تاجور که ای کاردانان این بوم و بر
ببغداد از ما خبر داده‌یید کبوتر بدانجا فرستاده‌یید
بگفتند آن قوم کای شهریار بود راستگو درجهان رستگار
ندانیم عیبی بتر از غلط کبوتر ببغداد دی برد خط
بفرمود تا بر نقیض نخست یکی نامه املا نمودند چست
که آن تیره مردی چون شام بود(؟!) ز گرد سیه (!) گرد احشام بود
ببستند بر بال مرغ دگر سوی شهر بغداد دادند سر
کبوتر رسانید چون نامه را خنك کرد آن گرم هنگامه را
بکلّی دلش لیك تسکین نیافت عنان از خیال نخستین نتافت
سران سپه را هم آواز کرد بایشان در مشورت باز کرد

از مقایسهٔ آخرین قسمت ظفرنامهٔ منظوم منسوب به شرف‌الدین که عیناً درج شد (داستان اسارت سلطان ایلدرم و حاضرآوردن او در پیشگاه تیمور ... که با بیت « طرازندهٔ این خجسته رقم چنین راند زیباکمیت قلم » آغاز می‌شود) با همان داستان که تحت عنوان «گرفتاری قیصر بدست سلطان محمودخان و آوردن او را پیش صاحب قران زمان و نشستن صاحب قران برمسند لطف و مرحمت » در تمرنامهٔ هاتفی آمده است بخوبی می‌توان رابطه و حدّ و کیفیّت شباهت دو منظومه را دریافت و ما برای تتمیم فایده قسمتی از آن داستان را از روی تمرنامهٔ هاتفی نقل می‌کنیم :

ظفر پیشهٔ این خجسته سپاه بدینسان کند نقل آوردگاه
که صاحب قران مظفر سپاه سوی بارگاه آمد از رزمگاه...
ز کین همچنانش در ابرو گره کمان تعصب هنوزش بزه
رسیدند شهزادگان کامیاب مظفر بدرگاه گیتی جناب
بشارت رسان سروران سپاه بخدمت رسیدند از گرد راه
ستادند خانان جوجی نسب گرفتند در پیش دست ادب ...
گروهی از آن خیل فرخنده‌عهد گرفتند دنبال قیصر بجهد
ز چنگیزیان اژدها پیکری ببازوی شمشیر سردفتری
دلیری که محمودخان داشت نام از آن شیر مردان تیز اهتمام
بقیصر رسید و گرفتش عنان نشد کار منجر به تیغ و سنان
نیازرد دستش بخم کمند ندیده سزاوار زان سان گزند

رسانندش هزبر کمانی کیان — بدرگاه صاحب قران زمان
چو صاحب قرانی خبردار شد — که سالار رومی گرفتار شد
چنین داد فرمان خدیو جهان — که این شه نماند بدیگر شهان
طرازندهٔ مسند قیصر است — نشینندهٔ تخت اسکندر است
نسازید از سرزنش منفعل — که اوهست ازکردهٔ خود خجل
شویدش همه مرهم جان ریش — باعزاز و اکرامش آرید پیش
کبوتر که آمد شکستش ببال — بود بستن بال او بس وبال
بعزت بر او برگشائید لب — درون آوریدش ز راه ادب
سرافراختندش بتشریف خاص — ز تشریف خاصش امید خلاص
دلاور دلیران چنگیز کیش — بآیین مهمانش بردند پیش
شه مرحمت کیش بنواختش — بشیرین زبانی سرافراختش
بانواع دلجوئی و احترام — باو کرد رسم مروت تمام
چواز چهره‌اش گرد خجلت فشاند — زبر دست شهزادگانش نشاند
کم آید چنین کار از آدمی — ز مردم نکرده کس این مردمی
چو بگذشت چندی براین داوری — بقیصر نمود آسمان یاوری ...
تمُر را چو شد فتح اقلیم روم — نماند انتظاری در آن مرز و بوم
بقیصر کرم کرد آن بوم را — باو داد دارائی روم را . . .

اختلافات بارزی که از لحاظ اساس جریان داستان در دو متن دیده می‌شود جز با پذیرفتن استقلال دو منظومه قابل توجیه نیست. در منظومهٔ شرف‌الدین محمودخان قیصر را ز پشت سمند می‌افکند و بخمّ

کمند چنان سختش می‌بندد که پنداری خیال گشادن ندارد در حالی‌که در تمرنامهٔ هاتفی همان محمودخان به‌قیصر رسیده بدون اینکه کار منجر به‌استعمال تیغ و سنان شود عنانش را می‌گیرد و از طرف دیگر درست برخلاف روایت شرف‌الدین چنان قیصری را سزاوار گزند و تخفیفِ آزردن به‌خمّ کمند ندیده از بستن دستش خودداری می‌کند. پایان داستان نیز بکلّی متفاوت است و از مخاطب و معاتب ساختن تیمور بایزید را و سرزنش کردن او که در منظومهٔ منسوب به شرف‌الدین آمده و چنانکه اشاره کردیم کاملا مطابق روایت همو در ظفرنامهٔ مشهور می‌باشد (عیناً طبق روایت نظام‌الدین شامی با اختلاف عبارتی) در تمرنامهٔ هاتفی اصلاً اثری نیست بلکه تصریح به‌ضدّ آن یعنی «از چهرهٔ بایزید گرد خجلت افشاندن» شده است. در هرحال نگارنده از مجموع آنچه گذشت فقط نتیجه می‌گیرد که نسخهٔ محفوظ درکتابخانهٔ ملّی‌پاریس تحت شمارهٔ Suppl. pers. 1766 از یک سو غیر از تمرنامهٔ هاتفی است (اگر چه یکی از دیگری اقتباساتی دارد) و از سوی دیگر روایات آن کاملاً مطابقت دارد با آنچه که شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامهٔ مشهور خودآورده است و قضاوت قطعی را در این‌باره به‌خوانندهٔ محترم وا می‌گذارد.

منظومه به‌این ابیات ختم می‌شود:

خدایا بذات خداوندیت ... باوصاف بی‌مثل و مانندیت
بمدفون یثرب علیه‌السلام ... بلبیک حجّاج بیت‌الحرام...
دوچشمم ز روی سعادت مبند ... زبانم بوقت شهادت مبند

بضاعت نیاوردم الاّ امید — خدایا ز عفوم مکن نا امید

غرض نقشیست کزما باز ماند . . .

درویش اسماعیل

۷ـ شاهرخ نامهٔ منظوم

این منظومه که راجع به حوادث سلطنت شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان است در عهد سلطنت صفویه سروده شده ولی به مناسبت موضوع ذکر آن را در ضمن منظومه های تاریخی دورهٔ مغول و تیموری لازم دیدیم . شاهرخ نامه در حقیقت جزو خمسهٔ میرزا قاسم جُنابادی (= گنابادی) ملقّب به قاسمی متوفّی در حدود ۹۸۰ هجری بشمار می‌رود[۱] .

---

۱ ـ نسخه‌ای از مجموعهٔ پنج مثنوی یاخمسهٔ میرزا قاسم گنابادی که در کتابخانهٔ ملّی پاریس وجود دارد و به نظر نگارنده رسیده مشتمل برمنظومه های زیر است :

شاهرخ نامه یا تاریخ سلطنت شاهرخ بهادر که به سال ۹۵۰ یعنی بعد از نظم شاهنامهٔ لیلی و مجنون و خسرو و شیرین قاسمی سروده شده است (پشت ورق ۲) . شاهرخ نامه به شاه طهماسب صفوی تقدیم شده است . **شه‌نامه** که تاریخ سلطنت شاه اسمعیل اول صفوی است به نام شاه اسمعیل و همچنین وزیر شمس‌الدین محمد نور (روی ورق ۶۲) . شاهنامه با شرح حوادث مربوط به سلطان حیدر (روی ورق ۶۳) آغاز و به مرگ شاه اسمعیل ختم می‌شود (پشت ورق ۵۲) .

خسرو و شیرین که به شاه طهماسب صفوی تقدیم شده (پشت ورق ۱۰۸) .

لیلی و مجنون که همچنین به شاه طهماسب تقدیم شده است . **کارنامه** یا **گوی و چوگان** که به قول نویسندهٔ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس به زعم رقابت با فردوسی سروده شده و در آغاز آن اشعاری در ستایش شاهزادگان صفوی سام میرزا ، بهرام میرزا پسران شاهرخ و برادران شاه طهماسب بهادرخان و همچنین خود شاه طهماسب به چشم می‌خورد . این منظومه شامل وصف چوگان بازی این←

۸ - شاهجهان نامهٔ کلیم

تاریخ سروده شدن این منظومه نیز مؤخّر بردورهٔ مورد بحث است ولی به مناسبت موضوع و مربوط بودن به تیموریان نام بردن از آن لازم می نماید.

کتاب « ظفر نامهٔ شاهجهان » تألیف ابوطالب کلیم همدانی است که در سنهٔ ۱۰۲۸ به هندوستان رفته مورد التفات شاه جهان واقع و به لقب ملك‌الشعرایی مفتخر شده است. کلیم این شهنامه را به‌نام شاه جهان سروده و تاریخ تیموریان را از ابتدای سلطنت تیمور تا شاه جهان مفصّلاً به وزن شاهنامهٔ فردوسی به نظم آورده است. این منظومه را « شاهجهان نامهٔ

← شاهزادگان است (پشت ورق ۱۷۱) . عناوین منظومه نیز منظوم می‌باشد . نسخه در سال های ۹۹۳ - ۹۹۲ در مشهد نوشته شده و دارای ۱۸۷ ورق است .

نسخهٔ مستقلی از شاهرخ نامهٔ قاسمی نیز در ۱۵۹ ورق با جدول کشیهای مذّهب در کتابخانهٔ ملی پاریس وجود دارد که روز جمعه ، بیست و یکمین روز از اولین سال سلطنت امپراتور فرخ سیر برای کتابخانهٔ امپراتوران تیموری هندوستان در شاه جهان آباد خریداری شده است . نسخهٔ مذکور مورخ به تاریخ ماه رمضان سال ۱۰۹۱ هجری است .

نسخ منظومه های قاسمی کمیاب نیست و بعضی از آنها نیز تاکنون به چاپ رسیده است . برای آگاهی از مشخصات این منظومه ها و همچنین قسمت دوم شهنامهٔ قاسمی (که در نسخهٔ پاریس وجود ندارد) یعنی شه‌نامهٔ نواب عالی دربارهٔ سلطنت شاه طهماسب رك :

فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ، ج ۳ ص۳۴۸ - ۳۴۷ شماره‌های مسلسل ۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ . فهرست نسخ خطی فارسي کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ، ج ۲ ص ۶۶۱ .

کلیم» نیز می‌گویند. مشخّصات نسخهٔ خطّیِ این منظومه که به نظر نگارنده رسیده و متعلق به کتابخانهٔ شخصی شادروان حاج حسین نخجوانی می‌باشد از این قرار است:

۴۲۶ ورق، هر ورق ۳۴ سطر - تقریباً ۱۴۴۰۰ بیت. تاریخ تحریر کتاب ۱۱۵۰ هجری یعنی تقریباً نود سال پس از وفات سراینده است.

دربارهٔ موضوع منظومه این دو بیت را از مقدّمهٔ کتاب ذکر می‌کنیم:

ز توصیف نُه شاه آفاق گیر سخن را برم باز بر نه سریر
ز صاحبقران تا بصاحبقران نگارم نسب نامهٔ سروران

بمناسبت ذکر این منظومه اغتنام فرصت کرده از لطف و کرامت مرحوم آقای حاج حسین نخجوانی که خود و برادر دانشمندشان آقای حاج محمد نخجوانی به حق مایهٔ آبروی آذربایجان و سربلندی مردم این سامان بشمار می‌رود سپاسگزاری می‌کنم.

***

تقلید از شاهنامهٔ فردوسی و رهروی در طریقی که شهرت و افتخار فردوسی و نام و مقام بلند شاهنامه در ادبیات فارسی گشود منحصر به همین چند منظومه نیست و شاید تعداد منظومه های تاریخی همین دوره (دورهٔ مغول و تیموری) نیز در صورت تحقیق بیشتر و جستجوی کاملتر در خزاین و مخازن کتابخانه های شرق و غرب تا دو برابر آنچه مذکور افتاد بالا رود. البته منظور ما فقط آن منظومه های تاریخی است که

در دورهٔ مغول و تیموری دربارهٔ حوادث و وقایع ایام سلطنت پادشاهان این دو سلسله به نظم درآمده است.

کار تقلید از حماسهٔ تقلید ناپذیر فردوسی همچنان تا روزگار ما ادامه یافت و از این مقلّدان هیچکدام سرنوشتی بهتر و توفیقی بیشتر از آنچه نصیب شمس‌الدین کاشانی و حمدالله قزوینی و عبدالله هاتفی شد نداشته‌اند. آخرین مقلّد قابل ذکر شاهنامه فتحعلی کاشانی متخلّص به صبای کاشانی شاعر دربار فتحعلیشاه است که شاهنشاه نامه یا تاریخ منظوم سلسلهٔ قاجار را در شصت هزار بیت سروده است.

اشعار شاهنشاه نامه با همهٔ فاصله‌ای که از شعر فردوسی دارد از شعر اسلاف فتحعلیخان صبا که از شاهنامه تقلید کرده‌اند بلندتر می‌باشد و رضا قلیخان هدایت و دیگر کسانی که توانسته‌اند شاهنشاه نامه را تصفّح بکنند برعلوّ سبك و کمال شعر آن گواهی داده‌اند ولی آنچنان که یکی از خاورشناسان گفته است حتّی وجود این محاسن و مزایا و رجحانی که شاهنشاه نامهٔ صبا نسبت به دیگر منظومه های تاریخی دارد نتوانسته است از افتادن این منظومهٔ بزرگ در بوتهٔ نسیان و عدم قبول عامّه جلوگیری کند.

تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی

درمقدّمهٔ این فصل لازم است خلاصهٔ تحقیقات ادگار بلوشه مستشرق فرانسوی را دربارهٔ شمس‌الدین کاشانی و تاریخ مغول منظوم او از نظر خوانندگان بگذرانیم:

سلطان محمود غازان که به تخلید نام و آثار قوم و خاندان خود دلبستگی تامّ داشت عاقلتر از آن بود که متوجّه خطری که تاریخ رشیدی را تهدید می‌کرد نباشد. غازان خان که تاریخ عظیم رشیدی به فرمان و الهام او تألیف شده بود با آشنایی به وضع روحی و ذوق عمومی مردم می‌دانست که مرغوب ترین سبک تاریخنویسی در نظر عامّهٔ ایرانیان و سازگارترین شیوه باذوق آنان سبک شاهنامه است ومؤلّفاتی که خواسته‌اند بقای ابدی اثر خود را از پرتو سبک عالم پسند نثر فنّی تأمین کنند، مثل تاریخ وصّاف، کم‌کم آثارشان به طاق نسیان سپرده شده در حالی‌که اشعار حماسی فردوسی تا زمانی که مردم ایران زمین به زبان فارسی‌سخن می‌گویند تازگی و شهرت و مقبولیّت خود را حفظ خواهد کرد.

هرگاه بتوانیم آنچه را که شخصی به نام شمس‌الدین کاشانی ادّعا می‌کند با اطمینان کامل بپذیریم باید قبول کنیم که تاریخ رشیدی جز

برای اینکه زمینهٔ تألیف منظوم شمس‌الدین باشد تألیف نشده بود.

این شمس‌الدین کاشانی سرایندهٔ تاریخ منظوم مغول از آغاز دورهٔ اساطیری و افسانه‌ای آن قوم تا سلطان اولجایتو است که نسخهٔ خطیِّ آن ـ که شاید منحصر بفرد باشد ـ تحت شمارهٔ ۱۴۴۳ در کتابخانهٔ ملّی پاریس محفوظ است[1].

طبق روایت شمس‌الدین کاشانی، یك روز سلطان غازان در مجلسی که رشیدالدین و دیگر بزرگان حضور داشتند اظهار تمایل کرد که تاریخ

۱ـ این نسخه در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس، جلد سوم، تحت شمارهٔ مسلسل ۱۵۰۹ چنین معرفی شده است:

تاریخ مغول، در بحر متقارب، از شمس‌الدین کاشانی

این منظومه را که از روایات اساطیری و تاریخ افسانه‌ای قوم مغول آغاز می‌شود شمس‌الدین کاشانی به فرمان سلطان محمود غازان از روی تاریخ رشیدالدین (جامع‌التواریخ) به نظم درآورده است. منظومه در زمان سلطنت اُلجایتو سلطان محمّد خُربنده (متوفی ۱۳۱۶ م) پایان یافت.

در پایان کتاب پس از شرح حوادث دورهٔ سلطنت غازان اشعاری در مدح و ستایش سلطان محمد خربنده، مخلوط با حکایات راجع به‌اسکندر و بهرام‌گور و انوشیروان و افراسیاب، به چشم می‌خورد.

این نسخهٔ خطی نفیس مزین به نقاشیها و رنگ‌آمیزی‌هایی است که از روی تصاویر نسخهٔ اصل اقتباس شده و این نقاشیها در مجلهٔ کتابخانه‌ها، ۱۹۰۰، ص ۱۹۰ معرفی و توصیف شده‌است (Revue des Bibliothèques, 1900, page 190).

نسخه توسط احمد بن شیخ محمود الابیوردی به‌خط نستعلیق استنساخ شده و در یکی از روزهای دههٔ دوم ماه محرم سال ۸۲۶ هجری (۲۴ دسامبر ۱۴۲۲ - ۳ ژانویه ۱۴۲۳) نوشتن آن خاتمه یافته است، ۳۰۶ ورق ۱۶/۵ × ۲۵/۵ سانتیمتر (Supplément persan 1443).

نیاکان او از روزگار آلونگ‌گوآ به سبک شاهنامه به رشتهٔ نظم کشیده شود. سفیر قوبیلای قاآن در دربار ایلخان که پولادچینگ سانگ[۱] نام داشت گفت که تمام تاریخ شاهان مغول را می‌داند و می‌تواند روایت کند ولی البتّه نظم آنها کار او نیست و دیگری باید متعهّد آن کار شود. پس رشیدالدین به امر غازان خان مأمور شد که با پولاد سفیر قوبیلای بنشینند و آنچه را پولاد می‌گوید رشید به نثر به رشتهٔ تحریر کشد. رشیدالدین روایات پولاد را شنید و آنها را باگفتهٔ دیگر دانایان سنجید و در این مدّت از دیگر کارهای خود بکلّی چشم پوشید (این مطلب ابداً حقیقت ندارد) و به‌کار تنظیم تاریخ پرداخت و مدارك مغولی و تُرکی را ترجمه کرد و با آنچه پولاد چینگ سانگ گفته بود مطابقت داد.

جامع التواریخ پس از دو یا سه سال کار مداوم و طاقت فرسا به پایان رسید. تأکیدی را که شاعر اندك مایهٔ غازان در این‌باره می‌کند از باب اغراق شاعرانه نباید تلقّی کرد:

تاریخ ترك و مغول که قسمت اوّل جامع‌التواریخ را تشکیل می‌دهد به امر غازان در جریان سال ۷۰۰ هجری به توسّط رشیدالدین شروع شد و قبل از شوّال ۷۰۳ کاملا پایان یافت. این سال سال وفات غازان است. موقعی که سلطان وفات یافت رشیدالدین مشغول تهیهٔ نسخه‌ای از مسوّدهٔ تاریخ خود بود تا آن را به پیشگاه سلطان تقدیم کند. ولی آن نسخه یك سال بعد یعنی در شوّال ۷۰۴ خاتمه یافت و به اولجایتو برادر

Poulad Tchheng - siang - ۱

غازان تقدیم شد. این «تاریخ مغول» با عنوان «تاریخ مبارک غازانی» از بقیهٔ جامع التواریخ کاملا مستقل و همان است که **شمس‌الدین کاشانی** به شعر فارسی درآورده است.

امّا بقیهٔ جامع‌التواریخ که شرح آن در مبحث «جامع التواریخ و مؤلّف واقعی آن» گذشت و جز بعضی قسمتها فواید بسیار محدودی دارد مدیون اراده و اشارت سلطان اولجایتو است. انشاء قسمتی که به امر اولجایتو شروع شده بود به سال ۷۰۶ هجری خاتمه یافت.

خوشبختانه منابع مورد استفادهٔ رشید منحصر به منابع شفاهی نبود ولی شمس‌الدین کاشانی از مهمترین منبع کتبی تاریخ مغول یعنی «زرین دفتر» یا «کتاب طلایی»، که رشیدالدین «التان دبتر»[1] می‌نامد و غالباً دربارهٔ مطالب راجع به قبایل ترك و طوایف مغول بدان ارجاع می‌کند، ذکری به میان نیاورده است.

شمس‌الدین کاشانی با لحنی مرموز می‌گوید: رشیدالدین فرمان داد تا تمام این مطالب و اسناد را به فارسی ترجمه کنند و نویسندهٔ ترك و نویسندهٔ پارسی هر دو پارسی بودند[2]. رشیدالدین به پاداش زحمت

۱ـ Altan depter

۲ـ این مطلب را مستشرق فرانسوی با استفاده از بیت زیر نوشته است و نگارنده تصور می‌کند که به احتمال قریب به یقین «دوبار سی (= شصت)» به اشتباه «دو پارسی» خوانده شده:

نویسندهٔ ترکی و پارسی همانا که بودند **دوبار سی**

در مقدمه بر تاریخ مغول «دو پارسی» چاپ شده ولی در اصل نسخهٔ خطی، اگر نگارنده در موقع استنساخ اشتباه نکرده باشد، بطور صحیح یعنی «دوبار سی» ضبط است.

مترجمان آنان را غرق زر و گوهر ساخت و این محقّقاً خالی از مبالغه نیست زیرا چنانکه در مورد ابوالقاسم عبدالله کاشانی دیدیم وزیر غازان و اولجایتو تا این حدّ عادت به سخاوت و بخشندگی نداشت.

رشیدالدین و شمس‌الدین کاشانی هیچ کدام از منابع چینی جامع‌التواریخ ذکری نمی‌کنند و برای آشنایی به‌آن منابع باید به‌شهادت مورّخ دیگری که کمی متأخّر از آنان بود، یعنی ابوسلیمان البناکتی، توجّه نمائیم.

سرایندهٔ تاریخ منظوم مغول که لاف شگفت ایجاد اثری قابل مقایسه باشاهنامهٔ فردوسی را می‌زند با کمال انصاف حق وزیر رشیدالدین را ادا کرده است. شمس‌الدین کاشانی می‌گوید: خواجه رشیدالدین به فرمان غازان مأمور شد که اسناد و موادّ تاریخ تُرك و مغول را با استفاده از پولاد چینگ سانگ و دیگر دانایان به نثر گرد آورد تا از روی آن تاریخ منظومی پرداخته آید.

خواجه رشیدالدین اسناد و مدارك را جمع‌آوری کرد و گفته های «دانندهٔ تُرکان پیر» و سخنان «تاریخ دان مردم یاد گیر» را بدانچه از ترجمهٔ دفاتر و اسناد ترکی و مغولی حاصل آمده بود منضمّ ساخت و دو سه سال عمر گرانمایه در این راه صرف کرد و در آن مدّت به هیچ کاری جز انجام این مهمّ نپرداخت تا کار به پایان رسید و آنگاه:

چو شد نثر تاریخ ترکان تمام غزان خواست کز نظم یابد نظام

این ادّعای کاشانی که سلطان مغول تاریخ عظیم رشیدی را فقط

به‌عنوان طرح قبلی و مسودهٔ تاریخی برای طبع آزمایی رقیب متأخّر فردوسی ! تلقّی می‌کرده است قابل قبول نیست و حقیقت با این ادّعا کاملا متباین به نظر می‌آید : تاریخ رسمی نیاکان چنگیزخان و امپراتوری مغول به زبان فارسی جامع‌التواریخ و یا در حقیقت بخش اوّل آن ، تاریخ مبارك غازانی ، است در حالی که منظومهٔ شمس‌الدین کاشانی فقط نگارش منظوم بسیار ملخّصی از آن می‌باشد که به امر پادشاه مغول تألیف شده است . ایلخان مغول امیدوار بود که مردم سرزمینهای امپراتوری ایلخانی به این کتاب کوچك منظوم بیش از یك تاریخ منثور عظیم ، پر از اسماء غریب و شرح جزئیات حوادث که جز شاهزادگان خاندان چنگیز و درباریان مغول را سودمند نبود ، اقبال خواهند کرد و آن را با رغبتی بیشتر مطالعه خواهند نمود .

در واقع جُنگ منظوم شمس‌الدین کاشانی که حاوی تقریباً ده هزار بیت خالی از هرگونه ارزش شاعرانه و اعتبار ادبی است خلاصهٔ بسیار مبتذلی از تاریخ رشیدی و به‌مراتب پست‌تر از بخش راجع به‌اقوام تُرك در تاریخ گزیده و روضة‌الصفا می‌باشد .

به این ترتیب به نظر نمی‌رسد این تاریخ منظوم که مثل تاریخ رشیدی پس از مرگ غازان پایان یافته بود هیچ‌گاه کمترین شهرت و قبول عامّه در ایران داشته است و افتادن در بوتهٔ فراموشی پاداش عادلانه و سزای بحقّ ابتذالِ این اثر و غرور بیشرمانهٔ سرایندهٔ آن بشمار می‌رود.

اگر چه شمس‌الدین کاشانی رشیدالدین را به مناسبت تدبیر و

شایستگی سیاسی و تألیف عظیم او که، بدون وجود آن تاریخ اوایل مغول بکلّی ناشناس می‌ماند، مورد مدح و ستایش قرار داده و در اشعار خود جامع‌التواریخ را کتابی بی‌نظیر در جهان معرّفی کرده است[۱] معهذا احتمال نمی‌رود که تاریخ منظوم شمس‌الدین مورد رضایت و توجّه وزیر غازان قرار گرفته باشد زیرا در یك بیت سست و رکیك بیباکانه ادّعا می‌کند که شعر او همچنان که انفاس عیسوی مردگان را حیات می‌بخشید در کالبد بی‌روح تألیف رشیدالدین، که در نظر شمس‌الدین کاشانی چون جسمی بی‌جان است، جان خواهد دمید[۲]. اگرچه دور از حقیقت نیست که جامع‌التواریخ مثل همه تواریخ شرقی پیکر بی‌روح و مرده‌ای‌است[۳]

۱- این اشعار بخصوص مورد توجّه بلوشه بوده است:

از ایام نوح نبی تاکنون — بیاورد کردار گردون دون
روشهاء هرکس درو یاد کرد — دل و جان خوانندگان شاد کرد
ز تاریخ ترك و مغول پیش ازین — نبودی کتابی بایران زمین
کنون هست ازاقبال شاه و وزیر — بدست اینچنین دفتری دلپذیر
که‌هرگز کتابی‌چنان کس‌نساخت — کزان می‌توان نسل‌هرکس‌شناخت

۲- اشارهٔ بلوشه به این بیت است:

بگوید اگر شاه فرمان دهد — چو عیسی تن مرده را جان دهد

درست است که از ظاهر بیت به هیچ توجیهی نمی‌توان جزآنچه بلوشه استنباط کرده است استنباط کرد ولی با توجه به‌روح و کیفیت شعر فارسی معمولا از این قبیل موارد که جنبهٔ تشبیه و اغراق و غیره دارد استفادهٔ صریح برای دریافتن منظور و نیّت اصلی گوینده دشوار است و نکته سنجان دانند که نمی‌توان گفت منظور گویندهٔ شعر تشبیه جامع‌التواریخ به کالبد بی‌جان مرده (با توجه به تمام لوازم موت از بی‌ارزشی و بی‌سودی و غیره) بوده است.

۳- مرحوم قزوینی در یادداشتهایش برمقدمهٔ تاریخ مغول بلوشه به‌همین←

ولی مسلّماً اشعار مبتذل شمس‌الدین کاشانی نمی‌توانست جانی در این کالبد بی‌جان بدمد.

محتمل است که به فرمان غازان، وزیر رشیدالدین می‌بایست تاریخ منثور خود را به این شاعر پُرادّعا و ناشی که در پایان قرن سیزدهم (میلادی) ادّعای مضحکِ پروردنِ جانِ فردوسی و انوری را در سخنوری داشت[1] وا بگذارد غافل از اینکه فارسی زبانان در عالم شعر فقط سه پیامبر می‌شناسند لاغیر:

در شعر سه تن پیمبرانند　　قولی‌است که جملگی بر آنند
هرچند که لانبی بعدی　　فردوسی و انوری و سعدی

با توجّه به احتیاطات و دوراندیشیهای خارق‌العادهٔ رشیدالدین برای اینکه پس از مرگ او حتّی یك ورق از مؤلّفاتش از بین نرود می‌توان دریافت که خواجهٔ بزرگ بیش از آنکه به جلالت قدر و مقام و منزلت سیاسی معجب باشد مفتون نام وافتخار ادبی خود بود. رشیدالدین مثل تمام کسانی که قلمی به دست می‌گیرند و صفحه‌ای می‌نگارند خود را محور و مرکز جهان می‌پنداشت و بدون شك این القاب مطنطن را

← مناسبت بلوشه را انتقاد و او را به بی‌انصافی متّهم کرده است. رك «حواشی مرحوم قزوینی» در شمارهٔ سوم سال دوازدهم نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ص ۲۹۰ – ۲۹۱.

۱ـ اشاره به این بیت شمس‌الدین کاشانی است (آنجا که بزرگان توصیف شمس‌الدین کاشانی را در حضرت ایلخان می‌کنند):

که او جان فردوسی و انوری　　همی پرورد در سخن پروری

که در folio 134r نسخهٔ خطی Arabe 2324 [۱] دیده می‌شود خود او به نویسندگان و نُسّاخ املاء کرده است: المولی المخدوم الاعظم الصاحب الدستور الاعلم مدبر امور ممالك العالم ناصر (ظ: ناشر) رایات العلوم و الحکم سباق غایات معالی الهمم مزین مساندالوزارة ممهد قواعدالامارة عامر بنیان الخیرات مشید ارکان المبرات مظهر اسرار التحقیق و العرفان آیةالله فی الکشف و البیان سلطان الوزرا و الحکما فی الارضین المخصوص بعنایة الله ربّ العالمین رشید الحقّ و الدنیا و الدین فضل‌الله...

مسلّماً غرور و حسّاسیّت فوق‌العادهٔ وزیر رشیدالدین باعث می‌شد رقابتی را که شمس‌الدین می‌خواست با استناد به‌فرمان سلطان به او تحمیل کند با سردی و بی‌میلی بپذیرد. همچنین ممکن است کینهٔ رشیدالدین برعلیه سرایندهٔ این تاریخ منظوم که در صدد سلخ و انتحال بخشی از مؤلّفات او بود و همچنین برعلیه ایلخان که ظاهراً برای منظومهٔ کاشانی موفّقیّت و مقبولیّتی بیش از تاریخ مغول رشید آرزومند بود او را وا داشته باشد که رقیبی در مقابل کاشانی بتراشد اگرچه کار او نیز سرنوشتی بهتر از منظومهٔ شمس‌الدین کاشانی نداشت [۲].

***

پیش از ورود در بحث راجع به منظومهٔ شمس کاشانی و معرّفی

۱- برای مشخّصات این نسخه رك: همین کتاب ص ۴۱۹ به بعد.

۲- در این باره یعنی رقیبی که خواجه رشیدالدین برای شمس‌الدین کاشانی تراشید رك: شرح راجع به «ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی» در مبحث «مقلدان شاهنامه در دورهٔ مغول و تیموری».

آن ذکر نکته‌ای چند دربارهٔ مطالبی که از بلوشه در این باره نقل شد لازم می‌نماید:

ظاهراً این ادّعای کاشانی که به‌دستور و فرمان مستقیم سلطان تاریخ مغول را به‌رشتهٔ نظم کشیده است خالی از حقیقت نیست زیرا اوّلاً جز اجابت تمایل و امتثال فرمان شاه چه داعیه‌ای می‌توانست محرّک و مشوّق او در تعهّد این امر شاق و خطیر باشد؟ ثانیاً اگر چنین ادّعایی صحیح نبود یعنی سلطان محمود غازان چنین مأموریتی به شمس‌الدین کاشانی نداده بود کاشانی چه نظری از گنجاندن آن در مقدّمه می‌توانست داشته باشد و این کار برای او چه سودی داشت جز اینکه مسلّماً اشتمال مقدّمهٔ منظومه بر این دروغ مانع از عرضه داشت آن به‌شخص سلطان یا جانشین او اولجایتو یا دیگر بزرگان، که حتماً متوجّه کذب ادّعا می‌شدند، بود مگر اینکه تصوّر بکنیم او اصلاً قصد تقدیم کتاب را به سلطان نداشته است و فقط به امید اینکه از برکت اسم سلطان نام او در تاریخ جهان مخلّد شود وکتابش شهرتی نظیر شاهنامهٔ فردوسی پیدا کند یعنی منحصراً برای آیندگان و به امید واهی تخلید نام در اوراق روزگار این منظومه را پرداخته است!

پس اگر ادّعای کاشانی در این باره درست باشد بهترین توجیه در خصوص نیّت غازان و ارزش منظومه همین نظر و توجیه بلوشه است. یعنی ادّعای شمس‌الدین کاشانی در این خصوص که جامع‌التواریخ فقط عنوان مسوّده‌ای را برای تاریخ منظوم او داشته است (اگرچه این ادّعا

خیلی صریح نیست) بکلّی ناصحیح است و اصالت و اهمیّت جامع‌التواریخ در نظر سلطان امری محرز و موضوعی مسلّم می‌باشد و موضوع به‌نظم کشیدن شاهنامهٔ منظوم مغول فقط پس از تألیف جامع‌التواریخ مطرح شده و سلطان خواسته است ملخّصی از آن کتاب عظیم نیز به نظم آید تا شاید گروهی که حوصلهٔ مطالعهٔ آن کار علمی و عظیم را ندارند آن ملخّص منظوم را بخوانند امّا مسلّماً نه نیّت غازان و نه هیچ دلیل و علّت دیگر ارزشی به این منظومهٔ کم‌ارزش نمی‌بخشد زیرا غازان خان موقع مأمور کردن شمس‌الدین کاشانی به این کار حتماً نمی‌دانسته است که شمس‌الدین کاشانی چه خواهد کرد و چه خواهد گفت و آیا مرواریدی در صدف شعر خواهد پرورید یا خرمُهره‌ای به بازار خواهد آورد.

درخصوص اینکه منظومهٔ شمس‌الدین کاشانی مانند تاریخ رشیدی پس از مرگ غازان خان پایان یافته است این سؤال پیش می‌آیدکه آیا قبل از اتمام تألیف جامع‌التواریخ سلطان فرمان داده است شمس‌الدین کاشانی به نظم خلاصهٔ آن بپردازد یا پس از آن؟ اشکال در اینجاست که جامع‌التواریخ تا آخر زندگی غازان تمام نشد و رشید نتوانست آن را به حضور غازان تقدیم کند پس نسخهٔ کامل آن در دورهٔ غازان در دسترس نبوده است تا شمس‌الدین آن را زمینه و اساس کار خود قرار دهد مگر اینکه بگوئیم شمس‌الدین کاشانی از مسوّدات آن استفاده کرده که البتّه بعید می‌نماید و در هرحال مشکل است این نکته را باور کرد که سلطان محمود غازان قبل از اینکه کتاب به او تقدیم شود دستور نظم

آن را داده باشد. فقط می‌توانیم تصوّر بکنیم که چنانکه رشیدالدین اشاره کرده در ضمن تألیف جامع‌التواریخ غازان خان مستقیماً در جریان موضوع بوده و حتّی شاید فصل فصل برای او خوانده می‌شد (به‌ظنّ قریب به‌یقین بل قطعاً همین‌طور بوده است) و در جریان تألیف کتاب، نزدیک به خاتمهٔ کار یا وقتی که پایان می‌یابد (البتّه پایان یافتن تألیف جامع‌التواریخ غیر از تقدیم رسمی آن است که مرگ غازان خان مجال تحقّق آن را نداد) به‌فکر منظوم ساختن آن می‌افتد.

در هر حال موضوع خالی از ابهام نیست و بخصوص اگر چنین مأموریتی از طرف شخص سلطان محمود غازان به شمس‌الدین کاشانی داده شده باشد، با توجّه به اهمیّت آن (تمام مطالب مربوط به جامع‌التواریخ از لحاظ علاقهٔ غازان به موضوع و مباشرت مستقیم رشیدالدین وزیر در آن دوره اهمیّت فراوان داشته است) معلوم نیست چرا و چگونه در هیچ منبع دیگر اشاره به صدور چنین فرمانی نشده است؟

***

این کتاب از پشت ورق ۱ با این ابیات «فی توحید باری عزّ اسمه» آغاز می‌شود:

هزار آفرین آفریننده را	جهاندار دانای بیننده را
خدایی که در صورت آب و خاک	پدید آورد معنی جان پاک...
ندارد خبر زافریننده کس	دلا زافریده سخن گو و بس
که چون عالم از کاف و نون آفرید	دو گیتی ز دو حرف چون آفرید

تن چرخ را داد از اختر روان — که باشدچو حیوان‌دوان‌وروان...

پس از «... نعت مصطفی علیه‌السلام ...» فصلی «در موعظت از کلمات شیخ‌الاسلام عبدالله انصاری رحمه‌الله» و آنگاه «... نعت پادشاه اسلام غازان رحمة‌الله علیه» و سپس «نعت پادشاه اسلام سلطان اعظم محمّد نوّر الله قبره» آمده است:

کنون ای جوان‌بخت بسیارهوش — بدین پیر بیدار دل دار گوش
که بی‌شك ز داننده گویندگان — بیابند مقصود جویندگان....
نگر تا چه گفتست پیر هری — که بودست در علم دین ماهری
که نزدیك اهل خرد یار نیك — ببسیار به باشد از کار نیك...
پس از یار نیکو سخن گوش کن — همه کار نیکو فراموش کن...
هر آن پادشا کو بود پارسا — بدیگر سرا هم بود پادشا
چو سلطان دنیی و عقبی غزان — تن صورت و جان معنی غزان
غزان خان اعظم که خورشید و ماه — ندیدست هرگز چنو پادشاه
چنان دادگر زیر چرخ کبود — ز شاهان نه‌هست و نه‌باشدنه‌بود...
برادرش شه‌زاده خربنده است — که سلطان گردون و را بنده است
کسی را کزین سان برادر بود — سر تاجش از چرخ برتر بود
برادر چو سلطان محمّد کراست — مگر شاه محمود را کش سزاست
اساسی که محمود از احسان نهاد — محمّد همان در خراسان نهاد
چوخورشیدوماهنداین‌هردوشاه — که دارادشان لطف یزدان‌نگاه...
غزان‌رابودخوردوخواب‌ونشست — همه با حکیمان یزدان پرست

fol. 1b – 4a

«در سبب وضع این کتاب» چنین گوید:

شنیدم که یك روز با موبدان — همی گفت کای نامور بخردان
دل من بدان خیر خشنود نیست — که گردد ز دوز ولك[1] زود نیست
که دل بستگی را نشاید همی — وجودی که دیری نپاید همی
به از نام نیکو پس افکند نیست — کسی کان نجوید خردمند نیست
که عمر دوم نام نیکو بود — ز دانش دل و جان بنیرو بود
بیندوزم این هر دو را تا بدان — بمانم چو جان و خرد جاودان
که کیخسرو و خضر پاینده ذات — ازین چشمه خوردند آب حیات
همی خواهم اکنون سخن پروری — که سازد بفرمان من دفتری
سراسر پر از حکمت و رمز و پند — که باشد همه خلق را سودمند
زر (؟) و سرگذشت نیاکان ما — خجسته بزرگان و پاکان ما
بنظم آورد تا ز شعر روان — درآید بتنهای ایشان روان
نیاکان ما زنده گردند و ما — بمانیم زنده چنین دایما
چو این گفته شد زان سخنهای نغز — سر موبدانرا بیفزود مغز
بسی آفرین خاست از چپّ و راست — بران فرّ و فرهنگ و گفتار راست
مهین حکیمان آن بارگاه — زبان کرد گستاخ برشکر شاه

«ستایش وزیر نیکو سیرت خواجه رشیدالدین پادشاه را»

که ای پادشاه فرشته نهاد — شهی چون تو گردون ندارد بیاد
چو فردوسی آهنگ شهنامه کرد — درو یاد شاهان خود کامه کرد

۱ـ کذا در نسخهٔ پاریس. ظاهراً: دور فلك.

نبود آگه از دانش و داد تو | وگرنه نکردی بجز یاد تو
وگر شاه محمود زنده شدی | بر تخت بخت تو بنده شدی
که هم پادشاهی و هم موبدی | پنا[1] جهان سایهٔ ایزدی
ازین به سخنها نگفتست کس | بقا را همین است تدبیر و بس
رسد شاه گیتی بدین کام و نام | گرین نامه گردد بنامش تمام
چنان‌دان توای شاه دانش‌پژوه | که محمود سلطان بجاه و شکوه
ز شاهان دیگر فزونتر نبود | بشهنامه او را بزرگی فزود
ورا آن همه‌گنج ولشکر نماند | جز از نام نیکش بدفتر نماند
بدین نیك نامی تو اولیتری | که‌داری‌چو‌محمود‌صد‌لشکری
گرین‌رای داری توشاها نخست | حکیمی‌سخن‌دان‌ببایدت‌جست
که داند ثنای جهاندار گفت | تواند گهرهای شهوار سفت
که‌گر باشداین نامه‌را نظم‌سست | سخنهای بیهودهٔ نادرست
کسی هرگز آنرا ندارد بکار | اگر خود سراسر بود زرنگار
سخنهای پرورده باید همی | که تا دل بدانها گراید همی
یکی‌مرد شیرین‌سخن‌را بجوی | که از خامه‌آب اندر آرد بجوی
که تا شاه را عمر ثانی دهد | در الفاظ جان معانی نهد
چو بشنید گفتار موبد غزان | پسندید و خندید و شد شادمان
چنین‌گفت کین‌سر چو دانسته‌شد | درین کار جان و دلم بسته شد
بخوانید پیران داننده را | جوانان بیدار خواننده را

۱ــ کذا در نسخهٔ پاریس . ظاهراً : پناه .

که تا داستان شهان سربسر نویسند بر دفتری در بزر
پس آنگاه ناماوری در سخن بنظم آورد قصهای کهن
بزرگ و سخن‌ران وچکسان‌لقب بپیش جهاندار بگشاد لب
که تاریخ شاهان مرا از برست ولی نظم کار کسی دیگرست
به خواجه رشید آنگهی گفت شاه که ای دانشی موبد نیکخواه
زمنثور تاریخ ترکان نخست همه بشنواز راست گویان درست
بنثر آن سخنها چو گرد آوری درآرند از آن پس بنظم دری
همه بستد و کرد فکر اندران بپیوست با گفتهٔ دیگران
زبیدار و داننده ترکان پیر زتاریخ دان مردم یادگیر
بپرسید یکسر سخنها باصل زهرجا بدست آمدش فصل فصل
بنزدیك هرمیر و هر مهتری ز ترکان درین باب بد دفتری
ازیشان همه بستد و نقل کرد ورا رهنمایی درین عقل کرد
نویسندهٔ ترکی و پارسی همانا که بودند دوبار سی
که از بهر این کار بنشاندشان بسر بر زر وگوهر افشاندشان

« جمع فرمودن سلطان الوزرا خواجه رشیدالدین این کتاب را نثیر (بنثر) و نقل کردن از تازی بپارسی »

دوسه سال بود اندرین جست وجوی نمی کرد با کس جز این گفت و گوی
نمود این همه کوشش و اجتهاد که تا کرد هر دفتری را سواد
از ایام نوح نبی تا کنون بیاورد کردار گردون دون
روشهاء هرکس درو یاد کرد دل وجان خوانندگان شاد کرد

زتاریخ ترك ومغول پیش از این — نبودی کتابی بایران زمین
کنون هست از اقبال شاه و وزیر — بدست اینچنین دفتری دلپذیر
که هرگز کتابی چنان کس نساخت — کز ان می توان نسل هر کس شناخت
چو شد نثر تاریخ ترکان تمام — غزان خواست کز نظم یابد نظام
همی کرد هر بخرد اندیشهٔ — که جایی بیابد سخن پیشهٔ
که این شعر گفتن بود کار اوی — روان شاد گردد زگفتار اوی
بزرگان چو زین معنی آگه شدند — به پیش سریر شهنشه شدند
بسی نیکویی زین نکوخواهِ شاه — بگفتند هر یك بدرگاه شاه
کز اقبال تو شاعری نامدار — پدید آمدست اندرین روزگار
که او جان فردوسی و انوری — همی پرورد در سخن پروری
دعاگوی شه شمس کاشانیست — که خود پیشهٔ او سخن رانیست
بگوید اگر شاه فرمان دهد — چو عیسی تن مرده را جان دهد
بنظم آورد قصهٔ رفتگان — زخواب اندر آرد سر خفتگان

(تم لطف کتاب)

(fol. 4[a] _ f. 6[a])

در بارهٔ « اشارت فرمودن پادشاه عادل غزان خان خلد ملکه مولا (ظ : مولانا) شمس الدین کاشی را تا این کتاب را بنظم آورد » :

زشاهم بدین کار اشارت رسید — که گویی ز بختم بشارت رسید
متاع شهانست در بار من — ازان شد غزان خان خریدار من
درین نامه کان گهر می کنم — شب و روز نظم گهر می کنم

نبیتی کزین گوهر شاهوار مرصع کنم افسر شهریار
صفتهای تاریخ بشنو کنون که تا گرددت میل خواندن فزون

(fol. 6[a])

آنگاه بحثی «در فضیلت علم تاریخ» رفته که با این ابیات ختم می‌شود:

... پس ازعلم تاریخ دوری مجوی که هست این همه سودمندی دروی
بویژه که باشد بشعری چنین که شاید که خوانند سحر مبین
کنون داستانهای نوگوش کن حکایات کهنه فراموش کن

در آغاز داستان نیز که بلافاصله باعنوان «آغاز داستان» شروع می‌شود از **خواجه رشیدالدین** و **پولاد جکسان** یاد شده چنین:

چو**پولاد جکسان** و **خواجه رشید** نشستند با هم چو پیر و مرید
روایت همی کرد فرخنده میر وزو می نیوشید دانا وزیر
زترکان چنین کرد پولاد یاد که دارند ایشان زیافث نژاد
که از سام و از حام مهتر بُد او مهین پور نوح پیمبر بُد او
چو مر نوح را شد جهان سر بسر ببخشید یکسر برین سه پسر
همه ملك توران بیافث رسید بایران زمین سام نوح آرمید
بهندوستان حام رغبت نمود که نوح این چنین بخش فرموده بود ...

(fol. 7[b])

این نکته مسلّم است که شمس کاشانی به فرمان سلطان محمود غازان منظومهٔ تاریخ مغول را شروع کرده است و به همین علّت چنانکه

دیدیم در آغاز منظومه از او به صراحت چون شخص زنده یاد می‌کند :

غزان‌خان اعظم که خورشید وماه ندیدست هرگز چنو پادشاه ...الخ

امّا خاتمهٔ کتاب قطعاً پس از غازان و در دورهٔ سلطنت اولجایتو بوده است چنانکه در ورق ۲۵۱ می‌بینیم :

وفا بین که بعد از وفات غزان چه خوش می‌سرایم صفات غزان

همچنین از ورق ۲۸۱ (روی ورق) به بعد « تخلّص به نام مبارک سلطان خلّد الله ملکه و حسرت خوردن بر وفات برادر » آمده است :

شهنشاه الجایتو آن شه نژاد که از شاهی او غزانست شاد

وفا بین که بعد از وفات غزان چه خوش می‌سرایم صفات غزان ...

غزان درجوانی چو گل شد بباد دریغ آن جهاندار بادین وداد...

برسم وصیت چنین گفت شاه که چون من بجامانم این تاج وگاه

برادر بود جانشینم که هست بهر کار دانا و یزدان پرست

جهاندار شه زادهٔ شاد کام که فرخنده چهرست خربنده نام

جای جای در فواتح وخواتم ومقاطع حکایات ذکری از « غازان‌خان طاب ثراه » و « پادشاه اسلام الجایتو سلطان محمد خلّدالله ملکه » رفته ولی معلوم است که در موقع سرودن منظومه بخصوص قسمتهای راجع به غازان آن سلطان زنده بوده و بعداً در هنگام استنساخ یاپاکنویس کردن تاریخ که غازان وفات یافته بود عناوین را تغییر داده‌اند و شاید اشعارراجع به سلطان اولجایتو بعدها به منظومه افزوده شده چنانکه رشیدالدین نیز در مورد جامع‌التواریخ به همین شیوه رفتار کرده است یعنی به امر غازان و در زمان حیات او تاریخ مغول را شروع کرد و پس از مرگ غازان آن

را به سلطان اولجایتو تقدیم داشت ولی آن کتاب یعنی تاریخ مغول همچنان به نام غازان موشّح ماند.

شمس‌الدین کاشانی در تمجید و تبجیل وستایش خواجه رشیدالدین نکته‌ای فرو نگذاشته و از هیچ فرصتی برای بزرگداشت آن وزیر چشم نپوشیده است. در اواخر کتاب بخصوص ورق ۲۶۹ (روی ورق) خود را بندهٔ درگاه خواجه رشید خوانده و علاوه بر آن از اینجا تا ورق ۲۷۳ (روی ورق) که «مقدّمهٔ داستان پادشاهی سلطان اسلام ظل‌الله فی‌الارض الجایتو سلطان خلّدالله ملکه» آغاز می‌شود حکایاتی دربارهٔ فضیلت و حکمت و دانش آن وزیر دانشمند آورده که خالی از هرگونه شائبهٔ اجبار و اکراه و مملوّ از اخلاص و سرشار از روحی موافق و ارادتی صادق است. با توجّه به این نکات معلوم نیست این نظر بلوشه که شمس‌الدین کاشانی از طرف سلطان مأمور نظم شاهنامهٔ مغول بود در صورتی که رشیدالدین حمدالله مستوفی را به این کار گماشته بود و طبعاً دل موافقی با شمس‌الدین نداشت و از مستوفی حمایت می‌کرد تا چه حدّ می‌تواند صحیح باشد. در هرحال اشکالی ندارد که شمس‌الدین در عین حالِ قبول مأموریت از طرف سلطان و مأمور شدن شخص دیگر (حمدالله مستوفی) از طرف رشیدالدین به همین کار، از بندگان و آستانبوسان وزیر بزرگ رشیدالدین باشد. شمس‌الدین ضمن ستایش خدا و نعت حضرت رسول در مدح رشید چنین گوید:

بدنیامرا داشت (خدا) بس نازنین　　ندانم که چون داردم بعد ازین

بلطفست با شمس او را نظر — چنان چون بود شمس را با قمر
ازآن ره نمودش به خواجه‌رشید — که دیدار او اهل دلراست عید
منم ساکن خاك درگاه او — مرید دل و جان آگاه او
از ابناء آدم چو او کس نبود — از آنم بدرگاه او ره نمود
گذشتست از عقل کل ذات او — که داند صفات کمالات او
ز رایش خجل آصف برخیا — بعلم و خرد وارث انبیا
دلش واقف علم دین پروری — لبش کاشف سرّ پیغمبری

مخصوصاً این ابیات شمس‌الدین کاشانی در خصوص مصاحبت و روابط صمیمانه که با خواجه رشیدالدین داشته بسیار جالب است:

رهی سالها بود همچون مرید — هم‌آواز و همراز خواجه رشید
همه راستی دید گفتار اوی — همه نیکویی یافت کردار اوی
زبانش کلید در مشکلات — بیانش چراغ ره معضلات
همان سر که برخلق پوشیده است — بچشم خرد راه او دیده است
هر آنکس که کردی سؤالی ازو — و یا خواستی کشف حالی ازو
جوابی که بروی نبودی مزید — بگفتی هم آنگاه خواجه رشید
همه مشکلی را رسیدی بغور — بتأیید یزدانی از راه فور
یقین شد مرا کوست صاحب قران — دلش منظر ایزد غیب دان
همی خواستم تا ازین نامدار — بماند یکی داستان یادگار
سخنهاء او در همه بابها — که هستند همچون گهر با بَها
گرفتم بیاد و نوشتم تمام — بنظم اندر آوردم از بهر نام

که تا بهره یابند خوانندگان — وزو شاد گردند دانندگان
دریغ آمدم کانهمه بکر فکر — بمانند محجوب از چشم ذکر
(fol. 269ᵃ⁻ᵇ)

آنگاه از نکات و شواهد فضل و دانش رشیدالدین و مجاوبات او با دانشمندن و سلطان غازان حکایاتی آورده که نخستین آنها در بارهٔ «علّت اُمّی بودن حضرت رسول ص» است که بیتی چند از آن نقل می‌شود[1]:

کنون من زگفتار خواجه رشید — بگویم ترا داستانی مفید
یکی روز آن خواجهٔ نامور — سؤالی همی کرد زاهل هنر
که بامن بگوئید تا خود چرا — شد امّی لقب صاحب وحی را
بزرگی که دانای آن قوم بود — بپاسخ میان بست ولب بر گشود
کزان بود امّی لقب مصطفا — که باخط و خواندن نبود آشنا
درآن حکمتی بود تا منکری — نیاید برون با چنان سروری
که گر داشتی علم خطّ و قلم — بتزویر و حیلت شدی متهم
فتادی گمان کان معانی بکر — بقرآن خودآورده بیرون بفکر...
چو گفتند معنی امّی چنین — بابروی خواجه در افتاد چین
بسخره چنین گفت باآن گروه — که ای تیزفهمان دانش پژوه
اگر چه هنر پرور و عاقلید — زمعنی امّی همه غافلید
کسی کو چنین شرح امّی دهد — همه دین خود را بذمّی دهد

۱ـ کاترمر نیز در ضمن شرح حال رشیدالدین اشاراتی به قسمتی از مجموعهٔ رشیدیه دربارهٔ مکتوب یا رسالهٔ رشید در خصوص اُمّی بودن حضرت رسول کرده است.

دوعیب اندرین گفت وگو داخلست | که گویندهٔ آن از آن غافلست
چو گفتی که او علم خواندن نجست | ببی علمیش یاد کردی نخست
دوم آنك منکر بدین ماجرا | خود اقرار ندهد بگویم چرا
بگوید که پنهان همی داشت خط | که تا خلق را افکند در غلط
خدا را بحیلت رسالت کند | بدو گفتهٔ خود حوالت کند ...
چرا معنئی گفت باید همی | کزان ظلمت وکفر زاید همی
من این معنی اکنون بیاموزمت | چراغ تفکر برافروزمت
چنان دان که علمست خود بردو قسم | که آنرا عطایی وکسبیست اسم
مران دانشی کان خدایی بود | ورا نام علم عطایی بود
لدنّیش خوانند هم کاملان | بود خاص این علم صاحب دلان
کسی را که این علم همره بود | دل او از اسرار آگه بود
لَدُنّی بود علم پیغمبران | که تحصیل را نیست مدخل در آن
دوم علم کسبی بود دانشی | که حاصل کند مردم از کوششی

بلافاصله بعد از این بیت (دوم علم کسبی بود ... الخ، آخرین بیت fol. 270b) ابیاتی آمده که دنبالهٔ این مسأله و موضوع نیست و مربوط به خرابی ایران قبل از غازان و رسیدن رحمت حق و بر تخت نشستن سلطان غزان و گردش موافق روزگار و سعادت مردم در زیر سایهٔ فرخندهٔ او می باشد.

در ورق۲۷۹ (پشت و روی ورق) تحت عنوان «تعلیم دادن خواجه ناظم کتاب را» که پس از ذکر فضل و دانش و هوش خداداد غازان آمده

است شمس‌الدین کاشانی تقریباً تصریح می‌کند که به اشارت **خواجه** برای تخلید نام **پادشاه** گفتار و کردار او را به نظم درآورده و مأموریت او از طرف خواجه بوده است . درست است که این پادشاه که ذکر سخنانش می‌رود و **دانا وزیر** شمس‌الدین کاشانی را به نظم آنها تشویق می‌کند به شهادت آخرین بیت ، سلطان محمّد (اولجایتو) می‌باشد نه سلطان محمود غازان ولی در هر حال دانا وزیر کسی جز خواجه رشیدالدین نمی‌تواند باشد :

حکیم جهاندیده چون بنگرید — بشاه اندران سیرت و سان بدید
که نبود دمی خالی از ذکر و فکر — همه روز گوید سخنهای بکر
گهی همنشین حکیمان بود — گهی هم حدیث ندیمان بود ...
همی خواست کز دانش و داد اوی — همیشه بگیتی بود یاد اوی
بماند سخنهای او در جهان — کنند آفرینش مهان و کهان
مرا زین سبب گفت دانا وزیر — که گفتار شه یك بیك یاد گیر
سخنهای خوب جهان شهریار — تو بشنو بنثر و بنظم اندر آر
زبحر دلش دُرّ گفتار خوش — بدست آر و در رشتهٔ شعر کش
گهرهای منثور منظوم کن — که نظمست بادام مرغ سخن
مبادا که در روزگار دراز — شوند این سخنها فراموش باز
کنون گفت خواهم سخنهای شاه — بران سان که دانا نمودست راه
که در کار دنیی و عقبی چه گفت — بهر وقت و هر جا سخن با که گفت...
کنون گوش معنی شنو بر گشا — بجان در نشان گفتهٔ پادشا
جهاندار سلطان محمّد که مهر — برو آفرین می‌کند از سپهر

نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت اینست که ارادت ورزی فوق‌العاده و اخلاص و ستایش شمس‌الدین کاشانی در حقّ وزیر رشیدالدین و اشارهٔ صریح به اینکه نظم کتاب یا لااقل بخشهایی از آن به تشویق و راهنمایی آن وزیر دانای بینا دل بوده است ظاهراً با نظر بلوشه در خصوص اینکه شمس‌الدین کاشانی علی رغم وزیر فرمان سلطان را دربارهٔ نظم تاریخ مغول امتثال کرد منافات دارد. در هر حال علاوه بر اینکه شواهد تأیید و ارشاد خواجه رشید در حق شمس‌الدین و منظومهٔ او در موارد مکرّر به چشم می‌خورد[1] از ورق ۲۹۰ (پشت ورق) برمی‌آید که شمس کاشانی از معروفان حضرت شاه و وزیر و شاعر مقرّب دربار سلطان بوده و اغلب افتخار حضور داشته است:

براطراف آن جوسق چون بهشت — رهی در ثنا شعرها می‌نوشت
نشسته شه نامور بر سریر — برش ایستاده امیر و وزیر
چنین گفت سلطان به خواجه رشید — که در شعر دارم سؤالی مفید
اگر شمس کاشی بگوید جواب — بیفزایدش پیش من جاه و آب
مرا خواند خواجه بنزدیك تخت — چنین گفت سلطان بیدار بخت
که بامن بگوگر سخن‌پروری — که چونست کاهل سخن یکسری
چو تشبیه را برگمارند چشم — بعینه چو نرگس شمارند چشم
بنزدیك من این سخن نیست راست — کسی جزع گوید که چون کهرباست

۱– چنانکه در «صفت قبّه که در شام بنیاد نهاده است» می‌گوید:

کنون من بارشاد خواجه رشید — یکی داستان گفت خواهم مفید

بداند هر آنکش جوی حس بود | که چشم بتان نه چو نرگس بود
که زردست این و سیاهست آن | چه ماند بمشك سیه زعفران

***

تاریخ منظوم مغول از داستان انشعاب قوم ترك از یافث پسر نوح شروع می‌شود و ضمناً مطالبی دربارهٔ فقه‌اللغهٔ (عامیانه) نام قبایل و اسامی ترك و مغول آمده است (ایغور = $\text{fol.}\,11^{a\text{-}b}$ ، قبچاق = $\text{fol.}\,11^{b}$ ، خلخ = $\text{fol.}\,12^{b}$ ، ... الخ).

اغوز نخستین پادشاه بزرگ اقوام ترك و مغول بود که مثل عیسی مسیح در گهواره تکلّم کرد و چون قراخان پدر اغوز به مادرش گفت:

ندانم که نامش چه باید نهاد | که درخورد جسم اسم شاید نهاد
یکی ساله طفل آمد اندر سخن | که باید نهادن اُغُز نام من
چو مردم شنیدند گفتار او | تعجّب نمودند از کار او
کزین سان شگفتی بگیتی که دید | که یکساله فرزند گفت و شنید
قراخان اغز کرد نام پسر | از ان کانچنان بود کام پسر ...
شهی چون اغوز کاین لقبها نهاد[1] | بزرگان پیشین ندارند یاد
پرستیدن ایزدش کار بود | بهر کارش ایزد نگهدار بود ...
در آن عهد اغوز بود صاحب‌قران | چنان چون درین عهد چنگیزخان ...

شمس‌الدین کاشانی موفّق شده است افسانه های کهن مغول را با حذف پاره‌ای از القاب و اسماء ثقیل، که در هرحال برای خوانندهٔ

۱ــ مقصود اسامی امکنه و قبایل و وجه تسمیهٔ آنهاست.

ایرانی منظومه متضمّن فایده‌ای نیستند ، به رشتهٔ نظم بکشد . بعضی قسمتهای منظومه از قدرت نسبی شاعری شمس‌الدین کاشانی حکایت می‌کند و نظم او به مراتب سخته‌تر و بلندتر از شعر هاتفی به‌نظر می‌آید.

« صفت قبیلهٔ مغول و پدران چنگیزخان » با این ابیات آغاز می‌شود :

حکیما ز ما راز پنهان مکن گر آگاهی از روزگار کهن
چه دانی تو احوال دیرینه را بگو سرگذشت پریرینه را
که بعداز اغوزخان بسالی هزار مغول را در آن ملك چون گشت کار
شنیدم که در روزگار قدیم در آن کشور افتاد جنگی عظیم...
یکی جنگ کردند ترك ومغول که نسل مغول شد بریده بکل...

مقدّمهٔ بسیاری از روایات و حکایات به ابیات رایق وگاهی محکم آراسته است چنانکه از fol. 17[a] به بعد « در صفت بهار و ذکر پدران چنگیزخان » چنین گوید :

چو عدل غزان ز اعتدال هوا بگل داد برگ و ببلبل نوا
یکی شد چومعشوق بارنگ و بوی یکی همچو عاشق همه گفت وگوی
گل ولاله مانند شمع و چراغ درفشان و تابان بهر باغ و راغ
همان گریه کز ابر برخاستست بخنده دهان گل آراستست
الا ای سخن پیشه مرد کهن از آب و هوا چند رانی سخن
زمعنی سخن گوی کاین نوبهار ندارد بر بخردان اعتبار
حکیمی که صاحب معانی بود نگوید سخن زانچه فانی بود ...

کنون مستمع باش کاین زند خوان سخن گفت خواهد ز چنگیز خان
که او چون جهانگیری آغاز کرد ز شاهان چگونه برآورد گرد

داستان آبستنی آلان قوا از نور که از عجایب افسانه های راجع به نسب چنگیز خان است و ظاهراً برای تأیید یا توجیه عظمت و اصالت و «کمر بسته بودن» خاندان چنگیز خان ساخته شده از روی ورق ۱۸ تا روی ورق ۱۹ را شامل است :

بحکم خـدا آنچنان دلبری شد آبستن از نور بی‌شوهری...
نگر تا نپنداری این را دروغ که مه یابد آبستنی از فروغ
حکایات مریم اگـر بشنوی به آلان‌قوا همچنان بگـروی
وی از باد شد حامله این ز نور یکی بد با یران یکی بد بتور...[۱]

از ورق ۷۴ (روی ورق) به بعد حکایت کوچلک‌خان که «زنش بود ترسا و او بت پرست * ازو دین اسلام را بُد شکست» و رسوم مسلمانی را پایمال و مسلمین را آزار کرد و در صدد تغییر آیین آنان با بحث و استدلال برآمد ، ذکر شده است .

از ورق ۷۵ (پشت ورق) داستان چنگیز و خوارزمشاه و بیرون

۱ــ در افسانه های تاریخی و روایات اساطیری مغول که ظاهراً قسمتهای مربوط به خاندان چنگیز پس از تشکیل امپراتوری چنگیزی ابداع و اختراع شده تمایل خاصی به تقلید از روایات راجع به عیسی مسیح و تشبّه به آن پیغمبر دیده می‌شود ، مثل در گهواره سخن گفتن اغوز نخستین پادشاه بزرگ اقوام ترك و مغول و آبستن شدن آلان‌قوا از نور بدون داشتن شوهر که یادآور آبستنی مریم عذراء است با اندك اختلاف .

شدن ملك از دست خوارزمشاهان با «تخلّص به نام مبارك پادشاه اسلام الجایتوسلطان خلّدالله ملکه و آمدن بازرگانان ایران پیش چنگیزخان» شروع می‌شود و رفتار جوانمردانهٔ چنگیز را با تجّار ایرانی و سپس طمع بستن حاکم اُترار در مال تجّار بلاد چنگیزخان وکشتن آنها به‌دستور صریح خوارزمشاه و تبعات آن عمل را مفصّلاً شرح می‌دهد :

بُد اندر بلاد عراق آن زمان[1] | که شد آگه از بار و بازارگان
سخنهای چنگیزخان[2] گوش کرد | ولی پند او را فراموش کرد
نکرد ایچ فکرت بکار اندرون | ز نابخردی داد فرمان بخون
کسی کو کند کارها بی‌شکیب | نهد کار او زود رو در نشیب
بفرمان سلطان امیر درشت | همه خلق آن کاروانرا بکشت
مسلمان که این بامسلمان کند | خرد نام او نا مسلمان کند...
بجوری که اکنون برایشان بکرد | زمین و زمانرا پریشان بکرد
نه‌خود قطرهٔ خون‌زخلقی بریخت | که خون جهانی‌وخلقی بریخت
بهر تار موی سر بی‌گناه | هزاران سر سروران شد تباه
بهر نیم‌جو نقره کان خود مباد | بسی‌خرمن زر که‌آن شد بباد...

آثار تأثّر شمس‌الدین کاشانی از سبك بلند فردوسی به وضوح جلوه‌گر است ، چنانکه در ضمن حکایت یکی از بازرگانان که از مرگ جسته خود را به چنگیزخان می‌رساند می‌گوید :

همی‌تاخت تاپیش چنگیزخان | بخون جگر رنگ کرده رخان

۱ــ مقصود خوارزمشاه است .

۲ــ منظور پیغامهای صلح و برادری است که چنگیزخان باتجّار فرستاده بود.

بگفت آنك سلطان محمد چه کرد   از آن بی‌گناهان بر آورد گرد
چو بشنید شاه جهان این خبر   درخت امیدش غم آورد بر
چنان آتش خشم او بر فروخت   که از تاب آن خشك و تر خواست سوخت
بر آمد از آن غصه از خورد و خواب   دل و دیده گشته پر از خون و آب
بنزدیکی او یکی کوه بود   شد آنجا که جانش پر اندوه بود
گشاد از میان (آن) خجسته کمر   نهاد آن کلاه همایون ز سر
بمالید فرّخ رخ خود بخاك   بنالید در پیش یزدان پاك
که ای آفرینندهٔ دادگر   برحمت در آن بی‌گناهان نگر
کسی کو شود کشته بر بی‌گناه   سزد گر تو باشی ورا کینه خواه...
از آن سوگواری خجسته سروش   رسانید او را ز یزدان بگوش
که هر حاجت از ما که میخواستی   روا شد که هستی تو بر راستی
ترا می‌فرستم بدین کار خاص   برو کت بدادم توان قصاص

بدین ترتیب چنگیزخان با مأموریت آسمانی آمادهٔ کینه‌کشی و جنگ با خوارزمشاه می‌شود.

این منظومه از لحاظ شرح مطالب تاریخی بخصوص تشریح بعضی جزئیّات و نکات راجع به حوادث حملهٔ مغول نیز خالی از فایده نیست که ناچار از شرح آن چشم می‌پوشیم.

دربارهٔ هیبت نام مغول و شیوع اخبار وحشتناك راجع به تندباد سهمگین و جلوگیری ناپذیر هجوم آن قوم خونریز و ترس و هراس فوق‌العادهٔ خوارزمشاه، در ضمن صفت بهادری تیمور ملك که ملك خجند

بود و کشته شدن سپاهیان او و به‌کار نیامدن دلاوریهایش در برابر قشون مغول می‌گوید :

سپاه تمور کشته شد سربسر ولیك او بمردی برون برد سر
همی‌تاخت تا پیش سلطان رسید بگفت از سپاه مغول آنچ دید
که آن لشکر بی کران همچو سیل بهر شهر و قلعه که کردند میل
اگر خود بجز آهنین دز نبود چنان بد که گویی که هرگز نبود
چنان دان که گر آن سپه همچنین بهر کشوری جنگ سازد بکین
نماند بگیتی دگر هیچ کس مغول ماند از آدمی‌زاد و بس
چو سلطان شنید این از آن پهلوان شد از بیم همچون تنی بی‌روان
ز غم بی دل و رای و تدبیر بود جوان بود بختش ولی پیر بود
(fol. 86b)

درجای دیگر شمس‌الدین کاشانی ترس و بیم خوارزمشاه را نیکو پرورانیده می‌گوید چون خوارزمشاه شنید که سپاهیان مغول به‌ایران می‌تازند و « نجویند پیکار با هیچکس طلبکار خوارزمشاهند و بس » از خراسان به‌عراق رفت و در آن جا :

خود از بهر دفع سپاه گران همی کرد کنکاج با مهتران
که جایی که داند بدریا و کوه که نبود بران دشت توران گروه
نشان داد هرکس در آن بقعها بدریا جزایر بکُه قلعها
نیفتاد خوارزم شه را پسند نه دریای ژرف و نه‌کوه بلند
ز قعر زمین تا بچرخ اثیر نبُد هیچ جا شاه را دلپذیر

همی گفت هرجا که این امن گاه
چه سنجد بنزدیك توران سپاه

چه گویند با من ز بالا و شیب
که ترکان جنگی بگاه نهیب

ستاره فرود آورند از فلك
بر آرند از قعر دریا سمك ...

چو مهتر بدین‌سان بود در هراس
توان کرد ازین کهترانرا قیاس
(fol. 93a)

از ورق ۱۰۰ داستان سلطان جلال‌الدین شروع می‌شود. دراین منظومه نیز اشاره شده است که سلطان جلال‌الدین چند بار از خلیفه کمك می‌خواهد ولی خلیفه نمی‌پذیرد و یك‌بار هم با لشکر خلیفه جنگ می‌کند :

بپیش خلیفه فرستاد کس
که ای اهل دین را تو فریاد رس

مرا یاوری کن بدفع مغل
که ویران شد ایران ازیشان بکل

خلیفه برنجید از آن عزم اوی
بسی لشکر انگیخت بر رزم اوی

پس از « گرفتن سلطان شهر تبریز را ... » :

سواران سلطان سلطان تبار
گرفتند تبریز را در حصار

بزودی گرفتند تبریز را
طرب خانه شهر دلاویز را ...

و داستان سه نوبت جنگ با گرجیان و تسخیر اخلاط ، حکایات خانان جانشین چنگیز تا منکوقاآن آمده و پس از آن داستان حرکت هولاکو به ایران و سپس جانشینان او تا زمان ناظم کتاب مذکور است.

مؤلف در ورق ۲۴۰ (پشت ورق) تحت عنوان « نوازش که ارغون ناظم کتاب را فرموده است » می‌گوید :

یکی بنده بود از هنرپروران — که لطف و کرم یافت زو بی کران
دعاچی آن شاه بودی رهی — بسی دید از احسان او فرّهی
ببخشید روزی مرا یك تُمَن — ولیکن ندادند یك جو بمن ...
برین دعوی آن آل تمغا گواست — که گفتار این نیکخواهست راست

***

از ورق ۲۴۸ (روی ورق) داستان مفصّل « به پادشاهی نشستن غزان خان » با ابیاتی در حقیقتِ شعر و ستایش خود شاعر شروع شده. مقدّمهٔ داستان :

زبانا چو داری بیانی نکو — دلم شاد کن داستانی بگو
چو برساز دانش زدی پیش رو — کنون با سر قصّهٔ خویش رو
که چون بود حال غزان از نخست — چو یکسر بگفتند با تو درست ...

دربارهٔ ولادت غازان اشعار رایقی در این منظومه آمده است :

شبی بلبلی تا سحر گه نخفت — بگوش گل اندر همی راز گفت
پژوهیدم از نالهٔ زار او — همین بود معنی گفتار او
که تازه نهالی که از بوم رست — بود در نهادش پدید از نخست
برومندی و کژّی و راستی — بلندی و افزونی و کاستی
بطفلی ازین پادشا همچنین — همی تافت آثار تخت و نگین ...

شمس‌الدین از سلطان اولجایتو بالقب « خربنده » یاد می‌کند چنانکه در ورق ۲۶۵ (روی ورق) راجع به « آمدن سلطان محمّد به دیدن برادر » گوید :

چو شه‌زاده خربنده آگاه شد — که تخت غزان افسر ماه شد ...

در اواخر منظومه افتادگیها و بی‌نظمی‌های متعدد دیده می‌شود چنانکه:

در fol. 267a ضمن داستان لشکرکشی غازان به شام و انصراف او از ادامهٔ تاخت و تاز و پرداختن به شکار و سپس دیدار خاتون وگفتگو با خاتون که سبك دلکش نظامی را به یاد می‌آورد یك مرتبه موضوع عوض می‌شود و بحث ادبی بین غازان و یك نفر که ظاهراً ناظم کتاب است آغاز می‌گردد که دنبالهٔ fol. 290b است.

همچنین ابیات fol. 273a دنبالهٔ 272b نیست و صفحاتی افتاده یا پس و پیش شده است که باید مرتّب شود.

از بین fol. 263 و 264 نیز ورقی یا اوراقی افتاده زیرا تا آخر صفحهٔ fol. 263b داستان جنگ با مصر و شام است ولی یك مرتبه از اوّل fol. 264a وصف صفات و سجایای غازان آغاز می‌شود در حالی که نه انجام مطلب اول و نه آغاز مطلب دوم اصلاً وجود ندارد. ولی نمی‌توان مطمئن بود که حتماً به علّت افتادن اوراقی این نقص‌ها پیش آمده زیرا گاهی در وسط یك صفحه نیز چنین سهوها و افتادگیهایی وجود دارد که از تسامح ناسخ و یا از خرابی نسخه‌ای که کاتب از آن استفاده کرده و نسخهٔ حاضر را نوشته است حکایت می‌کند.

دنبالهٔ داستان «سؤال کردن خواجه رشیدالدین» دربارهٔ سرّ اُمّی لقب شدن حضرت رسول که از اوّل fol. 270a شروع و در پایان fol. 270b

قطع شده است ، از اول fol. 296[a] آمده .

از fol. 271[a] که ظاهراً آغازش افتاده است پس از ذکر مقدمه‌ای دربارهٔ عدل و داد و دانش و خرد غزان از مباحثات عمیق او با دانشمندان و نکته سنجیهای او سخن رفته که متأسفانه آخرش نیز افتاده و به مطلب غیر مربوط دیگری پیوسته است .

بین fol. 278[b] و fol. 279[a] نیز ظاهراً ورقی افتاده زیرا مطلب مربوط نیست و همچنین بین f. 280[b] و f. 281[a] نیز به علت تغییر مطلب احتمال افتادگی می‌رود . از اول fol. 284[a] مطالبی راجع به رزم بین دو سپاه آمده که دنبالهٔ بیت آخر fol. 283[b] نیست یعنی پس از fol. 283[b] جای fol. 281 است .

همچنین در پایان fol. 290[b] یک مرتبه رشتهٔ مطلب گسیخته می‌شود و دنباله‌اش مربوط به مطلب دیگر است و چنانکه گفتیم دنبالهٔ 290[b] را از بیت ما قبل آخر fol. 267[a] می‌توان پیدا کرد .

***

از ورق ۲۸۲ (پشت ورق) به بعد « صفت قبّهٔ که (غازان خان) در شام بنیاد نهاده است » آمده . مقصود از این قبّه قبّهٔ شام تبریز است که غازان بنا کرده و شمس الدین کاشانی تصریح می کند که به ارشاد خواجه رشید این داستان را حکایت می کند :

کنون من بارشاد خواجه رشید	یکی داستان گفت خواهم مفید
غزان خان خداوند عدل و کرم	که برداشت آئین بخل و ستم
یکی قبّه در شام تبریز کرد	کز ان سان نه کسری نه پرویز کرد...

چنان گنبدی در جهان کس نساخت — که از گنبد چرخ نتوان شناخت...
بگنبد درون خانهٔ ساختند — بسان بهشتش بپرداختند
بهر گوشه شمعی برافروختند — شب و روز عنبر همی سوختند
قنادیل زرین در آویخته — درو لعل و گوهر فرو ریخته...
درو فرش از ابریشم انداخته — ز زربفت پرده بپرداخته...

در این ابیات ناظم کتاب رشیدالدین و سعدالدین را با هم مدح گفته است:

دلا گر توخواهی که باشی وزیر — که از کار گیتی نداری گزیر
چو خواجه رشید نکوکار باش — پسندیده کردار و گفتار باش
و یا چون وزیر جهان سعد دین — که چون دین و ملکند باهم قرین...
(fol. 294b)

پایان

فهرست اعلام

۱ـ فهرست نامهای کسان

ب

ش

ص

ط

ظ

ع

ك

ن

۲ - فهرست سلسله‌ها و طایفه‌ها

۳- فهرست جایها

ب

د

ر

س

ش

ص

ط

ع

ن

و

هـ

ی

٤ - فهرست کتابها، رساله‌ها و مجله‌ها

ب

پ

ت

چ

ح

خ

فهرست کتب به‌السنهٔ اروپایی

☆ برای منابع خارجی که عناوین آنها در کتاب به فارسی ذکر شده به فهرست فارسی رجوع فرمایند.

☆ در این فهرست به نسخ خطی اشاره نشده است.

11– *Histoire des Sultans Mamlouks de l'Egypte, écrite en arabe par Taki - Eddin - Ahmed - Makrizi. Traduite en francais, et accompagnée de notes Philologiques, historiques, géographiques. Par M. QUATREMÈRE. PARIS, 1837 et 1840, 2 vol. in - 4°.* 453

12– *Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed - Din. Par E. Blochet, 1910.* 413 - 474

13– *Manuscrits de la Bibliothèque impériale pubique de St. Pétersbourg (Rosen, Les manuscrits persans de l'Institut des langues orientales).* 482 - 483 - 491

14– *Manuscrits du Musée Asiatique de St. Pétersbourg.* 482

15– *Mélanges d'Histoire et de Philologie Orientale.* 409-411

16– *Mém. Acad. Inscr.* 103

17– *Moufazzal ibn Abil – Fazaïl. Histoire des Sultans Mamlouks. Texte arabe publié et traduit en francais par E. BLOCHET.* 454

18– *Notices et Extraits.* 386

19– *Patrologia Orientalis.* 53

20– *Recueil des historiens orientaux des croisades.* 387-453

21– *Relation des Musulmans avec les Chinois, par Schefer, dans le Recueil de Mémoires Publiés à l'occasion du Centenaire de l' École des Langues Orientales Vivantes, 1896.* 471 - 473

22– *Revue de l'histoire des religions.* 471

تصحیح متن

☆ صورت صحیح اغلاط با حروف سیاه مشخص شده است

صفحه وسطر	صورت صحیح
ص ۷ – س ۱۲	همین **کوششها** بود
ص ۸ – س ۱	**اولجایتو**
ص ۹ – س ۱۶	**تاریخ** ایران
ص۱۵-س۱۱و۱۲	**اولجایتو**
ص۱۶-س۱۳و۱۵	**اولجایتو**
ص ۲۳ – س ۹	**تاریخ**
ص۶۹ – س ۱۶	الملک **الناصر**
ص ۷۳ – س ۹	قاضی **منهاج** سراج
ص۱۰۴ – س ۱۷	**تاریخ** مغول
ص۱۱۶ – س ۱۶	مسلّم **می‌دانستند**
ص ۱۳۰ – س۱۱	مقاصد **سیاسی**
ص ۱۳۶ – س ۱۲	در سال **۶۹۶**
ص ۱۳۶ – س ۱۷	**آور** که محل خوفست
ص ۱۵۷ – س ۱	**سلجوقی**
ص ۱۸۸ – س۱۶	توسعهٔ **خانقاه‌ها**
ص۱۹۵ – س۱۱	**در** راه تحکیم
ص۲۱۸ – س۱۳	**چهل** حکایت
ص۲۱۸–س۱۴	**بخصوص**
ص۲۳۰–س۱۱	**مزایای** تشبیع
ص۲۵۲–س۱۲	و **گرویدن** او
ص۲۵۲–س۱۳	بیش **از** پیش
ص۳۳۲–س۱۱	صفحهٔ **۲۱۱** صفوة الصفا
ص۴۰۶– س۱	محمّد **قزوینی**
ص۴۲۰– س۹	**نظریات** او
ص۴۲۰–س۲۲	**کتابخانهٔ** ملی پاریس
ص۴۴۲–س۱۱	تصنیف **رشیدالدین**
ص۴۷۱– س۵	کتاب **تاریخ**
ص۴۹۲–س۱۰	این **متمّم** را
ص۵۳۵– س۲	**خطابهای**
ص۵۳۵– س۳	**صداقت**
ص۵۳۵–س۱۷	**مقدمهٔ** بلوشه
ص۵۵۲– س۱	تحقیق در **این** باره
ص۵۷۸– س۱	خیلی **(ظ : خیل)**
ص۵۹۱–س۱۶	**محمد** خربنده

تصحیح فهرست

ص ۶۲۹ ، ستون ۱ ، س ۱۷ : آراگن (اسم ولایت است نه اسم شخص . رك : ص ۶۶۰ ، ستون ۱ ، س ۱۰) .

ص ۶۲۹ ، ستون ۲ ، س ۱۶ ، ذیل ابن‌اثیر (افزوده بشود : ۵۲۷) .

ص ۶۳۰ ، ستون ۱ ، س ۵ : ذیل ابن‌بطوطه (افزوده بشود : ۴۰۴) .

ص ۶۳۰ ، ستون ۱ (بعد از ابن سعد کاتب افزوده بشود : ابن شـاکر ، رك : محمد بن شاکر بن احمد الکتبی) .

ص ۶۳۰ ، ستون ۱ (بعد از ابن فرات افزوده بشود : ابن فندق ۴۴۸) .

ص ۶۳۰ ، ستون ۲ ، س ۱۱ ، ذیل ابوالفدا (افزوده بشود : ۲۹) .

ص ۶۳۱ ، ستون ۱ ، ذیل ابومسلم (افزوده بشود : ابومسلم مروزی ۳۰۱) .

ص ۶۳۱ ، ستون ۲ ، ذیل احمد تبریزی (افزوده بشود : ۵۵۷ و ۵۶۲) .

ص ۶۳۳ ، ستون ۱ (بعد از امیر بیبرس افزوده بشود : امیر تلمسان ۳۳۱) .

ص ۶۳۴ ، ستون ۲ ، ذیل بارون دوسلان (حذف بشود : ۴۰۹) .

ص ۶۳۶ ، ستون ۱ (بعد از پیر سلطان افزوده بشود : پیرهری ۶۰۲) .

ص ۶۳۶ ، ستون ۲ ، س ۲۴ (توقات اسم مکان است ، رك : ص۶۶۳ ، ستون ۲ ، س ۱۶) .

ص ۶۳۸ ، ستون ۲ ، ذیل حشری (افزوده بشود : ۳۴۲) .

ص ۶۳۸ ، ستون ۲ (قبل از حمدالله مستوفی افزوده بشود : حکمت «علی‌اصغر» ۹-۱۰۴) .

ص ۶۴۱ ، ستون ۱ ، ذیل ریو « شارل » (افزوده بشود : ۳۸۴ و ۳۸۵) .

ص ۶۴۱ ، ستون ۱ ، ذیل سام میرزا (حذف بشود : ۶۰۷) .

ص ۶۴۱ ، ستون ۱ (بعد از سام میرزا افزوده بشود : سام « پسر نوح » ۶۰۷).

ص ۶۴۱ ، ستون ۲ ، ذیل سرپرسی سایکس (افزوده بشود : ۱۱۶) .

ص ۶۴۳ ، ستون ۱ ، ذیل شمس‌الدین کاشانی (افزوده بشود : ۱۹) .
ص ۶۴۶ ، ستون ۱ (حذف بشود : حکمت « علی‌اصغر » ...) .
ص ۶۴۷ ، ستون ۱ ، س ۱۸ ، ذیل فخرالدین‌محمد الکتبی (افزوده بشود : رك ، محمد بن شاکربن احمد الکتبی) .
ص ۶۴۷ ، ستون ۲ (بعد از فرید الدین عطار افزوده بشود : فصیحی خوافی ۲۰۹) .
ص ۶۴۸ ، ستون ۲ ، ذیل قوبلای قاآن (افزوده بشود : ۴۴۰) .
ص ۶۵۰ ، ستون ۱ ، ذیل محمد بن شاکر بن احمد الکتبی (افزوده بشود : ۴۰۰).
ص ۶۵۱ ، ستون ۱ ، ذیل مسعودی (افزوده بشود : ۴۸۱) .
ص ۶۵۳ ، ستون ۲ ، ذیل هولاگوخان (افزوده بشود : ۱۱) .
ص ۶۵۵ ، ستون ۲ ، ذیل اسماعیلیه (افزوده بشود : ۱۵۷) .
ص ۶۵۷ ، ستون ۱ ، ذیل دیلمیان (افزوده بشود : ۷۲) .
ص ۶۵۹ ، ستون ۲ ، ذیل ملاحده (افزوده بشود : ۲۴۸) .
ص ۶۶۱ ، ستون ۱ ، ذیل استانبول (افزوده بشود : ۴۷۶) .
ص ۶۶۱ ، ستون ۱ ، س ۱۵ (بعد از رقم ۱۶۴ رقم ۲۱۵ صحیح است) .
ص ۶۶۱ ، ستون ۲ ، س ۹ ، در برابر ایاصوفیا افزوده بشود : (ایاصوفیه) .
ص ۶۶۱ ، ستون ۲ ، ذیل ایاصوفیا (افزوده بشود : ۴۲۲ و ۴۷۶ و ۴۹۵) .
ص ۶۶۳ ، ستون ۲ (بعد از تفلیس افزوده بشود : تلمسان ۳۳۱) .

انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران

۱ـ **تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌اللهی**، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرای کردستان درقرن سیزدهم، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۴+۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۴، بها ۲۲۰ ریال (نایاب)

۲ـ **تذکرهٔ روضة‌السلاطین**، تألیف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال واشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا وشش تن از دیگر شعرا، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۰+۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها ۱۰۰ ریال (نایاب)

۳ـ **منظومهٔ کُردی مهرو وفا**، با متن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال

۴ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات وتعبیراتی که ازمتون‌فارسی‌استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶+۴۳۶ صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۴۵، بها ۳۶۰ ریال (نایاب)

۵ـ **منظومهٔ کردی شیخ صنعان**، بامتن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای قادر فتاحی‌قاضی، در ۸+۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال

۶ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف‌آقای محمدامین‌ادیب طوسی، بخش‌دوم، در۴+۳۴۸ (۳۴۸=۴۳۶−۷۸۴) صفحه، اسفند ماه ۱۳۴۶، بها ۲۳۰ ریال (نایاب)

۷ـ **سفینة‌المحمود**، تألیف‌محمود میرزا قاجار درسال ۱۲۴۰ هجری‌قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرای این تذکره که درقرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در۲۰+۳۸۴صفحه، اسفند ماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال

۸ـ **سفینة المحمود**، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شعرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۴+۳۹۲ (۳۹۲=۳۸۴—۷۷۶) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها **۱۵۰** ریال

۹ـ **تخت سلیمان**، تألیف علی‌اکبر سرفراز، در ۱۲+۱۸۲ صفحه، شهریورماه ۱۳۴۷، بها **۱۰۵** ریال (نایاب)

۱۰ـ **منظومهٔ کردی بهرام و گلندام**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۲۱۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۷، بها **۱۱۵** ریال

۱۱ـ **دیوان وقار شیرازی**، به‌تصحیح آقای دکتر ماهیار نوابی، بخش نخست (قصائد، الف-ر)، در ۲۴+۴۳۲ صفحه، شهریورماه ۱۳۴۸، بها **۱۳۵** ریال

۱۲ـ **منظومهٔ کردی شور محمود و مرزینگان**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۰+۱۷۰ صفحه، دی‌ماه ۱۳۴۸، بها **۶۰** ریال

۱۳ـ **روضة الکتاب و حدیقة الالباب**، تألیف ابوبکر بن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بالصدر، به تصحیح و تحشیهٔ آقای میر ودود سید یونسی، در ۶۴+۴۵۶ صفحه، فروردین‌ماه ۱۳۴۹، بها **۱۷۵** ریال

۱۴ـ **تجربة الاحرار و تسلیة الابرار**، تألیف عبدالرزاق بیک دنبلی، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی، جلد اول، در ۳۰+۵۲۳ صفحه، مردادماه ۱۳۴۹، بها **۱۹۰** ریال

۱۵ـ **تجربة الاحرار و تسلیة الابرار**، تألیف عبدالرزاق بیک دنبلی، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی، جلد دوم، در ۱۰+۲۸۰ صفحه، خردادماه ۱۳۵۰، بها **۱۲۰** ریال

۱۶ـ **تاریخ خوی**، تألیف مهدی آقاسی، در ۲۶+۱۰+۶۲۰ صفحه، مهرماه ۱۳۵۰، بها **۲۴۰** ریال (نایاب)

۱۷ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده‌است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش سوم، در ۴+۳۳۲ (۳۳۲=۷۸۴—۱۱۱۶) صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۵۰، بها **۲۳۰** ریال (نایاب)

۱۸ـ **دیوان همام تبریزی**، به تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی، در ۱۶+۸۴+۳۱۸ صفحه، مرداد ماه ۱۳۵۱، بها **۱۸۰** ریال (نایاب)

۱۹- **منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی** ، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی ، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۰+۱۷۸ صفحه ، اسفند ماه ۱۳۵۱ ، بها ۹۰ ریال

۲۰- **دیوان خیالی بخارایی** ، به تصحیح آقای عزیز دولت‌آبادی ، در ۲۰+۴۸+۲۹۶ صفحه ، آبان ماه ۱۳۵۲ ، بها ۱۷۰ ریال (نایاب)

۲۱- **فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون** ، (شامل اصطلاحات و تعریفات شصت و شش علم از علوم و فنون مختلف تا قرن هشتم هجری که بترتیب الفبایی ضبط و تنظیم شده است) به‌کوشش آقای بهروز ثروتیان ، در ۲۲+۳۷۰ صفحه ، اسفند ماه ۱۳۵۲ ، بها ۲۵۰ ریال

۲۲- **آفرینش و نظر فیلسوفان اسلامی در بارهٔ آن** ، تألیف آقای دکتر حسین خلیقی ، در ۴۲+۴۵۲ صفحه ، شهریور ماه ۱۳۵۴ ، بها ۳۰۰ ریال (نایاب)

۲۳- **سخنوران آذربایجان** ، تألیف آقای عزیز دولت آبادی ، جلد اول در ۴۴+۵۷۹ صفحه ، فروردین ماه ۱۳۵۵ ، بها ۴۰۰ ریال

۲۴- **سعید و میرسیف الدین بیگ** ، بامتن کردی و ترجمهٔ فارسی ، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی ، در ۲۹ + ۵۷۳ صفحه ، آبان ماه ۲۵۳۵ ، بها ۵۸۰ ریال

۲۵- **آفرینش زیانکار در روایات ایرانی** ، تألیف آرتور کریستنسن ، ترجمهٔ آقای دکتر احمد طباطبائی ، در ۱۴+۱۶۰ صفحه ، بهمن ماه ۲۵۳۵ ، بها ۲۲۰ ریال

۲۶- **معتقدات و آداب ایرانی** ، تألیف هانری ماسه ، ترجمهٔ آقای دکتر مهدی روشن ضمیر ، در ۴۶+۴۵۵ صفحه ، اسفند ماه ۲۵۳۵ ، بها ۳۷۰ ریال

۲۷- **دیوان حافظ** ، براساس سه نسخهٔ کامل کهن مورخ به سالهای ۸۱۳ و ۸۲۲ و ۸۲۵ هجری قمری ، به تصحیح آقایان دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز ، در ۲۴+۳۴+۵۷۲ صفحه ، فروردین ماه ۲۵۳۶ ، بها ۱۰۰۰ ریال

۲۸- **فهرست مقالات نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی** ، ۲۵ از (شماره‌های ۱۰۸-۱) در ۲۰+۱۹۶ صفحه ، مرداد ماه ۲۵۳۶ ، بها ۱۰۰ ریال

۲۹- **دیوان صائب** (بخط خود شاعر) ، در ۲۴+ ۵۴۹ +۱۴ صفحه ، مهرماه ۲۵۳۶ ، بها ۵۰۰ ریال

۳۰- **سخنوران آذربایجان** ، تألیف آقای عزیز دولت آبادی ، جلد دوم در ۲۸ + ۶۰۳ صفحهٔ (۶۰۳ = ۵۸۵ - ۱۱۸۸) اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۷ بها ۶۰۰ ریال

۳۱- **فرهنگ اصطلاحات نجومی**، تألیف آقای دکتر ابوالفضل مصفی، در ۲۰+۱۰۲۶ صفحه. مهر ماه ۱۳۵۷، بها **۱۱۰۰** ریال

۳۲- **معتقدات و آداب ایرانی**، تألیف هانری ماسه، ترجمهٔ آقای دکتر مهدی روشن ضمیر، در ۲۴+۵۱۶ صفحه، اسفند ۱۳۵۷، بها **۸۰۰** ریال

۳۳- **دیوان صائب (بخط خود شاعر)**، در ۲۴ + ۶۴۲ + ۴ صفحه، مهرماه ۱۳۵۷، بها **۶۰۰** ریال

۳۴- **دیوان مجیرالدین بیلقانی**، به تصحیح آقای دکترمحمد آبادی، در ۱۵۴ + ۷۸۱ + ۶ صفحه، اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، بها **۱۲۰۰** ریال

۳۵- **ذخیرة‌الملوك**، به تصحیح محمود انواری، در ۵۶+۸۷۲ صفحه، آبان ماه ۱۳۵۸، بها **۱۲۰۰** ریال

۳۶- **مسائل عصر ایلخانان**، تألیف دکتر منوچهر مرتضوی، در ۲۸+۶۸۷ صفحه، بهمن ماه ۱۳۵۸، بها **۸۰۰** ریال

مرکز پخش

کتابفروشی تهران

تبریز، بازار شیشه‌گرخانه، تلفن ۲۲۷۳۲
تهران، خیابان ناصرخسرو کوچهٔ حاجی نایب، پاساژ مجیدی، تلفن ۵۳۷۸۴۹

FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES DE TABRIZ
INSTITUT D'HISTOIRE ET DE CIVILISATION IRANIENNES

Publication de l'Université № 256

LES QUESTIONS
de
L' EPOQUE des ILKHANS

par

MANOUTCHEHR MORTAZAVI

Tabriz - Février 1980

Publication N° 36 - Série d'Histoire et Archéologie N° 3